

مختار التواريخ

تأليف

مرحوم حاج محمد باقر خراسانی

ناشر

کتاب فروشی و طابعه
مشائی

**IOBAL LIBRARY
UNIVERSITY OF KASHMIR**

Call No. _____

Acc. No. _____

1. This book should be returned on or before the last date stamped.
2. Overdue charges will be levied under rules for each day if the book is kept beyond the date stamped above.
3. Books lost, defaced or injured in any way shall have to be replaced by the borrowers.

Help to keep this book fresh and clean

15h

9901-1062

H

903

Phy

20/5/52

1026

Call No. _____

Acc. No. _____

Date _____

CENTRAL LIBRARY

THE UNIVERSITY OF KASHMIR

This book should be returned on or before the last date stamped above. An over-due charge of 10 Paise will be levied for each day, if the book is kept beyond that date.

Call No. _____

Date _____

Acc. No. _____

CENTRAL LIBRARY
THE UNIVERSITY OF KASHMIR

This book should be returned on or before the last date stamped above. An over-due charge of 10 Paise will be levied for each day, if the book is kept beyond that date.

فهرست

کتاب مستطاب منتخب التواریخ

مقدمه

- صفحه ۲ در تعداد آباء واجداد حضرت خاتم النبیین تا جد بیستم آنحضرت که جناب عدنان باشد ورشته هائیکه از هر باب از آباء پیغمبر ص منفصل میشود
- ۳ در مادر و برادر و خواهر رضاعی حضرت رسول ص و در انفصال حضرت امیر و عباس و اولاد او از جناب عبدالمطلب جد اول آنحضرت و در تعداد خلفاء بنی العباس اجمالا و منفصلا در خاتمه باب هشتم ذکر میشود
- ۵ در انفصال فاطمه بنت اسد والده حضرت امیر ع از جد دوم حضرت رسول جناب هاشم و انفصال بنی امیه از جد سوم حضرت رسول ص جناب عبدمناف و تعداد خلفاء بنی امیه اجمالا و منفصلا در خاتمه باب هفتم ذکر میشود
- ۵ در آنکه خلافت بنی امیه در مدت هزار ماه بود و کیفیت آن
- ۶ در استلحاق بنی امیه بقریش و مناکحاتیکه بین آنها و بنی هاشم بود
- ۷ در انفصال جناب خدیجه کبری و زبیر بن عوام از جد چهارم پیغمبر ص که جناب قصی باشد و انفصال جناب آمنه والده حضرت رسول و سعد بن ابی وقاص از جد پنجم حضرت رسول ص که جناب کلاب سلام الله علیه باشد
- ۸ و انفصال ام سلمه و ابوبکر و طلحه و ابوجهل از جد ششم حضرت رسول که جناب مره باشد و انفصال عمر خطاب و عمرو عاص از جد هفتم آنحضرت که جناب کعب باشد
- ۹ در انفصال عمرو بن عبدود از جد هشتم حضرت که جناب لوی باشد
- ۱۰ در اسماء عشره مبشره و انکار حضرت امیر ع روایتش را

باب اول

- ۱۱ در اسم و لقب و کنیه و نسب و تاریخ ولادت حضرت رسول ص
- ۱۲ در تاریخ رحلت حضرت رسول ص و علت رحلت آنحضرت
- ۱۳ در ذکر زوجات محترمات حضرت خاتم النبیین ص
- ۱۵ در ذکر اولاد امجاد حضرت خاتم النبیین ص
- ۱۶ در رحلت مخدیره مکرمه رقیه و ام کلثوم بنتی رسول الله ص
- ۱۷ در حالات شریفه اعمام و عمات حضرت رسول ص
- ۱۸ در ذکر بنی عباس بن عبدالمطلب و از عبد الله بن عباس بن عبدالمطلب
- ۲۰ در ذکر بنی از حواریین و اصحاب حضرت خاتم النبیین ص

و بحکم پیغمبر ص بادست بسته وارد مدینه نمودند آنگاه خندق حفر کردند و ایشان را که نهصد نفر بودند حضرت امیرالمومنین ع و زبیر بن عوام بر لب خندق سر بریدند و از جمله آنها بود کعب بن اسد که رئیس قبیله بود و وحی بن اخطب پدر صفیه زوجه حضرت رسول ص که امیرالمومنین ع هر دو را با شمشیر گردن زدند و در سال ششم از هجرت مقدسه فرض شد حج بیت الله الحرام و آیه کریمه و اتمو الحج و العمره لله نازل شد و ایضا در این سال حضرت رسول ص با جمع کثیری تشریف بجانب مکه معظمه کفار قریش جدا مانع شدند آنحضرت را از ورود بمکه پس آنجناب چند نفر رسول فرستاد بسوی کفار که مقصود نه جنگ است بلکه مقصود ورود بجهة طواف و تشریف بخانه کعبه است رسولان آمدند نزد کفار آنچه نصیحت کردند اثری نکرد پیغمبر ص عثمان بن عفان را باده نفر دیگری روانه فرمودند بعد از مدتی خبر آوردند که کفار عثمان و آن ده نفر را بقتل رسانیدند آن بزرگوار فرمود از اینجا نروم تا سزای قریش را ندهم و آنجا درختی بوده اصحاب حضرت در پای آن درخت با آنحضرت بیعت نمودند و آن بیعت را بیعت الرضوان نامیدند و اشاره به همین بیعت فرمود در قرآن مجید رضی الله عن المومنین اذ یبایعونک تحت الشجرة الخ و در این مبايعه ۱۵۰۰ نفر از مسلمین حاضر آخر الامر قضیه با اهل مکه بمصالحه انجامید و ایضا در این سال پیغمبر ص نامه نوشت بخسرو پرویز کسری پادشاه عجم که او بدترین مجوس بود و او را دعوت بدین اسلام فرمودند این نامه مبارک که که بکسری رسید در خشم شد و از غرور سلطنت نامه مبارک که آنحضرت را پاره کرد این خبر پیغمبر ص رسید فرمودند مزق کتابی مزق الله ملکه و ایضا آنحضرت نامه نوشتند بنجاشی پادشاه حبشه و او را بدین اسلام دعوت فرمودند و آنشاه با سعادت نامه آنجناب را بسرو چشم نهاد و مشرف بدین اسلام شد و ایضا نامه بقیصر روم که هر قل نام بود نوشتند و او را بدین اسلام دعوت فرمودند قیصر در آن وقت بیت المقدس بود چون نامه را برای او خواندند بعد از تحقیق حقانیت پیغمبر ص معلومش گردید لکن جرئت نکرد اسلامش را آشکار کند و ایضا نامه نوشتند به مقوقس والی اسکندریه که سلطان قبطیان بود و او را بدین اسلام دعوت نمودند او هم نامه شریفه را تلاوت نمود و عریضه بآن بزرگوار عرض نمود و دو کنیز که یکی ماریه نام داشت و دیگری شیرین و این دو خواهر بودند با يك استرسفید که دلدل نام داشت بعنوان تحفه خدمت پیغمبر ص روانه نمود آنحضرت ماریه را بعد از تشریف بدین اسلام تصرف نمود و از او پسری عطا شد مسمی بابراهیم و شیرین را عطا نمود بحسان ابن ثابت و بدانکه در حیوة القلوب است که تمام سلاطین روم لقبشان قیصر است و تمام سلاطین فارس لقبشان کسری است و تمام سلاطین ترك لقبشان خاقان است و تمام سلاطین قبطیان لقبشان فرعون است و تمام سلاطین یمن لقبشان تبع است و تمام سلاطین حبشه لقبشان نجاشی است و در سال هفتم از هجرت مقدسه تزویج نمود آنحضرت ام حبیبه دختر اباسفیان را که اول زوجه عبدالله بن جحش بود و ایضا در این سال جناب میمونه بنت حارث را تزویج فرمود و ایضا در این سال غزوه خیبر واقع شد بعد از غزوه بنی المصطلق و غزوه حدیبیه و علم پیغمبر ص در دست امیرالمومنین ع بود و آن بزرگوار را درد چشمی عارض شد و مسلمانان از بیرون قلعه با یهودان محاوره میکردند و یهودان خندقی بر دور قلعه خود کردند که مشکل بود گرفتن قلعه يك روز مرحب یهودی که بشجاعت مشهور بود بالشگرزیادی از قلعه بیرون آمد و متعرض جنگ شد پس حضرت رسول ص علم را بدست ابابکر دادند و با گروه مهاجر و انصار او را بجنگ فرستادند او رفت و شکست خورد و برگشت روز دیگر علم را بدست عمر بن الخطاب دادند او هم قدری راه رفت گریخت و برگشت حضرت گفتند اینها صاحب علم نیستند فرمود لا عین الراية غدا رجلا کرراً غیر فراری بحب الله و رسوله و یحب الله و رسوله و علم را بامیرالمومنین ع سپردند و اول کسی که از یهودان خیبر بمیدان جنگ امیرالمومنین ع آمد حارث جهود برادر مرحب بود امیرالمومنین علیه السلام

باب دوم

در اسم و لقب و کنیه و نسب و تاریخ ولادت صدیقه کبری (س)	۵۸
در تاریخ رحلت صدیقه کبری علیها السلام و اقوال در آن	۵۹
در علت وفات و محل دفن و کیفیت تزویج مخدره فاطمه زهرا «س»	۶۰
در خطبه که در تزویج این مخدره خوانده شد و ذکر میشود چهار خطبه	۶۱
در صدایه و بعضی کیفیات لیلۀ زفاف مخدره مکره «س»	۶۲
در وصیت خدیجه کبری با اسماء و جهازیۀ مخدره (ع)	۶۳
در نثار لیلۀ زفاف مخدره و تاریخ تزویجشان و آرزوهای لیلۀ زفاف	۶۵
در ذکر مجملی از حالات اولاد های حضرت صدیقه طاهره	۶۶
در ذکر از حضرت زینب و ام کلثوم و محل دفن آن دو مخدره	۶۷
در ذکر خدمتگذاران صدیقه طاهره و حالات ام ایمن	۶۸
در ذکر از جناب فضه خادمه و تکلمش بآیات شریفه قرآن	۶۹
در کیفیت ورود مخدره از مکه معظمه بمدینه طیبه	»
در شهود صدیقه طاهره «س» بآنکه مالک فدک بوده	۷۰
در فضیلت دفن در مدینه طیبه و فضیلت موت در آن	۷۲
در ذکر بعضی از قبور شریفه واقع در مدینه طیبه	»
در قبور شریفه واقع در اطراف مدینه طیبه	۷۵
خاتمه در ذکر مخدراتیکه خداوند در قرآن مجید یاد فرمود	»
در آیات کریمه که در قرآن مجید تعبیر از آن مخدره شده	۷۷
دو سه نفر زنهاییکه در قرآن مجید مذمت آنها شده	۷۸
در زنهاییکه دارای علم و مراتب عالیه بوده اند	»
در بعضی زنهاییکه دارای مراتب رذیله بودند و حکایت سه برادر	۷۹

باب سوم

در اسم و لقب و کنیه و نسب حضرت امیر «ع»	۸۱
در تاریخ ولادت با سعادت حضرت امیر (ع)	۸۲
در تاریخ رحلت حضرت امیر و قاتل آن حضرت	۸۲
در اشاره اجمالی به دفن حضرت امیر «ع» و کیفیت بناء قبه مبارک نجف	۸۵
در قصه مرثیه بن القیس و کیفیت ورود نادر شاه بنجف و ثواب تنفس در آن	۸۶
در ذکر زوجات حضرت امیر «ع» و کیفیت تزویج خنوله المشهوره بالحنفیه	۸۷
در ذکر اولاد امجاد حضرت امیر «ع» و حالات محمد الحنفیه	۸۹
در ذکر از برادران و خواهران و اقارب حضرت امیر «ع»	۹۱
در میهمان نمودن عقیل حضرت امیر را و رفتن عقیل نزد معاویه	۹۲
در حالات جناب جعفر بن ابیطالب و جناب عبدالله بن جعفر	۹۳

در ذکر حواریین حضرت امیر (ع) و حالات عمرو بن حمق الخزاعی	۹۴
در حالات میثم تمار و گفتگوی باجناب حبیب بن مظاهر الاسدی	۹۵
در حالات جناب محمد بن ابی بکر و کیفیت شهادت او	۹۶
در حالات جناب اویس بن انس قرنی و کیفیت شهادت او	۹۸
در حالات زهاد ثمانیه و حالات جناب ربیع بن خثیم	۹۸
در مختصری از حالات بعضی از خواص اصحاب حضرت امیر (ع)	۱۰۰
در حالات جناب عمار یاسر و جناب مالک اشتر و شهادتشان	۱۰۰
در حالات جناب حجر بن عدی و جناب رشید هجری و کیفیت شهادتشان	۱۰۱
در حالات جناب کمیل بن زیاد و جناب قنبر و کیفیت شهادتشان	۱۰۳
در حالات جناب عدی بن حاتم و جناب قیس بن سعد بن عبادہ	۱۰۴
در ذکر پنج نفر از قریش که همراه حضرت امیر بودند	۱۰۵
در ذکر از خالد بن ولید و عمرو عاص و زیاد بن ابیه و مغیره بن شعبه	<
در ذکر از اشعث بن قیس و ولید بن عقبه و مروان بن حکم	۱۰۶
در ذکر از عبدالله بن زبیر و ابوهریره و شریح قاضی و معاویه بن ابی سفیان	۱۰۷
در ذکر از وقایع مهمه زمان خلافت واقعی حضرت امیر (ع)	۱۰۹
در واقعه ثقیف بنی ساعده و مخالفت دوازه نفر از مهاجر و انصار	<
در کیفیت فتح رحلت ابابکر و کیفیت رحلت سعد بن عبادہ	۱۱۰
در کیفیت بعضی از شهرها و بناء شهر کوفه و فوت ابو عبیده جراح	۱۱۱
در کیفیت قتل عمر و قرار دادن خلافت را بین شش نفر بشوری	۱۱۴
در انعقاد مجلس شوری بجهت تعیین خلیفه بعد از عمر	۱۱۵
در بعضی از تصرفات عثمان در زمان خلافت خود و حکایت ولید بن عقبه	۱۱۶
در مطالبه نمودن عایشه حق خود را از عثمان و جواب او	۱۱۷
در مقتول شدن عثمان بن عفان بدست جمعی از مسلمین	۱۱۸
در بعضی از وقایع مهمه زمان خلافت واقعی و ظاهریه حضرت امیر و قتال آنحضرت	۱۱۹
با ناکثین که غزوه جمل با شد با عایشه و طلحه و زبیر	
در قتل طلحه و زبیر و جمعی دیگر از اصحاب عایشه	۱۲۰
در قتال آنحضرت با قاسطین که مسمی است بجنک صفین	۱۲۲
در ذکر جمعی از شهداء صفین و جمعی از لشکر معاویه	۱۲۳
در وقایع لیلۃ الهریر و جعل حکم باغواء اشعث بن قیس	۱۲۴
در قتال آنحضرت با مارقین که خوارج نهروان باشند	۱۲۶
در ریختن لشکر معاویه بشهر انبار و در فضیلت نجف و کوفه	۱۲۷
در آنکه از سعادات بزرگ است دفن در نجف اشرف	۱۲۹
در قبور شریفه معصومین و معصوم زادگان که در نجف اشرف است	۱۲۹
در قبور بعضی از صحابه و تابعین که در کوفه و نجف اشرف است و قبور شریفه بعضی از علماء	۱۳۱
امامیه که در نجف اشرف است و در این مختصر ذکر میشود قبور بیست نفر از علماء امامیه	

- در قبور بعضی از سلاطین شیعه که در نجف اشرف است ۱۳۴
خاتمه در ذکر بعضی از علماء اعلام که بدرجه قصوی از سعادت رسیده اند مثل سید بن
طاوس و ملا عبدالله شوشتری و شهید اول و شهید ثانی و مقدس اردبیلی و سید بحر العلوم
در آنکه بعضی از علماء دارای کرامات بودند مثل سید محمد باقر قزوینی و میر شجاعت علی هندی ۱۳۹
و میرزای قمی و شیخ انصاری و شیخ مهدی ملاکتاب و آخوند ملا حسین یزدی و حاجی کلباسی

باب چهارم

- در اسم و لقب و کنیه و نسب و تاریخ ولادت و رحلت حضرت مجتبی (ع) ۱۴۳
در ذکر قاتل و سبب رحلت و عدد زوجات آنحضرت ۱۴۴
در ذکر اولاد های حضرت مجتبی (ع) و اسماء شریفه آنها ۱۴۵
در ذکر بعضی از حالات شریفه نبیره های حضرت مجتبی (ع) و ۱۴۸
بعضی از حالات سیده نفیسه بنت حسن بن زید بن الحسن المجتبی (ع)
در ذکر بعضی از حالات اولاد های جناب حسن مثنی (ع) ۱۵۲
در ذکر بعضی از حالات ابراهیم طباطبای و جلالت قدر او ۱۵۹
در ذکر بعضی از حالات اولاد های حسن مثلث «
در زکری از حواریین و از بعضی از اصحاب حضرت مجتبی (ع) ۱۶۰
در بعضی از تواریخ متعلق بزمان امامت حضرت مجتبی ع ۱۶۳
در رفتن عبیدالله بن عباس بجانب معاویه و استقامت جناب قیس بن سعد «
در کیفیت صلح حضرت با معاویه بعد از دیدن صدماتی از اصحاب خود ۱۶۴
در کیفیت ضرب معول بران مقدس امام حسن مجتبی ع و عصای زهر آلود بیای ایشان ۱۶۴
در شهادت جناب قشم بن عباس در سمرقند و بدرک رفتن مغیره بن شعبه ۱۶۷
خاتمه در قبور شریفه بعضی از انبیاء عظام و از امامزادگان محترم ۱۶۸
در فضل ذریه و ابتلائات آنها بظلم حجاج بن یوسف الثقفی ۱۶۹
در تستر جناب عیسی بن زید بن هلی بن الحسین ع ۱۷۱
در طبقات و اصناف امامزادگان محترم و آنکه آنها چهار صنفند اول امامزاده هائیکه «
جلالت قدر و محل دفن و استحباب زیارتشان بالخصوص ماثور است در زیارت مخصوص هم
در روایت وارد شده دوم امامزاده هائیکه سه جهت اول در آنها محرز است اما زیارت مخصوص
ندارند سوم امامزاده هائی که دو جهت اول در آنها محرز است فقط
چهارم امامزاده هائی که یک جهت اول در آنها محرز است فقط

باب پنجم

- در اسم و لقب و کنیه و نسب و تاریخ ولادت حضرت سید الشهداء ع ۱۷۹
در تاریخ رحلت آن بزرگوار و تعیین روز عاشوراء از ایام هفته ۱۸۰
در تعیین قاتل حضرت سید الشهداء ع ۱۸۲

در بعضی از حالات یزید بن معاویه و عبید الله بن زیاد لع	۱۸۳
در بعضی از حالات عمر بن سعد لع	۱۸۵
» » ابن زیاد لع وعده لشکر ابن سعد در کربلا	۱۸۶
در مدفن جسد مقدس حضرت سید الشهداء (ع) و سر ناز نینشان	۱۸۸
در عدد زوجات محترمات حضرت و نسب لیلی بنت ابی مره	۱۹۰
» اولاد امجاد حضرت سید الشهداء (ع)	۱۹۲
» در حالات جناب مخدره فاطمه بنت الحسین (ع)	»
» » سکینه بنت الحسین (ع) و جناب محسن بن حسین ع	۱۹۳
در عده حواریین حضرت سید الشهداء (ع)	۱۹۵
در فضایل » » و ذکر میشود بیست و شش فضیلب	۱۹۶
در عدد شهداء روز عاشوراء از بنی هاشم	۲۰۴
در اولاد حضرت امیر (ع) که یوم الطف شهید شدند	۲۰۶
در فضائل خاصه حضرت عباس ع و در آن هفت امر است	
واعظم مصائب روح مقدس و جسد مطهر و سز نازنین آقا و در سن	
شریف و ذکر قاتل آن حضرت و ذکر اولادهای ایشان س	
در شهادت عبدالله و جعفر و عثمان ابناء امیر المؤمنین (ع)	۲۱۲
در شهادت جناب محمد بن امیر علیه السلام و در فضایل	۲۱۳
خاصه حضرت قاسم (ع) و در آن چهار امر است	
در شهادت جناب عبدالله بن حسن و ابی بکر بن حسن (ع)	۲۱۶
» در فضایل خاصه حضرت علی اکبر ع و در آن هفت امر است	
» - جناب علی اصغر (ع) و در آن پنج امر است	۲۲۲
در ذکر از دو نفر اولاد جعفر ع و از چهار نفر اولاد عقیل	۲۲۴
- - فضایل بعضی از شهدای غیر بنی هاشم	۲۴۷
- - جناب حبیب بن مظاهر و جابر بن عروه	
در ذکر از جناب عبدالرحمن و جناب مالک بن انس و مسلم بن عوسجه	۲۲۸
در ذکر از فضایل جناب بریر و شهادتش	۲۳۰
- - جناب نافع و ابی تمامه	۲۴۱
- - - عابس و جناب شوذب	۲۳۳
- - جناب زهیر و جناب سعد بن عبدالله	۲۳۴
- - محمد بن بشرو حر بن یزید الریاحی	۲۳۶
- - - وهب و جناب حنظله بن اسعد و سوید رضوان الله علیهم	۲۳۹
- - دو جوان جابریان و از جوانیکه پدرش قبلا در معرکه شهید شده	۲۴۰
- - جوان و از غلام ترکی و در ذکر از شهدائیکه قبل از روز عاشوراء بدرجه	۲۴۲
رفعیه شهادت رسیدند	

در ذکوی از جناب مسلم بن عقیل (ع) و در آن شش امرست	۲۴۳
در ذکری از هانی بن عروه	۲۴۶
در ذکری از قیس و عبدالله یقطر و عبدالله عقیف	۲۴۷
در ذکر اسامی مردانیکه در کربلا اسیر شدند بدست اشرار کوفه	۲۴۹
در ذکر اسامی مخدراتی از کربلا اسیر شدند بدست اشیاء	۲۵۰
در بعضی از تواریخ متعلق بزمان امامت سیدالشهداء ع	۲۵۴
در مقتول نمودن معاویه عایشه را و خروج حضرت از مدینه	۲۵۶
در بعضی از فضایل زمین کربلا و افضل بودن او از میکه معظمه در ذکر ده فضیلت از فضایل زمین کربلا	۲۵۸
در آنکه از سعادات عظیم است دفن در کربلا علی	۲۶۰
در مقابر شهدای روز عاشورا	۲۶۱
در سایر مقابر شریفه و واقعه در کربلا و ذکر بیست و سه نفر از بزرگان	۲۶۲
در مقابر شریفه امامزادگان و علمائی که واقع است در حله و ذکر دوازده نفر از آنها	۲۶۶
خاتمه در ذکر بزرگان از علماء که بدرجه رفیعہ شهادت رسیدند	۲۶۸
اشعار در مرثیہ حضرت سیدالشهداء و بعضی از شهداء بنی هاشم و غیرهم	۲۷۳

باب ششم

در اسم و لقب و کنیه و نسب حضرت امام زین العابدین (ع)	۲۹۹
در تاریخ ولادت و رحلت حضرت سیدالسااجدین	
در زوجات و اولاد های آنحضرت	۳۰۲
در حالات جناب زید بن علی بن الحسین (ع)	۳۰۴
در پنج حدیث منقول از جناب زید	۳۰۶
در حالات یحیی بن زید و کیفیت شهادت و محل دفنش	۳۰۷
در حکایت جناب محمد بن زید و محمد بن هشام بن عبد الملك	۳۰۹
در حالات عمرالاشرف و حسین الاصفی و اعقاب آنها	۳۱۰
در ذکری از حوارین و اصحاب حضرت امام زین العابدین (ع)	۳۱۲
در واقعه اسیری آنحضرت با اهل بیت اطهار در کوفه و شام	۳۱۵
در کیفیت ورود جناب جابر و اهل البیت در روز اربعین بکربلا	۳۱۸
در خروج سلیمان بن صرد با جمع تواین بجهت مطالبه خون آنمظلوم	۳۱۹
در خروج جناب مختار و قتل او قتلۀ سیدالشهدا را	۳۲۱
در بعضی از وقایع زمان امامت حضرت سیدالسااجدین (ع)	۳۲۵
در وقعه حره و مقاتله مسلم بن عقبه با اهل مدینه و شهید نمودن از اشرف مدینه را مثل جناب عبدالله بن حنظله فاضل بن عباس را	۳۲۶

در ورود حصین بن نمیر بالشکر شام بمکه و بدرک رفتن یزید	۳۲۸
در شهادت جناب مختار بدست مصعب بن زبیر لعنة الله علیه	۳۳۰
در شهادت جناب ابراهیم بن مالک و کشته شدن زبیر بدست حجاج لع	۳۳۱
در مدرک ادعا نمودن عبدالله بن زبیر خلافت را	۳۳۳
در رحلت نمودن جناب محمد حنفیه و بعضی از حالات حضرات کیسانیه	۳۳۵
در فضیلت بیت المقدس و بعضی از قبور شریفه در آن	۳۳۹
در فضیلت زمین شام و قبور متبرکه واقع در آن	۳۴۰
در شهادت جناب سعد بن عباد و ذکر اذروسای قبیله خزرج	۳۴۳
در قصه معلم ثانی محمد بن طرخان و ابراهیم ادهم	۳۴۳
در فضیلت اهل شام و اهل جبل عامل و قبور شریفه آن و قبور شریفه واقع در مصر از امامزادگان و علمای اعلام	۳۴۵
در فضیلت مصر و حکایت ملک اشرف سلطان مصر	۳۴۷
در قبور شریفه واقع در حلب و طرابلس و حمص و بحرین	۳۴۸
در قبور شریفه واقع در بصره و حالات خلیل بصری	۳۵۰
در کلمات سفیان ثوری و حسین بصری و مالک بن دینار	۳۵۱
در حالات محمد بن سیرین معبر و فرزدق شاعر	۳۵۳
در حالات جریر شاعر و کلمات اصمعی و شیخ عبدالسلام	۳۵۴
خاتمه - در عدالت و اخلاق کریمه بعضی از سلاطین عجم مثل عبدالله طاهر ولیث صفار و اسماعیل سامانی و معزالدوله و سبکتکین و سلطان ملکشاه و سلطان سنجر و محمد شاه خدا بنده و امیر تیمور و شاه اسماعیل و شاه عباس کبیر و نادر شاه افشار	۳۵۶

باب هفتم

در اسم و لقب و کنیه و نسب و تاریخ ولادت و رحلت امام پنجم حضرت امام محمد باقر (ع)	۳۶۳
در ذکر زوجات و حالات اولاد و حواریین آنحضرت	۳۶۵
در ظلمهای حجاج بن یوسف الثقفی لع	۳۶۹
در حالات جعفر برمکی پدر خالد وجد یحیی برمکی	۳۷۲
در مدرک ادعای بنی العباس خلافت را	۳۷۴
در تشریف بردن حضرت باقر و حضرت صادق (ع) بشام	۳۷۵
در مقابر شریفه واقع در اکبر آباد هندوستان	۳۷۹
در مقابر شریفه واقع در بنارس و حیدر آباد و لنگاهور هند	۳۸۰
در مقابر شریفه واقع در افغانستان و هرات	۳۸۲
در کلمات و اشعار خواجه عبدالله انصاری و بدیع الزمان همدانی	۳۸۳

در حالات ملاحسین کاشفی وملاعبدالرحمن جامی وامام فخر رازی	۳۸۴
در قبور واقعه در بخارا و سمرقند و بلخ	۳۸۷
در حالات ملای رومی و بعضی از اشعاری که دلالت دارد بر تشیعش	»
شقیق بخلی و حاتم اصم و جعفر منجم بلخی	۳۸۸
اسمعیل فارابی جوهری و ذکری از اولیات	۳۹۰
خاتمه - در بعضی از حالات و تواریخ خلفای بنی امیه لع	۳۹۲
در صدور سه فتنه بزرگ ازهریک از معاویه و ازپسرش یزید لع	۳۹۳
در مذمت مروان بن حکم و اخراج پیغمبر (ص) پدر او را از مدینه	۳۹۵
در قصه سعدالجزائری و عبدالملک بن مروان لع	»
در قصه سلیمان بن عبدالملک و ورود جعفر برمکی بر او	۳۹۷
در حالات عمر بن عبدالعزیز و امتیازات حسنه او	۳۹۸
هشام و اولادهای او و اولادهای عمر بن عبدالعزیز	»
در عیبجوئیهای پیر مردی از بزرگان بنی امیه نزد هشام	۴۰۱
در قصه ولید فاسق و انقراض بنی امیه بدست ابومسلم	۴۰۲
	۴۰۳

باب هشتم

در اسم و لقب و کثیه و نسب و تاریخ ولادت و رحلت حضرت امام جعفر صادق (ع)	۴۰۶
در احوالات زوجه و اولادهای آنحضرت	۴۱۰
در ذکر از مذهب فطحیه و جناب علی بن جعفر (ع)	۴۱۱
حواریین و اصحاب حضرت صادق	»
اصحابی که اجماع است بر تصحیح مایصح عنهم	۴۱۳
مادحین آنحضرت و ازسید حمیری (ره)	»
در اقبال بنی العباس و ادبار بنی امیه لع	۴۱۶
در ذکر از ابومسلم و نصر بن سیار و ابراهیم امام و طالب الحق	۴۱۹
در ذکر کسانی که قائلند بخلافت بنی العباس و قتل ابومسلم	۴۲۰
در شهادت جناب محمد صاحب النفس الزکیه و ابراهیم قتیل باخمری	۴۲۱
در ذکر از فقهای سبعه و ازائمه اربعه اهل تسنن	۴۲۳
در قصه نماز بذهب حنفی و قصه ابوحنیفه و بهلول	۴۲۵
در ذکر از مالک بن انس و قصه عنوان بصری	۴۲۶
محمد بن ادریس و اشعار او در مناجات و غیرها	»
صاحبان صحاح سته اهل تسنن	۴۲۸
در آنکه غالب محدثین اهل تسنن و محدثین شیعه از عجم بودند	۴۳۰
در قبور متبر که امامزادگان که در شهر قم است	»
	۴۳۳
	۴۳۵

در قبور شریفه بزرگان از روایتی که در شهر قم است	۴۳۸
» » علمای اعلام که » »	۴۳۹
در ذکر مشاهیر از علمای شیعه و سنی که ملقبند بقطب	۴۴۰
در حکایت میرزای قمی و ملای ده و نوشتن مار	۴۴۲
در سلاطین و زرای مدفونین در قم	۴۴۳
» خاتمه - در عدد خلفای بنی العباس و مدت خلافتشان	
در حالات سفاح و برادرش منصور دوانقی	۴۴۴
» مهدی عباسی و موسی الهادی و هرون بن مهدی	۴۴۷
» محمد امین و کیفیت قتلش	۴۴۹
» عبدالله مأمون و معروف بودن او بتشیع	۴۵۱
» معتصم و نقل اعرابی و وزیر و نقل مرغ بریان	۴۵۲
» جعفر متوکل و شرارت نفس او	۴۵۳
در اخلاص مادر متوکل بینی فاطمه	۴۵۴
در ظلم قرامطه بحاجیهها و بخانه کعبه	۴۵۷
در ابتدای ترقی سلاطین آل بویه و قصه عمادالدوله	۴۵۸
در حکایت المستعصم بالله و کیفیت انقراض دولت بنی العباس	۴۶۱

باب نهم

در اسم و لقب کنیه و نسب و تاریخ ولادت و رحلت حضرت موسی بن جعفر (ع)	۴۶۲
در ذکر قاتل آنحضرت و مدت حبسشان	۴۶۴
در ذکر از اولادهای آنحضرت و عدد اولادهای ایشان	۴۶۶
در ذکر از قاسم بن عباس بن موسی الکاظم و اختفاء او و نقل صبیحه شان	۴۶۷
در ذکر از جناب احمد و حمزه ابنی موسی الکاظم و محل قبرشان	۴۶۹
در ذکر از عبدالله و زید » »	۴۷۰
در حالات اصحاب آنحضرت مجعلا و حالات علی بن یقظین مفصلا	۴۷۳
در حالات محمد بن ابی عمیر و جلالت و قدر و صدمات وارده باو	۴۷۵
در ظلمهائیکه بر اقارب آنحضرت در زمان امامتشان وارد شد	۴۷۶
در حالات جناب حسین صاحب فتح و یحیی بن عبدالله المحض صاحب دیلم	۴۷۷
۸۰ چهارصد در شهادت جمعی از سادات بدست حمید بن قحطبه ملعون	
۸۱ چهارصد در ذکر وقایع مهمه که در زمان امامت آنحضرت واقع شد	
۸۲ چهارصد در جود و سخاوت معن بن زائده و سخاوت کسی فوق سخاوت او	
۸ چهارصد چهار در کلمات خلیل بن احمد بصری و بدرک رفتن مقنع ملعون	
۸۶ چهارصد از سعادات عظیم است و دوزخنازه بحریم مطهر کاظمین (ع)	
۸۷ چهارصد در مقابر شریفه امامزادگان عظام و علمای اعلام در کاظمین	

- ۴۸۹ در حکایت شیخ مفید و ابن قولویه و کیفیت نصب حجر الاسود
 ۴۹۱ در ذکر حکایات غریبه از خوانجه نصیر طوسی «ره»
 ۴۹۳ در حالات سید عبدالکریم بن طاووس و علمائیکه در طفولیت باجتها در سیده اند
 ۴۹۷ نقل قصه غریبه از ابایوسف قاضی القضاة
 ۴۹۹ در مقابر نواب خاصه حضرت حجة در بغداد و حالات آنها
 ۵۰۲ در دعای توسل بحضرت حجة و مقبره ثقة الاسلام کلینی
 ۵۰۴ در مقبره ابن جوزی و حکایات ظریفه او
 ۵۰۵ » شیخ عبدالقادر جیلانی و بشرحافی و جهت تسمیه اش بحافی
 ۵۰۶ در حکایات راغب اصفهانی و ابن ابی الحدید و خواب دیدن او را
 ۵۰۸ در آنکه محمد بن جریر الطبری دو نفر بودند یکی شیعه و یکی سنی
 » اگر کسی بخواهد یکنفر از انبیاء یا ائمه را در خواب ببیند
 ۵۰۹ خاتمه در حالات بعض از وزراء مثل ابوسلمه همدانی و علی بن یقطین
 ۵۱۱ در حالات و کلمات اسمعیل بن عباد الملقب بکاف الکفات
 ۵۱۲ » ابوطاهر قمی و محمد علقمی و وزیر مغربی و محمد جوینی
 ۵۱۴ در حالات خواجه نظام الملک و حالات و زرای از آل برمک
 ۵۱۵ در سخاوت وجود یحیی برمکی و سایر برامکه
 ۵۱۸ در مولود فضل بن یحیی بن خالد البرمکی و نقل رفتن بحمام
 ۵۲۰ در علت قتل هرون جعفر برمکی را و غضب او بر آل برامکه
 ۵۲۲ در ذکر پیرمردی که همه شب مدح و ثنای آل برمک را مینمود

باب دهم

- ۵۲۴ در اسم و لقب و کنیه و نسب و تاریخ ولادت حضرت رضا (ع)
 ۵۲۶ در تاریخ رحلت حضرت رضا و تعیین قاتلشان
 و سبب خروج مأمون بآنحضرت لزمرو
 ۵۲۸ در سبب شهید نمودن مأمون آن ~~پرو~~ گوار را
 ۵۲۹ در صدمات روحانی که از ورود حضرت بمر و تا خروجش بر او وارد شد
 ۵۳۱ در ذکر از زوجات و اولاد و اصحاب حضرت رضا «ع»
 ۵۳۶ در حالات معروف کرخی و ساکت شدن دریا بدعای او
 ۵۳۷ » ابی نواس شاعر و بعض از اشعار او
 ۵۳۸ » دعبل شاعر و علی خافی و بعض اشعار آنها
 ۵۴۰ در تواریخ متعلق بطوس و مشهد و در آن مقدمه و چهارده امر است
 ۵۴۱ امر اول و دوم - در قضایای طوس در ماه اول و دوم هجری
 ۵۴۴ در حکایت فضل بن عیاض و پسرش و ششین آیه قرآن
 ۵۴۶ در قصه عبید بن ابرص و دیدن احسانش

در کشته شدن محمد امین بدست ذوالیمین و قول مادرش	۵۴۸
در فرستان مامون از مرو عقب حضرت رضا بمدینه	۵۵۱
در ورود آنحضرت بنیشابور و سناباد و مشهد	
امر سوم - در قضایای طوس و مشهد در ماه سوم هجری	۵۵۴
در مقاتله اسمعیل سامانی و عمرو بن لیث و قضیه غریبه از هر يك	۵۵۶
امر چهارم و پنجم در قضایای طوس و مشهد در ماه چهارم و پنجم	۵۵۷
امر ششم - در قضایای طوس و مشهد در ماه ششم هجری	۵۶۰
امر هفتم - « « « « «	۵۶۱
امر هشتم در « طوس و مشهد در ماه هشتم هجری	۵۶۲
امر نهم در « طوس و مشهد در ماه نهم هجری	۵۶۴
امر دهم در « طوس و مشهد در ماه دهم هجری	۵۶۶
در ظالمهای عبدالله خان اوزبك و عبدالامومن خان پسرش بآستانه رضویه نمودند	۵۶۸
امر یازدهم - در قضایای متعلق بمشهد مقدس در ماه یازدهم هجری	۵۶۹
امر دوازدهم در « « « « دوازدهم هجری	۵۷۲
امر سیزدهم در « « « « سیزدهم	۵۷۳
نقل محمد شاه و نادر شاه و جلوس فتحعلی شاه قاجار	
در قضیه وهابیه و مجدد مذهب آنها و ظلم هایشان	۵۷۷
در « بابیه و شقاوت میرزا علی محمد باب شیرازی	۵۸۰
در « قره العین و تحریک نمودن بقتل شهید ثالث	۵۸۱
امر چهاردهم - در قضایای مشهد در ماه چهاردهم	۵۸۴
در حکایت توپ بستن روسها بقبر مطهر حضرت رضا	۵۸۷
در خدمت های نمایانی که در این عصر بآستانه مقدسه شده	۵۹۲
در بعض تواریخ روضه مقدسه و بعض از ابنیه خیریه	۵۹۳
مطلب اول در خصوصیات قبر مطهر	
- دوم - صندوق و ضریح مقدس	
- سوم - حرم مبارک	۵۹۶
- چهارم - گنبد مطهر	۵۹۹
- پنجم - رواقها	۶۰۲
- ششم - در بهای حرم مطهر	۶۰۶
- هفتم - صحن مطهر عتیق	۶۱۱
- هشتم - « « « جدید و بستین	۶۱۵
- نهم - مسجد شریف گوهر شاد آغا	۵۱۶
- دهم - سایر مساجد معروفه در مشهد	۶۲۰
- یازدهم - مدارس	۶۲۱
- دوازدهم - سور و حصار بندی مشهد	۶۲۶

- ۶۲۷ مطلب سیزدهم - در القاب خاصه مشهد مقدس رضوی (ع)
- ۶۳۱ « چهاردهم - در سه امر - امر اول - وظایف زوار و مجاورین مشهد مقدس امر دوم اگر کسی باخلاص حضرت را زیارت کعد بدرجات رفیعہ نائل میشود امر سوم - معجزاتی که خود حقیر حساً مشاهده کرده ام در این آستانه مقدسه
- ۶۳۴ در آنکه از سعادات عظیمه است دفن در مشهد و ذکر ۳ قضیه
- ۶۳۷ لابد است در مقام ذکر هفت مقصد
- ۶۳۷ مقصد اول - در ذکر بزرگان از علماء که در محوطه مشهد مقدس مدفونند و ذکر میشود ۲۵ نفر آنها
- ۶۳۸ در قصه های غریبه مرحوم شیخ بهائی ره و بعضی از اشعار ایشان
- ۶۴۱ در ذکر بعضی از مخدراتی که دارای فضل و تقوی بودند و ذکر از مرحوم شیخ حر عاملی و طریق بر آورده شدن حاجت اگر بکاغذ نوشتن از کسی حاجت بخواند
- ۶۴۳ در مطایبه آقا جمان با آقا میرزا محمد شیروانی و در کیفیت شهادت مرحوم میرزا مهدی شهید ره بظلم نادر میرزا نواده نادر شاه
- ۶۴۷ در ذکر از جناب میر محمد تقی خدائی و میر محمد تقی شاهی و قصه زائر بحرینی
- ۶۴۹ در مباحثه ابن ابی جمهور احسائی باملائی هروی
- ۶۵۱ در قضیه جناب ملا محمد رستمی و جواب ایشان از علماء ازبکیه
- ۶۵۵ در قضیه جناب آقا میرزا محمد حسین و یافت شدن سنگی در وادی شوشتر که در او کلماتی بخط قدرت نوشته شده بود
- ۶۵۶ در ذکر علمائیکه در عصر خود حقیر در مشهد مقدس قوت کردند
- مقصد دوم - در ذکر مشاهیر از سلاطین و وزرائیکه در مشهد مقدس مدفونند
- ۶۵۸ در قصه نادر شاه افشار و خواب سید خلخال حضرت امیر ع را
- ۶۶۰ در ذکر از فردوسی و بعضی از اشعار او
- ۶۶۶ مقصد سوم در ذکر قبور شریفه مشاهیر از امامزادگان و از صحابه و از روایتیکه در اطراف مشهد مقدس و بلدان متعلقه با و مدفونند
- ۶۶۸ مقصد چهارم - در ذکر مشاهیر از علمائیکه در خاک خراسان مدفونند
- ۶۷۰ در ذکر از قابوس و شمسگیر که در گنبد قابوس مدفونست و ذکر از مخشری صاحب کشف
- ۶۷۲ مقصد پنجم در ذکر مشاهیر از علماء و بزرگانیکه از خاک خراسان بودند و در غیر خراسان مدفونند
- ۶۷۳ در ذکر از جناب خواجه نظام الملک طوسی و کیفیت قتل او
- ۶۷۶ مقصد ششم - در ذکر مشاهیر عرفاء که از خاک خراسان بودند یا در خاک خراسان مدفونند
- « در حکایت ملا احمد جامی و عبدالرحمن جامی و بعضی از اشعار آنها
- ۶۷۸ در ذکر از قطب الدین حیدر و شیخ عطار و بعضی از اشعار و نور علی شاه
- ۶۸۱ مقصد هفتم - در ذکر مشاهیر از علماء اهل ثنن که از خاک خراسان بودند یا در خاک خراسان مدفونند یا از جای دیگر بودند و در خراسان مدفونند
- ۶۸۹ خاتمه - در ذکر مختصری از شجره طبه سادات رضوی ع

باب یازدهم

در اسم و لقب و کنیه و نسب و تاریخ ولادت حضرت جواد الائمه (ع)	۶۹۹
در تاریخ رحلت و تعیین قاتل حضرت جواد الائمه	۷۰۱
در ذکر زوجات و اولادهای حضرت جواد الائمه «ع»	۷۰۳
در بعضی از احتیاجات و اخلاق کریمه حضرت جواد «ع»	۷۰۴
در وقایع مهمه که در زمان امامت آنحضرت واقع شد	۷۰۸
در قبور امام زادگان و علماء واقع در اصفهان	۷۱۰
در خواب دیدن سید جزائری مرحوم مجلسی را	۷۱۱
در حکایت ملا محمد مشهور بسراب و ذکر دو قضیه از اجنه	۷۱۵
در قبور شریفه بعضی از امام زادگان و علماء در شیراز	۷۲۳
در ذکر از سعدی و حافظ و بعضی از اشعار آنها	۷۲۷
در قبور شریفه بعضی از امام زادگان و علماء در طهران	۷۳۳
در ذکر از حضرت عبدالعظیم و عرضه داشتن ایمان نشان	»
خاتمه در ذکر بیست و دو قضیه از قضایای قصار حضرت امیر ع	۷۴۰
تتمیم در افضلیت حضرت امیر «ع» از جمیع امت	۷۴۹

باب دوازدهم

در اسم و لقب و کنیه و نسب حضرت امام علی النقی «ع»	۷۵۳
در شقاوت و ظلمهای متوکل و بعضی مطالب مهمه	۷۵۴
در مجملی از حالات اولادهای حضرت امام علی النقی ع	۷۵۷
در بعضی از احتیاجات و اخلاق کریمه آنحضرت	۷۵۸
» از تواریخ متعلق بزمان امامت آنحضرت	۷۶۱
در قبور بعضی از امام زادگان و علماء در قزوین	۷۶۴
» » » » » در مازندران	۷۶۶
» » » از بزرگان علماء تبریز	۷۶۹
» » از امام زادگان و علماء همدان	۷۷۰
خاتمه در کرامات بعضی از اولیاء از غیر سلسله علماء	۷۷۳
در حکایت کسانی که ظلم کردند و بظلم گرفتار شدند	۷۷۸
در حکایت کسانی که احسان کردند و جزاء خود را دیدند	۷۸۳
در کسانی که مدتها عبادت کردند و بدعاقبت شدند	۷۸۸
در کسانی که مدتها معصیت کردند و عاقبت بخیر شدند	۷۹۱

باب نهم دهم

در اسم و لقب و کنیه و نسب حضرت امام حسن عسکری (ع)	۷۹۵
در ذکر از ولد ارجمند آنحضرت و بعضی از اصحابشان	۷۹۶
در بعضی از احتیاجات و از اخلاق کریمه حضرت عسکری (ع)	۷۹۹
در قبور شریفه واقع در کاشان و بعضی از استخبارات مجریه	۸۰۴
» » » » شوشترو کرمان و شاه نعمه الله	۸۰۶
» » » » یزد و قصه زردشت و ملاصادق	۸۰۹
خاتمه در نقل ارواح برزخ بوادی السلام	۸۱۴
در آنکه اموات از عمل احباء بهر مند میشوند	۸۱۸
در تجسم اعمال در عالم برزخ و در قیامت	۸۲۴

باب چهاردهم

در اسم و لقب و کنیه و نسب حضرت حجة بن الحسن (ع)	۸۲۷
در تاریخ ولادت و مدت غیبت و بیان زوجه و اولادهای آنحضرت	۸۲۸
در ذکر دو قصه از بلاد اولادهای آنحضرت و قصه جزیره خضرا	۸۳۰
در ذکر از حالات سفراء و نواب خاصه حضرت حجة (ع)	۸۴۰
در کسانی که کذب ادعا نیابت کردند مثل میرزا علی محمد باب	۸۴۱
در ذکر از اصحاب حضرت حجة و علائمی که در این تاریخ واقع شده	۸۴۶
خاتمه - در آمدن شیاطین عدیله بیالمین محضر	۸۵۰
در آمدن حضرات معصومین (ع) بیالمین محضر	۸۵۵

خاتمة الكتاب در فضیلت خمسه طاهره

فصل اول در اشاره بعلم و بحلم و بحسن خلق حضرت خاتم ص	۸۵۸
در اشاره بزهد و عبادت های حضرت خاتم النبیین (ص)	۸۶۱
در ذکر اعلای فضیلت و منقبت حضرت پیغمبر ص	۸۶۲
فصل دوم در اجمالی از علم و ادب و حسن و خلق حضرت امیر «ع»	۸۶۳
در اشاره بزهد و عبادت های حضرت امیر «ع»	۸۶۵
در ذکر اعلای فضیلت و منقبت حضرت امیر (ع)	۸۶۷
فصل سوم در اجمالی از مراتب علیمه حضرت فاطمه «ع»	۸۶۸
در اشاره بمراتب عفت و حیاء و زهد این مخدیره (ع)	۸۶۹
در ذکر اعلای فضیلت این مخدیره مکرمه «ع»	۸۷۳
فصل چهارم در اجمالی از مراتب علمیه حضرت مجتبی «ع»	۸۷۴
در اشاره بمراتب حلم و عبادت های حسن مجتبی (ع)	۸۷۸
در ذکر اعلای فضیلت حضرت امام حسن مجتبی (ع)	۸۸۱

فصل پنجم در اجمالی از مراتب علمیه حضرت سیدالشهداء ع	۸۸۱
در تعبیراتی که در قرآن مجید از آن حضرت فرموده	۸۸۲
در اشاره بکارم اخلاق و صفات آنحضرت	۸۸۵
در اسباب توسل بحضرت سیدالشهداء ع من جمله زیارت آنمظلوم و من جمله گریستن بر مصائبشان و من جمله اقامه مجلس عزایشان و من جمله لباس عزاء پوشیدن در ایام مصیبتشان و من جمله تذکر عطش آنمظلوم و در آنکه تمام موجبات سرور و شادی از برای آنحضرت موجب غم و حزن بود	۸۸۹

خاتمة الخاتمة

در ذکر اعلای فضیلت آنحضرت و بیان آن	۹۸
در ذکر بعضی از بزرگان از علماء اعلام فرموده اند	۹۰۱

بسی و اهتمام این ذره بيمقدار رحيم مشتاقی در اصفهان چاپ و منتشر گردید
 و از خوانندگان التماس دعا دارم



کتاب

(منتخب التواریخ)

در وقایع مهمه بحضرت خاتم النبیین و سیده نساء العالمین

والا ئمته الاثنی عشر صلوات الله علیهم اجمعین

متضمن فوائد کثیره و مواعظ بلیغه و حکایات لطیفه که مأخوذ است

از اصول معتمده و تواریخ متعبره

من تألیفات العالم العامل و الثقته الجلیل الکامل

رکن الاسلام و المسلمین

الحاج محمد هاشم بن محمد علی

الخراسانی المشهدی طاب الله ثراه

چاپ دوم

از انتشارات

کتابفروشی فردوسی و کتابفروشی اقبال

اصفهان

مقدمه

(کتاب منتخب التواریخ)

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آله سادات الخلائق اجمعین و لعنة الله علی اعدائهم الی يوم الدين

و بعد این مختصر است در تاریخ ولادت و وفات و بعضی از تواریخ متعلقه بچهارده معصوم صلوات الله علیهم اجمعین که احقر عباد الله محمد هاشم بن محمد علی خراسانی المشهدی عفی الله تعالی عنهما از کتب اخبار و تواریخ معتبره جمع نموده ام و در آنچه موضوع حکمی از احکام شرعیه باشد اشاره بمدرک هم میشود و چون غالباً در تاریخ ولادت اختلاف است لذا حقیر اختصار نمودم بذکر اشهر و اصح اقوال و بالله التوفیق و علیه التکلان و نامیدم او را بمنتخب التواریخ و در این مختصر یک مقدمه و چهارده باب است اما مقدمه در اسماء شریفه آباء و اجداد حضرت خاتم النبیین ص است تا بجناب عدنان که جد بیستم حضرت صلی الله علیه و آله است چون تا بجناب عدنان در اسماء شریفه شان اختلافی نیست و اما از عدنان تا بحضرت آدم اختلاف بسیار است و در بحار از حضرت پیغمبر ص روایت شده که فرمودند اذا بلغ نسبی الی عدنان فامسکو و ایضا روایت شده که فرمودند کذب النسابون و در حاشیه باب حادی عشر از فخر الدین طریحی نقل شده فائده گفته شد پدرهای پیغمبر ص از آدم تا بجناب عبدالله بن عبدالمطلب ۵۱ پدرند بعد در کعات نماز یومیه از فرائض و نوافل که هفده نفر از ایشان انبیاء بودند بعد در فرائض یومیه و ۱۷ نفر از اوصیاء بودند و هفده نفر از ملوک و سلاطین بودند و همه اینها بمذهب حق و موحد و ساجد الله بودند بدلیل قول تعالی (الذی یراک حین تقوم و تقلبک فی الساجدین) انتهی و علامه مجلسی در مرآة العقول میفرماید حضرت امامیه اتفاق کرده اند بر اسلام و ایمان جناب ابوطالب

و جناب آمنه بنت وهب و جناب عبدالله بن عبدالمطلب و سایر اجداد پیغمبر ص تا بحضرت آدم من مرحوم امین الاسلام ابوعلی فضل بن الحسن بن فضل الطبرسی در ذیل آیه شریفه و اذ قال ابراهیم لاییه آزر میفرماید آزر جد امی حضرت ابراهیم یا عموی حضرت ابراهیم بوده و نام آن بزرگوار تاریخ است چون اجماع طایفه امامیه است که آباء پیغمبر تا بحضرت آدم کلشان موحد بوده اند و شیخ صدوق محمد بن علی بن بابویه القمی رحمه الله در رساله اعتقادات میفرماید اعتقاد ما طایفه شیعه آنست که پدر آن حضرت پیغمبر ص تا بحضرت آدم تمام است

شده که جناب عبدالمطلب حجة الہی بوده و جناب ابوطالب وصی او بوده انتہی و اسماء مقدسه آباء کرام
 حضرت پیغمبر خاتم ص تا جناب عدنان از این قرار است (محمد بن عبد اللہ بن عبدالمطلب ولد ہاشم ولد عبد
 مناف ولد قصی ولد کلاب ولدہ مرة ولد کعب ولد لوی ولد قہر ولد ملک ولد نصر ولد کنانہ ولد خزیمہ ولد
 مدرکہ والیاس بن مضر بن نزار ولد معد بن عدنان سلام اللہ علیہم اجمعین) و بقیہ اسماء شریفہ آباء کرام
 حضرت پیغمبر ص چنانچہ علامہ مجلسی رہ در جلاء فرمودہ از این قرار است عدنان ولد داودی یسع بن سلامان
 بن بنت بن حمل ولد قیدار ولد اسمعیل ولد ابراهیم الخلیل ولد تارخ بن ناحور بن شرو ع بن ارغؤ و هو ہود النبی
 بن عابر بن شالح بن ارفحشد بن سام بن نوح بن مالک ولد متوشلح بن اخنوخ و هو ادریس النبی بن بارض بن
 مہلائیل بن قینان بن انوش بن شیش و هو ہبہ اللہ بن آدم بنا بر این نقل تمام آباء کرام حضرت پیغمبر ص از جناب
 عبد اللہ تا حضرت آدم چہل و نہ نفر میشوند و از ہر یک از آباء کرام حضرت خاتم النبیین ص رشتہ ہائی از اشراف
 بزرگان منفصل میشوند بغير جناب عبد اللہ ولد عبدالمطلب والد ماجد حضرت پیغمبر ص و آن بزرگوار است
 مراد باحد الذبیحین کہ حضرت پیغمبر ص فرمودند انا بن الذبیحین در عیون الاخبار از حسن بن فضال روایت
 کرد کہ از حضرت رضا ع سؤال کرد از معنای قول پیغمبر ص کہ فرمود انا بن الذبیحین حضرت رضا ع فرمود
 یعنی اسمعیل بن ابراهیم الخلیل علیہما السلام و عبد اللہ بن عبدالمطلب اسمعیل بن ابراهیم و قتیکہ بعد شد
 رسید حضرت ابراهیم فرمود یا بنی انی اری فی المنام انی اذبحک حضرت اسمعیل عرض کرد یا ابت افعل ما تو امر
 و نگفت یا ابت افعل ما راایت ستجدنی انشاء اللہ من الصابرین پس چون حضرت ابراهیم عازم شد بذبح
 حضرت اسمعیل خداوند قوچی از آسمان فرستاد کہ املح بود میخورد در سیاهی و میآشامید در سیاهی
 و بول و پشگل مباداخت در سیاهی و چہل سال در باغہای بہشتی چرا میکرد و از رحم اثنی خارج نشدہ بود
 بلکہ بامر کن موجود شدہ برد و او فدا شد از برای حضرت اسمعیل است تا روز قیامت ذبیح دیگر جناب
 عبد اللہ ولد عبدالمطلب است چون حضرت عبدالمطلب خود را بحلقہ در کعبہ آویخت و نذر کرد کہ اگر
 خداوند دہ پسر باو مرحمت کرد یک پسر شرادر راہ خدا ذبیح کند پس چون پسرہای او بدہ رسیدند
 گفت خداوند وفا کرد مقصود مرا منهم و فامیکنیم از برای خداوند عزوجل پس پسرہایش را داخل کعبہ
 کرد و بیگ آنہا قرعہ زد قرعہ باسم جناب عبد اللہ پدر حضرت پیغمبر ص در آمد و او محبوب ترین اولادش
 بود بسوی او دوبار و سہ بار قرعہ زد بار ہم باسم عبد اللہ بیرون شد پس جناب عبدالمطلب
 ہمہ صبحہ خداوند کہ ذبح کند قریش جمع شدند اورا زنہای جناب عبدالمطلب عرض نمود یا ابتا
 زنان و گریہ کنان آمدند خدمت جناب عبدالمطلب عائکہ دختر حضرت عبدالمطلب عرض نمود یا ابتا
 عذربینا و رنزد خداوند از قتل پسر تو فرمود چگونہ عذر آورم عرض کرد بین شترہائی کہ در حرم داری
 و بین جناب عبد اللہ قرعہ بزن پس شترہا را حاضر کرد و بین دہ شتر و جناب عبد اللہ قرعہ زد قرعہ
 باسم جناب عبد اللہ آمد دہ زیاد کرد تا قرعہ بین صد شتر و بین عبد اللہ زد قرعہ بنام صد شتر در آمد پس
 قریش از شغف تکبیری گفتند کہ کویہای مکہ بارزہ در آمد عبدالمطلب فرمود سہ بار قرعہ میزنیم
 اگر ہر سہ دفعہ قرعہ باسم صد شتر در آمد آنہا را ذبح میکنم عوض عبد اللہ پس ہر سہ بار قرعہ
 باسم صد شتر در آمد پس جناب زیرو ابوطالب برادرہای ابوینی جناب عبد اللہ آن بزرگوار را از زیر
 پاہای پدر کشیدند بقسمیکہ پوست صوت جناب عبد اللہ کہ روی زمین بود خراشیدہ شد پس برادرہا
 آن بزرگوار را بلند کردند و بوسیدند و خاک از صورت و بدن و لباسہای او پاک نمودند الحاصل اولاد ماجد
 جناب عبد اللہ و جناب آمنہ بنت وہب منحصر بود بحضرت خاتم النبیین ص و والدہ جناب عبد اللہ بن عبدالمطلب
 فاطمہ بنت عمرو بن عائذ المخزومی بود و حضرت پیغمبر ص برادر و خواہر نسبی نداشتند و اما برادر و خواہر
 رضاعی داشتند چون آن بزرگوار دو مرتبہ داشتند علی المشہور اول نویبہ کنیز ابولہب و او یک پسر نسبی داشت
 مسمی بمسروح و چند روزی جناب پیغمبر را شیر داد و قبل از آن بزرگوار جناب حمزہ عموی پیغمبر ص را شیر دادہ بود

چنانچه در تاریخ گزیده است پس جناب حمزه برادر رضاعی حضرت پیغمبر (ص) و ثقة الاسلام در
 منتهی الامال روایت فرموده که حضرت امیرالمومنین (ع) بحضرت پیغمبر ص عرض کرد که آنحضرت دختر
 حمزه را تزویج نماید پیغمبر ص فرمود مگر نیکدانی که او دختر برادر رضاعی من است و جناب حمزه چهار سال
 قبل از حضرت پیغمبر (ص) متولد شده بود و در اصابه است که ثویبه بعد از حضرت رسول ع جناب ابی سلمه ولد
 عبدالاسد را شیرداد و او شوهر جناب ام السله بود در خیرات حسان محمد حسنخان اعتماد السلطنه فرموده
 که جناب ثویبه ابی سلمه و عبدالله بن جحش را شیرداد دوم از دو مرضعه حضرت رسول (ص) حلیمه سعدیه
 بنت ابی ذویب زوجه حارث ولد عبدالعزی بود و در دار السلوک است که آنمخدره سه اولاد نسبی داشت
 يك پسر و دو دختر عبدالله و انقسه و جذامه و در اصابه است که اینمخدره جناب ابوسفیان ولد حارث ولد
 عبدالمطلب را هم شیر داده بود و در ناسخ التواریخ است که جناب عثمان ولد مظعون هم برادر رضاعی
 حضرت پیغمبر (ص) بود و ظاهر آنحضرت آمنه او را شیر نداده و حضرت هم از مادر او شیر نخورده و
 مادر رضاعی دیگری هم حضرت پیغمبر (ص) نداشته پس جناب عثمان ولد مظعون یا از ثویبه شیر خورده
 یا از حلیمه پس معلوم شد که مسروح و عبدالله و انیس و جذامه اولاد نسبی این دو مرضعه حضرت پیغمبر
 بودند و جناب حمزه و ابوسفیان ولد عبدالمطلب و ابوسلمه و عبدالله ولد جحش و عثمان ولد مظعون اولاد
 رضاعی دو مرضعه حضرت پیغمبر (ص) بودند و جد اول حضرت رسول جناب عبدالمطلب ولد هاشم بود الملقب
 بشیبه الحمد و سید البطحاء المکنی بابو حاث و مادر جناب عبدالمطلب سلمی بنت عمرو الخزرجیه
 است و چاه زمزم را آن بزرگوار حفر فرمود و در مصباح المتعجلین است که جناب عبدالمطلب در مکه
 معظمه از دنیا رحلت فرمود در دهم ربیع المولود سال هشتم ولادت حضرت رسول ص و قبر شریف ایشان
 و جناب عبدمناف جدشان و جناب ابوطالب و جناب خدیجه کبری در جحون است که معروفست بقبرستان
 ابوطالب و از جناب عبدالمطلب منفصل میشود حضرت ابیطالب و اولاد امجدش و ایضا از جناب عبدالمطلب
 منفصل میشود جناب عباس و اولادش و از اولاد جناب عباس است ابراهیم امام و عبدالله سفاح و منصور
 دو انبقی ابناء محمد و لد علی ولد عبدالله عباس ولد عبدالمطلب و عبدالله سفاح اول از خلفاء بنی العباس است
 که در دوازدهم ربیع الاول سنه صدوسی و دو با او بغلاف بیعت نمودند و دولت بنی امیه منقرض شد و
 و خلفاء بنی العباس سی و هفت نفر بودند و مدت خلافت آنها تقریباً پانصد و بیست و چهار سال بود چنانچه در
 در السلوک فرموده و آخر آنها المستعصم بالله عباسی بود که او را هلاکوخان ولد تولی خان بن چنگیز خان
 بقتل رسانید بهمراهی جناب خواجه نصیرالدین طوسی در سنه ششصد و پنجاه و شش و دولت بنی العباس را
 منقرض نمود و ماده تاریخش کلامه خونت و سمدی میگوید در آن وقتیکه ما را عمر خوش بود ز هجرت
 ششصد و پنجاه و شش بود و اسماء خلفاء بنی العباس و حلاله هریک در حاتم باب هفتم اجمالاً ذکر خواهد شد
 و در اسد الغابه است که جناب عباس دو سال از حضرت پیغمبر (ص) بزرگتر بود و در جنگ بدر با مشرکین مکه
 همراه بود مسلمین او را اسیر کردند بعد که خدمت حضرت رسول (ص) رسید اظهار اسلام نمود و گفت کرها
 با مشرکین آمده ام و جناب عباس در شب جمعه دوازدهم ماه رجب سی و در مدینه طیبه از دنیا رحلت فرمود در سن
 هشتاد و هفت و در بقیع شریف دفن شد انشهی جناب عبدالله ولد عباس سه سال قبل از هجرت متولد شد در مکه معظمه
 و در اواخر عمرش او را عبدالله ولد زبیر از مکه اخراج نمود بطائف و در طائف از دنیا رفت و آنجا دفن شد در
 سن هفتاد و يك و یا در سن هفتاد سالگی و جناب محمد حنیفه بر جنازه او نماز خواند و جناب علی بن عبدالله بن
 عباس در هفدهم رمضان سنه اربعین هجری متولد شد که حضرت امیرالمومنین (ع) در نوزدهم همان ماه
 و همان سال ضربت بفرق نازیشان وارد شد لذا اسمش را علی گذارند کنیه اش را ابوالحسن و در حبیب
 السیر است که علی کوچکتر بن اولاد هات عبدالله بن عباس بود و اجمل آنها بود و جسدی جسیم و لویه طویل و
 پاهای بزرگ داشت و طول قامتش بمرتبه بود که هر گاه طواف میکرد گمان میرفت که او سواره است و مردم پیاده و
 علی با طول قامتش تا منکب و شان پدرش عبدالله بود و عبدالله تا منکب پدرش عباس بود و عباس تا منکب پدرش جناب

عبدالمطلب بود انتهی و جناب محمد ولد عبدالله ولد عباس پدر ابراهیم امام و عبدالله سفاح و منصور دو انیقی در سنه صد و بیست و چهار از دنیا رفت و جد دوم حضرت پیغمبر ص جناب هاشم ولد عبدمناف است والده ماجده جناب هاشم عاتکه بنت مرة سلیمه است و او با برادرش عبدالشمس جد بنی امیه توأمین متولد شدند و انگشت ایدهما چسبیده بود پیشانی دیگری در وقت جدا کردن خون جاری شد و گفته شد بین اولاد این دو برادر خوانری خواهد بود و در عمدة الطالب است که جناب هاشم در غزه از دنیا رحلت فرمود و قبرش ریفش هم در آنجا است و غزه بالغین و الزاء معجمتین از اراضی شرقی شام است و از آنجا تا عسقلان دو فرسخ است و از جناب هاشم منفصل میشود مخدیره مکرمه فاطمه بنت اسد والده حضرت امیرالمومنین ع پس جناب ابوطالب و فاطمه بنت اسد پسرعمو دخترعموی بلافاصله یکدیگر بودند و جد سوم حضرت پیغمبر ص جناب عبد مناف ولد قصی بن کلاب است و اسم او مغیره بود و لقبش قمر بود بجهت حسن و جمالش و والده ماجده اش جسی بنت حلیم بود بالمهملة المضمومة و فتح اللام و از جناب عبدمناف منفصل میشود عثمان ولد عفان ولد ابی العاص ولد امیه ولد عبدمناف خلیفه ثالث و اهل تسنن او را از عشرة مبشره میدانند و مادر عثمان اروی بنت کریز ولد ربیعة ولد حبیب ولد عبدالمطلب و اهل تسنن او را از عشرة مبشره میدانند و مادر عثمان اروی بیضاء است المکناة بام الحکیم بنت جناب عبدالمطلب پس مادر عثمان عمه زاده حضرت رسول است و ولید ولد عقبه ولد ابی معط عمر و بن امیه ولد عبدمناف برادر مادری عثمان ولد عفان است و اوست مراد از فاسق در آیه شریفه یا ایها الذین آمنوا ان جائکم فاسق بنیافتمینوا و عثمان در سنه ششم از عام الفیل متولد شد و در روز هجدهم ذیحجة الحرام سنه ۳۵ هجری از دنیا رحلت نمود و عموی عثمان حکم ولد ابی العاص پدر مروان را پیغمبر ص سب فرمود و او را از مدینه طیبه اخراج فرمود حکم رفت بطائف همین قسم رانده شده پیغمبر ص بود تا خلافت عثمان آنوقت عثمان او را بمدینه آورد و در سنه ۳۱ هجری حکم ولد ابی العاص بجهنم واصل شد و همچنین عموی دیگر عثمان ولد عفان ابی العاص که مغیره ولد ابی العاص باشد پیغمبر ص خونس را مباح فرمود و تفصیلش در فصل پنجم از باب اول ذکر خواهد شد انشاءالله و ایضا از جناب عبدمناف منفصل میشود خلفاء بنی امیه و آنها بغیر عثمان ولد عفان چهارده نفر بودند اول آنها معاویه ولد ابی سفیان ولد حرب ولد لثامیه ولد عبدالمطلب ولد عبدمناف بود و آخر آنها مروان الحمار ولد محمد ولد ابی العاص ولد لثامیه ولد عبدالمطلب بن عبد و مناف و معاویه در دهم ربیع المولود سنه ۴۱ بخلافت نشست و در مصباح است که در دوازدهم ربیع الاول سنه ۱۳۰ و دو مردم با ابو العباس سفاح بن عبدالله بن عباس بخلافت بیعت نمودند و دولت بنی امیه و بنی مروان منقرض شد بدست ابو مسلم خراسانی جمعا دولت بنی امیه میشود نود و یکسال و دو روز که مطابق میشود با هزار و نود و دو ماه و دو روز بعد از بدرك رفتن یزید بن معاویه که چهاردهم ربیع الاول سنه ۶۶ هجری باشد عبدالله بن زبیر مدعی خلافت شد و در سوم ماه رجب همان سال بخلافت مستقر شد و اهل مکه معظمه و مدینه طیبه و یمن عراق باوی بیعت نمودند تا نیمه جمادی الثانیه هفتاد و سه هجری که او را در مکه معظمه حجاج بن یوسف الثقفی بقتل رسانید پس مدت خلافت ابن زبیر ۶ سال و ۱۱ ماه و ۱۲ روز بود الباقی از ایام خلافت بنی امیه و بنی مروان ۸۴ سال و ۲۰ روز که مطابق با هزار و هشتاد و بیست روز میشود در شرح صحیفه از تفسیر کبیر فخر راوی از قاسم بن فضل از عیسی بن بارزه روایت کرده که بعد از صلح حضرت مجتبی ع با معاویه عرض کرد یا مسود و جوه المومنین آخر با معاویه صلح فرمودی حضرت فرمود جدم پیغمبر ص در خواب دید که بنی امیه مثل بوزینه یک یک بمنبر او بالا میروند اینمطلب خیلی بر آنحضرت ناگوار آمد جبرئیل نازل شد و سوره مبارکه قدر آورد (انا انزلناه فی لیلة القدر وما ادراك ما لیلة القدر لیلة القدر خیر من الف شهر) یعنی شب قدر بهتر است از سلطنت هزار ماه بنی امیه که بدون شب قدر باشد پس قاسم گفت حساب کردیم ملك بنی امیه را دیدیم هزار ماه است بدون زیاده و نقصه و اسماء خلفاء بنی امیه و احوالات هر يك اجمالا در خاتمه باب هفتم ذکر میشود انشاءالله

ولابد است در مقام ازتنبيه بر دو امر

امر اول بدانکه در بعضی از زیارت مأثوره مثل زیارت عاشوراء معروف لعن فرموده اند بر بنی امیه قاطبه لکن در باره بعضی از بنی امیه در اخبار شریف مدح وارد شده منجمله جناب سعد الخیر بن عبد الملك بن عبد العزیز بن عبد الملك بن مروان بن حکم ابی العاص بن امیه بن عبد الشمس بن عبد مناف در یازدهم بحار از اختصاص شیخ مفید روایت کرده که وارد شد سعد الخیر برادرزاده عمر بن عبد العزیز بر حضرت باقر ع و آن بزرگوار او را سعد الخیر نامیده بود در حالیکه گریه میکرد حضرت فرمود یا سعد چرا گریه میکنی عرض کرد چگونه گریه نکنم و حال آنکه از شجره ملعونه هستم که خداوند در قرآن مجید یاد فرموده حضرت فرمود از آنها نیستی اموی منا اهل البیت آیا نشنیدی قول خداوند تعالی را که میفرماید ومن تبعنی فانه منی ومنجمله محمد بن ابی حذیفه ولد عتبة ولد ربيعة ولد عبد الشمس ولد عبد مناف که عتبة جدش بآن شقاوت بود که در جنگ بدر کبری علمدار مشرکین بود و بشمشیر امیر المومنین ع خودش و برادرش شیبه و پسرش ولید بدرک واصل شدند و عمه اش هند جگر خوار بنت عتبة و زوجه ابوسفیان و مادر معاویه بآن شقاوت معذک جناب محمد بن ابی حذیفه بن عتبة از جمله شیعیان حضرت امیر المومنین ع بود و عامل آن حضرت بود در مصر و معاویه پسر عمه اش خیلی تکلیف نمود او را بسبب حضرت امیر المومنین ع و برائت از آن حضرت محمد ولد ابی حذیفه حاضر نشد در اصابه است که او کاغذها مینوشت از زبان زوجات حضرت پیغمبر ص در طعن بر عثمان و اهل مصریعت نمودند با محمد بن ابی حذیفه بامارت مصر غیر جماعتی که از آنها بود معاویه ولد خدیج ملعون قاتل جناب محمد بن ابی بکر و وقتیکه معاویه رقت بغزوه صفین اول آمد بمصر و بخدعه جناب محمد بن ابی حذیفه را با جمعی گرفت و محبوس نمودند و بعد او را بقتل رسانید و منجمله ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه میفرماید که جماعتی از بنی امیه قائلند بر فضیلت امیر المومنین ع و خلفاء ماضین و از ایشان است خالد ولد سعد ولد ابی العاص ولد امیه ولد عبد الشمس ولد عبد مناف و عمرو ولد عبد العزیز و عبد الملك مروان ولد حکم **امر دوم** در نهج البلاغه است که حضرت امیر المومنین ع مکتوبی نوشت در جواب کاغذ معاویه و من فقراته و اما قولك انتم بنو عبد مناف فكذلك نحن ولكن ليس امیه كهاشم ولا حرب كعبد المطلب ولا ابوسفیان كابطالب ولا المهاجر كالطليق ولا الصريح كاللصيق ولا المحق كالبطل ولا المومن كالمدخل الى آخره از این فرمایش معلوم میشود که بنی امیه بعد مناف نسب صحیحی نیست بلکه خود را بعد مناف چسبانیده اند و ایضا در کتاب دیگری که حضرت امیر المومنین ع بمعاویه نوشت من فقراته انا صنایع ربنا والناس بعد صناعم لنا انکه میفرماید و منا النبی و منکم المکذب و منا اسد الله و منکم اسد الاخلاق و مناسیدی شباب اهل الجنة و منکم صبیبة النار و منا خیر نساء العالمین و منکم حمالة الحطب الى آخره بآن در شرح ابن ابی الحدید میفرماید ما حاصله قوله ع الا صناعم ربنا والناس بعد صناعم لنا لذا کلام عظیم عال علی الکلام و معناه عال علی المعانی بقول لیس لاحد من البشر علينا نعمة بل الله تعالی هو الذی انعم علينا فلیس بیننا و بین الا واسطة والناس باصره هم صنائعنا فنحن الا واسطة بینهم و بین الله و هذا مقام خلیل ظاهرة ما سمعت باطنه انهم عبید الله و ان الناس عبیدهم و مراد از مکذب ابوسفیان بن حرب است که مکذب پیغمبر ص بود و مراد از اسد الاخلاق عتبة بن ربيعة است پدر هند جگر خوار اصل حلف بمعنای معانده و معاهده است بر تعاضد و تصاعد قوله ع و منکم صبیبة النار این کلمه است که پیغمبر ص بعقبه بن ابی معط بن ابان بن ابی عمرو بن امیه بن عبد الشمس بن عبد مناف پدر ولید فاسق فرمود هنگامیکه او را بقتل رسانیدند گفت من المصیبه یا رسول الله یعنی بچه های مرا که کفالت کند حضرت فرمود کفیل آنها آتش جهنم است قوله ع و منکم حمالة الحطب مراد ام جلیل دختر حرب خواهر ابوسفیان و زوجه ابولهب است و در کامل بهائی است که امیه نه از قریش بود و نه از عرب بلکه غلام رومی بود که عبد الشمس او را بنی نمود پس بنی امیه رومی هستند و در بحار از الزام النواصب نقل میکنند که امیه از صلب عبد الشمس نبود بلکه از رومیان بود و عبد الشمس او را استلحاق کرد و در شرح این

ابی الحدید است منّا که حاتیکه بین بنی هاشم و بین بنی عبد الشمس واقع شد در چند مورد بود منها تزویج حضرت خاتم النبیین ص بود صبیبه مکرّمه محترّمه خود زینب را با ابی العاص ربیع بن عبد العزی بن عبد الشمس بن عبد مناف سلام الله علیه و آله قبل از بعثت و قبل از حرام شدن تزویج مسلمین دختران خود را بکفار و منها تزویج حضرت خاتم النبیین صلی الله علیه و آله بود و دختر مکرّماتین محترّمین خود رقیه و ام کلثوم را سلام الله علیهما بعثمان ابی العاص بن امیه بن عبد الشمس بن عبد مناف و منها تزویج ابی لهب بود و ام جمیل دختر حرب بن امیه را در جاهلیت و منها تزویج پیغمبر (ص) بود و ام حبیبیه دختر ابوسفیان را و منها تزویج عبد الله بن عمرو بن عثمان بن عفان بود فاطمه دختر حسین بن علی بن ابیطالب را انتهی ما حاصل کلامه و در تہذیب از حضرت باقر ع روایت کرده که بجابر جعفری فرمود اذا انحرفت عن صلوة مكتوبة فلا تنحرف الا بانصراف لعن بنی امیه منخفی نماید بعضی از بنی امیه ثابت قدم بودند با حضرت امیر المؤمنین ع و از مؤمنین و نیکان بودند مثل جناب خالد بن سعد بن عاص بن امیه بن عبد الشمس بن عبد مناف و دو برادرش ابان و عمرو که از بیعت با ابابکر امتناع نمودند و در مجالس المؤمنین است که خالد گفت یا امیر المؤمنین انکم لطول الشجر و طيبة الثمر و نحن متبع لکم و بعد از مدتی که بنی هاشم کرها با ابابکر بیعت کردند این سه برادر هم کرها بیعت کردند انتهی و جناب خالد از اجل او کمترین اصحاب حضرت امیر بود و یکی از آن دو از ه نفر است که رفتند بمسجد برای انکار کردن بای بکر و با وی محاجه نمودند چنانچه در بهار است و مثل جناب محمد ولد ابی حذیفه بن عتبة بن عبد الشمس بن عبد مناف که مادر او دختر ابی سفیان بود و او و با او مخالفت نمود و ایضا از جناب عبد مناف منقصل میشود جناب عبیده ولد الحارث بن مطلب ولد عبد مناف که ده سال از حضرت رسول (ص) بزرگتر بود و در غزوه بدر کبری شهید شد و ایضا از جناب عبد مناف منقصل می شود محمد ولد ادریس بن شافع سائب ولد عبیده ولد یزید بن هاشم بن مطلب ولد عبد مناف الشہیر بالام الشافعی فوت او روز جمعه آخر ماه رجب سنه دویست و چهار هجری بود در مصر و قبرش هم در مصر معروف است و قبر جناب عبد مناف در مکه معظمه است در قبرستان معلی و **جد چهارم** حضرت پیغمبر (ص) جناب قصی بن کلاب است و قصی مصغرا اسم او زید بود و والده اش فاطمه بنت سعد بود و جناب قصی ملقب است بجمع چون قوم و قبیلہ خود را از شعب و جبال و اودیہ جمع کرد بمکه معظمه و قبر او در مکه نزدیک قبر عبد مناف و عبد المطلب و ابوطالب است و از جناب قصی قبیلہ بنی شیبہ جدا میشود و چون بنی الشیبہ از اولاد عبد الدار بن قصی میباشند و کلید کعبه معظمه در دست آنها بوده و ایضا از جناب قصی منقصل میشود مخدره مکرّمه خدیجہ کبری بنت خویلد بن اسد بن عبد العزی بن قصی و قبر جناب خدیجہ نیز در قبرستان ابوطالب معروف است و ایضا از جناب قصی منقصل میشود برادرزاده حضرت خدیجہ کبری زبیر بن عوام بن خویلد و اهل تسنن او را از عشره مبشره میدانند و زبیر خالو زاده حضرت فاطمه زهرا و عمه زاده حضرت پیغمبر (ص) و حضرت امیر المؤمنین ع است چون والده زبیر صفیہ بنت جناب عبد المطلب است و زبیر داماد ابی بکر است چون اسماء عذرا و الطاقینہ دختر ابی بکر زوجہ زبیر بوده و عبد الله ولد زبیر از اسماء بنت ابی بکر است و اسماء بید الله حامله بود که از مکه بمکه مدینه هجرت نمود و او در سنه هفتاد و سه هجری چند روز بعد از فوت پسرش عبد الله از دنیا رفت در سن صد سالگی و زبیر در جنگ جمل سنه سی و شش هجری در بصره کشته شد و عموزاده های خدیجہ ورقه ولد نوفل ولد اسد بن عبد العزی بن قصی و لد نوفل و صفوان و لد نوفل همه از جناب قصی منقصل شده اند و جد پنجم حضرت خاتم النبیین (ص) جناب کلاب بن مرة است و مادر او هند بنت سیر است و از جناب کلاب جمعی از اشراف جدا میشود منها مخدره مکرّمه آمنه بنت وهب ولد عبد مناف ولد زهره و لد کلاب و والده ماجده حضرت رسول (ص) و برادرزاده حضرت آمنه سعد ابی بن وقاص ولد وهب ولد عبد مناف ولد زهره بن کلاب که اهل تسنن او را عشره مبشره میدانند و سعد و قاص سنه پنجاه و پنج هجری در سن

هفتاد و چهار یادر سن هشتاد سالگی ازدنیارفت و او آخر کسی بود که از عشره مبشره ازدنیارفت و او بنای شهر گوفه را گذاشت و عمر بن سعد و قاص قاتل حضرت سیدالشهدا ع است و برادرزاده سعد و قاص جناب هاشم بن عتبة بن ابی وقاص است المقلب بموقال که در جنگ صفین در رکاب حضرت امیر المؤمنین علی بن ابیطالب ص شهید شد و منها عبدالرحمن ولد عوف ولد عبدالعازث ولد زهره ولد کلاب است که اهل تسنن او را از عشره مبشره میدانند و او شوهر ام کلثوم بنت عقبه ولد ابی معط و خواهر امی عثمان ولد عفان و خواهر ابوینی و لیدو ولد عقبه بود و عبدالرحمن قارون الامة ملقب بود و حضرت رسول ص بین او بین عثمان عقد اخوت بست و ده سال از حضرت پیغمبر ص کوچکتر بود و در کلمه طیبه مرحوم تقه الاسلام نوری از کتاب اسد الغابه نقل کرده که از عبدالرحمن عوف هزار شتر و صد اسب و سه هزار گوسفند متخلف شد و آنقدر طلا از او باقی ماند که آنرا با تبر قطع کردند بنحویکه دستهای جماعتی آبله کرد و چهار زن داشت حق یکی از آنها را مصالحه کردند بهشتاد هزار و همشیره عبدالرحمن ولد عوف که ها له نام بود و وجه جناب المطلب بود و از آنمخدره متولد شد جناب حمزه ولد عبدالمطلب و جماعتی از اصحاب پیغمبر ص گفتند ما بر عبدالرحمن میترسم بجهت آن مالها که گذاشته پس کعب الاخبار گفت چرا میترسید کعب کرده بپا کیو گی و خرج کرد بپا کیز گم پس اینکلام با بوذرره رسید خشمناک بطلب کعب بیرون نشد و استخوان چانه شتری بدست گرفت و در جستجوی کعب برآمد پس بکعب گفتند که ابوذر تو را میطلبند کعب فرار کرد و بعثمان پناه برد و قصه را بجهت او نقل کرد پس ابوذر بسرال اورفت تا بخانه عثمان رسید چون داخل شد کعب برخاست و پشت سر عثمان نشست از ترس ابوذر پس ابیه ذکر گفت و در شوای پسر زن یهودیه گمان میکنی که با که نیست با آنچه عبدالرحمن گذارده دروغ گفتی و دروغ گفت آتکه که گفت پس کسی سخن او را رد نکرد تا آنکه بیرون نشد و **جد ششم** حضرت رسول ص جناب مره ولد کعب است و مادر او محشیه بنت شیبانست و برادر او عدی جد عمر و الخطاب است و از جناب مره دو قبله بزرگ منفصل میشود یکی قبله بنی مخزوم و دیگری قبله تیم و از قبله بنی مخزوم مست جناب ام السله بنت امیه ولد مغیره ولد عبداللہ ولد عمر ولد مخزوم ولد یقضه ولد مره و از وجه محترمه حضرت رسول ص و دو پسر عم اینمخدره یکی ابو جهل ولد هشام ولد مغیره و دیگری خالد ولد لیدو ولد مغیره بودند و از قبله بنی تیم است ابو بکر و عبداللہ بن ابی قهافه عثمان بن عامر بن عمر بن کعب بن سعد ولد تیم ولد مره و **ایضا** از این قبله است مادر ابابکر سلمی المکناة بام الخیر بنت صخر ولد عمر ولد کعب ولد سعد ولد تیم که نسب ابابکر ابو امادر جناب مره با نسب جناب پیغمبر خاتم ص متحد میشود و اهل تسنن او را از عشره مبشره میدانند و در مصباح المتهجدین است که ابابکر روز ۲۷ جمادی الاخر سنه ۱۳ هجری ازدنیارفت انتهی و نیز از این قبله است طلحه و لد عبداللہ ولد عثمان بن عمر بن کعب بن سعد بن تیم بن مره که اهل تسنن او را از عشره مبشره میدانند پس طلحه پسر عم بواسطه ابابکر میشود و پیغمبر ص بین او و بین کعب ولد مالک عقد اخوت بست و زوجه طلحه حمیمه بنت جحش دختر امیمه عمه پیغمبر ص و خواهر حمیمه زینب بنت جحش زوجه پیغمبر ص کذا فی تاریخ گزیده و در جامع اللطیف فی فضل مکه و البیت الشریف است که طلحه وزیر روز ۵ شنبه دهم جمادی الاخر سنه ۳۶ هجری در بصره در جنگ جمل هر دو از اصحاب عایشه بوده اند و کشته شدند و **جد هفتم** پیغمبر ص جناب کعب بن لوی هست و مادر او ماریه بنت کعب قضاعیه است و سال فوت او ماده تاریخ بود تا عام الفیل که ۵۲۰ سال گذشته بود و از جناب کعب جمعی از اشراف منفصل میشوند منهم جناب عثمان بن مظعون بن حبیب بن وهب بن حذافه بن جمح بن عمر بن حصص بن کعب و او برادر رضاغی حضرت پیغمبر ص بود چنانچه در ناسخ است لکن ذکر نکرده که از کدام یک از دو مادر رضاغی پیغمبر ص شیر خورده از ثویبه یا از حلیمه سعدیه چون ولد نسبی آیند و مخدره و والده ماجده اش سخیله نام بوده و عثمان ولد مظعون اول کسی هست از مهاجرین که بامر آن جناب در بقیع دفن شد در سال اول هجرت و ایشان از بزرگان

صحابه بود و در اصابه است و قتی که لبید بن ربیع و ولد مصرع شعر را انشاء کرد الا کل شیئی ما خلا الله باطل
عثمان و ولد مظعون گفت صدقت پس لبید گفت و کل نعیم لا مجاله زائل فرمود کذبت چون نعمت بهشت زوال ندارد و
منهم عمر خطاب و لد نفیل بن عدی و لد عبد العزی و لد ریاح و لد عبد الله و لد قرط و لد رزاح و لد عدی و لد کعب که اهل
تسنن او را از عشره مبشره و علامه مجلسی ره میفرماید علی المشهور در یوم ۲۶ ذی حجه سنه ۲۳ هجری خنجر
بشکم عمر زدند و در روز ۲۹ بعد از ۳ روز از دنیا رفت مادر ختمه بنت هاشم و لد مغیره بن عبد الله بن عمر و ولد
مخزوم بن یقطه بن مره است که نسب عمر از جانب پدر با نسب پیغمبر ص در جناب کعب متحد میشود و از
جانب مادر با نسب آنجناب در جناب مره متحد میشود و قتل عمر الخطاب بدست ابو لؤلؤ المسمی
بفیروز غلام مغیره بن شعبه واقع شد چنانچه ذکر خواهد شد انشاء الله و منهم سعید بن زید و لد عمر بن
نفیل و لد عدی بن عبد العزی و لد ریاح بن و لد قوط بن رزاح و لد عدی بن کعب که اهل تسنن او را از عشره
مبشره میدانند پس سعید و لد زید نوۀ عموی عمر خطاب و لد نفیل میشود چنانچه طلحه نوۀ عمو با ابایکر میشود
و فوت او در سنه ۵۰ از هجرت بودی در وادی عقیق جنازه اش را حمل نمودند بمدینه طیبه و او شوهر
خواهر عمر خطاب بود و اسم زوجه اش فاطمه بود و منهم عمرو بن عاص بن وائل و لد هاشم و لد سعید و لد سهم
و لد عمر بن مصیص بن کعب و فوت عمرو عاص در سنه ۴۳ هجری در مصر بود و مادر عمرو عاص نابغه بود
معروفه بزنا پس عجیبی نیست که اینقدر دشمن خانواده باشد و جد ششم پیغمبر ص جناب لوی بن غالب
بود و لوی تصغیر آلائی و هو النور و مادر لوی عاتکه بنت بجدل بن نصر بوده و از او جمعی از اشراف
منفصل میشود منهم مکرمه سوده بنت زمعه زوجه حضرت رسول ص و منهم عمرو بن عبدود که او را فارس
لیل میگفتند و در عزوه احزاب بدست حضرت امیر المؤمنین ع کشته شد و جد نهم پیغمبر ص غالب
بن فهر است و مادر او لیلی بنت الحرث بوده و از قبیلہ بنی الادرم منفصل میشوند و جد دهم پیغمبر ص جناب
فهر بن مالک است بکسر الفاء و مادر او جندله بنت عامر الجرحمنه بوده و از او منفصل میشود ابی عبیده بن عبد الله
بن جراح بن هلال بن اهب بن ضنبه بن حارث بن فهر بن مالک و اسم ابو عبیده عامر است و اهل تسنن او را امین
هذه الامه و بعضی از عشره مبشره میدانند و بعضی بعضی او عبد الله بن مسعود را از عشره مبشره میدانند
و ابی عبیده در سنه ۱۸ هجری در بلده حمص بمرض و با از دنیا رحلت کرد و معاذ بن جبل پسرش عبد الرحمن
بن معاذ نیز در همان سنه در بلده بمرض و با از دنیا رفت و جد یازدهم پیغمبر ص جناب مالک بن نصر است
والده او عاتکه بنت عدوان است و از مالک اولادی غیر جناب مالک مشهور نیست چنانچه از برای نصر بن
کنانه که جد و از دهم آنجناب است و ملقب است بقریش اولای غیر از جناب مالک مشهور نیست و لنعم ما قیل قریش
خیار بنی آدم و خیر قریش بنی هاشم و خیر بنی هاشم کلهم سراج الوجود ابو القاسم نبی الاله رسول الهدی و
واسطه الخلق للعالم و گفته شده که اسم نصر قریشی است بجهت نضارة و جشش او را نصر نامیدند و والده او
بره بنت مر بن اد بن طابخه است و جد سیزدهم آنحضرت جناب کنانه بن خزیمه است و مادر او عرانه بنت سعد
است و از جناب کنانه قبیلہ بنی الیث و قبیلہ بنی عامر منفصل میشود و ایضا از جناب کنانه ره ط جناب ابیلدر
غفاری چند بن جناده منفصل میشود و در اسد الغابه نسب چند بن جناده را منتهی کرده بجناب کنانه بن خزیمه
بن مدرکه بن ایاس و ایضا از کنانه منفصل میشود ابو فراس شاعر و جد چهاردهم آن بزرگوار جناب
خزیمه بن مدر که است تصغیر خزیمه و مادر او سلمی بنت اسلم است و از خزیمه قبیلہ بنی اسد منفصل میشوند و
ایضا مکرمه زینب بنت جحش زوجه آنحضرت و برادرش عبد الله بن جحش منفصل میشوند و والده مکرمه
زینب و جناب عبد الله امیمه بنت جناب عبد المطلب است که این دو اولاد عمه حضرت رسول ص میشوند و جد ۱۵
حضرت رسول ص جناب مدر که بن ایاس است و مادر او خندف است و بنو خندف منسوبست بآن و اینست مراد

یزید بن معاویه در این شعر که میگوید لست من خندق ان لم انتقم من بنی هاشم ما کان فعل و از جناب مدر که جناب عبدالله بن مسعود منفصل میشود که بعضی از اهل تسنن ایشان را بعوض ابی عبیده جراح از عشره مبشر میدانند و حضرت رسول (ص) بین او و بین زبیر بن عوام عقد برادری ست و جناب عبدالله در قرائت قرآن کم نظیر بوده از شمشیر او در غزوه بدر کبری ابوجهل ملعون بدرک واصل شد و اخبار وارده در مدح عبدالله بن مسعود زیاد است و اصرح تمام روایات وارده در حق او روایتی است که در خصال از امیر المؤمنین (ع) نقل کرده که فرمود خلقت الارض لسبعه بهم یرزقون و بهم یطرون و بهم ینصرون ابو ذر و سلمان و المقداد و عمار و حذیفه و عبدالله بن مسعود قال علی (ع) و انا امامهم الدین شهدوا الصلوة علی فاطمه (ع) لکن بعض اخبار در قدح او نقل شد در تفسیر صافی از حضرت صادق (ع) روایت کرده که از آن بزرگوار سؤال نمودند که آیا معوذتین از قرآن است فرمود بلی آن شخص عرض کرد در قرائت ابن مسعود این دو سوره از قرآن نیست و در مصحف بن مسعود هم نیست حضرت فرمود ابن مسعود خطا کرده با فرمود دروغ گفته این دو سوره در قرآن است و در کتاب حق الیقین است که دو مرتبه عثمان او را آزرده کرد یکی آنکه چون بجنائزه اباذر نماز کرد چهل تازیانه بر او زد و مرتبه دیگر چون مصحف را از او طلبید که با مصحف خود موافق کند و او نداد آنقدر او را زد که استخوان پهلوی او را شکست و سه روز بعد رحلت فرمود در سنه سی و دو هجری و جد شانزدهم آن برادر گوار جناب الیاس بن مضر است و مادر الیاس ربابست و در السلوک است که قبیله بنی ضبه از او منفصل میشوند و از بنی الضبه است شمر بن ذی الحوشن الضبایی و در تاریخ این خلکانست که از جناب الیاس منفصل میشود ثعبان بن سعید بن مسروق الثوری و این الیاس غیر از الیاس پیغمبر است که خداوند در قرآن فرموده و ان الیاس لمن المرسلین چون الیاس پیغمبر پسر المعاذ بن هروست که نواده برادر حضرت موسی کلیم الله بوده باشد و جد هفدهم جناب رسول خدا (ص) جناب مضر بن نزار است بضم المیم و فتح الضاد و مادر مضر سوده بنت عک است و از او قبیله بنو ذبیان و بنی هلال و قبیله بنی ثقیف منفصل میشوند و از قبیله بنو ذبیان است نابغه ذبیانی شاعر و از قبیله بنی هلال است بن قیس الهلالی و از قبیله بنی ثقیف است مختار بن ابی عبیده ثقفی و حجاج بن یوسف ثقفی و جد هجدهم آن بزرگوار جناب نزار بن معد است بکسر النون من النزار ای القلیل و امه معانیه بنت حوشم و دو قبیله بزرگ عرب از ایشان منفصل میشوند یکی قبیله ربیع و دیگری قبیله مضر که ربیع و مضر پسران جناب نزار بودند و ایضاً قبیله بجیلیه از جناب نزار منفصل میشوند و از آن قبیله است جریر بن عبدالله البخلی که او از صحابه بود و ایضاً از جناب نزار منفصل میشوند قبیله بکر بن وائل و از این قبیله است قبیله قس بن ساعده که در جود و سخاوت ضرب المثل است و او اول کسیست که در مکه معظمه اظهار توحید نمود باورقه بن نوفل و زید بن عمرو بن نفیل چنانچه از جوهری نقل شده و ایضاً این قبیله است مسیله الکذابه و جد نوزدهم خاتم النبیین (ص) جناب معد بن عدنان است معد بتشدید الدال علی وزن مرد و المده او میده بود از او نعمان بن منذر که آخر ملوک حیره است و بجود و سخاوت مشهور است منفصل میشود و جد بیستم حضرت خاتم النبیین (ص) جناب عدنان است و بنو العدنان قبیله هستند از ولد اسمعیل بن ابراهیم (ع) و عرب عدنانیه منسوب بایشان هستند خاتمه بدانکه حضرات اهل تسنن میگویند ده نفر از اصحابه را پیغمبر خاتم (ص) بشارت بیہشت داده و اسم آنها را عشره مبشره گفتند و بترتیبی که آنها شماره میکنند اول ابابکر بن ابی قحافه است دوم عمر بن خطاب سوم عثمان عفان بن چهارم علی بن ابی طالب پنجم طلحه بن عبدالله ششم زبیر بن عوام هفتم سعد بن قاص هشتم سعد بن زید نهم عبدالرحمن فوف دهم ابو عبیده بن جراح و بعضی بعوض ابو عبید جناب عبدالله بن مسعود را می شمارند و نسب هر یک سابقاً معلوم شد و دانستیکه همه از قریش متفضل میشوند مگر جناب عبدالله بن مسعود که از فوق قریش منفصل میشود و سعد و قاص آخر کسی بود از عشره مبشره که از دنیا رفت و نزد طائفه شیعه این حدیث مقبول نیست بلی

امیر المؤمنین علی بن ابیطالب صلوات الله علیه خود قسیم الجنة و النار است و در بحار از احتجاج از سلیم بن قیس هلالی روایت کرده که چون در جنگ جمل امیر المؤمنین (ع) مقابل اهل بصره شد زبیر را فریاد نمود زبیر باطلحه آمدند حضرت فرمود و الله شما میدانید که اصحاب جمل ملعونند بلسان پیغمبر (ص) زبیر عرض کرد چگونه ما ملعونیم و حال آنکه ما از اهل بهشتیم حضرت فرمود اگر من شمارا اهل بهشت میدانستم مقاتله با شمارا حلال نمیدانستم زبیر عرض کرد آیا نشنیده اید حدیث سعد بن عمرو بن نفیل را که از پیغمبر (ص) شنید که ده نفر از قریش از اهل بهشتند حضرت فرمود بلی شنیدم که سعد این حدیث را در خلافت عثمان یحیث او نقل کرده زبیر گفت آیا دروغ گفته حضرت فرمود من چیزی نخواهم گفت تا اسم آنها را نبری پس زبیر اسم نه نفر را برد حضرت فرمود دهم آنها کیست عرض کرد شما هستید حضرت فرمود پس تو اقرار کردی که من از اهل بهشتیم و اما تو آنچه ادعا کردی از برای خود و برای اصحابت من منکر میگردی که من گمان کردی که سعد دروغ گفته به پیغمبر حضرت فرمود از من گمان نیست بلکه قسم بخدا یقین است که دروغ است و الله که بعضی از اینها در تابوتی هستند در چاهی که در اسفل درکات جهنم است و بر سر آنچاه سنگی هست که وقتی که خداوند بخواهد اهل جهنم را عذاب بفرماید آن سنگ را از روی جهنم بردارد این مطلب را از پیغمبر (ص) شنیدم پس زبیر برگشت در حالتیکه گریه میکرد

باب اول

در اسم و لقب و کنیه و تاریخ ولادت و وفات

حضرت خاتم النبیین صلی الله علیه و آله

و در تعیین زوجات و اولاد و اقارب و حواریین آنحضرت در بعضی از تواریخ متعلقه بآن بزرگوار و ذکر قبور متبر که واقعه در مکه معظمه و اطراف آن و در این باب ۱۲ فصل و یک خاتمه است

فصل اول

در اسم و لقب و کنیه و نسب آن بزرگوار بدانکه اشهر اسماء مقدسه آن بزرگوار محمد (ص) است و اشهر القاب شریفه اش (مصطفی و خاتم النبیین) است و اشهر کنای آنحضرت (ابو القاسم) است و والد ماجدش جناب عبدالله بن عبدالمطلب است و این بزرگوار قبل از ولادت حضرت پیغمبر (ص) در مدینه طیبه از دنیا رحلت فرمود در سن بیست و پنج سالگی یا بیست و هشت سالگی و در مدینه طیبه در دار لباغه جعدی دفن شد و والد جناب عبدالله و جناب ابیطالب و زبیر بن عبدالمطلب فاطمه بنت عمرو بن عائد بن عبد بن عمران بن مخدوم بن یقطه بن مرة بن کعب است و والد حضرت پیغمبر (ص) آمنه بنت وهب بن عبد مناف بن زهره بن کلاب بن مرة است که جد ششم آنجناب است و والد جناب آمنه بنت عبد العزی بن عثمان بن عبد الدار بن قصی بن کلاب است و در مقدمه کتاب گفته شد که حضرت رسول (ص) برادر و خواهر نسبی نداشتند چنانچه خال و خاله نسبی هم نداشتند و اما برادر و خواهر رضاعی داشتند چنانچه سابقاً گفته شد و کسیکه حضانت نمود وجود مقدس پیغمبر (ص) جناب ام ایمن بر کة بن ثعلبه بود و در اصابه از حضرت پیغمبر (ص) روایت کرده که فرمود ام ایمن امی بعد امی و جناب ام ایمن کنیز عبدالله پدر آنحضرت یا آمنه بنت وهب و والد آنحضرت بود و به وراثت پیغمبر (ص) رسید و بعد از تزویج خدیجه پیغمبر او را آزاد فرمود و تزویج فرمود او را بعید بن زید الحبشیه پس متولد شد از او ایمن و در غزه خیبر ایمن شهید شد و بعد از بعید حبشیه و بعد از بعثت تزویج شد بزید بن حارثه که

غلام خدیجه کبری بود و او را بخشیده بود بجناب پیغمبر ص آنحضرت او را آزاد کرد بعد از این را با و تزویج فرمود پس متولد شد از او اسامة بن زید بنی در اسد الغابه است که بعد از حضرت پیغمبر ص بمفاصله ۵ ماه از این از دنیا رحلت فرمود

فصل دوم

در تعیین ساعت ولادت آن بزرگوار و یوم آن از ایام هفته و در تعیین ماه ولادت و یوم آن از ایام ماه و در تعیین سال ولادت و در آن سه امر است امر اول در ساعت ولادت و یوم ولادت آنحضرت از ایام هفته علامه مجلسی ره میفرماید مشهور بین مخالفین آنست که بعد از طلوع فجر روز دوشنبه متولد شد و کلینی فرموده وقت زوال روز جمعه در شعب ابیطالب سلام الله علیه در خانه محمد بن یوسف ثقفی متولد شد امر دوم در تعیین ماه ولادت با سعادت و روز آن از ایام ماه در بحار الانوار فرموده اتفاق نموده اند امامیه الاشاذی از آنها که ولادت با سعادت خاتم انبیاء ص در هفدهم ربیع الاول بوده و اکثر مخالفین در دوازدهم آن ماه گفته اند و در اصول کافی این قول را اختیار فرموده و متحمل است تقیه باشد نه اختیار او حامله شد والده ماجده اش بآن بزرگوار در ایام تشریق باشد و ولادت در هفدهم ربیع الاول باید مدت حمل سه ماه و یا چند روز باشد یا یکسال و سه ماه و چند روز با آنکه اتفاق نموده اند که مدت حمل از شش ماه کمتر و از یکسال زیاد تر نمیشود و جواب از این اشکال چنانست که مرحوم امین الاسلام طبرسی در مجمع البیان در ذیل آیه شریفه انما النبی زیاده فی الفکر از مجاهد نقل فرموده که مشرکین در هر دو سالی در یکماه حج میکردند تا آنکه اتفاق شد حجة الوداع در ماه ذی حجة الحرام انتهى پس ممکن است حج در سنه ولادت جمادی الاخر واقع شده باشد و شاهد بر این فرمایش مرحوم مجلسی ره در تحفه الزائرین است که جناب آمنه در ۱۹ جمادی الاخره بحضرت خاتم انبیاء ص حامله شد بنا بر این مدت حمل نه ماه الا در روز میشود و مخفی نماند که خانه محمد بن یوسف مال حضرت رسول ص بود آن بزرگوار مرحمت فرمود بعقیل بن ابیطالب بعد از ولادت جناب عقیل او را فروختند بمحمد بن یوسف ثقفی برادر حجاج و مشهور شد بخانه محمد ولد یوسف و در زمان هارون الرشید مادرش خیزران او را گرفت و مسجد کرد و الان معروف و زیارتگاه است امر سوم در سال ولادت آن بزرگوار در کافی و بعضی کتب معتبره دیگر میفرمایند ولادت آن بزرگوار عام الفیل چهل سال قبل از مبعث شریف بوده و در بحار است که باتفاق امامیه مبعث شریف در بیست و هفتم ماه رجب بوده انتهى و ظاهرا مبعث شریف در بین سال چهل و یکم از ولادت بوده پس بنا بر این اگر مراد سال قمری باشد نه سال شمسی از ولادت تا یوم مبعث و چهل سال و چهار ماه و ده روز میشود و این تفاوتش از چهل سال تمام تقریبا چهار ماه و قدری میشود و اگر گفته شود در بین سال چهل بوده از روز ولادت تا روز مبعث ۳۹ سال و ۴ ماه و ۱۰ روز میشود و تفاوتش تقریبا هشت ماه میشود پس احتمال اول اقرب مجازا هست از احتمال دوم و در بحار است که ولادت آنحضرت در عهد سلطنت کسری انوشیروان عادل بوده بعد از گذشتن ۴۵ سال از سلطنت او و بعد از گذشتن ۵۵ روز یا ۴۰ روز از قصه اصحاب فیل انتهى مخفی نماند که عام الفیل سالی بود که نجاشی سلطان حبشه وزیر خود ابرهة بن صباح را بالشکر زیادی و ۴۰۰ فیل روانه نمود بجانب مکه معظمه که آنجا را خراب کنند و احجار آنرا بدریای مکه اندازند پس خداوند منان قهار بحجارة از سجیل آنها را معذب فرمود و در سوره مبارکه فیل اشاره باین قصه فرموده و این قضیه بود که جناب عبدالمطلب فرمود (انا رب الابل و ان للیت ربا)

فصل سوم

در تعیین ساعت رحلت حضرت خاتم انبیاء ص و یوم آن از ایام هفته در تعیین ماه رحلت و یوم آن از ایام ماه و در تعیین سال رحلت آن بزرگوار و در علت رحلت آنحضرت و در این چهار امر است امر اول در تعیین ساعت رحلت و یوم آن از ایام هفته اما ساعت رحلت در بحار از

مناقب نقل فرمود و قبض قبل آن تغیب الشمس و اما یوم رحلت مرحوم مجلسی میفرماید شهر بین علمای خاصه و عامه آنست که روز دوشنبه بود امر دوم در تعیین ماه رحلت پیغمبر (ص) و روز آن از ایام ماه علامه مجلسی در جلاء العیون میفرماید اکثر علمای شیعه را اعتقاد آنست که رحلت آن بزرگوار روز بیست و هشتم ماه صفر بوده و اکثر علمای عامه دوازدهم ربیع الاول گفته اند و کلینی از خاصه باین قول قائل است و قول اول اصح و اشر است انتهی و در بحار از امالی شیخ طوسی ره نقل کرده و توفی رسول الله (ص) فی اثنی عشر مضت من ربیع الاول یوم الاثنین و دفن لیلۃ الاربعاء انتهی و متحمل است فرمایش کلینی و شیخ طوسی علیهما الرحمۃ تقیه باشد نه اختیاراً امر سوم در تعیین سال رحلت آنحضرت علامه مجلسی ره در جلاء العیون میفرماید خلافتی نیست که وقت رحلت از سن شریفش شصت و سه سال گذشته بود و در اصول کافی و بعضی از کتب معتبره رحلت را در سال دهم از هجرت فرموده اند و در تهذیب و بعضی کتب معتبره دیگر سال یازدهم از هجرت فرموده اند انتهی و ممکن است که گفته شود اختلاف بین سنه ده یا زده لفظی و صورتی باشد نه واقعی چون اگر سنه هجرت از زمان هجرت که غره ربیع المولود است اعتبار شود رحلت در سنه دهم میشود و اگر از اول محرم سال هجرت اعتبار شود رحلت در سنه یازدهم میشود و در اصول کافی است که ولادت شریف چهل سال قبل البعثه بوده و بعد از بعثت سیزده سال در مکه معظمه اقامت فرموده و ده سال در مدینه طیبه انتهی و در بحار نقل فرموده اتفاق امامیه را بر آن که مبعث شریف در بیست و هفتم ماه مبارک رجب بوده و سابقاً گفته شد که ظاهر اربعه شریف در ماه رجب بین سال چهار و یک بوده پس از ولادت تا روز بعثت چهل سال و چهار ماه و دو روز میشود و ظاهر اربعه هجرت در غره ربیع المولود بین سال سیزدهم از بعثت واقع شده بهمان علتیکه در امر سوم از فضل دوم گفته شد که اقرب مجازاً باشد پس از روز بعثت تا روز هجرت دوازده سال و هفت ماه و سه روز میشود تقریباً که از سیزده سال و هفت ماه بیست و هفت روز کمتر میشود و اگر گفته شود بین سال چهارده بوده از زمان بعثت تا هجرت سیزده سال و هفت ماه و سه روز میشود پس احتمال اول اقربست بسیزده تمام از ده مظاهر رحلت نیز در بین سال دهم از هجرت واقع شده بهمان علت که گفته شد که از روز هجرت تا روز رحلت بنا بر معتارده سال الا سه روز میشود تقریباً از روز ولادت تا روز رحلت بنا بر مختار شصت و دو سال و یازده ماه و ده روز میشود تقریباً امر چهارم

در علت رحلت حضرت خاتم انبیاء صلی الله علیه و آله در تهذیب میفرماید قبض مسموم او در بحار از بصائر الدرجات محمد بن الحسن الصفار از حضرت صادق ع روایت میکند فرمود زن یهودیه آنحضرت را مسموم نمود در ذراع ذبیحه و آنجناب ذراع و شانه ذبیحه را دوست میداشت و کراحت میداشت گوشت سرین ذبیحه را چون نزدیک است بمحل بول حنّوان و چون حاضر نمود آن زن یهودیه ذراع مسموم را پیغمبر (ص) قدری میل فرمود پس آن ذراع بسخن آمد عرض کرد یا رسول الله من مسموم میباشم آنحضرت واگذار و آن را و آن زهر در وجود مقدس آن بزرگوار اثر گردد آنحضرت از دنیا رحلت فرمود و در ناسخ التواریخ است که آن زن یهودیه دختر حارث یهودی خیبری و برادر زاده مرحب خیبری بود که هر دو را امیر المومنین (ع) کشت حضرت را بگوشت و شانه بزغاله مسموم نمود

در ذکر زوجات محترمان آن بزرگوار در این دو امر است امر اول در ذکر اسماء

فصل چهارم زوجاتیکه قبل از حضرت پیغمبر (ص) از دنیا رفتند و آنها دو نفر بودند **الاولی**

مخدره مکرّمه خدیجه کبری بنت خویلد بن اسد بن عبد العزی بن قصی بود که نسبش با پیغمبر (ص) در قصی متحد میشود و اول زوجه که پیغمبر (ص) تزویج فرمود آن محترمه بود و تا آنمخدره در دنیا بود آنحضرت زوجه دیگری اختیار نفرمود چنانچه صدیقه کبری سلام الله علیها در دنیا بود حضرت امیر المومنین (ع) زوجه دیگری اختیار نفرمود و جناب خدیجه افضل زوجات آنحضرت بود و تمام اولادهای حضرت رسول (ص) از آنمخدره بود غیر جناب ابراهیم که از کنیزی بوده مسماه بماریه قبطیه و در مصباح المتبیین است که تزویج آنمخدره در دهم ربیع الاول

بود و در آن حال از سن شریف حضرت پیغمبر «ص» بیست و پنج سال گذشته بود و احمد ولد الحسن الحر عاملی ره در در السلوك فرموده که در آن حال از سن شریف جناب خدیجه چهل سال گذشته بود و انتهی و در کافی است که آنمخدره یکسال قبل الهجرة از دنیا رحلت فرمود و مجلسی ره در مرآة العقول فرمود که اشهر آنکه رحلت آنمخدره سه سال قبل الهجرة بوده که سال دهم از بعثت باشد چنانچه سید مومن شبلینجی در نور الابرار جزری در اسد الغابة فرموده اند که وفات حضرت ابیطالب در اول ذی قعدة سال دهم از بعثت بوده و در اخبار خاصه است که وفات خدیجه کبری سه روز بعد از وفات حضرت ابیطالب بوده پس بنا بر این روز رحلت آنمخدره در چهارم ذی قعدة الحرام خواهد بود و در سن شصت و پنج سالگی و در مصباح شیخ است که وفات جناب ابیطالب در ۲۶ ماه رجب بود پس رحلت آنمخدره ۲۹ ماه رجب خواهد بود و از زوجات حضرت پیغمبر «ص» همین مکرمه در مکه معظمه و حلت فرمودند و در قبرستان ملعی دفن شدند و قبل از حضرت رسول اینمخدره دو شوهر اختیار کرده بود چنانچه در اصابه است شوهر اولش ابی هاله ولد زراره بود و شوهر دومش عتیق ولد عاتق بود و بعد از این دو پیغمبر اینمخدره را تزویج فرمود و الثانية زینب بنت خزیمة المکناة بام المساکین بود که حضرت پیغمبر ص او را در سال سوم از هجرت در مدینه طیبه تزویج فرمود و اول زوجه عبدالله جحش بود بعد که عبدالله در غزه احد شهید شد حضرت پیغمبر ص او را تزویج فرمود و آنمخدره بعد از چند ماه از دنیا رحلت کرد و در بقیع دفن شد و مردوم در ذکر زوجاتیکه بعد از پیغمبر ص از دنیا رفتند معروف و مشهور آنست که آنها نه نفر بودند الا ولی سوده دختر زمه بود و اینمخدره را حضرت رسول ص یکسال بعد از رحلت خدیجه کبری و قبل از هجرت تزویج فرمود و سابقا گفتیم نسب جناب سوده منتهی میشود بجناب لوی ولد غالب جد هشتم خاتم انبیاء و اینمخدره در مدینه طیبه در اواخر حکومت و خلافت عمر خطاب از دنیا رحلت فرمود و قبل از حضرت رسول اینمخدره زوجه سکران ولد عمر بود و سکران در حبشه از دنیا رفت الثانية عایشه دختر ابابکر بود و مادر عایشه و عبدالله الرحمن ولد ابی بکر امرومان بنت عامر ولد عمیر بود و پیغمبر ص دوم مکه معظمه بعد از رحلت خدیجه کبری و قبل از تزویج سوده در ماه شوال او را تزویج فرمود و زفافش بعد از تزویج سوده در ماه شوال سال اول هجرت در مدینه طیبه واقع شد در حالتیکه عایشه ده ساله بود و پیغمبر ص ۵۳ ساله بودند و در میان زوجات آن بزرگوار همین یکزن با کمره و باقی ثبیه بودند که زوجه آنحضرت شدند و عایشه در سنه ۵۷ هجری در مدینه از دنیا رفت و در بقیع دفن شد و الثالثة حفصة دختر عمر خطاب بوده مادر حفظه و عبدالله ولد عمر و عبدالله الرحمن ولد عمر زینب بنت مطعون خواهر جناب عثمان ولد مطعون بود پیغمبر ص او را در سال سوم از هجرت در مدینه طیبه تزویج فرمود و قبل از حضرت رسول ص حفظه زوجه خنیس ولد عبدالله ولد السهمی بود و حفصه در سنه ۴۵ هجری در مدینه طیبه از دنیا رفت و الرابعة مخدره محترمه ام السله دختر ابی امیه حذیقه ولد مغیره ولد عبدالله ولد عمر ولد محزوم ولد یقظه ولد موه جد ششم حضرت رسول ص بود و والده ماجده آن محترمه عاتکه است و در اعلام وری است که مخدره عاتکه بنت عبدالمطلب بوده و بعضی گفتند بنت عامر ولد ربیع و ولد مالک بوده و اینمخدره بعد از خدیجه کبری افضل سائر زوجات آن بزرگوار بود و اول آنمخدره زوجه پسر عمش ابوسلمه ولد عبدالاسد ولد مغیره ولد عبدالله بود پس جناب ابوسلمه و ام سلمه پسر عم و دختر عموی یکدیگر بودند و از اعلام الوری معلوم میشود که پسر خاله و دختر خاله یکدیگر هم نیز میباشند چون میفرماید مادر ابوسلمه بره بنت جناب عبدالمطلب بوده و آنحضرت او را در سال چهارم از هجرت در مدینه طیبه تزویج فرمود و در سنه ۶۱ هجری در مدینه طیبه از دنیا رفت و در بقیع دفن شد و گفته شده که اینمخدره آخرین زوجات آنحضرت بود که از دنیا رحلت فرمود و الخامسة زینب دختر جحش بن رباب المکناة بام الحکم بود و او والده ماجده آنمخدره امیمه بنت جناب عبدالمطلب است و این مکرمه خواهد بود ابی بنی عبدالله بن جحش است و پیغمبر ص آن محترمه را در سال پنجم هجرت تزویج فرمود و قبل

از حضرت پیغمبر ص جناب زینب زوجه زید بن حارثه بود و در بحار است که پیغمبر ص او را خطبه نمود از برای غلامش زید بن حارثه آنمخدره حاضر نشد و گفت من دختر عمه تو باشم و زوجه غلام شما بشوم برادرش جناب عبدالله هم راضی نشد آیه شریفه نازل شد (و مساکن لمومن ولا منومة اذا قضی الله و رسوله امر ان یکون لهم الخیرة من امرهم الی ان قال تعالی فلما قضی زید منها و طرأ زوجها کها لکیلا یکون علی المومنین حرج فی ازواج ادعیائهم) چون زید را مردم پسر پیغمبر میخواندند و جناب زینب بنت جحش در سال بیستم هجرت از دنیا رحلت فرمود و در بقیع دفن شد السابعة جویریة دختر حارث بن ابیضر است که در سنه پنجم از هجرت نیز او را تزویج فرمود و در سنه ۵۶ هجری در مدینه از دنیا رحلت فرمود و قبل از آن حضرت زوجه مالک بن صفوان بود السابعة رمله المکناة بام الحبیبة بنت ابی سفیان و خواهر معاویه است و بعضی اسم او را هند گفته اند و او اول زوجه عبدالله ولد جحش ولد رباب بود و در سال هفتم از هجرت آن جناب او را تزویج فرمود و در سال چهل و چهارم در مدینه از دنیا رحلت فرمود الثامنة صفیه دختر حنی ولد اخطب که از سبایای خیبر و از اسباط لاوی ولد یعقوب و از ذراری جناب هارون برادر حضرت موسی است و در سال هفتم هجری نیز حضرت رسول ص او را تزویج فرمود و قبل از آن حضرت زوجه سلام ولد مسلم بود و بعد زوجه کنانة ولد ربیع شد بعد زوجه حضرت پیغمبر ص و در سال پنجاهم هجرت از دنیا رحلت فرمود و در بقیع دفن شد التاسعة مکرمه میمونه بنت حارث ولد جون بود و قبل از حضرت رسول زوجه عمیر ولد عمر و الثقفی بود بعد زوجه ابی زید ولد عبدالعمر شد و بعد زوجه حضرت ص شد و اینمخدره دو خواهر ابوینی داشت یکی لبابة الکبری زوجه عباس ولد عبدالمطلب و مادر فضل و عبدالله و عبید الله و قثم و معید و عبدالرحمن است که تمام اولادهای عباس و لبابة الکبری میباشند و کنیه لبابه ام الفضل است و دیگری لبابة الضغری است که زوجه ولید بن مغیره ابن عبدالله بن مخزوم و والده خالد بن ولید است و ایضا این مکرمه ۳ خواهر امی داشت یکی جناب اسماء و جناب سلمی و جناب سلامه که بنات عمیس بودند و اسماء اول زوجه جعفر بن ابیطالب ع و عبدالله بن جعفر از او متولد شد بعد زوجه ابابکر شد و محمد بن ابابکر از او متولد شد و بعد زوجه حضرت امیر المومنین ع شد و یحیی بن علی از او متولد شد و سلمی بنت عمیس زوجه جناب حمزه بن عبدالمطلب است و سلامه زوجه جناب عبدالله بن کعب است و والده این ۶ مخدره هند بنت عوف ولد زهر ولد حرب بود که در باره او پیغمبر ص فرمود انها کرم الناس اصهارا الحاصل جناب میمونه بعد از خدیجه کبری و جناب ام السله افضل زوجهات پیغمبر ص بود و در سنه هفتم هجری تزویج شد پیغمبر ص و در سنه ۵۱ هجری از دنیا رحلت فرمود و قبرش شریفش در ارض سرف است که از نواحی مکه است و زوجات دیگر هم از برای حضرت پیغمبر ص گفته اند پس معلوم شد که این زوجات حضرت در مدینه طیبه تزویج شدند بغیر خدیجه و عایشه و سوده که این هر ۳ در مکه معظمه تزویج شدند و ایضا معلوم شد که زوجات آن بزرگوار بعد از رحلت آن حضرت از دنیا رفتند غیر از جناب خدیجه و جناب زینب خزیمه و ایضا معلوم شد که زوجات آن حضرت در مدینه از دنیا رفتند غیر از جناب خدیجه و جناب میمونه که جناب خدیجه در مکه و جناب میمونه در سرف از دنیا رحلت فرمودند و همانجا دفن شدند و در اصول کافی از حضرت صادق ع روایت میکند که صدق پیغمبر ص زوجاتش را دوازده اوقیه و نیم بوده و اوقیه چهل درهم است که مجموع ۵۰۰ درهم میشود و اما ماریه قبطیه بنت شمعون کنیز آن حضرت بود که صاحب اسکندریه مقوقس آن مخدره را بانعله شهباء و اشیاء دیگر برسم هدیه خدمت آن بزرگوار فرستاد و جناب ابراهیم از آن مکرمه متولد شد و آنمخترمه در سال هجدهم هجری از دنیا رحلت فرمود و قبرش در بقیع است

در ذکر اولاد امجاد آن حضرت از اصول کافی مستفاد میشود که آن بزرگوار خدیجه کبری ۳ پسر داشت و چهار دختر جناب قاسم و زینب و رقیه و ام کلثوم که

قبل از بعثت متولد شدند و جناب الطیب و الطاهر و فاطمه زهراء ص که بعد از بعثت متولد شد و از مناتب این شهر آشوب مستفاد میشود که حضرت پیغمبر ص از خدیجه کبری دو پسر داشت و چهار دختر قاسم و عبدالله و هما الطاهر و الطیب و از این عبارت معلوم میشود که الطاهر و الطیب هر دو لقب جناب قاسم است و الطیب و از سایر زوجات آنحضرت ابتدا اولادی نداشت و جناب ابراهیم از مار به قبطیه بود پس آنحضرت ۴ دختر داشتند و اما ۳ یا ۴ پسر داشتند و بدانکه تمام اولادهای پیغمبر ص در مکه متولد شدند مگر جناب ابراهیم که در مدینه منوره متولد شد و ایضا تمام اولادهای آنحضرت قبل از آنجناب از دنیا رفتند غیر از فاطمه زهراء ص که چندی بعد از آن بزرگوار از دنیا رحلت فرمود اما جناب قاسم قبل از بعثت در مکه متولد شد و قبل از بعثت هم از دنیا رحلت فرمود یا بعد از هفت شب یا بعد از دو سال از ولادتش و در اصابه است که قاسم اول مولودی بود که از آن مخدره متولد شد و بواسطه او مکنی شد آن بزرگوار به ابو القاسم و اما جناب عبدالله در مکه متولد شد و در کودکی از دنیا رفت و اما جناب ابراهیم در سال هشتم هجری متولد شد و در مصباح المتبیین است که جناب ابراهیم در هیجدهم ماه رجب از دنیا رحلت فرمود و در اسد الغابه از واقعی نقل کرده که جناب ابراهیم هیجده ماهه بود که از دنیا رحلت فرمود و قبر شریف آنجناب در بقیع معروف است و اما مکرمه زینب در سال پنجم از تزویج جناب خدیجه کبری با پیغمبر ص متولد شد و در سال هشتم هجری در مدینه طیبه از دنیا رحلت فرمود در سن ۳۱ ساله و این مکرمه زوجه ابوالعاص بن ربیع بن عبدالعزی بن عبدالشمس بن عبدمناف بود که از جناب عبدمناف رشته او با پیغمبر خاتم منفصل میشود و تزویج آن مخدره بابی العاص قبل از بعثت و قبل از حرام شدن دختران بکفار بود و نقل شده که ابوالعاص در جنگ بدر اسیر شد زینب قلاده که حضرت خدیجه کبری باو داده بود نزد پدر بزرگوارش فرستاد بجهت فدای شوهر خود چون حضرت نظرش بقلاده افتاد یاد کرد خدیجه کبری را و وقت فرمود و از صحابه طلب فرمود که فدای او را ببخشند و او را بدون فدا آزاد کنند اصحاب چنین کردند حضرت بابی العاص شرط کرد چون بمکه برود زینب را خدمت پدر بزرگوارش فرستد و بشرط خود وفا نمود و زینب را فرستاد و بعد خود بمدینه آمد و اسلام اختیار نمود و چندی بعد از رحلت جناب زینب شوهرش ابوالعاص از دنیا رفت و مادر ابوالعاص هاله بنت خویلد است که ابوالعاص و جناب زینب دختر خاله و پسر خاله بودند و از آنها دختری مخلف شد مسماء بامامه که حضرت فاطمه زهراء ع بحضرت امیر المومنین ع وصیت فرمود که بعد از وفات من امامه دختر خواهرم را تزویج فرما و جناب امامه در سن ۵۵ هجری از دنیا رحلت فرمود و اما رقیه ص بعد از ولادت حضرت زینب متولد شد و سال سوم هجری در مدینه شهید شد در سن ۲۳ سالگی و علت شهادتش این بود که این مخدره زوجه عثمان بن عفان بن ابی العاص بود و پیغمبر ص خون مغیره بن العاص عموی عثمان را مباح فرمود عثمان مغیره را در خانه خود پنهان نمود و حی نازل شد که مغیره در خانه عثمان است حضرت پیغمبر ص بحضرت امیر المومنین ع فرمودند شمشیر بردار برو بخانه عثمان و مغیره را بقتل برسان عثمان دانست و او را بخدمت حضرت پیغمبر ص آورد و ۳ روز مهلت گرفت که از مدینه خارج شود بعد که عثمان از خدمت حضرت بیرون شد حضرت رسول فرمود (اللهم العن مغیره بن ابی العاص و العن من یوویه و العن من یحمله و العن من یطعمه و العن من یسقیه و العن من یجهزه و العن من یعطیه سقاء او حذاء او رشاء او رعاء) و یکنفر از منافقین مرتکب تمام آن امور یکباره مورد لعن آن بزرگوار شده بود گردید و مغیره را بر در منزل خود جای داد و غذا و آب داد و اسباب سفر برای مغیره فراهم کرد و روز چهارم او را از مدینه خارج کرد پس وحی نازل شد حضرت رسول ص حضرت امیر المومنین و عمار یا سر را فرستادند و مغیره را بقتل رسانیدند عثمان بتهمت اینکه جناب رقیه پسر بزرگوارش خبر داده بمکان مقبره آن مخدره را بسیار زد و آن مخدره پسر بزرگوارش خبر داد پیغمبر ص فرمود ما اقبیح بالمرئیه ذات حسب و دین

فی کل یوم تشکوز و جها الحاصل چهار مرتبه عثمان مخدره را صدمه زد در مرتبه چهارم پیغمبر ص حضرت امیر المومنین سلام الله علیه را فرستادند شمشیر بردار و بروی خانه عثمان و دختر عم خود را گرفته بیاور و اگر عثمان مانع شود او را بقتل رسان حضرت امیر المومنین ع بخانه عثمان تشریف آورده و جناب رقیه را آورد خدمت پیغمبر ص آن مخدره مظلومه پشت خود را برهنه کرد چشم پیغمبر ص بجراحت های پشت آن مخدره افتاد فرمود قتلك قتله الله و روز چهارم جناب رقیه از دنیا رحلت فرمود و در روایت است که حضرت پیغمبر ص بر سر قبر رقیه ایستاد و دعا کرد و فرمود الحق بسافنا عثمان بن مظعون پس فرمود من دانستم ضعیف و ناتوانی او را و از خدا خواستم که او را از فشار قبر ایمن نماید و در اعلام الوری است که این مخدره اول زوجه عتبه بن ابی لهب بود و او خیلی این مخدره را ظلم کرد و مطلقه نمود پیغمبر ص فرمود اللهم سلط علی عتبه کلبا من کلابك فتناوله الاسد و بعد عثمان آن مخدره را تزویج کرد و از او عبدالله بن عثمان متولد شد و در صغیری از دنیا رفت چون خروسی بچشم آن طفل منقار زد پس مریض شد و از دنیا رفت و رحلت این مخدره در سال دوم هجرت بود چون در اصابه است وقتی که زید بن حارثه آمد و بشارت داد بفتح بدر عثمان سر قبر رقیه بود و معلوم است که جنک بدر در سال دوم هجرت بود و اما مخدره مکرمه ام کلثوم اسم شریفش آمنه بود و بعد از جناب رقیه بعثمان تزویج شد لذا عثمان را ذوالنورین میگویند و جناب ام کلثوم در شعبان سال هفتم یا سال نهم از هجرت از دنیا رحلت فرمود و در اصابه است که ام کلثوم با همشیره مکرمه اش فاطمه زهراء ع و غیر او از عیالات پیغمبر ص وارد مدینه شدند و بعد از شهادت همشیره مکرمه اش رقیه عثمان او را تزویج نمود در سال سوم از هجرت و در شعبان سنه نهم از هجرت در مدینه از دنیا رحلت فرمود و اولادی نیاورد در خانه عثمان

فصل ششم

در ذکر بعضی از حالات شریفه اعمام و عمات حضرت خاتم النبیین ص و بعضی از حالات اولاد آنها مجملا بدانکه آن بزرگوار برادر و خواهر نسبی نداشتند نه ابوی و نه امی و اما برادر و خواهر رضاعی داشتند یعنی برادر و خواهری که اولاد نسبی مرضعه آن حضرت بوده مثل مسروح که از ثویبه بود و مثل عبدالله و انسیه و جذامه که از حلیمه سعدیه بودند و این چهار نفر اولادهای نسبی ثویبه و حلیمه سعدیه مرضعه آن جناب بودند و برادر و خواهری که اولاد رضائی مرضعه آن بزرگوار بودند مثل جناب اباسلمه زوج اول ام سلمه که او را بعد از حضرت رسول ص شیر داده و مثل حضرت حمزه عموی آن جناب و مثل عبدان بن جحش که این سه اولاد رضائی ثویبه بودند که کنیز ابی لهب و مرضعه حضرت پیغمبر ص بود و مثل ابوسفیان بن حارث بن عبدالمطلب که اولاد رضائی حلیمه سعدیه بود و مثل جناب عثمان بن مظعون چنانچه سابقا در مقدمه گفته شد و ایضا آن حضرت خال و خاله نداشتند نه نسبی و نه رضاعی و اما اعمام و عمات متعدد داشتند چون حضرت عبدالمطلب ده پسر داشت و ۶ دختر اما پسران عبدالمطلب اول حارث یا حرث است دویم زبیر سوم حجد چهارم درار پنجم مقوم ششم ابولهب هفتم جناب عبدالله هشتم جناب ابوطالب نهم جناب حمزه دهم جناب عباس و بعضی دوازده پسر گفتند و بعضی سیزده و اما دختران عبدالمطلب ۶ نفر بودند و زیادتر گفته نشده الا ولی امیمه الثانیه بره الثالثه عاتکه الرابعه صفیه الخامسه اروی السادسه ام الحکیمه الملقبه ببیضاء و از پسرهای عبدالمطلب از ۶ نفرشان اولاد عقب افتاد اول از حارث یا حرث که بزرگترین فرزندان عبدالمطلب بود و بآن سبب آن حضرت از ابوالحارث می گفتند و او پنج پسر داشت منجمله ابوسفیان بن حرث بود که برادر رضاعی حضرت پیغمبر ص و از شعرا معروف بود و در سنه بیستم از هجرت در مدینه طیبه از دنیا رحلت فرمود دوم از زبیر در کتاب اسعاف الراغبین که در حاشیه نورالابصار شبلنجی طبع شده نوشته و اما الزبیر فولد له عبدالله و ضباعه و ام الحکیم و در مجالس المومنین است که عبدالله بن زبیر بن عبدالمطلب در غزاه روم شربت شهادت چشید و دخترش ضباعه زوجه جناب مقداد بن اسود الکندی بود

بود و در کافی است که پیغمبر ص تزویج فرمود ضباعه زبیر بن عبدالمطلب را بجانب مقدار تا مردم ناسی
 بنمایند و بدانند که اکرم خلق در نزد خداوند متقین میباشد و در عمدة الطالب است که اولاد زبیر بن
 عبدالمطلب منقرض شد سوم از جناب عبدالله که حضرت خاتم الانبیاس از آن بزرگوار متولد شد
 چهارم از جناب ابوطالب که چهار پسر داشت طالب و عقیل و جعفر و امیر المومنین علی بن ابیطالب صلو الله علیه
 و مابین هریک از این چهار پسرده سال فاصله بود و دو دختر داشت یکی امهانی که اسم شریفش فاخته
 بود که زوجه ابی وهب هبیره بن عمرو بن عائذ بن عمران بن مخزوم الغریزی بود و دیگر جمانه که زوجه
 ابی سفیان بن حارث بن عبدالمطلب و والده عبدالله بن ابی سفیان حرث بود و تمام اینها از فاطمه بنت اسد
 بودند پنجم از ابولهب و اوسه پسر داشت عتبه و عتیه و معتب و مادر اینها ام جمیل بنت حرب خواهر
 ابوسفیان است که خداوند در سوره مبارکه تبت او را توصیف بحمالة الحطب فرمود و در مجالس المومنین
 است که فضل بن عباس بن عتبه بن ابی لهب شاعر معروفی بود و او است صاحب قصیده معروفه در حق
 امیر المومنین ع که مطلع آن اینست ما کنت احسب هذا الامر منصرفا عن هاشم ثم منها عن ابی الحسن
 الیس اول من صلی بقبلتهم واعلم الناس بالایات والسنن و آخر الناس عهدا بالنبی ومن جبرئیل عرن له
 فی الغسل والكفن وبعضی گفتند که این اشعار از حسان بن ثابت است بعد میفرماید واضح آنست که این
 اشعار از ربیعه بن حرث بن عبدالمطلب است انتهى ششم از جناب عباس که مکنی بود به ابی الفضل و
 او ۹ پسر داشت و ۳ دختر و اول از پسرهای جناب عباس فضل بن عباس بود و بواسطه او عباس مکنی شد
 به ابا الفضل و در حجة الوداع با پیغمبر ص بود و هنگام غسل ۱۰ حضرت امیر المومنین ع را امداد نمود
 و در غزوه فتح مکه و در غزوه حنین با پیغمبر ص بود و در سن ۲۲ سالگی از دنیا رحلت کرد بمرض طاعون
 دوم از پسرهای جناب عباس عبدالله بود که افضل اولادهای او بود و روز فوتش جناب محمد بن الحنفیه
 فرمود الیوم مات ربائی هذا الامة و تاریخ رحلت و مدفن ایشان در مقدمه گذشت که در طائف رحلت
 فرمود و در آنجا دفن شد و قبرش در طائف معلوم است و در مدح عباس و عبدالله بن عباس روایات زیادی
 وارد شده و بعضی از روایات هم در قدح ایشان وارد شده منجمله در ششم بحار از تفسیر علی بن ابراهیم
 از حضرت باقر ع روایت کرده که شخصی خدمت حضرت زین العابدین ص رسید عرض کرد ابن عباس گمان
 میکند که هر آیه در قرآن مجید نازل شده میدانند که در چه روز نازل شده و در باره که نازل شده پس
 پدر بزرگوارم با و فرمود که باین عباس بگو که آیه و من کان فی هذه اعمی فهو فی الآخرة اعمی و اضل
 سبیلا در باره که نازل شده و همچنین آیه و لا ینفعکم نصحی ان اردت ان انصح لکم ان کان الله بریدان یغویکم
 و همچنین آیه یا ایها الذین آمنوا اصبروا و صابروا و رابطلوا پس آن شخص آمد نزد ابن عباس و سؤال
 کرد از او این آیات را ابن عباس گفت آنکسی که بتو امر کرده میخواست مرا با و مقابل نمائی تا از
 او سؤال نمایم که عرش را خداوند از چه خلق فرموده و طول و عرض او چقدر است و او چگونه است پس
 آن مرد خدمت پدر بزرگوارم رسید فرمود آیا جواب داد گفت نه فرمود لیکن من جواب میدهم بعلم
 و بنور اما قوله تعالی و من کان فی هذه اعمی فهو فی الآخرة اعمی و اضل سبیلا در باره ابن عباس و پدرش نازل
 شده اما قوله تعالی و لا ینفعکم نصحی ان اردت ان انصح لکم در باره پدرش نازل شده الی آخر
 الروایه و منجمله احمد بن عبدربه الاندلسی در جلد سوم عقد الفرید نوشته وقتی که ابن عباس و الی بصره
 بود امیر المومنین ع کاغذ عتاب آمیزی نوشت با و و او در جواب کاغذ جسورانه نوشت بحضرت
 امیر المومنین ع و از فقراتش اینست و ایم الله لئن القی الله بما فی بطن هذه الارض من عقیانها و مخبئها
 و بما علی ظهرها من طلاعه اذهبا احب الی من القی الله وقد سفکت دماء هذه الامة لا نال بذلك الملك و الامر
 و ابعث الی عملک من احب فانی ظاعن و السلام فی منتهی الارب عقیان بالکسر زرخا ص که در زمین پیدا گردد

و خباء پنهان کرده و منجمله در کامل بهائی از حضرت امام محمد باقر ع روایت کرده که حضرت امیر المومنین ع در زمانی که خلافت در دست دیگران بود دائما میفرمود واللّٰه لو کان حمزه و جعفر حیین ما طمع فینا ابو بکر و لکن ابتلیت بجلفین جافین عقیل و عباس و در منتهی الامال از شیخ صدوق روایت کرده که روزی جبرئیل بر پیغمبر نازل شد و قبای سیاهی پوشیده بود و کمر بندی بروی آن بسته بود و خنجری بر آن زده بود حضرت فرمود ای جبرئیل این چه زی است عرض کرد این زی فرزند عم تو عباس است یا محمد و ای بر فرزندان نواز فرزندان عم تو عباس پس حضرت پیغمبر ص از خانه بیرون آمد و عباس فرمود ای عم و ای بر فرزندان من از فرزندان تو عباس عرض کرد یا رسول الله اگر رخصت میدهی آلت مردی خود را قطع میکنم حضرت فرمود قام جاری شد در آنچه واقع خواهد شد سوم از اولاد جناب عباس بن عبدالمطلب عبیدالله بن عباس است و او یکسال از عبیدالله بن عباس کوچکتر بود و در بحار از ابن ابی الحدید نقل کرده و حاصلش آنست که بعد از شهادت حضرت امیر المومنین ع معویه متوجه تسخیر عراق گردید بحضرت امام حسن مجتبی ع خبر رسید در کوفه تشریف برد بمنبر و خطبه خواند و مردم را ترغیب فرمود که خارج شوند به نخلیه تا تکلیف معین شود احدی جواب بآنحضرت نداد جناب عدی بن حاتم ایستاد و گفت من پسر حاتم طائی هستم سبحان الله چه قدر قبیح است که امام شما شما را بخواند و شما جواب ندهید و کلماتی گفت در تهییج مردم حضرت متوجه او شد و در باره او دعا فرمود بعد قیس بن سعد بن عبادہ با بعضی دیگر حرکت نمودند و مثل کلمات عدی بن حاتم عرض کردند حضرت در باره آنها دعا فرمود پس آن بزرگوار از کوفه بیرون شد و بجانب نخلیه روانه شد و مغیره بن نوفل بن حرث را بجای خود نشانید و در نخلیه سه روز اقامت نمود تا آنکه جمعیت زیادی از مسلمین در نخلیه جمع شدند بعد حضرت امام حسن مجتبی ع عبیدالله بن عباس را امیر لشکر قرار داد و او را با دوازده هزار نفر روانه فرمود بجهت جلو گیری از لشکر معویه و فرمود اگر او را حادثه روی دهد امیر لشکر جناب قیس بن سعد بن عبادہ باشد پس عبیدالله بن عباس رسید بشکر معویه و چون فردای آن روز شد معویه کسی را فرستاد نزد عبیدالله بن عباس و گفت حضرت امام حسن ع فرستاده نزد من و حاضر شده بجهة صلح و تسلیم امر را بمن پس اگر تو هم اطاعت نمائی از من تو متبوع خواهی بود و الا داخل خواهی شد در حالتیکه تابع باشی و اگر داخل شوی هزار هزار درهم بتو خواهم داد نصف آن را تقدیمیدهم و نصف دیگر را وقتی که داخل کوفه شدم عبیدالله بن عباس بآن فریفته شد و شبانه ملحق شد بکک معویه پس چون صبح شد و مسلمین منتظر بودند که عبیدالله بن عباس حاضر شود و با او نماز گزارند خبر شدند که او ملحق شده بشکر معویه پس قیس بن سعد بن عبادہ با مسلمین نماز خواند و بعد از نماز خطبه خواند و مسلمین را امر بصبر و تثبیت نمود مسلمین اطاعت نمودند و جمعا حرکت نمودند بجانب لشکر معویه پس یسر بن ارطاة ملعون از لشکر معویه خارج شد و صیحه زد و ای بر شما ای اهل عراق چرا مقاتله میکنید و حال آنکه امیر شما با معویه بیعت نموده و امام شما صلح نموده و معویه کاغذی نوشت بجانب قیس و او را بجانب خود دعوت کرد در جواب نوشت لا والله مرا ملاقات نخواهی کرد مکر باینزه چون معویه مایوس شد از متابعت قیس نوشت اما بعد فانک یهودی بن یهودی تشقی نفسک و تقتلها الی آخره جناب قیس در جوابش نوشت اما بعد فانک و ثن بن و ثن دخلت فی الاسلام کرها واقمت فیه فرقا و خرجت منه طوعا الی آخره چهارم از اولادهای عباس جناب قثم بن عباس بود در اصابه است که لبابة الکبری الملقبه بام الفضل زوجه عباس بن عبدالمطلب پیغمبر ص عرض کرد من در خواب دیدم گویا عضوی از اعضاء شما در خانه من است حضرت رسول ص فرمود متولد میشود از دخترم فاطمه پسری که تو او را شیر میدهی بشیر فرزندت قثم پس متولد شد حضرت مجتبی ع و عبیدالله بن عباس گفت که او آخر العهد بحضرت پیغمبر ص بود چون او آخر کسی بود که از قبر پیغمبر ص بیرون آمد و در زمان معویه جناب قثم بن عباس با سعد بن عثمان بن عفان بجانب

سمرقند رفت و در آنجا شهید شد و قبر جناب قثم در سمرقند معروف است و اما بقیه اولادهای عباس که معبد و عبدالرحمن و کثیر و صبیح و سمیر و تمام باشند حالاتشان را حقیر در جائی ندیدم و در اصا به است که تمام بن عباس خوردترین اولاد عباس و ارشد قریش بود در بطش و شجاعت و جناب عباس میفرمود تموا بتمام فصار و اعشرة و مادر تمام ام ولد بود انتهی و از پنج نفر عمت پیغمبر ص که دخترهای حضرت عبدالمطلب باشند اولاد مختلف شد اول امیمه که زوجه جحش بن رباب بود و از آن مخدره متولد شد جناب عبدالله که در بدر واحد حاضر بود ایضاً از امیمه متولد شد زینب بنت جحش زوجه حضرت رسول الله دوم بره که زوجه عبدالاسد بن هلال المخزومی بود و از آن مخدره متولد شد ابوسلمه بن عبدالاسد که قبل از جناب پیغمبر ص زوج جناب ام السلمه بوده سوم عاتکه زوجه ابی امیه بن مغیره المخزومی بود و از او متولد شد ام السلمه علی نقل و در اسد الغابه است که از آن مخدره متولد شد زهیر و عبدالله ابنی امیه که این دو برادران ابی ام السلمه زوجه پیغمبر ص بودند مخفی نمایند که از اسد الغابه و کتاب الاصابه چنین معلوم میشود که والده جناب ام سلمه عاتکه زوجه ابی امیه بن مغیره بود و نوشته اند که والد عاتکه عامر بن ربیع بود و ایضاً نوشته اند که عاتکه بنت عبدالمطلب عمه پیغمبر ص زوجه ابی امیه بن مغیره والد جناب ام السلمه زوجه پیغمبر ص بوده پس بنا بر نقل این دو مورخ بصیر ابی امیه بن مغیره دو زوجه اش مسماة بعاتکه بوده و یکی از این دو عاتکه دختر عامر بن ربیع بوده و از او متولد شده ام السلمه و دیگری دختر عبدالمطلب بود و از او متولد شد عبدالله و زهیر چهارم صفیه زوجه عوام بن خویلد و از آن مخدره متولد شد زبیر بن پنجم ام حکیم که زوجه کریم بن ربیع بن حبیب بن عبدشمس بن عبدمناف است و ام حکیم مادر اروی بنت کریم مذکور است و اروی مادر عثمان بن عفان و ولید بن عقبه است و اما از اروی بنت عبدالمطلب اولادی مختلف نشد که باقی مانده باشد و مخفی نمایند که از اعمام پیغمبر ص کسانی که مشرف بایمان شدند جناب ابوطالب ع حمزه و عباس بود و از عمت آنجناب هم صفیه و ادوی و عاتکه بود چنانچه از مناقب این شهر آشوب مستفاد میشود و ایضاً استفاده میشود که اصغر اعمام آنحضرت سنا جناب عباس بوده و آخر کسیکه از اعمام پیغمبر ص از دنیا رفت جناب عباس بود و آخر کسیکه از عمت آن بزرگوار از دنیا رفت مخدره صفیه والده زبیر بن عوام بوده و ایضاً استفاده میشود که جناب عبدالله و جناب ابوطالب و جناب زبیر و والده این سه بزرگوار فاطمه بنت عمرو بن عائد بوده و در کافی از حضرت صادق ع روایت فرمود و کان زبیر بن عبدالمطلب اخا عبدالله و ابوطالب ع لایبها و امها و در مناقب است که حضرت رسول ص سه ریه داشتند هند بن ابی هاه الاسدی که والده اش جناب خدیجه بوده و عمر بن ابوسلمه و زینب که این دو از جناب ام السلمه بودند

فصل هفتم در ذکر حواریین و حالات بعضی از اصحاب و شعراء و مادحین آنحضرت و در این

سه امر است امر اول در ذکر حواریین حضرت رسول ص و آنها سلمان و ابی ذر مقدادند و در ثامن بحار الانوار از اختصاص شیخ مفید ره از حضرت موسی بن جعفر ع روایت کرده که فرمودند اذا کان يوم القيمة نادى مناد این حواری محمد بن عبدالله رسول الله ص الذین لم ینقضوا العهد و مضوا علیه فقوم سلمان و المقداد بن اسود و ابوذر قال ثم ینادی این حواری علی بن ابیطالب وصی رسول الله ص فقوم عمرو بن الحمق الخزاعی و محمد بن ابی بکر و میثم بن یحیی التمار مولا بنی اسد و اویس القرنی قال ثم ینادی المنادی این حواری حسن بن ع — — — — — لمی فقوم سفیان بن ابی لیلی الهمدانی و حذیفه بن اسید الغفاری قال ثم ینادی این حواری الحسین بن علی ع فقوم کل من استشهد معه ولم یخلف عنه ثم ینادی این حواری علی بن الحسین ع فقوم جبیر بن مطعم و یحیی بن ام الطویل و ابو خالد الکابلی و سعید بن المسیب ثم ینادی این حواری محمد بن علی ع و حواری جعفر بن محمد فقوم عبدالله بن شریک العامری و

زراره بن اعین و بریدن معوبة العجلی و محمد ابی مسلم الثقفی و لیث بن النجری المرادی و عبدالله بن ابی
 یعقوب و عامر بن عبدالله بن خزاعه و حجر بن زائد و حمران بن اعین ثم ینادی سائر الشیعه مع سائر الائمة
 یوالقیمه فہؤلاء اول شیعه الذین یدخلون الفردوس و هؤلاء اول السابقین و اول المقربین و اول المحبوسین
 التابین و در عیون اخبار الرضاع از حضرت امیر المومنین ع روایت کرده فرمودند خلقت الارض لسبعة بهم
 یرزقون و بهم یمطرون و بهم ینصرون ابوذر و سلمان و مقداد و عمار و حذیفه و عبدالله مسعود
 قال علی ع وانا امامهم و هم الذین شهد الصلوة علی فاطمة علیها السلام بدانکه جناب سلمان افضل همه
 صحابه و حواریون آن بزرگوار میباشد و در بحار از مجالس مفید از حضرت صادق ع روایت کرده لایمان
 عشر درجات فالمقداد فی الثمنه و ابوذر فی التاسعه و السلیمان فی العاشرة و از رجال کشی روایت کرده
 کہ خدمت حضرت باقر ع ذکر جناب سلمان شد فرمودند ذاک سلمان المحمدی ان سلمان منا اهل البيت
 و از شیخ صدوق روایت کرده کہ اسم جناب سلمان روزبه بن جیشوزان بود و او وصی حضرت عیسی ع
 بود و از اختصاص از حضرت رسول ص روایت کرده کہ فرمود سلمان بحر لا ینزف و کنز لا ینفد سلمان منا
 اهل البيت سلسل یمنح الحکمه و یوتی البرهان یعنی سلمان دریائست تمام شدن ندارد و گنجی است کہ
 قطع شدن و فنا ندارد سلمان از ما اهل بیت است و آب شیرینی است کہ عطا میکند حکمت را و میآورد
 ججت را و شاید از این عبارت استفادہ شود کہ جناب سلمان مشمول آیه تطہیر است و شاید نظیر این عبارت
 باشد آنچه در بحار در زیارت حضرت سلمان نقل فرمودہ کہ از فقراتش اینست السلام علیک یا من خا ط
 ایمانه باہلبیت الطاہرین و در زیارت دیگر میفرماید السلام علیک یا من تمیز من اهل الایمان بعد مجلسی
 میفرماید در بعضی از نسخ مصححه است یا من لم یتیمز من اهل الایمان پس مراد از اهل ایمان اهل العیت
 علیها السلام اند **واللهم ما قیل** لعمرک ما الانسان الا بدینہ فلا تترك التقوی اتکالا علی النست لقد رفع
 الاسلام سلمان فارسی و قد وضع الشریک القریب ابالہب اذا الغصن لم ینمو و ان کان شعبة من الثمرات
 اعتدت الناس فی الحطب و بفارسی گفته قطع نظر کنید ز فرزند تا خلف عضوی کہ فاسد است علاجش
 بریدنست و در اسد الغابہ است کہ وفات سلمان در آخر خلافت عثمان سنہ ۳۵ هجری بودہ و مجلسی
 در بحار میفرماید در بعضی از تواریخ است کہ اقل آنچه از سن جناب سلمان گفته شدہ است ۲۵۰ سال است
 و اکثر ۳۵۰ سال است و قبر شریف آنجناب در مدائن است کہ از آنجا تا بغداد تقریباً ۸ فرسخ است و
 در نزدیکی قبر آنجناب قبر حذیفہ بن یمان است اول کہ از بغداد میروند زیارت حضرت سلمان مشرف
 میشوند بعد بفاصلہ ربع فرسخ تقریباً بطاق کسری میرسد بعد بفاصلہ ربع فرسخ تقریباً قبر جناب حذیفہ
 بن الیمان است و در بحار از مجالس مفید از حضرت صادق ع روایت کرده ما من اهل بیت الا و منهم نجیب
 و انجب النجباء من اهل بیت السوء محمد بن ابی بکر قال رسول اللہ حذیفہ بن الیمان اصفیاء الرحمن و ابصر کم
 بالحلل و الحرام و عمار بن یاسر من السابقین و المقداد بن الاسود من المجتہدین و لکل شیئی فارس و
 فارس القرآن عبدالله بن عباس رہ و مخفی نماید کہ اسم جناب یمان حسل یا حسیل است کہ در غزوہ احد
 شهید شد و دو پسرش جناب صفوان بن حسل و جناب سعید بن حسل کہ دو برادر حذیفہ بودند و در غزوہ
 صفین در رکاب جناب امیر المومنین شهید شدند و جناب حذیفہ از بزرگان اصحاب خاتم الانبیاء ص و ساکن
 کوفہ بودہ و در بحار است کہ جناب حذیفہ چهل روز بعد از بیعت مردم ب حضرت امیر المومنین ع در مدائن از
 دنیا رفت و در اسد الغابہ است کہ رحلتشان بعد از شہادت عثمان بود و چهل شب در سنہ ۳۶ هجری و ظاہراً
 بعد از جناب سلمان افضل صحابه و حواریین حضرت رسول ص جناب ابی ذر غفاری باشد و در بحار از
 مجالس مفید رہ از حضرت پیغمبر ص روایت میکند کہ فرمودند ما اظلت الخضراء و لا اقلت القبراء علی
 ذی الحجۃ اصدق من ابی ذر عیش و حده و یموت و حده و یبغث و حده و یدخل الجنانہ و حده یعنی سایہ

نینداخت آسمان سبز و بر نداشت زمین غبار آلود سخن گوئی را که راستگو تر باشد از ابی ذر غفاری ره و
 قال رسول الله من اراد ان ينظر الى زهد عيسى بن مريم فلينظر الى ابی ذر و از کشف الیقین سید بن طاوس
 ره از معویه بن ثعلبه روایت شده گفت رفتم بعیادت ابی ذر در مرض فوتش گفتیم وصیت بنما فرمود
 وصیت کرده ام بامیرالمومنین ع گفتیم بعثمان گفت نه بلکه بامیرالمومنین ع بحق والله انه لمربي الارض
 وانه لر باني هذا الامه ولو قد فقدتموه لا بكرتم الارض ومن عليها یعنی امیرالمومنین بهار زمین است و زمین باو
 آباد است و او عالم ربانی است در این امت و اگر او از میان شما برود کارهای قبیح و منکر در زمین بسیار
 خواهید دید و در بحار میفرماید در اکثر روایات است انه لزر الارض بالزواء السكسورة المعجزة ثم الرءاء
 المشددة المهمة وفي النهاية وزرها الذي تسكن اليه ای قوامها و در تفسیر علی بن ابراهیم از دختر اباذر
 نقل کرده که من در شبی نزد قبر پدرم اباذر خوابیده بودم در خواب شنیدم که پدرم تهجد میکند بقرآن
 چنانچه در حیوتش تهجد میکرد عرض کردم پدر جان خداوند باشما چه معامله کرد فرمود دخترك من
 وارد شدم پیرو در گار کریم رضی عنی و رضیت عنه و اگر منی و حیانی فاعملی و لا تغتری و در اسد الغابه
 است که جناب ابی ذر در سنه ۳۲ در ربنه از دنیا رحلت فرمود و جناب عبدالله بن مسعود بجنازهاش
 نماز کرد و در همان موضع دفن شد در ربنه بین ینبوع و مدینه طیبه است و معلوم است که بعد از جناب
 سلمان و ابی ذر در میان صحابه احدی بجلالت قدر مقداد بن اسود الکندی نمیرسد چنانچه مرحوم مجلسی ره
 در بحار از اختصاص مفید از حضرت صادق ع روایت کرده که فرمود انما منزله المقداد بن اسود فی هذه
 الامه کمنزله الالف فی القرآن لا يلزق بهاشيئي یعنی منزله مقداد در این امت مانند منزلت الف است
 در قرآن که حرف دیگر باو نمی چسبد و دیگران در کمال باو نمیرسند و هیچ آلاشی ندارد و از رجال
 کشی روایت کرده ما بقى احدا الا وقد جاله جولة الا المقداد بن الاسود فان قلبه كان مثل زبر الحديد یعنی هیچ
 يك از صحابه نماند مگر آنکه بعد از پیغمبر ص قلبش حرکتی کرد مگر مقداد بن اسود که قلب او در
 تصلب در حق مثل پاره آهن بود و از حضرت باقر ع روایت شده که فرمودند ارتد الناس الا ثلاثة سلمان
 و ابوذر و مقداد قال قلت فعمار قال قد كان حاص حيصه ثم رجع والذي لم يشك ولم يدخله شيئي فالمقداد
 قوله ع حاص حيصه یعنی میل کرد یکنوع میل کردنی و بعد برگشت و پیغمبر ص تزویج فرمود ضباعه بنت
 زبیر بن عبدالمطلب را بمقداد برای آنکه مردم در کفویت رعایت حسبها و نسبها نکند و بهر که مومن
 است دختر بد هند و در اسد الغابه است که جناب مقداد پسر عمرو بن ثعلبه بن مالك الهیرانی است و اینکه
 معروف شده است بمقداد بن اسود این اسود بن عبد یغوث زهری است که اسود بن عبد یغوث او را تنبی نمود
 پس نسبت داده شد باو در اصبا به این حجر عسقلانی است اتمقوا علی انه مات سنة ثلاث و ثلثین فی خلافة
 عثمان و هو ابن سبعین سنة و در بحار از جامع الاصول ابن اثیر نقل کرده جناب مقداد در سنه ۳۳ هجری
 در جرف که يك فرسخی مدینه است از دنیا رحلت فرمود در سن هفتاد سالگی و مردم جنازه آنجناب
 را بر روی دوشها آوردند بمدینه طیبه و در بقیع دفن کردند

امر دوم در علوهمت و مواساة بعضی از اصحاب کبار حضرت رسول ص من جمله در بحار از تفسیر علی بن
 ابراهیم روایت کرده و حدیث مفصل است و محل شاهد آنست که عمرو بن جمول رضی الله عنه با ابی جهل در غزوه
 کبری مقاتله نمودند پس عمرو بن جموح ضربتی بران ابو جهل زد و ابو جهل هم ضربتی بدست عمرو بن
 جموح زد که دست او از بازو قطع شد و پیوسته آویخته شد پس عمرو دست بریده اش را بزیر پای خود
 گذارد و قوت نمود و دست را جدا کرد باز مشغول جنگ شد و من جمله ایضا در بحار از تفسیر علی بن ابراهیم
 از حضرت صادق ع روایت کرده که حنظلة بن ابی عامر دختر عبدالله بن ابی سلول را تزویج نمود در ليله که
 صبحش غزوه احد بود و از حضرت پیغمبر ص اجازت خواست که شب را نزد عیاش بسردارد این آیه نازل شد

انما المؤمنون الذين آمنوا بالله ورسوله فاذا استاذنوك لبعض شأنهم فاذن شئت منهم پس پیغمبر ص اذن داد
 اورا و رفت نزد زوجه اش و با او موافقه نمود صبح در حال جنابت بیرون شد و حاضر معر که قتال گردید
 و شهید شد و قبل از خروجش بمعر که قتال زوجه اش فرستاد نزد چهار نفر از انصار و شاهد گرفت آنها را
 بمواقعه نمودن شوهرش با و گفتند چرا چنین کردی گفت دیشب در خواب دیدم که گویا آسمان شکافته
 شد و حنظله رفت با آسمان دو مرتبه آسمان بهم آمد دانستم که حنظله شهید خواهد شد و ترسیدم که مبادا
 حامله شده باشم و شاهدهی نداشته باشم و او را ملائکه غسل دادند لذا ملقب شد بغسیل الملائکه و پدرش
 ابی عامر فاسق بود و باتفاق قریش در احد بجنگ پیغمبر ص آمده بودند در مجمع البیان در ذیل آیه شریفه
 و یوثرون علی انفسهم و لو کان بهم خصاصة فرموده و گفته شده این آیه شریفه نازل شده در باره هفت نفر که
 در غزه احد تشنه بودند گفت بده بدیگری تا آنکه آب بتمام هفت نفر دوزد و همه از تشنگی مردند چون
 آب را ایشار کردند و هیچیک نیاشامیدند و گفته شده فقیری آمد خدمت پیغمبر ص عرض کرد یا رسول الله ص
 اطعمنی فانی جائع پیغمبر ص فرستاد نزد زوجه اش بخانه هیچیک غذائی یافت نشد فرمود آیا کسی هست
 که این مرد را امشب مهمان کند پس مردی از انصار او را مهمان نمود و برد بمنزل خود و حال آنکه
 در منزلش بغیر قوت اطفالش چیزی یافت نمیشد همان غذا را حاضر کرد بجهت آن مهمان و چراغ خانه
 خود را خاموش کرد و زوجه اش اطفال را مشغول نمود تا آنها را خواب دهد و مرد وزن دهان خود را
 طعم میکردند که مهمان گمان کند که اینها غذا میخورند تا وقتی که میهمان سیر شد و مرد وزن گرسنه
 خوابیدند چون صبح شد هر دو آمدند خدمت حضرت پیغمبر ص آن بزرگوار نظر فرمود بآنها و تبسم
 فرمود و این آیه را تلاوت کرد و یوثرون علی انفسهم و لو کان بهم خصاصة انتهى و در کلمه طیبیه از
 مشکوٰۃ الانوار سبط شیخ طبرسی روایت کرده که نزد کسی کله گوسفند بریان کرده بود آورد نزد
 یکی از صحابه آن صحابی گفت برادر من با عیالش احوج از من هستند پس هدیه برد نزد آن دیگری
 و هکذا برد نزد ۷ نفر یا ۹ نفر از صحابه پس آیه نازل شد مخفی نماند که ظاهرا این تفاسیر از اهل سنت
 میباشد چون مسلم است نزد شیعه که آیه در شأن حضرت امیر المؤمنین ع نازل شده و من جمله در انوار
 نعمائی از ابی قدامه شامی روایت کرده که گفت من امیر جیش بودم در بعضی از غزوات پس رفتم بشهری
 و مردم را ترغیب نمودم بجهاد و ذکر نمودم فضیلت جهاد و شهادت در راه خدا را و اسب خود را سوار شدم و
 آمدم بمنزل خود ناگاه دیدم زنی آمد و فریاد زد یا ابا قدامه پس من اعتنائی بندها آن زن نکردم گفت
 ماهکذا فعال الصالحین پس من توقف کردم آن زن آمد نزد من ورقه بایسته داد بمن و با چشم گریان
 برگشت من آن کاغذ را باز کردم دیدم نوشته ای ابی قدامه تو دعوت نمودی مردم را بجهاد و ثواب آن را
 بجهت مردم بیان نمودی و من قدرت بر جهاد ندارم لکن دو گیسوی خود را قطع نمودم و فرستادم که
 آنها را قید اسب خود قرار دهی شاید خداوند باین جهت که من گیسوانم را بندها سب مجاهد فی سبیل الله
 قرار دادم مرا بیمار زد پس چون صبیحه روز قتال شد دیدم جوانی خورد سالی بدون زره و خود و سپر
 پیاده مبارزت میکند من نزد او رفتم و گفتم ای جوان خوف آنست که اسبها تاخت و تاز نمایند و تو را
 پایمال کنند بر گرد بمحل خود پس آن جوان گفت آیا بمن میگوئی بر گردم و حال آنکه خداوند
 در قرآن مجید فرموده یا ایها الذین آمنوا اذا القیت الذین کفروا از خفا فلا تولوهم الا دبا و پس گفت ای
 ابی قدامه سه تیر بقرض من بده گفتم ای جوان حال وقت قرض دادن پس التماس زیادی کرد گفتم من
 بقرض تو میدهم بشرط آنکه اگر خداوند منت گذارد بتو شهادت را ما روز قیامت شفاعت نمائی قبول
 کرد من سه تیر باو دادم رها کرد کافری کشت تیر دیگری را رها کرد کافر دیگری کشت بعد رو کرد
 بمن گفت السلام علیک سلام مودع ناگاه ظالمی تیری به پیشانی آن جوان زد جوان سرش را بقرپوس

زین گذارد من رفتم نزد او گفتم ای جوان وعده که بمن کردی فراموش نکنی گفت بلی ومن بتو حاجتی دارم
 و قتی که بشهر وارد شوی خورجین مرا بمادرم بده و مادر من زنی هست که گیسوهایش را بتوداد که قید
 اسب خود بنمائی این را گفت و از دنیا رفت پس من قبری حفر نمودم و او را دفن کردم ناگاه زمین او
 را بیرون انداخت اصحاب گفتند شاید این بی اذن مادر آمده بجهاد من دو رکعت نماز خواندم و دعا
 کردم ناگاه صدائی شنیدم که گفت یا ابا اقدمه اترك ولی الله الی آخر الروایه و من جمله در مجمع البیان
 در ذیل آیه شریفه فقد تاب الله علی النبی و المهاجرین و الانصار الذین اتبعوه فی ساعت العسرة من
 بعد ما کاد یزیغ و قلوب فریق منهم الخ فرموده که این آیه شریفه نازل شد در غزوه تبوک و در آن
 آن غزوه ده نفر از ملسین بودند که یک شتر داشتند و هر ساعتی یک نفر سوار میشد و نه نفر دیگر پیاده
 بودند و غذای آنها جو سبوس نگرفته بود و حرمای کرم خورده بود و هر گاه گرسنگی بر یکی از
 آنها شدت میکرد یک خرما بدهان میگذاشتند و میمکید باندازه که طعم خرما را میچشید و برفقیش
 میداد و هکذا او هم میچشید و برفقیش میداد تا بآخرشان در آخر هسته اش باقی میماند و من جمله در
 روضة الانوار محقق سبزواری از حدیث بن یمان روایت کرده که در غزوه تبوک بسیار کس از تشنگی شهید شدند من
 آبی بدست آوردم و پسر عم خود را طلبیدم که آب بیاشامد و نفس آخرین او بود از تشنگی گفت آب را بده به شام
 نزدیک او رفتم او نیز حواله بدیگری کرد نزدیک سومی رفتم دیدم او از تشنگی هلاک شده بود نزدیک هشام
 رفتم دیدم از تشنگی هلاک شده بود نزدیک پسر عم رفتم دیدم او هم هلاک شده بود و هر سه از تشنگی
 مردند و آب را ایثار کردند

امر سوم در ذکر از شعراء و مادحین حضرت رسول ص بد آنکه اشهر آنها حسابن ثابت بن
 منذر بن خرام الانصاری بود و حضرت پیغمبر ص در باره اش فرموده لازالت موبدا بروح القدس ما کان
 شعرك فینا اهل البیت و گفته شد اصدق بیت قالته العرب قول حسان بن ثابت فی حق رسول الله ص و ما
 حملت من ناقة فوق کورها ابرو اوفی ذمة من محمد ص و نظیر این بیت است شعر دیگر حسان که در
 مدح آن بزرگوار گفته و ما فقد الماضون مثل محمد ص و ما مثله حتی القيمة یفقد چنانکه گفته شد اصدق
 کلمت قالها لبیدا لا کل شیء ما خلا الله باطل و کل نعیم لا محالت زائل و در روضات از شیخ مفید نقل
 کرده که حسان بعد از حضرت رسول ص انحراف زیادی نمود از حضرت امیر المومنین ع و مردم را
 دعوت میکرد بیاری نمودن از معاویه و از بعض تالیفات اصحاب نقل کرده ان حسان من الهمج الرعاع الذین
 کانوا یملون مع کل ریح و ان عناده لعلی ع ناهر و از تقریب ابن حجر نقل کرده که وفات حسان بن ثابت
 سنه ۵۴ بود و او معاصر بود با نابغه واعشی

فصل هشتم در بعضی از تواریخ مهمه متعلقه بحضرت خاتم الانبیاء ص از زمان ولادت تا زمان
 بعثت اما وقایع مهمه سال اول ولادتشان در کافی است که آن حضرت دو ماهه بود

که والد ماجدشان حضرت عبدالله بن عبدالمطلب از دنیا رحلت فرمود در مدینه طیبه و قطب راوندی
 و بعضی دیگر از بزرگان فرمودند که آن بزرگوار در حمل بود که جناب عبدالله رحلت فرمود و در بحار
 از منتقی کازرانی نقل کرده که جناب عبدالله در سن ۱۷ سالگی تزویج فرمود جناب آمنه را و در سن ۲۵
 سالگی آن بزرگوار از دنیا رحلت فرمود در حالتیکه حضرت پیغمبر ص در حمل بود و قبر شریف جناب عبدالله
 در میان شهر مدینه طیبه در دار النابغه است و اما وقایع مهمه سال چهارم از سن شریف آن بزرگوار در کافی
 است که والد ماجده آن بزرگوار آمنه بنت وهب از دنیا رحلت فرمود در حالتیکه حضرت پیغمبر ص ۴ ساله
 بود و قبر شریفش در ایوان است و آن موضعی است بین مکه و مدینه و بعضی گفته اند جنازه شریفش را حمل کردند

بمکه معظمه و در بحار میفرماید صواب قول اول است و در سال هشتم از سن شریفش بود چنانچه در اصول کافی است که جناب عبدالطلب از دنیا رحلت فرموده و در مرآت العقول از محمد بن اسحق روایت کرده که ۸ سال و ۲ ماه و ۱۰ روز از سن شریف حضرت پیغمبر ص گذشته بود که جناب عبدالطلب جد بزرگوارش از دنیا رحلت فرمود و مخفی نماند که اگر مراد سال قمری باشد روز رحلت حضرت عبدالطلب ۲۷ جمادی اول میشود و اگر مراد سال شمسی باشد نه قمری تقریباً ۲۷ ماه شعبان میشود و در روز ۲۷ مصباح المتبیین است که حضرت عبدالطلب در دهم ربیع المولود از دنیا رحلت فرمود و این منافی است با روایت محمد بن اسحق بنابر هر دو احتمال و در ناسخ است که در سنه وفات جناب عبدالطلب بود ظهور حاتم طائی ابن عبدالله که در جود و سخا ضرب المثل بود و در جلاء العیون است که نه سال از سن شریف پیغمبر ص گذشته بود که انوشیروان عادل از دنیا رفت و در روایت است که پیغمبر ص فرمود ولدت فی ز من الملك العادل انوشیروان انتهى و ۲۵ سال از سن شریف پیغمبر ص گذشت علی ما فی المصباح که جناب خدیجه کبری را تزویج فرمود در دهم ربیع المولود و در بحار از منتقی کازرونی نقل فرموده که در آن حال جناب خدیجه کبری ۴۰ ساله بودند و قبل از حضرت رسول این منخده دو شوهر کرده بود اول ابو هاله یعنی بود دوم عتیق بن عائد مخزومی یا بالعکس و ۲۸ سال یا ۳۰ سال از سن شریفش گذشته بود که حضرت امیرالمومنین ع متولد شد تنبیه در بعضی از قصص و شواهد بر عدالت انوشیروان و سخاوت حاتم طائی چون آنفا ذکر از آنها شد و ذکر میشود در ضمن دو امر

امر اول در شواهد بر عدالت انوشیروان منجمه در کتاب خزیدت العجائب است که سلطان روم رسولی فرستاد بجانب سلطان عجم انوشیروان چون چشم سفیر بر عظمت سلطان عجم و بزرگی طاق کسری افتاد دید سلطان بسریر سلطنت نشسته و ملوک در خدمتش حاضرند و دید در یکی از اطراف ایوان اعوجاجی است سبب پرسید گفتند این اعوجاج خانه عجوزی بود که راضی نشد بفروشنش انوشیروان هم راضی نشد باجبار او و خانه آن عجوز باعث اعوجاج این ایوان شد پس آن سفیر قسم یاد کرد که هذا الاعوجاج احسن من الاستقامة و این عمل سلطان را نه در گذشته کسی دیده و نه در آینده کسی خواهد دید

خراب می نکند بارگاه کسری را

جزای حسن عمل بین که روزگار هنوز

و من جمله محقق سبزواری در روضة الانوار روایت کرده که مامون در زمان خلافت خود روزی بمذائن رفت و در اطراف ایوان کسری گردش میکرد و بنظر اعتبار بآن عمارتهای عالی نظر میکرد یکی از علماء در مجلس او روایتی از حضرت پیغمبر ص نقل کرد که فرموده بدن سلطان عادل در قبر نمیپوسد مامون گفت اگرچه در صدق این روایت نبوی شبهه و شک نیست لکن میخواهم حال انوشیروان را بدانم پس تفحص نمودند تا قبر او را یافتند و سر قبر را شکافتند دیدند آن سلطان عادل ترو تازه در میان قبر مثل کسی است که میان قبر خوابیده باشد مامون تعجب کرد و ری او را بوسید و در انگشتان او چند انگشت دید و بر نگین هریک از آنها پندی نوشته بود بريك نگینی نوشته بود بادوست و دشمن مدارا کنید و بر نگین دیگری نوشته بود در کارها مشورت کنید تا مقصود حاصل شود و بر نگین دیگری نوشته بود قناعت کنید تا عیش خرم یابید پس مامون امر کرد که آن خاک را با عطر بیا لودند و سر قبر را پوشانیدند و منجمه در دار السلوك است نوشته که روزی کسری انوشیروان رفت بمکان مرتفعی چشمش بزن خوش صورتی افتاد پرسید شوهر این زن کیست گفتند زن بعضی از خدمه خودتان هست کاغذی بآن خادم داد و او روانه یکی از قراء اطراف نمود کسری رفت بمنزل آن زن چشم آن زن بسلطان افتاد از جای خود حرکت نمود و زمین را بوسید پس کسری آن زن را بسوی خود دعوت نمود زن امتناع نموده گفت ای سلطان اگر من این عمل را بجهت خود بیسندم بجهت شما نخواهم

نخواهم پسندم چون شما سلطان السلاطین هستید و فعل قبیح لائق بمقام سلطنت نیست آیا نشنیده اید
قول شاعر را

و اذکر کثرة الوارد فيه
رفعت یدی و نفسی تشتهیه
اذا کان الکلاب و لمغی فيه
ولا یرضی مواکلة المسفیه

ساترک مائکم من عیرورد
اذا وقع الذباب علی طعام
و تحتنب الاسود و رود ماء
و یرتجع المکریم خمیص بطن
بازهم کسری اصرار کرد زن این شعر خواند

تا الله ما قال قائل ابدا

قدیا کل الیث فضلة الذائب

پس کسری از منزل آن زن خارج شد بعد شوهر آن زن آمد و وارد منزل شد آثار ورود کسری را در منزل دید زن را بمنزل پدرش فرستاد پدر زن داماد خود را برد نزد کسری و گفت ای سلطان این مرد از من بوستانی خریده و آنرا تصرف نموده و از میوه آن خورده و او را بوئیده حال بدون علت و سببی بمن برگردانده داماد عرض کرد سلطان من در این بوستان اثر پای شیر را دیدم لذا باو برگرانیدم که مباد مرا هلاک کند کسری مطلب را فهمید فرمود بلی شیر داخل پستان تو شد لکن استفاده نکرده مایوسانه برگشت پس آن مرد آن زن را بمنزل خود برد و محبتش بان زن زیاد شد و منجمه در مجموعه ورام است که روزی کسری انوشیروان بقصد شکار اسب دوآید پس از غلامان خود دو راقتاد بکوخی رسید دید زنی دم آن کوخ نشسته زن کسری را تکلیف کرد کسری پیاده شد و داخل کوخ شد بعد از لمحّه دختر آن زن از بیابان آمد و با او گاوی بود آن زن برخاست و گاو را دوشید شیر بسیاری از پستان او آمد و کسری نظر میکرد در قلب خیال کرد که از برای هر گاوی خراجی بسته شود چون شیر زیادی از آنها دوشیده میشود چون قدری از شب گذشت آن زن بدختر خود گفت گاو را بدوش دختر مشغول دوشیدن شد دید پستان گاو شیر ندارد فریاد زد مادر و الله سلطان نیت ظالم کرده ام چون پستان گاو شیر ندارد کسری نزد خود تعجب نمود که این دختر نمیداند من کسری هستم و نیت ظلم کرده ام و الله چنین ظلمی نخواهم کرد پس قدری گذشت مادر فریاد زد دختر خود را که برخیز گاو را بدوش دختر مشغول دوشید پستان گاو شد شیر فراوانی داد دختر فریاد زد مادر را گفت و الله نیت سلطان برگشت چون صبح شد غلامان آمدند بسراغ کسرا و او را بردند بقصر خود کسری امر کرد آن زن را بادخترش حاضر کردند و بانها احسان زیادی نمود و بدختر فرمود از کجا دانستی که سلطان نیت ظلم کرده بود آن زن گفت مدتی است در این مکان هستم هر وقت سلطان قصد عدالت میکند بیابانها سبز و تعیش ما زیاد میشود و هر وقت نیت ظلم میکند بیابانهای ما خشک و معیشت بماضیق میشود و مواد نفع از ما قطع میشود و منجمه در زینة المجالس است که پادشاهی از عالمی سوال کرد که سبب عدالت انوشیروان چه بود آن عالم فرمود که انوشیروان گفت مرا بکنظر اعتبار متنبه کرد روزی در عنفوان جوانی بشکار رفته بودم و سواران بهر طرف میتاختند ناگاه پیاده سنگی پیاپی سگی زد پای آنسک بشکست چند قدم آن پیاده رفت اسبی لگد بوی زد پای آن پیاده بشکست چند قدم آن اسب رفت پایش بسوراخی فرو رفت پای آن اسب بشکست من بخود آمدم و گفتم دیدی که چه کردند و چه دیدند مخفی نماند که از بعضی آیات و اخبار استفاده میشود که ظلم به عباد از معاصی است که مجازاتش در دار دنیا بشخص میرسد و روایات و حکایات در این باب زیاد است و حقیر بعضی از آنها در کتاب غایة الامال فی موجبات حسن خواتیم الاعمال ذکر کرده ام و در اینجا قناعت محکم بذکر یک حکایت در کلمه طیبیه از کتاب اثنی عشریه نقل کرده که مردی با عیالش مشغول غذا خوردن بود و غذایشال مرغ بریانی بود و از آن میخوردند پس سائلی در خانه اظهار جوع و گر سنگی کرد پس آن مرد بان سائل صیحه

زدو او را از در خانه اش دور کرد زمانی نگذشت که آن مرد فقیر شد و نعمت از او سلب شد و از پریشانی زوجه خود را طلاق داد پس آن زن زهجه دیگری شد روزی با شوهر دومی مشغول غذا خوردن بود و اتفاقاً غذای ایشان مرغ بریانی بود ناگاه سائلی در خانه اظهار جوع و گرسنگی نمود مرد بزوجش گفت قدری نان با قدری از آن مرغ بریانی شده بدست آن سائل بدهد چون زن در منزل بآن سائل نظر کرد دید سائل شوهر اولی او است گریه کنان آمد نزد شوهر دومی از سبب گریه سؤال نمود زن گفت این سائل شوهر اول من بود و قصه خود را که با شوهر اول غذا میخورد و سائل را رد کرده از برای شوهر دومش نقل کرد پس شوهرش گفت والله من بودم آن سائل اولی که آمدم در منزل و سؤال نمودم و شوهرت صیحه به روی من زد

امردوم در شواهد بر سخاوت حاتم بن عبدالله بن سعد طائی من جمله در مواعظ المتقین است که روایت شده جماعتی حمله آوردند به طائفه طی پس حاتم سوار بر اسب شد و نیزه در دست گرفته با قبیله طی رفت بجانب آنها و دشمن را منهزم نمود پس بزرگ آنها گفت ای حاتم نیزه ات را بده بمن نیزه اش را داد بوی طائفه طی گفتند چرا خود را بمعرض هلاکت در آوردی و هر گاه دشمن روی بتو آورد نیزه در دست نداری تو را بقتل میرساند گفت میدانم و لکن چه بگویم در جوابش و فتیکه گفت بمن بیخش بغیر آنکه با و بدهم و من جمله روایت شده وقتیکه حاتم از دنیا رفت برادرش خواست جانشین او بشود مادرش گفت هیات که تو جانشین او بشوی والله چقدر فرق است بین خلقت شما دو نفر و قتیکه حاتم بدنیا آمد هفت روز شیر نخورده تا وقتیکه طفل دیگری که در همسایگی ما بود يك پستان من را بدهان گرفت آنوقت حاتم دهان به پستان دیگر من گذارد اما تو وقتیکه بدنیا آمدی يك پستان من را بدهان گرفتی و پستان دیگر مرا بدست پنهان کردی چگونه میتوانی تو بجای او بنشینی و من جمله در مواعظ المتقین است که در حدیث است یحصن فی النار من النار انوشیروان بعدالته و حاتم بسخائه و در کلامه طیبیه از حضرت رضاع روایت کرده که حضرت رسول ص به عدی بن حاتم فرمود که خداوند برداشت از پدر تو عذاب سخت را بسخاوت نفس او و چون دختر حاتم را اسیر کردند و نزد پیغمبر ص آوردند حال پدر خود عرض کرد پس حضرت رسول ص بوی احسان و اکرام نمود و خلعت و راحله بخشید و او نزد برادرش عدی که بشام فرار نموده بود رفت و او را ترغیب نمود که خدمت پیغمبر ص مشرف شود چون عدی خدمت آن حضرت رسید حضرت ردای مبارک را از دوش نازنین برداشت و برای عدی پهن کرد و خود بروی زمین نشست و جناب عدی بن حاتم در رکاب حضرت امیر المومنین خدمتها کرد و اینهمه از نتایج وجود پدر بود انتهى

فصل نهم در بعضی از تواریخ مهمه متعلقه بحضر ص پیغمبر ص از زمان بعثتشان تا زمان هجرتشان از مکه معظمه بمدینه منوره

بدانکه در اصول کافی و مصباح شیخ است که آن بزرگوار روزیست و هفتم ماه رجب مبعوث به نبوت شد و در بحار از مناقب ابن شهر آشوب نقل میکنند که خداوند مبعوث فرمود پیغمبر ص را بعد از چهل سال از عمر شریفش و نازل شد یا ایها المذثر قم فانذر و از ابن عباس روایت شده که خداوند عالم وحی فرستاد با و روز دوشنبه بیست و هفتم رجب در حالتیکه از سن شریفش چهل سال گذشته بود و فرموده که اتفاق امامیه است که آنحضرت در بیست و هفتم رجب مبعوث بنوت و رسالت شد و سابقاً گفتیم که ظاهراً مبعوث شریف در بین چهل و چهل يك واقع شده پس از روایات تا روز مبعوث اگر مراد سال قمری باشد کما هو الظاهر چهل سال و چهار ماه و ده روز میشود بهمان بیانی که مکرراً گفته شده و لابد است در این مقام از ذکر دو امر

امر اول در بحار از مناقب نقل میکند و حاصلش آنستکه از برای بعثت پیغمبر ص درجات و مراتبی است منها منامات صادقه که آن بزرگوار میدید و شاهد بر این در اصول کافی است که چون آنحضرت ۳۷ سال از عمر شریفش گذشت در خواب میدید که گویا کسی نزد او میآید و میگفت یا رسول الله در حالتیکه در آنحال شبانی میکرد پس آن بزرگوار نظر میفرمود سوی آنکس و میفرمود تو کیستی عرض میکرد من جبرئیلیم که خداوند عالم من را فرستاده بسوی تو که تو را پیغمبر خود گرداند و منها جبرئیل تا ۳ سال خدمت آن حضرت میرسید و صدای جبرئیل را می شنید و تعلیم میکرد باو يك يك از احکام خداوند عالم را و لکن خود جبرئیل را نمیدید و قرآن هم نازل نشده بود و در این مدت پیغمبر مبشر بود لکن مبعوث نشده بود و در روایت است که پیغمبر ص در خلوت در غار حری بود پس شنید که منادی فریاد میکند یا محمد یا محمد پیغمبر ص غش کرد روز دهم هم همین ندا را شنید تشریف آورد بمنزل خدیجه کبری فرمود زملونی فوالله لقد خشيت على عقلي پس خدیجه کبری آنحضرت را دلداری داد و منها در حین نزول قرآن باو امر و نواهی مبعوث گردید پیغمبری و نازل شد یا ایها المدثر و لکن مامور نشد با چهار و اعلان نبوت خود و در آنوقت اسلام آوردند حضرت علی بن ابیطالب و خدیجه کبری و زید بن حارثه و جعفر بن ابیطالب و منها بعد از ۳ سال از بعثت مامور شد بموعوم انداز و ا چهار نبوت و نازل شد فاصدع بما تؤمر و اعرض عن المشرکین و نزل قوله تعالی و انذر عشیرتک الاقرین و منها عبادات مشروع نشد در مدت اقامت آن حضرت در مکه معظمه بغير طهارت و نماز که بر خود پیغمبر ص فرض و بر امت سنت شد و در سنه نهم از بعثت بعد از معراج نماز بر امت واجب شد و بعد از تشریف آوردن بمدینه طیبه يك يك از احکام الهی فرض شد بر ایشان و مراد از بعثت در سن ۴۰ سالگی همان مرتبه از بعثت است که قرآن و اوامر و نواهی نازل شد و خطاب شد یا ایها المدثر قم فانذر

امر دوم باتفاق فریقین اول کسیکه از مردان ایمان بآن حضرت آورد حضرت امیر المومنین ع بود و اول کسیکه از زنان ایمان بآن بزرگوار آورد خدیجه کبری بود و از سن شریف حضرت امیر المومنین ع در آنوقت دوازده سال یا ۱۰ سال گذشته بود و از سن شریف خدیجه کبری پنجاه و پنج سال گذشته بود و در مرآت العقول در باب مولد امیر المومنین ع از فصول شیخ مفید نقل فرموده که اجماع نموده اند امت بر آنکه امیر المومنین ع اول مردی بود که تصدیق و اجابت کرد پیغمبر ص را و اخلاف نکرده در ابن احدى از اهل علم حتی عثمانیه که طعن زدند در ایمان آنحضرت و گفتند بواسطه صغر سن و عدم بلوغ بحد تکلیف ایمان او از روی معرفت نبوده بلکه از روی تلقین تقلید بوده و اما ایمان ابا بکر و عمر در حال کمال عقل و از روی یقین و معرفت بوده و ایمان عن تقلید مساوی نیست با ایمان عن معرفه بجهة آنکه امیر المومنین در روز بعثت پیغمبر ص ۷ ساله بود و کسیکه باین سن باشد کامل العقل نخواهد بود و بعد شیخ مفید ره جواب داد اولاً بمقتضای اخبار کثیره سن شریف حضرت امیر المومنین ع در وقت بعثت با ده سال بود یا دوازده سال چون در بعضی از اخبار است که حضرت پیغمبر ص ۲۸ ساله بود که علی بن ابیطالب ع متولد شد و در بعضی از اخبار است که ۳۳ سال از عمر شریفشان گذشته بوده و لذا اختلاف است که امیر المومنین در وقت شهادت شصت و پنج ساله بود یا ۶۳ ساله چون مسلم است که در سنه چهل از هجرت رحلت فرموده و این اختلاف بجهة اختلاف در وقت ولادتشان هست و ثانیاً ببلوغ بحد تکلیف معتبر است در احکام علقیه و منافاتی ندارد صغر سن با کمال عقل چنانچه در قصه یحیی فرموده و اتیناه الحکم صبیا و در قصه عیسی ع فرموده فاشارت الیه قالوا کیف نکلم من کان فی المهد صبیا قال انی عبد الله آتانی الکتاب و جعلنی نبیا و مفسرین فرموده اند فی قوله تعالی و شهد شاهد من اهلها که آن شاهد طفلی بود در مهد که شهادت داد بر برائت یوسف و تهمت را از او

ز ائیل نمود و گفته نشود که معلوم نیست ایمان علی ع از روی معرفت باشد بلکه محتمل است که از روی تلقین تقلید باشد چون در جواب میگوئیم که ایمان تلقینی و تقلیدی قابل نیست که مورد فخریه و مدح باشد نزد دوست و دشمن و احتیاج بشود با و نزد دشمن و از مناقب جلیله و فضایل عظیمه شمرده شود چنانچه پیغمبر ص بفاطمه زهراء سلام الله علیها فرمود اما ترضین انی زوجتک اقدمهم اسلاما و ایضا پیغمبر ص فرمود لقد صلت الملائکه علی و علی ع سبع سنین و ذالک انه لم یکن احد یصلی من رجال غیری و غیر علی و حضرت امیر المومنین ع در مواقع عدیده بسبقت در ایمان فخریه کرد منجمله قوله ع اللهم انی لا اعرف من هذه الامه عبدا عبدک قبلی و منجمله قوله ع انا الصدیق الا کبر آمنت قبل ان یومن ابوبکر و اسلمت قبل ان یسلم و منجمله قوله ع لعثمان انا خیر منک و مهمما عبدت الله قبلهما و عبدت الله بعدهما و منجمله قوله ع سبقتکم الی الاسلام ظرا علی من کان من فهمی و علمی الحاصل اگر ایمان تقلیدی باشد صدق دین و ایمان و اسلام نخواهد کرد و صدق عبادت نمیکنند و در مقام حاجه و مخصوصه گفته نخواهد شد انتهى حاصل ما نقل عن المفید رفع الله مقامه و چهل و پنج سال از سن شریف پیغمبر ص گذشته بود فرمود بجمعی از مومنین که هجرت بنمایند بجانب حبشه و جهتش این بود که قریش دزمکه معظمه اذیت میکردند پیغمبر ص را و عذاب زیادی بر جمعی از مومنین مثل بلال بن رباح و جناب عمار بن یاسر وارد ساختند و جناب یاسر پدر عمار را اینقدر زدند که از دنیا رحلت کرد و والده جناب عمار جناب سمیه از طعن حربہ ابوجہل بن هشام شهید شد و آن مکرمه و شوهرش جناب یاسر اول شهید و شهیده در اسلام بودند بعد بامر پیغمبر ص جمعی از مومنین رفتند بحبشه نجاشی سلطان حبشه آنها را خیلی اکرام کرد و این هجرت در ماه رجب سنہ پنجم بعثت واقع شد و این هجرت اولی است و هجرت ثانیہ هجرت بزرگی بود که جناب رسول خدا ص با اصحاب بسوی مدینه طیبہ کوچ فرمودند و مهاجرین حبشه را ۸۳ مرد شمرند علاوه بر زنان و اطفال و از مهاجرین حبشه بود عثمان بن عفان با زوجه اش جناب رقیه بنت خاتم النبیین ص و جناب جعفر بن ابی طالب با زوجه اش اسماء بنت عمیس و در ارض حبشه از او پسری آورد مسمی بعبدالله و جناب عبدالله جحش با زوجه اش ام حبیبہ دختر ابی سفیان و او را از آیتجمله بود ابوسلمه با زوجه اش ام السلمه و جناب عبدالله بن مظعون و جمعی دیگر از مسلمین و در کافی است که ۵ سال بعد البعثه طاهره ع متولد شد انتهى و ولادت آن مخدره در بیستم جمادی الثانیہ بوده چنانچه در باب سوم ذکر خواهد شد انشاء الله و ظاهرا از روز بعثت تا روز ولادت مخدره چهار سال و دو ماه و بیست و سه روز بوده بهمان جهت که مکرر گفته شد و ۵۰ سال از سن شریف پیغمبر ص گذشته بود که جناب خدیجه کبری از دنیا رحلت فرمود چنانچه در مرآت العقول استلحه اشهر آنستکه خدیجه کبری ۳ سال از هجرت از دنیا رحلت فرمود انتهى بنا بر این سن جناب خدیجه کبری و وقت رحلت ۶۵ سال چون سابقا گفتیم که وقت تزویج پیغمبر ص این مخدره را آن بزرگوار ۲۵ ساله بود و جناب خدیجه کبری ۴۰ سال بود و ایضا لا ۵۰ سال از سن شریف پیغمبر ص گذشته بود که جناب ابوطالب از دنیا رحلت فرمود و در بحار از منتقی کازرانی نقل فرموده که ۳ سال قبل از هجرت جناب ابوطالب از دنیا رحلت فرمود و سن شریفش زیاده بر ۸۰ سال بود و در همان سال هم جناب خدیجه کبری از دنیا رحلت فرمود در سن ۶۵ سالگی و از کتاب المعرقه نقل فرموده که وفات خدیجه کبری ۳ روز بعد از رحلت حضرت ابوطالب ع بود و اغلب فاصله رحلت این دو بزرگوار را ۳۵ روز نوشته اند انتهى و در اصول کافی است که یکسال قبل از هجرت جناب خدیجه کبری از دنیا رحلت فرمود انتهى و فرمایش مرحوم کلینی مخالف است با آنچه از کتب تواریخ نقل شده

و در مصباح المتہجدین است که روز بیست و ششم ماه رجب جناب ابوصالب از دنیا رحلت فرمود و در اسد الغابہ است در اول ذیقده سال دهم از بعثت جناب ابوطالب از دنیا رحلت کرد و گفته شده در نیمه شوال از آن سال بود و

سه روز بعد جناب خدیجه کبری از دنیا رحلت فرمود الحاصل پیغمبر ص از فوت ایندو بزرگوار خیلی محزون شد لذا آنسال را عام الحزن نامیدند و قبر شریف جناب ابوطالب و جناب خدیجه کبری در مکه معظمه در قبرستان معلی معروف است و ۵۲ سال از سن شریف حضرت پیغمبر ص گذشته بود که بمعراج تشریف بردند قبل الهجرة و در بحار از تفسیر و اقدی نقل کرده که در شب شنبه ۱۷ ماه رمضان ۶ ماه قبل از هجرت بمعراج تشریف بردند و در تفسیر مجمع البیان در ذیل آیه شریفه سبحان الذی اسرى بعبدہ لیلا من المسجد الحرام فرموده قالوا کان ذلک اللیل قبل الهجرة بسنته

و نهم ما قبل سبحان من خص بالاسر آء رتبه
بقر به حیپ لا کیف و تمثین
له من الله تعظیم و تبجیل

و در مدح براقش بفارسی گفته شده
براقی شتابنده مانند برق
و دیگری بفارسی گفته

برق رفتار بر براق نشست
هر چه را دید زیر گام کشید

و جامی میگوید

گلی بردند زان دهلیزه بست
قدم زنك حدوث از جان او بست
بآن در گاه بالادست بردست
و جوب آلاش امکان او شست

و در اصول کافی است که راوی از حضرت صادق ع سؤال کرد که چند مرتبه پیغمبر ص بمعراج تشریف بردند فرمودند دو مرتبه و صدوق در خصال از حضرت صادق ع روایت کرده که فرمود عرج بالنبی الی السماء مائه و عشرين مرة و ما مره الا وقد اوحی الله عز وجل فیها النبی بالولاية لعلی ع الائمة ع اکثر مما اوصاه بالفرائض انتهى و ممکن است گفته شود منافاتی بین ایندو روایت نیست بآنکه بمعراج پیغمبر ص دو مرتبه با جسد شریف بود و بقیه باروح شریف بود یا گفته شود دو مرتبه در مکه معظمه تشریف بردند و بقیه را در مدینه طیبه یا گفته شود دوبار تا عرش عروج فرموردند و بقیه را تا آسمان و مرحوم مجلسی میفرماید توجیه او اظهر است و از این بیان ظاهر میشود مراد از عبارت دعاء ندبه بنا به بعضی از نسخ دعا که میفرماید و عرجت بروحه الی سماءك

فصل دهم در بعضی از تواریخ مهمه متعلق بجناب پیغمبر ص از زمان هجرت از مکه معظمه بمدینه طیبه تا زمان رحلتشان

در فصول المهمه ابن صباغ مالکی نوشته بعد از آنکه در مکه معظمه جمعی بپیغمبر ص ایمان آوردند مشرکین مکه بآنها اظهار عداوت میکردند مسلمین طاقت نیاوردند از پیغمبر ص استیذان نمودند در هجرت نمودن بمدینه حضرت اذن داد و مسلمین خفاء تك تك هجرت نمودند بمدینه و اولشان علی ماقیل ابو سلمة بن عبد الاسد المخزومی بوده شوهر جناب ام السله و قیل مصعب بن عمیر بوده و بعد از ورود مسلمین بمدینه طیبه انصار آنها را بمنزل خود میبردند یاری میکردند و بآنها مواساة مینمودند پس مشرکین خبردار شدند که جمعی از مسلمین هجرت نموده اند بمدینه طیبه و ساء قریش جمع شدند بدار الندی که محل مشورتشان بود که با پیغمبر چه باید کرد و آنها ۱۰ نفر بودند که از آنها بود شیب و عتبه ابنی ربیع و ابی امیه ابنی خلف و ابو جهل بن هشام و عقبه بن ابی معطوهر یک رائی دادند که مقبول نیفتاد مگر رأی ابو جهل که گفت از هر يك از قبائل قریش یک نفر انتخاب شود و باشمشیر بدست یکبار هجوم آوردند پیغمبر ص و هر کدام شمشیری بآنحضرت برانند که

خونش در میان قبائل عرب متفرق شود و بنی هاشم نمیتوانند با همه قریش طرفیت کنند و راضی میشوند بدیه گرفتن این رأی را سائرین پسندیدند پس جبرئیل آمد خدمت پیغمبر ص آنحضرت را خبردار نمود از عزم قریش و عرض کرد امشب بمکان خود نخواستید و علی ع را بجای خود بخوابانید پس پیغمبر ص علی را خبردار کرد و مشتی خاک برداشت و دعائی خواند و آنخاک را پاشید بجانب مشرکین گویا چشم مشرکین از دیدن پیغمبر ص گور شد و پیغمبر ص از مکه معظمه خارج شد و رفت بغار ثور و ابوبکر هم ملحق شد بآنحضرت و هر دو داخل غار شدند عنکبوتها آمدند دم غار را نازدند و دو کبوتر هم آمدند دم غار و آنجا تخم گذاردند و زوی تخم نشستند چون شب شد علی ع بجای پیغمبر ص خوابید مشرکین با شمشیرهای برهنه بقصد کشتن پیغمبر آمدند دیدند علی ع بجای پیغمبر ص خوابیده پس بیرون شدند بطلب پیغمبر ص و در شعب و جبال مکه هر قدر تفحص کردند پیغمبر ص را ندید حتی آنکه دم غار هم آمدند دیدند عنکبوتها تار زده اند و کبوترها تخم گذارده اند عقبه بن ربیعہ گفت اگر پیغمبر ص اینجا میرفت تار عنکبوت سالم نمی ماند و کبوترهای وحشی میپرسیدند در آنحین ابابکر ترسید و مضطرب شد پیغمبر فرمود لا تحزن ان الله معنا و در روایت است که در شبیکه امیر المومنین ع بجای پیغمبر ص خوابید خطاب رسید بجبرئیل و میکائیل که من بین شما دو نفر اخوت قرار دادم و عمریک کدام از شما را بیشتر قرار دادم از عمر دیگری آیا کدام ایثار میکنید عمر طولانی را برادران پس هر یک اختیار نمودند عمر طولانی را خطاب رسید نظر نمائید بسوی زمین و ببینید چگونه علی ع حیوة خود را ایثار نمود برادرش پیغمبر ص و بجای او خوابیده و جان خود را فدای جان پیغمبر ص نمود بروید بسوی زمین و حفظ کنید او را از دشمنان پس آمدند بسوی زمین و جبرئیل بالای سر امیر المومنین ع نشست و میکائیل سمت پاهای آنحضرت و ندا میکردند بخ بخ من مثلك یا بن ابی طالب خداوند مباحات فرمود در مجمع ملائکه پس نازل فرمود این آیه شریفه را و من الناس من یشری نفسه ابتغاء مرضات الله والله روف بالعباد الحاصل پیغمبر ص سه شبانه روز میان غار بود تا مشرکین مایوس شدند از آنحضرت و در این ۳ شبه اسماء ذوالنطاقین دختر ابی بکر و زوجه زبیر بن عوام از بر لای آنحضرت آب و نان در غار حاضر میکرد بعد از سه شبانه روز پیغمبر ص بتوسط اسماء پیغام داد بامیر المومنین ع که امشب سه شتر در فلان موضوع حاضر باشد پس امیر المومنین ع سه شتر با اریق بن عبد الله الیشی بآن موضع فرستاد نیم شب چهارم حضرت پیغمبر ص و ابابکر سوار شده آمدند بجانب مدینه طیبه در مصباح المتهجدین و بعضی از کتب معتبره فرموده اند که آن بزرگوار در شب پنجشنبه غره ماه ربیع الاولی سنه ۱۳ از بعثت از مکه معظمه تشریف برد بغار ثور و امیر المومنین ع بفراش پیغمبر ص خوابید و جانش را فدای جان آنحضرت فرمود و در شب چهارم همان ماه از غار ثور حرکت فرمود بجانب مدینه طیبه و روز دوشنبه دوازدهم همان ماه هنگام زوال وارد محله قبا و در آنجا پنج شبانه روز توقف نمود و فرمود که تا برادرم علی ع بمن ملحق نشود وارد مدینه نشوم و سابقا گفته شد ظاهرا هجرت آنحضرت در ربیع الاول سال سیزدهم از بعثت بود که از بعثت مقدس تا هجرت از حضرت پیغمبر ص ۱۲ سال و ۷ ماه و ۳ روز بوده تقریباً بنا بر این در وقت هجرت از سن شریف حضرت پیغمبر پنجاه و دو سال و یازده ماه و سیزده روز گذشته و در ناسخ التواریخ است که در سنه هجرت از هبوط حضرت آدم ع ۶۲۱۶ سال شمسی گذشته بود و هر سی و دو سال شمسی و ۳۳ سال قمری میشود و چون سال شمسی ۳۶۵ روز و ربعی میشود تقریباً و سال قمری ۳۵۴ روز میشود تقریباً پس سال قمری از هبوط تا هجرت مقدس ۶۴۱۰ سال قمری و ۳ ماه میشود تقریباً الحاصل چند روز بعد از ورود حضرت رسول ص بمحله قبا حضرت امیر المومنین ع و حضرت فاطمه زهراء ع و جناب ام کلثوم بنت رسول الله ص و جناب فاطمه بنت اسد و جناب سوده بنت رمعه زوجه آنحضرت

وام ایمن مادر اسامه بن زید بن حارثه از مکه معظمه وارد شدند و پیغمبر ص آنوقت همه با هم وارد مدینه طیبہ شدند و مسلم است کہ حضرت رسول ص بعد الہجرہ تقریباً ۱۰ سال در مدینہ طیبہ تشریف داشتند و اما وقایع مهمہ کہ در این ۱۰ سال واقع شدہ در سال اول تشریع شد جمعہ و زیاد شد عدد رکعات نماز و روز دوازدهم ماہ ربیع الاول سال اول از ہجرت مستقر شد فرض نماز حضری و سفری و مسجد قبا در این سال بنا نہادہ شد و ایضاً در این سال عقد مواخات بین مہاجر و انصار بستہ شد و ایضاً در این سال جناب عثمان بن مظعون و جناب اسعد بن زرارہ از دنیا رحلت فرمودند و در بقیع دفن شدند و گفتہ شدہ اول کسی کہ از مہاجرین در بقیع دفن شد عثمان بن مظعون بود و اول کسی کہ از انصار در بقیع دفن شد اسعد بن زرارہ بود رحمۃ اللہ علیہما و در حیوة القلوب است کہ در ذیحجہ سال دوم عثمان بن مظعون کہ از زہاد و ربیت حضرت رسول ص بود از دنیا رحلت فرمود و مخفی نماںد کہ معنی ربیب درست معلوم نیست شاید کہ مراد تربیت شدہ باشد چون دیدہ شدہ در نقلی کہ مادر جناب عثمان بن مظعون زوجہ حضرت پیغمبر ص باشد و کلینی از حضرت صادق روایت کردہ کہ زوجہ عثمان بن مظعون خدمت حضرت رسول ص آمد گفت یا رسول اللہ عثمان روزہا روزہ میدارد و سبہا مشغول عبادت میشود و بنزدیک من نمی آید حضرت رسول ص غضیناک از خانہ بیرون آمدند و نعلین خود را بدست گرفتہ بود تا بخانہ عثمان آمد و او را در نماز دید عثمان چون از نماز فارغ شد بخدمت حضرت آمد حضرت باو فرمود کہ ای عثمان حق تعالی مرا برہبانیت فرستادہ است بلکہ مرا بشریعت سہل و آسانی فرستادہ روزہ میدارم و نماز میکنم و با زنان خود نزدیکی میکنم پس ہر کہ فطرت دین مرا خواہد باید بسنت و طریقت من باشد و از سنت من است نکاح و ایضاً در سال اول واقع شد زفاف عایشہ با پیغمبر ص و ایضاً در این سال عبداللہ بن زبیر بن عوام از مادر خود اسماء ذوالنطاقین بنت ابابکر متولد شد و در مصباح المتہجدین است کہ عبداللہ زبیر در نیمہ جمادی الآخر سنہ ۷۳ ہجری در مکہ معظمہ مقتول شد و ایضاً در این سال زیاد بن ابیہ از مادرش متولد شد و مادر او سمیہ است کہ معروف بود بزنا و پدر زیاد مجهول بود لذا او را نسبت بمادر میدادند و زیاد بن سمیہ مینامیدند

و ایضاً در این سال ولید بن مغیرہ بن عبداللہ بن مخزوم بن یقظہ بن مرہ بن کعب بچہنم واصل شد و این ولید پدر خالد بن ولید است کہ از شجعان قریش بود و ولید بن مغیرہ عموی ابو جہل بن ہشام بن مغیرہ است **و ایضاً** عموی جناب ام السلمہ بنت امیہ بن مغیرہ است و زوجہ او کہ مادر خالد بن ولید باشد لبابہ الصغری دختر حارث بن جونست و لبابہ خواہر ابوینی میمونہ بنت حارث زوجہ حضرت رسول ص و در این سال اخوت قرار داد بین مہاجرین و انصار

اما وقایع سال دوم از ہجرت مقدسہ در این سال فرض شد روزہ و جہاد با کفار در اصابہ ابن حجر و خلاصۃ الؤفا است کہ در این سال رقیہ دختر پیغمبر از دنیا رحلت فرمود و وفتی کہ زید بن حارثہ آمد خدمت حضرت رسول ص و بشارت داد بوقعہ بدر عثمان بسر قبر رقیہ بود کہ او را دفن میکردند و ایضاً در این سال جناب زینت ع دختر پیغمبر ص از مکہ بمدینہ طیبہ وارد شد و در این سال در ماہ شعبان روزہ واجب شد و پیغمبر ص امر فرمود بزکوۃ فطرہ و در این سال غزوہ بدر کبری واقع شد با کفار قریش

بدانکہ در روایتی وارد شدہ کہ ہر گاہ کسی نذر کند کہ در اہم کثیرہ تصدق کند باید ۸۰ درہم تصدق کند زیرا کہ حق تعالی فرمودہ و لقد نصر کم اللہ فی مواطن کثیرہ و مواطن کثیرہ کہ پیغمبر ص جہاد کرد و خدا او را یاری نمود ہشتاد موطن بود و در مجمع البیان فرمودہ غزواتیکہ خود پیغمبر ص بنفس نفیس تشریف بردند ۳۶ غزوہ بود و در نہ غزوہ از این ۳۶ غزوہ آنہا را گوار خود جہاد فرمود

اول غزوہ بدر کبری دوم غزوہ احد سوم غزوہ خندق چہارم غزوہ بنی قریظہ پنجم غزوہ

پنجم غزوه بنی المصطلق ششم غزوه خیبر هفتم غزوه فتح مکه هشتم غزوه حنین نهم غزوه طائف و غزوه بدر کبری اعظم فتوحات اسلام بود و این جنگ با کفار قریش بود و در تفسیر فخر رازی است که در غزوه بدر عده مسلمین ثلث عده کفار بودند چون عده مسلمین ۳۱۳ نفر بودند موافق عده اصحاب طالوت که بر جالوت غالب شدند و علم اسلام بدست امیر المومنین ع بود و عده کفار ر قریب هزار نفر بودند پس خداوند یاری کرد مسلمین را بملائکه و در آن غزوه نه نفر از مسلمین شهید شدند منهم جناب عبیده بن حارث بن عبدالمطلب بن هاشم و آن بزرگوارده سال از حضرت پیغمبر ص سناً بزرگتر بود و از کفار قریش جمعی بدرک و اصل شدند از آنها بود عتبه بن ربیع بن عبد الشمس بن عبد مناف و عتبه پدر هند مادر معاویه است و ولید بن عتبه و برادرش شیبه بن ربیع که هر سه بشمشیر حضرت امیر المومنین بدرک و اصل شدند چنانچه در روایت علی بن ابراهیم است که وقتی که عتبه و برادرش شیبه و پسرش ولید بمیدان آمدند از این طرف هم علی بن ابیطالب و حمزه بن عبدالمطلب و عبیده بن حارث بن عبدالمطلب هم بمیدان رفتند پس عبیده بر عتبه حمله کرد و ضربتی بر سر عتبه زد که سرش بدو نیم شد و عتبه ضربی به پاهای عبیده زد که هر دو پایش قطع شد و هر دو بزمین افتادند و حمزه و شیبه چندان حمله بیکدیگر کردند که شمشیرهایشان کند و امیر المومنین ع ضربتی بدوش راست ولید زد که از زیر بغلش بیرون آمد حضرت فرمود که ولید بدست چپ دست برید و را چنان بر سر من زد که گمان کردم آسمان بر سر من وارد آمد و گریخت بجانب پدرش عتبه پس حضرت از عقب او رفت و ضربت دیگر بر ران او زد و او را انداخت بر زمین مسلمانان فرمودند یا علی بین چگونه شیبه بحمزه چسبیده امیر المومنین ع متوجه او شد و چون حمزه بلند تر بود از شیبه فرمود یا عم طأطأ رأسك حمزه سر خود را میان سینه شیبه برد امیر المومنین ع ضربتی بر شیبه زد که نصف سرش را پراند پس آمد نزد عتبه و هنوز رمقی از او باقی بود و او را بقتل رسانید پس حمزه و امیر المومنین ع عبیده را برداشتند بردند نزد حضرت پیغمبر ص و بهمان ضربت عتبه جناب عبیده بدرجه شهادت رسید و عتبه بن ربیع ملعون سبطی داشت مسمی بمحمد بن ابی حذیقه بن عتبه ربیع و از موالیان و شیعیان حضرت امیر المومنین ع بود و عامل آن بزرگوار بود در مصر و معویه پسر عمه محمد بود او را تکلیف نمود که حضرت امیر را دشنام دهد و از او بیزاری جوید محمد امتناع نمود آخر معویه او را ایذاء بسیار نمود و محبوس ساخت تا شاید بدشنام اقدام نماید موثر نیفتاد و منهم حنظلة بن ابوسفیان بن حرب بود برادر معویه و منهم ابوجهل بن هشام بن مغیره بود و در سادس بحار است که جناب عمرو بن جموح ضربتی بر رانش زد و او ضربتی بدست عمرو زد که دستش از بازو جدا شد و پیوست آویخته شد پس عمرو دست بریده را بر زیر پا گذاشت و قوت کرد و دست را جدا کرد بازل مشغول جنگ شد آخر الامر ابوجهل ملعون بشمشیر جناب عبدالله بن مسعود کشته شد و جناب عمرو بن جموح در غزوه احد شهید شد و منهم نوفل بن خویلد که بشمشیر حضرت امیر المومنین ع بدرک و اصل شود و منهم عاص بن امیه بن عبد شمس بن عبد مناف بود که ایضا بشمشیر امیر المومنین کشته شد و در انوار العلویه از وقایع نقل کرده که شیطان بشکل سراقه ابن جشم مدلجی بر آمد و تحریر میگرد کفار را بر قتال و خبر داد غلبه آنها را بمسلمین پس بشارت داد پیغمبر ص مومنین را بجنودی از ملائکه که جبرئیل در میان آن چند بود و میکائیل در یسار آنها و اسرافیل در قلب آنها پس ابلیس نداء داد انی بریئی منکم انی اری مالاً ترون الحاصل مجلسی ره در حیوة القلوب میفرماید مقتولین از کفار در جنت بدر هفتاد نفر بودند که نصف از آنها بشمشیر امیر المومنین کشته شدند و نصف دیگر بتیغ ملائکه و بشمشیر سایر صحابه هلاک شدند و هفتاد نفر از کفار را هلاک کردند و منهم نصر بن حارث بن عبدالمطلب عقبه بن ابی معط و منهم ولید بن مغیره که عبدالله بن جحش او را اسیر کرد و آن ملعونست که در مکه جسارت نمود و آب دهن بصورت نازنین پیغمبر ص انداخت و بعد از غزوه بدر بامر

پیغمبر ص این دو نفر را بدرک واصل نمودند و بعد از مراجعت کفار از غزوه بدر بمکه معظمه جناب ام الفضل
 زوجه جناب عباس بن عبدالمطلب ضربتی به ابولهب زد که مبتلی بمرض عدسه شد بآن مرض او دنیا
 رفت و بدر اسم موضعی است در بین مکه و مدینه طیبه و در مصباح المتعجلین است که روز هفتم ماه
 رمضان روز فتح بدر است و در انوار العلویه است که غزوه بدر کبری هیجده ماه بعد از ورود حضرت رسول ص
 بمدینه طیبه بود و در بحار از منتقی کارزانی نقل کرده که در سال دوم از هجرت تحویل شد قبله مسلمین
 از بیت المقدس بکعبه در روز سه شنبه نیمه شعبان پیغمبر ص در مسجد قبلتین که مسجد قبا میگویند نماز
 ظهر بجای میآوردند در رکوع رکعت دوم بودند که مأمور شد استقبال نماید بکعبه پس منحرف شد
 بجانب کعبه معظمه لذا آن را مسجد القبلتین نامیدند بعد مومنین پیغمبر ص عرض کردند یا رسول الله آیا
 نمازهای ما تا بحال ضایع بوده آیه نازل شد و ما کان الله لیضیع ایمانکم و در سال سوم از هجرت جناب
 فاطمه زهراء ع تزویج شد بامیرالمومنین ع و اصبح اینستکه این مطلب در شب پنجشنبه بیست و یکم
 محرم الحرام واقع شده چنانچه در جلاء العیون علامه مجلسی ره از شیخ مفید ره و ابن طائوس و اکثر
 اعظام علماء نقل فرموده اند پس سن آن مخدیره در وقت زفاف نه سال و هفت و ماه و یک روز بوده
 تقریباً و مرحوم شیخ در مصباح و ابن شهر آشوب در مناقب فرموده اند که روز اول ذیحجه الحرام پیغمبر ص
 تزویج نمود فاطمه زهراء ع را بامیرالمومنین ع و از کافی و دروس و تهذیب استفاده میشود که زفاف
 حضرت زهراء ع قبل از سال سوم از هجرت بوده چون ولادت حضرت امام حسن مجتبی ع در نیمه رمضان
 سال دوم از هجرت نوشته اند و مخفی نماند استبعاد این قول چون در کافی و دروس و ولادت مخدیره را
 در سال بنجم از بعثت فرموده اند بنابراین باید در بین هشت یا نه سال مخدیره تزویج شده باشد و ایضا
 در این سال تزویج شد حفصه دختر عمر بن الخطاب بحضرت رسول ص و ایضا تزویج شد زینب بنت
 خزیمه بنخاتم انبیاء ص و ایضا در این سال نازل شد آیه تیمم و ایضا در این سال واقع شد غزوه احد با کفار
 قریش و ظاهراً غزوه احد اصعب از تمام غزوات بود بر آن بزرگوار و در تفسیر فخر رازی است که عده
 مسلمین حاضر غزوه احد هزار نفر بودند و عده کفار سه هزار نفر بودند و رئیس مشرکین در غزوه احد
 ابوسفیان بن حرب بود و در بحار از اعلام الوری شیخ طبرسی نقل فرموده که عده مسلمین در این
 غزوه هفتصد نفر بودند و عده کفار دو هزار نفر بودند علی ای حال در غزوه احد مثل غزوه بدر عده مسلمین
 ثلث عده کفار بودند تقریباً و در ارشاد مفید است که لواء مسلمین در آن غزوه بدست مصعب بن عمیر بود
 که شهید شد و لواء کفار بدست طلحه بن ابی طلحه بن عبد العزی بن عبدالدار بن قصی بن کلاب بود که
 او را کبش الکتیبه مینامیدند آن ملعون آمد میان میدان امیرالمومنین ع مقابلش آمد فرمود تو کیستی
 گفت من طلحه بن ابی طلحه هستم شما کیستید فرمود من علی ابیطالب هستم پس آنحضرت بیک ضربت
 آن ملعون را بجهنم فرستاد پس علم را برادرش مصعب برداشت آمد میان میدان جناب عاصم بن ثابت
 تیری بجانب او روانه کرد و او را بجهنم فرستاد بعد علم را غلامش صواب که خیلی شجاع و لاور بود
 برداشت و آمد بمیدان دودستش از شمشیر امیرالمومنین ع قطع شد و علم را بدبازوی و خود چسبانید
 امیرالمومنین ع ضربتی بفرق آن ملعون زد و او را بجهنم فرستاد پس لشکر کفار منهزم شدند و مسلمین
 مشغول جمع نمودن غنیمت شدند و امیرالمومنین ع و بعضی از خواص صحابه در اطراف پیغمبر ص بودند
 و اصحاب شعب که رئیسشان جناب عبدالله بن عمرو بن حزام پدر جناب جابر بود گفتند ما هم میخواهیم
 غنیمت جمع کنیم چنانکه باقی جمع میکنند جناب عبدالله فرمود که پیغمبر ص بمن امر کرده که از مکان
 خود حرکت نکنم سخن او را گوش نکردند و مشغول شدند بجمع غنیمت و جناب عبدالله را تنها گذاردند
 پس خالد بن ولید بآنجناب حمله کرد و او را شهید نمود بعد خالد بن ولید روی کرد بکفار و اشاره
 نمود پیغمبر ص و گفت اینست آنکسی که شما میخواهید بیک مرتبه کفار حمله آورند پیغمبر ص با

شمشیر و تیرونیزه و سنک اصحاب هم دست از غنیمت جمع نمودن کشیدند و مشغول جنگ شدند تا هفتاد نفر از اصحاب کشته شدند و اصحاب رو بفرار گذاردند بغیر از امیر المومنین ع که متصل شمشیر میزد و کفار را از پیغمبر دور میکرد و جناب ابودجانه انصاری و جناب سهل بن حنیف نیز که این دو نفر هم شمشیر بدست گرفته بالای سر پیغمبر ایستاده بودند و بغیر منخنک نمیدادند جراحه المکناة بابی عماره بنت کعب مازنیه و امیر المومنین ع اینقدر جنگ کرد که شمشیرش شکست آمد خدمت پیغمبر ص آنحضرت ذوالفقار را باو دادند باز مشغول محاربه و مدافعه از پیغمبر ص شد ندائی از آسمان رسید لا سیف الا ذوالفقار و لا فتی الا علی ع و در آن غزوه نود جراحت ببدن امیر المومنین ع وارد شد و ابن شهر آشوب از کتب معتبره عامه روایت کرده که در غزوه احد شانزده ضربت عظیم ببدن مبارک حضرت امیر وارد شد و در هر ضربتی بزمین میافتاد و جبرئیل آن حضرت را بلند میکرد و در این غزوه مغیره بن عاص کافر سنگی پیشانی و سنگی بدست نازنین پیغمبر ص زد رعبه بن ابی وقاص کافر برادر سعد بن ابی وقاص سنگی بر لب و دندان نازنین حضرت پیغمبر ص زد و گفته شد که دندان رباعی آنحضرت از طرف زیرین شکست و خطاب رسید یا رسول الله یاد کن علی را باین کلمات ناد علیاً مظهر العجائب تجده عو نالک فی النوائب کل هم و غم سینجلی بولا یتک یا علی یا علی و شیطان ملعون در مدینه صیحه زد قتل محمد ص و جناب ابودجانه انصاری اینقدر جنگ کرد و جراحت بر بدن او وارد شد که جراحتهای بدن او را ضعیف نمود و شجاعت و جلالت قدر او معروف و معلوم است و در جنگ یمامه شهید شد و بر وایی زنده بود و در صفین در رکاب حضرت امیر المومنین ع حاضر شد و اسم ابودجانه سماک بن خرشه است و از قبیل خزرج بوده و در آن غزوه جمعی از مسلمین شهید شدند من جمله جناب حمزه بن عبدالمطلب و او برادر رضاعی حضرت پیغمبر ص بود که از ثوبه الاسلامیه که مرضعه پیغمبر ص بود شیر خورده بود و سنأ چهار سال از حضرت پیغمبر ص بزرگتر بود بنابراین جناب حمزه در غزوه احد تقریباً شصت ساله بوده و والده ماجده اش هاله بنت اهییم ابن عبدمناف بن زهره بن کلاب بن مره بود که دختر عم جناب آمنه بنت وهب بن عبدمناف بن زهره بن کلاب بود و قاتل جناب حمزه وحشی غلام جبر بن مطعم بود به تطمیع هند جگر خوار بنت عتبه بن ربیعہ مادر معویه بن ابی سفیان چون عتبه پدر هند و ولید برادرش و شیبه عمش در غزوه بدر کبری بدرک واصل شدند از شمشیر حضرت امیر و جناب حمزه بن عبدالمطلب و بعد از شهادت جناب حمزه وحشی شکم آنبزرگوار را بشکافت و جگرش را بیرون آورد و برد نزدیک هند آنملامونه او را گرفت و بمکید و بینداخت و گوشواره و گردن بند و دست بند خود را بوزشی داد و وحشی هند را بر سر نعش جناب حمزه آورد هند کارد کشید گوش و بینی و بعضی از اعضاء دیگر جناب حمزه را برید و آنبزرگوار را مثله نمود و آن اعضاء را باخود برد و رقتیکه پیغمبر ص آمد بیالین حمزه و چشمش بجسد عمش افتاد و دید او را مثله کرده اند فرمود و الله ما وفقت موقفاً اغیظ علی من هذا المکان لان مکنتی الله من قریش لا مثلاً سبعین رجلاً منهم پس جبرئیل نازل شد و این آیه را آورد فان عاقبتهم فعاقبوا بمثل ما عوقبتم به و لئن صبرتم فهو خیر للصابرین پس پیغمبر ص فرمود من صبر میکنم

و چه خوب گفته اند در این مقام حکیم سنائی غزنینی

داستان پسر هند مگر نشیدی که از او و سه کس او به پیمبر چه رسید

پدر اولب و دندان پیمبر بشکست پسر او سر فرزند پیمبر پیرید

او بناحق حق داماد پیمبر بستاد مادر او جگر عم پیمبر بمکید

بر چنین قوم تو لعنت نکنی شرمت باد لعن الله یزیداً و علی آل یزید

و در اصابه استکه و قتیکه وحشی قاتل حضرت حمزه ابمان آورد و توبه کرد حضرت پیغمبر ص فرمود

غیب وجهك عنی یا وحشی لا اراك و در روایت است که وحشی غلام جبیر گفت من در جاهلیت بهترین مردم را گشتم که جناب حمزه باشد و در حال مسلمانی بدترین خلق خدا را گشتم که مسیلمه کذاب باشد که مدعی نبوت شد و از جمله شهداء احد جناب عبدالرحمن بن جحش بن رباب پسر امیمه بنت عبدالطلب و برادر ابوینی زینب بنت جحش زوجه پیغمبر ص و منهم مصعب بن عمیر بن هاشم بن عبدمناف بن عبدالدار بن قصی بن کلاب و منهم عمرو بن الجموح که دستش در غزوه بدر قطع شد و منهم یمان پدر حذیفه که یکی از مسلمین بگمان آنکه از مشرکین است در اثنای گرمی جنگ او را شهید کرد و منهم عبدالله بن عمرو بن حزام انصاری پدر جناب جابر و منهم عمرو بن ثابت که در همان اوقات مسلمان شد و شهید شد که فرمودند او يك ركعت نماز نکرده است و داخل بهشت میشود و منهم خارجه بن زید و منهم حنظلة بن ابی عامر که ملائکه او را غسل دادند و غسل الملائکه او را لقب نهادند و منهم سعد بن ربیع که پیغمبر ص فرمودند از سعد بن ربیع که خبر دارد چون من دیدم در فلان موضع دوازده نفر نیزه دار اطرافش را گرفته اند یکی از اصحاب رفت و دید در میان قتلی افتاده ندا کرد او را جواب نداد گفت پیغمبر ص از تو سؤال کرده پس مثل جوجه از جای جستن کرد گفت آیا پیغمبر ص هست آن صحابی گفت بلی پیغمبر در حیوة است گفت الحمد لله بعد گفت سلام من را بقوم از انصار برسان و بگو بآنها والله شما نزد خداوند عذری ندارید اگر بینید يك خاری بپدن پیغمبر ص بخلد و حال آنکه شما زنده باشید بعد نفسی کشید و از دنیا رفت پس آن صحابی آمد خدمت پیغمبر ص آنچه دیده بود عرض نمود پیغمبر ص فرمودند رحم الله سعداً نصرنا حياً و اوصی بنا میتاً

و در حیوة القلوب مجلسی میفرماید که حضرت پیغمبر ص در روز جمعه چهاردهم شوال در احد نزول اجلال فرمود و در شنبه پانزدهم قتال واقع شد و شهادت جناب حمزه را بعضی از معتمدین در هفدهم شول نوشته اند و قبر جناب حمزه و سایر شهداء در احد است که يك فرسخی مدینه طیبه باشد و در سال چهارم از هجرت خمر حرام شد بحکم آیه شریعه یسئلونک عن الخمر و المیسر قل فیهما اثم کبیر و منافع للناس و اثمها اکبر من نفعهما بعد از نزول آیه شریفه و من ثمرات النخیل و الاغاب تتخذون منه سکرأ و رزقاً حسناً و **ایضا** در این سال فاطمه بنت اسد و الهه جناب امیر المومنین ع و جناب زینب بنت خزیمه زوجه حضرت رسول ص از دنیا رحلت فرمودند و قبر شریف هر دو در بقیع است و **ایضا** در این سال حضرت پیغمبر ص جناب ام السلمه را تزویج فرمودند و در بحار از منتقی کازرانی نقل کرده که در سوم شعبان سال چهارم متولد شد حضرت سید الشهداء ع و در اول ذی قعدة الحرام همین سال واقع شد غزوه بدر صغری و در سال پنجم از هجرت مقدسه آن بزرگوار زینب بنت جحش بن رباب عمه زاده خود را تزویج نمودند که همشیره جناب عبدالله بن جحش باشد و در آن سال آیه شریفه حجاب وارد شد و در آن سال غزوه خندق واقع شد که آن را غزوه احزاب هم میگویند و این جنگ با کفار قریش و جهودان بنو نضیر و بنو قریظه و قبیله بنی غطفان بود و عده مسلمین سه هزار نفر بودند و عده کفار ده هزار و تقریباً عده مسلمین ثلث عده کفار بود مثل جنگ بدر واحد و از مسلمین در آن غزوه شش نفر شهید شدند منهم جناب سعد بن معاذ بن نعمان که کافری در غزوه خندق تیری برک اکحل او زد و در غزوه بنی قریظه زخم او منفجر شد اینقدر خون آمد که بدحال شد و بعد بهمان صدمه از دنیا رحلت فرمود و پیغمبر ص بجنازه او نماز خواند و او را بخاک سپرد و بواسطه سوء خلقش با اهلش پیغمبر ص فرمودند قبر بدن سعد را فشاری داد و از مشرکین هم جمعی کشته شدند منهم عمرو بن عبدود که او را فارس یلیل میگویند و با هزار سوار مقابلی میکرد و اسب خود را بجولان آورد و آمد میان میدان و این اشعار را انشاء کرد و لقد بحجت من النداء بجمعکم هل من مبارر و وقت از جنب الشجاع وقف البطل المناجر

انی کذاک لم ازل مسترعاً نحو الهزاهز
 امیر المومنین ع بعد از استیذان از خاتم النبیین ص آمد میان میدان و در جواب عمرو فرمود
 لا تلجن فقد اتاک مجیب صوتک غیر عاجز
 انی لارجوان اقیم علیک نائحه الجنائز
 ولقد دعوت الی البر از فتی یجیب الی المبارز
 و در این وقت پیغمبر ص فرمود برز الا یمان کله الی الشریک کله

و در ارشاد و غیراوست که در هر مرتبه که عمرو و مبارز میطلبید امیر المومنین ع از جای خود حرکت می کرد بجهت مبارزت پیغمبر ص میفرمود بنشین با انتظار آنکه شاید دیگری حرکت کند باقی مسلمین همه ساکت کان علی روسهم الطیر از خوف عمرو بن عبدود پس چون عمرو مکرر طلب مبارز نمود و آن اشعار خواند پیغمبر ص علی را طلبید و عمامه از سر خود برداشت و بسر علی پیچید و شمشیر خود بکمر علی بست و در باره او دعا فرمود امیر المومنین ع آمد مقابل عمر آن اشعار را انشاد کرد و فرمود ای عمرو تو در جاهلیت می گفتی هر که از من سه حاجت بخواهد من یک حاجت او را بر آورده میکنم حاجت اول من آنست که شهادت دهی بوحدانیت خدا و برسات حضرت خاتم النبیین ص عمرو گفت از این حاجت بگذر حضرت فرمود حاجت دوم من آنست که برگردی بجای خود و با مسلمین جنک نکنی عمرو گفت نخواهد شد که زنهای قریش بنشینند و با یکدیگر حدیث بنمایند حضرت فرمود حاجت سوم من آنست که تو هم مثل من پیاده شوی و بامن مقاتله نمائی عمرو خنده کرد و گفت من کمان نمیگردم که احدی از عرب این تکلیف را بمن بنماید و من میل ندارم که باشخص کریمی مثل تو مقاتله کنم و حال آنکه پدر تو بامن رفیق بوده حضرت امیر فرمود من میل دارم که با تو مقاتله نمایم پس عمرو از اسب پیاده شد و شمشیرش را مثل شعله آتشی کشید و غضبناک رو کرد بامیر المومنین ع آن حضرت سپر حائل کرد آن ملعون شمشیر وارد نمود که سپر را دو نیم کرد سر نازنین آن حضرت را هم مجروح نمود و در انوار العلویه است که حضرت امیر المومنین ع فرمود ای عمر تو فارس عرب هستی خودت کافی نیستی بجهت مقابلی بامن که استعانت جسته و از برای خود کمک خواسته پس عمرو نظربه پشت سر خود نمود امیر المومنین ع در کمال سرعت با شمشیر آبدار هر دو پای او را قطع نمود عمرو و افتاد بروی زمین امیر المومنین ع نشست بالای سینه اش بیکدست محاسنش را گرفت بدست دیگر سرش را جدا کرد و سرش را آورد خدمت پیغمبر ص فرمود مکرته قال نعم یا رسول الله ص الحرب خدیعة و پیغمبر ص فرمود ضربة علی یوم الخندق افضل من عبادة الثمین یا افضل من اعمال امتی الی یوم القيمة و در ارشاد منید و غیراوست که چون عمرو کشته شد و خبر قتلش را بخواهرش دادند آمد سر نعش عمرو دید زره و خودش را از بدنش بیرون نیاورده اند گفت کانت منیته علی ید کفو کریم بعد انشاد کرد

لکنت ابکی علیه آخر الابد

من کان یدعی قدیما بیضة البلد

لو کان قاتل عمرو غیر قاتله

لکن قاتل عمرو لا یعاب به

و غزوه احزاب در هفدهم شوال واقع شد و مدت محصور بودن مسلمین را بعضی بیست روز و بعضی زیاده نوشته اند این غزوه در نزدیکی مدینه طیمه در طرف مسجد فتح واقع شد و ایضا در این سال بعد از غزوه خندق بنی قریظه واقع شد که در آن غزوه مسلمین با یهودان بنی قریظه مقاتله نمودند و این قتال و جنک نیز در ماه شوال سنه پنجم هجرت واقع شد و در این غزوه ابی لبابة بن عبدالمندرا لا نصاری بواسطه خیانت به پیغمبر ص پانزده شبانه روز خود را بستون مسجد پیغمبر ص بست تا اینکه آن حضرت او را بشارت بقبول توبه داد و او را از بستون مسجد باز نمود و در این غزوه بنی قریظه مسلمین مردان بنی قریظه را اسیر نمودند

و بحکم پیغمبر ص بادست بسته وارد مدینه نمودند آنگاه خندق حفر کردند و ایشان را که نهصد نفر بودند حضرت امیرالمومنین ع و زبیر بن عوام بر لب خندق سر بریدند و از جمله آنها بود کعب بن اسد که رئیس قبیله بود و وحی بن اخطاب پدر صفیه زوجه حضرت رسول ص که امیرالمومنین ع هر دو را با شمشیر گردن زدند و در سال ششم از هجرت مقدسه فرض شد حج بیت الله الحرام و آیه کریمه و اتمو الحج و العمره لله نازل شد و ایضا در این سال حضرت رسول ص با جمع کثیری تشریف بجانب مکه معظمه کفار قریش جدا مانع شدند آنحضرت را از ورود بمکه پس آنجناب چند نفر رسول فرستاد بسوی کفار که مقصود نه جنگ است بلکه مقصود ورود بجهة طواف و تشریف بخانه کعبه است رسولان آمدند نزد کفار آنچه نصیحت کردند اثری نکرد پیغمبر ص عثمان بن عفان را باده نفر دیگری روانه فرمودند بعد از مدتی خبر آوردند که کفار عثمان و آن ده نفر را بقتل رسانیدند آن بزرگوار فرمود از اینجا بروم تا سزای قریش را بدهم و آنجا درختی بوده اصحاب حضرت در پای آن درخت با آنحضرت بیعت نمودند و آن بیعت را بیعت الرضوان نامیدند و اشاره بهمین بیعت فرمود در قرآن مجید رضی الله عن المومنین اذ یبایعونک تحت الشجرة الخ و در این مبايعه ۱۵۰۰ نفر از مسلمین حاضر آخر الامر قضیه با اهل مکه بمصالحه انجامید و ایضا در این سال پیغمبر ص نامه نوشت بخسرو پرویز کسری پادشاه عجم که او بدترین مجوس بود و او را دعوت بدین اسلام فرمودند این نامه مبارک که که بکسری رسید در خشم شد و از غرور سلطنت نامه مبارک که آنحضرت را پاره کرد این خبر پیغمبر ص رسید فرمودند مزق کتابی مزق الله ملکه و ایضا آنحضرت نامه نوشتند بنجاشی پادشاه حبشه و او را بدین اسلام دعوت فرمودند و آنشاه با سعادت نامه آنجناب را بسرو چشم نهاد و مشرف بدین اسلام شد و ایضا نامه بقیصر روم که هر قل نام بود نوشتند و او را بدین اسلام دعوت فرمودند قیصر در آن وقت بیت المقدس بود چون نامه را برای او خواندند بعد از تحقیق حقانیت پیغمبر ص معلومش گردید لکن جرئت نکرد اسلامش را آشکار کند و ایضا نامه نوشتند به مقوقس والی اسکندریه که سلطان قبطیان بود و او را بدین اسلام دعوت نمودند او هم نامه شریفه را تلاوت نمود و عریضه بآن بزرگوار عرض نمود و دو کنیز که یکی ماریه نام داشت و دیگری شیرین و این دو خواهر بودند با يك استرسفید که دلدل نام داشت بعنوان تحفه خدمت پیغمبر ص روانه نمود آنحضرت ماریه را بعد از تشریف بدین اسلام تصرف نمود و از او پسری عطا شد مسمی بابراهیم و شیرین را عطا نمود بحسان ابن ثابت و بدانکه در حیوة القلوب است که تمام سلاطین روم لقبشان قیصر است و تمام سلاطین فارس لقبشان کسری است و تمام سلاطین ترك لقبشان خاقان است و تمام سلاطین قبطیان لقبشان فرعون است و تمام سلاطین یمن لقبشان تبع است و تمام سلاطین حبشه لقبشان نجاشی است و در سال هفتم از هجرت مقدسه تزویج نمود آنحضرت ام حبیبه دختر اباسفیان را که اول زوجه عبدالله بن جحش بود و ایضا در این سال جناب میمونه بنت حارث را تزویج فرمود و ایضا در این سال غزوه خیبر واقع شد بعد از غزوه بنی المصطلق و غزوه حدیبیه و علم پیغمبر ص در دست امیرالمومنین ع بود و آن بزرگوار دور قلعه خود کردند که مشکل بود گرفتن قلعه يك روز مر حب یهودی که بشجاعت مشهور بود بالشگرزیادی از قلعه بیرون آمد و متعرض جنگ شد پس حضرت رسول ص علم را بدست ابابکر دادند و با گروه مهاجر و انصار او را بجنگ فرستادند او رفت و شکست خورد و برگشت روز دیگر علم را بدست عمر بن الخطاب دادند او هم قدری راه رفت گریخت و برگشت حضرت گفتند اینها صاحب علم نیستند فرمود لا عین الراية غدا رجلا کرراً غیر فرار یحب الله و رسوله و یحب الله و رسوله و علم را بامیرالمومنین ع سپردند و اول کسی که از یهودان خیبر بمیدان جنگ امیرالمومنین ع آمد حارث جهود برادر مر حب بود امیرالمومنین علیه السلام

اورا بيك ضربت بدرك فرستاد چون مرحب برادر خود را كشته ديد مانند ديوى بيدان آمده در
حالتيكه دوزره پوشيده بود و دو عمامه بسر گذارده و سنگى مانند سنك آسيا سوراخ کرده و اورا سپر
خود قرار داده بود مانند ازدهائى آمد و اين رجز را ميخواند

شاكي الصلاح بطل مجرب الخ

انا الذي سمتني امي مرحب

پس حضرت اميرالمومنين ع فرمود

انا الذي سمتني امي حيدر

پس آن بزرگوار باذوالفقار چنان ضربتي بفرق اوزدند كه خود آهني و سنك آسيا كه سپر
خود قرار داده بود و بدن نحشش را دوپاره كردند و ملائكه درصوامع ملكوت فرياد زدند

لافتي الاعلى لاسيف الاذوالفقار الخ

پس مسلمين حمله آوردند و از جهودان بسيار كشتند بعد عنتر خيبري و ياسر بيدان آمدند و حضرت
اميرالمومنين ع مثل شير بر آنها حمله فرمود آنها را اذم شمشير آبدار بدرك روانه فرمود پس آنحضرت
خود را بكنار خندق رسانيد و بآن طرف خندق جستن فرمود و درب قلعه خيبر را كه از آهن بود بدست
مبارك گرفت و بقوت يد اللهی حرکتی داد كه تمام آن قلعه بلرزه در آمد و از آن لرزه صفيه دختر حى
ابن اخطب از روى تخت خود بزر آمد و در صورتش جراحتى واقع شد پس اميرالمومنين ع آن درب
را كند و بر روى خندق پل قرار داد و چون قد آن از پهنای خندق کوتاه تر بود آنحضرت آن را روى
دست نازنين گرفت و بطرف خندق ميآورد جمعی كه گنجایش داشت بر روى آن در قرار ميگرفتند
اميرالمومنين ع آنها را به آنطرف خندق ميرساند و خود آن حضرت در يوم شوري فرمودند قدانشد كم
بالله هل منكم احدا حمل باب خيبر حين فتحها فمشى به مائة ذراع ثم عالجه بعده اربعون رجلا فلم
يطيقوه غيرى قالوا لا

و در ارشاد مفيد است كه اصحاب و اهل تواريخ نوشتند كه چون مسلمين از خيبر مراجعت نمودند
هفتاد نفر جمع شدند تا توانستند در خيبر را حمل نمايند و در مصباح المتبهجين است كه فتح خيبر و قتل
مرحپ در يوم بيست و چهارم ماه رجب بوده و در روز فتح خيبر جناب جعفر بن ابیطالب بسا زوجه اش
اسماء بنت عميس از حبشه مراجعت فرمود بجانب مدينه منوره و پيغمبر ص فرمود ما ادرى بايها انا
اشد فرحا بفتح خيبر ام بقدم جعفر و در غزوه خيبر بوده كه زينب بنت حارث خيبري برادر زاده مرحب
كه پدر و عمويش بشمشير اميرالمومنين ع كشته شدند حضرت پيغمبر ص را مسموم نمودو گفتند كه از
اثر زهر بوده كه آنحضرت شهيد شد و از جمله اسراء خيبر بود صفيه دختر حى بن اخطب و اورا پيغمبر ص
از براى خود اختيار فرمود و او سیده قوم بنى نضير و قبيله بنى قريظه بود و از زراى لاوى بن يعقوب و
از اسباط هرون برادر حضرت موسى بن عمران بود و در سنه هشتم هجرى بود كه پيغمبر ص تزويج
فرمود ميمونه بنت حارث را در سرف و اواخر زوجه بود كه تزويج كرد
كما فى البحار و در سال هشتم از هجرت مقدسه جناب ابراهيم بن رسول خدا ص از مادر خود ماريه قبطيه
متولد شد و در اينسال منبر جهت حضرت رسول ص ساختند و ستون خانه كه سابقاً تكيه گاه پيغمبر ص
بود از مفارقت آنحضرت ناله كرد كه همه اصحاب ناله اورا شنيديد و در سادس بحار از چابر روايت
كرده كه پيغمبر ص وقت خطبه خواندن بدرخت خرمايى تكيه ميكرد پس زنى از انصار عرض كرد يا رسول الله
غلامى دارم كه نجار است اذن ميدهى بگويم منبرى بسازد كه بر روى آن خطبه بخوانى پيغمبر اذن داد پس
منبر ۳ پايه ساختند و آن بزرگوار در روز جمعه خطبه را بالاى منبر خواند و در اينسال زينب بنت رسول (ص)
از دنيا رحلت فرمود و در اينسال عمر بن عاص و خالد بن وليد بمدينه طيبه وارد شدند و اظهار ايمان نمودند
وايضاً در اينسال غزوه موته واقع شد و موته از اراضى شام است و آنجا تابيت المقدس دو منزل مسافت است

و در این غزوه جنگ مسلمین با هرقل سلطان روم و شرحبیل بن عمر غسانی بود و علتش این شد که حضرت پیغمبر ص در سنه هشت هجری کاغذی فرستاد نزد ملک روم قیصر بدست حارث بن عمیر الازدی چون حارث بارض مویه رسید شرحبیل بن عمر و غسانی او را ملاقات نموده سؤال نمود کجا میروی گفت میروم بشام گفت تو قاصد محمد گفت بلی امر کرد که دستهای او را بستند و گردنش را زدند خبر به حضرت پیغمبر ص رسید خیلی بر آن بزرگوار ناگوار آمد و بمسلمین خبر قتل حارث را دادند پس مسلمین هیچان آمدند و رفتند بجانب شام در ماه جمادی الثانیه و در این غزوه حضرت رسول ص خودشان تشریف نبردند بلکه تا ثنیة الوداع که نزدیک مدینه است لشکر مسلمین را مشایعت نمودند و بعد برگشتند بمدینه و حضرت امیر المومنین ع هم در آن غزوه تشریف نداشت و ظاهراً بعد از غزوه احد اشد تمام غزوات بوجود نازنین پیغمبر ص و سایر مسلمین این غزوه مویه بود و آن بزرگوار دراض جزف که که لشکر اسلام را تعداد فرمود ۳ هزار نفر بودند و غده لشکر کفار که سردارشان شرحبیل بود و از بزرگان رجال قیصر روم بود علاوه به صد هزار بودند و در آن غزوه امیر لشکر جناب جعفر را قرارداد و فرمود که اگر او کشته شود امیر زید بن حارثه باشد و اگر او هم کشته شود امیر عبدالله بن رواحه باشد و در آن غزوه ۳ بزرگوار شهید شدند اما جناب جعفر پس از قطع نمودن دودست نازنینش او را شهید نمودند در حالتیکه ده سال از حضرت امیر ع اسن بودند و جناب جعفر پنجاه یا نود جراحت بر بدن نازنینش وارد شده بود

و در مجالس المومنین است همی که جعفر در معرکه قتال بیفتاد هیچیک از کفار بواسطه هیبت و سطوتیکه از او در میدان مشاهده کرده بودند گرد او نتوانستند گشت تا سر مبارک او را ببریدند همه لشکر دشمن حمله نمودند و او را بنیزه از زمین در ربودند و در آن هنگام پیغمبر ص در مدینه منبر بود و رفع حجاب آن معرکه را مشاهده نمود همینکه او را از زمین ربودند پیغمبر ص روی مبارک با آسمان کرد گفت الهی پسر عمم را رسوا مساز در آن ساعت حق تعالی او را دو بال بخشید تا از سر نیزه پرواز نمود و بروضه فردوس یرید و از اینجهت او را ذوالجناحین و طیار گفتند که امیر المومنین ع در مقام فخریه میفرماید

محمد النبی اخی و صهری
و جعفر الذی یصبح و یمسی
و بنت محمد سکنی و عرسی
و حمزة السید الشهداء عمی
یطیر مع الملائکة ابن امی
مشوب لحمها یدمی و لحمی الخ

و در روایت است که خداوند دو بال از زمره بوی کرامت فرمود با ملائکه در بهشت طیران میکند و در وقت شهادت جعفر سن مبارک ۶۱ سال بود تقریباً و ایشان شوهر اسماء بنت عمیس بودند و جناب عبدالله بن جعفر شوهر حضرت زینب بنت امیر المومنین ع از او متولد شد و اما زید بن حارثه غلام خدیجه کبری بوده و او را پیغمبر ص بخشید و حضرت او را آزاد فرمود و جناب ام ایمن را باو تزویج فرمود و اسم آن مخدره زوجه عبید حبشی بود و از او ایمن متولد شد و ایمن در غزوه حنین شهید شد و بعد از عبید حبشی ام ایمن زوجه زید بن حارثه شد و از او اسامه متولد شد

و در حبیب السیر است که جناب زید در وقت شهادت ۵۵ سال بوده و اما عبدالله بن رواحه وقتیکه روانه شد بجانب مویه زید بن ارقم را که طفل یتیمی بود و عبدالله بن رواحه او را در حجر خود تربیت داده بود روی شتر ردیف خود سوار کرده بود در ضمن چند شعری خبر مرگ خود را بزید بن ارقم گفت زید گریه کرد و قبر جناب جعفر طیار و زید بن حارثه و عبدالله بن رواحه در مویه است و در حدیث اطباء است هر سه بزرگوار در یک قبر دفن شدند و وقتیکه خبر شهادت جناب جعفر و زید بن حارثه را پیغمبر ص دادند آن بزرگوار گریه کرد و فرمود اخوای و مونسای و محدثای و در بحار از شعبه روایت کرده که جناب عبدالله

بن جعفر فرمود كه هر گاه از عجم اميرالمومنين ع چيزى ميخواستم و از من منع ميكرد او را بحق پدرم قسم ميدادم بمن مرحمت مي فرمود و در وقتيكه پيغمبر ص خبر قتل جعفر را شنيد و آمد منزل جعفر بزوجه آن اسماء فرمود كهجا هستند اولادهای جعفر آنها را حاضر كن پس پيغمبر ص آنها را بوييد و از چشمهای نازنيشان اشك جاري شد اسماء عرض كرد يا رسول الله مگر خبرى از جعفر ع بشما رسیده فرمود بلى پس اسماء مشغول صيحه و ناله شد بعد پيغمبر ص آمد بمنزل فاطمه زهرا ع آن مخدره هم خبر مرگ جعفر را شنيد فریاد زد و اعماء پيغمبر ص فرمود على مثل جعفر ع فلتبك الباكیة و امر كرد كه از برای اولاد جعفر طعامى مهيا نمايند چون آنها عزادار هستند و فكر غذائى برای خود نيستند

و ايضا در بيستم رمضان سال هشتم فتح مكه معظمه واقع شد كه خداوند در قرآن مجيد فرموده

لتدخلن المسجد الحرام انشاء الله آمنين محلقين روسكم و مقصرين لا تخافون پس پيغمبر ص و اميرالمومنين سلام الله عليه با دوازده هزار نفر از مسلمين روانه شدند بجانب مكه و ابوسفیان بن حرب آمد بجانب مدینه طيبه بتوسط عباس بن عبدالمطلب خود را خدمت پيغمبر ص رسانيد و اظهار ايمان نمود پس مراجعت نمود بمكه معظمه و قریش را تهديد بكثرت لشكر اسلام نمود پس جناب رسول خدا ص با مسلمين آمدند تا بنى طوى رسيدند آنگاه خالد بن ولید با جمعی از ابطال را مامور فرمود كه برود جانب مكه و لواها و علمهای اسلام را بمتهای عمارات مكه نصب نمايد عكرمة بن ابى جهل با جمعی از قریش آمدند و سر راه برخالد و مسلمين گرفتند خالد هفتاد نفر از كفار را بقتل رسانيد پس ابوسفیان و حكيم بن حزام فریاد زدند كه اى معشر قریش بيهوده خويشتن را عرضه شمشير نكنيد پس بعضى گريختند و بعضى بنخانه خود پنهان شدند پيغمبر ص با مسلمين وارد مكه معظمه شدند و بنخانه ام هانى همشيره اميرالمومنين ع نزول اجلال فرمودند بعد از صرف طعام تشریف برد بجانب مسجد الحرام در حالتيكه سوره مباركه انا فتحنا را تلاوت مي فرمود از ناله بزير آمد و قصد تخريب اصنام و اوثان را فرمود و در آن هنگام ۳۶۰ بت در اطراف خانه كعبه معظمه نصب نموده بودند در موضعيكه دسترس نبود و آنها را فرود آوردند و بزرگ تمام بتان هبل نام داشت آن بزرگوار بهريك از بتان كه ميرسيد با چوبيكه در دست داشت اشاره مي فرمود و ميخواندند قل جاء الحق و زهق الباطل ان الباطل كان زهوقا و آن بتان بيك اشاره بروميا فبادند و چند بت بزرگ را در ديوار خانه كعبه نصب نموده بودند اميرالمومنين سلام الله عليه عرض كرد يا رسول الله ص پاى مبارك بردوش من بگذاريد و بتان را بزير افكنيد پيغمبر ص فرمودند تو پاى بر كتف من بگذار پس على ع پاى بكتف آن جناب گذارده و بتان را بزير انداخت

و لنعم ما قيل

قيل لي قل لعلی ع مدحا	مديحه بخمد نارا موقده
قلت لا اقدر في مدح امرء	ضل ذواللب الى ان عبده
والنبي المصطفى قال انا	ليلة المعراج لما صعبه
وضع الله بظهري يده	فاحس القلب ان قد برده
و على و اضع اقشامه	في محل وضع الله يده

بعد پيغمبر ص بيلا بن رياح فرمود برود بپام خانه كعبه معظمه و اذان بگويد و در مزار بحار در مقام ذكر ايام زيارت حضرت اميرالمومنين ع فرمود

ويوم صعوده على كنف النبي احظه الا صنم وهو العشرون من شهر رمضان

و ايضا در اين سال بعد از فتح مكه معظمه غزوه حنين واقع شد و در اين غزوه مسلمين با قبيله كفار هوازن جنگ كردند و خداوند باري فرمود مسلمين را به قبيله از ملائكه و در ارشاد و غيراوست كه عده مسلمين

ده هزار نفر بودند و در آن غزوه از کثرت عده مسلمین ابابکر عجب نمود و لذا مسلمین شکست خوردند و گریختند و باقی نماند با پیغمبر (ص) مگر ده نفر که نه نفر از بنی هاشم بودند عباس بن عبدالمطلب و فضل بن عباس بن عبدالمطلب و ابوسفیان و نوفل و ربیع بنو حارث بن عبدالمطلب و عبدالله بن زبیر بن عبدالمطلب و عتب و معتب ابنی ابی لهب بن عبدالمطلب و امیرالمومنین هم در مقابل پیغمبر (ص) شمشیر میزد و یکنفر هم از غیر بنی هاشم باقی ماند که ایمن پسر ام ایمن باشد و او در آن غزوه شهید شد بشمشیر مالک بن عوف رئیس قبیله هوازن و آیه شریفه نازل شد لقد نصرکم الله فی مواطن کثیرة و یوم حنین اذا عجبتمکم کثرتم الی آخر الایه پس حضرت رسول (ص) شمشیر کشید و بکفار حمله کرد و میفرمود

انا النبی لا کذب انا بن عبدالمطلب

و بجناب عباس بن عبدالمطلب فرمودند اکند یا مشعر الانصار یا اصحاب بیعة الشجرة یا اصحاب سورة البقرة پس اصحاب ازدور و نزدیک عرض کردند لیک یا رسول الله ص و در اطراف آنحضرت جمع شدند حضرت امیرالمومنین ع جمعی از کفار طائفه هوازن و ثقیف را بقتل رسانید منجمه چهار نفر شجاعان را بقتل رسانید که هر یک را بدو نیم فرمود حتی ذکر و بیضتین شان را بدو نیم نمود و ۴۰۰۰ نفر از کفار و دوازده هزار شتر و غنیمت زیادی از کفار بدست مسلمین آمد و بقیه کفار فرار نمودند و غزوه حنین در آخر ماه رمضان یا اول شوال سنه هشتم هجری بوده و حنین اسم وادی میباشد بین مکه و طائف و در سال نهم از هجرت غزوه تبوک واقع شد و در این غزوه مسلمین رفتند بجنک لشکر روم و عده مسلمین ۲۵۰۰۰ نفر بودند و پیغمبر ص در ماه رجب متوجه جنک تبوک شد و در ماه شعبان به تبوک رسید و بقیه از شعبان را با چند روز از ماه رمضان در تبوک توقف نمود و در آن غزوه امیرالمومنین ع را در مدینه گذارد و دشمنان گفتند علی را نبرد چون بردن او را شوم دانست امیرالمومنین ع شمشیر و سلاح خود را برداشت و روانه شد در جرف خدمت پیغمبر ص رسید فرمودند یا علی چرا آمدی آنحضرت ع سخن منافقین را عرض کرد فرمودند یا علی الا ترضی ان تكون بمنزلة هرون من موسی الا انه لانی بعدی و انت خلیفتی فی امتی و اخی فی الدنیا و الاخرة و منافقین که در مدینه مانده بودند قصد کردند که علی را بقتل رسانند لذا حفرة کنند طولانی در بین راه مدینه و روی او را بحصیری پوشانیدند که وقتی که علی سلام الله علیه از خدمت حضرت رسول ص مراجعت فرماید میان آن حفرة بیفتد و بر سرش بریزند و او را هلاک نمایند پس در مراجعت اسب آنحضرت و اصحاب گرامش از روی حمیر عبور نمودند کید منافقین فاسد و ضایع گردید پیغمبر ص با عسکر اسلام تشریف بردند به تبوک و فوایدی در آن سفر از برای مسلمین حاصل شد

اولا نخبه بن رویه که پادشاه ایله بود قبول جزیه نمود و حضرت رسول ص نامه و رقم امان برای او نوشت ثانیاً خالد بن ولید با جمعی از مسلمین مامور شدند بگرفتن دومة الجندل و اکیدر پادشاه آنجا را گرفتند و داخل در دومة الجندل شدند اکیدر التماس نمود او را رها کردند و غنیمت زیادی خدمت پیغمبر ص فرستاد و خواهش صلح نمود ثالثاً چون خبر ورود آنحضرت به تبوک به هرقل سلطان روم رسید و معلومش گردید که صفاتی که باید در پیغمبر خاتم موجود باشد در آن بزرگوار موجود است بقوم خود ایمان و اسلام را عرضه نمود ابوا و امتناع نمودند و خود او در باطن ایمان و اسلام آورد و چون از سلطنت خود میترسید اظهار ایمان و اسلام خود را نکرد و پیغمبر ص مامور بجنک آنها نشد و معاودت بمدینه فرمود و رابعا چهل نفر از منافقین که همراه پیغمبر ص بودند عزم نمودند و قتیکه شتر آن بزرگوار بالای عقبه برسد کدوها پر از ریک نمایند و بزرگوار دست و پای شتر آنجناب بریزند تا رم کند و پیغمبر ص بزرگوار افتد و صدمه بر وجود مبارکش وارد آید چون چنین کردند ناگاه آنحضرت قدم از قدم برداشت و مکر منافقین فاسد گردید و خداوند حافظ آن وجود بود

مبارک بود و تبوک موضعی است در بین شام و مدینه و از آنجا تا مدینه چهارده منزل است و تا شام ۱۵ منزل و در این سال حضرت پیغمبر ص عمالی معین نمود برای اخذ زکوة و ایضا در این سال مامور شد ابابکر با چهل نفر برود بمکه و آیات سوره براءة بمردم بخواند جبرئیل نازل شد پیغمبر ص و سلام خداوند رحمن را بر آنحضرت رسانید و عرض کرد یا رسول الله لا یودیها عنک الا انت او رجل منك پس آن بزرگوار امیرالمومنین ع را روانه نمود که آیات براءة را از ابابکر بگیرد و بر اهل مکه بخواند و در مزار بحار از ایام زیارتی حضرت امیر ع فرموده و یوم نضبه لتبلیغ آبات براءة و عزل ابی بکر عنه و هو اول ذیحجة الحرام و گویا در آخر همین سال قصه مباهله جناب پیغمبر ص با نصاری نجران واقع شد چون وارد شده که این امر در ماه ذیحجه بعد از فتح مکه معظمه واقع شد و لابد در ذیحجه حجة الوداع که سال دهم است بوده که حکایت غدیر خم واقع شد پس در ذیحجه سال قبلش بوده که سید و عاقب و حارثه و جمعی از نصاری نجران حاضر شد که با پیغمبر ص مباهله نمایند و پیغمبر ص هم با امیرالمومنین ع و فاطمه زهراء و حسین ع بعد از چهار مجلس که مباحثه نمودند با اهل نجران و فرمایشات پیغمبر ص را قبول نکردند حاضر شدند بجهة مباهله نمودن با پیغمبر ص و آیه شریفه در این باب نازل شد قل تعالوا ندع ابناءنا و ابنائکم و نسائنا و نسائکم و انفسنا و انفسکم الی آخره و این آیه استفاده میشود که علی نفس پیغمبر ص است و حسنین فرزندان حضرت رسولند و ایضا در این سال کثوم بنت رسول الله ص زوجه عثمان ابن عفان ازدنیا رحلت فرمود

و در سال دهم از هجرت مقدسه نبوی ص در هیجدهم ماه رجب جناب ابراهیم پسر پیغمبر ص ازدنیا رحلت فرمود و سن شریفش ۱۸ ماه و قبر مبارکش در بقیع معلوم است و آن سنه را حجة الوداع نامیدند که پیغمبر ص بحجة الوداع تشریف فرما شدند و در مراجعت آنحضرت از مکه با جمعیت زیادی بغدیر خم رسیدند در هیجدهم شهر ذیحجة الحرام و آن موضعی است در نزدیکی جحفه پس در آن منزل جبرئیل نازل شد بر پیغمبر ص و این آیه مبارکه را آورد یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک و ان لم تفعل فما بلغت رسالته و الله یعصمک من الناس پس آنحضرت امر فرمود منبری ترتیب دادند از سنک یا از جهاز شتر و تشریف بردند بالای آن و خطبه طولانی انشاء فرمودند در حضور هفتاد هزار نفر یا صد و بیست هزار نفر از مسلمین و امیرالمومنین سلام الله علیه را روی منبر بالای دست بلند فرمودند و او را منصوب نمود از جانب حق تعالی بخلافت و وصی و جانشین خود قرار داد دوباره جبرئیل امین نازل شد بر آن بزرگوار و از جانب خداوند این آیه شریفه را آورد الیوم یشس الذین کفروا من دینکم فلا تخشوهم و اخشون الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دیناً پیغمبر ص فرمود الحمد لله علی کمال الدین و تمام النعمة و وضحی الرب بر سالتی و الولاية لعلی من بعدی و جبرئیل فرمود و الله رأیت کال یوم قط ما اشد و ما اکدل ابن عمه انه یعقده عقد الایحله الا کافر بالله العظیم و رسوله الکریم و یل طویل لمن حل عقده و عمر بن الخطاب گفت بخ بخ لک یا بن ابیطالب اصبحت مولای و مولا کل مومن و مومنة و در کنز الفوائد از هناد بن سری نقل کرده گفت امیرالمومنین ع را در خواب دیدم فرمود بخوان اشعار کمیت را این اشعار را خواندم

و یوم الدوح دوح غدیر خم الی آخر

حضرت فرمودند

ولم ار مثله حقاً اضعیاً

و ام ار مثل ذاک الیوم یوما

و عمر و عاص بفرمان پیغمبر ص بیعت کردند امیرالمومنین ع و این اشعار را انشاء کرد

بسال محمد عرف الصوب
وهم حجج الاله على البرايا
و لاسيما ابو حسن على
طعام سيوفه مهج الاعادي
على الدر والذهب المصفي
هو اليك في المحراب ليلا
هو النباء العظيم وفلك نوح

و في ايمانهم نزل الكتاب
بهم و بجدهم لا يضطراب
له في الحرب مرتبة تهاب
وفيض دم الرقاب له شراب
و باقى الناس كلهم تراب
هو الضحك اذا اشتد الضراب
و باب الله وانقطع الخطاب

وحسان بن ثابت اين اشعار را انشاء کرد

يناديهم يوم الغدير تبغهم
وقال فمن مولاكم وولبكم

بغم واسمع بالرسول مناديا
فقالوا ولم يبد واهناك التعاديا

بعد که حسان اشعارش را تمام کرد پیغمبر ص فرمود لا تزال يا حسان مويدا بروح القدس ما نصرتنا
بلسانك حارث بن نعمان فهري ملعون سینه اش تنك شد و تعرضاتي بيبي فميرص کرد آنگاه سر بسوی آسمان
نمود و گفت اللهم ان كان ما قل محمد ص حقا فامطر علينا حجارة من السماء يكون نقمة في اولنا و آية
في آخرنا وان كان ما قال محمد ص كذبا فانزل به نقمتك پس سنگی بر سرش آمد و از دبرش خارج
شد و بدرک واصل شد جبرئیل نازل شد و این آیات را آورد سأل سائل بعذاب واقع الى آخرها بعد
که از غدیر خم پیغمبر ص حرکت فرمود بجانب مدینه طیبه در بین راه منافقین اتفاق نمودند که پیغمبر ص
را بقتل برسانند و آنها بروایت حدیقه بن یمان چهارده نفر بودند طلحة بن عبدالله و عبدالرحمن عوف و
سعد بن ابی وقاص پدر عمر بن سعد و ابی عبیده بن جراح که اینها باعتقاد اهل تسنن از عشره مبشره هستند
و معاویه بن ابی سفیان و عمرو بن عاص که اینها از قریش بودند و ابو موسی اشعری و مغیره بن شعبه و
اوس بن حدثان و ابو هریره و ابوطالحه انصاری و این ۵ نفر از غیر قریش بودند و بعضی دیگر از منافقین و
در بین راه بمقصود خود نرسیدند پس وارد مدینه طیبه شدند و در منزل یکی از ۱۴ نفر جمع شدند
و صحیفه می شومه نوشتند که خلافت امیر المومنین ع را برهم زنند و باطل نمایند این صحیفه می شومه بخط
سعد بن عاص بود و جمعی هم که آنجا حاضر بودند شاهد بر صحیفه شدند منجمله ابو سفیان بن حرب بود
و عکرمه بن ابی جهل و صفوان بن امیه و خالد بن ولید و جمعی دیگر از منافقین و این صحیفه در محرم سنه
یازدهم از هجرت مقدسه نوشته شد و او را بدست ابو عبیده بن جراح که ملقب بامین قریش بود سپردند
و ابرو نتیجه این می شومه همان ظالمها و بدعتهایی بود که در دین پیغمبر ص گذاردند

و ایضا در این سال ذوالکلاع که از اسباط حسان بن تبع بود و ادعای خدائی داشت بتوسط حریر بن
عبدالله البجلی اسلام آورد و ایضا در این سال مسلمة کذاب ابن کثیر بن حبیب بن حارث بن عبدالجبار مدعی
نبوت شد و قریب صدهزار نفر در اطراف او جمع شدند و در زمان مسلمة دو نفر دیگر هم مدعی نبوت شدند
یکی سجاح دختر حارث بن سويد بود که در کذب بوی مثل زنند فیقال اکذب من سبح و شبث بن ربعی ملعون
مؤذن او بود و مسلمة کذاب سجاح را بزوجه اختیار نمود و دیگر اسود بن کعب عنسی که ملقب بذی الخمار
بود اما مسلمة در زمان خلافت ابی بکر خالد بن ولید با بیست هزار نفر از مسلمین مأهول شد بدفع او مسلمین
تبات قدم نمودند و مسلمة با اصحابش رو بفرار گذارند و حشی که قاتل حضرت حمزه بود حربه بمسلمة
زد و او را بدرک فرستاد لذا از وحشی نقل شده که گفت قتل فی الکفر خیر الناس و فی الاسلام شر الناس
و اما سجاح گفته شد که در زمان معاویه اسلام اختیار کرد و اما اسود بن کعب در آخر امر با ابو موسی اشعری

بحضر موت گریختند و فیروز دیلمی که خواهرزاده نجاشی بود با جمعی از اهل صنعاء او را بقتل رسانیدند
و در سال یازدهم از هجرت مقدسه چون حضرت پیغمبر ص نزدیک رحلتش بود اراده فرمود که
 منافقین را از مدینه بیرون فرستند چون خلافت امیر المومنین ع بر آنها خیلی ناگوار بود پس در ماه
 صفر که ماه آخر عمر شریف آن بزرگوار بود امر فرمود که مسلمین آماده جنگ بالشکر روم شوند و
 با سامة بن زید بن حارثه امارت لشکر داد و فرمود جهاز و اجیش اسامة لعن الله من تخلف عن جیش اسامة
 پس آن بزرگوار بشدت مریض شد و اسامة هم با جمعی از لشکر از مدینه بیرون شدند بعضی از منافقین
 با سامة گفتند کجا میروم اینک پیغمبر ص از دنیا می رود و اگر مدینه را خالی بگذاریم خلافت امیر المومنین
 مستقر خواهد شد پس کسی نزد عایشه فرستادند و از حال پیغمبر ص استبصار نمودند عایشه پیغام فرستاد
 که پیغمبر را از این مرض بهبودی نخواهد بود منافقین که این پیغام را شنیدند بمدینه مراجعت نمودند
 خبر آن بزرگوار دادند فرمود آگاه باشید که من از این مردم و از این قوم برائت میجویم و در پیست و
 هشتم صفر همان سال یازدهم هجری حضرت پیغمبر ص از دنیا رحلت فرمود چنانچه در فصل سوم ذکر شد
فصل چهارم در تاریخ ولادت با سعادت خاتم الانبیاء ص نسبت بتواریخ ولادت بعضی از
انبیاء عظام و بعضی از بزرگان اهل عالم چنانکه از بعضی کتب تواریخ معتبره
 مستفاد میشود

بدانکه ولادت با سعادت آن بزرگوار ۶۱۶۴ سال بعد از هبوط حضرت آدم ع بوده بسنه
 شمسی و اما بسنه قمری تقریباً شش هزار و سیصد و پنجاه و پنج سال و هفت ماه میشود چون هر ۳۲ سال
 شمسی تقریباً ۳۳ سال قمری میشود و حضرت آدم ع نهصد و سی سال در دنیا زندگانی کرد و در
 در السلوک است که مدفن آن بزرگوار در مسجد خیف است و گفته شده در جبل ابوقبیس است و از
 اخبار معتبره استفاده میشود که در نجف اشرف است و حضرت حوا بعد فوت حضرت آدم ع فوت شد
 و قبرش ایضاً در جبل ابوقبیس است و ولادت حضرت پیغمبر ص پنج هزار و هشتصد و هشتاد و سه سال بعد از
 ولادت شیث هبة الله بن آدم بود و حضرت شیث نهصد و دوازده سال در دنیا زندگانی کرد و قبر جناب
 شیث در خارج شهر موصل است چنانچه قبر جرجیس پیغمبر ص در خود شهر مزبور است و قبر جناب دانیال
 پیغمبر ص در شوش است و شوش از توابع شوشتر و ۵۳۳۳ سال بعد از ولادت حضرت ادریس ع بود
 و اسم شریف ادریس اخنوخ بن یارد بن مهلائیل بن قینان بن انوش بن شیث بن آدم صفی الله بود که
 بین حضرت ادریس و حضرت آدم ع شش پدر فاصله بود و جناب ادریس ع مسمی بود بمثلث چون
 هم پیغمبر بود و هم سلطان و هم حکیم و او اول کسی بود که استخراج کرد علم حکمت و علم نجوم و علم
 ریاضیات و حکمة طبیعی و الهی را و او اول کسی بود که بقلم خط نوشت و معروف است که اول کسی بود
 که خیاطی کرد و جناب ادریس در سن ۳۶۵ سالگی با سمان عروج فرمود ۴۵۲۱ سال بعد از ولادت
 حضرت نوح نجی الله بن ملک بن ادریس بود که بین حضرت نوح و آدم ع هشت پدر میباشد کذا فی الناسخ
 و در کتاب سبائك الذهب است که اجماع علماء هست که خداوند قرارداد بعد طوفان جمیع خلقتش را
 از صلب حضرت نوح و عمر آن جناب ع را مختلف فرموده اند و در در السلوک از ابن عباس ره روایت
 کرده که عمر آن جناب ۱۴۰۰ سال بوده ۲۵۰ سال قبل از بعثت و نهصد و پنجاه سال بعد البعثة و قبل
 الطوفان و دو بیست سال بعد از طوفان و قبر جناب نوح ع در نجف اشرف است و دو هزار و هشتصد و چهل
 سال بعد از ولادت حضرت ابراهیم خلیل الله ع بود و عمر شریف حضرت ابراهیم صد و هشتاد سال بود
 و قبر شریف آن بزرگوار و قبر حضرت اسحاق بن ابراهیم و جناب ساره خواتون زوجه ابراهیم در

شهر الخلیل است که نزدیکی بیت المقدس معروف است و از شهر مزبور تا کنعان قریب نیم فرسخ است و حضرت ابراهیم پسر تارح بود بالحاء المہملہ و قیل بالمعجہ و تارح بن تاحور بن شاروح بن ارغوب بن فالغ ابن عامر بن شالح بن ارفحشد بن سام بن نوح بود کہ بین حضرت ابراهیم و حضرت نوح نہ پدر فاصله بود کذا فی الناسخ پس بین حضرت ابراهیم و حضرت آدم ابوالبشر ہیجده پدر فاصله بود و در فقیہ و غیراوست کہ قبر حضرت اسمعیل بن ابراهیم و والدہ اش حضرت ہاجر و جمعی انبیاء در میان حجر اسمعیل است در مکہ معظمہ و در نزدیکی زنجانست قبریکہ منسوبست بابوالعرب قیداد بن اسماعیل بن ابراهیم و دو ہزار و شصت سال بعد از ولادت حضرت یعقوب بن اسحاق بن ابراهیم بود و عمر حضرت یعقوب ۱۴۷ سال بود و قبر حضرت یعقوب و حضرت یوسف بن یعقوب نیز در شهر الخلیل معلوم است و ۲۵۴۸ سال بعد از ولادت حضرت شعیب پیغمبر ابوالزوجه حضرت موسی بوده و عمر شعیب پیغمبر ۲۲۰ سال و قبر شریف آنبزرگوار در بیت المقدس است و بلعم باعور برادرزادہ شعیب بود ۲۴۱۵ سال بعد از ولادت موسی کلیم اللہ بود و حضرت موسی و برادرش ہرون پسران عمران بن مضر بن ناحت بن لاوی بن یعقوب بن اسحاق بن ابراهیم خلیل اللہ بودند و در مجمع البیان است کہ حضرت موسی ع ششماہ از ہرون کوچکتر بود و عمر شریف حضرت موسی ۱۲۰ سال بود و قبر شریفش در شش فرسخی بیت المقدس است و عوج بن عنق بدست موسی بدرک رسید و دو ہزار و سیصد و نود سال بعد از ولادت حضرت یوشع بن نون وصی حضرت موسی ع و خواہر زادہ حضرت موسی بود و عمر شریف یوشع ۱۲۰ سال بود و قبر شریف آنجناب در کفر حارس است کہ دہی است از شام و در خارج کاظمین قبلہ مسجد براتا نیز قبر است منسوب بہ یوشع

و ۱۸۳۰ سال بعد از ولادت حضرت داود پیغمبر ص بود و عمر شریف حضرت داود ۷۰ سال بود و ۱۷۷۲ سال بعد از ولادت حضرت سلیمان پیغمبر ص بود و عمر شریف آنبزرگوار ۵۱ سال بود و قبر شریف حضرت داود و سلیمان ع در بیت المقدس است

و ۱۷۹۰ سال بعد از ظهور لقمان حکیم بود و مدت عمر شریفش ۲۲۰ سال بود و قبر شریفش در ایلہ است کہ شہر است در کنار دریای قلزم و گفته شدہ کہ او آخر حجاز و اول شام است و او شہر یہودیانت و از اعمال فلسطین است و در روضاتست کہ قبر حضرت لقمان در طبریہ است کہ سہ منزلی شام باشد و ایضا در روضاتست کہ از تلامذہ لقمانست جاماسب برادر گشتاسب و جاماسب در علم نجوم ماهر بود و در فارس مدفونست و ایضا از تلامذہ لقمانست فیثاغورث و در علم موسیقی او بسیار ماهر بود و بقراط حکیم شاگرد جاماسب است وسقراط حکیم تلمیذ بقراطست و افلاطون حکیم تلمیذ سقراطست و ارسطو تلمیذ افلاطون است و بلیناس حکیم تلمیذ ارسطو است و جالینوس حکیم تلمیذ بلیناس است و بطلمیوس حکیم تلمیذ جالینوس است انتہی

و ۱۴۳۵ سال بعد از ظهور یونس بن متی بودہ و متی اسم مادر حضرت یونس ع بود و احدی از انبیاء مشہور باسم مادرشان نبود مگر جناب یونس و حضرت عیسیٰ بن مریم کذا فی در السلوک و تاریخ گزیدہ لکن در ناسخ نوشتہ کہ متی اسم پدر یونس است و شیخ صدوق از حضرت صادق ع روایت کردہ کہ داود عرض کرد پروردگارا خبر بدہ مرا از قرین و رفیقہم در بہشت و حی رسید کہ قرین تودر بہشت متی پدر یونس است داود ع اذن گرفت کہ دیدن کند او را پس داود ع با سلیمان فرزندش رفتند بسر اع متی دیدند منزلش از سغف خرما است سؤال کردند از وی گفتند در بازار ہیزم فروشان است آمدند دیدند جمعی حاضر و منتظرند سؤال کردند از متی آن جماعت گفتند ما ہم منتظر ایشان میباشم نشستند تا وقتی کہ جناب متی آمد و بالای سرش پشتہ ہیز می بود فریاد زد کہ کیست بخرد از من جنس طیبم را بہ

پول طیب بعضی از آن جماعت او را خریداری نمودند بعد حضرت داود و حضرت سلیمان بوی سلام کردند جناب متی ایندو بزرگوار را برد بمنزل خود و درین راه قدری طعام خرید و برد بمنزل و آورد کرد و نان پخت و بجهت ایندو بزرگوار حاضر نمود با قدری نمک و یک مطهره آبی و خود هم نشست و با ایشان مشغول غذا خوردن شد و در هر لقمه وقت برداشتن بسم الله میگفت و بعد از فرو بردن الحمد لله میگفت بعد عرض کرد پروردگارا بکه نعمت داده بمثلیکه بمن نعمت کریمت فرمود چشم و گوش و قوت دادی تا آنکه رفتم بسوی گیاهی که من نکاشته بودم و محافظت نکرده بودم او را آورده فروختم و از ثمن او نانیکه من نه زراعت او را کرده بودم و نه زحمت او را کشیده بودم او را غذای من فرمودی و بمیل و شهوت آن غذا را خوردم این را گفت و گریه کرد حضرت داود سلیمان گفت ای پسر برخیز برویم که من بنده شاگرد تو را از این ندیده ام سزاوار است که منزلت بلندی در بهشت داشته باشد و قبر جناب یونس معلوم نیست چون در شریعه کوفه قبه ایست منسوب بایشان و ابن طاووس در ضمن آداب کوفه زیارتی برای ایشان ذکر کرده و در شرقی دجله کنار شهر موصل در پای تپه صحن و مسجد و قبه و قبر و ضریحی است منسوب بایشان و در تحية الزائر حاجی نوری نور الله مضجعه میفرماید مطنون همین است و در بیت المقدس نیز قبه و قبری هست منسوب بایشان

و ۱۳۴۲ سال بعد از ظهور عدنان بن ادد بن ادد بن همیسع بن بنت حمل بن قیداد بن اسماعیل بن ابراهیم خلیل بود که بین جناب عدنان و حضرت ابراهیم هفت پدر واسطه بود کذا فی الناسخ و عدنان جد بیستم پیغمبر است و بین عدنان و حضرت آدم بیست و شش پدر فاصله بوده

و ۱۱۴۰ سال بعد از ظهور زردشت حکیم بود که مجوسیان او را پیغمبر میدانند و ۹۸۶ سال بعد از ظهور افلاطون حکیم بود و عمر افلاطون ۸۱ سال بود و در ماکدونی که از بلدان یونانست مدفونست و او استاد ارسطو است که ارسطو طالیس نامند و او را معلم اول گویند و عمر ارسطو ۸۸ سال بود قبرش در اصفطاغیر است که از اراضی یونانست

و ۸۸۱ سال بعد از ظهور نضر بن کنانه جد دوازدهم پیغمبر خاتم ص الملقب بالقریش بود و ۵۸۶ سال بعد از ظهور حضرت زکریای پیغمبر ص بود و قبر زکریا در شهر حلب معروفست چنانچه قبر پسرش یحیی بن زکریا در بیروت است

و ۵۷۸ سال بعد از ولادت عیسی بن مریم روح الله ع بود و مریم دختر عمران بن ماتان بود و ماتان به بیست و هفت پدر میرسید به یهود بن یعقوب بن اسحق بن ابراهیم خلیل الرحمن و بین عمران پدر مریم و عمران پدر موسی کلیم الله هزار و هشت سال فاصله بود کذا فی تفسیر الصافی

و ۶۷۴ سال بعد از عروج حضرت عیسی بن مریم بود با آسمان و قبر حضرت مریم در بیت المقدس معروف است چنانچه محراب مریم و محراب حضرت زکریا و کرسی حضرت سلیمان که در آنجا خدا را یاد میکردند در بیت المقدس است و در دو فرسخی بیت المقدس دهی است که او را ناصرة الخلیل مینامند ولادت حضرت عیسی علیه السلام آنجا بود و ترسایان را از اینجهت نصرانی گویند

و ۵۱۹ سال بعد از وفات حضرت کعب بن لوی جد حضرت پیغمبر ص بود و ۱۲۰ سال بعد از ظهور اصحاب کهف بود

و ۳۱۶ سال بعد از جلوس شاپور ذوالا کتاف بن هرمز بن نرسی بن بهرام بن بهرام بن هرمز بن شاپور بن اردشیر بود که اردشیر اول سلطان از طبقه چهارم از سلاطین عجم است که آنها را ساسانیان گویند و ۴۱۰ سال بعد از ظهور مزدك بود و او در زمان سلطنت قباد دعوی پیغمبری نمود و مال و زن همه را مشترك گردانید کذا فی تاریخ گزیده و انوشیروان بن قباد او را بقتل رسانید

و ۴۵ سال بعد از جلوس انوشیروان عادل بن قباد بود و قباد و بلاش و جاماسب هر سه پسران فیروزند و فیروز و هرمز پسران یزدجرد بن بهرام گور ابن شاپور ذوالا کتاف میباشد و مخفی نمایند که جمیع این سنوات سنه شمسی است نه سنه قمری و سنه شمسی عبارتست از ۳۶۵ روز و ۵ ساعت و ۴۸ دقیقه و ۵۱ ثانیه که ارزش ساعت یازده دقیقه و نه ثانیه کمتر است و سنه قمری غالباً سنه قمری ۳۵۴ روز است چون سنه قمری شش ماه سلخ دارد و شش ماه سلخ ندارد و ممکن است چهار ماه متوالی سلخ داشته باشد و زیاده بر این دیده نشده و نیز ممکن است سه ماه متوالی سلخ نداشته باشد و زیاده بر این دیده نشده پس هر ۳۳ سال قمری ۳۲ سال شمسی میشود تقریباً

فصل دوازدهم در ذکر قبور شریفه معصومین و بزرگان از علماء که در مکه و طائف موجود است

بدانکه از سعادت عظیمه است دفن در حرم الله و مکه معظمه در مزار بحار از محاسن برقی روایت کرده از عبدالله بن هرون بن خارجه گفت شنیدم از حضرت صادق ع که میفرمود (من دفن الحرم امن من الفزع الا کبر يوم القيمة قلت من بر الناس و فاجرهم قال ع من بر الناس و فاجرهم) و ایضا از محاسن از حضرت صادق ع روایت کرده قال ع من مات بین الحرمین بعث الله فی الامنین يوم القيمة اما عبدالرحمن ابن حجاج و ابا عبیده منهم اقول عبدالرحمن بن حجاج البجلي الکوفی است و در رجال کبیر است و کان ثقة ثبتاً و جیهاً و کان و کیلاً لابی عبدالله الصادق ع و کان ابو عبدالله ع یقول یا عبدالرحمن کلم اهل المدينة فانی احب ان یری فی رجال الشیمة مثلك

و در دادالسلام نقل کرده که جناب علام فہام شیخ مهدی ملا کتاب کہ از معارف و بزرگان علماء نجف اشرف و صاحب کرامات و خوارق عادات بود عزم زیارت بیت الله الحرام نمود شخصی از بزرگان علماء بایشان عرض کرد اگر روز عرفه زیارت حضرت سید الشهداء ع مشرف شوید ثواب حج و زیارت را ادراک خواهید فرمود جناب شیخ مهدی در جواب فرمود مزا و اداری نکرد بر این عزم مگر دو امر اول اشتیاق بیاغ بهشتی کہ در اخبار وارد است کہ آن باغ بهشتی مختص است بکسی کہ در راه مکه از دنیا برود و شاید من در ذهاب یا ایاب از دنیا بروم و بآن قصر بهشتی فائز شوم دوم اشتیاق فائز شدن بملاقات حضرت بقیة الله فی الارضین حضرت حجة بن الحسن ع و مجتمع شدن با آنحضرت در مکان واحد در عرفات چون در اخبار وارد است کہ آن بزرگوار همه ساله حاضر میشود در عرفات الی آخره و انصافاً بزرگتر از همه فیضهای حج درک در عرفات است هم مجلس شدن با حضرت حجة الله را و بدانکہ روایت بسیار غریبی در باب وقوف در عرفات وارد شده

در فروع کافی از حضرت صادق ع روایت کرده کہ شخصی از پدر بزرگوارم سؤال نمود در حالتی کہ از عرفات مراجعت میکرد عرض کرد یا بن رسول الله آیا خداوند دعای تمام این خلق را اجابت میفرماید پدر بزرگوارم فرمود احدی باین موقف توقف نمیکند مگر آنکہ خداوند او را پیامرزد اعم از آنکہ مومن باشد یا کافر و آنہا سه درجہ هستند مومنی هست کہ خداوند گناہان گذشتہ و آیندہ او را از آتش جہنم آزاد فرماید و اینست قوله تعالی ربنا آتنا فی الدنيا حسنة و فی الآخرة حسنة و قنا عذاب النار اولئك لهم نصيب مما کسبوا و الله سریع الحساب و مومنی هست کہ خداوند گناہان گذشتہ او را پیامرزد و گفته شود باو کہ در مابقی از عمرت عمل نیکو بجای آور و اینست قوله تعالی فمن تعجل فی يومین فلاثم علیہ و من تاخر فلاثم علیہ لمن اتقی الی ان قال ع و کافری هست کہ باین موقف توقف بنماید بجهت طلب زینت دنیا اگر توبہ کند از شرک خداوند گناہان او را پیامرزد و اگر توبہ نکند از

محروم از اجر و قوف در این موقف نخواهد فرمود و این است قوله تعالى من كان يريد الحياة الدنيا و زينتها نوف اليهم اعمالهم وهم فيها لا يبخسون اولئك ليس لهم في الآخرة الا النار وحبط ما صنعوا فيها و باطل ما كانوا يعملون اما قبور بزرگانی که در مکه معظمه و حوالی و اطراف آنست منها قبر جناب اسمعیل بن ابراهیم خلیل است و قبر والده ماجده اش جناب هاجر که قبر هر دو در مسجد الحرام میان حجر اسمعیل است و اولاهاجر در میان حجر اسمعیل دفن شد بعد جناب اسمعیل نزد مادرش مدفون شد و منها قبر شریفه هفتاد نفر از انبیاء بین رکن یمانی و رکن عراقی است که رکن حجر الاسود باشد چنانچه در هدیه الزائرین است و فی لالی الاخبار ان ابی عبدالله علیه السلام قال دفن ما بین الرکن الیمانی و حجر الاسود سبعون نبیاً اما تم الله جوعاً

و در ناسخ است که قبر جناب صالح پیغمبر ص در مکه معظمه بین رکن و مقام است و منها قبور شریفه جناب عبدمناف و جناب عبدالمطلب و جناب ابوطالب و جناب خدیجه کبری و قبور مقدسه این ۴ بزرگوار در مکه معظمه در قبرستان معلی است که معروف است بقبرستان ابوطالب و معلوم و معین است و در مصباح المتبجدين است که حضرت عبدالمطلب در روز دهم ربیع المولود از دنیا رحلت فرمود و جناب ابوطالب در روز بیست و ششم رجب المرجب از دنیا رحلت فرمود و در روز بیست و ششم رجب المرجب بوده سه سال یا یکسال قبل الهجره و بدانکه فرقه حقه شیعه اتفاق فرموده اند بر طهارت این بزرگواران از نجاست شرك و کفر و خدمات جناب ابوطالب و جناب عبدالمطلب و جناب خدیجه کبری بوجود مقدس پیغمبر ص معلوم و کوششهای ایشان در ترویج دین اسلام بر همه کس واضح است و بدانکه در نزدیک مقبره جناب خدیجه کبری بنای عالی و مقبره و ضریحی است که اهل مکه او را نسبت میدهند بقبر جناب آمنه بنت وهب والده ماجده حضرت پیغمبر ص و لکن معلوم نیست که قبر آنمخدره در آن موضع باشد بلکه ظاهراً در ایواء است که بین مکه و مدینه است و علامه مجلسی ره در بحار الانوار میفرماید مدفن جناب عبدالله و آمنه ابوین حضرت پیغمبر ص معلوم نیست در این ازمنه و ما مطلع نشدیم بر مدفن این دو بزرگوار و منها قبر الشیخ المعظم الشیخ محمد مصنف شرح استبصار ابن المحقق الشیخ حسن صاحب المعالم ابن شیح زین الدین الشهید الثانی ولادتشان در سنه نهصد و هشتاد بود و رحلتشان شب دوشنبه دهم ذی قعدة الحرام سنه ۱۰۳۰ بوده و در قبرستان معلی دفن شد نزدیک قبر خدیجه کبری «ع» و در مستدرک است که از زوجه اش نقل شده که در لیله رحلت از جنازه شان صوت قرآن تا صبح میشنیدند و فرموده سلطان عراق مکرر کاغذ نوشت و ایشان را از مکه طلب کرد که برود بعراق در کمال لطف و تواضع مخارج بجهة راه معین کرد که بایشان بدهند و ایشان اباء فرمودند بعضی از اصحابشان عرض کردند اگر نمیروید اقلاجواب کاغذشان را بنویسید فرمود اگر کاغذ بدون دعا بنویسم لائق بشأن او نیست و اگر دعا بنویسم نهی داریم از دعا کردن بامثال او بعد که خیلی الحاج و التماس کردند که جوابی بنویسند بعد التأمّل فرمود حدیثی وارد شده که جایز است دعا نمودن از برای این اشخاص بطلب هدایت کردن و کاغذی در جواب سلطان نوشت و از برای او طلب هدایت فرمود و منها قبر جناب شیح زین الدین بن شیح محمد بن شیح حسن بن الشهید الثانی و در مستدرک است که ایشان سنه ۱۰۰۹ متولد شد و در سنه ۱۰۷۳ در مکه معظمه از دنیا رحلت فرمود و در نزدیکی قبر والده ماجده در قبرستان معلی دفن شد و ایشان برادر شیح علی بن شیح محمد است صاحب حاشیه بر شرح لمعه که از تلامذه مرحوم شیح بهائی است و در روضات درضمن ترجمه شیح زین الدین فرموده کان عالماً فاضلاً متبحراً ثقة صالحاً عابداً ورعاً ساعراً و تلمیذاً و خدمت پدرش شیح محمد و خدمت مولی محمد امین استرآبادی بوده و تصنیفی ابدان نوشت از شدت احتیاط و از خوف شهرت و مخفی نماند که جناب شیح حسن صاحب

معالم که پدر شیخ محمد و پسر شیخ زین الدین شهید ثانی است عم و خال گرام جناب آقا سید محمد صاحب مدارکست چون پدر صاحب مدارک السید الزاهد العابد علی الحسینی الموسوی دختر شهید ثانی را ترویج کرد و از آن مخدومه متولد شد جناب شیخ حسن و این دو بزرگوار خدمت مقدس اردبیلی و ملا عبدالله یزدی تلمذ نمودند و جناب شیخ حسن در قریه جیع که محل تولدش بود در اول محرم سنه ۱۰۱۱ هجری از دنیا رفت در سن ۵۲ سالگی و همانجا دفن شد و جیع از قراء جبل عامل است و این دو بزرگوار بزیارت مشهد مقدس مشرف نشدند که میباید مکلف شوند بدیدن شاه عباس اول و حال آنکه اعدل سلاطین شیعه بود و اما شیخ زین الدین شهید ثانی را در مملکت قسطنطنیه بجهت عناد مذهبی شهید نمودند و در سنه ۹۶۶ در سن ۵۴ ساله و بعضی از معتمدین نوشتند که شهید ثانی را در مکه معظمه بامر سلطان سلیم گرفتند در پنجم ربیع الاول سنه خمس و ستین و تسع مائة و چهل روز او را در مکه حبس نمودند بعد از راه دریا بردند بقسطنطنیه و در میان دریا او را کشتند و سه روز بدنش افتاده بود بعد بدن شریفش را میان دریا انداختند و بدانکه در بیت شهید ثانی سه نفر مسمی بشیخ زین الدین بودند و سه نفر مسمی بشیخ علی الکبیر و الاوسط و الصغیر و تمامشان از مبرزین علما و فضلا بودند اما شیخ زین الدین الکبیر اسم خود مرحوم شهید ثانی است و شیخ زین الدین اوسط شیخ زین محمد بن الحسن بن الشیخ زین الدین الشهید بود المدفون مع ابيه فی المکه المعظمه و شیخ زین الدین الصغیر شیخ زین الدین صغیر شیخ علی بن محمد بن حسن بن زین الدین الشهید بود و اما شیخ علی کبیر الشیخ علی بن شیخ ابن زین الدین الشهید برادر شیخ محمد بن شیخ حسن عود و شیخ علی اوسط الشیخ علی بن محمد بن الشیخ حسن بن الشیخ زین الدین الشهید بود صاحب مصنفات کثیره مثل کتاب در المنظوم و در المنثور و حاشیه بر شرح لعمه و ایشان در اصفهان از دنیا رفته در سن نود سالگی در سنه ۱۱۰۳ و شیخ علی صغیر شیخ علی بن زین الدین بن محمد بن شیخ حسن بن شیخ زین الدین الشهید الثانی رحمه الله علیهم و منها قبر العالم المتجر آقامیرزا محمد بن علی بن ابراهیم الاسترآبادی صاحب رجال کبیر المسمی بمنهج المقال و رجال متوسط و رجال صغیر و صاحب آیات الاحکام و مرحوم استاد اکبر آقای بهبهانی تعلیقه بر رجال کبیرشان نوشته رحلتش در سیزدهم ذی قعدة سنه ۱۰۲۸ بود و در قبرستان معلی دفن شد و در مستدرک از مرحوم مجلسی در اول بحار و از مرحوم آقای بهبهانی در تعلیقه شان بکتاب منهج المقال و جمعی دیگر نقل میکنند که از ایشان تعبیر بسید کرده اند و از شیخ سلیمان بحرانی نقل کرده قال هو مولانا خاتم المحدثین میرزا محمد بن علی الاسترآبادی الحسینی قدس سره و مجلسی در سیزدهم بحار نقل میکنند که جماعتی از سید سند آقامیرزا محمد استرآبادی نقل کرده اند که گفت شبی من مشغول طواف بیت الله بودم ناگاه جوان خوش سیما و صبیح المنظری آمد و مشغول طواف شد پس چون نزدیک شد بمن دسته گل قرمزی در غیر زمانش بمن لطف کرد من گرفتم و بوتیدم عرض کردم این دسته گل از کجاست ای سید و مولای من فرمود از خرابات است بعد غایب شد آقا از من و او را ندیدم و بعضی اسناد اینو قومه را بشیخ محمد سبط شهید ثانی میدهند که سابقا ذکر شد و شاید از برای هر دو اینو قومه واقع شده باشد و منهم محمد امین بن محمد شریف الاخباری الاسترآبادی صاحب کتاب فوائد المدينه که شاگرد جناب آقا میرزا محمد استرآبادی سابق الذکر و صاحب مدارک و صاحب معالم بود و در سنه ۱۰۳۶ در مکه معظمه از دنیا رحلت فرمود و در قبرستان معلی دفن شد و صاحب روضات از ایشان تعبیر خوبی نمیکند لکن علامه نوری بر تعبیر سید صاحب روضات ایراد میکند و منهم السید الجلیل النبیل المحدث الامیر محمد مومن بن دوست محمد الحسینی الاسترآبادی الشهید المجاور بمکه المعظمه صاحب

الشهید المجاور بمکه المعظمه صاحب کتاب الرجعه و در امل الآمل است که ایشان عالم و فاضل و محقق و فقیه و محدث بودند و شهید شدند و ساکن مکه بودند و در فیض القدسی است که ایشان داماد محدث خیر محمد امین استرآبادی بودند و از سادات عقیلیه هستند و شهادتشان در سنه ۱۰۸۸ بود در مکه معظمه بدست اعداء دین و ایشان استاد علامه مجلسی ره بودند و علت شهادتشان این بود که در آن سالیکه شیخ حر عاملی هم مشرف بود بمکه معظمه جماعتی از اترک خیلی از اعاجم شیعه را کشتند بجهت اتهامشان العیاذ بالله بتلویت بیت الله الحرام و اجمالش آنستکه بعضی از خدمه بیت الله الحرام ملتفت شد بتلویت بیت الله الحرام پس اطلاع داد به اهل مکه خواص اهل مکه و شرفائشان جمع شدند و گفتند این جسارت از احدی صادر نشده مگر از روضه و بایکدیگر عهد کردند که هر که معروف است به تشیع او را بکشند پس اترک و بعضی از اهل مکه جمع شدند در مسجد الحرام و در مسجد آنوقت پنج نفر از معارف شیعه بودند که از آنها بود سید محمد مومن استرآبادی تمام آن پنج نفر را بقتل رسانیدند و شیخ حر عاملی بتوسل بعضی از شرفاء مکه نجات یافت و در مستدر کست که سید مومن شخص مسن متعبد متزهده بود و منهم السید الشهید بایدی اهل السنه آقا میرزا زین العابدین بن نورالدین الحسینی الکاشانی و این سید فقیه و محدث و از جمله تلامذه ملا محمد امین استرآبادی بود و در مکه معظمه بعثت تشیع او را شهید کردند و او را در قبریکه در حال حیوة خود مهیا کرده بود در قبرستان معلی در نزد قبر آقا میرزا محمد استرآبادی و مولا محمد الاسترآبادی دفن کردند و ایشان موسس بیت الله الحرام بودند بعد از انهدام و خلاصه این واقعه چنانچه در مستدر کست آنستکه روز چهارشنبه نهم شعبان سنه هزار و سی و نه سیل عظیمی در مکه معظمه داخل شد و آن سیل داخل جوف کعبه معظمه شد و بقدر یکقامت و یکوجب و دو انگشت مضمومه آب در خانه کعبه ایستاد و بواسطه آن سیل در مکه معظمه چهار هزار دو نفر مردند از آن جمله بود معلمی و سی طفل که در میان مسجد بودند و همه هلاک شدند و در فردای آن که روز پنجشنبه بود اطراف خانه کعبه منهدم شد و مرحوم آقا میرزا زین العابدین گفت من متفکر بودم که هر گاه مخالفون اساس بیت الله را بنهند هر آینه افتخار شیعه ازین میرود چون اساسش اولاً از حضرت خلیل الله بود بعد از خاتم النبیین ص بعد از حضرت زین العابدین ع در زمان حجاج چنانچه در حج کافی است پس من تضرع نمودم بدرگاه الهی که محروم نفرماید اهل ایمان را از این سعادت پس در آن ایام شخصی در خواب دید که جنازه حضرت سید الشهداء ع را در مقابل کعبه گذارده اند و حضرت پیغمبر ص بجنازه آن بزرگوار نماز میخواند با جمیع انبیاء و منهم خدمت حضرت پیغمبر ص حاضر بودم پیغمبر ص رو کرد بمن و فرمود جنازه را بردارد و در جوف کعبه معظمه دفن کن این خواب را که جهت من نقل کرد فهمیدم امام را دفن نمیکند مگر امام و منصب دفن امام حسین ع حق امام زین العابدین است و این اشاره است که وضع اساس بیت الله که از مناسبت آن بزرگواران است تفویض بمن شده و قایم مقام من شد و در روز سه شنبه سوم جمادی الثانی هزار و چهل شروع کردند بخراب نمودن تنه بناء و از عجائب الطاف الهی بمن این شد که وکیل و مباشرینی که سلطان روم فرستاده بود مرید من شدند که هر چه من میگفتم از اطاعت من خارج نبودند و تمام اطراف خانه کعبه را خراب نمودند مگر رکنی که در او حجر الاسود است و در شب یکشنبه ۲۲ جمادی الثانی سنه ۱۰۴۰ را ایشان قرار گرفت که اساس بیت الله را در صبیحه آن بنیاد نمایند پس تضرع نمودم و از پروردگار سؤال نمودم که من را موافق نماید و موسس خانه خود بنماید و من متفکر بودم که با حضور شریف مکه و شیخ حر و قاضی و وکیل و علماء مکه و خدام بیت که چگونه من موفق خواهم شد وقت سحر غسل نمودم و داخل مسجد الحرام شدم و چون وقت نماز صبح شد یک نفر از آنها با امر الهی حاضر نشدند مگر مباشر و بعضی از عملجات پس چون مباشر مرا دید گفت یا سید زین العابدین اقرء الفاتحه فقراتها و دعوت بعدها بدعاء الموسوم بدعاء سریع الاجابة المروی فی الکافی اوله اللهم

انی اسئلك باسمك العظيم الاعظم الاجل الاكرم المخزون المكنون الخ ودعوت السلطان ظاهرا ونویت به الحجة عجل الله فرجه واخذت الحجر المبارك للركن الغربي وناولنی محمد حسین الا برقوتی وهو من الصلحاء اول طاس فيه الثاروج فطرخته فی زاوية الركن الغربي وانتشرته بسم الله الرحمن الرحيم ووضعت الحجر علیه فی موضع اساس ابراهيم ع وقد باشرت بنفسی مقدار ثلثة اذرع من جهة الارتفاع من تمام الارض الذی فیہ المیزاب والحمد لله الی آخر ما ذکره من كيفية البناء

وازمدفونین در قبرستان معلی است عبدالله بن عمر بن الخطاب وهو من العباد له الخمسة المصطلحة عند اهل التسنن وهم عبدالله بن عمرو عبدالله بن عباس وعبدالله بن مسعود وعبدالله بن جعفر

واما مدفونین در حوالی مکه معظمه

منهم جناب میمونه بنت حارث بن جون زوجه حضرت پیغمبر ص که در قبرستان سرف است و آن در دوفرسخی مکه معظمه است ومنهم جناب آمنه بنت وهب والده ماجده حضرت پیغمبر ص وقبر ایشان در ایواء است و آن موضعی است بین مکه ومدینه و حضرت پیغمبر ص چهار ساله بود که این مخدره از دنیا رفت ومنهم جناب عبدالله بن عباس بن عبدالمطلب قبر ایشان در طائف است وعبدالله بن زیور را از مکه اخراج کرد رفت بطائف و در سنه هفتاد و هفت هجری از دنیا رحلت فرمود و در سن هشتاد سالگی ومنهم جناب عبدالله بن اسمعیل بن بزیع که از اصحاب حضرت باقر ع و حضرت صادق ع وموسی بن جعفر ع و حضرت امام رضا ع بود وقبر ایشان در فیل است وفیل فریه ایست در نزدیکی مکه و در جامع الیف قی فضل مکه والیت الشریف از زهیر نقل کرده که قبر جناب حواء وشیت بن آدم در کوه ابوقیس است و نقل شده که این کوه فضل جبال مکه است و اقرب جبال است بمکه و در کتاب عجائب المخلوقات است که از خواص کوه ابوقیس آنست که کسی که در آن سر بریان شده ذیبحه بخورد از درد سر این گردد وبعد از جبل ابوقیس افضل جبال جبل حراء است که کوه نور بوده باشد و در آن جبل پیغمبر ص مبعوث شده بنبوت و رسالت وبعد از آن افضل غار ثور است که پیغمبر ص با ابابکر در آن پنهان شدند سه شبانه روز از کید کفار قریش و از غار ثور تا مکه معظمه دو میل راه است و در ارض فخ که اسم چاهیست در یک فرسخی مکه معظمه تقریبا کشته شد جناب حسین بن علی بن حسن بن علی بن ابیطالب ع و این بزرگوار بعد از فوت مهدی بن منصور دوانیقی خروج فرمود در مدینه طیبه در ذی قعدة سنه ۱۶۰ هجری و در مقاتل الطالبین است که سبب خروج حسین بن علی صاحب فخ این بود که خلیقه هادی بن مهدی شخصی را و الی مدینه کرد و او جانشینی داشت از اولاد عمر بن الخطاب و آن ملعون بسیار با اولاد علی بن ابیطالب اسائه وبدی کرد و حکم کرد که همه روزه حاضر شوند در مسجد جامع و با خلیفه نماز بخوانند پس شیعیان اجتماع نمودند خدمت حسین بن علی صاحب فخ و آن بزرگوار خروج نمود و مدینه را تصرف نمود بعد با جمعی از سادات علوی و جمعی از اهل بیت خود بقصد مکه معظمه خارج شد و در این سال بعضی از عباسیین بالشکر و جیش زیادی بقصد حج نمودن خارج شده بودند پس چون بارض فخ رسیدند جیش عباسیین با آنها تلاقی نمودند و وقت نماز صبح روز ترویه سال صد و شصت و نه هجری مشغول محاربه شدند پس لشکر عباسیین حمله نمودند بلشکر حسین بن علی صاحب الفخ و در آن حمله اکثر اصحاب آن بزرگوار را بقتل رسانیدند و بعد بخود آن بزرگوار حمله کردند تا آن بزرگوار را نیز شهید نمودند با جمعی و سرهای نازنیشان را از بدن جدا کردند و سرها را آوردند نزد موسی بن عیسی و عباس بن محمد العباسی در حالیکه جمعی از اولاد های امام حسن ع و امام حسین ع حاضر بودند و حضرت موسی بن جعفر ع در آن مجلس تشریف داشتند پس موسی بن عباسی از آن حضرت سؤال نمود که این سر حسین بن علی است فرمود بلی ان الله وانا الیه راجعون مضی والله مسلما صالحا صواما امرابا المعروف ناهیا عن المنکر ما کان فی اهل بینه مثله

و در عمدة الطالب از حضرت جواد ع روایت کرده که فرمود لم یکن لنا بعد الطف مصرع اعظم من فسخ و از تاریخ بیہقی نقل شده کہ در وقعہ فسخ جناب حسین بن علی صاحب فسخ با صد نفر از اصحابش کشته شدند و دعبل خزاعی در قصیدہ طولانی خود اشارہ بہمین قضیہ میکند قبور بکوفان و آخری بطیبہ و آخری بفسخ ناہا صلوات و در بحار از حضرت باقر علیہ السلام روایت میکند کہ پیغمبر ص در زمین فسخ نازل شد و نماز خواندند و در رکعت دوم گریان شدند اصحاب ہم گریان شدند چون پیغمبر ص از نماز فارغ شد فرمود بعد از رکعت اول جبرئیل نازل شد عرض کرد یا محمد ان رجلا من ولدک یقتل فی هذا المكان و اجر الشہید معہ اجر الشہیدین

ایضا در روایت است کہ حضرت پیغمبر ص باین مقام کہ رسید نماز خواند و فرمود یقتل ہینہا رجل من اہل بیتی فی عصابة تسبق ارواحہم اجسادہم الی الجنۃ الحاصل شاہرا قبر شریف تمام مقتولین در فسخ در همان زمین فسخ باشد

در مستدرک از جامع الاصول ابن اثیر نقل میکند از حضرت پیغمبر ص کہ فرمودند ان الله یبعث لہذہ الامۃ فی راس کل مائة سنة من یجدد لہا دینہا شاید مراد آنستکہ در سر ہر صد سالی از برای تجدید و ترویج دین محمدی یکنفر از علماء و از سلاطین برانگیخته میشود و لابد است در مقام او ذکر دو امر

خاتمه

امر اول در مجد دین در رأس ہر مائہ از علماء اعلام

اما مجد مائہ اولی حضرت امام محمد باقر ع بودند و رحلت ایشان علی الاصح روز دوشنبہ ہفتم ماہ ذیحجہ سنہ صد و چہارہ ہجری بود و مجد مائہ ثانیہ حضرت امام رضا ع بودند و رحلت ایشان سلخ ماہ صفر سنہ ۲۰۳ یا ۲۰۲ بود و احوالات این دو بزرگوار در ابواب آئینہ ذکر خواہد شد انشاء اللہ و مجد مائہ ثالثہ جناب ثقة الاسلام محمد بن یعقوب الکلینی بود و آنجناب اخبار و احادیث اصول اربع مائہ و غیرہ را مرتب نمود و از اول کتاب طہارت تا آخر دیات ہر حدیثی را در جای خود ذکر فرمود و احادیث اصول را نیز در ابوابی جدا ذکر فرمود و در مدت بیست سال کتاب کافی را جمع آوری فرمود و آن کتاب اضبط و اتقن کتب شیعه شد و ایشان در زمان سلاطین آل بویہ بودہ اند کہ سلطنت عماد الدولہ باشد و او اول سلاطین آل بویہ بود و در مستدرک از نجاشی نقل فرمودہ کہ رحلت جناب کلینی در بغداد سنہ سیصد و بیست و نہ بود سنہ تناثر نجوم و مقبرہ شریفہ شان در بغداد و در نزدیک جسر معروفست و در روضاتست کہ رحلت ایشان در ماہ شعبان سنہ مذکور بود و در این سال جناب علی بن محمد السمری کہ آخر نواب خاصہ حضرت صاحب الامر عجل اللہ تعالی فرجہ بود از دنیا رحلت فرمود و ایضا در این سال علی بن بابویہ القمی پدر شیخ صدوق از دنیا رحلت فرمود و مجد مائہ رابعہ جناب علم الہدی السید المرتضی المسمی بعلی بن حسین ابن موسی بن محمد بن ابراہیم بن موسی بن جعفر ع بودہ ولادت ایشان در سنہ ۳۵۵ بود و رحلتشان در بیست و پنجم ربیع الامواود سنہ ۴۰۰ و ۳۶ بود و محل دفنشان گفتہ خواہد شد و در شرح ابن ابی الحدید است کہ شیخ مفید در خواب دید کہ صدیقہ طاہرہ وارد شد بر او و با آن مخدرہ بود دو نور دیدہ اش حسنین ع و تسلیم کرد این دو فرزندش را بشیخ مفید و فرمود علمہما الفقه از خواب متعجبا بیدار شد چون صبحہ روز بعد داخل شد بر او در مسجد فاطمہ بنت الناصرو کنیزان در اطرافش جمع بودند با دو پسرش محمد رضی و علی المرتضی پس شیخ مفید از جای خود حرکت کرد و بمخدرہ سلام کرد مخدرہ فرمود یا شیخ ہذان ولدای قد احضر تہما الیک لتعلمہما الفقه پس شیخ گریہ کرد و خواب خود را بچہت مخدرہ نقل کرد و تعلیم داد این دو آقا زادہ را و مفتوح شد بر ایشان از انواع علوم و فضایل

شد برایشان از انواع علوم و فضایل آنچه مشهور است در آفاق دنیا

مرحوم ثقة الاسلام نوری میفرماید والده ماجده این دو آقا فاطمه بنت الحسین بن احمد بن حسن الناصر الاصم صاحب دیلم ابن علی بن حسین بن علی بن ایطالب ع بوده و این ۳ بیت را در روح و ریحان ازسید مرتضی نقل کرده

عتبت علی الدنیا فقلت الی متی
اکل شریف قد علی بحدوده
ا کابد هم بوسه لیس ینجلی
حرام علیه العیش غیر محلل
فقلت نعم یا بن الحسین رمیتکم
بسهم عنادی حین طلقنی علی ع

و بعضی از علماء نوشته اند که مجدد رأس مائة رابعه شیخ مفید المکنی با بن عبدالله و المسمی بمحمد ابن محمد بن نعمانست که حضرت امام زمان ع دو یاسه توقیع شریف از برای او ارسال فرمودند و در عنوان یک توقیع نوشته بود للاخ السدید والولی الرشید الشیخ المفید ابی عبدالله محمد بن محمد بن نعمان ادام الله اعزازه و کتبی که این بزرگوار تالیف فرمودند و منظر ایشان با علماء اهل خلاف در کتب رجال مسطور است

و در روضاتست که تولدشان در یازدهم ذی قعدة الحرام سنه ۳۳۶ یا ۳۳۸ بوده و در حلتشان در شب جمعه سوم ماه رمضان سنه ۴۱۳ بوده و سید مرتضی بجنایه شان نماز خواند و در رواق مطهر کاظمین دفن شد و جناب سید مرتضی و شیخ مفید نیز در زمان سلطنت عضد الدوله دیلمی ابن رکن الدوله ابن عماد الدوله بوده که از سلاطین آل بویه بوده اند

و مجدد مائه خامسه امین الاسلام ابی علی فضل بن الحسن الطبرسی بود صاحب کتاب مستطاب مجمع البیان فی تفسیر القرآن المجید و ایشان در عصر سلاطین سلجوقیه بودند مثل آل بارسلان و طغرل بیك و نحو آنها در حلتشان در شب عید قربان سنه ۵۴۸ بوده در سن نود سالگی و مدفونشان در میان قتلگاه مشهد مقدس معلوم است و فی الروضات نقل انه دفن فی مغتسل الرضا و جهة تسمیه آن محل بقتگاه آنست که در او آخر دولت صفویه باشاره عبدالله خان افغان آنجا قتل عام واقع شد لذا آن محل را قتلگاه نامیدند و پسر ایشان رضی الدین ابو نصر حسن بن فضل صاحب مکارم الاخلاق است سبط ایشان ابو الفضل علی بن حسن بن فضل صاحب کتاب مشکوة الانوار است

و مجدد مائه سادسه سلطان المحققین محمد بن محمد بن الحسن الطوسی المعروف بخواجه نصیر الطوسی بود که وزیر هلاکوخان بن تولی خان بن چنگیز خان بود و چنگیز خان اول سلاطین مغولیان بود که اینها بعد از سلاطین خوارزم شاه در ایران سلطنت کردند و ترویج نکرده احدی از علماء اعلام مذهب حقه امامیه را بمثل مرحوم خواجه نصیر تولدشان در شنبه یازدهم جمادی الاولی سنه ۵۹۷ بود و در حلتشان در آخر روز شنبه یوم الغدیر سنه ۶۷۲ بود و قبرشان در رواق بالا سر حرم کاظمین معلومست

و مجدد مائه سابعه العلامة علی الاطلاق حسن بن یوسف بن مطهر الحلی بود المقلب بآیه الله العلامة و از مستدرك استفاده میشود که علامه هم شیرزاده مرحوم محقق اول بوده و ایضا در علم اصول و فقه تلمذ محقق بوده و در علم حکمت و کلام تلمذ نزد مرحوم خواجه نموده و مرحوم علامه سبب شد از برای تشیع سلطان محمد الملقب بشاه خدا بنده ابن غازان خان ابن آقا خان ابن هلاکوخان بن تولی ابن چنگیز خان و بدانکه ولادت علامه حلی در شهر حله نوزدهم ماه رمضان سنه ۶۴۸ بود و در حلتشان در بیست و یکم محرم الحرام سنه ۷۲۶ بود و قبرشان در نجف اشرف معلومست

و مجدد مائه ثامنه الشیخ الشهید السعید محمد بن جمال الدین المعروف بالشهید الاول بوده که تلمذ فخر المحققین پسر علامه حلی بوده در اوایل امرش و شهادتش در نهم جمادی الاولی سنه ۷۸۶

بود و او در عصر سلطنت امیر تیمور خان بود که اول سلاطین تیموریان است
 و مجددر مائه تاسعه الشیخ علی بن عبدالعال الکر کی العاملی بود شارح قواعد الاحکام المدعو بمروج
 المذهب الامامیه و بعضی از اهل تسنن او را مخترع مذهب شیعه میدانند و در حقش گفته شده که بعد از مرحوم
 خواجه نصیر طوسی ره احدی مثل محقق ثانی اعلاء مذهب جعفری را نکرد و حکایت شده که در عهد
 شاه طهماسب بن شاه اسمعیل یک روز مرحوم محقق با سفیر روم که سنی بسیار متعصبی بود و در مجلس
 سلطان حاضر بودند سفیر بمحقق عرض کرد تاریخ اختراع مذهب شیعه مذهب ناحق است که سنه ۹۰۶ میشود
 در آن سنه شاه اسمعیل صفوی که اول سلاطین صفویه بود بسلطنت نشست که نسبش بحضرت امام
 موسی کاظم ع میرسید و مقصود سفیر روم این بود که اختراع مذهب شیعه از زمان سلاطین صفویه بود مرحوم
 محقق بدهان جواب فرمود ما عرب هستیم و اسان ما بر لغت عرب جاریست نه بر لغت عجم و لغت عرب باید
 مذهب را اضافه کرد بضمیر متکلم و باید گفت مذهبنا حق نه مذهب ناحق که عجمی بشود و در روضه الجنان
 از تاریخ جهان آرا نقل کرده که جناب محقق ثانی در نجف اشرف در روز غدیر سنه ۹۴۰ از دنیا رفته در
 زمان شاه طهماسب و تاریخ رحلتشان مقتدای شیعه است و ظاهر ا قبرش در نجف اشرف است و مجلس
 معلوم نیست و پسرشان شیخ عبدالعال کر کی تاریخ رحلتشان ۹۹۳ بوده و تاریخ آن این مقتدای شیعه
 است و در روضاتست که محل دفنشان در مشهد مقدس در میان دارالسیاده مبارک است
 و مجددر مائه عاشره الشیخ الاسلام والمسلمین بهاء الملة والدين محمد بن الحسين العاملی الشیر
 بالشیخ البهائی بود و لادتش در بعلبک روز پنجشنبه هفدهم محرم سنه ۹۵۳ بود و رحلتشان دوازدهم
 شوال سنه ۱۰۳۱ بوده و قبر شریفش در مشهد مقدس است و ایشان وزیر مرحوم شاه عباس اول ابن
 سلطان محمد بن شاه طهماسب بن شاه اسمعیل بود
 و مجددر مائه حادی عشر البحر المواج مولانا محمد باقر بن محمد تقی بن مقصود علی الاصفهانی
 الشیر بالمجلسی بود و این بزرگوار خیلی ترویج فرمود مذهب شیعه را بلکه شاید ترویج ایشان
 کمتر از ترویج خواجه نصیرالدین طوسی و محقق ثانی نبوده و در مستدرک از تحفه عبدالحق ناصبی نقل
 کرده که گفته لو سمی دین الشیعه بدین المجلسی لکان فی محله و در دارالسلام مرحوم صاحب جواهر
 نقل کرده که فرمود مجلسی بسیار بزرگی را در خواب دیدم که در آن جماعتی از علماء حاضر بودند و
 بر در ب او جمعی از حجاب ایستاده بودند من اذن گرفتم و داخل شدم ناگاه دیدم جمعی از علماء متقدمین
 و متاخرین در آن مجلس حاضرند و در صدر مجلس علامه مجلسی است تعجب کردم سؤال نمودم از بواب
 چرا علامه مجلسی از همه مقدم تر نشسته جواب دادند چون در نزد ائمه معروف است بیاب الائمة و جهة
 آنکه باین منزلت رسیده آنستکه در میان شیعه سنت نمود چاوش را از برای زوار و از آقا احمد بن
 آقا محمد علی بن آقا باقر البهائیان در کتاب مرآت الاحوال نقل کرده که نیست بلدی از بلاد اسلام یا
 بلاد کفر که خالی باشد از تصانیف مرحوم مجلسی و نقل کرده یک وقتی جمعی میان کشتی نشسته بودند
 که کشتی شان طوفانی شد پس اهل کشتی خود را بتعب زیادی بجزیره از جزائر کفار رسانیدند که
 در آن جزیره ابد ا اثری از آثار اسلام نبود پس شخصی آنها را مهمان کرد و معلوم شد که این مرد
 مسلمانست گفتند جمیع اهل بلد کفارند چه شد شما مسلمان شدید آن مرد رفت میان خانه اش و کتاب
 حق الیقین را آورد و گفت من و اهل بیتم ببرکت این کتاب مسلمان شدیم و لادتشان سنه ۱۰۳۷ موافق
 جامع کتاب بحار الانوار و رحلتشان روز بیست و هفتم ماه رمضان سنه ۱۱۱۱ بود موافق با این مصراع
 ماه رمضان که بیست و هفتش کم شد تاریخ وفات باقر اعلم شد
 و قبر شریفش در اصفهان معروف است و ایشان در عهد شاه سلطان حسین بود که آخر سلاطین صفویه است

و مجدد مائه ثانی عشر معلم الفقهاء و المجتهدین مولانا آقا محمد باقر بن محمد اکمل البهبهانی بود تولدش در اصفهان در سنه هزار و صد و هفده یا هجده بود و رحلتش در کربلای معلی سنه ۱۲۰۸ بود و مرقده شریفش در رواق مطهر حضرت سیدالشهداء ع سمت پائین شهداء معلوم است و ایشان در عصر سلطان محمد خان قاجار ملقب باخته بن محمد حسنخان بن فتحعلی خان قاجار بود

و مجدد مائه ثالث عشر آیه الله الحاج میرزا محمد حسن شیرازی ابن میرزا محمود الحسینی بود و قبرش و یفشان در نجف اشرف جنب باب طوسی معروفست و ایشان در عصر مرحوم ناصرالدین شاه قاجار ابن محمد شاه ابن عباس میرزا ابن فتحعلی شاه ابن حسینقلی خان ابن محمد حسنخان ابن فتحعلی خان قاجار بود

امر دوم در مجدد و مروج دین اسلام در رأس هر مائه از سلاطین

بدانکه در کتاب تیمور نامه از میرسید شریف که در عصر امیر تیمور بوده مکتوبی نقل نموده که اتفاق علماء خلف برایشست که در هر صد سالی بعد از حضرت ختمی مرتبت ص از برای رواج دین محمدی ص مجددی میانگیزد در سرمائه اولی مجدد دین محمدی ص عمر بن عبدالعزیز بود که چون دین اسلام بواسطه لعن و طعن خوارج بامیرالمومنین ع ضعیف شده بود او بر طرف کرد و تجدید دین نمود و در سرمائه ثانیه مجدد دین محمدی ص مامون الرشید بود که هفتاد و دو مذهب باطل را بر طرف و منسوخ نمود و حضرت علی بن موسی الرضا را بخراسان طلبید و ویرا ولیعهد خود قرار داد و به اذن او در مملکت تصرف نمود

و در سرمائه ثالثه مجدد دین محمدی ص مقتدر بالله عباسی بود چون قوم قرامطه که رئیس ایشان ابوطاهر بود بمکه معظمه مستولی شدند و ۳۰۰۰۰ محرم را در روز عرفه بقتل رسانیدند و حجر الاسود را از رکن خانه کعبه برکنند و بلاد اسلام را خراب نموده قتل و غارت نمودند باینجه دین اسلام ضعیف شد مقتدر بالله عباسی شمشیر کشید و ایشان را برانداخت و دین اسلام را رواج داد و در سرمائه رابعه مجدد دین محمدی ص عضدالدوله دیلمی ابن رکنالدوله ابن عمادالدوله بود که بواسطه فسق و فجور مطیع لامر الله عباسی و ظلمهای وی و اتباعش دین اسلام ضعیف شده بود و بالله را ولیعهد خود گردانید و عضدالدوله خود مروج دین شد و رفع بدع را نمود

و در سرمائه خامسه مجدد دین محمدی ص سلطان سنجر بن ملکشاه بود که شیخ احمد جامی و حکیم سنائی معاصروی بودند و سلطان مرید آنها بود و در آن ایام ملاحظه دین اسلام را ضعیف نموده بودند سلطان بقلع و قتل آنها مبادرت نمود و در اطاعت و متابعت دین مبالغه نمود و در سرمائه سادسه مجدد دین محمدی ص هلاکوخان بن تولی خان بن چنگیزخان بود و او در سنه ۶۵۳ دولت اسمعیلیه را منقرض نمود بعد عازم تسخیر بغداد شد و بهمراهی مرحوم خواجه نصیر طوسی بواسطه عداوتیکه با خلفای عباسی داشت بدستیاری محمد بن علقمی که وزیر مستعصم عباسی بود با هلاکوخان همدست شدند و هلاکوخان بغداد را تصرف نمود و مستعصم بالله خلیفه را ششم ماه صفر سنه ۶۵۶ که مطابق است باهندسه لفظ خون بقتل رسانید و سلطنت بنی العباس را منقرض نمود و دین محمد ص را تزویج کرد و بدعت را از بین زایل نمود

و در سرمائه سابعه مجدد دین محمد ص سلطان محمد بن ارغون خان بن ابغاخان بن هلاکوخان بن تولی خان ابن چنگیزخان الملقب بخدا بنده بود که در اول شوال سنه هفتصد و نوزده از دنیا رفت و چون

بگوشش رسید که دین محمدی ص بر تبه ضعیف شده که در نماز بعد از شهادتین صلوات بر محمد و آل محمد نمیفرستند بمسجد جامع سلطانیه رفت و حکم کرد با حضار علماء اسلام و از فضایل صلوات بر محمد و آل محمد سؤال کرد علماء باتفاق گفتند بحکم خدایتعالی صلوات بر محمد و آل محمد باید فرستاد و جمعی از علماء گفتند که امام شافعی نماز را بدون صلوات بر محمد و آل محمد فاسد میدانند و جمعی گفتند که امام اعظم بدون صلوات مکروه میدانند آنوقت از علماء سؤال کرد که چرا بر آل سائر انبیاء صلوات نمیفرستند و بر آل خاتم النبیین باید صلوات فرستاد علماء از جواب عاجز شدند سلطان گفت مراد و جواب بنظر میرسد اولاً چون دشمنان گفتند که پیغمبر ص ابتر است خداوند خود آنها را ابتر فرمود که نسل ایشان منقطع شد و اگر هم باشد کسی ایشان را نمیشناسد و نام ایشان را نبرد و اما ذریه پیغمبر ص اینقدر شدند که تعداد ایشان را جز خداوند کسی نداند و در صلوات بر ایشان بمتابعت پیغمبر ص اثبات وجود ذریه ایشانست ثانیاً چون ادیان همه انبیاء در معرض نسخ و تبدیل بود بخلاف دین محمدی ص که تاقیامت تغییر و تبدیل در آن نیست پس بر متابعان آنحضرت لازم است که در صلوات بر آنحضرت اولاد او را نیز ذکر کنند تا بر امت معلوم شود که حامیان دین محمدی و حافظان شریعتش و وارثان علوم انبیاء ایشانند که متابعت و حرمت ایشان را لازم دانند چون سلطان اینکلمات فرمود همه زبان بصلوات بر پیغمبر ص و آل او گشودند آنگاه سلطان فرمود چون اول آل محمد علیست و آخر ایشان محمد مهدی موعود است پس ما راست که در ملک محمد ص بدون اذن اولادش تصرف نکنیم و اگر کنیم غاصبیم پس علماء اذعان نمودند پس سلطان محمد امر کرد که باید خطبه بنام تمام اهل بیت بخوانند و سکه بنام ایشان بزنند

و در سرمائه ثامنه مجدد دین محمدی ص امیر تیمور صاحبقرانست که در امصار و اقطار عالم شریعت را رواج داد و سادات و علماء را اعزاز و احترام نمود و باذن او ذریه آل رسول در مملکت تصرف کردند انتهی اقول و در مائه تاسعه مجدد دین محمدی ص شاه اسمعیل الصفوی الموسوی است که اول سلاطین صفویه باشد و در سنه نهصد و شش که مطابقست با هندسه مذهبنا حق خروج بسیف فرمود و مرحوم محقق ثانی شیخ علی کرکی بمدد ایتسلطان دین محمدی را ترویج نمود

و در مائه عاشره مجدد دین محمدی ص شاه عباس الصفوی الموسوی این سلطان محمد بن شاه طهماسب بن شاه اسماعیل بود که شراز بکیه را که عبدالله خان از بک و پسرش عبدالمومن خان از بک و اتباعشان باشد دفع نمود و بمدد دو وزیر عالم زاهد متقی مرحوم میرداماد و مرحوم شیخ بهائی دین محمدی ص را ترویج نمودند و اینسلطان در سنه ۹۸۹ بسلطنت نشست و بعضی گفتند تاریخ جلوسش ظل الله است که ۹۹۷ باشد و در سنه ۱۰۳۸ در مازندران از دنیا رحلت فرمود

و در مائه حادی عشر مجدد دین محمدی ص نادر شاه افشار بود که در سنه ۱۱۶۳ نادر شاه کلات را فتح نمود و در یازدهم جمادی الاخره سنه ۱۱۶۱ در فتح آباد قوچان مقتول شد و جنازه اش را در مشهد مقدس دفن کردند و او بسیار دین را ترویج نمود و اسباب روسفیدی مسلمین و ایرانیان شد حتی هندوستان و ترکستان را فتح نمود و بسیاری از تشریفات بقاع مطهره را نادر شاه نمود

و در مائه ثانی عشر مجدد دین محمدی ص فتحعلی شاه قاجار ابن حسینقلی خان ابن محمد حسنخان ابن فتحعلی خان قاجار بود بعد که از عمش محمد شاه اخته بتخت سلطنت نشست و گفتند تصرفاتش در امور سلطنتی با اجازه مرحوم میرزای قمی بود و در سنه ۱۲۱۱ بسلطنت نشست و در سنه ۱۲۰۰ در سفر اصفهان از دنیا رحلت نمود و مدفنش در قم معلوم است و یاد گاریهای زیادی در مشاهده مشرفه دارد خصوص در مشهد مقدس

باب دوم

در اسم و لقب و کنیه و نسب تاریخ ولادت و وفات فاطمه زهراء ع
و در علت وفات و محل دفن مخدره و در تعیین اولاد و اقارب و در بعضی از تواریخ
متعلقه بآن مخدره و در بعضی از قبور متبرکه و واقعه در مدینه طیبه و حوالی آن
و در این باب نه فصل و یک خاتمه است

در اسم و لقب و کنیه و نسب آن مخدره

فصل اول

بدانکه اسم شریفشان فاطمه است و اشهر القابشان زهراء است و اشهر
کنای آن مخدره ام الائمة النجباء النقباء و ام ایها می باشد و والد ماجدش
حضرت خاتم النبیین ص بود و والده ماجده شان جناب خدیجه کبری ام المومنین بنت خویلد بن اسد بن
عبد العزی بن قصی و جناب قصی جد حضرت پیغمبر است و والده خدیجه کبری فاطمه بنت زائدة بن اصم
بن رواحه بن حجر بن عبد بن معیص بن عامر بن لوی بن غالب بن فهر است و جناب خدیجه کبری خواهر
ابوینی عوام پدر زبیر است که اهل تسنن زبیر را از عشره مبشره میدانند و جناب صفیه بنت عبدالمطلب
زوجه عوام و مادر زبیر بود که زبیر عمه زاده جناب پیغمبر ص و حضرت امیر المومنین ع و خالو زاده حضرت
فاطمه زهراء ع است و جناب خدیجه کبری اول زوجه عتیق بن عائد مخزومی بود و دختری آورد جاریه
نام داشت و بعد از آن ترویج شد بابوهاله بن منذر الاسدی و از او هم پسری آورد هند نام و بعد از این دو
شوهر زوجه حضرت پیغمبر ص شد مسلماً از پیغمبر چهار دختر آورد

و اما پسرهای آن مخدره از بعضی اخبار مستفاد میشود که ۳ پسر آورده و از بعضی روایات دو پسر
و شرح حالات آن بزرگواران در باب اول ذکر شد فراجع و جناب ورقه بن نوفل بن اسد و عدی بن نوفل بن
اسد بنی عم جناب خدیجه کبری بودند و مادر ورقه و عدی بن نوفل آمنه دختر جابر بن سفیان و خواهر تابط
شرا می باشد و عدی بن نوفل از جانب عمرو عثمان حاکم حضر موت بود

و در کتاب اصابه از عایشه روایت کرده که گفت حضرت پیغمبر ص از ختنه بیرون نمیشد مگر آنکه
توصیف میکرد خدیجه کبری را یکر و ز غیرت مرا و ادا کرد عرض کردم یا رسول الله خدیجه زن پیری
بود خداوند او را از تو گرفت و تبدیل فرمود بزنی جوان بهتر از او پیغمبر ص غضبناك شد فرمود لا والله
ما أبدلني الله خيراً منها آمنت اذا كفر الناس و صدقني اذا كذبني الناس و واستنني بمالها اذا حرمني الناس
و رزقني منها الولد دون غيرها من النساء عایشه گفت نزد خود عهد کردم ابداً یاد از آن مخدره نرود
پیغمبر ص نکشم

در تعیین یوم ولادت با سعادت آن مخدره از ایام هفته و در تعیین ماه ولادت و یوم
آن از ایام ماه و در تعیین سال ولادت و در این دو امر است

فصل دوم

امر اول در یوم ولادت از ایام هفته و ماه ولادت و یوم آن از ایام ماه
ظاهراً خلاف معتدبه نباشد که آن مخدره در مکه معظمه روز جمعه بیستم ماه جمادی الثانیه متولد شده
بلی در مزار بحار فرموده و يستحب زیارتها فی اوقات الشریفة مثل یوم ولادتها و هو یوم العشرین من
جمادی الاخرة و العاشر منه علی قول.

امر دوم در سال ولادت با سعادت این مخدره

مرحوم کلینی ره در کافی و علی بن شهر آشوب در مناقب و شهید در دروس و طبرسی در دلائل الامامه و بعضی دیگر از علماء فرموده اند آن مخدره پنجسال بعد البعثه متولد شد که چهل و پنجسال از سن شریف حضرت پیغمبر ص گذشته بود و در بحار از شیخ مفید در حقائق الریاض و از شیخ طوسی و کفعمی در مصباحین نقل فرموده که دو سال بعد البعثه آن مخدره متولد شد که از سن شریف حضرت پیغمبر ص چهل و دو سال گذشته بود و از عامه روایت شده که ولادت مخدره پنجسال قبل البعثه بوده که در آنوقت حضرت پیغمبر ص ۳۵ ساله بودند و علامه مجلسی در جلاء العیون میفرماید اصح و اشهر قول اول است و سابقا گفتیم که بعثت شریف روز بیست و هفتم ماه رجب بوده و ظاهر آنستکه ولادت مخدره در جمادی الثانیه او آخر سال چهار از بعثت بوده نه او آخر سال پنجم جمادی چون اول اقر بست به پنجسال تمام از یوم بعثت از دوم بنا بر این روز ولادت مخدره چهار سال و ده ماه و بیست و سه روز بعد از یوم بعثت بوده تقریباً و سابقا گفته شد از بعثت شریف تا روز هجرت مقدس که غره ربیع المولود باشد دو از ده سال و هفت ماه و سه روز بوده تقریباً پس سن مخدره در روز هجرت هفت سال و هشت ماه و ده روز میشود تقریباً

در تاریخ رحلت مخدره مکرمه

فصل سوم

ظاهر اسلام است نزد علماء و مورخین و ایضا مسلم از اخبار است که رحلت مخدره در سال رحلت حضرت پیغمبر ص بود و سابقا گفتیم که اصح آنست که رحلت حضرت پیغمبر ص در سنه یازدهم از هجرت مقدسه بود پس رحلت مخدره هم سنه یازدهم از هجرت بود و ایضا ظاهر خلاف معتدبه نباشد که رحلت مخدره روز سه شنبه بوده چنانچه در روایت طبرسی ذکر خواهد شد و اما ماه وفات و یوم آن از ایام ماه بین خاصه و عامه اختلاف بسیار است ابو الفرج اصفهانی در مقاتل الطالبین فرموده از هشت ماه زیاده گفته نشده و از چهل روز کمتر گفته نشده و اقتصار میکنیم بذکر چهار قول که اصح از باقی اقوال است

اول - شیخ طوسی و کفعمی در مصباحین و سید بن طاووس در اقبال و حاجی نوری در تحفة الزائرین و جمع کثیری از متأخرین علماء میفرمایند که وفات آن مخدره در سوم جمادی الثانیه بوده و بعضی از روایات هم باین مضمون وارد شده منجمله در بحار از کتاب دلائل الامامه لحمد بن جریر الطبری الامامی از ابوبصیر از حضرت صادق ع روایت فرموده قال ع قبضت فاطمة فی جمادی الاخرة یوم الثلاثاء لثلاث خلون منه سنة احدى عشر من الهجرة

دوم - مرحوم کلینی ره در کافی میفرماید آن مخدره بعد از پدر بزرگوارش ۷۵ روز زندگانی کرد و باین مضمون روایت هم وارد شده و بنا بر مختار کلینی که رحلت حضرت پیغمبر ص را در دو ازدهم ربیع الاول میدانند و رحلت حضرت زهراء ع را هفتاد و پنج روز بعد از رحلت پیغمبر میدانند باید رحلت مخدره را در او آخر ماه جمادی الاولی بدانند نه در او اوسط آن و همین هم استفاده میشود از روایتی که از اختصاص نقل شده که حضرت صادق ع میفرماید بعد از ذکر قضیه گرفتن نامه فدک را از صدیقه طاهره در بین راه و پاره کردن نامه را میفرماید فضعتم و مکثت خمسة و سبعین یوماً مریضه لما ضرب بها فلان ثم قبضت

سوم - شهید در دروس میفرماید و قبضت ع بعد ایهیاص بنحو مائة یوم

چهارم - ابو الفرج اصفهانی در مقاتل الطالبین میفرماید الا ان الثبت فی ذلك ما روی عن ابی جعفر محمد بن علی ع انها توفیت بعده بثلاثة اشهر و اقول نادره دیگر هم هست که داعی بتعرض آنها نیست و طاهرا اصح اقوال باشد و ممکن است تطبیق آن سه قول دیگر را هم بر این قول اما قول دوم که قول

کلینی باشد از بعضی از بزرگان نقل شده که در زمان سابق رسم الکتابه سبعین و تسعين بر نهج واحده نوشته میشد پس متحمل است که اصل نسخه خمس و تسعين بوده که تقریباً مطابق میشود با سوم جمادی الاخره اما قول سوم و چهارم تقریباً مطابق میشود با همین قول باینکه گفته شود بنا بر قول سوم متعرض نقص چند روز نشده اند و بنا بر قول چهارم متعرض چند روز زیاده نشده اند پس اقوی این شد که آن مخدره روز سه شنبه سوم جمادی الاخره سنه یازدهم هجری از دنیا رحلت فرموده و در وقت رحلت از سن شریف مخدره بنا بر مختار هفده سال و یازده ماه و سیزده روز گذشته بود تقریباً و اما ساعت رحلت مخدره در کشف الغمه روایتی نقل میفرماید و در آخر آن روایت است و ماتت علیها السلام بعد العصر در بحار از حضرت صادق ع روایت میکند قال ع ماتت فاطمة علیها السلام مابین المغرب والعشاء پس بنا بر مختار در باب ولادت و رحلت مخدره سن شریفشان در وقت رحلت هفده سال و یازده ماه و سیزده روز بوده

فصل چهارم

در علت وفات و وصیتهای مخدره و محل دفنشان

اما علت وفات مخدره را علمای اعلام مفصل و مشروحاً نوشته اند و حقیر عذر میخوانم از ذکر آنها و اما وصیتهای آن مخدره در بحار از روضة الواعظین روایت کرده با میرالمومنین وصیت کرد که بعد از او امامه دختر خواهرش زینب را تزویج کند و از برای او نعلنی ترتیب دهد و آنکه حاضر نشوند بجنایزه اش کسانی که با و ظلم کرده اند و حقش را غصب کرده اند و نماز نخوانند بر جنازه او احدی از آنها و از اتباعشان و او را در شب دفن کند و قتی که همه چشمها بخواب برود

و در انوار البهیة ثقة الاسلام محدث قمی از مصباح الانوار از حضرت صادق ع روایت کرده که صدیقه طاهره با میرالمومنین ع وصیت کرد که و قتی که من از دنیا بروم خود مرا غسل بده و کفن کن و نماز بخوان و وارد میان قبر بنما و خاک بروی من بریز و نزد سر من بنشین مقابل صورت من و زیاد قرآن تلاوت بنما و دعا کن بجهت آنکه آن ساعت ساعتیست که میت محتاج است بآنس گرفتن بازنده ها و وصیت میکنم در باره اولادم خیر را بعد مخدره ام کلثوم را بخود چسبانید فرمود و قتی که بالغ بشود اثاثیه منزل را با میرالمومنین با و بدهد بعد خداوند کفیل او خواهد بود و در روایت است که در وقت ارتحال صدیقه طاهره میرالمومنین ع و حسنین در منزل نبودند حسنین که وارد شدند دیدند مادرشان رو بقبله خوابیده حضرت سید الشهداء مادر را حرکت داد دید از دنیا رفته رو کرد برادرش حضرت امام حسن ع فرمود یا اخا آجرک الله فی الوالده بعد از منزل بیرون شدند پدر بر رگوارشان را خبردار نمودند حضرت امیر ع بمحض شنیدن غش کرد آب بصورت نازنیش پاشیدند تا بهوش آمد رفت بمنزل دید کاغذی بالای سرمبارک صدیقه طاهره است نوشته بود

بسم الله الرحمن الرحيم هذا ما اوصت به فاطمة بنت رسول الله ص اوصت وهی تشهد ان لا اله الا الله وان محمداً عبده ورسوله وان الجنة حق والنار حق وان الساعة آتیة لا ریب فیها وان الله یبعث من فی القبور یا علی انا فاطمة بنت محمد ص زوجنی الله منك لا کون لك فی الدینا والاخره انت اولی بی من غیری حنطنی وغسلنی وکفنی باللیل وصل علی وادفنی باللیل ولا تعلم احدا واستودعک الله واقراء علی ولدی السلام الی یوم القیمة

و در رفتن و محن بحار از اختصاص از عبدالله بن سنان روایت کرده لما حضرتها الوفات دعت علیا ع فقالت ع اما ان تضمن والا اوصت الی ابن الزبیر فقال علی ع انا اضمن وصیتک یا بنت محمد ص قال سئلتک بحق رسول الله ص اذا انامت ان لا یشهدانی ولا یصلیا علی الی آخره اقول محتمل است که مراد پسر زبیر بن عوام باشد و محتمل است که مراد پسر زبیر بن عبدالمطلب عموی حضرت پیغمبر ص باشد و هو الاقرب

و اما محل دفن آن مخدومه

مرحوم علامه مجلسی در مزار بحار میفرماید اصح آنستکه آن مخدره در خانه خود مدفونست و در اصول کافی از احمد بن محمد بن ابی نصر روایت میکنند قال سئلت ابا الحسن ع عن قبر فاطمه ع قال دفنت فی بیتها فلما زادت بنو امیه فی المسجد صارت فی المسجد مخفیة فبیت مخدره که موضوع قبر اوست همان موضعی است که فعلا پشت سر قبر حضرت رسول ص است و ضریحی دارد که منسوبست بقبر شریف آن مخدره و در عاشر بحار از کشف الغمه نقل میکنند که فرمود الظاهر والمشهور ما نقله الناس وارباب التواریخ والسیرانه دفنت فی البقیع و شاهد بر این روایتی است که در بحار در باب دفن مجتبی ع روایت فرموده که حضرت سید الشهداء ببینی هاشم فرمود الله الله لاتضعوا وصیة اخي واعدلوا به الی البقیع فانه اقسم علی ان انا منعت من دفنه مع جدہ ان لا اخاصم فیہ احدا وان ادفنه فی البقیع مع امه و بعضی گفتند که مدفن آن مخدره در روضه مقدسه میان قبر و منبر است الحاصل چون آن مخدره را بنا بوصیت خودشان شب غسل داد که کسانی که باو ظلم کردند دریای جنازه اش را تشییع نکنند و بعضی از موثقین روایتی نقل کرده اند که از جمله وصایای این مخدره این بود که قبر شریفش را مساوی با زمین قرار دهد و در بعضی از روایات است که حضرت امیر المومنین ع چهل صورت قبر ترتیب داد باین جهات کسی مطلع بر محل دفن آن مخدره نشد مفاد اکثر اخبار و مذهب اکثر علماء شیعه آنستکه مدفن شریفشان در خانه شان میباشد که واقع است میان روضه مطهره و بعید نیست که این قبریکه در حرم مطهر ائمه بقیع است منسوب بفاطمه زهراء ع بقبر فاطمه بنت اسد ع باشد و آن بقعه که در آخر بقیع منسوب بفاطمه بنت اسد است قبر سعد بن معاذ باشد چنانچه در کتاب خلاصه الوفا فی اخبار دارالمصطفی همین را اختیار نموده

فصل پنجم

در کیفیت تزویج فاطمه زهراء با امیرالمومنین علیه السلام و ذکر میشود اجمالا
در ضمن هفت امر

امراول بدانکه زوج حضرت فاطمه ع در دنیا و آخرت منحصر است بامیرالمومنین ع چنانکه آنفا نقل شده که فرمود یا علی انا فاطمة بنت محمد ص زوجنی الله منك لا کون لك فی الدنيا والاخره الی آخره و خداوند در قرآن مجید فرموده هو الذی خلق من الماء بشرا فجعله نسبا وصهرا و کان ربك قدیرا و در بحار از کنز کراچکی از ابن عباس روایت کرده قال ص نزلات الایه فی النبی ص حیث زوج علیا ابنته و هو ابن عمه فکان له نسبا و صهرا و در عیون الاخبار باسناد خود از پیغمبر ص روایت کرده که فرمود جبرئیل بر من نازل شد و گفت یا محمد ص خداوند میفرماید لولم اخلق علیا ع لما کان لفاطمة ابنتک کفو علی وجه الارض آدم فمن دونه و در بحار باین مضمون و قریب باین مضمون روایات زیادی نقل فرموده و از این روایات استفاده میشود افضلیت این مخدیره بر تمام انبیاء و مرسلین و والوالعزم از آنها و ایضا در بحار از ابوالی شیخ صدوق از موسی بن جعفر ع روایت کرده که یک روز پیغمبر نشسته بود که ملکی داخل شد که ۲۴ سر داشت پیغمبر ص فرمود یا جبرئیل من هرگز تو را باین صورت ندیده ام گفت من جبرئیل نیستم من محمود ملک هستم خداوند من را فرستاده بسوی شما که تزویج کنی نور را بنور فرمود که را به که گفت فاطمه را بعلی ملک که مراجعت نمود پیغمبر ص دید بین کتفین او نوشته محمد رسول الله علی وصیه فرمود از چه وقت بین کتفین تو این نوشته شده گفت قبل از خلافت آدم به بیست و چهار هزار سال

امردوم در خطبیکه در تزویج این مخدره خوانده شده

منها خطبه حضرت احدیت الحمدردائی والعظمه کبریائی والخلق کلهم عبیدی و امائی زوجت

فاطمه امتی من علی صفوتی اشهدوا ملائکتی ومنها خطبه را حیل در آسمان چهارم در بحار از مناقب از ام السله از حضرت پیغمبر ص روایت کرده اند که خداوند امر فرمود بهشت و حوریان را زینت کنند و بدخت طوبی امر فرمود که حلی و حلل بخود بر دادر و بملائکه امر فرمود که در آسمان چهارم در بیت المعمور جمع شوند و برضوان خازن بهشت امر فرمود که منبر کرامت را در بیت المعمور نصب کند و بر اخیل که احسن منطقاً و احلی لغة از تمام ملائکه ها بود امر فرمود که بالای منبر برود و خطبه بخواند پس رفت بالای منبر و در مجمع ملائکه هفت آسمان این خطبه را خواند

الحمد لله الاول قبل اولیة الاولین الباقی بعد فناء العالمین الی آخره

و منها خطبه حضرت خاتم النبیین ص در حضور جمعی از اصحاب الحمد لله الم محمود بنعمته المعبود بقدرته المطاع بسلطانہ المرهوب من عذابه الموعوب الیه فیما عنده النافذ امره فی ارضه و سمائه الی آخره بعد فرمود من شاهد میگیرم شمارا که تزویج کردم فاطمه را بعلی بچهار صد مثقال نقره اگر علی ع راضی بشود و در آنوقت علی ع حاضر نبود در مجلس بعد که تشریف آورد پیغمبر ص فرموده من مامور شده ام که دخترم فاطمه را تزویج نمایم بتو و تزویج کردم بچهار صد مثقال نقره آیا تو هم راضی شدی عرض کردم راضی شدم یا رسول الله پس پیغمبر ص بسجده افتاد و فرمود جعل الله فیکم الخیر الکثیر الطیب و بارک فیکم

و منها خطبه خود حضرت امیر المومنین ع ایضا در مناقب است که پیغمبر ص بامیر المومنین فرمود یا علی خطبه بخوان پس این خطبه را خواند الحمد لله الذی قرب من حامدیه و دنی من سائلیه و وعده بالجنة من یتقیه و انذر بالنار من یعصیه الی ان قال و النکاح مما امر الله به و یرضیه و اجتماعا مما قدره الله و اذن فیہ و هذا رسول الله ص زوجت ابنته فاطمه علی خمس مائة درهم و قد رضیت فاسئلوه و اشهدوا

امر سوم در صدق زهراء ع

از خطبه حضرت رسول ص استفاده شد که صدق فاطمه زهراء ع چهار صد مثقال نقره بوده است و ۴۰۰ مثقال شرعی هیچده نخودی سیصد مثقال صیرفی بیست و چهار نخودی میشود و بقرآن بیست و چهار نخودی سی تومان میشود و از خطبه حضرت امیر المومنین ع و بعضی از روایات دیگر استفاده میشود که صدق آن مخدره پانصد درهم بوده و درهم شرعی دوازده نخود و سه خمس نخود است پس هر چهل درهمی بیست و یک مثقال صیرفی میشود که پانصد درهم شرعی دویست و شصت و دو مثقال و نیم مثقال صیرفی میشود و بقرآن بیست و چهار نخودی بیست و شش تومان و دو قران و نیم میشود و از بعضی روایات استفاده میشود که صدق مخدره خمس دینار و نلث بهشت و چهار نهر از نهرهای دنیا است

در بحار از مناقب از حضرت باقر ع روایت کرده که جبرئیل به پیغمبر ص عرض کرد و جعلت نخلتها من علی ع خمس الدنيا و ثلث الجنة و جعلت لها فی الارض اربعة انهار و الفرات و نیل مصر و نهر و ان و نهر بلخ و زوجها انت یا محمد ص بخمس مائة درهم تكون سنه لامتك و در بحار از مصباح الانوار از حضرت پیغمبر ص روایت کرده که فرمود یا علی خداوند تزویج فرمود فاطمه را بتو و قرارداد صدقش را تمام زمین پس هر کس راه برود بر روی زمین و دشمن تو باشد راه رفتنش حرام است و در بحار از امالی طوسی از حضرت صادق ع روایت کرده که فرمود خداوند مهر قرارداد از برای فاطمه ربعم دنیا را و مهر قرار داد بهشت و جهنم را که دشمنانش را داخل جهنم کند و دوستانش را داخل بهشت کند بعد فرمود و هی الصدیقة الکبری و علی معرفتها دارت القرون الاولی و مخفی نماند که از آخر این روایت بعضی از شئونات این مخدره فی الجمله معلوم میشود و ممکن است گفته شود تمام اینها مهریه آن مخدره بوده و در هر ولایتی یک جزء از

آن گفته شده و از مناقب نقل فرموده که اصح آنست که مهریه مخدره علی الظاهر پانصد درهم بوده

امر چهارم در بعضی از کیفیات ليله زفاف مخدره

در بحار از امالی شیخ طوسی از جابر بن عبدالله روایت کرده که گفت چون شب زفاف صدیقه طاهره سلام الله علیها شد پیغمبر ص ناقة شهبارا آورد و بر روی آن قطیفه کشید فاطمه زهراء ع فرمود سوار شو و سلمان فرمود مهار ناقة را بگیر و پیغمبر ص هم در پای ناقة راه میرفت در بین راه دید جبرئیل با هفتاد هزار ملك و میکائیل با هفتاد هزار ملك آمدند بسوی زمین پیغمبر ص فرمود بجهت چه آمده اید عرض کردند بجهت زفاف فاطمه زهراء ع پس جبرئیل و میکائیل و سایر ملائکه تکبیر گفتند و از آن شب تکبیر در عروسیها سنت شد.

و در روایت کشف الغمه است که جبرئیل مهار ناقة را گرفت و اسرافیل رکاب گرفت و میکائیل ناقة را میراند و در مناقب است که پیغمبر ص فرمود دختران عبدالمطلب و زنهای مهاجر و انصار با فاطمه علیها السلام همراهی کنند در رفتن بخانه امیرالمومنین ع و اظهار مسرت نمایند و رجز بخوانند و تکبیر بگویند و آن مخدره را بناقه یا به بغله شهباء سوار کرد و خود حضرت پیغمبر ص و حمزه و عقیل و جعفر و اهل البیت با شمشیرهای برهنه از پشت سر میرفتند و زوجات پیغمبر ص از پیش روی ناقة رجز میخواندند جناب ام السلمه میگفت

واشكر نه فی كل حالات
من كشف مكروه و آفات
انعشنا رب السموات
تفدى بعمات و خالات
با لوحی منه و الرسالات

واذكرن ما یحسن فی المحاضر
بدینه مع كل عبد شاكر
و الشكر لله العزیز القادر
و خصها منه بطهر طاهر

و من لها وجه كوجه القمر
بفضل من خص بای الزبر
اعبى علیاً خیر من فی الحضر

سرن بعون الله یا جارات
واذكرن ما انعم رب العلی
فقد هدانا بعد كفر وقد
وسرن مع خیر النساء الوری
یا بنت من فضله ذوالعلی
بعد عایشه گفت

یا نسوة استرن بالمعاجر
واذكرن رب الناس اذ خصنا
والحمد لله علی افضا له
سرن بها فالله اعلی ذکرها
بعد حفصه گفت :

فاطمة خیر النساء البشر
فضلك الله علی كل الوری
زوجك الله فتی فا ضلا

و در کشف الغمه از اسماء روایت کرده که گفت وقت رحلت خدیجه کبری من حاضر بودم دیدم آن مخدره گریه میکند عرض کردم چرا گریه میکنی و حال آنکه مثل پیغمبر خاتم ص شوهری داری که تو را بشارت به بهشت داده فرمود گریه من بجهة آنست که در شب زفاف دختر باید يك زنی همراهش باشد که اسرار و دردهای دل خود را باو بگوید و حوائجش را بر آورد و دختر من تازه سن است و میترسم کسی نباشد در شب زفاف با او همراهی کند عرض کردم یا سیدتی اگر من تا آنوقت زنده بودم عهد میکنم که در عوض شما این کار را تحمل نمایم چون شب زفاف مخدره شد پیغمبر ص امر فرمود که زنها بیرون شوند همه بیرون شدید بغیر از من پیغمبر ص مرا دید فرمود تو کیستی عرض کردم

اسماء فرمود نشینیدی که من گفتم زنهای بیرون بروند عرض کردم چرا لکن من خواستم بفهمی که با جناب خدیجه کبری کرده‌ام وفا کنم پس قصه را نقل کردم پیغمبر ص گریستند و هجاسی میفرماید اسماء بنت عمیس در وقت زفاف صدیقه طاهره در حبشه بوده و در روز فتح خیبر وارد مدینه شده و این اسماء که حاضر بوده وقت زفاف صدیقه طاهره اسماء بنت یزید الانصاری بوده آنها

مخفی نماند که اسماء بنت عمیس در وقت رحلت خدیجه کبری هم در مدینه نبوده و ممکن است گفته شود که جناب اسماء بنت عمیس در وقت رحلت خدیجه کبری و اوقات زفاف صدیقه مشرف شده بمدینه طیبه چون در بعضی از اخبار تصریح شده با اسماء بنت عمیس

و اما اسماء بنت یزید الانصاریه در خیرات حسان است که دختر یزید الاشلی است و پدرش از صحابه و خود نیز از صحابه بوده و بفصاحت بیان موصوف است روزی از طرف سائر زنان صحابه خدمت حضرت رسالت پناهی ص مشرف شد عرض کرد بای ائت یا رسول الله ص انا وافدة النساء الیک ان الله عزوجل بعثک الی الرجال والنساء كافة مآمنا بک وبالک وانا معاشر النساء محصورات قواعد نیوتکم ومقضى شهواتکم وحاملات اولادکم وأنکم معشر الرجال فضلتم علينا بالجمع والجماعات وعبادة المرضى وشهود الجنائز والحج بعد الحج وفضل من ذلك الجهاد فی سبیل الله عزوجل وان الرجل منکم اذا خرج حاجا او معتمرا او مجاهدا حفظنا لکم اموالکم وغزلنا اثوابکم ورینا لکم اولادکم افلا نشارکم فی هذه اجر والخیر پس حضرت رسول ص روی باصحاب کرد فرمود مقاله در این خصوص بهتر از آنکه این زن بیان نمود شنیده‌اید عرض کردند گمان نمیکنم هیچ زنی باین حسن محاضره رسیده باشد پیغمبر ص فرمود اینها را از خود خوشنود دارند همین عمل آنها با تمام اعمال خیریه که گفتی معادل مییابد خوش رفتاری کنند و آنها را از خود خوشنود دارند همین عمل آنها با تمام اعمال خیریه که گفتی معادل مییابد

امر پنجم در جحازیه فاطمه زهراء ع

در بحار از امالی طوسی از حضرت صادق ع روایت کرده از جدش امیرالمومنین ع که فرمود حضرت رسول ص بمن فرمود یا علی برخیز و زره خود را بفروش و قیمت آنرا بیاور پس برخواستم و زره خود را فروختم و قیمت آن را آوردم خدمت حضرت رسول ص پس یک کف از آن دراهم را ببلال داد و گفت از برای فاطمه بوی خوش خریداری کن و دو کف از آن دراهم را داد بابو بکر که برو بیازار و از برای فاطمه بگیر آنچه را باو محتاج است از جامه و اثاث البیت و عمار بن یاسر و بعضی از صحابه را از پی او فرستاد پس همگی رفتند بیازار و هر یک از ایشان آنچه را اختیار میکردند بای بکر نشان میدادند و بمصلحت او میخریدند پس پیراهنی خریدند بهفت درهم و مقنعه خریدند بچهار درهم و قطیفه خیبریه و سریری گرفتند که میانش از لیف خرما بود و دو فراش از جامه‌های مصری گرفتند که یکی را از لیف خرما پر کرده بودند و دیگری را از پشم و چهارم یکی گرفتند از پوست طائف که میانش را از علف اذخر پر کرده بودند و پرده از پشم و حصیر هجری دست آبی و سیاهی و بادیه مسی و ظرفی برای آب خوردن از پوست و کاسه چوبی از برای شیر و هاشک آبی و مطهره بقیرا ندوده و سبوی سبزی و کوزه‌هایی از سفال پس آوردند خدمت حضرت رسول ص حضرت اینها را بدست میگرفت و ملاحظه مینمود و میفرمود خداوند مبارک گردان این را براهل بیت من و بروایتی آب از دیدگان شریفش ریخت و سر بجانب آسمان بلند کرد و فرمود خداوند ابر کت ده بکر و هیکه بیشتر ظرفهای ایشان سفالست و در روایت است که ام ایمن عرض کزد یا رسول الله ص اگر خدیجه میبود هر آینه دیده او روشن میشد بزفاف فاطمه زهراء علیها سلام

امر ششم در نثار لیله زفاف فاطمه زهراء ع

در بحار از امالی روایت کرده که ام ایمن به پیغمبر ص عرض کرد یا رسول الله ص فاطمه را تزویج کردی و چیزی بسراو نثار نکردی فرمودند ای ام ایمن وقتی که فاطمه تزویج شد بامیرالمومنین ع خداوند امر فرمود باشجار بهشتی که نثار نمایند از حلی و حلل و یاقوت و زمرد استبرق بهشتی و سید حمیری فرموده

نصب الجلیل لجبرئیل منبرا
شهد الملائكة الکرام و ربهم
و تناثر طوبی علیهم لؤلؤا
فی ظل طوبی من متو ز برجد
و کفی بهم و بر بهم من شهد
و زمردا متتابعاً لم یعقد

و شیخ بهائی در کشکول از والدش شیخ حسین عاملی نقل کرده که در مسجد کوفه در قرمزی دید که بر او نوشته بود

انا در من السماء نرونی
کنت اصفی من اللجن بیاضا
یوم تزویج والد السبطین
صبغتنی دماء نحر الحسین

و در بحار از مناقب روایت کرده که خداوند وحی فرمود بدرخت طوبی که نثار نماید در و یاقوت را پس حورالعین مبادرت مینمودند بجمع کردن آنها و فخریه میکردند که هذا تحفة خیر النساء

امر هفتم در تاریخ تزویج و زفاف فاطمه زهراء ع

بدانکه اول و اشرف تمام زوجات حضرت امیرالمومنین ع صدیقه طاهره علیها السلام بود و در بحار از خزاقی روایت کرده که پیغمبر ص در حیوة خدیجه کبری زوجه دیگر اختیار نکرد نه حره و نه کنیز و همین قسم بود امیرالمومنین ع در حیوة فاطمه زهراء و در تهذیب از ابی بصیر از حضرت صادق ع روایت کرده که خداوند حرام فرمود زنها را بامیرالمومنین ع مادامیکه فاطمه زهراء در حیوة بود ابو بصیر عرض کرد چگونه فرمود چون فاطمه زهراء ع طاهره بود و حیض نمیدید انتهى یعنی چون فاطمه زهراء عذری نداشت که علی زوجه دیگر اختیار کند یا مراد این باشد که فاطمه زهراء ممتاز بود در جلالت قدرت و عظمت شان از تمام زنها برتر بود و لذا سزاوار نبود که زنی همسری با او بنماید در مصباح المتعجلین است که روز اول ذی الحجة الحرام پیغمبر ص تزویج فرمود فاطمه را با حضرت امیرالمومنین ع و علامه مجلسی در جلاء العیون میفرماید شیخ مفید و ابن طاووس و اکثر اعظام علماء ذکر کرده اند که این مزاجت با سعادت در شب پنجشنبه بیست و یکم ماه محرم از سال سوم هجرت واقع شد و منافات ندارد که تزویج مخدره در اول ذی الحجة باشد و زفاف در بیست و یکم محرم باشد و گفته شد ولادت مخدره در بیستم جمادی الاخره پنج سال بعد البتة و ظاهرا در آخر سال چهارم بعثت بوده که از روز بعثت تا روز ولادت مخدره چهار سال و ده ماه و بیست روز گذشت پس سن مخدره در وقت هجرت هفت سال و هشت ماه و ده روز بوده چون گفته شد که از روز هجرت بنا بر مختار دوازده سال و هشت ماه و ده روز بوده پس در حین زفاف مخدره بنا بر مختار نه سال و هفت ماه و یکروز میشود و از سن شریف حضرت امیرالمومنین ع چنانکه گفته خواهد شد بیست و پنج سال و شش ماه و هشت روز گذشته بود تقریباً و در اصول کافی و تهذیب و دروس ولادت مخدره را در سال پنجم از بعثت نوشته و ولادت حضرت مجتبی رادر نیمه ماه رمضان سال دوم از بعثت نوشته اند بنا بر این غایه مایمکن باید وقت زفاف مخدره هشت سال و هفت ماه داشته باشد و این بعید است ♦

فصل ششم

در ذکر مجملی از حالات اولاد امجاد این مخدره

بدانکه اولاد این مخدره منحصر است بحضرت امام حسن مجتبی و حضرت

امام حسین علیهما السلام و بجانب محسن سقط شده و بحضرت زینب کبری و بحضرت ام کلثوم کبری سلام الله علیهن اجمعین

اما احوالات حضرت امام حسن و حضرت سید الشهداء سلام الله علیهما در باب چهارم و پنجم ذکر خواهد شد انشاء الله تعالی و اما جناب محسن شهید شد و قاتل آن مظلوم را در اخبار مفصلاً نوشته اند که از ذکر آنها عذر میخوایم و در کتاب احتجاج روایت مفصلی نقل فرموده و از فقرات آن روایت است که حضرت مجتبی ع بمغیره بن شعبه فرمود و اما انت یا مغیره فانك لله عدو و لکتابه نابد و لنبيه مکذب و انت الزانی و قد وجب عليك الرجم الی ان قال ع و انت ضربت فاطمه بنت رسول الله ص حتی ادميتها و اقلت ما فی بطنها الخ

و در سیزدهم بخار از مفضل بن عمر از حضرت صادق ع روایت مفصلی نقل کرده و در آن روایت است که روز قیامت خدیجه کبری و فاطمه بنت اسد جناب محسن سقط شده را روی دست گرفته صیحه زنان وارد محشر میشوند و فاطمه زهراء میگوید هذا یومکم الذی کنتم توعدون الیوم تجد کل نفس ما عملت من خیر محضراً و ما عملت من سوء تود لو ان بینها و بینہ امدأ بعیداً بعد حضرت صادق ع اینقدر گریه کرد که محاسن شریفش ترشد و فرمود روشن مباد چشمتکه این مصیبت را بشنود و گریان نشود مفضل عرض کرد چه میفرمائی در قوله تعالی و اذا الموءدة سئلت بای ذنب قتلت فرمود یا مفضل موءده و الله محسن است و کسیکه عیر این بگوید او را تکذیب کنید

و اما جناب زینب الکبری بسیار مجلله و مکرمه بود و این مخدره ملقبه بود بعقیله بنی هاشم چنانچه ابوالفرج در مقاتل الطالبین درباره عون بن عبدالله بن جعفر بن ابیطالب میفرماید و امه زینب العقیله بنت علی بن ابیطالب ع و امها فاطمة بنت رسول الله ص ان قال و العقیله هی الی روی ابن عباس عنها فقال حدثنی عقيلتنا زینب بنت علی ع بعد نقل میکند از آن مخدره خطبه حضرت فاطمه زهراء ع را در امر فک و عجب است که آن مخدره در آن زمانیکه صدیقه کبری خطبه فک را خواند با صغر سن شریفش چگونه آن خطبه را ضبط فرموده و در احتجاج طبرسی از خدام اسدی روایت کرده که وقتیکه اهل بیت را وارد کوفه نمودند مرت زینب بنت علی بن ابیطالب ع الناس بالسکوت قال حزام الاسدی لم ارو الله خضرة قط انطق منها کانهما تنطق و تفرغ علی لسان امیر المومنین ع و قد اشارت الی الناس بأن انصتوا فارتدت الانفاس و سکنت الاجراس پس خطبه غرائی خواند تا آنکه بعد از فراغ از خطبه حضرت امام زین العابدین ع درباره اش فرمود انت بحمد الله عالمة غیر معلمه و فهمة غیر مفهومة از این خطبه شریفه و فرمایش حضرت زین العابدین ع جنبه ولایت و علمیت و جلالت قدر و رفعت شان و کمال عقل و دانش و علوم منزلت و طلاقت لسان و فصاحت بیان حضرت زینب ع معلوم میشود و همچنین از خطبه که در مجلس یزید این مخدره انشاء فرمود

و در اثبات الوصیة مسعودی نقل میکند از خدیجه بنت محمد بن علی الرضا ع ان الحسين ع اوصی الی اخته زینب بنت علی ع فی الظاهر فکان ما خرج من علی بن الحسين فی زمانه من علم ینسب الی زینب بنت علی ع سقراً علی بن الحسين ع و تقیة و اتقاء علیه انتهى و هذا فضیله عظیمه للمخدره سلام الله علیها و از مناقب عظیمه این مخدره آنستکه علی الظاهر چهار مرتبه حفظ وجود مبارک امام را نمود چنانکه ذکر خواهد شد انشاء الله تعالی و این مخدره تزویج شد بپسر عمش جناب عبدالله بن جعفر الطیار و در بخار از خزازقی نقل فرموده که از پیغمبر ص روایت کرده که نظر فرمود با اولاد علی و جعفر طیار

و فرمود بناتنا لبنونا و بنونا لبناتنا و جناب زینب از جناب عبدالله چهارپسر داشت و یک دختر علی و عون و عباس و محمد و ام کلثوم و در مقاتل ابوالفرج است که عون بن عبدالله بن جعفر الطیار که والدۀ ماجده اوزینب الکمری عقیده بنی هاشم بود در کربلا شهید شد در رکاب خال گرامش حضرت سیدالشهداء ع و در کامل بهائی است که در کربلا دو پسر از حضرت زینب شهید شد جناب عون و جناب محمد ابنی عبدالله بن جعفر الطیار و مسلمان حضرت زینب ع در وقعه طف تشریف داشتند و با سیری بشام تشریف بردند و در کتب معتبر تاریخ ولادت و رحلت و محل دفن این مخدره دیده نشده بجز اینکه معلوم است در حیوة حضرت رسول ص متولد شده و از اخبار مستفاد میشود که حضرت زینب بعد از حضرت سیدالشهداء (ع) متولد شده و جناب ام کلثوم بعد از حضرت زینب و ظاهرًا قبر حضرت زینب در شام است و معروف است بزینبیه و زیارتگاه عامه مسلمین است

و در هدیة الزائرین از علامه نوری ره نقل فرموده که در مدینه طیبہ قحطی و غلا شد جناب عبدالله ابن جعفر با مخدره جناب زینب خاتون تشریف بردند بشام جهة فرار از قحطی و در همان موضعی که فعلاً مزار و مرقدشان هست و معروف است بزینبیه توقف فرمودند پس مخدره مریضه شد و از دنیا رحلت فرمود و در همان موضعی که منزلشان بود دفن شد و اما آنکه دو مرتبه اسیر شده باشد چنانچه بعضی گفته اند معلوم نیست

و در قناطر السباع مصر مزاری است معروف بمزار حضرت زینب خاتون و ممکن است که مزار مصر محل دفن یکی از بنات این مخدره یا محل دفن یکی از اسباط ائمه اطهار ع بوده باشد که مسمی بوده باین اسم و قریب بهمین مضامین در خیرات حسان فرموده است و از ابن بطوطه نقل فرموده که در يك فرسخی دمشق مشهد ام کلثوم بنت امیر المومنین ع است و اسم این مخدره زینب بود و پیغمبر ص او را مکنی فرمود بام کلثوم بجهة شباهتش بخاله اش ام کلثوم دختر حضرت پیغمبر ص انتهى و معلوم است که در حیوة حضرت پیغمبر ص دختری زینب نام از حضرت امیر ع بغیر عقیده بنی هاشم نبوده و در کامل بهائی است که مخدره ام کلثوم خواهر حضرت سیدالشهداء ع وفات نمود در دمشق

و اما جناب ام کلثوم بنت فاطمه ع این مخدره اسم شریفش رقیة الکبری بود چنانکه در عمدة الطالب است و او نیز خیلی جلالت قدر داشت و زوجه عمر بن الخطاب بود و در بحار از سید بن طاوس در طوائف روایت کرده از حضرت صادق ع چون خواسته گاری نمود عمر از ام کلثوم حضرت امیر عذر آورد که او بچه است عمر آمد نزد عباس بن عبدالمطلب گفت آیا در من عیبی هست عباس گفت مگر چه شده گفت خواسته گاری نموده ام نزد پسر برادرت و او مرا رد کرده قسم بخدا از برای شما کرامتی نخواهم گذارد و دو شاهد اقامه میکنم آنه سرق و لا قطعن یمینه پس عباس آمد خدمت امیر ع و او را خبر داد بگفته عمر و استدعا کرد که امر را واگذار باو نماید امیر المومنین ع امر مخدره را واگذار بعباس فرمود و مرحوم اعتماد السلطنه در کتاب حجة السعادة مینویسد زمانیکه اسراء را وارد مجلس یزید کردند سفیر ملک روم حاضر بود گفت یزید اینها از چه طایفه و از چه قبیله اند یزید گفت از قبیله بنی هاشم و نام صاحب این سر حسین بن علی است گفت کدام علی یزید گفت داماد پیغمبر ص سفیر گفت یکی از دختران علی زوجه عمر بن الخطاب بود یزید گفت مگر تو زوجه عمر دختر علی بن ابیطالب را میشناسی سفیر گفت آری آنوقت که آن مخدره را من دیدم از زوجه امپراطور با شأن تر بود الخ و این مخدره در وقعه طف حاضر نبود چنانچه در همین کتاب حجة السعادة میفرماید نقله حدیث از طرق معتبره نقل نموده اند که جناب ام کلثوم دختر امیر المومنین ع و فاطمه زهرا ع و والده زید بن عمرو رقیه بنت عمر در حیوة حضرت مجتبی ص در مدینه طیبہ از دنیا رحلت فرمود و رحلت او و فرزندش زید در یکروز بود

و تقدم و تاخر موت احدهما معلوم شد الى ان قال و ام كلثوم بنت علي که نام شريفش در وقعه طف در همه جا مذکور ميشود و خطب و اشعار باو منسوب ميگردد ام كلثوم ديگريست از ساير زوجات اميرالمومنين ع چون علي القول الصحيح اميرالمومنين ع را از بنات دوزيب بود و دوام كلثوم زينب كبرى زوجه عبدالله بن جعفر بود و ام كلثوم كبرى زوجه عمر بن الخطاب بود و هر دو از صديقه طاهره بودند و زينب الصغرى و ام كلثوم الصغرى از ساير امهات بوجود آمدند انتهى

و شيخ حر در وسائل الشيعه از عمارياسر روايت کرده اخراجت جنازة ام كلثوم بنت علي و ابنها زيد بن عمرو في جنازة الحسن و الحسين و عبدالله بن عمرو و عبدالله بن عباس و ابوهريره فوضعوا جنازة الغلام مما يلي الامام والمرئة ورائه و قالوهذا هو السنة انتهى پس معلوم شد كه جناب ام كلثوم بنت فاطمه در وقعه طف اصلا در دنيا نبوده و مستفاد از روايت مذكوره آنكه جناب ام كلثوم كبرى در مدینه طيبه از دنيا رفت و ظاهر اقبير شريفشان هم در مدینه طيبه باشد و اما تاريخ ولادت و رحلتشان معلوم نيست هيچقدر معلوم شط كه اينمخدره در حيوه حضرت رسول صلى الله عليه و آله بدنيا آمد و در حيوه حضرت مجتبي ع از دنيا رفت

فصل هفتم

در ذكر خدمت گذاران صديقه طاهره ع

منجمله جناب ام ايمن بود و اسم او بر كة بن ثعلبيه است و اين مخدره حبشيه بود و حاضنه حضرت رسول بود و در اصابه استكه پيغمبر ص فرمود ام ايمن امي بعد امي و يقول ص لام ايمن يا امه و هر وقت باو نظر ميگرد و ميفرمود او بقيه اهل بيت من است و روايت کرده كه در يكي از اسفارش ام ايمن تشنه شد در حالتيكه صائمه بود و آب هم نداشت و عطش او شدت كرد پس ناگاه از آسمان دلو سفيدى نازل شد ام ايمن او را گرفت و آشاميد و ميفرمود بعد از آن هر گز من تشنگي نديدم حتى روزهاي بلند را روزه ميگرفتم و ابدا تشنه نميشدم و گفته ام ايمن در خلافت عثمان از دنيا رفت و بعضي گفتند پنج ماه بعد از پيغمبر ص رفت بعد در مقام جمع بين دو قول ميفرمايد بدانكه آنكه ۵ ماه بعد از پيغمبر ص از دنيا رفت ام ايمن خاضنه پيغمبر ص بود و آنكه در خلافت عثمان از دنيا رفت او كنيز ام حبيبه بود چون اسم هر دو بر كة و كنيزه هر دو ام ايمن بود و هر دو حبشيه بودند انتهى آن مخدره اول زوجه عبید حبشی بود و ايمن از او متولد شد بعد از او زوجه زيد بن حارثه شد و از او اسامة بن زيد بن حارثه متولد شد و ام ايمن كنيز حضرت عبدالله پدر حضرت رسول ص بود يا كنيز آمنه والده حضرت پيغمبر ص و علي اي حال ام ايمن به پيغمبر ص منتقل شد و زوج او زيد بن حارثه در جاهليت اسير شد و حكيم بن حزام او را در بازار عكاظان خريد و براي جناب خديجه آورد و خديجه او را بر رسول خدا ص بخشيد و مردم او را زيد بن محمد ميخواندند و آيه شريفة و ما جعل ادعيائكم ابنائكم ذلکم قولكم بافوا هم الخ در باره او نازل شد و جناب زيد در جنگ موته شهيد شد و اسامة بن زيد از كساني بود كه از اميرالمومنين ع عزات جست و از جهاد با آنحضرت تعافل و در روز رحلت حضرت پيغمبر ص ام ايمن خيلي گريه ميكرد از سبب گريه اش سؤال كردند گفت پيغمبر ص كه از دنيا رفت من ميدانستم از تحال پيغمبر ص را و گريه من جهت انقطاع وحي الهي است كه هميشه بخانه ما نازل ميشد كذا في كتاب الاصابة و كتاب خيرات حسان

و بدانكه در روز وفات حضرت پيغمبر ص اسامة بيست ساله بود و در مجالس المومنين از علامه حلي روايت نموده از حضرت باقر ع كه آنحضرت فرمود اسامة آخر امر رجوع بحق نمود پس نگوئيد در باره او مگر خير انتهى بعد ميفرمايد و روايت نموده اند كه عمر بن خطاب بجهة اسامة بن زيد پنجه زار دينا را از

بیت المال مقرر کرده و از برای پسر خود عبدالله دوهزار دینار عبدالله گفت اسامه را بر من ترجیح دادی و حال آنکه من از غزوات حضرت پیغمبر ص دیده‌ام آنچه را که او ندیده عمر گفت بجهت آنکه پیغمبر ص او را از پدر تو بیشتر دوست میداشت مولف گوید که خلیفه جهت تفضیل دادن او را نفرموده جهتش این بود که اسامه را بسیم زر و وعده امارت منصرف نماید از متابعت بنی‌هاشم و بعد از وفات رسول خدا ص اسامه در دار القری سکونت اختیار کرد و در آخر خلافت معاویه در ارض جرف ازدنیارفت و من جمله جناب فضه نویبه کنیز آن مخدیره بود در مصباح کفعمی است که فضه باب فاطمه ع بود و از اصول کافی استفاده میشود که فضه روز عاشورا در کربلا بود و قتیکه لشکر کفر اراده کردند اسب بر جسد طاهره بتازند فضه خاتون از حضرت زینب استیذان نمود که شیری را که در آن سرزمین بود بمدد کاری بخواهد رفت فضه و بآن شیر گفت و آن شیر آمد بقتلگاه ابن سعد گفت فتنة لا تثيروها انصرفوا و جناب فضه بیست سال ابداء تکلمی نکرد مگر بآیات کریمه قرآنی

در عاشر بحار از مناقب روایت کرده که ابوالقاسم قسری گفت در بیابان از قافله دور افتادم چشم بزمی افتاد گفتم تو کیستی این آیه را تلاوت فرمود و قل سلام فسوف يعلمون پس سلام کردم گفتم چه میکنید در این بیابان این آیه را تلاوت کرد من یهدی الله فلامضل له گفتم از جنی یا از انس این آیه تلاوت کرد یا بنی آدم خدوا زینتکم عند کل مسجد گفتم از کجا میآئی این آیه را تلاوت کرد ینادون من مکان بعید گفتم قصد کجا داری این آیه را تلاوت کرد و لله علی الناس حج البیت گفتم چند وقت است از قافله دور افتاده گفت ولقد خلقنا السموات والارض فی ستة ایام گفتم آیا طعامی میل داری گفت و ما جعلناهم جسد الا یا کلون الطعام پس باو طعام خور انیدم گفتم تعجیل کن در رفتن گفت لا یکلف الله نفسا الا وسعها گفتم ترا بر ردیف خود سوار کنم گفت لو کان فیهما الهة الا الله لفسدتا پس من پیاده شدم و آن زن را سوار کردم گفت الحمد لله الذی سخر لنا هذا پس چون بقافله رسیدیم گفتم شما در قافله کسی را دارید گفت یا داود انا جعلناک خلیفة فی الارض و ما محمد الا رسول یا یحیی خذ الکتاب بقوة یا موسی انی انا الله پس من آن چهار اسم را ندا کردم دیدم چهار جوان آمدند بطرف آن زن گفتم ای زن اینها کیانند گفت المال والبنون زینة الحیوة الدنیا پس چون رسیدند بآن زن گفت یا ابت استاجرہ ان خیر من استاجر القوی الامین پس آن جوانها بمن احسان نمودند گفت والله یضاعف لمن یشاء پس زیاده احسان کردند پس از آنها سؤال کردم این زن کیست گفتند این زن مادر ما فضه کنیز حضرت زهراء علیها سلام است و مدت بیست سال است که تکلمی نمیکند مگر بآیات قرآنی و عجب از این آنست که سبب آن مخدیره مستجاب الدعوه بوده

در مناقت از مالک دینار روایت کرده گفت در بیابان مکه زن ضعیفه دیدم که بردابه لاغری سوار است پس چون بوسط راه رسیدیم دابه آن زن از راه رفتن باز ماند دیدم آن زن سر بآسمان بلند کرد و عرض کرد الهی لافنی یتنی تر کتنی ولا الابی تک حملتنی فوعزتک و جلالک لو فعل بی هذا غیرک لما شکوته الا الیک پس ناگاه دیدم شخصی را که از بیابان آمد زمام ناقه در دست گرفته گفت سوار شو پس آن زن سوار شد و آن ناقه مثل برق حرکت کرد پس چون بطوافگاه رسیدم دیدم آن زن طواف میکند پس قسم دادم او را که تو کیستی گفت انا شهره بنت مسکه بنت فضه خادمة الزهراء و در روایت است که اما من و فضه بعد از صدیقه طاهره نتوانستند در مدینه طیبه توقف نمایند و رفتند بمکه معظمه

و جناب اسماء بنت عمیس هم خدمت زیادی بآن مخدیره مکرمه مخصوصا در حال ذفاف مخدیره و در سرجنازه آن مخدیره شق جیب کرد و گریه کرد و بعضی از خصوصیات جناب اسماء در ضمن حالات میمونه زوجه حضرت پیغمبر ص گفته شد و در مناقب است که در هنگام وصیت صدیقه طاهره اسماء و ام ایمن حاضر بودند

وحضرت صدیقه فاطمه زهرا با اسماء وصیت فرمود که اگر از دنیا برود غسل ندهد او را مگر اسماء و امیرالمومنین علیه السلام و حضرت صدیقه با اسماء فرمودند که من قبیح میدانم بدن زن را بنوعی حمل کند که مردم او را بر روی سر یر ببینند اسماء عرض کرد من در ارض حبشه دیده‌ام کیفیت سر یر و تابوت را و از برای مخدره تابوتی بهمان نحو ساختند

فصل هشتم

در بعضی از تواریخ و وقایع متعلقه بصدیقه طاهره

واقعه اولی در سال اول هجرت چون پیغمبر ص وارد مدینه طیبه شدند نامه نوشتند بامیرالمومنین ع در مکه معظمه که حرکت بفرماید بجانب مدینه و نامه را دادند به ابابا و اقدالیثی چون نامه بآن بزرگوار رسید امیرالمومنین ع با جمعی مخفیانه از مکه بیرون شدند و فاطمه زهراء و فاطمه بنت زبیر بن عبدالمطلب را با خود از مکه حرکت دادند و از برای این فواطم هودجی ترتیب داد و ابو اقدوا یمن پسر ام ایمن را بر شتر فواطم گذاشت و شتر فواطم را بسرعت سوق مینمودند بجانب مدینه طیبه امیرالمومنین ع فرمود ارفق بالنسوة ابا و اقد انهن من الضعائف و این مخدرات اول المهاجرات بودند از مکه معظمه بمدینه طیبه

و در ناسخ التواریخ است که چون رسول خدا ص بمدینه طیبه اقامت فرمود پانصد درهم و دو اشتر دادند بابو رافع و زید بن حارثه که بیرونند بمکه معظمه حضرت فاطمه زهراء ع و جناب ام کلثوم بنتی رسول الله ص و جناب سوده بنت ذمه زوجة رسول الله و جناب ام ایمن و اسامة بن زید بن حارثه پس ام ایمن را حرکت دهند و بیاورند بمدینه طیبه چون وارد مکه معظمه شدند عبدالله بن ابی بکر هم مادر خود ام رومان و دو خواهر خود عایشه و اسماء ذوالنطاقین زوجة زبیر را در حالتیکه حامله بود بعبدالله بن زبیر کوچ داد و باتفاق طلحة بن عبدالله و جمعی دیگر وارد مدینه شدند و بعد از ورود بقباء اسماء بنت ابوبکر عبدالله بن زبیر را وضع حمل نمود

واقعه ثانیه در شب پنجشنبه بیست و یکم ماه محرم از سال سوم هجرت واقع شد تزویج امیرالمومنین و فاطمه زهراء علیهما السلام چنانچه سابقا گفته شد

واقعه ثالثه در عقد الفرید است که بعد از آنکه با ابابکر بیعت کردند امیرالمومنین ع و عباس و زبیر در خانه فاطمه نشستند ابابکر عمر را فرستاد که اینها را از خانه بیرون آورد که با ابابکر بیعت کنند و گفت اگر حاضر نشدند آنها را بقتل برسان عمر آتش حاضر کرد که خانه را بر سر آنها بسوزاند پس صدیقه طاهره فرمود یا بن خطاب اجئت لتحرق دارنا عمر گفت بلی داخل شوند در بیعت ابابکر الی آخر الروایة و تفصیلش را علماء شیعه و سنی در کتب خود نوشته‌اند و در بعضی از اخبار است که خالد بن ولید ملعون شمشیر کشید که گردن آن بزرگوار را بزند آن بزرگوار حمله کرد بآن ملعون آن ملعون آقا را قسم داد دست از او برداشت جناب مقداد و سلمان و ابوذر و عمار یاسر و بریده بن حبیب اسلمی داخل خانه شدند که یاری کنند امیرالمومنین ع را نزدیک بود فتنه بزرگ شود فرمودند دعوهم و ایای فان الله امرنی ان لا اجاهدکم فی هذا الوقت پس ریسمانی بگردن آن بزرگوار انداختند تا بمسجد ببرند حضرت فاطمه زهراء ع حامل شد بین علی و آنجماعت که بعضی از مصائب و آلام بر آن مخدره وارد شد و حضرت صادق ع فرمودند و ماتت حین ماتت وان فی عضدها مثل الدمج الخ

واقعه رابعه چند روز بعد از واقعه سابقه آدم فرستادند بسوی فذک که وکیل مخدره را بیرون کنند و فذک را تصرف کنند پس مخدره آمد و فرمود چرا میراث مرا از پدرم منع کردید و وکیل مرا از فذک خارج نمودید گفتند شهود خود را که شهادت بدهند که فذک مال تو هست حاضر کن مخدره گفت شهود

من شوهر من امیرالمومنین ع است و دو فرزندم حسنین ع و ام ایمن و اسماء بنت عمیس که در آنوقت
زوجه ابابکر بود پس آن بزرگواران شهادت دادند بفرمود مخدره گفتند اما علی ع فزوجها و فی
روایه قال اما علی ع فیجر النارالی قرصه و اما الحسن و الحسین ابناها و فی روایه قال انهما صغیران و
اما ام ایمن فمولاتها و فی روایه قال انت امرأه و لا یجیز شهاده عجمیه لا تفصح و اما اسماء بنت عمیس
کانت تحت جعفر بن ابی طالب ففی تشهد لبني هاشم و قد کانت تخدم فاطمه و کل هولاء یجرون الی انفسهم
صدیقه طاهره مهموما مراجعت نمود و بعد مکرر مخدره رفت نزد آنها آخر الامر در روایت است که
کاغذی نوشتند دادند بمخدره که فدک را بوی رد نمایند الخ

مخفی نماید فدک موضعی است بخیرین او و مدینه دو منزل است و تاخیر کمتر از یک منزلست
و فدک را که غصب کردند در دست غاصبین بود و در زمان خلافت عثمان بن عفان عثمان او را طیول داد
پسر عمش مروان بن حکم و در دست آل مروان بود تا زمان خلافت عمر بن عبدالعزیز بن مروان بن
حکم پس عمر بن عبدالعزیز اقرار نمود بحقیقت مخدره و فدک را رد کرد بحضرت امام محمد باقر ع
تا وقتی که عمر بن عبدالعزیز از دنیا رفت باز فدک را یزید بن عبدالملک غصب نمود تا زمان سفاح
سفاح فدک را رد کرد بحسن بن حسن بن علی بن ابیطالب ع باز منصور فدک را غصب کرد مهدی عباسی
اورا رد کرد به بنی فاطمه باز هادی بن مهدی اورا غصب کرد بعد مأمون اورا رد کرد باولادهای فاطمه
زهره ع و تا زمان متوکل دست اولادهای آن مخدره بود و آنها در آن زمان مستغنی بودند زمان
متوکل که شد باز او غصب نمود و در مناقب ابن شهر آشوب است که هرون بحضرت موسی بن جعفر ع گفت
حدود فدک را بفرما تا من رد کنم بسوی شما فرمودند یک حد او عدنست حد دوم سمرقند است حد
سوم افریقیه است حد چهارم سیف البحر است هرون گفت پس از برای ما چیزی باقی نمی ماند یعنی
ای هرون تمام مملکتی که در دست تو میباشد در حکم فدک است و غصب است و حق ما خاندان است
الحاصل بعد امیرالمومنین ع در حضور اصحاب امام حجت فرمود و حقانیت خود و مخدره مکرر فاطمه زهره ع
و ابابکر و عمر و سایرین از صحابه ثابت فرمود بعضی گفتند دیدی علی با ما چه کرد اگر یکمرتبه دیگر
چنین احتجاج بفرما ما فاسد خواهد شد تکلیف چیست گفتند تکلیف آنست که کسیر او ادا ریم بقتل علی گفتند
بکه اینست تکلیف را بنمایم گفتند بخالد بن ولید پس فرستادند خالد بن ولید را حاضر نمودند گفتند ما تکلیف
بزرگی بتو داریم خالد گفت آنچه امر کنید اطاعت میکنم و لو بقتل علی بن ابیطالب ع گفتند مطلب همین
است برو بمسجد وقت نماز صبح پهلوی او بایستاد چون سلام نماز داده شد گردن امیرالمومنین را بزن
در احتجاج طبرسی است که جناب اسماء بنت عمیس که زوجه ابابکر بود اینسخن را شنید و
خادمه اش را فرستاد بخانه امیرالمومنین ع و گفت ان الملاء یا تمرون بک لیقتلوك پس جاریه آمد و
این آیه را خواند امیرالمومنین ع فرمود رحمها الله قولى لمولاتک فمن یقتل الناکثین و القاسطین
و المارقین آمدند مسجد بجهت اداء نمودن نماز صبح ابابکر در حال تشهد پشیمان شد و قبل از سلام دادن سه
مرتبه گفت یا خالد لا تفعل ما امرتک السلام علیکم ورحمة الله و برکاته امیرالمومنین ع ملتفت شد
بخالد بن ولید فرمود اگر نهیت نکرده بود تو مرا میکشتی گفت ای والله لو ضعته فی اکثرک شعرا
حضرت فرمودند کذبت لا ام لک من یفعله اضیق خلقه است منک

و در روایت ابی ذر غفاری است که امیرالمومنین ع بانگشت سبابه و وسطی خالد را چنان فشار داد
که خالد جامه اش را نجس کرد و صیحه کشید و پا بزمین میزد پس ابوبکر عمر را فرستاد نزد عباس بن
عبدالمطلب که شفاعت بنماید و خالد را ازید امیرالمومنین ع نجات دهد عباس آمد خدمت امیرالمومنین ع و قسم
داد بحق القبر و من فیه و بحق دو نور دیده اش و بحق فاطمه زهره ع که دست از خالد بر او و پیشانی آن بزرگوار را

بوسید امیرالمومنین ع دست از خالد برداشت
 بیان لوضعتہ فی اکثرک شعرا یعنی شمشیر را بر سر تومینہام چون سرازیمہ اعضای بدن مویش
 بیشتر است و است بکسر همزه بمعنای دبر است یعنی کسیکہ شمشیر بر سر من بزند حلقہ دبرش از دبر توتک
 تراست و کفی بہذا ذلا و ذمما

فصل نهم

در ذکر بعضی از قبور متبر کہ و بقاع شریفہ واقعہ در مدینہ طیبہ و اطراف آنست
 بدانکہ میتوان گفت در مدینہ طیبہ و اطراف آن زمینی نیست مگر آنکہ معصومی
 قدم بر آن زمین گذارده و هوایی نیست مگر آنکہ معصومی در آن هوا تنفس فرموده و این ادعای ادر
 بارہ غیر این زمین مقدس نمیتوان نمود و اغلب معصوم زادگان و اصحاب گرام در آن زمین مقدس مدفونند
 و در مزار بحار از کامل الزیارہ روایت کردہ کہ پیغمبر ص فرمود من مات فی احد الحرمین مکہ او
 المدینہ لم یعرض الی الحساب و مات مہاجرا الی اللہ و حشر یوم القیمۃ مع اصحاب بدر و در خلاصۃ الوفاء فی
 اخبار دارالمصطفی از پیغمبر ص روایت کردہ کہ فرمود المدینہ مہاجری فیہا مضجعی و منہا مبعثی
 حقیق علی امتی حفظ جیرانی ما اجتنبوا الکبائر و من حفظہم کنتلہ شقیعا او شہیدا یوم القیمۃ و من لم
 یحفظہم سقی من طینۃ الخبال نبل للمزنی و ما طینۃ الخبال قال عصارة اهل النار و در آن کتاب اخبار
 زیادی نقل کردہ در فضیلت دفن در مدینہ طیبہ و بقیع و از مالک روایت نمودہ کہ در مدینہ طیبہ دہ ہزار نفر از
 صحابہ گرام مدفونند لکن قبور شریفہ اغلب معلوم و معین نیست چون در سابق رسم نبودہ بناء ساختن
 وقبہ قرار دادن بر قبور و لوح بر روی قبر گذاشتن لذا با این طول زمان فعلا قبر اغلب مخفی مانده و
 بعضی از قبور شریفہ فعلا معلومست و از برای آنها قبہ و بنائی ساختہ شدہ و لا بد است در مقام اذ ذکر دو امر

امر اول دو قبور شریفہ کہ در مدینہ و در بقیع است

منہا قبور شریفہ شش نفر معصومی کہ در مدینہ طیبہ مدفونند : قبر مقدس حضرت رسول ص و
 قبر حضرت امام محمد باقر و قبر مقدس امام جعفر صادق صلوات اللہ علیہم اجمعین و موضع قبور مقدسشان
 معلوم و معین است مگر موضع قبر حضرت صدیقہ طاہرہ ع کہ در چند جا محتمل است و ظاہر و اصح
 آنستکہ قبر مقدس ایشان در میان حرم مقدس حضرت پیغمبر ص است کہ ضریح حضرت پیغمبر ص
 واقع میشود

در روح و ریحان است کہ قبہ مطہرہ ائمہ بقیع را جناب مجد الملک ابو الفضل اسعد بن محمد بن موسی
 اردستانی بنا نمود و ایشان مستوفی مملکت سلطان برکیارق بن ملکشاہ بن البارسلاں طغرل بیک بن
 میکائیل سلجوقی بود و مجد الملک در چہار صد و نود و دو بدست لشگر برکیارق مقتول شد کہ لشگریان
 بدنش را پارہ پارہ کردند چنانچہ در مجالس المومنین فرمودہ و او شیعہ خالص بود و آثار خیرہ او زیاد است
 من جملہ بقعہ مبارکہ ائمہ بقیع صلوات اللہ علیہم اجمعین و در بعضی از تواریخ است کہ اصل آن بقعہ
 را الناصر لدین اللہ عباسی پسر المستضی بالله بنا نمود و در حدود سنہ ۵۶۰ و محتمل است کہ بناء الناصر
 بالله بعد از تخریب بناء مجد الملک بودہ باشد و من جملہ بناء چہار طاق جناب عثمان بن مظعون در بقیع و اهل
 تسنن گمان میکنند کہ آن مقام عثمان بن عفان است و من جملہ بناء حرم و رواق مطہر کاظمین ع و گویا
 آن آثار تا زمان سلاطین صفویہ بودہ بعد بفرمان شاہ عباس صفوی دو گنبد مطہر را بنا نمودند و طلای

دور کنید شریف را مرحوم آقا محمد شاه شهید نمود و بعضی از تعمیرات آن بقعه مبارکه را مرحوم شیخ عبدالحسین شیع العراقین بامر مرحوم ناصرالدین شاه نمود و منجمله بناء قبه حضرت عبدالعظیم چنانچه در مجالس المومنین است که از آثار مجدالملک مشهد سید عبدالعظیم است در ری و منها قبر شریف عبدالله بن عبدالمطلب که در میان شهر مدینه معروف است و حضرت رسول ص دوماه بود که والدشان از دنیا رحلت فرمود و در بحار میفرماید مدفن جناب عبدالله و جناب آمنه معلوم نیست در این ازمنه و ما مطمئن نشدیم بر مدفن او و بزرگوارانتهی و منها قبر جناب ابراهیم بن رسول الله ص که در بقیع معلومست و یوم وفاتشان هیجدهم ماه رجب سنه دهم از هجرت بوده و منها قبور شریفه بنات رسول الله ص که جناب زینب و جناب ام کلثوم و جناب رقیه باشند و قبر شریفشان در بقیع معلوم است و در کتاب خلاصه الوفاء سید علی سمهودی نقل کرده که این مخدرات در بقعه عثمان بن مظعون مدفونند

و منها قبور شریفه زوجات پیغمبر ص در بقیع معروف است و در آن قبه است قبر مالک بن انس بن مالک که از ائمه اربعه اهل تسنن است و منها قبر فاطمه بنت اسد والده ماجده حضرت امیرع و اقرب آنستکه قبر شریف ایشان در حرم ائمه بقیع وصل بدیوار حرم مطهر باشد و رحلتشان سال چهارم هجرت بوده و سن شریفشان در حدود هفتاد بوده و منها قبر جناب عباس بن عبدالمطلب که روز جمعه دوازدهم ماه رجب سنه سی و دو هجری از دنیا رحلت فرمود و قبر جناب عباس متصل است بقبور ائمه بقیع و یک ضریح محیط بهم است و قبر ایشان در همین دسی است که میان حرم مطهر روی بقبله بایستد و قبور مطهره ائمه اطهار در یسار است

و منها قبر جناب صفیه بنت جناب عبدالمطلب والده زبیر بن عوام که در بقیع نزدیک بیاب بقیع معروف است و منها قبر جناب حلیمه سعدیه مرضعه حضرت رسول ص که در بقیع معروف است و منها قبر جناب عقیل بن ابیطالب در بقیع معروف است و در سنه ۵۰ هجری در سن ۹۶ سالگی از دنیا رحلت فرمود و بعضی گفتند قبر جناب عقیل در شام است و در آنجا وفات یافته و منها در بقعه منسوب بجناب عقیل است قبر جناب عبدالله بن جعفر شوهر جناب زینب خاتون بنت امیر المومنین ع که در جود مشهور آفاق بوده و در سال هشتاد هجری وفات یافت در سن نود سالگی و در عمده الطالب است که عبدالله بن معاویه این عبدالله بن جعفر بن ابیطالب را ابو مسلم مروزی در هرات محبوس کرد تا از دنیا رفت و قبر ایشان در هرات معروف است و منها قبر محمد الحنفیه که در بقیع نوشته اند و در سنه ۸۳ هجری از دنیا رحلت فرمود و در بقیع دفن شد کما فی مجالس المومنین و در وفیات الاعیان است که گفته شده که آن بزرگوار از ترس عبدالله بن زبیر گریخت به طائف و آنجا از دنیا رحلت فرمود و گفته شده در ایله از دنیا رفته و ایله آخر خاک حجاز و اول خاک شام است و منها قبر مخدره جناب زینب بنت علی ع زوجه جناب عبدالله بن جعفر و بعضی قبر ایشان را در زینبیه شام نوشته اند و مرحوم حاجی نوری ره همین را ترجیح داد

و منها قبر جناب حسن بن حسن المجتبی ع شوهر جناب فاطمه بنت الحسین ع که در مدینه طیبه از دنیا رفت در سن سی و پنج سالگی و قبرش در بقیع است و منها قبر جناب اسمعیل بن جعفر الصادق ع که قبر شریفشان در سور بلد مقابل قبور ائمه بقیع است و طریقتش از میان مدینه طیبه است و جماعت اسمعیلیه قائلند بامامت این بزرگوار و در حیوة پدر بزرگوارشان از دنیا رحلت فرمود و منها قبر جناب عبدالله بن محمد بن یوسف بن موسی بن عبدالله المحض بن الحسن بن الحسن المجتبی ع که در بقیع است و منها قبر جناب مقداد بن اسود و سابقا گفتیم که این بزرگوار در سنه ۳۲ هجری در سن ۷۰ سالگی در جرف که یکفرسخی مدینه است از دنیا رحلت فرمود و جنازه اش را بر روی دستها بمدینه طیبه آوردند و در بقیع دفن نمودند و در شهر و ان قبری است که معروف است بقبر مقداد و شاید او قبر بعضی از مشایخ عرب باشد و احتمال میرود که قبر شیخ

جلیل قاضی مقداد بن عبدالله الحلّی صاحب شرح باب حادی عشر باشد چون در روایات وفات ایشان را در شهر وان احتمال داده و منها قبر جناب جابر بن عبدالله الانصاری که در سنه هفتاد و چهار یا هفتاد و هفت هجری در مدینه از دنیا رحلت فرموده در سن ۹۴ سالگی و بعضی گفته اند جناب جابر آخر صحابه است که از دنیا رحلت فرمود و این سخن صواب نیست چون عمرو بن حرث قرشی که در کوفه ساکن بود در سال ۸۵ هجری از دنیا رحلت نمود در سن ۹۷ سالگی و همچنین سهل بن سعد ساعدی انصاری در سنه ۸۸ هجری وفات نمود در سن نود و شش سالگی و در اسد الغابه است که او آخر کسی بود که از اصحاب حضرت رسول در مدینه باقی مانده بود و خودش گفت لومت لم تسمعوا من احد یقول قال رسول الله ص و انس بن مالک خادم حضرت رسول ص در سنه هجرت ده ساله بود و در سنه نود و یک هجری در دوفرسخی بصره از دنیا رفت و همانجا دفن شد و او آخر کسی بود از صحابه که در بصره از دنیا رفت کذا فی اسد الغابه همچنین ابوطیفیل عامر بن وائل در عام احد متولد شد و در سنه هجری در مکه معظمه از دنیا رفت و در اسد الغابه است که او آخر کسی بود از صحابه که پیغمبر ص را دیده بود و از دنیا رفت چنانچه خود گفت ما علی وجه الارض الیوم رجل رأی النبی غیری

و در عاشر بحار است که روز عاشوراء حضرت سید الشهداء ع بلشکر مخالف خود را معرفی میفرمود فرمود وان کذبتمونی فان منکم من ان سئلتموه عن ذلك اخبرکم اسئلوا جابر بن عبدالله الانصاری و ابو سعید الخدری و سهل بن سعد الساعدی و زید بن ارقم و انس بن مالک یخبرکم انهم سمعوا من رسول الله «ص» هذه المقالة لی و لاخی و مخفی نماید که زید بن ارقم در کوفه سنه ۶۸ وفات نمود و یتیمی بود در حجر عبدالله بن رواحه و با او بود در غزوه موته کذا فی اسد الغابه

و منها قبر جناب مالک اشتر در مجالس المومنین است که آن بزرگوار در حوالی قلزم بعسل مسموم شهید شد و جنازه شان را حمل نمودند و در مدینه طیبه دفن نمودند و منها قبر جناب عثمان بن مظعون و او اول کسی است از مهاجرین که در بقیع دفن شد و منها قبر جناب اسعد بن زراره که در شوال سال اول هجرت از دنیا رحلت فرمود و او اول کسی است از انصار که در بقیع دفن شده و قبر شریف این دو بزرگوار در روحاء است و او مقبره ایست در وسط بقیع و منها قبر جناب سعد بن معاذ که در اقصاء بقیع است و بعضی گفتند قبر شریف سعد در همان قبه ایست که منسوب بجناب فاطمه بنت اسد است و منها قبر جناب عبدالله بن مسعود که در سنه ۳۲ هجری در مدینه طیبه از دنیا رحلت فرمود و در بقیع دفن شد و منها قبر جناب شیخ احمد بن زین الدین الاحسانی البحرانی است که در سنه ۱۲۴۳ هجری از دنیا رفت در منزل حدیه که ۳ منزلی مدینه طیبه و سنش قریب به نود سال بود

و منها قبر ابابکر و عمر بن الخطاب در مدینه طیبه معلوم است و قبر عثمان بن عفان در بقیع است و قبر سعد بن وقاص که او بنیاد کوفه را نمود و در سنه ۵۵ هجری در سن ۷۴ سالگی از دنیا رفت در بقیع است و قبر سعید بن زید که پسر عم عمر بن خطاب بود و خواهرش عاتکه که زوجه عمر بود و خواهر عمر فاطمه زوجه سعید بود و در سال ۵۱ هجری در سن ۷۴ سالگی از دنیا رفت در بقیع است و قبر عبدالرحمن بن عوف هم در بقیع است

و این شش نفر را اهل تسنن از عشره مبشره میدانند و نسب اینها در مقدمه گفته شد و تاریخ فوت آنها هم فی الجمله در مقدمه گفته شد که این روایت را شیعه قبول ندارند و در باب سوم هم انشاء الله تعالی تاریخ فوت بعضی را مفصلاً ذکر خواهیم نمود و در مدینه طیبه قبر بسیاری از امام زادگان عظام است

امردوم در قبور شریفه که در حوالی و اطراف مدینه طیبه است

منها قبور شریفه که در احد يك فرسخی مدینه طیبه است مثل قبر جناب حمزة بن عبدالمطلب و جناب عبدالله بن جحش خواهرزاده جناب حمزه و این دو در يك قبر و يك بقعه هستند که او را والده ناصر لدین الله العباسی بنا نموده در سینه پانصد و هفتاد و این عبدالله جحش برادر زینب بنت جحش زوجه حضرت پیغمبر ص بود و ایضا در احد است مدفن جمعی از شهداء احد که سابقاً در وقایع سنه سوم از هجرت گفته شد و ایضا گفته شد که جناب حمزه روز هفدهم شوال سنه سوم هجری شهید شد

و منها قبر جناب حسن امیر بن الحسن المجتبی ع جد حضرت عبدالعظیم بن عبدالله بن علی الشدید ابن حسن امیر و قبر حسن امیر در جاجر است و آن موضعی است بین مکه و مدینه و محتمل است قبر جناب زید پدر حسن امیر هم در جاجر باشد و محتمل است که در بقیع باشد و سن جناب حسن امیر هشتاد و پنج سال بود و سن جناب زید بن الحسن المجتبی و قبر شریف ایشان در صفراء است که از محال مدینه است

و منها قبر جناب سید شریف محمد ذی النفس الزکیة بن عبدالله المحض بن الحسن بن علی بن ایطالب ع که بامر منصور در و انقی آن بزرگوار را در نیمه رمضان سنه صد و چهل و پنج هجری شهید نمودند و مرقد شریفش در مسجد کبیر در طرف شرقی جبل سفع و او جبل معروفی است در مدینه طیبه و در عمدة الطالب است که پسر جناب محمد جناب عبدالله بن محمد در کابل شهید شد

و منها قبر جناب علی اصغر بن علی بن علی بن الحسن الشهید بن علی بن ایطالب ع و قبر جناب احمد بن عون بن محمد الحنفیة بن علی بن ایطالب که قبر شریف این دو بزرگوار در ینبوع شش منزلی مدینه کنار دریاست و منها قبر شریف جناب علی بن جعفر الصادق الملقب بعریض یکفرسخی مدینه طیبه معروف است و در خارج شهر قم مقبره ایست منسوب بایشان و همچنین در خارج شهر سمنان لکن اصح و اشهر اولست چنانچه مختار علامه نورست در خاتمه مستدرک و آن بزرگوار را برادرشان موسی بن جعفر ع تربیت کرد و از برای ایشان تصانیف کثیره است و ادراک خدمت چهار امام یا پنج امام را فرمود

و منها قبر جناب ابوذر غفاری که در ربنده است و آن موضعست بین ینبوع و مدینه طیبه و در حیوة الحیوان است که در ربنده قبر یحیی بن اکثم قاضی القضاة و فيه ایضاً و روی ان رجلا قال لیحیی ایها القاضی کم اکل فقال فوق الجوع و دون الشبع قال فکم اضحک قال حتی یسفر وجهک ولا یعلو صوتک قال فکم ابکی قال لا تمل من البکاء من خشية الله قال فکم اخفی عملی قال ما استطعت قال فکم اظهر منه قال ما یفتدی یک البر و یومن عنک قول الناس

و منها قبر جناب محمد بن اسمعیل بن یزید که در قید است بالدال المهملة و او منزلیست بین مکه و در رجال کبیر است که او و احمد بن حمزه در عداد وزراء بودند و از اصحاب حضرت موسی بن جعفر علیه السلام بود و گویا زمان حضرت صادق و حضرت رضا و حضرت جواد ع را هم درک کرده است

خاتمه

بدانکه زنهائی را که خداوند در قرآن مجید صراحتاً یا کنایتاً مدح فرموده

یازده زن است

الاول جناب حوا مادر آدمیان است قال الله تعالی فی سورة البقره خطاباً لآدم ع یا آدم اسکن

انت و زوجک الجنة

الثانية جناب ساره زوجه حضرت ابراهيم قال الله تعالى في سورة الذاريات قالوا لا تخف انارسل ربك وبشروه بغلام عليم فاقبلت امراته في صره فصكت وجهها وقالت عجوز عقيم يعني وقتيکه ابراهيم را بشارت دادند به اسحق ساره زوجه ابراهيم روى آورد بجماعت پس لطمه زد صورتش را از روى تعجب و گفت من پيرى هستم که اولاد نميزايم و اين بخدريه سبيء الخاق بود چنانچه در جواهر السنيه از حضرت امام جعفر صادق ع روايت کرده که حضرت ابراهيم شکايت نمود بسوى پروردگار خود از سوء خلق زوجه اش جناب ساره پس وحى رسيد با ابراهيم که مثل زن مثل ضالع است و استخوان پهاو است که کج است اگر بخواهي او را راست نمائي ميشکند و اگر بحال خود بگذاري بهره مند ميشوي صبر کن بسوء خالق ساره الثالثه جناب ام کلثوم زوجه حضرت زکريا قال الله تعالى که بعض ذکر رحمة ربك عبده زکريا اذ نادى ربه نداء خفياً قال رب انى وهن العظم منى واشتمل الراس شيئا ولم اكن بدعاءك رب شقيا و انى خفت الموالى من ذرائى و كانت امراتى عاقراً فهب لى من لدنك ولياً يرثنى ويرث من آل يعقوب واجعله رب رضيا الرابعه جناب بلقيس زوجه حضرت سليمان قال الله تعالى في سورة النمل انى وجدت امرأة تملكهم و اويت من كل شئىء ولها عرش عظيم

السادسه صفوراء زوجه حضرت موسى بن عمران قال الله تعالى في سورة القصص قال انى اريدان انكحك احدى ابنتى هاتين على ان تاجر نى ثمانى حجج فان اتممت عشرا فمن عندك السابعة زليخا زوجه حضرت يوسف قال الله تعالى في سورة يوسف وقال الذى اشتراه من مصر لامراته اكرمى مثواه عسى ان ينفعنا او نتخذه ولداً وقال الله تعالى حكاية عن لسانها الان حصحص الحن انارا و دته عن نفسه در جلد پنجم بحار از علل الشرايع از حضرت صادق ع روايت کرده که فرمود زليخا استيزان نمود که داخل بشود ب حضرت يوسف غلامان گفتند بزليخا که ما ميترسيم ترا ببريم نزد يوسف گفت من نميترسم از کسی که از خدا ميترسد پس چون داخل شد يوسف فرمود ميبينم ترا که رنگت تغيير کرده زليخا گفت الحمد لله الذى جعل الملوك بمعصيتهم عبيدا وجعل العبيد بطاعتهم مالوكا يوسف فرمود ترا چه وادار نمود که با من چنين كرلى عرض كرد حس و جهك فرمود چه خواهى كرد اگر ببيني پيغمبر آخر الزمان را که اسمش محمد ص است و جمالش از من بهتر است و اخلاقش از من نيكوتر و سخاوت وجودش از من زيادتر زليخا گفت راست ميگوئى فرمود از كجا دانستى که من راست ميگويم گفت همچنانکه اسم شريفش را بر دى محبتش در قلب من جاى گرفت وحى الهى رسيد اى يوسف زليخا راست ميگويد و من زليخا را دوست ميدارم چون او محمد ص را دوست ميدارد پس خدا امر فرمود ب يوسف که زليخا را تزويج کن

الثامنة جناب آسيه بنت مزاحم زوجه فرعون قال الله تعالى في سورة القصص وقالت امرأة فرعون قرة عين لى ولك لا تقتلوه عسى ان ينفعنا او نتخذه ولداً وهم يشعرون وقال الله تعالى في سورة التحريم ضرب الله مثلا للذين آمنوا امرأة فرعون اذ قالت رب ابن لى عندك بيتا فى الجنة ونجنى من فرعون و عمله ونجنى من القوم الظالمين و در حصال از پيغمبر ص روايت کرده که فرمود سه نفر کافر نشدند بخداوند بقدر طرفه العينى مومن آل يس و على بن ابيطالب ع و آسيه زوجه فرعون

و در عاشر بحار از ابن بابويه از پيغمبر ص روايت کرده فرمود بهشت مشتاق است ب چهار زن مريم بنت عمران آسيه زوجه فرعون وهى زوجه النبى ص فى الجنة و خديجه بنت خويلد زوجه پيغمبر ص در دنيا و آخرت و فاطمه بنت محمد ص

التاسعة مريم بنت عمران والده حضرت عیسی ع و خداوند در چند موضع از قرآن مجید از اینمخدره یاد فرمود و اصرح آیات شریفه در مدح اینمخدره قوله تعالى در سورة آل عمران و اذ قالت الملائكة يا مريم ان الله اصطفاك وطهرک واصطفاك على نساء العالمين يا مريم اقنتی لربک واسجدی وارکعی مع الراکعین وبالصرache در قرآن مجید اسم زنی بغیر حضرت مريم ع برده نشد
وفی البحار عن الطبرسی قال ابو جعفر معنی الایة اصطفاک من ذریة الانبیاء وطهرک من السفاح واصطفاک لولادة عیسی ع من غیر فعل و خرج بهذا من ان تكون تکراراً
العاشره خدیجه بنت خویلد زوجه خاتم النبیین ص قال الله تعالى فی سورة الفتحی و وجدک عائلاً فاغنی فی معانی الاخبار عن ابن عباس وجدک عائلاً یعنی فقیراً عند قومک یقولون لا مال لك فاغناک الله بمال خدیجه و اینمخدره اول کسی هست از زنان که ایمان آورده به پیغمبر ص در امالی طوسی از پیغمبر ص روایت کرده که فرمود اول کسی که ایمان آورده به پیغمبری من از مردان علی بن ابیطالب ع و از زنان خدیجه کبری بوده

و در بحار از تفسیر عیاشی از حضرت باقر ع از پیغمبر ص روایت کرده که فرمود در شب معراج وقتیکه خواستم از آسمانها بسوی زمین مراجعت نمایم گفتم جبرئیل آیا تو بزمن حاجتی داری گفت حاجت من آن است که سلام خداوند و سلام مرا بخدیجه برسان
الحادی عشر فاطمة بنت رسول ص و خداوند در چند موضع از قرآن مجید مدح فرمود اینمخدره مکرمه را منها سورة مبارکه که هل اتی در عاشر بحار از مناقب نقل کرده که از حضرت موسی بن جعفر ع سؤال کردند که خداوند سورة مبارکه هل اتی را نازل فرمود در شان اهل بیت و تمام نعمتهای بهشتی را در اریاد کرده بغیر حورالعین فرمود این بجهة اجلال فاطمه زهراء است
ومنها تأویل لیلۃ القدر باینمخدره شده چنانچه در عاشر بحار از تفسیر فرات بن ابراهیم از حضرت صادق ع روایت کرد که فرمود انا انزلناه فی لیلۃ القدر اللیلۃ فاطمه والقدر الله فمن عرف فاطمة حق معرفتها فقد ادرك لیلۃ القدر و شاید استفاده شود از این روایت شریفه که مثل فاطمه زهراء مثل لیلۃ القدر است و چنانچه کسی لیلۃ القدر را نمیداند چه شب است همچنین کسی فاطمه زهراء را نمی داند چه مخدره مکرمه ایست

ومنها تأویل شده لیلۃ مبارکه باینمخدره در یازدهم بحار است که یهودی سؤال کرد از حضرت موسی بن جعفر ع چه چیز است تفسیر باطنی حم و الکتاب المبین انا انزلناه فی لیلۃ مبارکه الخ فرمود اما حم محمد است که حروفش ناقص شده و اما کتاب مبین امیر المومنین است و اما لیلۃ مبارکه فاطمه زهراء است و اما قوله تعالى فیها یفرق کل امر حکیم ای یخرج منها خیر کثیر فرجل حکیم و رجل حکیم و منها تعبیر فرموده از اینمخدره بمشکوة و بزجاجة در تفسیر علی بن ابراهیم از حضرت صادق ع روایت کرده فرمود الله نور السموات والارض مثل نوره کمشکوة فاطمة فیها مصباح الحسن ع المصباح الحسین ع فی زجاجة الزجاجه کانهما کو کب دری فاطمه کانهما کو کب دری بین النساء اهل الدنيا یوقد من شجرة مبارکه توقد من ابراهیم ع لا شرقیة ولا غربیة لا یهودیة ولا نصرانیة یکاد زیتها یضیء یکاد العلم ینفجر منها و لو لم تمسه نار نور علی نور امام بعد امام یهدی الله لنوره من یشاء یهدی الله بالائمة من یشاء و منها تعبیر فرموده از مخدره باحدی الکبر در عاشر بحار از تفسیر فرات بن ابراهیم از حضرت باقر ع روایت کرده فی قوله تعالى انها لاحدی الکبر نذیرا للبشر قال ع یعنی فاطمه ع و منها تعبیر فرموده از مخدره به بحر در یازدهم بحار از مناقب او ابن عباس روایت کرده که فاطمه از گرسنگی و برهنگی گریه میکرد پیغمبر ص فرمودند فاطمه قناعت کن بشوهرت بخدا قسم که علی سید است درد نیا و آخرت پس پیغمبر ص اصلاح فرمود بین علی و فاطمه خداوند این آیه را نازل فرمود مرج البحرین یلتقیان یقول انا الله ارسلت البحرین

علی بن ابیطالب بحر العالم وفاطمه بحر النبوه يلتقيان يتصلان ان الله اوقعت الوصاة بينهما قال بينهما برزخ مانع يمنع علي بن ابي طالب ان يحزن لاجل الدنيا ويمنع فاطمه ان تخاصم بعلمها لاجل الدنيا فباي آلاء ربكما يا معشر الجن والانس تكذبان بودلاية امير المؤمنين ع اوجب فاطمه الزهراء واللولو الحسن والمرجان الحسين لان اللولو الكبار والمرجان الصغار

ومنها تعبير فرموده از آن مخدره به نسا ئنا در آيه مبا هله در بحار از طبرسي نقل کرده در قوله تعالى ونسا ئنا فرموده اتفاق کردند که مراد بنسا ئنا فاطمه زهراء است بجهت آنکه حاضر نبود در قضيه مبا هله از زن ها بغير آن مخدره و فرموده در ضمن قوله تعالى وانفسنا که احدی ادعاء نکرده که در مبا هله بغير علی وفاطمه و دو پسرش ص حاضر بوده اند و لابد داعی غير مدعو است پس مراد بانفسنا امير المؤمنين ع است که نفس پیغمبر است

وسه زن را هم خداوند در قرآن مجید مذمت فرموده یکی زوجه نوح پیغمبر دوم زوجه لوط پیغمبر قال الله تعالى في سورة التحريم ضرب الله مثلا للذين كفروا امرئة نوح واموئة لوط كانتا تحت عبد بن من عبادنا صالحين فخانتاهما در تفسیر مجمع است که زوجه نوح کافره بود بمردم میگفت که نوح مجنون است و اگر کسی بنوح ایمان میآورد خبر میداد بجباره از قوم نوح و زوجه لوط خبر میداد قوم لوط را بمیهمانهای او این بود خیانت این دو والا زوجه هیچ پیغمبری هرگز بغیه نمیشود گفته شده که اسم زوجه نوح واغله واسم زوجه لوط واهله بود سوم زوجه ابولهب قال الله تعالى ثبت يدا ابي لهب وتب ما اغنى عنه ماله وما كسب سيصلي نار اذا ذات لهب وامراته حمالة الحطب في جيدها حبل من مسد و اسم اوام جميل بود خواهر ابوسفیان بن حرب و مادر عتبه و معتب و لابد است در مقام از ذکر مطلب مهمی و آن آنستکه از سعادت عظیمه است زوجه عقیقه صالحه چنانچه در فروع کافی از حضرت پیغمبر ص روایت کرده که خداوند در حدیث قدسی فرموده که اگر بخواهم از برای بنده مسلم خیر دنیا و آخرت را جمع کنم قرار میدهم از برای او قلبی خاشع و اسانی ذا کرو بدنی در بلا صابر و زوجه صالح که مسرور نماید او را ، قتیکه غائب شود از او و بداند که عفاف و صلاحیت زوجه درجات و مراتبی دارد و اعلا درجات آن آنستکه زوجه عالمه و عارفه و عقیقه باشد و این نعمت عظمی از برای بعضی از بزرگان موجود شده در حالتی که آن زوجه از غیر اهلیت عصمت و طهارت بوده چون آنها عفاف و صلاحیتشان معلوم است منجمله زوجه مولی العالم الفاضل ملا مقصود علی المتخلص بالمجلسی والده مولی تقی المجلسی وجده مولی محمد باقر المجلسی و دختر مولی کمال الدین درویش محمد بن الشیخ حسن العاملی در کتاب فیض قدسی است که آن مخدره عارفه و مقدسه و صالحه بود وقتی از برای شوهرش جناب المولی مقصود علی مسافرتی اتفاق افتاد دو فرزندش جناب ملا محمد تقی و ملا محمد صادق را برد نزد جناب العالم العابد الزاهد المولی عبدالله الشوشتری بجهت تحصیل علم و خواهش نمود که مواضبت بفرماید در تعلیم این دو فرزندش و رفت بسفر نزدیک عیدی شد جناب المولی عبدالله سه تومان داده بمولی محمد تقی المجلسی که در ضرورتیانشان صرف کنند ملا محمد تقی عرض کرد من نمیتوانستم این وجه را بدون اذن والده صرف کنم بعد که از والده اجازه خواست مخدره گفت پدر شما از برای مخارجتان معین فرموده روزی چهارده غازیکی و مدتی است بهمین اندازه مخارج عادت کرده اید و اگر این مبلغ را اضافه صرف کنید و حال شما بوسعت بگذرد این مبلغ تمام میشود و شما هم عادت اولیه تان را فراموش خواهید کرد پس لابد میشویم برویم نزد مولانا عبدالله و غیر او و اظهار فقر و پریشانی نمائیم و این سزاوار نیست بعد که جناب ملا عبدالله شنید در حقشان دعا فرمود

منجمله المخدره المکرمة آمنه بیگم زوجه مولانا محمد صالح مازندرانی شارح کافی بنت مولی محمد تقی المجلسی و همشیره مولانا العلامة المجلسی و والده آقا محمد هادی مترجم قرآن مجید و صاحب تصنیفات کثیره در فیض قدسی از ریاض العلماء نقل کرده که آن مخدره فاضله و عالمه و متقیه بود و شوهرش ملا محمد صالح باغات

فضلی که داشت گاهی حل بعضی از عبارات قواعد را از او سؤال میکرد و فرمود یکروز جناب مولی محمد تقی رفت بمنزل و دخترش المقدسه المجتهدة البالغة فی العلوم حدالکمال آمنه بیگم را طلبید فرمود من اراده کرده‌ام ترا تزویج نمایم بمردیکه در غایت فقر و منتهای فضل و صلاح است و این موقوف است باذن شما مخدره عرض کرد فقر عیب مرد نیست جناب ملا محمد تقی مجلس عالی ترتیب داد و مخدره را تزویج فرمود بمولی محمد صالح چون شب زفاف شد جناب مولی محمد صالح داخل شد بر مخدره و برقع از صورت مخدره برداشت و جمال مخدره را دید رفت بگوشه حجره و حمد و شکر الهی را بجای آورد و مشغول مطالعه شد اتفاقاً مسئله حلش بر او مشکل شد هر قدر فکر کرد نتوانست آن مسئله را حل نماید مخدره آمنه بیگم بحسن فراستی که داشت ملتفت شد وقتی که مولی محمد صالح نشست بجهت مطالعه دید کاغذی آنجا افتاده برداشت دید مخدره مسئله را در کمال خوبی حل فرموده سجده شکر بجای آورد و تا صبح مشغول عبادت شد بشکرانه این موهبت گری جناب المولی محمد تقی بدامادش گفت اگر این زن پسند شما نیست غیر او را بشما تزویج کنم عرض کرد مطلب این نیست که شما گمان کرده‌اید بلکه من در مقام شکر الهی باین موهبت عظمی و چنین زوجه عالمه صالحه هر قدر خود را بتعب اندازم در عبادت نمیتوانم يك ذره از این عنایت الهی شکر گذاری نمایم

مخفی نماند که در اینحکایت از این مخدره بمجتهد تعبیر شده

و من جمله زینت اهل الفضل والاخلاص و شیخة فاطمه المدعوه بست المشایخ چنانچه در روضات الجنان تعبیر فرموده و معنی ست المشایخ یعنی سیده رواء اخبار و رئیسه نقله الاثار و کنیه این مخدره ام الحسن بود بنت الشیخ الشهید السعید ابو عبدالله محمد بن شیخ جمال الدین المکی المدعوه بالشهید الاول و در روضات است که این مخدره عالمه و فاضله و فقیهه و عابده بود خدمت والد ماجدش جناب شهید اول تلمذ نموده بود و والدش از او مدح میکرد و امر میفرمود مردم را بر جوع نمودن بآن مخدره در در مسائل حیض و احکام نماز و در مستدرکست که سید تاج الدین بن معیه استاد شهید اول اجازه داد باین مخدره و بوالد ماجد و بدو برادرش محمد و علی

و هکذا فاسد بودن زوجه نیز درجات و مراتبی دارد و اعلی درجات و مراتب فساد زوجه آنستکه جاهله و بد اخلاق و غیر عقیفه باشد چنانچه در کتاب من لا یحضره الفقیه از حضرت صادق ع روایت کرده که فرمود اغلب اعداء المومن زوجة السوء در تفسیر علی بن ابراهیم است که هود پیغمبر زارع بود و زراعتش را آبیاری میکرد قومش آمدند در خانه او دق الباب کردند عیالش آمد پشت در گفت شما کیستید گفتند ما اهل فلان بلد هستیم که زراعتهای ما خشک شده و آمده‌ایم که حضرت هود دعا کند و خداوند باران رحمت بر ما نازل فرماید زن هود گفت اگر او مستجاب الدعوه میبود در باره خود دعا میکرد که زراعتش از خشکی نسوزد گفتند هود کجا است گفت در فلان موضع آنجماعت آمدند خدمت حضرت هود عرض کردند یا نبی الله زراعتهای ما از بی آبی خشک شده از خدا بخواه که باران رحمت بر ما نازل فرماید حضرت هود دور گشت نماز کرد و دعا کرد و فرمود بروید بمنزلتان که باران بر شما نازل شود عرض کردند یا نبی الله درب منزل شما رفتیم زنی آمد و بما چنین و چنان گفت فرمود او عیال من است و از خدا خواسته‌ام که خداوند او را باقی بدارد عرض کردند چرا چنین دعا میفرمائی فرمود بجهت آنکه خداوند مومنی را خلق نکرده مگر آنکه از برای او عدوی است که او را اذیت میکند و اگر دشمن من کسی باشد که من مالک او باشم بهتر است که دشمنی باشد که او مالک من باشد و در ثانی الاخبار است که جمعی رفتند درب منزل شیخ ابوالسحن خرقانی که او را دیدن نمایند چون

دق الباب کردند عیالش آمد پشت درب گفت که را میخواستید گفتند شیخ را میخواستیم که از او دیدن کنیم عیالش آنچه نسبت بد بود بشیخ داد آنجماعت تعجب کردند گفتند خود شیخ کجاست گفت رفته بیابان هیزم جمع کند آنجماعت آمدند بیابان دیدند شیخ هیزمها را باربریک شیری کرده و خودش هم بالای آن هیزمها نشسته و یک ماری هم در دست گرفته عوض تازیانه آنجماعت تعجب نمودند از آنچه دیدند و از آنچه زنش در باره اش گفته بود مطلب را بشیخ عرض کردند که زنت در باره تو چنین و چنان گفت شیخ فرمود من باین مقام نرسیدم مگر بصبر کردن و تحمل نمودن اذیتهای این عیال

و در جلد پنجم بحار از کتاب قصص الانبیاء روایت کرده با سائید خود از حضرت باقر ع که فرمود در بنی اسرائیل مرد عاقل متمولی بود و یک زن عقیفه داشت و از او پسری خداوند مرحمت فرمود که شبیه بود باو در شکل و شمائل و یکزن غیر عقیفه داشت از او هم دو پسر داشت چون وقت احتضارش رسید گفت اموال من مال یکی از شماها باشد چون از دنیا رفت هر یک از آن سه پسر مدعی شدند که من آن پسری هستم که پدر مالش را برای من داده بایکدیگر مخاصمه کردند پس ترافع نمودند خدمت قاضی او گفت بروید نزد سه برادری که از آل بنی غانم هستند از آنها سؤال کنید رفتند نزد یکی از آنها دیدند پیر مرد افتاده ایست از او سؤال کردند او گفت بروید نزد برادرم که اسن و اکبر از من است رفتند نزد او و از او سؤال کردند او گفت بروید نزد برادرم که اسن و اکبر از من است و از او سؤال کنید رفتند نزد او دیدند او بنظر کوچکتر از هر دو اینها است تعجب کردند گفتند اولاً از حال خود اینها سؤال کنیم سؤال کردند که شما را بزرگتر از آن دو برادر دیگر معزفی کردند و حال آنکه از هر دوی آنها کوچکتر بنظر ما هستید گفت بلی اما برادر اولی که نزدش رفتید از هر دوی ما سنش کمتر است لکن زوجه بد اخلاقی دارد و صبر میکند باخلاق بد او از ترس آنکه مبادا مبتلاء ببلاء اعظمی بشود که نتواند صبر بر آن بکند و سوء اخلاق زوجه اش او را این قسم پیر کرده و اما برادر وسطی زوجه دارد که گاهی او را اذیت میکند و گاهی او را مسرور میکند و اما من زوجه دارم که همه اوقات مرا مسرور میکند و ابدا مکروهی از او بمن نرسیده لذا شباب و جوانی من محفوظ مانده الخ .

والحمد لله اولاً و آخراً و ظاهراً و باطناً و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین

باب سوم

در اسم و لقب و کنیه و تاریخ ولادت با سعادت و رحلت حضرت امیر المومنین ع و در تعیین زوجات و اولاد و اقارب و حواریین و بعضی از تواریخ متعلقه بآن بزرگوار و در قبور متبرکه که واقعه در کوفه و نجف اشرف و حوالی و اطراف آن و در این باب مقدمه و دوازده فصل و یک خاتمه است

اما مقدمه بدانکه اوصیاء حضرت پیغمبر ص دوازده نفر بودند که اول آنها حضرت امیر المومنین علی بن ابیطالب ع است و آخر آنها حضرت حجة بن الحسن ع است

و علماء از برای انحصار عدد ائمه بدوازده مناسباتی بیان کرده اند
منجمله آنکه این عدد مطابق است با حروف لا اله الا الله و با عدد حروف بعضی از اسماء الحسنی و
با عدد حروف امیرالمومنین ع و با عدد حروف علی بن ابیطالب ع و با عدد حروف بعضی از اسماء الحسنی
و با عدد حروف محبتهم فی الجنة و با عدد حروف عدوهم فی النار و منجمله آنکه این عدد مطابق است با
عدد نقباء بنی اسرائیل که در سوره مائده میفرماید و لقد اخذ الله میثاق بنی اسرائیل و بعثنا منهم اثنتی عشر نقیبا
و در مجمعه البیان فرموده نقیب قوم مثل کفیل و ضمین است که می شکافد اسرار را و از این قبیل
است نقاب المرئیة و مناقب که بمعنی فضائل است و منجمله آنکه این عدد مطابق است با عدد اسباط
بنی اسرائیل که در سوره اعراف میفرماید و قط مناهم اثنتی عشرة اسباطا اما و اوحینا الی موسی اذا
استسقاء قومه ان اضرب بعصاک الحجر فانفجرت منه اثنتی عشرة عینا قد علم کل اناس مشربهم در
مجمع البیان فرموده صحیح آنست که اسباط در اولاد اسحق بمنزله قبائل است در اولاد اسماعیل یعنی
متفرق گردانیدیم اولاد یعقوب را بدوازده فرقه چون اولاد یعقوب دوازده نفر بودند و از برای هر یک
از آنها اولاد و نسلی بود پس هر فرقه از آنها سبط و امتی شدند و من جمله اینکه این عدد مطابق است
با برجهای آسمان و ماههای سال و با عدد ساعات شب و روز

و منجمله آنکه پیغمبر ص فرمود الائمة من قریش و قریش لقب نضر بن کنانه است و هر کس از
اولاد نضر بن کنانه باشد او قرشی است پس اول کسی که متصف شد بصف قرشی بودن جناب مالک بن
نضر بن کنانه است که جد دوازدهم پیغمبر ص است چنانچه در مقدمه کتاب گفته شد و مرکز دایره شرافت
نازنین پیغمبر ص است که از او سلسله امامت منفصل میشود و هر یک مانند دو خطند که از مرکز محمدی
«ص» منفصل میشوند و هر گاه آخر خط خارج از مرکز بطرف قرشی دوازده باشد لابد از طرف خط
امامت هم دوازده خواهد بود چون محال است دو خط خارج از مرکز دایره بطرف محیط متفاوت باشد
در اسم و لقب و کنیه و نسبت آن بزرگوار.

فصل اول

بدانکه اسم شریف آنجناب علی است و اشهر القاب شریفه امیرالمومنین
سلام الله علیه است و اشهر کینه های آنحضرت ابو الحسن است .
و در بعضی از روایات است که چون حضرت امیرالمومنین ع متولد شد ابوطالب او را بسینه چسبانید
و دست فاطمه بنت اسد را گرفت و بسوی ابطح آمد و ندا کرد .

و القمر المبتلج المضيء

یا رب یاذا العسق الدجی

ماذا تری فی اسم ذا الصبی

بین لنا من حکمک المیضی

ناگاه مثل ابرچیزی از روی زمین پیدا شد نزدیک ابوطالب آمد ابوطالب او را هم نیز بسینه
خود چسبانید و بخانه برگشت چون صبح شد دید که لوح سبزیست و در آن نوشته شده

والطاهر المنتخب المرضی

خصصتما با لولد الزکی

علی اشتق من العلی

فاسمه من شامخ علی

پس ابوطالب اسم نور دیده اش را علی نامید و آن لوح را در زاویه راست کعبه آویخت و همچنان
آویخته بود تا زمان هشام بن عبدالملک که او را فرمود آور و بعد از آن ناپیدا شد و والد ماجد آن
بزرگوار ابوطالب بن عبدالمطلب است و والده ماجده جناب ابوطالب و جناب عبدالله پدر پیغمبر ص و
جناب زبیر بن عبدالمطلب فاطمه بنت عمرو بن عائد بن عمران بن مخزوم بن یقطه بن مرة بن کعب و اسم جناب
ابوطالب عمر است و سایر اولادهای عبدالمطلب با این سه بزرگوار برادر و خواهرایی بودند نه ابوی

و والدۀ ما جدہ حضرت امیر (ع) جناب فاطمہ بنت اسد بن ہاشم بن عبد مناف است و والدہ ما جدہ فاطمہ بنت اسد فاطمہ بنت رواحہ بن حجر بن عبد اللہ بن معیص بن وہب بن ثعلبہ بن وائلہ بن عمرو بن شہاب بن مہارب بن فہر است و فاطمہ بنت اسد با جناب ابوطالب دختر عم و پسر عم اصلی بودند و اول ہاشمیہ ایست کہ در خانہ ہاشمی اولاد آورد و پیغمبر (ص) او را مادر خطاب میکرد .

در امالی صدوق است و قتیکہ امیر المؤمنین (ع) خبر فوت والدہ اش را پیغمبر (ص) عرض کرد پیغمبر (ص) فرمود او والدہ من بود بعد عمامہ و جامہ اش را داد کہ فاطمہ را بآنها کفن کنند و خود پیغمبر (ص) بجنازہ اش نماز خواند و چہل تکبیر بجنازہ اش گفت چون چہل صف از ملک بجنازہ اش نماز خواندند و پیغمبر (ص) در قبر فاطمہ بنت اسد خوابید و او را تلقین فرمود و در بارہ او دعا کرد و در مرآت العقول است کہ جمیع امامیہ اتفاق نمودہ اند بر اسلام جناب ابوطالب و شیخ صدوق در رسالہ اعتقاد یہ میفرماید و روایت شدہ کہ جناب عبدالمطلب حجۃ الہی بودہ و جناب ابوطالب وصی ایشان بودہ و در تاسع بحار در حق جناب ابوطالب فرمودہ و قد اجمعت الشیعۃ علی اسلامہ و انہ قد آمن بالنبی فی اول الامر ولم یعبد صنماً قط بل کان من اوصیاء ابرہیم و اشتہر اسلامہ من مذهب الشیعۃ حتی ان المخالفین کلہم نسبوا ذلک الیہم و تواترت الاخبار من طرق الخاصۃ والعامۃ فی ذلک و صنف کثیر من علمائنا و محدثینا کتاباً مفرداً فی ذلک کمالاً یخفی علی من تتبع کتب الرجال

و ابن ابی جمہور احسائی در کتاب مجلی در بارہ حضرت ابیطالب فرمودہ : والذی ثبت عن ائمۃ الہدی وعن جمیع علماء اہل البیت انہ کان مسلماً موحداً مصداقاً بوحدانۃ اللہ و رسالۃ نبیہ چنانچہ از اشعار جناب ابی طالب ہم معلوم میشود کہ فرمود :

و لقد علمت بان دین محمد من خیر ادیان البریۃ دیناً

و در مجالس المؤمنین از جامع الاصول ابن اثیر جزوی شافعی نقل کردہ کہ گفت اجمع اہل البیت علی ایمانہ و اجماع اہل البیت حجۃ و در فصل نہم از باب اول گفتہ شد کہ جناب ابوطالب سہ سال قبل از ہجرت از دنیا رحلت فرمود در مکہ معظمہ در حالتیکہ سن شریفش زیادہ بر ہشتاد سال بود و قبر شریفش در مکہ معظمہ در قبرستان معلی معروفست و ایضاً گفتہ شد کہ فاطمہ بنت اسد در سال چہارم از ہجرت در مدینہ طیبہ از دنیا رحلت فرمود لکن سن شریفشان را ضبط نکرده اند و قبر شریفش علی الاصح در میان حرم ائمہ بقیع است و معروفست .

در تاریخ ولادت باسعادت حضرت امیر المؤمنین علیہ السلام

فصل دوم

مرحوم مجلسی میفرماید مشہور بین محدثین و مورخین خاصہ و عامہ آن است کہ آن حضرت در روز جمعہ سیزدہم ماہ رجب بعد از سی سال از عام الفیل در جوف خانہ کعبہ متولد شد و شیخ طوسی در مصباح بسند صحیح از حضرت صادق روایت کردہ کہ ولادت باسعادت آن بزرگوار روز یکشنبہ ہفتم ماہ شعبان واقع شد و قول اول اشہر است انتہی و در باب اول گفتہ شد کہ مختار در تاریخ ولادت حضرت پیغمبر (ص) آنستکہ حضرت در عام الفیل متولد شد پس بنا بر این ہنگام تولد حضرت امیر (ع) از سن شریف حضرت پیغمبر (ص) سی سال و سہ ماہ و بیست و شش روز گذشتہ بودہ تقریباً چون ظاہر آنستکہ ولادت حضرت امیر المؤمنین در رجب بعد از سنہ سی از ولادت حضرت رسول (ص) بودہ و در مصباح المجتہدین از ابن عباس نقل قومودہ کہ در آنحال حضرت رسول (ص) بیست و ہشت سالہ بود . و در بحار از مناقب موفق خوارزمی نقل میکند کہ متولد نشد در جوف خانہ کعبہ قبل از حضرت امیر (ع)

احدی و در آنوقت از سن پیغمبر ص ۲۸ سال گذشته بود لکن نزد مشهور اصح همان قول اولست و این فضیلت ولادت در جوف کعبه از خصائص حضرت امیر ع است چون اشرف اماکن حرم الله است و اشرف بقاع حرم مکه معظمه است و اشرف مواضع مکه معظمه مسجد الحرام است و اشرف مواضع مسجد کعبه است پس امیر المومنین ع در سید ایام که روز جمعه باشد در شهر حرام که ماه رجب باشد در جوف بیت الله الحرام متولد شد و سوای امیر المومنین ع در آن مکان شریف کسی متولد نشده

فتعالی الله عما یصفون
فولید البیت احری ان یکون

لویکن یجعل الله البنون
لاعزیر لا ولا ابن مریم

وقال السید الداماد قدس سره

در کعبه قل تعالوا ازم امام که زاد
بر ناقه لایودی الا که نشست

وله :

در مرحله علی نه چونست و نه چند
بی فرزندی که خانه زاده دارد

رله :

گویند که نیست قادر از عین کمال
نزدیک شد آنکه رنگ امکان گیرد

وحکیم سنائی گفته

اسد الله در شهود آمد

وسید حمیری فرموده :

ولدته فی حرم الاله و آمنه
بیضاء طاهرة الثیاب نقیه
فی لیلۃ غابت نحوس نجومها
مالف فی خرق القوابل مثله

والبیت حیث فنائه والمسجد
طابت وطاب ولیدها والمولد
وبدت مع القمر المنیر الاسعد
الا ابن آمنۃ النبی محمد ص

در تاریخ رحلت حضرت امیر المومنین ع و اشاره اجمالی به ذکر قاتل آن

بزرگوار و مدفن شریفشان و لابد است در این مقام از ذکر سه امر

فصل سوم
امراول در تاریخ رحلت آن بزرگوار

علامه مجلسی میفرماید مشهور میان علماء شیعه آنستکه آنحضرت در شب جمعه نوزدهم ماه مبارک رمضان در وقت طلوع فجر صادق ضربت بفرق نازنینش خورد از دست عبدالرحمن بن ملجم مرادی بمعاونت وردان بن خالد و شبیب بن بجره و اشعث بن قیس و قطامه بنت اخضر علیهم لعنة الله و چون تلی از شب بیست و یکم ماه رمضان در گذشت روح مقدسش بریاض قدس پرواز نمود و اقوال نادره دیگر هم هست و مشهور آنستکه عمر شریف آنحضرت در وقت رحلت ۶۳ سال بود و از حضرت امام محمد باقر امام محمد تقی روایت کرده اند که عمر شریفشان ۶۵ سال بود انتهى

مخفی نماند که مشهور بلکه شاید متفق علیه باشد که رحلت حضرت امیر المومنین ع در ماه رمضان

سنه چهلّم از هجرت بوده پس این اختلاف در سن مبارك آنحضرت منشأش همان اختلاف در تاریخ ولادت است که در فصل دوم گفته شد نه آنکه در سنه رحلت اختلافی باشد پس حاصل آنچه مشهور است در باب ولادت و رحلت حضرت پیغمبر ص و در باب ولادت و رحلت حضرت امیر ع آنستکه علی المشهور در حین ولادت حضرت امیر ع از سن شریف حضرت پیغمبر ص ۳۰ سال و سه ماه و ۲۶ روز گذشته بود و تقریباً چون گفته شد که ظاهراً در وقت بعثت از سن شریف پیغمبر ص چهل سال و چهار ماه و ده روز گذشته بود و در حین هجرت حضرت پیغمبر ص از سن شریف حضرت امیر ع ۲۲ سال و ۷ ماه و ۳ روز گذشته بود تقریباً چون گفته شد که از بعثت شریف تا هجرت مقدس دو اوده سال و هفت ماه و چهارده روز گذشته بود تقریباً چون گفته شد که از هجرت مقدسه تا روز رحلت حضرت پیغمبر ص ۲۹ سال و ۶ ماه و ۲۳ روز بوده تقریباً چون گفته شد که ظاهر رحلت حضرت رسول ص در بیست و هشتم ماه صفر سنه ۱۱ هجری بوده و رحلت حضرت امیر ع در بیست و یکم رمضان سنه چهل هجری بوده پس از سن شریف حضرت امیر ع در حین رحلت ۶۲ سال و ۲ ماه و هفت روز میگذرد تقریباً و در این مدت که حضرت امیر ع بعد از پیغمبر ص در دنیا بود ۲۴ سال و ۹ ماه و ۲۰ روز خلفاء ثلاثه خلافت نمودند باین کیفیت که دو سال و چهار ماه ابا بکر خلافت نمود با آن سه روزیکه از رحلت پیغمبر ص گذشته بود که خلیفه شد چون در مصباح المتبیین است که روز بیست و هفتم جمادی الاخره سنه سیزده ابا بکر از دنیا رحلت کرد و ده سال و شش ماه و دو روز عمر بن الخطاب خلافت نمود.

و در زادالمعاد است که روز بیست و نهم ذی الحجة الحرام سنه بیست و سوم هجری عمر از دنیا رفت و بعد از عمر یازده سال و یازده ماه و هیجده روز عثمان خلافت نمود با آن سه روزیکه بعد از عمر عثمان بن عفان خلیفه شد و مرحوم مجلسی از کتاب عدداً القویه علی بن یوسف بن مطهر الحلی نقل فرموده که در ۱۸ ذی الحجة الحرام سنه ۳۵ هجری عثمان کشته شد در سن هشتاد و دو سالگی و او را در بقیع دفن کردند الباقی از مدت زندگانی حضرت امیر ع بعد از پیغمبر ص چهار سال و نه ماه و سه روز تقریباً که حق بمرکز قرار گرفت و خلافت ظاهریه منتقل شد بحضرت علی بن ابیطالب ع

امر دوم در اشاره اجمالیّه بذکر قاتل آن بزرگوار

بدانکه حاصل آنچه معتمدین از مورخین نوشته اند آنستکه عبدالرحمن بن ملجم مرادی و برکه بن عبدالله و دادویه این سه تن از خوارج بودند و بجنک نهروان نرفته بودند و هریک بعهده گرفتند که یکنفر را بقتل برسانند عبدالرحمن بن ملجم مرادی بعهده گرفت قتل امیرالمومنین ع را و برکه بن عبدالله بعهده گرفت کشتن معاویه بن ابی سفیان را و دادویه غلام عمرو بن بکر تمیمی بعهده گرفت قتل عمرو بن العاص را و قرار گذاردند وقت نماز صبح نوزدهم ماه مبارك رمضان هر سه اقدام نمایند بر آنچه عهده گرفته اند

پس برکه بن عبدالله در لیلّه موعود رفت بمسجد شام و شمشیری بمعاویه بن ابی سفیان زد و قدری از گوشت پای معاویه از استخوان جدا شد بعد او را گرفتند و بشکرانه مژده دادن بقتل امیرالمومنین ع معاویه او را رها نمود و دادویه در لیلّه موعود رفت بمسجد مصر و در آن شب بعثت مرضی که عارض عمرو عاص شده بود خود بمسجد نیامد و خارجه بن ابی حنیفه را که قاضی بلد بود بجای خود بنماز فرستاد و دادویه اشتباهاً او را بقتل رسانید اهل مصر او را گرفتند و در عوض قاضی کشتند و اما عبدالرحمن ابن ملجم مرادی لعنة الله علیه در کوفه بمنزل قطامه ملعونه بنت اخضر بود و او را زنی بود بسیار صبیح المنظر

جنگ نهروان بدست مسلمین کشته شده بودند قطامه ملعونه مزاجت خود را با بن ملجم مرادی وعده نمود بکابین قتل امیرالمؤمنین (ع) و ابن ملجم با مجاشع بن وردان و شبیب بن بحیره و اشعث بن قیس که هر چهار نفر از خوارج بودند و در کشتن حضرت امیر (ع) با یکدیگر مواضعه نموده بودند در شب نوزدهم ماه مبارک رمضان سنه چهارم از هجرت بمسجد کوفه حاضر شدند امیرالمؤمنین (ع) آمد میان مسجد و مشغول نماز شد چون سراز سجده رکعت ایل برداشت شبیب بن بحیره فریاد زد یا علی الله الحکم لالک ولا صحابک پس شمشیرش را فرود آورد بطاق مسجد وارد آمد ناگاه عبدالرحمن بن ملجم فریاد زد یا علی الله الحکم لالک ولا صحابک شمشیرش را فرود آورد بفرق نازنین حضرت امیر (ع) وارد شد بهمان موضعی که شمشیر عمرو بن عبدود وارد شده بود پس آن بزرگوار فرمود فزت برب الکعبه . بدانکه از اخبار معتبر استفاده میشود که ابن ملجم ملعون را صبح روز بیست و یکم بامر حضرت امام حسن (ع) بجهنم فرستادند بهمان قسم که حضرت امیرالمؤمنین (ع) وصیت فرمود و اینکه نزد عوام معروفست که روز بیست و هفتم کشته شد اصلی ندارد و اشعث بن قیس همان ملعون نیست که مخالفت نمود امیرالمؤمنین (ع) را و نصب کرد ابو موسی اشعری را برای حکمیت بین لشکر حضرت امیر (ع) و لشکر معاویه و باین سبب فتنه خوارج برپا شد و در اصول کافی از حضرت صادق (ع) روایت میکند که اشعث بن قیس شریک شد در قتل حضرت امیر (ع) و دخترش جعده مسموم نمود حضرت مجتبی (ع) را و پسرش محمد شریک شد در قتل حضرت سیدالشهداء (ع) و زوجه اشعث ام فروه خواهر ابوبکر بن ابی قحافه بود و اشعث چهل روز بعد از شهادت حضرت امیر (ع) بدرک واصل شد .

امر سوم در اشاره اجمالی به مدفن شریف آنحضرت

علامه مجلسی ره در بحار الانوار میفرماید : اجماع شیعه و متواتر نزد ایشانست خلفاً عن سلف تا میرسد به ائمه اطهار (ع) که امیرالمؤمنین (ع) مدفونست در غری در همین موضعی که فعلاً معروفست نزد خواص و عوام لیکن در بعضی از ازمینه بین مخالفین فی الجمله اختلافی بوده و سبب این اختلاف مخفی بودن قبر شریف بوده و معروف نبود مگر نزد خاص الخاص از شیعه تا زمان سفاح که حضرت صادق (ع) وارد شد بحیره پس ظاهر نمود قبر مقدس را برای شیعیان و از آن روز تا این زمان مزار کافه شیعه است و مرحوم سید اجل عبدالکریم بن احمد بن طاووس کتابی نوشته در تعیین قبر شریف حضرت امیر (ع) مسمی بفرحة الغری و در آن کتاب اخبار متواتره در این خصوص جمع فرموده انتهى حاصل مافی البحار . و در کلامه طیبه از ارشاد القلوب دیلمی از عبدالله بن حازم روایت کرده گفت روزی با هرون از کوفه بیرون شدیم بجانب غریین پس آهوانی را دیدیم بازها و سگان شکاری را بجانب آنها روانه کردیم ساعتی آهوان را دوانیدیم آهوان پناه بردند به پشته بازها و سگان معلم برگشتند رشید متعجب شد پس آهوان از پشته بیرون آمدند دو دفعه بازها و سگان را بسوی آنها مراجعت دادند دفعه دیگر نیز آهوان پناه بردند رشید خیلی تعجب کرد گفت بروید بجانب کسیکه عمرش از همه بیشتر است او را حاضر کنید پس پیرمردی را از بنی اسد آوردند رشید گفت خبرده مرا که این پشته چیست پیرمرد گفت خبر داد بمن پدرم از پدرانش که در این پشته قبر حضرت امیر علی بن ابیطالب (ع) است و خداوند او را حرم قرار داده هیچ چیز باو پناه نمیبرد مگر اینکه در امانست .

و بروایت ابن خلکان پیرمرد گفت پدرم مرا باین موضع میآورد و زیارت میکرد و میگفت من با حضرت صادق (ع) زیارت این مکان آمدم و آنجناب میفرمود من با پدرم حضرت باقر (ع) زیارت این مکان آمدم و پدرم حضرت باقر میفرمود من با پدرم حضرت علی بن الحسین (ع) زیارت این مکان آمدم و علی بن الحسین

میفرمود من بایدرم حسین بن علی (ع) زیارت این مکان آمدم و حسین بن علی میفرمود در این مکان موضع قبر امیرالمؤمنین (ع) است پس هرون فرود آمد از اسب خود و آب طلبید و وضو گرفت و در آن پشته نماز کرد و دعا کرد و گریست و خود را بخاک مالید و امر کرد قبه در آنجا بنا کنند که چهار در داشته باشد و محدث قمی نقل کرده که بعضی گفته اند که رشید امر کرد از خشت پخته بنائی بر قبر آنحضرت نهادند و از طین احمر قبه براو زدند و از پس او الناصر لدین الله کرة بعد کرة زیارت قبر مطهر آنحضرت رفت و مستنصر عباسی ضریحی ساخت و از ابن خلکان نقل کرده که اول اساسی که بر قبر مطهر حضرت امیر (ع) واقع شد بنای رشید بود و امر کرد آن موضع را تحجیر کنند و در ایام دولت سامانیه و بنی حمدان در بنای آن ازدیادی شد و در ایام دیاله و بنی بویه امر آن بالا گرفت و عضدالدوله دیلمی (ره) تعمیر مشهد شریف نمود و خدمت نیکوئی بعمل آورد انتهى

و در تاریخ گزیده است که مشهد امیرالمؤمنین (ع) و حسین (ع) و باروی مدینه را عضدالدوله دیلمی ساخت و عاقبت بمرض صرع در گذشت و بمشهد امیرالمؤمنین علی (ع) دفن شد.

و مخفی نما ناد که جهت اختفاء قبر مقدس آنحضرت خوف از خوارج و دشمنان بود که مبادا نبش قبر کنند و اها تنی بجسد مطهر بنمایند لکن خوارج تلافی از جسد مطهر فرزندش حضرت سیدالشهداء (ع) نمودند و در دارالسلام است که چون سلطان مراد که از سلاطین آل عثمانست مشرف شد زیارت نجف اشرف در سر چهار فرسخی که چشمش بقبه شریف افتاد از اسب پیاده شد امراء دولت از سبب پیاده شدنش سؤال کردند گفت چون چشم بقبه شریف افتاد اعضایم بلرزه آمد بحیثیکه قدرت سواری نداشتم لذا پیاده شدم گفتند راه دور است خوبست تفأل نمائید بقرآن مجید تفأل نمود و قرآن مجید را باز کرد اول صفحه آمد فاخلع نعلیک انک بالواد المقدس طوی پس پیاده با پای برهنه رفت تا مشرف شد بحرم مطهر حضرت امیر (ع) چون چشمش بموضع دوانگشت مبارک افتاد از حکایات او بجهتش نقل کردند قصه مرة بن قیس را پس یکی از دشمنان گفت این از جعلیات روافض است و اصلی ندارد پس سلطان مراد گفت از خود حضرت میخواهم ظهور کذب و صدق او را چون روز دیگر شد مطلب گویا باو منکشف شد و امر کرد زبان آن مرد را قطع کردند.

قصه مرة بن قیس چنانچه در دارالسلام از عالم جلیل نصرالله حائری نقل کرده آنستکه مرة بن قیس مرد کافری بود مال و خدم و حشم زیادی داشت یکروز صحبت آباء واجداد و طایفه اش شد گفتند تمام آنها را علی بن ابیطالب (ع) بقتل رسانیده سؤال کرد که قبر علی بن ابیطالب (ع) کجاست گفتند بنجف اشرف آنملعون با دوهزار سوار و چند هزار پیاده آمد بسمت نجف اشرف بعد از شش روز که با اهل نجف محاربه نمود داخل بلد شد و آن خبیث رفت میان روضه مقدسه گفت یا علی تو پدران و اجداد مرا کشتی و قصد کرد که قبر مطهر را نبش کند پس دوانگشت مثل ذوالفقار از میان ضریح مطهر بیرون شد و بکمر آنملعون زد و او را دونیم کرد و آن دونیم همانساعت سنک سیاه شد اهل نجف آنها را بردند و پشت شهر انداختند که هر کس زیارت نجف میرفت آنها را لگد میکرد و از خواصش این بود که هیچ حیوان براو نمیگذشت مگر آنکه براو بول میکرد بعد بعضی از جهال او را بردند بمسجد کوفه و بمرور ایام از بین رفت یکی از علماء فرمود خذل الله من اخرج هذا الملعون من تلك القبة المقدسة و ابطال هذه المعجزة الباهرة.

و گنبد مطهر نجف اشرف را نادرشاه طلا نمود و زنجیر طلا را از سقف ایوان آویزان کرد در حدود سنه هزار و صد و پنجاه و نه.

و در انوار العلویه است و قتیکه نادرشاه خواست داخل صحن مقدس حضرت امیر (ع) بشود جرئت نکرد امر کرد زنجیر طلائی بگردنش بیندازند و او را مثل سگ بکشند و ببرند بدرب صحن مقدس احدی جرئت

نکرد که اقدام باین عمل بنماید ناگاه دیدند شخصی اربابان آمد و زنچیر طلا را بگردن نادر انداخت و او را کشید بدرب صحن مقدس نادر مشرف شد و زیارت کرد و برگشت بعد هر قدر تجسس کردند که آن شخص را بیابند یافت نشد و وقتی که گنبد مقدس را تذهیب نمودند سؤال کردند از نادر که فوق قبه مقدس چه نقش کنند گفت نقش کنید **یدالله فوق ایدیه** فردای آنروز وزیر نادر شاه گفت سلطان سواد نداشته و این کلام بزبان الهام شده و اگر قبول ندارید از او سؤال کنید سؤال کردند که چه فرمودید نقش کنیم در فوق قبه مقدسه گفت همان چیزی که دیروز گفتم بعد گفتند بمناره شریفه چه نقش کنیم چهار مرتبه گفت **الله اکبر** وقتی که میرزا مهدیخان نظر کرد باعداد این حروف دید مطابقت با تاریخ مناره

و در سنه ۱۲۰۴ بامر محمدشاه اخته در طهران ضریح نقره ساختند و تقدیم آستان مقدس حضرت امیر ع نمودند و در سنه ۱۲۰۶ ایضا محمدشاه امر کرد که گنبد مطهر حضرت سیدالشهداء ع را طلا کردند و بدانکه ثواب تنفس در نجف اشرف زیاد است در غایه الامال محدث قمی از کتاب فلك النجات عالم جلیل آقا سید مهدی قزوینی نقل فرموده که گفت شنیدم از مشایخ خود که ثقه بودند يك نفس کشیدن نزد امیرالمومنین ع معادست با عبادت ۴۰۰ سال و نیز از مزار علام فهام شیخ خضر نقل فرموده که از حضرت رضا ع روایت شده که روز در جوار امیرالمومنین ع بودن بهتر است از عبادت هفتصد سال تمام و بیست و نه نزد قبر حضرت امام حسین ع در مقابل عبادت هفتاد سال است انتهى

فصل چهارم

در ذکر زوجات محترمات حضرت امیر ع

بدانکه مسلم و معلومست که مقدم از همه زوجات آنحضرت و افضل

واشرف آنها صدیقه طاهره فاطمه زهراء ع میباشد و حالات این مخدیره اجمالا در باب دوم گفته شد و در بحار از خزاقی روایت کرده که پیغمبر ص در حیوة خدیجه کبری زوجه دیگر اختیار فرمود نه حره و نه امة و همین قسم بود امیرالمومنین ع در حیوة فاطمه زهراء و در تہذیب ابی بصیر از حضرت صادق ع روایت کرده که خداوند حرام فرمود زنها را با میر ع مادامیکه فاطمه زهراء در حیوة بود ابو بصیر عرض کرد چگونه فرمود چون فاطمه زهراء طاهره بود و حیض نمیدید انتهى

الثانیہ جناب امامه بنت ابی العاص و آله مکرمه اش زینب دختر حضرت رسول بود و جناب زینب خواهر ابوینی حضرت زهراء ع بود چنانچه خدیجه کبری خواهر ابوینی هاله مادر ابی العاص بود پس جناب زینب و ابی العاص دختر خاله و پسر خاله یگدیگر بودند و امیرالمومنین ع این مخدیره را حسب الوصیه فاطمه زهراء ع تزویج نمود و در بحار از کتاب قوت القلوب روایت کرده که حضرت امیر ع ۹ شب بعد از وفات صدیقه طاهره امامه را تزویج نمود و در اصابه ابن حجر عسقلانی است تزویج امامه ۳ شب بعد از رحلت حضرت صدیقه طاهره علیها السلام بود و فی الصحیحین ان النبی کان یصلی و هو حامل امامه بنت زینب و ابی العاص بن ربیع انتهى *

الثالثه خوله بنت جعفر بن قیس المشهوره بالحنيفية و او از اولاد بکر بن رائل است و در خلافت ابی بکر این مخدیره اسیر شد *

و در تاسع بحار از خرائج روایت کرده که حاصل بعضی از فقراتش اینست که جابر بن یزید جعفی از جابر بن عبدالله انصاری روایت کرده که گفت وقتی که اسراء یمامه را وارد نمودند به ابی بکر در آنها بود خوله حنفیه چون چشم خوله بجمعیت افتاد و کرد بقبر مقدس پیغمبر ص و ناله کرد و صدرا بگریه بلند کرد عرض کرد السلام

عليك يا رسول الله وعلى اهل بيتك من بعدك هؤلاء امتك سبون ناسبي النوب والديلم والله ما كان لنا من ذنب الا الميل باهل بيتك آنوقت رو کرد بجمعيت فرمود شما مارا اسير كرديد و حال آن كه ما اقرار داريم بشهادت لاله الى الله محمد رسول الله گفتند چون شماز كوة نميدهيد فرمود بر فرضيكه مردها ز كوة نميدهند ما ز نها چه تقصير داريم از جوابش عاجز شدند پس طلحه و خالد هريك جامه انداختند بجانب او فرمود من برهنه نيستم كه جامه بجانب من انداختيد گفتند مقصود آنستكه هر کدام زيادتر بدهد ترا باو بدهند فرمود والله كسي مالك من نميشود و كسي مرا بزوجيت اختيار نخواهد كرد مگر كسي كه خبر بدهد كه من در اول ولادتم چه سخن گفتم مردم متحير شدند و زبانهايشان لال شد ابو بكر گفت چه شد شما را گفتند بجهت مطلبى كه از اين زن شنيديم ابو بكر گفت چون اين زن سيده قوم خود هست و چنين روزى را ندیده لذا مبهوت است و نفهميده سخن ميگويد جناب حنفيه گفت والله ما قلت الا حقا و قسم بحق صاحب اين قبر كه دروغ نگفتم و سكوت كرد پس طلحه و خالد جامه هاى خود را برداشتند و جناب حنفيه در گوشه مجلس نشست پس امير المؤمنين (ع) وارد شد و قصه را بجهت آن بزرگوار نقل كردند فرمود حنفيه صاذه است و سخن حنفيه در وقت ولادتش نقل فرمود و گفت اين نوشته است در لوحى كه با خود حنفيه است پس جناب حنفيه لوح را بيرون آورد و ديد مطلب همانستكه امير المؤمنين فرموده بدون كم و زياد ابابكر گفت خذها يا ابا الحسن بارك الله لك فيها الا آخر الروايه و در مقاصد العلويه است كه امير المؤمنين فرمودند وقتى كه از مادر زائيده شدى ندا كردى لا اله الا الله محمد رسول الله سيملكنى سيد سىكون له ولد منى پس مادرت همين سخن را در لوحى از رصاص نوشت و او را دفن كرد در همان موضعى كه از مادر زائيده شدى و در آن شبى كه مادرت خواست از دنيا برود وصيت كرد بتو باین امر و چون وقت اسيرى تو شده مى نداشتى مگر آن كه همان لوح را دست آورى پس تو آن لوح را گرفتى و بيازوى راست خود بستى آن لوح را بده كه من صاحب آن لوح هستم و من پدر آنپسر هستم كه اسمش محمد است

الرابعة جناب ام البنين بنت حزام بن خالد بن ربيعة كه از قبيله بنى الكلاب بود و از اينجهت بود كه در كربلا وقتى كه شمر ملعون كه از قبيله بنى الكلاب بود امان خط از ابن زياد براى حضرت ابى الفضل العباس و برادرانص آورد و فرياد زد اين بنواختى و مقصودش اولاد ام البنين بود كه اطلاق بنواختى كرد **در عمدة الطالب** است كه امير المؤمنين عليه السلام پيرادرش عقيل فرمود براى من زنى خطبه كن كه برادرانش از شجعان عرب باشد كه من او را تزويج نمايم و براى من يك پسر شجاعى بزايد چون جناب عقيل عالم با حساب و انساب عرب بود عرض كرد ام البنين كلايه تزويج فرمائيد كه درمیان قبایل عرب كسى شجاعتر از پدران او نيست حضرت اميرهم آن مخدره را تزويج فرمود

الخامسة اسماء بنت عميس كه اول زوجه جناب جعفر بن ابيطالب بود و از اوسه پسر آورد اول جناب عبدالله ابن جعفر شوهر حضرت زينب بنت على ع دوم عون سوم محمد و اين ۳ پسر در حبشه متولد شدند و بعد كه جناب جعفر در موته شهيد گرديد ابى بكر بن ابى فحافحه اسماء را تزويج نمود و جناب محمد بن ابى بكر از او متولد شد و بعد از رحلت ابو بكر حضرت امير ع او را تزويج نمود و جناب يحيى متولد شد و نسب جناب اسماء در باب اول در مقام ذكر جناب ميمونه زوجه حضرت پيغمبر ص گفته شد

السادسة ليلا بنت مسعود بن خالد الدارمية التميمية

السابعة ام السعيد بنت عروة بن مسعود الثقفى عمه جناب ليلا بنت ابى مرة بن عروة بن مسعود الثقفى زوجه حضرت سيد الشهداء (ع)

الثامنة محياة بنت امرء القيس بن عدى الكلبيه و اين غير امر القيس بن عابس است كه از شعراى معروف

بود در اصابه است که امیر المؤمنین ملاقات نمودند امرء القیس بن عدی را و فرمود من عی بن ابیطالب پسر عم پیغمبر هستم و این ها پسران من هستند از دختر پیغمبر (ص) و ما میل کردیم در مزاجت با تو پس امرء القیس دخترش محیة را تزویج نمود با امیر المؤمنین ع و از او دختری آورد که در صغیری از دنیا رفت و دخترش سلمی را تزویج نمود بحضرت امام حسین و دخترش را با براتر و بیج نمود بحضرت سیدالشهداء ع

التاسعة صهباء بنت عباد بن ربیعہ

العاشره ام حبیبہ بنت ربیعہ

و در منتهی الامال است که از این زوجات مکرمات حضرت امیر (ع) چهار زن بعد از رحلت حضرت امیر ع حیات داشتند جناب امامه و جناب ام البنین و جناب ایلہ التیمیہ و جناب اسماء و بقیہ زوجات در حیات حضرت امیر المؤمنین ع از دنیا رحلت نمودند و بعد از حضرت امیر (ع) این مخدرات شوهری اختیار نکردند حتی نقل شده که مغیرة بن نوفل و ابوالهیجان بن ابی سفیان بن حارث خواستار تزویج امامه شدند آن مخدره از حضرت امیر المؤمنین (ع) حدیث کرد که فرموده جایز نیست زنان انبیاء و اوصیاء را بعد از ایشان کسی تزویج نماید

فصل پنجم در ذکر اولاد امجد حضرت امیر المؤمنین (ع)

بدانکه در عدد اولاد آن بزرگوار اختلافست واضح چنانچه در ارشاد شیخ مفید است آنستکه آن بزرگوار ۲۸ اولاد داشتند ۱۲ پسر و ۱۶ دختر :

اول از آنها که اکبر اولادهای آنحضرت بود حضرت امام حسن مجتبی (ع) بود

دوم حضرت امام حسین علیه السلام

سوم حضرت محسن چهارم حضرت زینب الکبری

پنجم حضرت ام کلثوم الکبری و این پنج بزرگوار از صدیقه کبری فاطمه زهراء (ع) متولد شدند و احوالات حضرت امام حسن ع در باب چهارم و احوالات حضرت سیدالشهداء ع در باب پنجم ذکر خواهد شد انشاء الله و احوالات جناب محسن و حضرت زینب و حضرت ام کلثوم در باب دوم گفته شد

ششم جناب محمد حنفیه و والده ماجده شان خوله بنت جعفر بن قیس الحنفیه است امکانی با ابوالقاسم و این بزرگوار بعد از حضرت امام حسن و امام حسین اکبر ذکور از اولاد حضرت امیر المؤمنین ع بودند و در عمدة الطالب است که ایشان در ماه ربیع الاول سنه هشتاد و یک از دنیا رحلت فرمود در

سن ۶۵ سالگی انتہی بنا بر این ولادتشان در سنه شانزدهم هجری بوده و فرموده ولم یجتمع اسم رسول الله (ص) و کنیتہ لاحد غیره و والده ماجده اش خوله است المعروف بالحنفیه و جماعت کیسانیه اورا مهدی آخر زمان میدانند و میگویند آن بزرگوار در کوه رضوی غایب شده و بعضی از کیسانیه اعتقادشان این بود که بعد از امام حسن و امام حسین ع او خلیمه بود و ابن ابی الحدید از جاحظ نقل می کند قال اما محمدا لحنفیه فقد اقر الصادر والوارد والحاضر والبادی انه کان واحدا دهره و رجل عصره و کان اتم الناس تماما و کمالا انتہی

و از آن بزرگوار در درغزوه صفین شجاعتهای نمایانی بروز کرده و در کشف العمه است که به جناب محمد گفتند که پدر بزرگوارت ترا بمیدان روانه میکند و بخل میکند در فرستادن حسن و حسین را بمیدان فرموده ما عیناه و ان یدہ و الانسان یقی عینہ و مرتبة دیگر این سخنرا بوی گفتند فرمود انا ولده و هما ولدا رسول الله (ص) و سابقا گفته شد که قبر ایشان در بقیع یا در طایف است .

هفتم و هشتم و نهم دهم - جناب عباس و جعفر و عثمان و عبدالله این ۴ بزرگوار از جناب ام البنین بنت حزام ابن خالد متولد شدند و هر ۴ نفر در کربلا بیاری حضرت سیدالشهداء (ع) شهید شدند

واحالات والده ماجده شان و کیفیت شهادتشان و بعضی از فضائلشان در باب پنجم ذکر خواهد شد انشاء الله
یازدهم جناب یحیی بن علی ع والده ماجده اش اسماء بنت عمیس بود و در مناقب است که این
بزرگوار در حیات حضرت امیر ع از دنیا رفت

دوازدهم و سیزدهم جناب محمد الاصفرا المکنی بابی بکرو جناب عبید الله والده ماجده این دو
بزرگوار لیلی بنت مسعود الدارمیة التیمیة است و در ارشاد است که این دو بزرگوار هم در کربلا
بیاری حضرت سید الشهداء ع شهید شدند و کیفیت شهادتشان در باب پنجم ذکر خواهد شد انشاء الله
تعالی و در زیارت ناحیه مقدسه از اولادهای حضرت امیر المومنین ع که در کربلا شهید شدند اسم پنج
نفر را ذکر میکند جناب عباس و جعفر و عثمان و عبدالله و محمد را و اسم عبید الله برده نشده *

چهاردهم و پانزدهم جناب عمر الاطرف و جناب رقیه و این دو توأمین متولد شدند والده
ماجده شان ام حبیبہ بنت ربیعہ است اما جناب عمر الاطرف در تذکره سبط ابن جوزی است که آنجناب
هشتاد و پنج سال زندگانی کرد و نصف میراث امیر المومنین ع را حیاضت نمود شخص فاضلی بود و تزویج
کرد اسماء بنت عقیل بن ابیطالب را پس متولد شد از او محمد و موسی و ام حبیب و جناب عمر الاطرف
از تمام پسرهای امیر المومنین ع کوچکتر بود و بعد از تمام اولادهای آنحضرت از دنیارفت

و نسل حضرت امیر المومنین ع در اولاد ذکور از پنج نفر باقی ماند از حضرت مجتبی و حضرت
سید الشهداء و جناب محمد حنفیه و حضرت عباس و جناب عمر الاطرف و از سایر اولاد ذکور آنحضرت
نسلی باقی نماند و جهت آنکه آن بزرگوار را عمر الاطرف گفتند در مقابل عمر الاشرف بن علی بن
الحسین است چون فضیلت جناب عمر الاطرف از طرف پدر بزرگوارش بود چون از حضرت صدیقه طاهره نبود
و اما عمر بن علی بن الحسین هم از نسل امیر المومنین بود و هم از فاطمه زهراء ع و عمر بن علی بن
ابطالب در ینبوع از دنیا رفت و جناب محمد بن عمر الاطرف آمد خدمت علی بن الحسین ع و بزمین افتاد
و دست آنحضرت را بوسید حضرت زین العابدین دختر خود خدیجه را تزویج با و فرمود

و در عمدة الطالب است که فرزند او جناب عبید الله بن محمد بن عمر الاطرف قبرش در بغداد
معروفست و صاحب نذوراتست و اما رقیه بنت امیر المومنین که خواهر ابوینی عمر الاطرف بود در مناقب
است که او زوجه جناب مسلم بن عقیل بود و از او متولد شد جناب عبدالله بن مسلم و از زیارت ناحیه
مقدسه استفاده میشود که جناب عبدالله بن مسلم و ابی عبدالله بن مسلم هر دو در کربلا شهید شدند

شانزدهم و هفدهم ام الحسن و رمله والده ماجدة این دو مخدره ام سعید بنت عروبة بن مسعود
الثقفیه بود و در منتهی الامالست که ام الحسن زوجه جعدة بن هبیره پسر عمه اش امهانی بود و بعد از او
جعفر بن عقیل او را نکاح کرد و از زیارت ناحیه مقدسه معلوم میشود که جعفر بن عقیل در کربلا شهید شد

و در عمدة الطالب است که رمله زوجه هتاج عبید الله بن ابی سفیان بن حارث بن عبدالمطلب بود
هیجدهم نفیسه در عمدة الطالب است که کنیه این مخدره ام کلثوم الصغری بود و این مخدره زوجه
کثیر بن عباس بن عبدالمطلب بود

نوزدهم زینب الصغری در عمدة الطالب است که این مخدره زوجه جناب محمد بن عقیل بود
بیستم رقیه الصغری در اعلام الوری که این مخدره زوجه عبدالرحمن بن عقیل بود و از زیارت ناحیه
استفاده میشود که جناب عبدالرحمن بن عقیل در کربلا شهید شد

بیست و یکم امهانی در عمدة الطالب است که او زوجه عبدالله بن عقیل بود

بیست و دوم - امامه که زوجه صلت بن عبدالله بن نوفل بن حارث بن عبدالمطلب بود

در ذکر اجمالی از حالات اقارب و خویشان حضرت امیر « ۹۱ »

بیست و سوم فاطمه در عمده الطالبست که از زوجه محمد بن ابی سعید بن عقیل بود و از زیارت ناحیه استفاده میشود که او در کربلا شهید شد .
و در بحار از قرب الاسناد از اسد الغابة روایت کرده که فاطمه دختر امیر المومنین (ع) اینقدر عمرش طولانی شد که حضرت صادق (ع) او را دید و از امالی شیخ صدوق استفاده میشود که فاطمه بنت امیر المومنین در کربلا بوده و با سیری بشام رفته روایتش در باب پنجم ذکر میشود .
بیست و چهارم خدیجه و در عمده الطالبست که از زوجه عبدالرحمن بن عقیل بود .
و در ذخیره الدارین سید عبد المجید حایری ذکر نموده که فاطمه و خدیجه بنتی امیر المومنین عهر دودر کربلا بودند و از عطش و دهشت روز عاشورا شهید شدند .
بیست و پنجم میمونه در عمده الطالبست که آن مخدومه زوجه عبدالاکبر بن عقیل بود .

بیست و ششم ام الکرامه

بیست و هفتم همانه

بیست و هشتم ام السله و این یازده مخدومه از مادرهای متفرقه بودند پس معلوم شد که صبا یای حضرت امیر المومنین ع زوجه بنی اعمامشان بوده اند چنانچه در بحار الانوار از خزاقی روایت کرده که پیغمبر (ص) نظر فرمود با ولاد علی و جعفر پس فرمود بناتنا لبنینا و بنونا لبناتنا .
و در خرائد را و ندی است که امیر المومنین «ع» پسرهای خود را جمع کرده و آنها را دوازده پسر بودند فرمود خداوند دوست داشته که قرار بگذارد در من سنتی را از یعقوب پیغمبر ع زیرا که او هم پسرانش را جمع کرد و آنها هم دوازده نفر بودند فرمود من شما را وصیت میکنم بحضرت یوسف پس بشنوید از او اطاعت کنید و من هم وصیت میکنم شما را بحسین و بحسین پس بشنوید از این دو و اطاعت کنید این دورا

در ذکر اجمالی از اقارب و خویشان حضرت

امیر المومنین (ع)

فصل ششم

در باب اول اشاره اجماله بذکر اعمام و عمات آن بزرگوار

و اما برادران و خواهران آنحضرت

بدانکه آن حضرت سه برادر داشت و دو خواهر طالب و عقیل و جعفر و امهانی که اسمش فاخته بود و جماعه اما طالب اسن از همه بود و از او اولادی نماند و سه سال قبل از هجرة از دنیا رحلت فرمود در سن پنجاه سالگی و ده سال از عقیل بزرگتر بود و در عمده الطالبست که کفار قریش مجبور نمودند طالب را بر رفتن جنگ بدر پس آن بزرگوار مفقود شد و خبری از او ظاهر نشد و گفته شده که او اسب خود را تاخت میان دریا و در دریا غرق شد .

و اما عقیل ده سال اسن بود از جعفر و از همه مردم اعلم بود بانساب عرب و از مدینه رفت بمکه و از مکه رفت بشام و در شام حکایات زیادی دارد با معویه

من جمله معویه امر کرد که برود بالای منبر و برادرش امیر المومنین را سب کند پس عقیل رفت بالای منبر فرمود ایها النقس ان معویه امرنی ان العن علیا الا فالعنوه

و من جمله در تاریخ ابن خلکانست که روزی معویه بجلساء مجلس خود که عقیل هم تشریف داشت گفت آیامی شناسید ابی لهب را که خداوند در قرآن مجید فرموده ثبت ید ابی لهب اهل شام گفتند نه معویه گفت او عم این مرد است و اشاره کرد بعقیل فوراً عقیل فرمود ای مردم آیا می شناسید زن ابولهب را که خداوند

در قرآن مجید فرموده و امراته حمالة الحطب فی جیدها جبل من مسد گفتند نه گفت او عمه این مرد است و اشاره کرد بمعویه چون ام جمیله که زوجه ابی لهب بود دختر حرب بن امیه و خواهر ابوسفیان بود بعد گفت ای معویه وقتیکه بآتش جهنم در آئی خواهی دید که عموی من ابولهب عمه ترا در زیر خود انداخته پس انصاف خواهی داد که کدام یک بهترند و در عقد الفرید است که روزی معویه گفت دلیل بر حقانیت من آنکه عقیل با ما هست عقیل گفت بلی در غزوه بدر هم من با شما بودم.

و اما جهة آنکه عقیل از مدینه بشام رفت در عمدة الطالبست که امیر المؤمنین (ع) هر روز بعقیل بقدر قوت خود و عیالش جو مرحمت میکرد جناب عقیل هم چند روز از جوها قدری ذخیره کرد تا اندازه ای که بشود قدری خرما و قدری روغن و قدری نان مهیا کند برای عیالاتش بعد که آن طعام را ترتیب داد گوارا شان نبود آن طعام تا امیر المؤمنین از او میل بفرماید پس حضرت را دعوت نمود آنحضرت تشریف برد پس طعام را حاضر کرد فرمود این طعام را از کجا مهیا کردی عرض کرد تفصیلش را فرمود آیا بعد از عزل آنچه عزل کردی بقیه شما را کافی بود عرض کرد بلی فردا که مستمری همه روزه اش را از جو داد همان مقدار که چند روز کم کرده بود تا تهیه این طعام را دیده بود کم کرد و فرمود اگر این مقدار ترا کافی است حلال نیست که من زیاده را بدهم جناب عقیل غضبناک شد پس حضرت آهنی را بآتش قرمز کرد و در حالتیکه عقیل غافل بود برد نزد صورت عقیل چون ملتفت شد بفزع درآمد و آهی کشید فرمود چه شد که تو از این حدیده محماة جزع میکنی و مرا در معرض آتش جهنم میداری عقیل گفت والله میروم نزد کسیکه بمن طلا و خرما بدهد این بود که آمد بشام نزد معویه.

و در شرح ابن ابی الحدید است که اولیکه وارد شد بمعویه امر کرد از برای او کرسی نصب کردند بر روی آن کرسی نشست و جالسانش اطرافش نشستند و امر کرد صد هزار درهم بوی دادند يك روز معویه بعقیل عرض کرد خبر بده بمن از لشکر من و لشکر برادرت امیر المؤمنین (ع) فرمود گذشتم بعسکر برادرم امیر المؤمنین (ع) شبشان مثل شب پیغمبر (ص) بود و روزشان مثل روز پیغمبر (ص) بود و من در میان آنها ندیدم مگر نماز گذار و نشنیدم مگر قرائت قرآن و بعسکر تو گذشتم جمعی از منافقین دیدم بعد فرمود ای معویه این کیست که بسمت راست تو نشسته معویه گفت این عمرو عاص است فرمود اینست آنکسی که درباره او شش نفر مخاصمه کردند پس غالب شد بر آنها جرار قریش گفت این دیگری کیست معویه گفت این ضحاک بن قیس فہری است عقیل گفت والله پدرش از برای جهانیدن حیوان نر بر ماده خیلی مسلط بود بعد فرمود این دیگری کیست معویه گفت ابو موسی اشعری است عقیل گفت این پسر زن دزد است که مادرش خیلی دزدی میکرد معویه گفت درباره من چه میگوئی خواست درباره او آنچه میداند از بدی بگوید که غضب جلساء او فرو بنشیند جناب عقیل فرمود مرا معذور بدار معویه گفت باید بگری عقیل گفت حمامه را میشناسی معویه گفت حمامه کیست چیزی نگفت برخاست و روانه شد معویه فرستاد نزد زن نسابه و او را حاضر کرد گفت حمامه کیست زن نسابه گفت در امان هستم گفت در امانی گفت حمامه جدّه تو مادر ابوسفیان است که در جاهلیت زانیه و صاحب رایت و علم بود معویه گفت من از شما زیاد شدم غیظ نکنید و غضبناک نباشید.

و بس است در سعادت و فضیلت جناب عقیل آنکه شش نفر از اولاد او در نصرت حضرت سیدالشهداء شهید شدند جناب مسلم بن عقیل و جعفر بن عقیل و عبدالرحمن بن عقیل که این سه داماد حضرت امیر المؤمنین (ع) بودند و جناب عبدالله بن مسلم بن عقیل و ابی عبدالله بن عقیل و محمد بن ابی سعد بن عقیل چنانچه در فصل سابق گفته شد و حضرت ابیطالب خیلی عقیل را دوست میداشت.

ایضا در شرح ابن ابی الحدید است که یکسالی در مدینه قحط و غلا شد حضرت پیغمبر ص بعث جناب حمزه و جناب عباس فرمود خوبست مازحمت جناب ابوطالب را کم کنیم در این زمان قحطی و بعضی از عیالات او را کفالت کنیم آمدند نزد جناب ابیطالب ع و گفتند خوبست از این اطفال بعضی را بما بدهید که ما کفالت بکنیم جناب ابیطالب فرمود عقیل را بجهت من بگذارید و آن سه نفر را شما کفالت نمائید چون آن بزرگوار خیلی محبت داشت بعقیل پس عباس طالب را کفالت نمود و حمزه جعفر را و حضرت پیغمبر ص حضرت امیر المؤمنین ع را پس پیغمبر ص امیر المؤمنین را مربی و کفیل بود پس شش سالگی و جناب عقیل در سنه پنجاه هجری از دنیا رحلت فرمود در سن ۹۳ سالگی و بعضی فوت و مدفن این بزرگوار را در مدینه میدانند و بعضی در شام

و در کامل بهائی از حضرت باقر ع روایت کرده که حضرت امیر در ایامیکه خلافت بدست دیگران بود میفرمود والله لو کان حمزة وجعفر حیین ما طعم فینا ابوبکر و لکن ابتلیت بجلفین جافین عقیل و عباس و اما جعفر الطیار ده سال اسن بود از حضرت امیر و در سنه هشتم از هجرت در غزوه موته شهید شد بعد از آنکه هردو دستش در راه خدا قطع شد و در عوض خداوند دو بال باو مرحمت و کرامت فرمود که در بهشت با ملائکه پرواز میکند و در وقت شهادت تقریباً سن شریفش چهل و یکسال بود و در عمدة الطالبست که جناب جعفر هشت پسر داشت و مادر همه اسماء بنت عمیس بود لکن عقب جناب جعفر منحصر شد از جناب عبدالله بن جعفر زوج حضرت زینب و جناب عبدالله در سنه ۸۰ یادر سنه ۹۰ در مدینه یا در ایواء از دنیا رفت و در بقیع دفن شد .

و در انوار العلویه است و قتیکه سید الشهداء ع راضی نشد که عبدالله با او برود کربلا چون عبدالله مکفوف البصر بود و چشمهایش نابینا بود عرض کرد با سیدی حال که راضی نمیشوی من در خدمت باشم اذن بده دو پسر من در رکابت حاضر شوند حضرت قبول فرمودند و چون خبر شهادت حضرت سید الشهداء ع بمدینه رسید جناب عبدالله بن جعفر و غلامش از وقعه کربلا سؤال کردند خبر شهادت دو فرزندش را شنید غلامش که مربی این دو طفل بود گفت اینست آنچه از سید الشهداء ع بما رسید عبدالله گفت اینسخن را بسید الشهداء ع جسارت کردی خواست عصا بسر آن غلام بزنند فرار کرد بعد ابداً او را در منزل خود راه نداد و از زیارت ناحیه مقدسه استفاده میشود که دو پسر جناب عبدالله بن جعفر در کربلا شهید شدند یکی جناب عون بن عبدالله بن جعفر و دیگری محمد بن عبدالله بن جعفر و محتمل است که هردو از حضرت زینت سلام الله علیها بودند .

و روایت شده که پیغمبر ص بعبدالله بن جعفر گذشت و او بعبادت اطفال چیزی از گل ساخته بود فرمودند چه میکنی باین عرض کرد میخواهم بفروشم فرمودند پولش را چه میکنی عرض کرد خرما بخرم و بخورم پیغمبر ص فرمود اللهم بارک فی صفة یمینه بعد از این چیزی نخرید مگر اینکه فائده مینمود و در عقد الفرید است که جناب عبدالله بن جعفر مال زیادی داد عرض کردند این زن تسو را نمیشناخت و بعتاء قلیل راضی بود فرمود اگر از مرا نمیشناخت من خودم را می شناختم و اگر او بعتاء کم راضی بود من راضی نبودم مگر بعتاء زیاد .

و از بعضی از تواریخ نقل شده که فرزدق شاعر آمد نزد مروان بن حکم و از او عطیه طلبید پس او ابا ع کرد از اعطاء جناب عبدالله بن جعفر فرمود چه مقدار متوقع بودی که مروان بتو بدهد گفت سالی هزار اشرفی فرمود چند سال امیدداری که زندگی بنمائی گفت چهل سال عبدالله بغلامش فرمود و کیل مرا حاضر کن او را حاضر کرد فرمود چهل هزار اشرفی بفروزد بدو گرفت و خوشنود مراجعت کرد

و گفته شده که مردی قدری شکر آورد بمدینه طیبه که او را بفروشد کساد شد و کسی شکر از او نخرید گفتند اگر بروی نزد عبدالله بن جعفر او خواهد خرید و پول شکرت را خواهد داد آمد خدمت آن بزرگوار عرض کرد جناب عبدالله شکرها را از او گرفت و نثار کرد بفقراء چون آن مرد دید که فقراء آن شکرها را میبرند عرض کرد فدایت شوم خود من هم بردارم فرمود بردار بعد فرمود پول شکرت چند میشود عرض کرد چهار هزار دینار فرمود باو دادند و دو مرتبه آمد مطالبه پول شکرش را کرد باز امر کرد چهار هزار بوی دادند سه مرتبه مطالبه کرد باز امر کرد چهار هزار بوی دادند بعد فرمود این دوازده هزار.

پس آن مرد متعجبا برگشت و انشاد کرد

لا حیر فی المجتدی فی الخیر تسئلہ
فاستمطروا من قریش خیر مختدع
تخال فیہ اذا حاورته بلہا
من جوده و هو وافی العقل والورع

و از اولاد جناب عبدالله بن جعفر طیار است جناب عبدالله بن معویة بن عبدالله بن جعفر که او را با امر ابو مسلم مروزی در هرات حبس نمودند تا در سنه ۸۳ از دنیا رفت و قبرش در هرات مزار معروفیست و در مجالس المومنین است از استیعاب نقل فرموده که جناب محمد بن جعفر بن ایبطالب و جناب عون بن جعفر هر دو در شوشتر شهید شدند و قبر جناب محمد در یکفرسخی دزفول است که از توابع شوشتر است و بنای عالی دارد انتهی و در بین زی و قزوین جناب محمد بن عبدالله بن اسمعیل بن ابراهیم ابن محمد بن عبدالله بن ابی الکرام ابن محمد بن علی بن عبدالله بن جعفر بن ایبطالب ع کشته شد و در بالنجہ حبشه است قبر قاسم بن احمد بن عبدالله بن قاسم بن اسحق بن عبدالله بن جعفر الطیار.

و اما امهانی بنت ابوطالب زوجة هبیره بن ابی وهب بن عمرو بن عائذ بن عمرو بن مخزوم القرشی بود و اسم آن مخدره فاخته بود و از هبیره چهار پسر آورد جعد و هانی و عمرو و یوسف و در فصل پنجم ذکر شد که جناب جعد بن هبیره زوج ام الحسن بنت امیر المومنین ع بود و در فصل نهم ذکر خواهد شد که جناب جعد بن هبیره یکی از آن پنج نفر از قریش است که با حضرت امیر ع بود و در رجال کبیر است که عتبة بن ابی سفیان بجناب جعد بن هبیره گفت که این اظهار شجاعتی که در جنگها میکنی از قبل خالویت امیر المومنین ع است جناب جعد فرمود اگر خالوی تو مثل خالوی من میبود از پدرت فراموش میکردی و حضرت امیر المومنین ع جعد را امارت خراسان داد

و اما جمانه بنت ابوطالب زوجة جناب ابی سفیان بن حارث بن عبدالمطلب برادر رضاعی حضرت پیغمبر ص بود و والده جناب عبدالله بن ابی سفیان بود و تمام این چهار پسر و دختر که خداوند بجناب ابوطالب داد همه از جناب فاطمه بنت اسد بودند و امیر المومنین ع برادر یا خواهر ابی تنها یا امی تنها نداشتند و همچنین اخوه رضاعی هم نداشتند و در مناقب است که خال آن بزرگوار حنین بن اسد بن هاشم بن هاشم بود و خاله آن حضرت خالده بنت اسد بود و در ریست آن بزرگوار محمد بن ابی بکر بود

در ذکر حواریین حضرت امیر ع

فصل هفتم

بمقتضای بعضی از اخبار معتبره که سابقا ذکر شد آنها چهار نفر بودند

اول جناب عمرو بن حمق الخزاعی فی البحار ان عمرو بن الحمق کان صاحب رسول الله ص ثم صاحب امیر المومنین (ع) و فی الانوار العلویة است ولما قتل امیر المومنین ع طلبه معویة لیکتله فکان لایاوی الکوفه فبعث له معویة الامان والموائیق والعهود ان لا يتعرض له بسوء فدخله فقبض علیه وقتله و در روایت است انه کان من امیر المومنین ع بمنزلة سلمان من رسول الله ص و زیاد بن ابیه آن بزرگوار را از کوفه

خارج کرد تشریف برد بموصل و در خارج موصل از ترس دشمن میان غاری پنهان شد و ماری او را گزید و از دنیا رحلت فرمود لشکر از شهر موصل خارج شدند بطلب او و بعد از تفحص میت او را میان غار دیدند سر نازنین او را از بدن جدا کردند و بر نیزه نصب نمودند و بشام برای معویه هدیه بردند و این اول سری بود که در اسلام بنیزه نصب شد و بدن نازنین او را غلامش که ظاهر نام داشت در ظهر شهر موصل دفن کرد و قبرشان نزد شیعه مزار معروفی است و ظاهر غلام آنحضرت همانست که در کربلا در رکاب حضرت امام حسین ع شهید شد و در زیارت ناحیه مقدسه است السلام ظاهر موالی عمرو بن الحکم خزاعی در مجالس المومنین است که جناب عمرو بن الحکم در سنه پنجاه هجری از دنیا رحلت فرمود .

دوم از حواریین آن بزرگوار جناب میثم بن یحیی التمار است که از بزرگان تابعین و خواص اصحاب حضرت امیر (ع) است و صحبت پیغمبر ص را درک نکرد .

و در منهج التال از رجال کشی روایت میکند که جناب میثم ملاقات نمود حبیب بن مظاهر اسدی را که هر دو سوار اسب بودند جناب حبیب به میثم فرمود گویا می بینم مردی را که موی پیش سر ندارد و شکمش پر گوشت است و در بازار کوفه بطیخ می فروشد و او را بدوستی اهل بیت پیغمبر ص بداد زده اند و شکمش بر روی دارش کافته میشود پس میثم فرمود منم می شناسم مردی را که رنگش مایل بحمره است و از برای او دو گیسوی بافته شده است و بیرون میشود بیاری پسر دختر پیغمبر ص و کشته میشود و سرش را در بازارهای کوفه می گردانند این را یکدیگر خبر دادند و از هم جدا شدند پس کسانی که حاضر بودند گفتند مادر و غوگوار از این دو نفر ندیدیم هنوز آن جماعت متفرق نشده بودند که جناب رشید هجری از راه عبور فرمود و از آن جماعت از حبیب و میثم سوال فرمود آن جماعت گفتند ما احدی را اکذب تر از این دو نفر ندیدیم و اینها یکدیگر چنین و چنان گفتند رشید گفت خدا رحمت کند میثم را فراموش کرد بگوید صد درهم جایزه زیاد تر میدهند بحامل سر حبیب بن مظاهر این سخن را فرمود و تشریف برد آن جماعت گفتند والله این شخص از هر دو ی آنها کاذب تر بود پس نگذشت زمانی که دیدند جناب میثم بدرب خانه عمرو بن حرث بداد کشیده شد و نگذشت زمانی که دیدند سر جناب حبیب بن مظاهر را بنیزه نصب کردند و او را در رکاب حضرت سید الشهداء ع شهید کردند آنچه را که خبر داده بودند بچشم خود دیدند .

و در اصابه ابن حجر است که حضرت امیر المومنین (ع) روزی بمیثم تمار فرمود که ترا بعد از من بگیرند و جریه بتوبزنند چون روز سوم بشود از دماغ و دهان تو خون جاری شود و محاسن تو خون آلوده شود و تو را بدرب منزل عمرو بن حرث بداد آویزند و بتو نشان دهم آن نخله را که تو بشاخه آن بداد آویزان شوی پس حضرت امیر (ع) نشان داد باو نخله را و میثم میرفت پای آن نخله و آنجا نماز میخواند و میگفت مبارکباد تو را و ملاقات کرد عمرو بن حرث را و فرمود من مجاور تو هستم پس نیکو مجاورت کن مرا عمرو بن حرث گفت اراده داری خریداری کنی خانه ابن مسعود را یا خانه ابن حکیم را او او نفهمید مقصود میثم را و جناب میثم در سال اخیر بحج مشرف شد و داخل شد بام السلمه ام المومنین فرمود تو کیستی گفت من میثم تمارم فرمود پیغمبر ص خیلی وصیت تو را بامیر المومنین (ع) میکرد پس عرض کرد حضرت سید الشهداء ع کجاست فرمود در حائط خود هست عرض کرد من میل داشتم سلام باو برسانم لکن ملاقات من باو نزد پروردگار و عرش است انشاء الله بعد ام سلمه عطر طلبید جناب میثم محاسن خود را معطر نمود ام سلمه فرمود دهنقریب این محاسن بخون خضاب میشد بعد آمد بکوفه ابن زیاد او را طلبید گفت امیر المومنین بتوجه خبر داده که من با تو معامله میکنم جناب میثم گفت بمن فرموده که ابن زیاد تو را بداد آویزان میکند و فرمود تو اول کسی هستی که تو را لجام میکنند ابن زیاد گفت من مخالفت میکنم او را و جناب میثم را بامختار مجبوس نمود پس میثم به

مختار گفت تو از حبس بیرون میشوی و طلب خون سیدالشهداء (ع) را مینمائی و میکشی آن کسی را که میخواهد تو را بقتل برساند الخ انتهى ما عن اصابه

و در انوار العلویه از خالد تمار روایت کرده من با میثم تمار در فرات بکشتی نشسته بودم پس بادی وزیدن کرد جناب میثم نظر بیاد کرد و فرمود سر کشتی را محکم ببندید این باد عاصف است و الساعه معویه در شام از دنیا رفت هفته بعد قاصد از شام آمد و خبر مرگ معویه را در شام در همان ساعت آورد و در ارشاد مفید است که جناب میثم را بامر عبید زیاد بدار زدند و بالای دار مناقب و فضائل حضرت امیر المؤمنین (ع) را بیان میفرمود باین زیاد خبر دادند که میثم تو را رسوا کرد پس امر کرد جناب میثم را انجام نمودند و اول کسی را که در اسلام انجام نمودند این مظلوم بود

و ایضاً در ارشاد فرموده که جناب میثم ده روز قبل از ورود حضرت سیدالشهداء (ع) بکربلا شهید شد بامر عبید الله بن زیاد بنا بر این قتل جناب میثم در عشر آخر ذی الحجة الحرام سنه شصت هجری بوده سوم از حواریین حضرت امیر (ع) جناب محمد بن ابی بکر بن ابی قحافه بود و مادر جناب محمد اسماء بنت عمیس بود و مادر عایشه و عبدالرحمن و اسماء ذوالنطاقین ام رومان بنت عامر بن عمیر بن عبد شمس بود و جناب محمد در سنه حجة الوداع متولد شد و از شیعیان خاص امیر المؤمنین (ع) بود با مادرش اسماء بنت عمیس در خانه آنحضرت بود و مربی بتربیت آن بزرگوار بود و از پستان تشیم شیر خورده بود و در مروج الذهب است که او را عابد قریش میگفتند

و در رجال کبیر از امیر المؤمنین (ع) روایت کرده ان المحامدة تأبی ان یعص الله قلت من المحامدة قال محمد بن جعفر و محمد بن ابی بکر و محمد بن ابی حذیفه و محمد بن امیر المؤمنین (ع)

و بدانکه در زمانی که امیر المؤمنین بغزوة صفین تشریف داشت جناب محمد بن ابی بکر در مصر و الی بود و جناب مالک اشتر در رکاب حضرت امیر (ع) بصفین بود و بعد از اختتام غزوة صفین حضرت امیر (ع) حکومت مصر را بمالک تفویض فرمود و بعد از آنکه جناب مالک اشتر در حوالی قلزم شهید شد امیر المؤمنین (ع) حکومت مصر را ثانیاً بجناب محمد بن ابی بکر تفویض فرمود و معویه هم بعد از فوت مالک تصمیم نمود بجهت فتح مصر و عمرو عاص را باشش هزار نفر از ابطال روانه نمود بجانب مصر چون نزدیک مصر رسیدند معویه بن خدیج با جمعی از عثمانیه که در مصر و حوالی آن بودند ملحق شدند بعمرو عاص و طلب خون عثمان بن عفان را از جناب محمد نمودند و جناب محمد بن ابی بکر نامه نوشت بکوفه و از حضرت امیر المؤمنین (ع) استمداد نمود کاغد محمد بن ابی بکر که بحضرت امیر رسید حضرت خطبه خواندند و مردم را ترغیب فرمودند بجهاد و مالک بن کعب را بادو هزار نفر مامور فرمود که بروند بیاری جناب محمد بن ابی بکر و عدا صاحب جناب محمد بن ابی بکر دو هزار نفر بود و جناب کنانه بن بشر هم بادو هزار نفر از مصر بیرون شدند بیاری جناب محمد و آنها مشغول محاربه بودند با لشکر عمرو عاص و جناب محمد بن ابی بکر با دو هزار نفر دیگر بجای ماندند لشکر عمرو عاص و اصحاب معویه بن خدیج بر کنانه بن بشر حمله آوردند و او را بدرجه شهادت رسانیدند و جمعیت زیادی از اصحاب او را هم بقتل رسانیدند و چون خبر شهادت جناب کنانه و اصحاب او بجناب محمد رسید اصحاب جناب محمد از اطراف او متفرق شدند و جناب محمد ماند با جمعیت قلیلی پس عمرو عاص و معویه بن خدیج قصد او را نمودند جناب محمد با همان عده قایلی که باقی مانده بود بیرون شد و قتال شدیدی نمود پس اصحاب محمد کشته شدند و آن بزرگوار تنها ماند خود را در میان خرابه انداخت معویه بن خدیج دانست داخل خرابه شد و جناب محمد را با دست بسته جلب نمود و عبدالرحمن ابی بکر که در میان لشکر عمرو عاص بود فریاد زد لا والله هرگز نمیگذارم برادرم را باین قسم بقتل آورند عمرو عاص بمعویه بن خدیج پیغام داد که محمد را بقتل برسان معویه بن خدیج

اطاعت نکرد و گفت شما پسر عمو کثانۀ بن بشر را بقتل برسانید و من دست از محمد بردارم هیبتا کفار کم
خیر من اولکم ام لکم بر آتۀ فی الزبر و جناب محمد اظهار عطش فرمود آن ملعون گفت خدا مرا سیراب
نکند اگر بتویک قطره آبی بدهم عثمان را از آب منع کردید و الله من ترا بقتل میرسانم تا از حمیم جهنم
بیاشامی آن بزرگوار فرمود یا بن اليهودیة النساجة لیس ذلک الیک اما والله لو کان سیفی بیدی ما بلغت
منی هذا پس آن ظالم نزدیک رفت و سر نازنین محمد را از بدن جدا نمود و جسد نازنین او را در شکم حمار
مرده کرد و با آتش سوزانید و در انوار العلویة است که گفته شده آن بزرگوار را سوزانیدند در حالتیکه در او
رمقی بود چون خبر شهادت محمد بخواهرش عایشه رسید جزع شدیدی کرد و گفت هذا جزء من عقه اهل
و در شرح ابن ابی الحدید است که وقتیکه عایشه خبر فوت برادرش محمد را شنید خیلی جزع
و اضطراب کرد و در قنوت و تعقیب هر نمازی لعن میکرد معویة بن ابی سفیان و عمرو عاص و معویة بن خدیج
را و عیال محمد و اولادش را برد نزد خود و قسم خورد که تا زنده است گوشت بریان شده نخورد
و وقتیکه حجاج بن عزیمة الانصاری از شام آمد خدمت حضرت امیر المؤمنین (ع) گفت من هیچوقت
اهل شام را مسرور ندیدم بمثل آن روزی که خبر قتل محمد بن ابی بکر بشام رسید حضرت فرمود آگاه باش
که حزن ما بقتل محمد باندازۀ سرور اهل شام بلکه چندین مقابل زیادتر بود و با امیر المؤمنین عرض
کردند که شما خیلی جزع میفرمائید بقتل محمد فرمود چگونه جزع نکنم و حال آنکه او ریب من
بود و برادر اولاد من بود و منهم پدر او بودم و او را اولاد خود محسوب مینمودم انتهی .

و اما مالک بن کعب را که امیر المؤمنین (ع) با دوهزار نفر از کوفه بیاری محمد روانه فرمود چون
پنج منزل از کوفه بیرون شدند خبر قتل و حرق محمد را شنیدند بکوفه مراجعت کردند و چون خبر قتل
محمد را به امیر المؤمنین دادند خطبۀ خواند و از فقرات آن خطبه است الا وان محمد بن ابی بکر قداستشده و
قتل فعند الله نحتسبه ثم استعبر باکیا و قال (ع) رحم الله محمداً لقد کان لی ریباً و کنت اعدده ولداً و کان
لی باراً فعلى مثل محمد نحزن الی آخره و در روایتی فرمود کان لله عبداً صالحاً ولداً صالحاً و از تاریخ
طبری استفاده میشود که قتل محمد بن ابی بکر رضی الله عنه در ماه صفر سنۀ سی و هشت هجری در سن
یست و هشت سالگی بود و در مصر قبری است منسوب بجناب محمد بن ابی بکر و شاید مدفن بعضی از
اعضاء او یا محل قتل او باشد و عادت سنیان اینست که چون بقبر جناب محمد میرسند پشت بقبر آنجناب
میکنند و فاتحه بجهت پدر او میخوانند و حضرت امیر المؤمنین (ع) درباره او فرمود محمد ابنی من صلب
ابی بکر و در روایت است که انجب النجباء من اهل بیت السوء محمد بن ابی بکر و در مجالس المؤمنین است
که حضرت باقر (ع) فرمودند محمد بن ابی بکر با حضرت امیر بیعت نمود به برائت از شیخین و
مؤید اینست اشعار او:

یا ابا ناقد وجدنا یا صلح خاب من انت ابوه و افتضح
انیت العهد فی خم و ما قاله المبعوث فیه و شرح
انما اخرجنی منک الذی اخرج الدر من الماء الملوخ
(تا آنکه میگوید)
یا بنی الزهراء انتم عدتی و بکم فی الحشر میزانی رجح و اذا صح ولائی لکم لا ابالی ای کلب قد نبج
عجب است که اهل تسنن معاویه را چون برادر ام الحبیب زوجه پیغمبر و دختر ابوسفیان و خواهر معاویه بود
خال المؤمنین گفتند و محمد بن ابی بکر را که برادر عایشه است حال المؤمنین نگفتند و ایضا شیعه را چون منکر
خلافت شیخین میباشند کافر و رافضی خوانند اما معاویه را که منکر خلافت حضرت امیر و دشمن او هست مسلمان
دانند با آنکه شمشیر بروی خلیفه پیغمبر کشید و جناب محمد فرزندی داشت مسمی بقاسم و ام فروه والده
حضرت صادق دختر قاسم بن ابی محمد بن ابی بکر است و جناب قاسم بن محمد بن ابی بکر از فقهاء سبعه مدینه طیبه بود
و مادر جناب قاسم دختر یزدجرد و همشیره شهر بانو بود که جناب قاسم با حضرت امام زین العابدین پسر خاله یکدیگر

بودند چنانچه در بحار از هشام کلینی روایت کرده و در اصول کافی از حضرت صادق ع روایت کرده که فرمود کان سعید بن مسیب وقاسم بن محمد بن ابی بکر و ابو خالد الکابلی من ثقات علی بن الحسین ع

چهارم از حواریین حضرت امیر المومنین ع جناب او ایس بن انیس القرنی الیمنی بود و در مجالس المومنین فرمود که حضرت پیغمبر ص در شأن او نفس الرحمن و خیر التابعین فرمود و فرمود انی لانشق روح فرمود ان بالیمن شخصا یقال له او ایس القرنی یحشر یوم القيامة امة واحدة یدخل فی شفاعته مثل ربیعه و مضر الا من رآه منکم یقرأ منی السلام و منقولست که او ایس در بعضی از شبها میگفت هذا لیلۃ الرکوع و در بعضی از شبها میگفت لیلۃ السجود و تا صبح مشغول رکوع یا سجود بود یکی گفت ای او ایس چون طاقت داری که شبهای باین درازی بر رکوع یا سجود بپردازی گفت کجاست شب دراز کاشکی از ازل تا ابد یکشب بودی و بر رکوع یا بسجود با آخر بردمی و در آن ناله های زار زار کردمی (بنیمه شب که همه مست خواب خوش باشند - من و خیال تو و گریه های درد آلود) و او ایس در یمین شتر بانی کردی و از اجرت شتر بانی مادر صالحه صدقه خود را نفقه دادی روزی از مادر اجازت خواست تا بمدینه بزیارت حضرت رسول ص رود مادرش گفت برو لکن اگر پیغمبر در خانه نباشد توقف نکنی چون بزیارت رفت حضرت پیغمبر ص بخانه نبودند بجانب یمین برگشت چون پیغمبر ص بخانه آمدنوری در خانه دید که هرگز ندیده بود فرمود بدر خانه کسی آمده عرض کردند بلی از یمین شتر بانی آمده اسم او او ایس بود تحیتی فرستاد و برگشت حضرت فرمود آری این نور از او ایس است که در خانه ما هدیه گذاشته و رفته و در ارشاد است که امیر المومنین ع وقتی که میخواستند بغزوه صفین وارد شوند بمحلی که ذی قار مینامیدند نشست بجهت اخذ بیعت از لشکر خود فرمود از جانب کوفه هزار نفر نه کم و نه زیاد بیایند که با من بیعت کنند بر مردن ابن عباس مضطرب شد که مبادا کم و زیاد شود پس عده کسانی که از کوفه آمدند برای بیعت شمر شدند ۹۹۹ نفر بودند ابن عباس گفت ان الله و اننا لیه راجعون چه باعث شد که امیر المومنین ع چنین فرمایشی فرمود در این بینها شخصی آمد که قبای صوف در برداشت باشمشیر و سپر نزدیک شد عرض کرد یا علی دستت را بده بیعت کنم فرمود بچه قسم بیعت میکنی عرض کرد بسمع و طاعت و قتال در مقابل شما تا شهید شوم یا آنکه خداوند فتح بدهد فرمود اسم تو چیست عرض کرد او ایس است فرمود تو او ایس قرنی هستی عرض کرد بلی فرمود الله اکبر شنیدم از پسر عمم پیغمبر خاتم ص فرمود یا علی تو درک میکنی مردی را از امت من که اسم او او ایس قرنی است که بشهادت از دنیا میرود و داخل می شود در شفاعت او مثل قبیله ربیعه و مضر پس ابن عباس گفت چشم من روشن شد و مسرور شدم و جناب او ایس در غزوه صفین در رکاب امیر المومنین شهید شد و در شماره زهاد ثمانیه است و جناب ثقة الاسلام نهاوندی در کتاب بنیان رفیع حالات ایشان را مفصلا مرقوم فرموده اند و این احقر هم اجمالا ذکر می کنم • بدانکه چهار نفر آنها صاحب زهد و ورع و پرهیزکاری و از اصحاب امیر المومنین ع بودند و چهار نفر دیگر از اصحاب معاویه بودند اما از چهار نفر که از اصحاب امیر المومنین ع بودند اول او ایس قرنی بود که فی الجمله ذکر احوالشان شد دوم جناب ربیع بن خثیم الاسدی الکوفی بود و در روضات الجنات نقل فرموده که جناب ربیع بن خثیم بیست سال در امور دنیوی تکلم فرمود مگر آنکه بیکی از تلامذه اش گفت در قریه شما مسجدی هست عرض کرد بلی فرمود آیا پدرت زنده است عرض کرد نه فوراً پشیمان شد و بخود گفت ای ربیم صحیفه عملت را سیاه کردی و دیگر ابا در امور دنیوی تکلم نکرد تا خبر قتل حضرت سید الشهداء را شنید پس بیکی از لشکریان که در واقعه کربلا حاضر بود فرمود جئتم بها ای برؤس شهداء معلقات علی اسنة الرماح فوالله لقد قتلتم صفوة لواءد کهم رسول الله ص لقبل افواههم واجلسهم فی حجره ثم قرء اللهم فاطر السموات والارض عالم الغیب والشهادة انت تحکم بین عبادک فیما کانوا فیه یختلفون و بعد از آن ابا تکلم نکرد تا از دنیا رفت .

و از مرحوم شیخ بهائی ره در جواب سؤال شاه عباس نقل شده که نوشت بسلطان عصر بعرض میرساند که خواجه ربیع علیه الرحمه از اصحاب امیر المومنین سلام الله علیه بود و در نزد آنحضرت بسیار مقرب بود و در کشتن عثمان بن عفان هم نیز دخلی داشت و در وقتیکه لشکر اسلام بخراسان بجهاد کفار میرفتند جناب خواجه همراه بود و در آنجا فوت شد و از حضرت رضا ع منقولست که فرمود ما را از آمدن بخراسان فایده نرسید بغیر زیارت خواجه ربیع و جناب خواجه ربیع بن خثیم در حدود سنه ۳۶ هجری از دنیا رحلت فرمود و او قبر شریفش در یک فرسخی مشهد مقدس معروف است بمزار خواجه ربیع انتهى مافی الروضات و در کتیبه بقعه خواجه بخط علی رضا عباسی نوشته شده قال الرضا ع ما حصل لی من القدوم بخراسان الا زیارة ربیع بن خثیم و در مجمع البحرین از ابن ابی الحدید نقل می کند فی شرح خطبته ع عند توجههم الی صفین قال نصر فاجاب علیا جل من الناس الا ان اصحاب عبدالله بن مسعود اتوه و فیهم الربیع بن خثیم و هم یومئذ اربع مائة رجل فقالوا یا امیر المومنین ع انا قد شککنا فی هذه القتال علی معرفتنا بفضلک ولا غنا بنا ولا بک و بالمسلمین عمن یقاتلوا العدو قولنا بعض هذه الثغور تکن ثم نقاتل عن اهلہ فوجه علی ع بالربیع بن خثیم علی تغریری فکان اول لواء عقده علی ع بالکوفه لواء ربیع ابن خثیم انتهى

روایتیکه در قدح ایشان هست همین روایت است استفاده میشود که ایشان هم العیاذ بالله از مشککین بوده اند و جواب ممکن است گفته شود اولاً از این روایت معلوم نمی شود که جناب ربیع قائل باین کلام بود یا راضی بگفتن این کلام بود و ثانیاً از اصحاب خاصه ائمه اطهار که مسلم است مراتب تقوی و دیانتشان از این قبیل کلمات زیاد دیده شده که در مقام صلاح گفته اند نه از روی تعرض و ایراد و انکار به آنحضرت بوده مثل کلمات سفیان بن ابی لیلی که از حواریین حضرت مجتبی ع بود و کلماتی که بتظر خیلی از ایشان غیر مناسب بود بحضرت مجتبی ع عرض کرد مثل قوله یا مذل المومنین وقوله یا مسود الوجوه ونحو اینها و مثل کلمات حجر بن عدی که از خواص اصحاب حضرت امیر ع بود و عرض کرد اما والله لو ددت انک مت و متنا معک ولم نر هذا لیوم چون ممکن است که این کلمات را بلحاظ دشمنان گفته باشد یا بفهم خود بعضی محذورات را در صلح و مقاتله دیده باشند لهذا ائمه اطهار ترتیب آثار کفر و فسق باین کلمات نمیدادند و در تاریخ گزیده است که ربیع بن خثیم الکوفی والی قزوین بود از قبل مرتضی علی ع و این بزرگوار عموی همام بن عباد بن خثیم بود که وقتیکه از امیر المومنین صفات شیعه را شنید صحیه کشید و مغشاً علیه افتاد بر روی زمین او را حرکت دادند دیدند از دنیا رفته سوم از زهاد ثمانیه که از اصحاب امیر المومنین ع بود هرم بن حیان بن قیس است و در رجالست و کان زاهدا تقیا مع علی علیه السلام

چهارم جناب عامر بن عبد قیس است و در رجالست عامر بن عبد القیس من الزهاد الثمانیه کان مع علی ع وعن الکشی عن علی بن محمد بن قتیبه قال سئل ابو محمد من الزهاد الثمانیه فقال ربیع بن خثیم و هرم بن حیان و اويس القرنی و عامر بن عبد قیس کانوا مع علی ع و من اصحابه و کانوا زهادا اتقیاء الخ انتهى مافی الرجال

اما آن چهار نفر که از اصحاب و یاران علی ع نبودند اول حسن بن ابی الحسن البصری بود که رئیس قدریه است که با هر طایفه بمقتضای میل او رفتار میکرد و او را وسیله کسب و ریاست خود قرار داده بود دوم ابامسلم خولانی بود که از اصحاب معویه است و مردم را تحریص مینمود بقتال امیر المومنین ع سوم مسروق بن الاعدع بود که عشار بود از جانب معویه و بعمل عشاری مرد در صافه که موضع است پائین واسط و قبرش هم در صافه است چهارم اسود بن یزید النخعی بود •

فصل هشتم در مختصری از حالات بعضی دیگر از خواص از اصحاب امیر المومنین ع

منجمله جناب عمار بن یاسر بود که از بزرگان صحابه حضرت پیغمبر ص و بعد ملازم خدمت حضرت امیر ع شد و در انوار العلویه است در ایام عمروالی کوفه شد و در کوفه فضایل حضرت امیر ع را نشر میداد خبر عمر بن الخطاب رسید او را عزل نمود چون بمدينه آمد عمر گفت آیا محزون شدی از عزل شدن از کوفه فرمود مسرور نبودم بمنسوب بودن از جانب تو چگونه محزون میشوم بعزل نمودن و جناب عمار در خلافت عثمان در میان بازار به آواز بلند فضایل حضرت امیر را نقل میکرد پس عثمان او را طلبید و امر کرد او را اینقدر زدند که استخوان پهلوی او شکست و مراعات نکرد مصاحبت او را به پیغمبر ص انتهی و در رجال کبیر است که در غزوه بدر و سایر غزوات خدمت حضرت پیغمبر ص حاضر بود و دو هجرت کرد یکی بحبشه و دیگری بمدينه طيبه و در صفین در رکاب حضرت امیر المومنین ع شهید شد در سن ۹۳ یا ۹۴ و از حمران بن اعین روایت کرده که از حضرت باقر ع سؤال کرد چه میفرمائید درباره عمار سه مرتبه فرمود رحم الله عمارا قاتل مع امیر المومنین ع و قتل شهید بعد گفت منزلتی اعظم از این نمیشود پس حضرت متوجه بمن شد فرمود شاید تو میگوئی که عمار مثل سلمان و ابی ذر و مقداد است هیئات عرض کردم از کجا دانست که آن روز شهید میشود فرمود چون جنگ صفین شدت کرد آمد خدمت حضرت امیر المومنین ع عرض کرد یا علی هوهو یعنی امروز همان روز موعود است حضرت فرمود بر گرد بصف قتال دو مرتبه عرض کرد همان جواب را شنید مرتبه سوم عرض کرد حضرت فرمود بلی امروز است روز موعود عمار بر گشت بصف قتال و میگفت اليوم القی الاحبه محمدا و حزبه و کنیه عمار ابوالیقضان بود و در غزوه صفین ابوالعادیه فزاری با نیزه خود زخمی بجناب عمار زد و او را از اسب انداخت و سرنازنین او را از بدن جدا کرد خبر بامیر المومنین ع دادند بسیار محزون شد و آمد بیابان عمار نشست مهموما و مغموما این اشعار را فرمود

الا یها الموت الذی هو قاصدی
ارحنی فقد افنیت کو خلیل
اراک بصیرا بالذین احبهم
کانک تنحو نحوهم بدلیل

بعد فرمود ان الله وانا لیه راجعون و فرمود هر که بر قتل عمار غمگین نباشد او را از مسلمانی بهره نیست و پدر جناب عمار یاسر بن عامر را در مکه معظمه بقتل رسانیدند و او اول مردی است که در اسلام در راه دین شهید شد

و مادر عمار مخدره سمیه است که در مکه معظمه کفار او را اذیت بسیار نمودند و او صبر کرد آخر الامر ابو جهل ملعون نیزه بر آن مخدره زد و او را شهید نمود و او اول زنیست که در اسلام در راه دین شهید شد

و در وقت شهادت شیر بجهت عمار آوردند پس تبسم کرد و گفت پیغمبر فرموده آخر شرابی که در دنیا بیاشامی شیر است حنظله بن خویلد گفت من نزد معاویه نشسته بودم دو نفر آمدند و هر یک مدعی بودند که من قاتل عمارم عبدالله بن عمر گفت من شنیدم از پیغمبر ص که فرمود تقلته الفئه الباغیه

و منجمله جناب مالک بن حرث الاشتر النخعی بود و اختصاص او بامیر المومنین ع اظهر من الشمس است و در رجال است که امیر المومنین وقتیکه مالک شهید شد فرمود لقد کان لی کما کنت لرسول الله و کلماتی فرمود منجمله فرمود والله در مالک و ما مالک لو کان من جبل لکان فندا و لو کان من حجر لکان صلدا اما والله لیهدن موتک عالما و لیفرحن عالما علی مثل مالک فلتبک البواکی و هل مرجو کمالک و هل موجود کمالک و هل قامت النساء علی مثل مالک یعنی اجر مالک با خدا باد اگر مالک کوهی بود کوه عظیمی بود و اگر سنگی بود سنگ صلب سختی بود تا آنکه فرمود اما والله هلا که قد اعز اهل المغرب

در ذکر مختصری از حالات بعضی از اصحاب حضرت امیر ۱۰۱

واذل اهل المشرق وقال ع لاری مثله بعده ابدا واین بزرگوار در مقام حلم احام ناس بود چنانچه در روایتست که روزی جناب مالک از میان بازار میگذشت در حالتیکه لباسهای فاخر پوشیده بود یک نفر از اهل بازار که جناب مالک را نمیشناخت جسارتی بوی کرد جناب مالک ابدا متعرض نشد و تشریف برد آنمرد شناخت که مالک اشتر است بسیار واهمه کرد و گفت مادر من بعزای من بشیند که او را نشناختم رفت بطلب جناب مالک که از او عذرخواهی نماید دید که در میان مسجد نماز میخواند بعد از فراغ از نماز رفت که عذرخواهی نماید جناب مالک فرمود والله داخل مسجد نشدم مگر بجهت آنکه از برای تو طلب مغفرت نمایم

و کیفیت شهادت جناب مالک چنانچه در اخبار معتبره است آن است که بعد از فراغ حضرت امیر از غزوه صفین در سنه سی و هشت هجری حکومت مصر را تفویض فرمود به جناب مالک اشتر و محمد بن ابی بکر را از حکومت عزل فرمود جناب مالک تشریف برد بجانب مصر بشهر قلزم که سه منزلی مصر است رسید نافع غلام عثمان بن عفان سمی در میان غسل نمود و بآن بزرگوار خوراند و بآن سبب شهید شد مسعود بن دحرجه این خبر را بمعویه فرستاد او از شنیدن این خبر خیلی شاد و خرم گردید پس میان جماعت آمد و فریاد کرد اما بعد فانه کان لعلی بن ابیطالب ع یدان یمینان و قطعت احد هما یوم صفین و هو عمار بن یاسر و قد قطعت الاخری الیوم و هو مالک

و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه فرموده اگر کسی سوگند یاد کند که خداوند تعالی در عرب و عجم خلق نکرد مانند مالک اشتر مگر استاد او علی بن ابیطالب را گمان نداشت در سوگند خود گناهی کرده باشد و حضرت امیر در باره او فرمود که اشتر برای من چنان بود که من برای حضرت پیغمبر ص بودم بعد گفته و کان فاراسا شجاعاً رئیساً من اکابر الشیعة و عظمائها شدیداً للتحقق بولای امیر المومنین ع و گفته که حضرت امیر پنج نفر را لعن میکرد بمعویه و عمرو و عاص و ابوعور سلمی و حبیب بن مسلمه و بسر بن اوطات را و بمعویه هم پنج نفر را لعن میکرد آنحضرت و دو نور دیده اش و عبدالله بن عباس و مالک اشتر را

و در مجالس المومنین است که جناب مالک اشتر در حوالی قلزم بعسل مسموم شهید شد و جنازه شریفش را حمل نمودند بمدینه طمبه و در آنجا دفن کردند و بعد از شهادت مالک بار دوم مرتبه حکومت مصر را بمحمد بن ابی بکر تفویض فرمود

مجمله بود جناب حجر بن عدی کان من ابرار اصحاب امیر المومنین و کان ذاعلم و حلم و شجاعة و کرم و فصاحة و کان من الزهد و العباد و زهد و عبادتش معروف بود و در هر شب و روزی هزار رکعت نماز بجای می آورد و حضرت امیر از کیفیت قتلش باو خبر داده بود مسعودی در مروج الذهب فرموده که در سنه پنجاه و سه هجری بمعویه حجر بن عدی را بقتل رسانید و اول کسی است که بقتل صبر در اسلام گشته شد و در هنگام گرفتاری جناب عمرو بن حمق حجر بن عدی در کوفه محبوس بود بامر زیاد بن ابیه و بعد از فوت عمرو بن حمق زیاد بن ابیه ایشان را با نه نفر از اصحابش از اهل کوفه و چهار نفر از غیر اهل کوفه مغلولاً روانه کرد بشام نزد بمعویه پس چون چند میل از کوفه دور شد دختر حجر این اشعار را انشاد کرد.

لعلک ان تری حجراً یسیر
لیقتله کذا زعم الامیر
و تا کل من محاسنه النسر
تلفتك السلامة والسرور
ولم ینحر کما نحر البعیر
الی هلك من الدنیا یسیر

ترفع ایها القمر المنیر
یسیر الی معویه بن حرب
ویصلبه الا بابی دمشق
الا یا حجر حجر بنی عدی
الا یالیت حجراً مات موتاً
فان تهلك فکل عمید فوم

و چون نزدیک دمشق رسیدند خبر معویه دادند و او مرد اعور يك چشمی را باستقبالشان فرستاد چون نزدیک حجر آمد یکنفر از اصحاب حجر گفت نصف از ما کشته خواهند شد و نصف دیگر نجات خواهند یافت بقیه اصحاب حجر گفتند از کجا میگوئی گفت نمیبینید که این مرد يك چشم دارد پس چون آن مرد رسید به حجر و اصحابش گفت معویه مرا امر کرده که تو را با اصحابت بقتل برسانم یا راس الضلال و معدن الکفر و الطغیان مگر اینکه از کفر خود برگردید و علی را لعن کنید و ازاو برائت بجوئید جناب حجر و نصف اصحابش فرمودند الصبر علی السیف لا یسر علینا مما تدعونا الیه ثم القدوم علی الله و علی نبیه و وصیه احب الینامن دخول النار و نصف دیگر برائت جستند از امیر المومنین ع بعد آن ملعون آمد که جناب حجر را بقتل برساند فرمود بگذار دور کعت نماز بخوانم بعد از فراق از نماز آن ملعون گفت آیا از کشته شدن میترسی فرمود چگونه می ترسم و حال آنکه من قبر محفوری و سیف مشهوری و کفن منشوری ندیده ام پس آن ملعون نزدیک آمد و آن بزرگوار را با کسانی که با او موافقت کرده بودند از اصحابش بقتل رسانید و بعضی قتل جناب حجر بن عدی را در سنه ۵۱ نوشته اند و قبر جناب حجر در شام معروف است .

و در اصابه است و قتی که معویه امر کرد بقتل جناب حجر آن بزرگوار وصیت کرد که قید و آهن را از من بر ندارید و خون مرا نشوئید که روز قیامت همین قسم با معویه مخاصمه بنمائیم و در بعضی از کتب است که حجر بن عدی برادر طرماح ابن عدی است صاحب این اشعار

یا ناقتی لا تزعی من ضجری و شمری قبل طلوع الفجر بخیر کبان و خیر سفر الخ

و این اشتباه است چون حجر بن عدی کندی کوفی بود و طرماح بن عدی طائی بود

و من جمله بود رشید هجری بضم الهاء در رجال کبیر است که امیر المومنین ع فرمود ای رشید چگونه است صبر تو اگر دعای بنی امیه ترا بخواهد و هر دو دست و زبان ترا قطع کند عرض کرد یا امیر المومنین عاقبت آمرزش و بهشت است فرمود ای رشید تو در دنیا و آخرت بامن خواهی بود راوی گفت والله چندی نگذشت که عبید الله زیاد فرستاد و او را دعوت کرد بسوی خود و تکلیف نمود باو برائت جستن از امیر المومنین را جناب رشید امتناع نمود از برائت جستن این زیاد گفت مولای تو بتو خبر داده که بچه قسم کشته خواهی شد فرمود خلیل من بمن خبر داد که تو مرا میطلبی و تکلیف میکنی به برائت از مولایم و من اباء میکنم پس تو دستها و پاها و زبان مرا قطع میکنی عبید زیاد گفت والله من تکذیب میکنم او را پس امر کرد که دستها و پاها و زبان او را قطع کردند و زبانش را باقی گذارد پس مردم اطراف او جمع شدند فرمود بیاورید کاغذ و دوات تا بگویم برای شما اخبار آتیه را تا روز قیامت پس این زیاد حجام فرستاد و زبان او را قطع نمودند و از دنیا رفت و حضرت امیر المومنین (ع) او را رشید البایا نامیده بود و باو علم بلایا و منایا تعلیم کرده بود و بکسی که میرسید میگفت تو بگردن کذا میگیری و بدیگری میگفت تو بقتل کذائی کشته می شوی و بهمان قسم که او میفرمود همان قسم میشد و در روایتیست که يك روز امیر المومنین ع با اصحابش تشریف برد بنخلستانی و در زیر نخله ای نشستند و قدری رطب از آن چیدند و خدمت حضرت گذاردند که میل فرمایند رشید هجری عرض کرد یا امیر المومنین بچقدر رطب خوبی است فرمودند یا رشید آگاه باش که تو را بهمین درخت آویزان میکنند پس رشید روزها میرفت نزد آن درخت و او را آب میداد تا امیر المومنین از دنیا رفت يك روز رشید رفت در نزد آن درخت دید شاخه آن درخت را بریده اند گفت اجل من نزدیک شده تا اینکه غلام این زیاد آمد گفت اجابت کن امیر را رشید تشریف برد نزد این زیاد گفت از دروغهای مولایت امیر المومنین ع بجهت من نقل کن رشید گفت والله من دروغ نمیگویم و مولایم دروغ نفرموده و بمن خبر داده که دستها و پاها و زبان مرا قطع خواهی کرد این زیاد گفت والله الآن ما او را تکذیب میکنیم پس امر

در ذکر مختصری از حالات بعضی از صحابه خاصه آنحضرت ۱۰۳

کرد دستها و پاهای او را قطع نمایند و اما زبان او را قطع نکنند پس او را با دست و پای قطع شده آوردند میان بازار و از امور عظیمه بمردم خبر میداد خبر با بن زیاد دادند امر کرد زبان او را قطع کردند و او را بهمان شاخه نخله بدار آویختند و سابقا قصه او بامیثم تمار و حبیب بن مظاهر گذشت و منجمله کمیل بن زیاد النخعی که از کبار تابعین بود و در سنه ۸۳ هجری این بزرگوار را بامر حجاج بقتل رسانیدند و در سن ۹۰ سالگی و در ارشاد مفید است و قتیکه حجاج والی کوفه شد کمیل بن زیاد را طلبید جناب کمیل گریخت حجاج عطایای طایفه و قوم کمیل را منع نمود چون کمیل چنین دید گفت من مرد پیری هستم و عمر من گذشته و سزاوار نیست که قوم من از عطایا یا ایشان ممنوع شوند بواسطه من پس کمیل خود را بدست خود تسلیم حجاج نمود آن ملعون کمیل را که دید گفت من خیلی میل داشتم که راهی بتویا بم کمیل گفت از عمر من چیزی باقی نمانده لکن موعد خداوند است و بعد از قتل حسابست و امیر المومنین سلام الله علیه بمن خبر داده که تو قاتل من خواهی بود حجاج گفت بلی تو شریک بوده ای در قتل عثمان بن عفان و امر کرد سر آن مظلوم را با شمشیر از بدن جدا نمودند و دعای کمیل که در شبهای جمعه و شب نیمه شعبان خوانده میشود منسوب بایشانست و ایضا در امالی صدوقست که امیر المومنین دست کمیل را گرفت و برد بصحرا و آهی کشید و فرمود الناس ثلاثة عالم ربانی و متعلم علی سبیل النجاة و همج الرعاع اتباع کل ناعق یمیلون مع کل ریح لم یستضئوا بنور العلم ولم یلجأوا ابرکن و ثیق یا کمیل العلم یحرسک و انت تحرس المال دالمال تنقصها النفقة و العلم یزکوا بالانفاق یا کمیل العلم دین یدان الله به بکسب الانسان الطاعة فی حیواته و جمیل الاحدوثة بعد وفاته یا کمیل مات خزان الاموال و العلماء باقون ما بقی الدهر اعیانهم مفقودة و امثالهم فی القلوب موجودة آه آه ان هی هنا و اشار یدة الی صدره لعمراً جمالاً و اصبحت له حمله بل له لقنا غیر مأمون یستمل آله الدین فی الدنیا الی آخره و منجمله بود جناب قنبر مولی امیر المومنین در ارشاد مفید است که روزی حجاج بن یوسف ثقفی گفت من میل دارم که یکنفر از محبین ابو تراب را بیابم و تقر با الی الله خون او را بریزم اصحابش گفتند ما کسی را که قدیمی تر باشد از قنبر غلامش سراغ نداریم پس فرستاد عقب قنبر و او را آوردند حجاج گفت تو قنبری فرمود بلی گفت کنیه ات ابو همدانست فرمود بلی گفت تو بنده علی بن ابیطالب هستی فرمود بنده خدا هستم و علی ولی نعم من است گفت از دین علی تبری و یزاری بجوی فرمود تو مرا راه نمائی کن بدینی که افضل از دین علی باشد گفت حال که تبری از دین او نمیجوئی پس هر قسم از کشتن را اختیار می نمائی بگو تا ترا بآن قسم بقتل برسانم فرمود اختیار با خود تو بهر قسم که تو مرا بقتل برسانی من هم ترا بهمان قسم بقتل میرسانم و بحقیق که خبر داده بمن امیر المومنین ع که موت من بذبح است ظلماً پس حجاج امر کرد بذبح او و از حضرت صادق ع روایت شده که از برای امیر المومنین (ع) غلامی بود مسمی بقنبر و خیلی آنحضرت را دوست میداشت و وقتیکه آقا از منزل بیرون میشد قنبر هم با شمشیر پشت سر آنحضرت بیرون میشد یکشب حضرت فرمود قنبر چرا پشت سر من میآئی عرض کرد بجهت آنکه مبادا صدمه بوجود مبارکت وارد شود فرمود تو از اهل آسمان مرا محارست میکنی یا از اهل زمین عرض کرد از اهل زمین فرمودند اهل زمین نمی توانند بمن صدمه برسانند مگر باذن خداوند عزوجل برگردد پس قنبر برگشت

و در انوار العلویه از بعضی کتب نقل کرده که قنبر از اولاد پادشاهان بود و چون حضرت امیر ع شهید گردید قنبر میرفت و هیزم جمع میکرد و می فروخت و از زوجه او تحصیل قوتی میکرد و در رجال کبیر روایت شده که از او سؤال کردند تو غلام کیستی گفت مولای من کسی است که ضرب بسفین و طمن بزمحین و صلی القلتین و بایع البیعتین و هاجر الهجرتین و لم یکفر بالله طرفه

العين انماولى صالح المومنين ووارث النبيين وخير الوصيين واكبر الساميين ويعسوب المومنين ونور المجاهدين ورئيس البكائين وزين العابدين الخ

و مرحوم ثقة الاسلام نوری می فرماید که ثویه تل کوچکی است بین نجف اشرف و کوفه و جمعی از بزرگان اصحاب حضرت امیر ع در او مدفونند مثل جناب کمیل که قبر ایشان معلوم است و از مابقی اثری نیست و فرموده گمانم رشید هجری که جلالت قدرش خیلی از کمیل بیشتر است قبرش در ثویه باشد و همچنین محتمل است که قبر جناب قنبر غلام حضرت امیر ع که او را با امر حجاج که حاکم کوفه بود کردن زدند در ثویه باشد

و در مجالس المومنین ع است که قبر غلام حضرت امیر ع در حمص است که بین شام و حلب است و منجمله بود جناب عدی بن حاتم طائی در مروج الذهب مسعودی فرموده که عدی بن حاتم داخل شد بمعویه گفت اولادت را چه کردی گفت آنها در رکاب امیر المومنین شهید شدند بمعویه گفت آیا از انصاف است که اولاد خودش زنده بمانند و اولاد تو کشته شوند عدی بن حاتم فرمود آیا از انصاف است که علی کشته شود و تو زنده بمانی بمعویه گفت هنوز از قصاص خون عثمان باقی مانده و او بر طرف نمی کند مگر خون شریفی از اشراف یمن غرضش خون عدی بود عدی بن حاتم فرمود والله قلبهای ما که مبعوض دارد ترا در سینه های ماهست و شمشیرهای ما که با تو مقاتله کردیم بشانه های ماهست و بدرستی که قطع حلقوم و رسیدن جان بسینه آسانتر است بر ما از شنیدن سخن سوئی در باره مولا مان امیر المومنین الخ و در اصابه است که عدی بن حاتم در سنه نهم هجری اسلام اختیار کرد و حاضر شد بجنک جمل و جنک صفین را با امیر المومنین ع بعد ساکن کوفه شد و عمرش ۱۲۰ رسید و بعد از سنه ۶۰ هجری از دنیا رحلت فرمود و بسیار جواد بود و شخصی آمد نزد او و از او صد درهم طلب کرد عدی گفت من پسر حاتم طائی هستم از من صد درهم تمنی میکنی والله بتو نخواهم داد

و منجمله بود قیس بن سعد بن عباد و او در جنک جمل و صفین از امیر المومنین ع مفارقت نکرد و در جنک صفین کوششها نمود و بعد از حضرت امیر با امام حسن مجتبی ع بود و چون بمعویه عبید الله بن عباس را بفریقت و اورفت نزد بمعویه جناب قیس بن سعد برخاست و خطبه خواند و کوشش زیادی کرد دریاری حضرت مجتبی ع بعد که حضرت مجتبی صلح فرمود با بمعویه جناب قیس رفت بمدینه طیبه و انزواء اختیار نمود تا در سنه شصت از دنیا رحلت فرمود و از رجال کشی نقل شده که سعد بن عباد ده پسر داشت و هر يك در نصرت پیغمبر ص کوشیدند و طول قامت سعد و هر يك از پسرانش ده شبر بود با شبار خودشان و سعد با و جدا در جاهلیت و در اسلام بزرگ قوم خود بود.

و در اسد الغابه است که سعد بن عباد با ابا بکر و عمر بیعت نکرد و چون خلافت بعمر رسید سعد بن عباد گفت یا بیعت کن یا از مدینه بیرون شو سعد گفت در شهری که تو امیر آن باشی بودن من در آن شهر حرامست لذا از مدینه رفت بشام و او را قبیله بسیار در اطراف دمشق بود هر هفته در قریه میرفت نزد قبیله و خویشان خود روزی در بین راه تیری بوی زدند و او را شهید نمودند

و در مجالس المومنین است که خالد بن ولید تیری بوی زد و او را شهید کرد و از خوف مردم گفتند اجنه او را کشته اند و این شعر را از زبان اجنه ساختند

قد قتلنا سید الطرچ سعد بن عباده فرمیناه بسهمیع یخط فواده

و قبر سعد بن عباد در غوطه دمشق مشهور و معروف است.

فصل نهم

در ذکر بعضی از منافقین که خیلی عداوت و دشمنی داشتند
با حضرت امیرالمومنین سلام الله علیه

در رجال کبیر از حضرت صادق ع روایت کرده که در زمان حضرت امیر ع پنج نفر از قریش همراه حضرت امیر ع بودند سیزده قبیله همراه معویه بودند و آن پنج نفر جناب محمد بن ابی بکر و جناب هاشم ابن عتبة بن ابی وقاص المرقال و جناب جعدة بن ابی هیبره المخزومی همشیره زاده حضرت امیر ع و محمد بن ابی حذیقه بن عتبة بن ربیعہ و ابن ابی العاص بن ربیعہ داماد حضرت پیغمبر ص انتهى

اقول جناب هاشم بن عتبة بن ابی وقاص پسر عموی عمر سعد ملعون بود بین سعادت و شقاوت چه میکند که هر دو از اصل واحد بودند و جناب هاشم به آن حد از سعادت بود و عمر سعد بان حد از شقاوت و در مجمع البحرین است که در غزوه صفین که حضرت امیر ع علم را بوی داد سرعت کرد در محاربه با کفار و اقلت فی سیرها ای سرعت لذا او را مرقال گفتند و در اصابه است که در جنگ صفین علم امیرالمومنین ع بدست هاشم بن مرقال بود و گفته چون خبر قتل عثمان بکوفه رسید جناب هاشم دست خود را بدست دیگر گذارد گفت این دست مال من و این دست مال علی ع و این اشعار را انشاد کرد

ابایع غیر مکرث علیا ولا اغشی امیرا اشعریا
ابایعه واعلم ان سارضی بذاك الله حقا والنبیا

و این بزرگوار با جناب عمار یا سردر وادی از وادیه های صفین شهید شدند

و اما جناب محمد بن ابی حذیقه بن عتبة بن ربیعہ برادر زاده هند زوجه ابی سفیان و مادر معویه بود و این بزرگوار مردم را تحریص میکرد بخلع عثمان و در اصابه است که او کاغذ ها مینوشت از زبان زوجات حضرت پیغمبر ص در طعن بر عثمان و اهل مصر بیعت نمودند با جناب محمد بامارت مصر بغیر از جماعتی که از آنها بود معویه بن خدیج ملعون قاتل جناب محمد بن ابی بکر و وقتیکه معویه میرفت بغزوه صفین اول آمد بمصرو به خدعه جناب محمد بن ابی حذیقه را با جمعی گرفت و او را محبوس نمود و بعد آن بزرگوار را بقتل رسانید

و اما جعدة بن ابی هیبره المخزومی والده ماجده اش امهانی بنت حضرت ابیطالب بود و اسم امهانی فاخته بود کذا فی الاصابه.

و اما ابن ابی العاص در سابق گفته شد که ابوالعاص مادرش هاله بنت خویلد بود خواهر جناب خدیجه کبری و پیغمبر ص تزویج فرمود دختر بزرگ خود را که زینب باشد با ابی العاص و از آن مخدره دختری آورد امامه که زوجه حضرت امیر ع بود و پسر ابی العاص همراه حضرت امیر بود.

و بدانکه چند نفر از قریش و غیر قریش از منافقین با حضرت امیر ع عداوت زیادی داشتند اول از آنها خالد بن ولید بن مغیره بن عبدالله بود که پسر عم جناب ام السلمه بنت امیه بن مغیره زوجه حضرت پیغمبر ص بود و مادر خالد ابیة الصغری دختر حارث بود و خالد ملعون بسیار دشمن حضرت امیر ع بود و بفاطمه زهراء ع هم خیلی دشمنی کرد و بسیار مرد شجاعی بود و در سنه ۲۱ هجری بجهنم واصل شد در شهر حمص و نسب او در مقدمه کتاب گفته شد

دوم از آنها عمرو بن عاص بن وائل بن هاشم بن سعید بن سهم بن عمرو بن هصص بن کعب بن لوی بن غالب بود که مرد بسیار محیلی بود و عمده جنگ جمل و جنگ نهروان و جنگ صفین از حیل او بود و مادر او نایفه بنت حرملة بود و بسیار زنا کار بود و لیکن مغیره و عثمان بن حارث و نصر بن حارث بن کلدیه و ابوسفیان بن حرب و عاص بن وائل در طهر واحد با او زنا کردند و بعمر او آبتن شد بعد که وضع حمل نمود

تمام این جماعت مدعی شدند که فرزندان ما میباشد بعد خود نابغه عاص بن وائل را اختیار کرد و حضرت مجتبی ع در مجلس معویه بعد از کفریات و جساراتی را که شنید در جواب عمرو عاص فرمود اما انت یا عمرو عاص الشابی اللعین الا بتر فانما انت کلب اول امرک امک لبغیة وانک ولدت علی فراش مشترک فتحا کمت فیک رجال قریش منهم ابوسفیان بن حرب و ولید بن مغیره و عثمان بن الحارث و النضر بن الحارث ابن کلدۃ و العاص بن وائل کهلم یزعم انک ابنه فغلبهم علیک من بین قریش الامهم حسبا و اخبهم نسبا و قال العاص وائل ان محمد ارجل ابتر لا ولد له فلو قد مات انقطع ذکره فانزل الله تعالی ان شانک هو الا بتر الخ و عاص پدر عمرو از جمله مستهزین به پیغمبر ص بود و آیه شریفه انا کفیناک المستهزین در باره این

ملعون نازل شد و عمرو عاص در سنه ۴۳ هجری در مصر بجهنم واصل شد در سن نود سالگی سوم از آنها زیاد بن ابی سفیان بود که او را زیاد بن سمیه و زیاد بن عبید الثقفی هم میگفتند و مادر او سمیه بود و او را بزنا زائد و لهذا پدرش معلوم نبود آخر الامر از جانب معویه حاکم کوفه بود و حکم کرد که تمام مردم از حضرت امیر ع براءت جویند و آن بزرگوار را العیاذ بالله لعن و سب و کنند هر کس امتناع میکرد او را بقتل میرسانید و خانه اش را خراب میکرد همانوقت آن ملعون بمرض طاعون گرفتار شد و روز سه شنبه چهارم ماه مبارک رمضان سنه پنجاه و سه هجری در کوفه بدرک واصل شد و عداوت هائیکه در ضمیر خود داشت و میخواست بحضرت امیر ع اظهار کند پسر ملعونش عبید زیاد بنوردیده اش سید الشهداء اظهار نمود

چهارم مغیره بن شعبه بن ابی عامر بن مسعود بن متعب الثقفی بود که خیلی مکار بود و در اصابه از قصیه روایت کرده که گفت اگر مدینه هشت در داشته باشد و ممکن نباشد بیرون شدن از دری از آن درها مگر بمکرو خدعه هر آینه مغیره از تمام آن درها بمکرو خدعه بیرون میشود و انتهی و او یکی از چهار نفری است که از مکارین شمرده اند معویه بن ابی سفیان و عمرو عاص و مغیره بن شعبه و زیاد بن ابیه لعنة الله علیهم اجمعین و حاضر شدن ابابکر و عمر در ثقیفه بنی ساعده و اخذ بیعت از مردم بمکرا و بود و در زمان عمر بن الخطاب در کوفه بمنبر رفت و حضرت امیر ع را لعن کرد و مغیره حاکم بصره بود و با ام جمیل در سنه هیجدهم هجری زنا کرد و بعد با جنابت رفت میان مسجد و مقدم ایستاد که نماز بگذاود ابوبکر غلام حضرت پیغمبر ص دست بر سینه اوزد و او را عقب کشانید خبر بعمر بن خطاب دادند او را عزل کرد و ابوموسی را بحکومت بصره نصب کرد.

و حضرت مجتبی ع در مجلس میثوم معویه بمغیره فرمودند و اما انت یا مغیره بن شعبه فانک الله عدو و لکتابه با بد و لنبیه مکذب و انت الزانی و قد وجب علیک المرجم و شهد علیک العدول البررة الاتقیاء الی ان قال ع و انت ضربت فاطمة بنت رسول الله ص حتی ادمیتها و القت مافی بطنها استدلالا منک لرسول الله ص و مخالفة منک لامروه و انتها کالحرمة و در سال پنجاهم هجری از جانب معویه دو مرتبه حاکم کوفه شد و در آنسال در کوفه بدرک واصل شد.

پنجم اشعث بن قیس الکندی بود که سبب فتنه حکمین در صفین و خروج خوارج در جنک نهروان آن ملعون شد و وجه آن ملعون ام فروه خواهر ابی بکر بود و دخترش جعدۃ بنت اشعث قاتل حضرت مجتبی ع و پسر او محمد بن اشعث بجنک حضرت سید الشهداء ع حاضر شد و خون آن ملعون شریک ابن ملجم بود در قتل امیر المومنین ع و چهل روز بعد از شهادت حضرت امیر ع در کوفه بجهنم واصل شد در سن ۶۳ سالگی و در رفتن بحار از ابن ابی الحدید نقل کرده کل فساد کان فی خلافة امیر المومنین ع و کل اضطراب حدث فاصله الاشعث بن قیس.

درد گری بعضی از منافقین که عداوت داشتند با حضرت امیر «ع» ۱۰۷

ششم ولید بن عقبه بن ابی معط بن ابان بن ابی عمرو بن امیه بن عبد الشمس بن عبد مناف بود و در حال مرضش حضرت امام حسن مجتبی ع با جمعی بعیادتش آمدند بحضرت مجتبی عرض کرد اتوب الی الله تعالی مما کان بینی و بین جمیع الناس الا ما کان بینی و بین ابيک انی لا اتوب منه و مادر ولید اروی بنت کزیز بن ربه است پس ولید با عثمان بن عفان برادر مادری هستند و ولید برادرش خالد بن عقبه در یوم فتح مکه اظهار اسلام نمودند پیغمبر ص ولید را بقبیله بنی المصطلق فرستاد و بدروغ خبر آورد که ایشان مرتد شده اند این آیه نازل شد :

ان جائکم فاسق بنیافئینوا وقصه امارت او در کوفه و شرب خمره او و نماز صبح را بجماعت چهار رکعت گذاردن در مسجد کوفه در قضایای سال سی ام هجری گفته میشود انشاء الله ولذا او بولید فاسق معروف بود بعد از قتل عثمان بیصره رفت و از آنجا برقه رفت و در رقه بدرک واصل شد و حضرت مجتبی در مجلس میثوم معویه بولید فرمودند .

واما انت یا ولید بن عقبه فوالله ما الومک ان تبغض علیا وقد جلدک فی الخمر ثمانین جلدۃ و قتل اباک صبرا یعدہ بیده یوم بورام کیف تسبه وقد سماه الله مؤمنا فی عشر آیات من القرآن و سماک فاسقا و هو قول الله افمن کان مؤمنا کما کان فاسقا لایستون قوله تعالی ان جائکم فاسق بنیافئینوا الخ و عقبه پدر ولید بن عقبه بن معط در مکه چسارت کرد و آب دهان نجسش را بصورت نازنین پیغمبر ص انداخت و بعد از غزوه بدر بامر پیغمبر ص او را بدرک واصل نمودند .

هفتم مروان بن حکم بن ابی العاص بود و این ملعون پسر عم عثمان بن عفان بن ابی العاص بود و وزیر و دبیر و کاتب عثمان بود و مادر مروان امیه بنت علقمه بن صفوان بن امیه است و مروان در سال دوم هجری متولد شد و در ماه رمضان سنه ۶۵ هجری بدرک واصل شد و پیغمبر ص پدر او حکم بن ابی العاص را از مدینه طبعه اخراج نمود و از آنجا رفت بطائف و در آنجا بود تا زمان خلافت عثمان او را طلب نمود بمدینه و مروان را خیط باطل مینامیدند چون بلند قامت و لاغر اندام بود و عداوتهای او و اولادش مثل عبد الملك بن مروان و ابراهیم بن لید بن عبد الملك بن مروان با حضرت امیر ع و با اولاد طاهرینش معلومست و حضرت مجتبی ع در آن مجلس میثوم معویه فرمودند .

واما انت یا مروان قلست اناسیباک و لاسیت اباک و لکن الله لعنتک و لعن اباک و اهل بیتک و ذریعتک و ما خرج من صلب ابيک الی یوم القیمه علی لسان نبیه محمد ص الی ان قال ع و صدق الله و صدق رسوله و یقول الله تبارک و تعالی و الشجرة الملعونه فی القرآن و نخوفهم فما یزیدهم الا طغیا نا کبیرا و انت یا مروان و ذریعتک الشجرة الملعونه فی القرآن الخ

هشتم عبد الله بن زبیر بن عوام بود که بالای منبر در حق حضرت امیر ع سخن ناشابسته گفت و چهل جمعه صلوات نفرستاد بعد از آنکه اولاد آنحضرت هنگام ذکر او بعجب میافتند و تکبیر مینمایند و ابن عبد الله پسر اسماء ذوالنطاقین بنت ابی بکر است و مادر اسماء ام رومان بود که زوجه ابابکر و مادر اسماء ذوالنطاقین و عایشه و عبد الرحمن بن ابی بکر بود و از امیر المومنین ع روایت شده که فرمود ما زال الزبیر منا اهل البیت حتی نشا ابنه عبد الله فافسده

و در جنگ جمل با خاله خود عایشه و پدر خود زبیر با حضرت امیر ع مقاتله نمود و او مرد شجاعی و فصیحی بود لکن بخیل و بدخو بود و در سال ۶۵ هجری بعد از بدرک رفتن یزید مردم با او بخلافت بیعت کردند و بر حجاز و یمن و عراق و خراسان دست یافت و روز سه شنبه ۱۷ جمادی الاولی یا جمادی الاخره در مکه معظمه کشته شد در سنه ۷۳ هجری در سن ۷۳ سالگی چون تولدش سنه اول هجرت بود .

نهم ابوهریره الدوسی بود و معویه جماعتی از صحابه و تابعین را تکلیف نمود که در توهین امیرالمومنین جعل حدیث بنمایند و از صحابه ابوهریره و مغیره بن شعبه و عمرو عاص قبول این ملامت را نمودند و از تابعین عرویه بن زبیر بن قبول نمود و ابوهریره معروفست بدروغ بستن بر پیغمبر ص و از امیرالمومنین ع روایت شده که فرمود الا ان اکذب الناس علی رسول الله ابوهریره الدوسی و سیار مرد احمقی بود و در زمانیکه حاکم مدینه بود میان کوچه راه میرفت خودش میگفت الطريق الطريق قد جاء الامیر و در سال پنجاه و هشت هجری بجهنم و اصل شد در سن هفتاد و هشت سالگی و دوس قبیله ایست در یمن دهم شریح بن حارث الکندی بود و عمر بن الخطاب او را بقضاوت کوفه فرستاد و منصوب نمود شصت سال در کوفه قضاوت کرد مگر سه سال از زمان خلافت عبدالله بن زبیر که او را از قضاوت عزل نمود و بعد از فوت عبدالله بن زبیر تازمان حجاج بن یوسف الثقفی باز قضاوت کوفه را داشت و حجاج او را از قضاوت عزل نمود و عمر او را بعضی صد سال نوشتند و بعضی زیاده بر صد سال وفات او را در بین سنه ۷۸ از هجرت مختلف نوشته اند

و مخفی نماند که اعداء عدو آن بزرگوار معویه بن ابوسفیان بود و قصه های عداوت او را علماء در کتب خود مبسوطا و مشروحا مرقوم فرموده اند که محتاج بذکر آنها نیست مخصوصا اهل مملکت خود را فرمان داد که امیرالمومنین ع را سب کنند و از او براءت جویند *

و در شرح ابن ابی الحدید است که جمعی از بنی امیه بمعویه گفتند با امیرالمومنین ع تو بمقصود خود رسیدی دیگر خوبست که ترك کنی لعن و سب آن بزرگوار را معویه گفت نه والله ما اتر که حتی بر بوعلیها الصغیر و یهرم علیها الکبیر و لایذکر له ذا کفر فضلا یعنی قسم بخدا ترك نمیکنم سب آن بزرگوار را تا آنکه اطفال صغیر بعداوت آنحضرت پیر شوند و احدی فضلی از برای آن بزرگوار ذکر نکند و در روضات است که معویه در قنوتات نمازش سب میکرد امیرالمومنین ع را و در خطبش اظهار میکرد براءت از آنحضرت را و از ابن ابی الحدید نقل کرده که معویه بسمرة بن حندب صد هزار درهم وعده کرد که روایت کند آیه و من الناس من یعجبک قوله فی الحیوة الدنیا و یشهد الله ما فی قلبه و هو الدالخصام و اذا تولى سعی فی الارض لیفسد فیها و یهلك الحرث و النسل والله لا یحب الفساد در باره امیرالمومنین و آیه و من الناس من یشری نفسه ابتغاء مرضات الله والله رؤف بالعباد در باره معویه سمره قبول نکرد تا آنکه ۴۰۰ هزار درهم داد و آن ملعون قبول کرد

و از ابن اثیر نقل کرده که حریر بن عثمان رحبی ملعون ناصبی از دشمنان امیرالمومنین بود و این ملعون همه روز و شب هفتاد مرتبه و صبح ۷۰ مرتبه سب میکرد حضرت امیر را و فرموده است و کانت بنوا امیه اذا سمعوا بمولود اسمه علی قتلوه انتهى

و برادر ملعون معویه عتبة بن ابی سفیان در بنی امیه احدی افصح از او نبود و در مجلس معویه بحضرت مجتبی ع گفت و ان اباک شر قریش و سخنها ی زشت دیگر هم گفت و حضرت مجتبی ع با وجوابها دادند من جمله فرمود انک عندی است بکفو عبد عبد علی فارد علیک و اعابتک و لکن الله و زوج لک و لایک و امک و اخیک لبالمرداد و انصافا هیچ فضیلتی از این بزرگوار بالاتر نمیشود که بنی امیه با آن قدرت و سلطنتی که داشتند ۸۰ سال از امیرالمومنین تبری میجستند و مردم را امر بسب آن بزرگوار مینمودند و امر بجعل احادیث دندم آنحضرت مینمودند و هر کس از محبین امیرالمومنین ع و شیعیان آن بزرگوار را میدیدند یا کسی را که بمحبت علی متهم مینمودند گردن میزدند و معذک اینقدر فضایل حضرت امیر ع آفاق را پر کرده و

در ذکر بعضی وقایع مهمه در زمان خلافت حضرت امیر ۱۰۹

رذالت طبع و خبائث نفس و کفر سریره جماعت بنی امیه را بر همه مردم واضح و آشکارا کرده است
اینست که شاعر میگوید

لقد کتموا آثار آل محمد ص محبیهم خوفا و اعدائهم بغضا

فابر زمن بین الفریقین نبذة بهاملو الله السموات والارض

و این مضمون کلام و اقدیست که گفت ، مابین الکتمانین قد ملاء الخافقین

و بعضی دیگر از مبغضین حضرت امیر ع بودند که اعتنائی به کمر آنها نیست منهم سمره بن جندب ملعون و منهم انس بن مالک و منهم زید بن ارقم و منهم جریر بن عبدالله البجلی و منهم کعب الاخبار که عالم جهودان و حبر ایشان بود و در یمن بدست حضرت امیر اسلام اختیار کرد و ظاهرا در زمان خلافت عمر بن خطاب بمدینه آمد و در زمان خلافت امیر المومنین ع در حمص بود آمد نزد معاویه و او را تحریص نمود بجنک امیر المومنین ع

و منهم حسن بن ابی الحسن البصری بود که در سنه صد و ده هجری در سن هشتاد و هشت سالگی از دنیا رفت و با پنج نفر از ائمه معصومین ع هم عصر بود و در جنک جمل حاضر نشد بیاری حضرت امیر ع و همچنین در کربلا هم حاضر نشد در یاری حضرت سید الشهداء ع و این حسن بصری از زهاد ثمانیه است و از آن چهار نفریست که دشمن حضرت امیر المومنین ع بودند

فصل دهم در بعضی از وقایع مهمه و تواریخ متعلقه بزمان خلافت

واقعی حضرت امیر ع از سنه یازده هجری که سنه

رحلت حضرت پیغمبر ص بود تا آخر سنه سی و پنج هجری که عثمان بن عفان از دنیا رفت

بدانکه در اوایل سنه یازدهم هجری پیغمبر ص مسلمین را بسر داری اسامه بن زید متوجه فرمود بجانب روم فرمود خدا لعنت کند هر که تخلف کند از جیش اسامه و شاید مقصود آن بزرگوار این بود که چون میدانست رحلتش نزدیک شده خواست منافقین در مدینه طیبه نباشند که مبادا اخلاص در خلافت امیر المومنین ع بنمایند پس بعضی از منافقین ملتفت شدند بشدت مرض پیغمبر ص و آنکه اگر آن بزرگوار از دنیا برود و اینها در مدینه نباشند امر خلافت حضرت امیر مستقر و ثابت خواهد شد لذا از جیش اسامه تخلف ورزیدند و همان اوقات پیغمبر ص تعیین نمایند و انصار دو قبیله بودند یکی قبیله خزرج و دیگری قبیله اوس حباب بن منذر بن جموح که از قبیله خزرج و از انصار بود بمهاجرین گفت منا امیر بعضی از مهاجرین گفتند نحن المهاجرون اول الناس اسلاما و اگر مهم احسابا و اوسطهم دارا و احسنهم وجوها و امسهم بر رسول الله ص رحما و انقم اخواننا فی الاسلام و شر کائنا فی الدین نصرتم و واسیتم فجزا کم الله خیرا فتحن الامراء و انتم الوزراء

بعضی از انصار سعد بن عباد را که رئیس قبیله خزرج بود تعیین کردند و ابو النعمان که رئیس قبیله اوس بود راضی بخلافت سعد نشد مغیره بن شعبه در آن مجلس حاضر بود فوراً این خبر را بابی بکر و عمر رسانید پس این دو نفر با عبیده بن جراح وارد شدند بسقیفه بنی ساعده و در همان روز و همان مجلس بعد از مذاکرات زیادی اول عمر بابی بکر بیعت نمود بعد ابو عبیده جراح و بعد قبیله اوس و بعد مشهور نمودند که اجماع امت شد بر خلافت ابی بکر و پیغمبر ص فرموده لا تجتمع امتی علی خطاء و حال آنکه اجماع امت نبود

چنانچه در بحار از ابابکر تغلب از حضرت صادق ع روایت کرده که بعد از تقرر امر خلافت بر ابابکر

دوازده نفر از صحابه علانیه انکار خلافت ابی بکر را نمودند شش نفر از دوازده نفر از مهاجرین بودند و شش نفر از انصار خالد بن سعد بن العاص و سلمان فازسی و ابوذر غفاری و مقداد بن اسود و عمار بن یاسر و بریده بن الحصیب الاسلمی و ابو الهشیم بن تیهان و خزیمه بن ثابت الملقب بذی الشهادتین و سهل بن حنیف و عثمان بن حنیف و ابی بن کعب و ابو ایوب انصاری و این دوازده نفر از مهاجر و انصار علانیه انکار نمودند خلافت ابی بکر را و بنی هاشم و زبیر بن عوام و عتبّه بن ابی لهب و براء بن غارب هم با ابی بکر بیعت نکردند تمام اینها مایل بحضرت امیرع بودند و همچنین سعد بن عباد که رئیس قبیله خزرج بود باجمعی از قبیله خزرج نیز با ابی بکر بیعت نکردند و قیس پسر سعد بن عباد گفت اگر خلافت حق ابا بکر بود چرا باید پیغمبر ص اسامه بن زید را بر او و عمر بن خطاب امیر نماید

الحاصل آن دوازده نفر از مهاجر و انصار اراده نمودند بروند مسجد و ابا بکر را از منبر فرود آوردند و با او مقاتله نمایند حضرت امیرع مانع شد و فرمود بروید میان مسجد و آنچه از پیغمبر ص شنیده اید بای بکر بگوئید تا تا کید حجتی بشود با و پس آن دوازده نفر روز جمعه پنجم رحلت حضرت پیغمبر ص آمدند میان مسجد و سخنانی که از پیغمبر در باره حضرت امیرع شنیده بودند بای بکر گفتند داودا موعظه زیادی نمودند ابا بکر گفت • ولیتکم ولست بخیر کم اقیلونی اقیلونی و حضرت امیرع در خطبه شششقیه اشاره بهمین میفرماید

فیاعجبا بیناهو یستقیلها فی حیاته از عقدها الاخر بعد وفاته

پس عمر بن خطاب اقاله ابا بکر را از خلافت شنید از جای خود برخاست و فریاد زد انزل عنها یا لکم (لکم یعنی نا کس و احمق) اذا کنت لا تقوم بحجج القریش لکم اقامت نفسک هذا المقام والله لقد همت ان اخلعک واجعلها فی سالم مولا ابی حذیفه پس ابا بکر از منبر فرود آمد و رفت بمنزل خود و سه روز بمسجد نیامد و روز چهارم عمر بن خطاب و خالد بن ولید و معاذ بن جبل و سالم مولا ابی حذیفه با سه هزار نفر دیگر شمشیرهای خود را برهنه کردند آمدند در خانه ابی بکر و او را بمسجد بردند و باین اسباب خلافت را از امیر المومنین گرفتند •

و در سنه دوازدهم هجری ابا بکر ابو عبیده بن جراح را بر تمام لشکر سپه سالار نمود و عمر و عاص را سردار لشکر نمود و هر قل سلطان روم لشکر زیادی فرستاد جهت دفع عرب پس بین مسلمین و سپاه روم قتال واقع شد و جمعی از مسلمین کشته شدند •

و ایضا در اینسال ابا بکر لشکر زیادی بسر داری خالد بن ولید روانه نمود بیمامه جهت قتال با مسیلمه کذاب که مدعی نبوت شده بود و جمع کثیری دور او جمع شده بودند و جنگ شدیدی واقع شد و ۱۵۰ نفر از اصحاب پیغمبر ص در آن جنگ شهید شدند و مسیلمه کذاب بدست وحشی قاتل جناب حمزه سید الشهداء بدرک واصل شد که خود وحشی گفت قتلت خیر الناس فی الجاهلیة و شرهم فی الاسلام مرادش از خیر الناس جناب حمزه بن عبدالمطلب است و از شر الناس مسیلمه کذاب است

و ایضا در اینسال ابو العاص بن ربیع شوهر جناب زینب بنت رسول الله ص که خواهر زاده جناب خدیجه کبری بود از دنیا رحلت فرمود و مادر ابو العاص هاله بنت خویلد بود

و در سنه سیزدهم هجری ابو بکر تجهیز لشگری نمود بجانب شام بسپه سالاری ابو عبیده بن جراح و در هفتم جمادی الاخره سنه سیزدهم هجری ابو بکر مریض شد و در آنحال عمر بن الخطاب را جانشین و خلیفه خود نمود و از دنیا رفت و اغلب اهل تسنن وفات ابا بکر را در شب چهارشنبه بیست و دوم جمادی الاخره سنه سیزدهم نوشته اند که مدت مرضش پانزده روز طول کشید و در سن شصت و سه سالگی از دنیا رفت

و در مصباح شیخ طوسی میفرماید روز بیست و هفتم جمادی الاخره از دنیا رفت در سنه سیزدهم هجری و بنا بر قول شیخ مدت خلافت ابا بکر دو سال و سه ماه و بیست و هفت روز بوده چون سه روز بعد از رحلت حضرت پیغمبر ص بخلافت نشست و پدر ابا بکر ابی قحافه بن عثمان بن عامر بن کعب بن سعد بن تیم بن مره بن کعب است و در مقدمه بعضی از خصوصیات نسبیه ابا بکر ذکر شد و در جناب مره بن کعب نسب ابا بکر با نسب خاتم انبیاء ص متحد میشود ابا و اما

و بعد از فوت ابا بکر بلافاصله عمر بمسند خلافت نشست بنص ابا بکر و در ابتدا خلافت عمر جنگ مسلمین با عجم واقع شد و سردار لشکر اسلام ابو عبیده ثقفی پدر جناب مختار بود که از بزرگان اصحاب حضرت پیغمبر ص بود و در آن جنگ ابو عبیده ثقفی و جمعی از مسلمین و صد هزار نفر از اعاجم کشته شدند و آخر الامر فتح با مسلمین شد .

و در سنه چهاردهم هجری عتبه بن عروه المازنی با امر عمر از مدینه آمد بعراق و شهر بصره را بنا نمود و در این سال ابو عبیده بن جراح فتوحاتی در بلاد روم نمود و شهر شام و حمص را فتح نمود و خالد بن ولید را بر حصار حمص بگذاشت و خود بجانب بعلبک روانه شد و آنجا را هم فتح نمود

و ایضا در این سال عمر بن الخطاب پسر خرد را که شراب خورده بود در حضور اصحاب بقانون شرع حد زد و ایضا در ماه رمضان همین سال عمر نماز تراویح را بدعت نمود و آن چنانست که نماز های نافله که در لیالی ماه رمضان وارد است و از عهد پیغمبر ص مردم آنها را فرادی بجای میآوردند عمر گفت خوبست مردم این نمازها را بجماعت بخوانند مقرر نمود که هر چهار رکعت را مردم بایک پیشنمازی بعمل آورند از برای راحت آن پیش نماز از این جهت نماز تراویح نامیدند .

و در سنه پانزدهم هجری هرقل سلطان روم لشکر خود را طلب نمود برای جنگ مسلمین و عمر هم لشکر زیادی بسرداری ابو عبیده بن جراح فرستاد و در آن جنگ ماهان کافر عمودی بفرق جناب مالک اشتر زد و قدری از چشم مالک چاک خورد و از آن روز مالک ملقب با شتر شد

و در این سال وقعه قادسیه در عراق واقع شد که مسلمین با یزدجرد مجوس سلطان ایران جنگ کردند عده مسلمین که حاضر بجنگ شدند هفت هزار نفر بودند و سردارشان سعد بن ابی وقاص بود و عده مجوسیان هفتاد هزار نفر بودند و رئیس ایشان رستم مجوسی بود معذک لشکر اسلام غلبه نمودند و رستم را بقتل رسانیدند باسی هزار مجوسیان و در آن جنگ جناب عمرو بن ام مکتوب مودن حضرت رسول ص شهید شد و بعد از فتح نمایان مسلمین و سعد و قاص رفتند بسمت مدائن و داخل ایوان کسری شدند و آنچه زینت در آنجا بود بغنیمت بردند و یزدجرد پادشاه عجم از آنجا فرار نمود .

و در آن سال ابو قحافه پدر ابا بکر و سعد بن عبادہ رئیس قبیله خزرج از دنیا رفت و در عقدالفرید است که عمر شخصی را فرستاد بشام که دعوت نماید سعد بن عبادہ را بیعت نمودن با وی پس آن شخص وارد شد و دعوت نمود او را با وی امتناع نمود پس او تیری بجانب سعد بن عبادہ رها کرد و او را بقتل رسانید و بعضی گفتند که میان حمام تیری باو زدند و او را بقتل رسانیدند پس اجنه بر او گریه کردند و گفتند نحن قتلنا سید الخزرج سعد بن عبادہ و رمیناه بسهمین فلم یخط فواده

و در سنه شانزدهم هجری عمر بن الخطاب حکومت مدائن را بجانب سلمان واگذار نمود و ایضا در این سال مسلمین شهر حلوان را فتح نمودند و آن شهر آبادی بود که در عراق بعد از کوفه و بصره و بغداد شهری بآبادی او نبود و فعلا حلوان مخروبه است و در نزدیک قصر شیرین واقعست و معروفست

به پل ذهاب و گفته شده که در اوست قبر جناب احمد بن اشعری که از اکابر اصحاب ائمه اطهار و از وکلای امام زمان عجل الله تعالی فرجه بود.

و در سنه ۱۷ هجری سعد وقاص پدر عمر با عمر بن الخطاب بناء شهر کوفه و مسجد آنرا نهاد و در این سال بیت المقدس بدست لشکر اسلام فتح شد و کعب الاخبار که در بیت المقدس میان علماء یهود بسیار خبر نامداری بود بدست عمر بن الخطاب اسلام اختیار نمود و ایضا در این سال مسلمین بسر کردگی ابو عبیده بن جراح شهر حلب را فتح نمودند و هر قل از انطاکیه فرار نمود بجانب قسطنطنیه

و در سنه ۱۸ هجری ابو عبیده بن جراح در شهر حمص بمرض و بآ از دنیا رفت و از او نسلی نماند و سنش ۵۸ سال بود و معاذ بن جبل را نایب خود نمود و امارت لشکر را باو واگذار نمود و جسد ابو عبیده را در شهر اردن بخاک سپردند و اردن ناحیه ایست و در او است طبریه و صور و عکا و بعد از چند روز عبدالرحمن بن معاذ بن جبل نیز بمرض و بآ از دنیا رفت و بعد خود معاذ نیز بمرض و بآ از دنیا رفت

و در اصابه است که در تمام غزوات معاذ خدمت حضرت پیغمبر ص بود و دو عزوه بدر کبری در سن ۲۱ ساله بوده و وقتی که معاذ خواست از دنیا برود عمرو عاص را نایب خود نمود و عمرو عاص بر جنازه معاذ نماز خواند و ایضا در این سال بلاد جزیره از قبیل رقه و عین الورد و حران و خاجورو قریسا در اسالعین و نصیبین و سنجاور و میافارقین و آمد و عسفلان بدست لشکر اسلام بسر کردگی عیاض بن غنم فتح شد و ایضا در این سال عمر بن الخطاب حکومت شام را بمعویه بن ابی سفیان داد و حکومت بصره را با ابو موسی اشعری و قضاوت کوفه را بشریح قاضی و ایضا عمر بن الخطاب در این سال مسجد الحرام را وسیع نمود در مدینه طیبه خانه عباس بن عبدالمطلب و خانه مروان بن حکم را خرید و جزء فضاء مسجد پیغمبر ص نمود و ایضا در این سال عمر بن الخطاب تاریخ هجری را وضع نمود.

و در سنه نوزده هجری اهواز بشمشیر ابو موسی اشعری فتح شد و اهواز از بلاد خوزستانست که مشهور است بعرستان و آن ناحیه بزرگست بین واسط و بصره و شیراز و پایتخت اهواز بلد شوشتر است و ایضا در این سال شهر تکریم و موصل بشمشیر عبدالله بن منعم فتح شد و ایضا در این سال یزید بن ابی سفیان برادر معویه از دنیا رفت.

و در سنه بیستم هجری شهر شوشتر بدست ابو موسی اشعری فتح شد و شهر مصر و اسکندریه بشمشیر عمرو عاص فتح شد و مدتی عمرو عاص در مصر حکومت نمود و فسطاط مصر را عمرو عاص بنا نمود و ایضا در این سال عمر بن الخطاب سعد بن ابی وقاص را از حکومت کوفه عزل نمود و جناب عمار یاسر را حاکم کوفه نمود و سعد و قاص را سپهسالار کل لشکر اسلام نمود و ایضا این سال زینب بنت جحش بن رباب زوجه حضرت رسول ص از دنیا رحلت نمود در مدینه طیبه و قبر او در بقیع است.

و در سنه ۲۱ هجری عمر بن الخطاب سعد بن ابی وقاص را از سپهسالاری لشکر اسلام عزل نمود این خبر به یزدجرد بن شهریار سلطان عجم رسید و ۱۵۰ هزاره را در دلاورد در شهر نهاوند به سپهسالاری فیروزان حاضر نمود و جناب عمار یاسر که حاکم کوفه بود چون این مطلب را شنید بعمر بن الخطاب خبر رسانید عمر خواست لشکر اسلام را از شام و مصر و سایر شهرها جمع آوری نماید و بچنگ یزدجرد روانه نماید و خودش هم همراه لشکر بروی امیر المومنین ع صلاح ندانست عمر از مدینه حرکت نماید فرمود چون مدینه مرکز مملکت و پایتخت اسلام است و حراست او واجب است و ایضا صلاح ندانست که لشکر از شام بطلبد و فرمود مملکتی را که بزحمت زیادی گرفته شده سزاوار نیست که از لشکر خالی بماند مبادا هر قل سلطان روم بفهمد و از کمین بیرون شود و مسلمانان را بقتل برساند و دوم مرتبه شام را تصرف نماید عمر عرض کرد

در ذکر بعضی از وقایع مهمه در زمان خلافت عمر « ۱۱۳ »

یا علی پس رأی چه چیز است فرمود رأی اینست که تودر مدینه بمانی و مرد شجاعی و دلیری را امیر لشکر اسلام کنی و بچنگ اعاجم روانه نمائی که اگر مغلوب شوند تو در جای خود بمانی که دوباره تجهیز لشکر نمائی و فرمودند از مسلمانان کسیکه لایق امارت لشکر اسلام را دارد نعمان بن مقرن مزننی است پس عمر بن الخطاب این رأی را پسندید و نامه بنعمان نوشت و او را مامور نمود که بسپه سالاری لشکر اسلام برود بچنگ اعاجم و او که نامه را خواند با زیاده از سی هزار مرد جنگی روانه شد بجانب نهاوند و پیش از مقائله زیادی آخر الامر فتح بالشکر اسلام شد و این جنگ را مسلمین فتح الفتوح نامیدند و یزدجرد فرار کرد و سلطنت عجم منقرض شد و ایضا در این سال جناب بلال بن رباح الحبشی مؤذن حضرت رسول (ص) در شهر شام بمرض طاعون در و ایضا در این سال جناب بلال بن رباح الحبشی مؤذن حضرت رسول (ص) در شهر شام بمرض طاعون در سن هفتاد سالگی از دنیا رحلت فرمود و قبرش در باب الصغیر دمشق معروفست و جناب بلال در غزوه بدر و احد و سایر غزوات حاضر بود در رکاب حضرت پیغمبر (ص)

و در اصابه است که اسم مادر بلال حمامه بود و حضرت پیغمبر (ص) بین او و بین ابو عبیده بن جراح اخوت قرار داد و اول غلام امیه بن خلف بود و او خیلی ظلم میکرد باین بزرگوار و در روزهای بسیار گرم او را در بطحاء مکه بیشت میخواست و بگوید و سنک بزرگی روی سینه اش میگذاشت و میگفت یا باید با این حال بمیری یا کافر شوی بمحمد (ص) و او در این حال میگفت احد احد پس ابوبکر باو گذشت و او را خرید و آزاد کرد پس ملازم شد حضرت رسول را و در جمیع غزوات در رکاب حضرت رسول مشرف بود

و ایضا در این سال حسن بصری متولد شد و خالد بن ولید بن مغیره بن عبدالله مخزومی وفات یافت و قبر او در حمص است و این خالد بن ولید مادرش لبابة الصغری بنت حارث همشیره ابوینی جناب میمونه زوجه پیغمبر (ص) بود و همشیره امی جناب اسماء بنت عمیس بود و خالد از شجعان قریش بود و خیلی از بلدان مسلمین بشمشیر او فتح شد و خالد پسر عم ابوجهل و جناب ام سلمه زوجه پیغمبر است و جد خالد مغیره بن عبدالله است و او غیر مغیره بن شعبه ملعونست که بسیار محیل و مکار بود و فتنه سقیفه بنی ساعده را او برپا نمود و در سنه بیست و دوم هجری شهر همدان و دماوند و گرگان و طبرستان و قومس و دامغان و بسطام را مسلمین فتح نمودند و سرداری نعیم بن مقرن برادر نعمان

و ایضا در این سال مسلمین شهر آذربایجان و باب الا بواب و بلنجد و خضر را فتح نمودند و سرداری بکر بن عبدالله و ایضا در این سال ابیه بن کعب که کاتب وحی و استاد عبدالله بن عباس بود از دنیا رحلت نمود و ایضا در این سال فارس را که شیراز باشد با توابع آن و سرداری ابو موسی اشعری و حکم بن ابی العاص برادر عثمان بن ابی العاص الثقفی و مجاسع عموی مختار ثقفی فتح نمودند

و ایضا در این سال مسلمین خراسان را و سرداری احنف بن قیس فتح نمودند و در سنه بیست و سوم هجری مسلمین کرمان را و سرداری عبدالله بن ابی و سهیل بن عدی فتح نمودند و ایضا در این سال مسلمین سجستان را که سیستان نام باشد تا سرحد قندهار و سرداری عمرو عاص و عبدالله بن عمر بن خطاب فتح نمودند

و ایضا در این سال عمر بن الخطاب عزم سفر بیت الله نمود و زوجات مطهرات پیغمبر را نیز با خود برد و عبدالرحمن بن عوف همه جای پیش روی هودج ایشان بود و عثمان بن عفان پشت سر هودج ایشان و چون عمر بمدینه طیبه مراجعت نمود مغیره بن شمه که حاکم کوفه بود با غلامش ابولؤلؤ المسمی بفیروز آمدند بمدینه بکرو ز ابولؤلؤ از دست مغیره آمد بشکایت نزد عمر بن الخطاب که مولای من مغیره از من ماهی صد درهم میخواهد و تحصیل این وجه بر من گرانست فرمان بده تا مغیره بر من تخفیف دهد عمر گفت

صنعت تو چیست ابولولو صنایع خود را اظهار کرد و گفت که من از همه این صنایع آسیای بادی را نیکوتر میسازم عمر گفت با این صنایع که داری ماهی صد درهم بر تو گران نیست خواست از نزد او بیرون شود عمر گفت میتوانی آسیای بادی برای من بسازی گفت آسیائی بسازم که آوازه آن بتمام دنیا برسد و از نزد عمر بیرون شد عمر گفت این غلام مرا تهدید بقتل نمود

روز بعد از مسجد خارج شد و دست جناب عبدالله بن عباس را گرفت و گفت اجل من گویا نزدیک شده میدانم این امر خلافت را بکه تعویض نمایم

گفت چه میگوئی در حق علی (ع) و حال آنکه قرابت و شجاعت و فضیلت و سبقت در اسلامش معلوم است عمر گفت راست میگوئی لکن در طبع او مزاجیست و خیلی مایل است بخلافت

ابن عباس گفت چه میگوئی در باره عثمان بن عفان عمر بن الخطاب گفت در جواب ابن عباس گفت اگر او و الی امر بشود بنی امیه را بر رقاب مردم مسلط مینماید و بروایتی گفت و اما تو ای عثمان والله سر کین بهتر است از تو

گفت چه میگوئی در باره طلحه گفت او مردیست متکبر و بروایتی گفت تو رسول الله (ص) را آزرده کردی بسبب کلمه که روز نزول آیه حجاب گفتی

ابن ابی الحدید میگوید که چون آیه حجاب نازل شد طلحه گفت چه فایده دارد که امروز زنان پیغمبر حجاب کنند چون از دنیا برود ما زنان را نکاح میکنیم آیه شریفه نازل شد و ما کان لکم ان تؤذوا رسول الله ولا ان تنکحوا ازواجه من بعده ابدان

گفت چه میگوئی در باره زبیر بن عوام گفت او مرد شجاعی است لکن او بسیار بخیل است از صبح تا بشام در بقیع بجهت یکصاع جو سخن میگوید و بروایتی گفت تو بدخو و مفسدی گاهی انسانی گاهی شیطانی گفت چه میگوئی در باره سعد و قاص عمر گفت او مرد لشکر کشی است لکن قابل خلافت نیست و بروایتی گفت تو مرد متکبر و متعصبی و بکار خلافت نمیآئی و اگر ریاست دهی با تو باشد از عهده آن بر نمیآئی

گفت چه میگوئی در باره عبدالرحمن بن عوف گفت او مرد ضعیف القلبی است بعد گفت ای ابن عباس اگر معاذ بن جبل یا سالم مولی حذیفه یا ابو عبیده بن جراح زنده میبودند لایق و شایسته خلافت میبودند

اقول ایها المسلمون بینید که بیوفائی و بی اعتباری آن چه میکنند که امیر المومنین «ع» با این فضایل از معاذ بن جبل و سالم و ابو عبیده پست تر شد نزد ایشان

الحاصل بعد از چند روز عمر در مسجد مشغول نماز بود که ابولولو با کارد دوسره شش زخم خنجر بر او زد و یکی از آن زخمها بزیربناف عمر واقع شد عمر بر زمین افتاد و این قضیه در بیست و ششم ذیحجه الحرام سنه بیست و سه هجری بود

پس عمر طلحه انصاری را نزد خود طلبید و گفت بعد فوت من باید تو با پنجاه نفر از انصار باشمشیر های کشیده شش نفر را در خانه عایشه حاضر کنی علی و عثمان و طلحه و زبیر و سعد و قاص و عبدالرحمن بن عوف را و سه روز آنها مهلت دهی بعد اگر چهار نفر یا پنج نفر بطرفی رفتند و دو نفر یا يك نفر بطرفی آن دو نفر یا یک نفر مخالف را بقتل رسانید و اگر سه نفر بطرفی رفتند و سه نفر بطرفی دیگر صواب با آن طرفیست که عبدالرحمن بن عوف در اوست و آن سه نفر دیگر را گردن بزنی و اگر بعد از سه روز بر امری اتفاق نکردند هر شش نفر را گردن بزنی و بقتل برسانی

و در روز آخر ذیحجه الحرام سنه بیست و سه هجری عمر از دنیا رفت در سن شصت و سه سالگی

و روز اول محرم او را دفن کردند پس مدت خلافت عمر ده سال و شش ماه و سه روز بود تقریباً مخفی نما ناد که ابولولو نامش فیروز بود و بعضی از بزرگان گفتند که ابولولو از اسراء نپاوند بود و در روضات است که عبدالرحمن المکنی باین جوی گفته زنهای عجم و قتیکه میخواهند اولادشان را بترسانند میگویند لولو آمد اصل این کلمه ابولولو بوده چون و قتیکه خلیفه را کشت رعبی از او در قلوب مردم افتاد بعد از کثرت استعمال لولو شد

و نسب عمر ابوا اما در مقدمه کتاب گفته شد عجب است که چرا سلمان و اباذر و مقداد و عما را که از بزرگان صحابه و مسلم بین الفریقین بودند داخل مشورت نکرد در جواب گفته شود که چون اینها از قریش نبودند جزء نکرد در مشورت چون روایت شده که پیغمبر (ص) فرمود الناس تبع لقریش فی الخیر و الشر و ایضا اتفاق کردند عامه و خاصه علی ال امامه لا تکون الا فی قریش گفته خواهد شد اولاً معاذین جبل و سالم مولا حدیقه هم از قریش نبودند چرا گفت اگر آنها زنده میبودند لایق خلافت بودند

و ثانیاً چرا عباس که عم پیغمبر (ص) بود از قریش هم بود جزء مشورت نکرد اگر گفته شود که این شش نفر که جزء کرده ام از عشره مبشره بودند گفته خواهد شد که سمدین زید هم از عشره مبشره بود چرا او را جزء و دخیل در مشورت نکرد و حال آنکه در آنوقت حیات داشت و در ارشاد مفید است و قتیکه عمر خلافت را شوری قرار داد میان شش نفر بکیفیتی که آنفا ذکر شد امیر المومنین (ع) دست عبدالله بن عباس را گرفت فرمود پسر عباس قوم دشمنی نمودند با ما و با شما چنانچه با خود پیغمبر (ص) در حیاتش دشمنی کردند و قسم بخدا اینها را بسوی حق بر نمیگردانند مگر شمشیر، ابن عباس عرض کرد چه شده فرمود مگر نشنیدی که عمر گفته اگر دو نفر از این شش نفر بیعت کردند با یک نفر و دو نفر دیگر بیعت کردند با یک نفر دیگر پس بوده باشید با آن سه نفر یکی عبدالرحمن میان آنها هست و یکشید آن سه نفری را که عبدالرحمن میان آنها نیست ابن عباس عرض کرد بلی شنیده ام فرمود آیا نمیدانی که عبدالرحمن پسر عم سعد و قاص است و عثمان صهر عبدالرحمن است گفت بلی فرمود عمر میدانست که سعد و قاص و عبدالرحمن و عثمان مختلف نمیشوند در رای و اگر هر کدام از اینها بیعت کردند آن دو نفر دیگر هم با او هستند و مخالفشان را بقتل میرسانند و با کی ندارند که طلحه و زبیر کشته بشوند و قتیکه منهم کشته بشوم قسم بخدا که اگر عمر زنده بماند با و میفهمانم سوء رایش را قدیما و حدیثا و اگر بمیرد در روز قیامت با و مخاصمه خواهم کرد اقول اینکه فرمود عثمان صهر عبدالرحمن است چون عبدالرحمن شوهر ام کلثوم خواهر امی عثمان و خواهر ابوینی و لید فاسق بن عتبّه بن ابی معط بود و بعضی گفتند که خواهر عبدالرحمن هم زوجه عثمان بود و بعد از فوت عمر مجلس شورای ترتیب دادند و این شش نفر حاضر مجلس شدند عبدالرحمن بن عوف گفت کیست از شما که حق خود را بدیگری بذل کند طلحه بن عبدالله حق خود را بعثمان بخشید و زبیر بن عوام حق خود را بامیر المومنین (ع) بسر خال خود بخشید چون زبیر پسر صفیه بنت عبدالمطلب بود و سعد و قاص حق خود را بعد از رحلت عثمان بن عوف بخشید چون هر دو از اولاد زهره بن کلاب بن مره بودند پس حق منحصر باین سه نفر شد

و عبدالرحمن آمد بمسجد و در مجمع اصحاب بامیر المومنین (ع) عرض کرد انا ابيعك لتعلمن بکتاب الله و سنته رسول الله و سیره ابی بکر و عمر حضرت امیر المومنین (ع) فرمود بل علی کتاب الله و سنته رسول الله (ص) و اجتهاد رای بعد عبدالرحمن اینکلمات را بعثمان گفت و او قبول کرد تا سه مرتبه عبدالرحمن گفت و عثمان

قبول کرد مرتبه سوم عبدالرحمن با عثمان بیعت کرد و دیگران هم بیعت کردند بغیر بنی هاشم و جمعی از کبار صحابه مثل عمار بن یاسر و مقداد بن اسود و جمعی دیگر از بزرگان و هر یک در حضور مردم سخنها گفتند عثمان و این قضیه سه روز بعد از قتل عمر ابن خطاب بود

و در سنه بیست و چهار هجری عثمان عمال خود را مأمور بشهرها نمود و در این سال مرض رعا ف در مدینه طیبه شایع شد و سراقه بن مالک بهمین مرض از دنیا رفت و لذا آن سال را سنة الرعوف نامیدند و در این سال عثمان به مروان بن حکم پسر عمش منصب وزارت داد و فدک را که ملک طلق فاطمه زهراء بود به مروان واگذار نمود و در دست آل مروان بود تا زمان عمر بن عبدالعزیز

و در سنه بیست و پنجم هجری عثمان سعد و قاص را از حکومت کوفه عزل نمود و برادر مادریش ولید بن عقبه بن ابی معط را بحکومت کوفه نصب نمود و آیه شریفه یا ایها الذین آمنوا ان جائکم فاسق بنیاء در باره این ملعون نازل شد و بعد از فوت عثمان معاویه را تحریص بقتل حضرت امیر (ع) مینمود آخر الامر در شهر رقه که از بلاد بین النهرین است بجهنم واصل شد و عقبه بدر ولید آن ملعونست که در مکه معظمه آب دهن بصورت نازنین پیغمبر (ص) انداخت و در جنک بدر با مشرکین بود و بدرک واصل شد

و ایضا در این سال عثمان بمکه معظمه مشرف شد و اراضی که عمر بن خطاب در اطراف مسجد الحرام خریده بود که مسجد را وسیع کند و اجل او را مهلت نداد عثمان آن اراضی از جزء مسجد الحرام نمود و در سنه بیست و ششم هجری عثمان بن عفان عثمان بن ابی العاص بن بشیر ثقفی را مأمور بحکومت فارس نمود و این عثمان بن ابی العاص را پیغمبر (ص) بحکومت طائف فرستاد و عمر بن الخطاب او را از حکومت طائف معزول کرد و حکومت عمان و بحرین را بوی داد

و در سنه بیست و هفتم هجری مسلمین افریقیه را فتح نمودند و سرداری عبدالله بن سعد بن ابی سرح که حاکم مصر بود و مملکت اندلس را فتح نمودند و سرداری عثمان بن نافع و عبدالله بن حصین و در سنه بیست و هشتم هجری عثمان ابو موسی اشعری را از حکومت بصره معزول نمود و عبدالله بن عامر را حاکم بصره نمود و عبدالله عمر بن الخطاب را از حکومت سجستان عزل نمود و برادرش عاصم بن عمر را بجای او نصب نمود و ایضا در این سال عثمان بن احنف بن قیس را حاکم مملکت خراسان نمود و ایضا در این سال یزید بن معاویه لع متولد شد چون در مصباح المتحذین است که روز چهاردهم ربیع الاول سنه شصت و شش هجری یزید بن معاویه بدرک واصل شد در سن سی و هشت سالگی

و در سنه بیست و نهم هجری عثمان مشرف به بیت الله شد و سر پرده سلطنتی در منی نصب کرد و این از آداب جاهلیت بود و نماز قصر را در منی و عرفات چهار رکعت بجای آورد و این بر مسلمین خیلی ناگوار آمد.

و در سنه سی ام هجری عثمان بن عفان برادر مادریش ولید بن عقبه بن ابی معط را از حکومت کوفه عزل نمود و سعید بن عاص را بحکومت کوفه نصب کرد و جهت عزل ولید این شد که یکروز ولید مست بمسجد آمد و نماز صبح را چهار رکعت بجای آورد اهل کوفه شکایت او را بمشمان نمودند عثمان ولید را با دو نفر که شاهد برفسقش بودند بمدینه طلبید پس عثمان بآن دو نفر شاهد گفت شما دیدید که ولید شرب خمر کند گفتند ما ندیدیم لکن دیدیم که خمر قی کرد و ریشش آلوده بخمر بود پس عثمان آندو شاهد را حد زد و متعرض ولید نشد خبر بامیر المومنین دادند تو ای عثمان حدود الهی را معطل نمودی و شاهد را بجای فاسق حد زدی پس عثمان حد شرب خمر بولید زد و او را از حکومت کوفه عزل نمود و در مواضع المتقین از انسان العیون حلبی شافعی نقل کرده که ولید بن عقبه هر شب تا بصبح شرب

خمر میکرد در يك شب چون مؤذن اذان صبح را گفت آمد بمسجد کوفه و نماز صبح را بجماعت چهار رکعت بجای آورد و در رکوع وسجودش میگفت اشرب واسقی بعد در نماز قبل از سلام شراب را قی کرد و سلام داد و گفت زیادتیر بخوانم ابن مسعود گفت لا زادك الله خيراً ولا من بعثك الینا وایضاً در اینسال عثمان تمام مصاحف را از امصار و بلدان طلبید و مصحفی را که ابوبکر بجهت خود نوشته بود و بعد آن مصحف بدست عمر بن خطاب رسید و بعد آن مصحف بدست حفصه دختر عمر بود آن مصحف را گرفت و به یزید بن ثابت گفت از روی این مصحف مصحفی بنویسند و باقی مصاحف را امر کرد باتش سوختند

و در سنه سی و یکم هجری ابوطلحه انصاری در سفر دریا وفات نمود وایضاً در اینسال ابوسفیان بن حرب پدر معاویه که اسمش صخر بود در مدینه طیبه اذ دنیا رفت و در بقیع دفن شد در سن نود و چهار سالگی چون تولدش ده سال قبل از عام الفیل بوده وایضاً در این سال حکم بن ابی العاص که پدر مروان و عموی عثمان بن عفان و پسر عم ابوسفیان بود در مدینه طیبه بدرک واصل شد و پیغمبر (ص) او را سب نمود و از مدینه اخراج کرد و در رفت بطائف و همین قسم در آنجا بود تا زمان خلافت عثمان که او را بمدینه آورد و در این سال یزدجرد که آخر سلاطین فرس و عجم بود هلاک شد و مملکت فرس از اکبر ممالک اسلام شد و در سنه سی و دوم هجری جناب عباس بن عبدالمطلب عموی حضرت پیغمبر (ص) از دنیا رحلت فرمود در روز جمعه دوازدهم ماه رجب در سن هشتاد و هفت سالگی و در مجالس المومنین فرموده در ماه رمضان سنه سی و دو اذ دنیا رحلت فرموده و ولادتش در سال قبل از ولادت پیغمبر (ص) بوده و در بقیع دفن شد وایضاً در این سال جناب عبدالله بن مسعود از دنیا رحلت فرمود در سن شصت سالگی وایضاً در این سال عبدالرحمن بن عوف از دنیا رحلت کرد در سن هفتاد و پنج سالگی وایضاً در این سال ابوالدردا که قاضی شهر شام بود در شام وفات نمود وایضاً در اینسال مسلمین نیشابور را فتح کردند

و در سنه سی و سوم هجری زبانهای مردم بلعن و طعن و ذکر قبایح اعمال عثمان گشوده شد و مشغول بیدگویی او شدند وایضاً در اینسال جناب مقداد بن اسود الکندی در جرف که یکفرسخی مدینه طیبه است از دنیا رحلت فرمود در سن هفتاد سالگی و مردم جنازه او را بروی دستها بمدینه طیبه آوردند و در بقیع دفن کردند کذا نقل عن جامع ابن اثیر و در دارالسلام فرموده است که در اینسال عایشه مطالبه نمود از عثمان میراثش را از پیغمبر (ص) عثمان گفت آیا تو و حفصه و مالک بن اوس شهادت نداده اید که پیغمبر (ص) فرمود نحن معاشر الانبیاء لا نورث و بهمین روایت حق فاطمه زهراء دختر پیغمبر (ص) را باطل نمودید و حال آمده مطالبه ارث مینمائی عایشه سخنها زشت زیادی گفت بعثمان عثمان بالای منبر گفت ان هذا الزعراء عدوة الله ضرب الله مثلها و مثل صاحبها حفصه فی الكتاب فقال امرأة نوح وامرأة لوط كانتا تحت عبدين من عبادنا صالحین فخانتاهما الی قوله و قيل ادخلا النار مع الداخلین فقالت له یا عدو الله نعثل الیهود الذی باليمن ولا عنته ولا عنها وحلفت ان لا تسکنه بمصر ابداً و خرجت الی مکة و قالت اقتلو نعثلاً قتل الله نعثلاً الی آخره اقول قول زعراء بر وزن حمراء زن کم مو و تنک موی نعثل بالثاء المثلثة مردیکه بسیار موی ریش و بدنش باشد منتهی الارب

و در سنه سی و چهارم هجری اصحاب پیغمبر (ص) قبایح اعمال عثمان را بر ورقه نوشتند و آن ورقه را بعمار باسردادند که ببرد نزد عثمان عمار آورد و عثمان چند سطر آنرا خواند و بغضب در آمد و بعلامان خود امر کرد اینقدر جناب عمار را زدند که افتاد پس خود پیش آمد اینقدر لگد و کفش بر شکم و اسافل اعضای او زد که علت فتق بهم رسانید و بیهوش شد و تا نصف شب بیهوش بود و نماز ظهر و عصر و مغرب و عشاء از جناب عمار فوت شد وایضاً در اینسال عثمان مال زیادی به بنی امیه بذل نمود و مروان بن حکم و یزید بن ثابت زیاده بر صدهزار دینار

از بیت المال مسلمین داد جناب اباذر که شنید به آواز بلند قرائت میکرد والذین یکنزون الذهب والفضة ولا ینفقونها فی سبیل الله فبشرهم بعذاب الیم خبر بعثمان دادند بسیار خشمناك شد یكروز عثمان در مجلسی که جمعی حاضر بودند رو کرد بمردم گفت آیا جایز است که والی از بیت المال مسلمین چیزی بقرضیه بردارد کعب الاخبار گفت لا بأس بذلك جناب ابوذر فرمود یا بن الیهودیتین اتعلمنا دیننا و جناب ابوذر غفاری عصائیکه در دست داشت چنان بر سر کعب الاخبار زد که سرش شکست عثمان بغضب شده و اباذر را اخراج نمود بشام و در شام بسیار طعن میزد بمعاولیه تا اینکه کار بجائی رسید که معویه او را در زندانی حبس کرد و نامه بعثمان نوشت و از او تکلیف پرسید عثمان بمعویه نوشت که اباذر را روانه نماید بمدینه با یک قائد درشتی که شب و روز او را امان ندهد پس جناب ابوذر را باین قسم بمدینه آوردند ابوذر که چشمش بعثمان افتاد بین ایشان مذاکرات زیادی شد عثمان متغیر شد گفت ای اباذر کدام موضع را از همه جا دشمن تر داری گفت ربنده را عثمان حکم کرد به مروان که ابوذر را با زوجه اش ام ذر بر ربنده روانه کند و بعد از چند روز جناب ابوذر در ربنده مریض شد و ازدنیا رحلت فرمود و در سینه بیست و پنج هجری قریب بهزار نفر از مصر آمدند بمدینه و همچنین از بصره و کوفه و جمعی از مهاجر و انصار جمع شدند و تعرض نمودند بعثمان که چرا عم خود حکم بن ابی العاص را که پیغمبر (ص) از مدینه طرد فرمود و خارج نمود بمدینه پس آوردی و چرا عبدالله بن ابی سرج را که پیغمبر (ص) خونس را هدر کرده بود والی مصر نمودی و دختر خود را بمروان بن حکیم تزویج کردی و عبدالله بن عامر را والی بصره نمودی و ولید بن عقبه را والی کوفه نمودی و حال اینکه معلم بفسق و فجور بودند و چرا کتاب خدا را پاره نمودی و او را سوختی و چرا دوستان خدا و پیغمبر را اینقدر زجر و اذیت نمودی و از مدینه اخراج کردی و در جنگ احد چرا پیغمبر (ص) را تنها گذاردی و گریختی و چرا در جنگ بدر حاضر نشدی و امثال این تعرضات را بسیار نمودند.

پس روز جمعه عثمان رفت بمنبر مردم شورش کردند و بسر او ریختند پس عثمان مغیضاً علیه علیه افتاد بر زمین و حضرت مجتبی و سعد بن ابی وقاص و زید بن ثابت مردم را از عثمان دفع نمودند و عثمان را بمنزلش رسانیدند عثمان در منزل خود محصور شد.

بعد از آن رأی مسلمین بر آن قرار گرفت که عبدالله بن ابی سرج را از مصر عزل نمایند و جناب محمد بن ابی بکر را والی مصر بگردانند عثمان قبول نمود و چنین کرد جناب محمد بن ابی بکر روانه شد با جمعی از مهاجر و انصار بجانب مصر در بین راه دیدند قاصدی از مدینه بتعجیل میروید بطرف مصر او را تفتیش نمودند دیدند با او کاغذیست بمهر عثمان و در او نوشته بود بعبدالله بن ابی سرج که در حکومت خود ثابت هستی سخن محمد بن ابی بکر را قبول منما و او را غفلتاً بقتل برسان.

پس محمد بن ابی بکر با مهاجر و انصاری که همراهش بودند بمدینه مراجعت فرمود و صحابه را جمع نمود و کاغذ عثمان را بآنها نشان داد عثمان مغیره بن شعبه و عمرو عاص را نزد آنجماعت فرستاد که ترضیه خاطر آنها را بدست آورند.

پس مردم دشنام زیادی به آن دو نفر و بعثمان دادند و اهل مصر و مهاجر و انصار جمعیت نمودند و در خانه عثمان را سوختند و آنوقت مروان بن حکم و سعد بن عاص و مغیره بن حارث و عبدالله بن عبدالرحمن و سایر خویشان و اقارب عثمان با پانصد مرد مشغول قتال با آن جماعت شدند و جمعی کشته شدند و آن یوم را یوم الدار گفتند.

پس جناب محمد بن ابی بکر داخل خانه شد و ریش عثمان را گرفت و کنانه بن بشر عمودی بفرق عثمان زد و سودان بن عمران تیغی بوی زد و جناب عمرو بن حمق بر روی سینه عثمان نشست و او را نه طعن زد تا

درذکر بعضی از وقایع مهمه در زمان خلافت واقعی حضرت امیر «۱۱۹»

از دنیا رفت در سن هشتاد و دو سالگی
پس یکنفر از زنهای او که نائله نام داشت فریاد کشید و لطمه بصورت میزد مردم ریختند میان
منزل عثمان و خانه او را غارت کردند
و روز قتل عثمان صبیحه عید اضحی یا عید غدیر بود سنه سی و پنج هجری و مدت خلافت عثمان یازده
سال و یازده ماه و نه روز یا هفده روز بود غیر آن سه روزیکه بین قتل عمرو و نصب عثمان فاصله بوده
و نسب عثمان ابا و اما در مقدمه کتاب گفته شد

فصل یازدهم
در بعضی وقایع مهمه که در خلافت ظاهریه حضرت
امیر المومنین (ع) خلیفه بلا فصل حضرت پیغمبر (ص) واقع
شد از سنه سی و شش هجری تا سنه چهل هجری که حضرت امیر المومنین (ع)
از دنیا رحلت فرمود

بدانکه در روز جمعه بیست و پنجم ذی الحجه الحرام همان سال مردم میان مسجد پیغمبر ص با حضرت
امیر المومنین (ع) بیعت نمودند
و در ارشاد مفید است که بعد از قتل عثمان کسانی که در ظاهر از بیعت با امیر المومنین ع تخلف نمودند
عبدالله بن عمر بن الخطاب بود و سعد بن ابی وقاص و حسان بن ثابت و اسامة بن زید بن حارثه
و در سنه سی و شش هجری مسلمین با ناکثین قتال نمودند و مسمی شد بجنک جمل
و در ارشاد مفید است که امیر المومنین (ع) بعد از بیعت مردم فرمودند امرت بقتال الناکثین و القاسطین
و المارقین و مراد از قتال ناکثین همان جنک جمل است و مراد از قتال قاسطین جنک صفین است و مراد از
قتال مارقین جنک نهروان است

و ابتداء قتال ناکثین در سنه سی و شش هجری بود و تفصیلش چنانست که چون امیر المومنین (ع)
بیت المال را بین مسلمین بالسویه قسمت فرمود لذا طلحه و زبیر و سعد بن عاص و مروان بن حکم و جمعی
از قریش کینه قلبی خود را ظاهر کرده و آغاز مخالفت نمودند عایشه بنت ابوبکر روانه شد بجانب مکه
معظمه که مردم را بشورانند بر امیر المومنین (ع) بسبب قتل عثمان و این مطلب نه از جهت عداوتی بود که بعثمان
داشت چنانچه در وقایع سنه سی و سوم معلوم شد بلکه از جهت عداوتی بود که با امیر المومنین (ع) داشت
معویه از شام کاغذی نوشت بزبیر بن عوام در مدینه طیبه که من از اهل شام بیعت گرفتم که من خلیفه
باشم و بعد از من تو خلیفه باشی و بعد از تو طلحه بن عبدالله و چون بصره و کوفه بشما نزدیکست این دو شهر
را بفرمان خود در آورید و سوق عسکر نمائید و بخونخواهی عثمان مردم را بسوی خود دعوت کنید که
علی بر شما سبقت نگیرد

پس زبیر کاغذ معویه را خواند و مضمونش را بطلحه گفت و بعنوان بهانه جوئی از امیر المومنین (ع)
خواهش نمود عمارت کوفه را برای خود و امارت بصره را برای طلحه آن بزرگوار بمشورت ابن عباس اباء
فرمود در حالتیکه اهل بصره و کوفه خبر قتل عثمان را شنیده بودند و با امیر المومنین (ع) بیعت کرده بودند
پس طلحه و زبیر و جمعی دیگر از منافقین از مدینه حرکت کردند بجانب مکه معظمه و بهمراهی عایشه
از مکه عازم بصره شدند بجهت فتنه انگیزی و مناتله با امیر المومنین «ع»

و چون آنحضرت آگاه شد از حرکت عایشه و طلحه و زبیر بجانب بصره آن بزرگوار هم با جمعی از
مدینه حرکت فرمود و تشریف برد بجانب بصره و سهل بن حنیف برادر جناب عثمان بن حنیف را در مدینه

خلیمه خود گردانید

چون طلحه وزیر خبردار شدند از حرکت آن بزرگوار بجانب بصره آنها هم تعجیل نمودند در سیر نمودن چون نزدیک بصره رسیدند جناب عثمان بن حنیف که از جانب امیر المؤمنین ع حاکم بصره بود مردم بصره را حاضر نمود بجهت مقاتله باطلحه وزیر آنها هم شبیخون زده وارد دارالاماره بصره شدند و جمعی از مستحفظین را مقتول نمودند و جناب عثمان بن حنیف را هم گرفتند و محاسن و شارب و ابروهای او را تراشیدند و خود او را رها نمودند

امیر المؤمنین ع وارد شد بکوفه و از آنجا با جمعی از مسلمین تشریف بردند بصره و هر قدر وصیت فرمود طلحه و زبیر و همراهان آنها را ابد اثر نکرد آخر الامر روز ۵ شنبه ۱۹ جماد الاولی سنه ۳۶ هجری لشکر امیر المؤمنین ع با ناکثین که لشکر طلحه و زبیر و عایشه باشند مشغول مقاتله شدند و در مناقب است که در میمنه لشکر امیر المؤمنین ع مالک اشتر نخعی و سعید بن قیس بود و بر میسره عمار یاسر و شریح بن هانی بود و بر قلب لشکر محمد بن ابی بکر و عدی بن حاتم بود و بر جناح زیاد بن کعب و حجر بن عدی بود و بر کمین عمرو بن حمق و جندب بن ظهیر بود و بر رجاله ابو قتاده انصاری بود و علم در دست محمد حنفیه بود

و در مجالس است که در جنگ جمل يك چشم جناب عدی بن حاتم ضایع شد

و زخم خشری در ریم الا برار نوشته که معویه کاغذی نوشت بعدی بن حاتم و او را بمتابعت خود دعوت نمود پس عدی در جواب این دو بیت را نوشت

تجادلنی معویه بن صخر ولیس الی الذی یبغی سبیل
یذکرنی اباحسن علیا وحظی فی ابی الحسن جلیل

و جناب عدی در جنگ صفین و نهروان هم در رکاب حضرت امیر ع بود

و در روایتی است وقتی که عدی خدمت پیغمبر ص آمد و اسلام آورد آن بزرگوار خوشحالی تمامی فرمود و ردای مبارک خود را جهت او بگسترد و فرمود اذا تا کم کریم فا کرموه

و از مروج الذهب مسعودی نقل شده که در غزو جمل علمدار لشکر امیر المؤمنین ع جناب محمد ابن الحنفیه بود امیر المؤمنین ع فرمود احمل علی القوم پس محمد حمله کرد در حالتیکه از لشکر مخالف تیرو نیزه میبارید پس قدری محمد تأمل فرمود امیر المؤمنین ع با قائمه شمشیر بر بدن محمد زد و فرمود ادرکک عرق من امک و علم را از دست محمد گرفت و حمله فرمود بلاشکر جمل و اصحاب آن بزرگوار هم حمله آوردند بآنها فاما کان القوم الا کرما شتدت به الريح فی يوم عاصف

الحاصل در همان روز اول جنگ مروان بن حکم تیری بجانب امیر المؤمنین ع رها نمود و خطاء برك اکحل طلحه بن عبدالله وارد شد و طلحه بدان سبب از دنیا رفت در سن ۶۴ سالگی و زبیر هم آن روز از جنگ بجانب وادی السباع گریخت و در آنجا عمرو بن جرموز در حالتی که زبیر در خواب بود چند زخم بوی زد و سر او را جدا نمود و بدن او را در وادی السباع بزرخاک نمود و سر او را آورد در بصره نزد امیر المؤمنین ع بر زمین گذار حضرت امیر المؤمنین ع غمگین شد و فرمود چرا زبیر را کشتی علی شمشیر زبیر را گرفت و جنبش داد و فرمود :

سيف طال ماجلی به الکرب عن وجه رسول الله ص

عمرو بن جرموز عرض کرد یا علی جایزه مرا عطا کن فرمود انی سمیت رسول الله ص یقول بشر

قاتل ابن صفیه بالنار

در ذکر بعضی وقایع مهمه در زمان خلافت واقعی حضرت امیر « ۱ »

عمر و بن جرموز از نزد امیر المومنین ع بیرون شد گفت نمیدانم با شما بنی هاشم چگونه توان معاشرت نمود اگر کسی در راه شما تیغ بکشد و کسی را بکشد بشارت بدوزخ دارد و اگر بروی شما تیغ بکشد کافر گردد .

الحاصل سن زیر در آنوقت شصت و پنج سال یا هفتاد و پنج سال بود و وزیر پسر صفیه عمه پیغمبر ص بود و برادرزاده خدیجه کبری و داماد ابابکر بود و عبدالله و مصعب و عاصم و عروه و منذر و اولاد زیر بودند از اسماء دختر ابابکر و کانت ملقبه بذی النطاطین و در جامع الطیف است که طلحه و وزیر هر دو روز پنجمین جمادی الاخره سنه سی و شش هجری کشته و قبر طلحه و وزیر در بصره است

و در مصباح شیخ طوسی است که در نیمه جمادی الاولی فتح شد بصره بدست امیر المومنین ع و بنابر نقلی عمر و بن جرموز قاتل زیر با جماعتی از خوارج در نهر و ان بشمشیر اصحاب امیر المومنین «ع» کشته شدند

الحاصل در جنگ جمل سرداران لشکر امیر المومنین ع مثل محمد بن الحنفیه و محمد بن ابی بکر و مالک اشتر نخعی و خزیمه بن ثابت الملقب بذی الشهادتین و جناب عمار یاسر و جناب عمر و بن حمق خزاعی و هانی بن عروه کوفی و عدی بن حاتم طائی اسبها را جولان آورده و همت نمودند که علم بصریان را که شتر عایشه باشد دستگیر نمایند

و در آن غزوه از انصار عایشه تقریباً دست نود و هشت نفر که مهار ناقه عایشه را گرفته بودند قطع شد آخر الامر لشکر امیر المومنین ع شتر عایشه را عقر نمودند و آن شتر سینه بر زمین بهاد و عایشه امان آورد پس امیر المومنین نزدیک هودج عایشه آمد و فرمود : یا عایشه اهکذا امرک رسول الله ص ان تفعلی عایشه عرض کرد یا ابا الحسن ظفرت فاحسن و ملک فاسمح یعنی یا علی حالا که ظفر یافتی احسان بفرما و حال که مالک شدی جود بفرما

و در روضه الصفا است که در حرب جمل مالک سه مرتبه بر جماعتیکه در اطراف شتر عایشه بودند حمله آورد و در هر مرتبه یکپای شتر عایشه را قطع نمود

و در آن غزوه لشکر امیر المومنین ع بیست هزار نفر بودند و هزار و هفتصد نفر از پیاده و سواره شهید شدند منجمله جناب زید بن صوحان عبدی و سبحان بن صوحان که هر دو برادرهای صعصعه بن صوحان و از بزرگان لشکر امیر المومنین (ع) بودند شهید شدند و منجمله مسلم مجاشعی

و در مجالس المومنین است که در روز حرب جمل چون شاه ولایت تصمیم و عزم بر قتال نمود مصحف مجید را طلبید و بدست مبارک خویش گرفت و فرمود کیست که این مصحف را بگیرد و مردم را بمضمون آن دعوت کند مسلم مجاشعی دست برد که مصحف را بگیرد حضرت فرمود بر من معلومست که هر کس او را بگیرد دستش را قطع میکنند و باید مصحف را بدست چپ بگیرد او را نیز قطع کنند و بعد باید بسینه چسباند آخر الامر سرش را جدا کنند مسلم بعد از دو مرتبه که حضرت امیر ع فرمود عرض کرد لا علیک یا امیر المومنین فهذا قليل في ذات الله و مصحف را گرفت همان قسم که حضرت امیر ع فرموده بود چنان شد و آخر الامر بدرجه شهادت فائز گردید

و اصحاب جمل که لشکر عایشه باشند سی هزار نفر بودند و از آنها سیزده هزار نفر کشته شدند که منجمله بود طلحه و وزیر بعد عایشه مراجعت نمود بسمت مدینه طیبه و امیر المومنین ع عبدالله بن عباس را و الی بصره فرمود و خود مراجعت فرمود بجانب کوفه

و ایضاً در این سال جناب سلمان فارسی و جناب حذیقه بن الیمان بقول بعضی در مدائن از دنیا رحلت فرمودند و قبر شریف هر دو بزرگوار در نزدیکی طاق کسری معروف است و اسم یمان حسیل بن جابر است حسیل بالحاء و السین المهملتین و یاء بعده لام کذا فی الاصابه

و ایضاً از اواخر ذی القعدة الحرام سنه سی و شش هجری تا ماه صفر سنه سی و هشت هجری حضرت امیر (ع) با جمع کثیری از مسلمین حاضر بودند در صفین بجهت قتال با قاسطین که لشکر معاویه باشند چون مدت چهارده ماه غزوه صفین طول کشید و عدد لشکر امیر المومنین (ع) صد و بیست هزار نفر بودند و عدد لشکر معاویه از سیصد هزار نفر زیاد تر بودند در این مدت چهارده ماه بین لشکر امیر المومنین (ع) و لشکر معاویه صد و ده رزم واقع شد

و در سنه سی و هفتم هجری ماه محرم عسکرین در صفین بودند لکن ترك جنگ کرده بودند و چون روز چهارشنبه غره شهر رجب سنه سی و هشت شد عسکرین مشغول مقاتله شدند و در هر روز از ایام عشر اول این ماه جنگ نمایانی بین عسکرین واقع شد تا روز پنجشنبه نهم صفر قتال شدیدی بین العسکرین واقع شد و جمع کثیری از جانبین کشته شدند و او را جنگ یوم الخمیس نامیدند

الحاصل جنگ صفین بطول انجامید و گاهی خود امیر المومنین (ع) میان میدان حمله میکرد و لشکر معاویه از دم شمشیرش مثل تگرگ بخاک میریختند و مثل مور و ملخ فرار میکردند تا کار از شدت مقاتله و محاربه بجائی رسید که معاویه عزم فرار نمود

و در یکی از حملات امیر المومنین چشم عمرو عاص بعلی (ع) افتاد اندامش مرتعش شد امیر المومنین (ع) نیزه با و حواله نمود بدامن زره او آمد از پشت اسب بروی زمین افتاد امیر المومنین (ع) چون شیر خشنک بسر او آمد که او او را بجهنم واصل کند عمرو عاص مکار بود هر دو پای خود را باز نمود و عورت نحس خود را منکشف کرد حضرت صورت مبارک را برگردانید آن ملعون برخاست فرار کرد جمد نزد معاویه و قصه را نقل نمود معاویه گفت عورت خود را تشکر نما که تو آزاد شده و بنده عورت خود هستی

و ایضاً در یکی از حملات امیر المومنین (ع) نیزه حواله کرده به سر بن اوطاة که از شجعان لشکر معاویه بود او نیز اقتدا بعمر و عاص نمود و همین حمله را بکاربرد امیر المومنین (ع) صورت نازنین برگردانید او هم برخاست و فرار نمود

الحاصل عسکرین همین قسم در صفین بودند گاهی جنگ میکردند و گاهی مکاتیب یکدیگر می نوشتند و گاهی و سائطی بجهت اصلاح بین العسکرین سعی می نمودند تا سنه سی و هشت هجری شد ماه محرم عسکرین تدارک مقاتله نمودند چون از شهر حرم بود

و چون ماه صفر سی و هشت هجری شد باز عسکرین صف آرائی کردند بجهت محاربه و مقاتله نمودن و خاتمه جنگ صفین جنگ لیلۃ الهریر بود که شب جمعه یازدهم ماه صفر سنه سی و هشت باشد که در آن شب سپاه از شدت سرما مانند کلب صدا میکردند (چون هر یصدای کلب را میکند)

و از صبح پنجشنبه عسکرین مشغول جنگ و محاربه شدند و در شب جمعه محاربه شدت کرد و ساعت بساعت شدت جنگ زیاد تر میشد امیر المومنین (ع) ذوالفقار در دست گرفت و بر اسب رسول خدا سوار شد و شمشیر میزد و بهر شمشیری که میزد تکبیر میگفت و شجاعی را بخاک میافکند

و علامه مجلسی میفرماید که مقتولین بدست امیر المومنین (ع) در آن شب از پانصد نفر علاوه بودند تا صبح مشغول جنگ بودند و چند مرتبه ذوالفقار خمیده شد و آن بزرگوار با زانوی مبارک راست میکردند

درذ کر بعضی از وقایع مهمه در زمان خلافت واقعی حضرت امیر ۱۲۳

و در مجالس المؤمنین است که حضرت امیر (ع) در جنگ صفین این اشعار را میخواند :

انا علی صاحب الصمصامه

اخو نبی الله ذوالعلامة

انت اخي و معدن الكرامة

الحاصل در غزوه صفین از لشکر امیر المؤمنین علیه السلام جمعی شهید شدند .

من جمله جناب عمار بن یاسر بوده که ابوالعادیه فراری با نیزه خود زخمی بآن بزرگوار زد و او را از اسب انداخت و آن ملعون سر مبارکش را از تن جدا نمود خبر بامیر المؤمنین (ع) دادند بسیار محزون شد حضرت آمد بیالین عمار و سر او را بر آن نهاد و برفوت او بسیار افسرده شد و این اشعار را بیالین عمار انشاء کرد

الا ایها الموت الذی هو قاصدی

اراک بصیر بالذین احبهم

بعد فرمود : انا لله وانا الیه راجعون و فرمود هر که بر قتل عمار غمگین نباشد او را از مسلمانی

بهره نیست و در وقت شهادت عمار سن او را از نود و یک سال کمتر ضبط نکرده اند و پدر جناب عمار

جناب یاسر بن عامر است که در مکه معظمه او را مشرکین بقتل رسانیدند و آن اول مردی است در

اسلام که در راه دین شهید شد و مادر عمار جناب سمیه است که کفار او را در مکه معظمه اذیت بسیار

نمودند و او صبر کرد آخر الامر ابوجهل ملعون نیزه بران او زد و او را شهید نمود و او اول زنی

است که در اسلام در راه دین شهید شد .

و من جمله از شهدای صفین بود جناب اویس بن انیس القرنی که سابقاً در ضمن حواریین

امیر المؤمنین (ع) اجمالاً از احوالاتشان ذکر شد

و من جمله جناب هاشم بن عتبة بن ابی وقاص بود برادر زاده سعد بن ابی وقاص که ملقب بود

بمرقلل و از شجاعان معروف بود

و من جمله پسرش عتبة بن هاشم مرقال بود که بعد از پدرش علم را برگرفت و حمله کرد باهل

شام و عاقبت شهید شد

و من جمله خزیمه بن ثابت بن فاکه بن ثعلبة الانصاری بود کنیه او ابوعمار است و لقبش

ذوالشهادتین است چون پیغمبر (ص) گواهی او را بمنزله دو گواه اعتبار فرمود

و من جمله عبدالله بن بدیل بن ورقاء بود بابرادرش عبدالرحمن بن بدیل و این دو برادر از بزرگان

اصحاب امیر المؤمنین علی (ع) بودند و شجاعت عبدالله و حمله نمودن او تا خیمه معویه در صفین معروفست

و من جمله مالک بن التیهان الانصاری بود المکنی بابوالهشیم

و من جمله صفوان بن حذیفه بن یمان و سعید بن حذیفه بن یمان بود که بوصیت پدر بزرگوارشان

با حضرت امیر (ع) بیعت نمودند و در جنگ صفین شهید شدند

و از لشکر معویه هم خیلی بدرك واصل شد

من جمله عبدالله بن عمر بن الخطاب بود و مادر او ملیکه بنت جردل بود و این غیر عبدالله بن عمر

است چون مادر عبدالله زینب بنت مظعون خواهر عثمان بن مظعون بود

و من جمله ذوالکلاع بود که از اکابر یمن بود و پسر عم کعب الاخبار است

و من جمله حرث غلام معویه بود که بشمشیر امیر المؤمنین (ع) بدرك واصل شد

و من جمله حرب غلام دیگر معویه بود که بنیزه قنبر غلام امیر المؤمنین (ع) بدرك واصل شد

ومن جمله همام بن قبیصه بود که بدست عدی بن حاتم طائی بدرک واصل شد .
 ومن جمله مرقع بن منصور بود و در آن غزوه جناب ابو ایوب انصاری شمشیر کشید و خود را
 بصفوف لشکر زد و جمعی را بدرک فرستاد و خود را بخیمه معاویه زد معاویه ملعون از طرف دیگر
 بگریخت ابو ایوب مراجعت نمود اصحاب خود را سرزنش زیادی نمود آنوقت مرقع بن منصور آمد
 بمیدان و جناب ابو ایوب را بمبارزت طلبید ابو ایوب مثل شیر دلاور بمیدان تاخت پیشان چند ضربت
 شمشیر و نیزه زد و بدل شد از یکدیگر جدا شدند لشکریان گمان کردند که این دو سوار از یکدیگر
 سلامت جدا شدند و مرقع بن منصور سواره از میدان مراجعت نمود چون نزدیک لشکر معاویه رسید سر
 یکطرف بخاک افتاده و بدن بطرف دیگر امیر المومنین (ع) فرمود والله لانا من ثبات رأس الرجل
 اشد تعجیبا منی لضربه وان كان اليها ينتهي وصف الضارب یعنی قسم بخدا هر آینه من از سر بریده این
 مرد بر بدنش تعجبم بیشتر است از ضرب دست ابو ایوب اگر چه اینهم از قوت بازوی زنده است و ابو ایوب
 انصاری در زمان معاویه بجنک روم رفت و در اثناء وصول بآن دیار مریض شد و از دنیا رحلت فرمود و نزدیک
 سور شهر استانبول او را دفن نمودند و مرقد او محل استسقاء مسلمین و نصارا میباشد کذا فی مجالس المومنین
 الحاصل در آن غزوه مخصوصاً در لیلۃ الهریر خود وجود مقدس حضرت امیر المومنین (ع) و
 اصحابشان مخصوصاً مالک اشتر و محمد حنفیه خیلی از اصحاب معاویه را کشتند

و فردای لیلۃ الهریر که جمعه یازدهم ماه صفر سنه سی و هشت باشد معاویه عمروعاص را طلبید و
 و علاج فرو نشستن آتش حرب را از او سؤال نمود عمروعاص گفت علاج پیشرفت در اینکار آنستکه
 امر کنی بهریک از لشکر شام که قرآنی همراه دارند بر سر نیزه ها نصب کنند و بلشکر عراق بگوئیم
 که با ما بکتاب خدا رفتار کنند که باینوسیله بین لشکر اسلام مخالفت افتد
 معاویه این رأی را پسندید و امر کرد لشکر قرآنها را بر سر نیزه ها نصب کردند و آنچه از
 مصاحف حاضر بود پانصد قرآن بود و قرآن خط عثمان را بر سر چهار نیزه نصب کردند و قرآن ها
 را مقدم صفوف نگاه داشتند .

چون صبح دوازدهم ماه صفر شد لشکر عراق مہیای جنک شدند دیدند لشکر شام چنان تمهیدی
 کرده اند و فریاد میزدند یا مشعر الحرام الله الله فی دینکم هذا کتاب الله بیننا و بینکم
 امیر المومنین (ع) فرمود اللهم انک تعلم انهم ما الکتاب یریدون فاحکم بیننا و بینهم
 پس فرمود ای لشکر مسلمین بدانید که اهل شام خود را مغلوب شما دیدند و بر جان خود ترسیدند
 و توسلشان بقرآن از مکر و حیل و خدعه است و من همه روزه آنها را بکتاب خدا دعوت میکردم و اجابت
 نمیکردند و من اولی هستم با اجرای احکام قرآن و متابعت آن و معاویه و عمروعاص مطیع و تابع قرآن نیستند
 ناگاه اشعث بن قیس کندی با بیست هزار نفر از میان لشکر امیر المومنین (ع) حرکت کردند در
 حالتیکه پیشانیهای ایشان از کثرت سجود پینه بسته بود و بعضی از آنها حافظ قرآن مجدد بودند
 فریاد زدند یا علی اجابت کن اهل شام را بحکمیت کتاب خدا والا ما تو را بقتل میرسانیم همان قسم
 که عثمان بن عفان را کشتیم با دست بسته تو را تسلیم اهل شام خواهیم نمود .

امیر المومنین (ع) فرمود وای بر تو ای اشعث اینگونه سخنان مگو و اختلاف کلمه میان مسلمین میفکن
 سزاوار نیست کسی مرا بکتاب خدا بخواند و من اجابت نکنم معاویه و اصحابش قصدشان کتاب خدا نیست
 بلکه مقصودشان فرار از دست مسلمین است و کتاب خدا را بهانه نموده اند و بدانید که هر که اطاعت و متابعت
 من بنماید اهل بهشت خواهد بود و هر که مخالفت نماید مرا مستحق نیران خواهد بود الحاصل آنچه نصیحت

در ذکر بعضی از وقایع مهمه در زمان خلافت امیر « ۱۲۵ »

فرمود بآن قلوب قاسیه اثری نکرد

و مقالات و مکاتیب بین لشکر عراق و شام زیاد واقع شد تا آخر الامر قرار بر این شد که هر يك از عسکریں حکمه از جانب خود منصوب و معین نمایند و آنچه آن دو نفر صلاح میدانند و حکم کنند طرفین بآن راضی باشند

معویه و لشکر شام عمروعاص را بجهت حکمیت معین کردند

امیرالمومنین (ع) فرمود ان کان ولا بد اولا حکم عبدالله بن عباس باشند و اگر راضی باو نمیشوید مالک اشتر نخعی باشد

اشعث بن نیس کندی و جماعت قراء لشکر امیرالمومنین (ع) که بعد از این از جمله خارج شدند گفتند ما راضی بحکمته این دو نفر نیستیم بلکه ما راضی هستیم بحکمیت عبدالله بن قیس المکنی بوا بوموسی الاشعری حضرت امیرالمومنین (ع) غضبناک شد و فرمود لا رای لمن لا بطاع پس اطاعت فرمایش حضرت امیرالمومنین (ع) را نکردند

و ابوموسی اشعری با عمر و عاص در ورقة الجندل که قلعه ایست بین مدینه و دام جمع شدند که حکم بنمایند بین العسکریں

عمر و عاص گفت معلوم است که معویه طلیق بن طلیق است و حضرت امیرالمومنین (ع) هم قاتل عثمان را در جوار خود پناه داده من معویه را از امارت خلع میکنم و تو هم علی را بعد از خلع این دواگر صلاح بود عبدالله بن عمر را نصب بخلافت بنمائیم و اگر صلاح بود امر را بشوری گذرانیم

ابوموسی این رای را پسندید و گفت فردا حاضر شویم و اینسخن را بگائیم پس عمروعاص دوستان خود را خبر داد که فردا حاضر شوند و بگفته ابوموسی شاهد باشند چون فردا جمعیت زیادی در مجلس حاضر شدند ابوموسی بعمر و عاص گفت تو بر پا بایست و معویه را از امارت خلع کن تا منهم علی را خلع کنم

عمر و عاص مکار گفت من هرگز بر او سبقت نجویم و حال آنکه تو مقاسم ابوبکر و عامل عمر بن الخطاب عبدالله بن عباس گفت ای ابوموسی این نابغه ترا فریب میدهد ابوموسی بسخن ابن عباس گوش نکرد و گفت ایها الناس انی قد خلعت علیا و معویه فاستعبلوا امرکم و ولو من رایتهم اهلا و انگشتر خود را از دست بیرون کرد و گفت من علی را از خلافت خارج کردم و ساکت شد

بعد عمروعاص مکار ملعون گفت ایها الناس شنیدید که ابوموسی چه گفت منهم علی را از خلافت خلع نمودم و ثابت نمودم خلافت را بر معویه بن ابی سفیان که او حق است بخلافت از علی (ع) و چنانچه ابوموسی انگشتر خود را از انگشت خود بیرون آورد در خلع علی (ع) من انگشتر خود را در انگشت میکنم در نصب معویه پس ابوموسی و عمروعاص فحش زیادی و دشنام بسیاری بیکدیگر گفتند و دست بگریبان یکدیگر شدند و اصحاب امیرالمومنین (ع) مضطرب شدند و شریح قاضی تازیانه بر سر عمروعاص کشید

ابوموسی از ترس اصحاب امیرالمومنین (ع) و شماتت مردم بیرون شد و بر ناله خود سوار شد و رفت بکه معظمه و مجاور بیت الله الحرام شد

و مخفی نماد که صفین موضع است کنار شط فرات واقعست بین موصل و حلب و نزدیکست به رقة و بدانکه معویه دو سال قبل البعثت متولد شد و در سنه شصت هجری نیمه ماه رجب از دنیا رفت در

سن هفتاد و پنج در شهر شام .

وعمر وعاص اول مکار در دنیا بود و نسبش در فصل سابق گفته شد و خطابی هم که حضرت امام حسن (ع) در مجلس معویه بعمر وعاص فرمود ذکر شد و در سنه چهل و سه هجری در سن نود بجہنم واصل شد . و ابو موسی اشعری اسمش عبدالله بن قیس بن سلیم بود و او در سنه چهل و سه هجری یا پنجاه و سه از دنیا رفت در سن شصت و سه یا هفتاد و سه و اختلاف نموده اند که در مکه از دنیا رفته یا در کوفه .

واشعث بن قیس ملعون در فصل سابق گفته شد که خودش تصمیم قتل امیر المؤمنین (ع) را نمود و پسرش محمد بن اشعث تصمیم قتل سید الشهداء (ع) را نمود و دخترش جعدہ تصمیم قتل حضرت مجتبی (ع) را نمود و اشعث بن قیس شوهر ام فروہ خواهر ابابکر بود و این ملعون چهل روز بعد از شہادت امیر المؤمنین (ع) در کوفہ بدرک واصل شد .

الحاصل در وقتی که امیر المؤمنین علیہ السلام مشغول جنگ صفین بود جناب محمد بن ابی بکر در مصر حکومت داشت .

و در این سنہ سی و ہشت جناب مالک اشتر و محمد بن ابی بکر شہید شدند چنانچہ در فصل ہفتم و ہشتم ذکر شد .

و همچنین جناب محمد بن ابی حذیقہ بن عتبہ بن ربیعہ بن عبد شمس از دنیا رحلت فرمود چنانچہ در تاریخ طبری است و جناب محمد بن ابی بکر و محمد بن ابی حذیقہ از آن پنج نفر قریشی هستند کہ از اول امر با حضرت امیر (ع) بودند چنانچہ در اول فصل نهم همین باب ذکر شد .

و در سنہ سی و نهم ہجری امیر المؤمنین با مارقین کہ خوارج باشند مقاتلہ فرمود . بدانکہ بعد از فراغ حضرت امیر المؤمنین (ع) از غزوہ صفین حر قوص بن زہیر کہ او را ذوالندیہ میگفتند و رئیس خوارج بود با زرعة بن مالک و اشعث بن قیس کندی مواضعہ نمودند کہ اگر فرصت پیدا کنند با امیر المؤمنین مقاتلہ نمایند و در آنحال امیر المؤمنین (ع) عزم جیش و تجهیز لشکر فرمودہ کہ برود بشام و با معویہ مقاتلہ نماید .

پس آن بزرگوار و حسنین و سایر فرزندان آن بزرگوار و بزرگان بنی ہاشم و جمعی از مسلمین از کوفہ بجانب نخیلہ روانہ شدہ بودند و جمعیت لشکر امیر المؤمنین (ع) بیست ہزار نفر بودند و عبدالله بن عباس کہ والی بصرہ بود با احنف بن قیس و ہزار و پانصد نفر از اہل بصرہ ملحق شدند با امیر المؤمنین (ع) چون جماعت خوارج شنیدند کہ علی (ع) با لشکر خود روانہ نخیلہ شدند خوارج ہم در حروراء جمع شدند و رأی دادند بامارت و ریاست عبدالله بن وہب کہ در خوارج بکثرت عبادت و زہد معروف بودہ و حر قرص بن زہیر البجلی المعروف بذی الثدیہ جد احمد حنبل و حرکت نمودند بجانب نہروان کہ از آنجا بروند بمدائن .

امیر المؤمنین «ع» مکتوبی نوشت بعبدالله بن وہب امیر خوارج و بہ یزید بن حصین و پیروان ایشان و آنها را دعوت فرمود بجنگ با معویہ .

عبدالله بن وہب مکتوب امیر المؤمنین «ع» را خواندند و بقاصد امیر المؤمنین «ع» گفت بعلی بگو تو برای خداوند غضب نکردی آنوقت کہ بر حکمین راضی شدند حال توبہ کن تا دعوت ترا اجابت نمائیم و خوارج روانہ شدند بجانب نہروان در بین راه مسلمین را خیلی اذیت و آزار نمودند .

من جملہ عبدالله بن حباب را کہ عامل امیر المؤمنین «ع» بود در نہروان اوارا کشتند .

خبر با امیر المؤمنین «ع» رسید دانست کہ خیال خوارج آنستکہ چون مسلمین کوفہ را خالی گذارند و بجانب شام بروند آنها ہم بروند و کوفہ را تصرف نمایند لذا امیر المؤمنین «ع» از رفتن بشام منصرف شدند و روانہ

در ذکر بعضی از وقایع مهمه در زمان خلافت واقعی حضرت امیر ۱۲۷

شد بجانب نهر روان .

در بین راه اشعث بن قیس و عمرو بن حرث و شیت بن ربیع و جریر بن عبدالله البجلی و بعضی دیگر از منافقین از عسکر امیر المومنین «ع» تخلف ورزیدند و با سوسماری بیعت کردند و قبلاً امیر المومنین «ع» بآنها فرموده بود که شما چنین خواهید کرد و بشیت بن ربیع و عمرو بن حرث فرموده بود که شما با فرزند من حسین قتال خواهید کرد

و در بحار از تفسیر نجاشی از مردی از انصار روایت کرده گفت من و اشعث بن قیس کندی و جریر بن عبدالله البجلی در پشت شهر کوفه بودیم سوسماری بر ما گذشت اشعث و جریر باو گفتند السلام علیک یا امیر المومنین بجهت اظهار نفاق و عداوت با حضرت امیر المومنین «ع»

الحاصل چون امیر المومنین «ع» نزدیک نهر روان رسید دو فرسخ از خوارج دور تر فرود آمدند و آن بزرگوار جناب عبدالله بن عباس و جناب صعصعة بن صوحان و جناب قنبر را فرستاد نزد خوارج آنچه نصیحت کردند اثری نکرد خود امیر المومنین «ع» تشریف بردند و احتجاجاتی فرمود اثری نکرد آخر الامر تصمیم فرمود بر مقاتله و عده خوارجیکه حاضر نهر روان بودند دوازده هزار نفر بودند که اینها از کثرت سجود و عبادت پیشانی هایشان پینه بسته بود و شبها تا بسحر عبادت میکردند و روزها روزه میگرفتند و تلاوت قرآن مینمودند لکن چون بجهالت عبادت میکردند کافر شدند و بر امام زمان خود خروج کردند . و در هنگام جنگ امیر المومنین «ع» رایت امان را داد بدست جناب ابویوب انصاری و آن رایت را بگوشه رزمگاه نگاهداشت که هر که بخواهد از خوارج امان آورد و هشت هزار نفر از خوارج ملحق شدند بلشگر امیر المومنین «ع» و چهار هزار دیگر بشمشیر امیر المومنین «ع» و اصحابش کشته شدند مگر نه نفر که سالم ماندند و از لشگر امیر المومنین «ع» همه سالم ماندند مگر نه نفر که شهید شدند و امیر المومنین «ع» قبلاً باصحاب خود فرموده بودند تقتلهم مائة عشرة ولا یسلم منهم عشرة . مخفی نماناد که نهر روان ناحیه وسیعه ایست بین واسط و بغداد و در آن چند بلد است .

منها اسکاف که موطن جناب محمد بن احمد اسکافی است . و در سنه چهارم هجری که سال آخر عمر حضرت امیر «ع» بوده سفیان بن عوف با جمعی از اهل شام به حکم معویه شهر انبار را غارت نمودند و جناب حسان بن حسان را که از قبل امیر المومنین «ع» حاکم انبار بود با جمعی دیگر از مجبین امیر المومنین «ع» بقتل رسانیدند و گوشواره و دست برنجن و خلخال از گوش و دست و پای زنان کشیدند .

اینخبر با امیر المومنین «ع» رسید مغموم شد و جناب سعید بن قیس همدانی را با هشت هزار نفر عقب سفیان بن عوف روانه فرمود بسرعت تا قنسرین و ارض صفین رفتند او را نیافتند مراجعت نمودند بکوفه و به امیر المومنین خبر دادند در آنوقت آن بزرگوار سیار مجزون بود چنانچه قدرت بر قیام نداشت یکروز در میان مسجد نشست و سعید بن قیس را طلب فرمود و امر کرد این خطبه را بر مردم بخوان خطبه جهادیه را خواند و از فقرات آن خطبه است :

قوله «ع» هذا اخو غامد قد وردت خيله الانبار و قد قتل حسان بن حسان البکری و ازال خیلکم عن مصالحتها و قد بلغنی ان الرجل منهم کان یدخل علی المرأة المسلمة و الاخری المعاهدة فینتزع حجلها و قلبها و قلائدھا و رعائھا ما تمنع منه الا بالاسترجاع و الاسترحام ثم انصرفوا و افرین ما نال رجلا منهم کلم ولا اریق له دم فلو ان امرء مسلماً مات من بعد هذا اسفا ما کان به ملوما الخ

بیان : انبار شهری بود در کنار شریعه فرات در غربی بغداد که او را شاپور ذوالاکتاف بنانمود و

ابوالعباس سفاح در آنجا اقامت نمود تا از دنیارفت و در او قصور و ابنیه ساخت کذا فی مرآة الاطلاع
 قوله (ع) اخو غامد یعنی معویه برادر سفیان بن غامدی قوله (ع) و ازال خیلکم عن مسالحتنا یعنی
 زایل گردانید سواران شما را از حدی که سلاح داران نگه میدارند آنرا از تاخت دشمن قوله (ع) حبلها
 و قلبها حبل خلخال است و قلب دست برنجن است و قلاند گردن بند است و رعاث گوشواره قوله (ع)
 مانال رجال منهم کلم یعنی جراحات

و مخفی نماناد که در ماه مبارک همان سال چهارم هجری و در صبح نوزدهم بود که ضربت بفرق
 نازنین حضرت امیر المومنین زدند و در شب بیست و یکم ماه بود که آن بزرگوار از دنیارحلت فرمود
 چنانچه سابقا گفته شد

در ذکر قبور متبرکه معصومین و معصوم زادگان و صحابه و تابعین
 و بزرگان از علماء و از سلاطین که در نجف اشرف و کوفه و حوالی
 این دو بلد شریف موجود است
 و در این فصل شش امر است

امر اول در فضیلت کوفه و نجف اشرف

در مجالس المومنین است که چون سلطنت از بنی امیه به بنی العباس انتقال یافت همه اهل کوفه
 بواسطه تشیع و محبتش بنخاندان امیر المومنین (ع) راضی بخلافت اولاد عباس نبودند و در ایامیکه
 منصور دوانقی کوفه را مقر سلطنت خود قرار داده بود نزدیک شد که کوفیان لشکر او را بر او عاصی
 نمایند ناچار منصور از آنجا بیرون آمد و طرح بنای بغداد را نمود و آنجا را دارالخلافه خود نمود
 و از احتجاج طبرسی نقل کرده که چون معویه از وفات حضرت امام حسن مجتبی «ع» مطلع شد در مقام
 انتقام از شیعیان بر آمد بهیچکس از او بلیه نرسید که باهل کوفه رسید زیرا که اکثر اهل کوفه شیعه بودند و زیاد
 بن ابیه ملعون اهل کوفه را میشناخت لذا معویه حکومت عراقین کوفه و بصره را باو داد و آن ملعون
 شیعیان را بدست آورد و در زیر هر سنگ و کلوخی بقتل میرساند بعضی را گردن میزد و بعضی را دست و پا
 میبرد و بعضی را بدار میکشید و بعضی را چشم میکند و بعضی را از خانمان آواره میساخت و
 چنان کرد که در آنجا کسی از شیعیان ظاهر نماند

و از شیخ طوسی در کتاب امالی از عبدالله بن ولید روایت کرده که گفت در زمان بنی مروان
 خدمت حضرت صادق «ع» رفتم آن حضرت از من و رفیقانم پرسید که شما چه کسانی گفتند اهل کوفه
 ایم حضرت فرمود در هیچ بلدی اینقدر دوست نداریم که در کوفه داریم بعد فرمود ایته العصابة ان الله هدیکم
 بامر جهله الناس فاجبتونا و ابغضا الناس و بايعتمونا و خالفنا الناس و وافقتمونا و کذبنا الناس فاحياکم
 الله محيانا و اما تمکم مما تنال الخ انتهى مافی المجالس

و در ناسخ التواریخ از کتاب فرحة الغری سید عبدالکریم بن طاوس روایت کرده که حضرت امیر
 المومنین (ع) اراضی بین کوفه و نجف را نا بحیره خرید از دهقانان آن حدود بچهل هزار درهم و جماعتی
 را بر آن معامله شاهد گرفت بعضی از اصحاب عرض کردند چنین زمینی که نه آب دارد و نه گیاه گران
 ابتیاع فرمودید فرمود شنیدم از رسول خدا که فرمود کوفان يحشر من ظهريها سبعون الفا يدخلون
 الجنة بغير حساب فاجتهدت ان يحشروا فی ملکي

بدانکه از سعادات عظیمه است دفن در نجف اشرف

ثقه الاسلام نوری در کلمه طیه از کتاب جبل المتین سید شمس الدین رضوی مر کشیک مقدسه رضویه (ع) نقل کرده از جناب مولی محمد تقی خادم روضه علویه که شبی کلید دار حضرت امیر (ع) آنحضرت را در خواب دید فرمودند جنازه میآورند براستری که يك چشم آن استرو صاحب جنازه کور است مگذار او را در حریم من دفن کنند صبح که شد کلید دار خواب خود را برای خدام نقل کرد همه بیرون و منتظر جنازه شدند ناگاه جنازه بهمان علامت دیدند او را مانع شدند از دخول در نجف اشرف کلید دار دفعه دیگر حضرت امیر (ع) را در خواب دید فرمودند آیا منع نکردم تو را عرض کرد مولای من منهم منع کردم فرمودند فلان شخص چند درهم رشوه گرفت و او را دفن کرد.

بروایتی چون صبح شد قبر او را شکافتند دیدند در گردنش زنجیر محکمی است که طرف دیگر او وصل است بزیر صندوق مرقد شریف حضرت امیر المؤمنین (ع) و در دارالسلام از اشاد دیلمی از جماعتی از صلحاء نجف اشرف نقل کرده که شخص صالحی در خواب دید ازهر قبری که در نجف اشرف است چه در شهر نجف و چه در اطراف و خارج آن ریسمانی کشیده شده بقیه مطهر حضرت جبل الله المتین امیر المؤمنین (ع) پس این اشعار را انشاد کرد:

ابی شبر اکرم به و شیر
ولا اتقی من منکر و نکیر
اذا ضل فی البیداء عقال بعیر

اذا مت فاد فنی الی جنب حیدر
فلیس الخاف النار عند جواره
فعار علی حام الحمی و هو فی الحمی

و مخفی نماند لطف این شعر اخیر یعنی عار و نذک است بر نگهبان و بزرک يك حوزه و حال آنکه خود او در میان آن حوزه و آن جمعیت باشد پس گم بشود در بیابان زانو بند شتری و این اشعار در روضات نسبت بشیخ ابراهیم کفعمی داده و حال آنکه عصر او خیلی متأخر بوده از عصر دیلمی. و ایضاً در دارالسلام از قاضی همدانی نقل کرده که شخص صالحی گفت شب باران بارید من در مسجد کوفه بودم دیدم جمعی در ب حرم جناب مسلم را میکوبند و با آنها جنازه بود او را بردند و در صفا مقابل قبر جناب مسلم گذاردند بعد یک نفر از آن جماعت در خواب دید که گویا شخصی بد دیگری میگوید ماصورت این میت را ببینیم که بدانیم حساب او را باید بخوایم یا نه چون صورتش را باز کردند گفتند بلی قبل از گذشتن از صفا به جانب نجف اشرف باید حساب او را میخواستیم لکن حال باقی نماند از برای ماحق پرسشی از خواب بیدار شد و خوابش را نقل کرد و جنازه را زود حمل نمودند به جانب نجف اشرف

امر دوم در قبور معصومین که در نجف اشرف و کوفه موجود است

الاول قبر مقدس حضرت امیر المؤمنین (ع) که معلومست زرقنا الله تعالی زیارته
الثانی و الثالث قبرین شریفین حضرت آدم صلی الله و حضرت نوح نجی الله که هر دو صجیعین حضرت امیر المؤمنین (ع) اند چنانچه در زیارت شریفه است: السلام علیک و علی صجیعیک آدم و نوح در ناسخ التواریخ است که حضرت آدم روز هشتم نیشان مطابق یازدهم محرم در مکه معظمه وفات نمود و حضرت حواء بعد از یکسال در مکه معظمه وفات نمود و قبر هر دو در غار ابوقیس است و در هنگام طوفان نوح جسد مبارک حضرت آدم را در سفینه سوار کرد و بعد از فرود آمدن از کشتی در نجف اشرف مدفون ساخت. و مدفن حضرت نوح را هم در نجف اشرف نوشته اند مطابق اخبار وارده و زیارات مأثوره.

الرابع والخامس جناب هود و صالح که در زیارت است: و علی جاریک هود و صالح

و قبر شریف این دو بزرگوار در وادی السلام معروف است .
ولکن در ناسخ التواریخ است که جناب هود چهارصد و شصت و چهار سال در دنیا زندگی کرد
و در غاری از جبل حضر موت تختی از سنگ مرمر است و جسد مبارک حضرت هود را بر روی او نهادند
و حضرت صالح ع بعد از دو بیست و هشتاد سال زندگی در مکه معظمه از دنیا رحلت فرمود و مدفن
شریفش میان رکن مقام است انتهی .

و مرحوم ثقة الاسلام نوری در تحفه الزائرین میفرماید و آنچه در وادی السلام نسبت میدهند
بایشان سند درستی ندارد .

السادس در شریعه کوفه بقعه ایست منسوب بحضرت یونس پیغمبر و در شرقی دجله در مقابل شهر
موصل صحن و قبه و ضریح و قبر است منسوب بآن جناب و در بیت المقدس نیز قبه و قبر است منسوب بایشان
السابع در کنار شط فرات چند فرسخی کوفه مرقدیست که معروفست بقبر حضرت ذی الکفل
امر سوم - در قبور شریعه معصوم زادگانی که در نجف اشرف و کوفه و حوالی
این دو بلد موجود است

منهم جناب زید بن علی بن الحسین (ع) که آن بزرگوار رادر روز دوشنبه دوم ماه صفر سنه صد و
بیست هجری در کوفه بقتل رسانیدند و در کناسه کوفه چهار سال بالای دار بود و در روز هفتم از قتل آن بزرگوار
اذن الله تعالی فی هلاکت بنی امیه و طایفه زیدیه منسوب بان بزرگوارند و در بعضی از اخبار است که آن
بدن نازنین را بعد که از دار فرود آوردند سوزاندند و خاکسترش را بر باد دادند بنا بر این از برای آن
بزرگوار قبری نخواهد بود

و منهم جناب مسلم بن عقیل بن ایطالب که نائب خاص حضرت سید الشهداء (ع) بود و از شهداء در
راه آن بزرگوار بود و قبر شریفش در جنب مسجد کوفه معروفست
و منهم جناب آقا سید ابراهیم که قبرشان مقابل قبر میثم تمار است در سمت راست کسیکه از کوفه
بنجف اشرف مشرف میشود .

و در هدیة الزائرین است که بعضی احتمال داده اند که این قبر جناب ابراهیم بن عبدالله الحمض بن
حسن بن حسن المجتبی «ع» باشد که او را قتیل باخمی مینامند .
و از شعر دعبل خزائی معلوم میشود که قبر جناب ابراهیم مرقوم در خود باخمی میباشد و اشاره
به همین است که دعبل در قصیده طویله اش میگوید :

واخری بارض الجوزجان محلها
و قر بباخمی لدی الغربات

و باخمی قریه ایست نزدیک کوفه و از آنجا تا کوفه شانزده فرسخ است و محتمل است که قبر جناب
ابراهیم الغمر بن حسن بن الحسن المجتبی ع باشد برادر جناب عبدالحمض باشد غیر بفتح الغین المعجمه آب
بسیار و جوانمرد بسیار احسان سخی منتهی الارب

و در عمدة الطالب در ترجمه ابراهیم الغمر میفرماید . و هو صاحب الصندوق بالكوفة یزار قبره
و محتمل است که این قبر جناب ابراهیم الطباطبائی ابن اسمعیل الدیاج ابن ابراهیم الغمر بن حسن بن حسن المجتبی
علیه السلام باشد .

و منهم جناب حسن مثلث ابن حسن بن حسن المجتبی (ع)
و منهم جناب ابراهیم بن حسن بن حسن المجتبی «ع»

در قبور متبر که واقعه در نجف اشرف و کوفه « ۱۳۱ »

و منهم جناب عبدالله محض ابن حسن بن المجتبی (ع) که والد ماجد این هرسه حسن مثنی بود و والده شان فاطمه دختر حضرت سیدالشهداء بود .

و منهم جناب علی الزاهد ابن حسن بن حسن بن حسن المجتبی (ع) که پدر جناب حسین صاحب فخر باشد و جناب حسین در فخر که دو فرسخی مکه معظمه است با جمعی از سادات شهید شدند با امر موسی الهادی بن محمد مهدی بن ابی جعفر المنصور الدوانقی .

و منهم عیسی بن اسمعیل بن جعفر بن ابراهیم بن محمد بن علی بن عبدالله بن جعفر الطیار که این پنج نفر با جمعی دیگر از سادات در زندان هاشمیه بظلم منصور دوانقی از دنیا رحلت نمودند و قبرشان هم در همان میان زندان هاشمیه است و هاشمیه شهری بود در حوالی کوفه که منصور دوانقی او را بنا نموده و بعضی احتمال داده اند که زندان هاشمیه همان مقبره سید ابراهیم باشد که مقابل مقبره جناب میثم تمار است

امر چهارم در مقابر صحابه و تابعین که در نجف اشرف و کوفه و حوالی آنها معلوم میباشد

بدانکه در کوفه از رواة احادیث و اخبار اهل البیت زیاد مدفونند و موضع قبر اغلب آنها معلوم نیست و در هدیة الزائرین از کتاب صراط المستقیم از تاریخ ابن جوزی نقل کرده که ابو الغنائم که از عباد و محدثین اهل سنت است گفت که در کوفه سیصد نفر از صحابه پیغمبر (ص) از دنیا رفتند و مدفون در کوفه گشتند و قبر هیچیک از ایشان معلوم نیست انتهى

در روضاتست که اول کسیکه از اصحاب حضرت پیغمبر (ص) دفن شد در نجف اشرف خباب بن ارث بود که در غزوه بدر هم حاضر بود و در جنگ صفین و نهروان هم با حضرت امیر (ع) حاضر بود و در کوفه از دنیا رفت و امیر المؤمنین (ع) بجنازہ اش نماز خواند و فرمود رحم الله خبابا اسلم مرا غبا و هاجر طائعا و عاش مجاهداً و ابتلی فی جسمه احوالا ولن یضیم الله اجر من احسن عملا

و قبر جناب کمیل بن زیاد النخعی الیمانی که از کبار تابعین و از اصحاب سر امیر المؤمنین (ع) بود در ثویه است و آن تل کوچکی است نزدیک مسجد حنانه واقع در بین کوفه و نجف اشرف و در تحية الزائرین علامه نوری فرموده گمانم آنستکه قبر جناب رشید هجری که جلالت قدرش خیلی از کمیل بالاتر است در ثویه باشد .

و قبر احنف بن قیس که در حلم با و مثل میزنند نیز در ثویه است بلکه قبر جبار عنید زیاد بن ابیه پدر عبید زیاد و قبر مغیره بن شعبه و نیز قبر ابو موسی اشعری لعنة الله علیهم در ثویه باشد انتهى و در سابق اجمالی از حالات جناب کمیل و جناب رشید و جناب قنبر گفته شد

امر پنجم در مقابر بزرگان از علماء اعلام که در نجف اشرف مدفونند

الاول رئیس الاعاجم و شیخ الطائفة الحقة علی الاطلاق ابو جعفر الثالث محمد بن الحسن الطوسی تولدش در طوس ماه رمضان سنه سیصد و هشتاد و پنج بود و رحلتش در شب بیست و دوم محرم الحرام سنه چهارصد و شصت بوده و قبر شریفش در نجف اشرف میان مسجد طوسی فعلا واقع شده و جهت آنکه ایشان را ابو جعفر ثالث گفتند چون شیخ کلینی ثقة الاسلام و شیخ صدوق رئیس المحدثین و شیخ طوسی شیخ الطائفة اسم هرسه محمد بوده و کنیه هرسه ابو جعفر

و شیخ طوسی در سن بیست و سه سالگی از طوس بیفداد رفت و مدتی خدمت شیخ مفید و سید مرتضی مشغول تلمذ بود و بعد از رحلت سید مرتضی در سنه چهارصد و سی و شش مدتی در بغداد زندگانی کرد و

مدتی در نجف اشرف تا از دنیا رحلت فرمود

الثانی مجدد مذهب الامامیه علی راس المائة السابعة آية الله العلامة علی الاطلاق حسن بن یوسف بن مطهر الحلی تولدش در حله نوزدهم ماه رمضان سنه ۶۴۸ بود و رحلتش ایضا در حله شب شنبه بیست و یکم محرم الحرام سنه ۷۲۶ بود و مدفانش در حجره ایست میان ایوان طلای صحن نجف اشرف در سمت راست کسیکه داخل روان مقدس مطهر میشود

الثالث المقدس علی الاطلاق احمد بن محمد الاردبیلی رحلتش در نجف اشرف سنه ۹۹۳ بود و مدفنش در حجره میان ایوان طلای صحن مطهر در سمت چپ کسیکه داخل رواق مطهر میشود .

الرابع بحر العلوم علی الاطلاق السید مهدی بن سید مرتضی الطباطبائی البروجردی تولدش در کربلای معلی شب جمعه از ماه شوال سنه ۱۱۵۵ بود و رحلتش در نجف اشرف سنه ۱۲۱۲ بود و مدفنش در نجف اشرف نزدیک مسجد طوسی است

الخامس فخر الدین الطریحی صاحب مجمع البحرین رحلتش در نجف اشرف او اخر ماه رجب سنه ۱۲۲۷ بود و مدفانش در نجف اشرف معروفست و قبه عالییه دارد و در مقبره آن مرحومست قبر اولاد های ایشان جناب شیخ موسی و شیخ علی و شیخ حسن

السادس فحل الفحول الحاج ملا احمد بن مهدی النراقی استاد الشیخ الاجل خاتم المجتهدین الشیخ مرتضی الانصاری رضوان الله علیهما رحلتش در قصبه نراق بود که ده فرسخی کاشانست در ماه ربیع الاول سنه ۱۲۴۴ بمرض وبا مرحوم شد و جنازه شریفش را نقل نمودند بنجف اشرف

و در روضات از یکی از فضلاء تلامذه اش نقل میکنند که گفت در یکی از منازل جنازه اش را در مکان نزیهی گذارده بودند و در اطرافش قراء مشغول تلاوت بودند و چون هوا گرم بود و ایشان هم جسیم بودند من خائف بودم که مبادا جنازه شریف متعفن شده باشد چون نزدیک رفتم و استشمام کردم دیدم از جنازه بوی خوشی ساطعست نظیر بوی مشک از فروتا جنازه اش را وارد نجف اشرف نمودند اصلا بدن شریف تغییر نکرده بود و در میان صحن مطهر پشت سر مبارک دفن شد و سنک ممتازی هم در بالای قبرشان مفروشست

الثامن السید الاجل صاحب المقامات والکرامات السید محمد باقر القزوینی خواهرزاده مرحوم سید بحر العلوم رحلتش در لیله عرفه سنه ۱۲۴۶ است و مزارش در نجف اشرف معروف است و گنبد عالی دارد

التاسع السید الزاهد العابد القی السید محمد مهدی القزوینی برادرزاده مرحوم سید محمد باقر سابق الذکر رحلتش دوازدهم ربیع المولود سنه ۱۳۰۰ و مدفنش در نجف اشرف مقابل مقبره شیخ محمد حسن صاحب جواهر است و گنبد عالی دارد

العاشر الشیخ الامام والعلامة الفهامة فخر المجتهدین مولانا الشیخ محمد حسن بن شیخ باقر صاحب جواهر الکلام رحلتش غره شعبان المعظم سنه ۱۲۶۴ بوده سنه جلوس ناصر الدین شاه بتخت سلطنت و مقبره مرحوم شیخ در نجف اشرف محله عماره معروفست و گنبد عالی دارد

الحادی عشر خاتم الفقهاء والمجتهدین المنتهی الیه ریاسة الامامیه الحاج شیخ مرتضی بن المرحوم السعید المولی محمد امین الانصاری المنتهی نسبه الشریف الی جابر بن عبدالله انصاری ولادتش سنه ۲۱۴ هجری بود و رحلتش شب شنبه هیجدهم ماه جمادی الاخره سنه هزار و دو بیست و هشتاد و یک

در قبور متبر که واقعه در نجف اشرف و کوفه « ۱۳۳ »

بود و قبرشان در باب القبلة صحن مطهر حضرت امیر المؤمنین (ع) است طرف چپ کسبکه از بازار داخل صحن مطهر میشود و در جوار عالم زاهد شیخ حسین نجف طاب ثراه دفن شد.

و در مستدر کست که شیخ حسین در زهد و کثرت عبادت ضرب المثل و هم عصر با سید بحر العلوم بوده
الثانی عشر مجدد مذهب الامامیه علی رأس المائة الرابعة عشر الحاج میرزا محمد حسن شیرازی ابن میرزا محمود حسینی رحلتش در شب بیست و چهارم شعبان سنه هزار و سیصد و دوازده یکسال قبل از رحلت ناصرالدین شاه قاجار و مدفن شریفش در نجف اشرف معلومست.

الثالث عشر السید المحقق التحریر السید صدرالدین محمد بن سید صالح الموسوی العاملی والده شان دختر شیخ علی بن محی الدین بن شیخ علی بن شیخ محمد بن شیخ حسن بن الشهید الثاني بوده و زوجه شان دختر شیخ جعفر کبیر بوده و تصنیفات زیادی دارد توطنشان در اصفهان بود آخر الامر مشرف شد بنجف اشرف و در شب جمعه چهاردهم محرم الحرام سنه هزار و دو بیست و شصت و سه از دنیا رحلت فرمود و در یکی از حجرات صحن مقدس نجف اشرف طرف بالا سر مبارک دفن شد والد ماجد حجة الاسلام آقا سید اسمعیل صدرند و در آن مقبره دفنست مرحوم میرزا مسیح مجتهد طهرانی که چند روز بعد از وفات سید مرحوم از دنیا رفت.

و مخفی نماناد که آقا سید صدرالدین الموسوی صاحب عنوان غیر سید صدرالدین رضوی صاحب شرح وافیہ است.

الرابع عشر السید الجلیل النبیل عمیدالدین عبدالمطلب بن سید مجدالدین ابی الفراس محمد بن علی بن الاعرج الحسینی الحلّی المشتهر بعیددی و اثنی علیه الشهید الاول کثیرا شارح تهذیب و همشیره زاده علامه حلّی و از احفاد جناب حسین الاصفهانی بن علی بن الحسین (ع) بودند تولدشان شب نیمه شعبان سنه ششصد و هشتاد و یک بود و رحلتش در بغداد سنه هفتصد و پنجاه و چهار بوده و نعش او را از بغداد حمل نمودند و در نجف اشرف دفن کردند.

الخامس عشر العالم الجلیل مقداد بن عبدالله الحلّی الاسدی صاحب کنز العرفان فی فقه القرآن و التفتیح و شرح باب حادی عشر و شرح نهج المسترشدين و کان فراغه من سنه هفتصد و نود و یک و در روضاتست که ایشان مجاور نجف اشرف بودند حیات و میتا و در آخر حالات ایشان میفرماید و احتمال قوی میرود که بقعه واقعه در نزدیک نهر روان و بغداد مدفن این مرد جلیل باشد که وصیت فرموده باشد او را در کنار راه زوار دفن نمایند.

السادس عشر مجدد مذهب الامامیه فی رأس المائة التاسعة المحقق الثاني و الشهید الثالث علی بن عبدالعال الکرکی که در عهد سلطان طهماسب اول مسموماً شهید شد در نجف اشرف یوم الغدیر سنه نهصد و چهل تاریخ فوته مقتدای شیعه.

السابع عشر السید محمد باقر الداماد بن سید شمس الدین الاسترآبادی رحلتشان سنه هزار و چهل بود و بعضی از اجله گفته اند قبرشان در زیر عتبه درب روان مطهر حضرت امیر (ع) است و قتیکه از ایوان داخل رواق میشوند.

الثامن عشر الشیخ الفاضل الجلیل مولانا الشیخ ابراهیم القطیفی و ایشان از علمای ماء تاسعه و از تلامذه مرحوم محقق کرکی بودند.

التاسع عشر حسین بن میرزا رفیعا الملقب بسلطان العلماء مات فی حد و سنه اربع و ستین بعد الالف فی بلدة الاشرف و نقل جنازته الی النجف الاشرف.

العشرون مفخر الشیعه و نجم الائمة رضی الدین محمد بن حسن الاسترآبادی و هو من اعاجیب الزمان

الذی بافتخار العجم علی العرب ومباهات الشیعه علی سائر فرق الاسلام مات سنة ست وثمانین وست مائه مخفی نماید این چند نفر از اعلام را که محل دفنشان معلوم نبود متاخر ذکر نمودیم و بدانکه قبور شریفه بسیاری از اعلام و علماء عصر در نجف اشرف موجود است و چون بنای این کتاب بر اختصار بود لذا ذکر نکردیم مثل آیه الله الخراسانی محمد کاظم بن شیخ حسین الهروی رحلتشان بیستم ذیحجه الحرام ۱۳۲۹ بود و مثل آیه الله سید محمد کاظم یزدی رحلتشان او آخر رجب ۱۳۳۷ بود تاریخچه لقد فاز فوزا عظیما و مثل حجة الاسلام حاجی میرزا حسین نوری رحلتشان ۱۳۲۰ و محل دفنشان معلومست

امر ششم - در سلاطین مدفونین در نجف اشرف

منهم عضد الدوله ابن رکن الدوله دیلمی و او از سلاطین دیالمه است و اول کسی است که ملقب شد بشاهنشاه چنانچه در تاریخ گزیده است و سلاطین دیالمه شیعه مذهب بودند و عضد الدوله معاصر بود با شیخ مفید و خیلی از مرحوم شیخ تجلیل میکرد و از آثار خیریه اوست تجدید عمارت حضرت امیر (ع) و در بغداد هشتم شوال سنه ۳۷۲ یا ۳ میل از دنیا رحلت فرمود و وصیت کرد که او را در نجف اشرف در روضه مبارکه دفن نمایند

و منهم مرحوم شاه عباس الاول الصفوی الموسوی ابن سلطان محمد بن شاه طهماسب الاول ابن شاه اسمعیل سر سلسله سلاطین صفویه و جمعی از بزرگان گفتند جنازه ایشانرا از فرح آباد مازندران که در آنجا از دنیا رحلت فرموده در سنه ۱۰۳۸ حمل نمودند بنجف اشرف و در رواق مطهر حضرت امیر ع تحت عتبه مقدسه در ب حرم مطهر سمت پائین پای مبارک دفن کردند

و منهم محمد شاه قاجار الملقب باخته ابن محمد حسن خان ابن فتحعلی خان قاجار و محمد شاه اخته اول سلسله سلاطین قاجاریه است و در سنه ۱۳۰۰ از دنیا رفت و جنازه اش را حمل نمودند بنجف اشرف و در حجره میان رواق بالا سهر مطهر دفن کردند

خاتمه

بدانکه بعضی از مشاهیر علماء اعلام بدرجه قصوای از سعادت فائز گردیدند بطوری که ممکنست گفته شود در حقشان که ایشان مرتکب فعل مکروه بلکه

مرتکب فعل مباح نشدند فضلا از ارتکاب حرام و آنها چند نفر بودند

الاول السید الاجل علی بن موسی بن طاوس

مرحوم ثقة الاسلام نوری در مستدرک فرموده : ما اتفقت کلمة الاصحاب علی اختلاف مشاربهم و طریقتهم علی صدور الکرامات عن احد فمن تقدمه او تاخر عنه غیره

و در موضع دیگر میفرماید : یظهر من مواضع من کتبه خصوصا کتاب کشف المہجۃ ان باب لقائه ایاہ ای الحجۃ ع کان له مفتوحا قد ذکرنا بعض کلماته فیها فی رسالتنا جنة الماوی انتهى

و در دار السلام فرموده و قال سید الاجل رضی الدین علی بن طاوس فی کتاب فتح الابواب اعلم اننی اعتبرت الذی ربما ذکرنا بانه مباحات کلا کل والشرب ولبس الثیاب والنوم و عد اشیاء من المباحات الی ان قال فما وجدت شیئا من هذه البی یسمونها مباحاة الا وعلیه ادب من الآداب الی ان قال وانما وجدت المباحاة الخالية من الادب مختصة بغير المكلفین من العباد والدواب والحيوانات انتهى و معلومست کسیکه این مقاله را بگوید لابد تارک مباحاتست

و در عمدة الطالب است و قتیکه هلا کو خان وارد بغداد شد و معتصم عباسی را بقتل رسانید منصب نقابت النقبائی را داد بجناب سید رضی ایشان خواستند استعفاء نمایند مرحوم خواجه نصیر طوسی منع فرمود این بود که کرها این منصب را قبول کرد تا آنکه فرموده و يقال انه کان يعرف اسم الله اعظم و بدو پسرش

خاتمه در علمائیکه باعلا درجه از سعادت نائل شدند « ۱۳۵ »

میفرمود که من مکرر استخاره کرده‌ام که بشما تعلیم بدهم اسم اعظم را پس نهی کرده شده‌ام و اسم اعظم در کتب من نوشته شده بر شما باد بمطالعه آن کتب انتهى
و در مستدرک از مجموعه شهید نقل کرده که وفات او صبح دوشنبه پنجم ذی‌قعدة الحرام سنه ۶۶۴ بود و مولد او روز پنجشنبه نیمه محرم سنه ۵۸۹ بوده و قبرشان محتملست در نجف اشرف باشد ولیکن در خارج حله قبه عالیة است منسوب باو و جناب سید علی بن موسی بن طاوس برادر سید احمد بن موسی بن طاوس است و پدر سید احمد سید عبدالکریمست و مادر موسی والد سیدین دختر شیخ الطائفه است و والده سید علی و سید احمد بنت شیخ سعید و رام بن ابی فراس است پس سیدین سبط این دو بزرگوارند و ابناء طاوس از احفاد داود بن حسن المجتبی ع هستند که داود رضیع حضرت صادق ع بود و عمل داود منسوبست باو.

الثانی العالم الجلیل المولی عبدالله التستری الزاهد

در دارالسلام است که پسرش المولی حسنعلی در مقام موعظه فرمود
یا بنی انی بعد ما امرنی مشائخی رضوان الله علیهم بالعمل برای ما ارتکبت مباحا و لامندوبا الی الان حتی الاکل والشرب والنوم والنکاح او قال الجماع وکان بعد ذلك باصابعه وکان لفظ النکاح او لفظ الجماع رابع ماعده باصبعه انتهى وهو اصدق من ان يتقوه فی مقالته غیر مخ الحقیقة
و در روضات بعد از نقل این قضیه از خط جدش فرموده آنچه در بعض از مواضع دیده میشود که بعضی از علماء فرموده اند مدت سی سال است که از من صادر نشده از احکام خمسه بغیر واجب و مندوب اشاره باین جنابست

و در تاریخ عالم آراء است که وفات ایشان در اصفهان شب یکشنبه بیست و ششم محرم الحرام سنه ۱۲۰۱ بوده و ایشان از تلامذه مولانا احمد الاردبیلی بودند و جنازه شان را اولاً دفن نمودند در مقبره جناب اسمعیل بن زید بن حسن بعد از اصفهان بردند بکربلای معلی و در آن بقعه شریفه دفن کردند
و در دارالسلام از شرح صحیفه سید نعمت الله نقل کرده که بعد از فوت مرحوم آخوند ملا عبدالله بعضی از مجتهدین ایشان را در خواب دیدند بهیئت نیکی و مکان بلندی پس سؤال کرد از سبب آن فرمود سبب آن آنست که در دست من یک سیبی بود و از مسجد جامع اصفهان بیرون شدم در بین راه بطفلی رسیدم آنست را بآن طفل دادم آن طفل خوشحال شد باین وسیله من باین درجه و مقام رسیدم بعد میفرماید بگمانم که فرمود آن طفل یتیم بود

و نظیر این حکایت در دارالسلام از خزائن نراقی از مرحوم مجلسی نقل کرده که یکی از علماء که شاید امیر محمد صالح خاتون آبادی داماد مرحوم مجلسی بوده نقل میکند که یکسال بعد از فوت مجلسی او را در خواب دیدم و گله کردم که با آنکه تعاهد کرده بودی که بخواب من در آئی چرا بعد یکسال بخواب من در آمدی گفت ابتلا آتی داشتم والان فی الجملة از آنها فارغ شدم گفتم بشما چه گذشت گفت مرا در موقف خطاب الهی واداشتند ندا رسید چه آورده ای عرض کردم عمرم را صرف نمودم در تصنیف و تالیف احادیث و اخبار و تفسیر خطاب رسید بلی مصدر کردی کتبت را باسم سلاطین و خوشنود بودی که مردم آنها را مدح میکنند مدح مردم و رضاء سلاطین اجر تو خواهد بود از آنها عرض کردم عمرم را صرف نمودم در امانت جماعت خطاب رسید بلی لکن خوشحال میشدی و قتی که زیاد بودند و بدحال میشدی اگر جماعت کم بودند این عمل هم لایق ما نیست حاصل هر چه عرض کردم رد کردند تا آنکه تمام حسناتم رد شد خطاب رسید که تو در نزد مایک عمل مقبول داری و آن آنست که یگروز گلابی در دستت بود زنی بر تو گذشت و طفل صغیری پشت سرش بود چشم آن طفل بآن گلابی افتاده

مادرش گفت من گلابی میخواهم پس آن گلابی را بدست آن طفل دادی طلباً لمرضات الله آن طفل خوشحال شد بهمین يك عمل خدا از من در گذشت و تجاوز کرد .

الثالث الشيخ الشهيد السعيد محمد بن جمال الدين المكي العاملي المعروف بالشهيد الاول و در روضات الجنات است و كان بعد مولانا المحقق على الاطلاق افقه جميع الفقهاء الافاق و توحدايشان در حدود فقه و قواعد احكام مسلم است مثل تفرد شيخنا الصدوق در نقل احاديث اهل بيت كرام و مثل تسلّم شيخ مفيد و سيد مرتضى در اصول كلام و شيخ طوسي در سعة دائره و كثرة اساتيد و تلامذه و مرحوم ثقة الاسلام نوري در دار السلام فرموده قال الشهيد رحمة الله عليه في قواعد و من العسر ان صرف الزمان في المباح وان قل لانه ينقص من الثواب و يخفض من الدرجات و ناهيك خسرانا بان تتعجل ما يفنى و تخسر زيادة نعيم يبقى انتهى

و معلومست صدور اين كلام از چنين شخص عالم جليل كاشف است از علو مراتب كمالش و آنكه او عمل ميكرده بآنچه فرموده

در روضات است كه شهادت ايشان در نهم جمادى الاولى سنة هفتصد و هشتاد و شش بود و آن بزرگوار را حضرات اهل تسنن در دمشق اولاً بشمشير كشتند بعد بدنش را بدار زدند بعد سنك بارانش كردند و در مستدر كست بعد بدنش را سوختند و عدل او بود در جهات فضل و ورع و تقوى و وصول بدرجه شهادت الشيخ زين الدين الملقب بالشهيد الثانى در مستدر ك از شيخ على بن شيخ محمد بن شيخ حسن بن شيخ زين الدين الشهيد نقل كرده كه جدش شيخ شهيد در خواب ديد يكجائى را كه گوياب بهشت است و در آن مكان كرسى ها گذارده اند بالاي هر كرسى يكي از مشاهير علماء نشسته اند و پهلوى كرسى شهيد اول كرسى خالى است كه براو كسى ننشسته پس سؤال كرد كه اين كرسى از آن كيست گفتند مهيا شده بجهت شما از آنوقت دانست كه شهيد خواهد شد و در مقام شرح بر كتب شهيد بر آمد مثل لمعه و الفيه و نقليه و در روضات از تلميد ايشان شيخ محمد عودى نقل كرده كه بعد از ذكر جملة از مداخل او فرموده لم يصرف لحظة من عمره الا فى اكتساب فضيلة و وزع اوقاته فى ما يعود نفعه فى اليوم و الليلة اليه بعد صاحب روضات مي فرمايد و لم اجد الى هذا الزمان الذى هو من حدود ثلث وستين و مائتين بعد الالف احداً من العلماء الاجله يكون بجلالة قدره و سعة صدره و عظم شأنه و ارتفاع مكانه و شهادت شهيد ثانى در شهر اسلامبول بود بجهة تشييع شان در سنة نهصد و شصت و شش در سن پنجاه و چهار و سه روز بدن نازنين او افتاده بود روى زمين بعد از سه روز بدن نازنين او را انداختند ميان دريا

و در روضات از كتاب مقامات سيد نعمت الله جزائرى نقل كرده كه بر خطهاى خون نازنين او ديدند رسم شده الله الله پس در خارج شهر بنائى نهادند و ناميدند بمقبره ميرزا زين الدين و از بعضى از مؤلفات شيخ بهائى نقل كرده كه يكروز مرحوم شهيد ثانى از مصر ع خود با والد شيخ گذشت همينكه چشمش بآن مكان افتاد رنگش پريد فرمود در اين مكان خون شخص بزرگى ريخته ميشود بعد معلوم شد مراد خودش است و در بعضى از مواضع است كه ديده شد كه در آن شبكه او را بقتل رسانيدند از بدنش نوري ساطع است بسمت آسمان و در آن نور رقعة ديدند كه در يكطرف آن نوشته است : رب انى مغلوب فانتصر و برطرف ديگر آن رقعة نوشته است ان كنت عبدى فاصطبر

الرابع العالم الربانى المولى احمد بن محمد الاردبيلي در جلد اول بحار مي فرمايد و المحقق الاردبيلي فى الورع و التقوى و الزهد و الفضل بلغ الغاية القصوى و لم اسمع بمثله فى المتقدمين و المتأخرين و در لؤلؤ البحرين است انه لم يسمع بمثله فى الزهد و الورع له مقامات و كرامات ذكره الشيخ المجلسى ره فى البحار فى جملة من رأى القائم صلوات الله عليه .

و در روضات میفرماید امره فی الثقة والجلالة والفضل والباله والزهد والديانة والورع وامانة
اشهر من ان تودی مكانة او تنصدي بيانه كيف وندسية ذاته وملكوتية صفاته مما يضرب به الامثال في العالم
كالخلق الجميل من النبي والشجاعة من الوصي والسماحة من الحاتم انتهى

و در کلمه طيبة از سيد جزائري نقل کرده که مرحوم مقدس اردبيلي در سال گراني تقسيم ميکرد
با فقراء آنچه داشت از اطعمه و ميگذازد بجهت خود باندازه يکي از ايشان در يکي از سالهاي گراني
چنين کرد عيالش درخشم شد و گفت مرا و فرزندان مرا در چنين سالي وا گذاشتي که از مردم سؤال
کنيم پس رفت بمسجد کوفه براي اعتكاف چون روز دوم شد مردی در خانه آمد و با او بود چند بار
گندم پاك و آرد نرم نيكو و بسيار خوبی پس گفت اين را صاحب منزل فرستاده براي شما و او معتكفست
در مسجد کوفه چون مقدس از اعتكاف برگشت زنش گفت طعامي که فرستادي با اعرابي طعام نيكوئي
بود پس حمد الهي را بجای آورد و او را از آن طعام خبری نبود

و در مستدرک از سيد جزائري نقل کرده ان المولى احمد اردبيلي كان له من العلم رتبة قاصية و
من الزهد والتقوى والورع درجة اقصى الى ان قال که

بعضی از مجتهدين مرحوم مقدس اردبيلي را بعد از موتشان در خواب دیدند بزي حسنی و لباس
زیبائي که از حرم مطهر حضرت اميرع خارج شد پس سؤال کردند چه عمل شما را باین مرتبه و درجه
رسانيد تا ما هم مرتكب شويم در جواب گفت بازار اعمال کساد است و نفع نبخشيد ما را بغير ولايت
محبت صاحب این قبر

و معلومست کسیکه بشهادت این بزرگان دارای این درجه از مقامات باشد مرتكب مکروه بلکه
مباح نمیشود فضلا از ارتكاب حرام
و در لئالی الاخبار است انه لم يمد برجله للنوم فی اربعين سنة ولم يصدر عنه فيها فعل مباح فضلا
عن الحرام والمکروه

و در انوار نعمانية است که از ورعش این بود که حیوانی اجازه ميکرد که از نجف برود بزيارت
کاظمين وقت مراجعت بعضی از شيعيان کاغد میدادند که ببرد بنجف اشرف کاغذها را بجيب خود ميگذازد
و پیاده ميرفت بنجف اشرف میفرمود از صاحب این حیوان اجازه حمل این کاغذ را ندارم و رحلتشان در
نجف اشرف بوده سنه ثلثين و تسعين و تسع مائة و ايشان معاصر بودند با مير داماد و شيخ بهائي و قبر
شريفشان در حجره ايوان نجف اشرف است بسمت دست چپ کسی که از ايوان برواق مطهر مشرف
میشود و در آن حجره است خزانه حضرت اميرع و اتفاقا این گوهر گران بها مضبوط شد در خزانه حضرت اميرع
الخامس بحر العلوم والعلامة السيد محمد مهدي بن سيد مرتضى الطباطبائي و آن بزرگوار کسیست
که کرامات و ملاقاتش حضرت حجة ع را بتوان ثابت شده و بعد از مرحوم سيد علي بن طاوس احدی در
این فضليت سبقت نگرفته است ايشان را

و کافيست در مراتب و مقامات ايشان که شيخ فقيه اکبر الشيخ جعفر النجفي صاحب کشف الغطاء
با آن مراتب فقاقت و زهد و رياست که داشت خاک کفش سيد بحر العلوم را بجنك عمامه اش ميماليد
معلومست کسی که باین درجه و مرتبه باشد مجتنب از مکروهات خواهد بود
در دارالسلام است که والد ماجد سيد در نسب ولادت سيد در خواب دید که حضرت رضاع شمعی با
محمد بن اسماعيل بن بزيع فرستاد در پشت بام خانه سيد روشن کردند

و در کلمه طیبه از مرحوم حاجی شیخ جعفر شوشتری ره نقل کرده که حاکم بر و در روزی بدیدن عالم جلیل سید مرتضی پدر بحر العلوم رفت بعد از مراجعت چون بصبح خانه رسید بحر العلوم را که در آنوقت بحسب سن در شمار اطفال محسوب میشد ملاقات کرد ایشان را بحاکم شناسانیدند حاکم ایستاد و اظهار مهربانی زیادی کرد و رفت پس سید بوالدش عرض کرد باید مرا از این شهر بیرون فرستی که میترسم هلاک شوم فرمود چرا گفت بجهت آنکه قلبم را از آن ساعتی که حاکم اظهار مهربانی بمن کرد مائل باو میبینم و آن بغضی که باید بحاکم ظالم داشته باشم ندارم دیگر در اینجا نباید ماند این شد سبب هجرت ایشان از آن بلد

و ایضا در آن کتاب از آخوند ملا زین العابدین سلماسی تلمیذ بحر العلوم نقل میکند که شبی فقیه اجل سید جواد عاملی صاحب مفتاح الکرامه فرمود که کسی در خانه را کوید دانستم که خادم بحر العلوم است خود شتابان رفتم در خانه خادم گفت شام سید را پیش روی او گذارده اند و منتظر شما هستند بتعجیل روانه شدم چون چشم سید بمن افتاد فرمود آیا از خدا نمیترسی و حیا نمیکنی عرض کردم که چه روی داده فرمود مردی از برادران و همسایگان تو از بقال همه روزه برای خود و عیال خود خرما می زاهدی قرض می گرفته و بغیر او متمکن نبود و هفت روز برای شان گذشته که برنج و گندم نچشیده اند و بغیر خرما می زاهدی نخورده اند و امروز رفت که از آن بقال خرما بگیرد بجهت شامشان بقال گفت قرض تو بفلان مبلغ رسیده پس حیا کرد و از او چیزی نگرفت و خود و عیالش امشب گرسنه هستند و بی شام بسر میبرند و تو خوش میگذرانی و میخوری و خانه او بخانه تو متصلست و میشناسی او را

پس مرحوم سید جواد گفت والله مطلع نبودم باحوال او سید فرمود اگر مطلع بودی بحال او و شام میخوری و التفات باو نمیکردی هر آینه یهودی بودی و غضب من بتو بجهت تجسس نکردن تست از حال برادران و همسایگان بگیر این مجموعه را و خادم من بر میدارد او را و در خانه بدست میسپارد باو بگو خوش داشتم با تو شام بخورم را این کیسه پول را در زیر فرش او بگذار و مجموعه را برای او بگذار و برنگردان و سید فرمود من شام نمیخورم تا تو برگردی و خبر دهی که او شام خورده و سیر شده پس جناب سید جواد با آن خادم رفتند بخانه آن مؤمن و مجموعه از دست آن خادم گرفت و در را کوید و وارد شد بر آن شخص و گفت خوش داشتم امشب با تو غذا بخورم مؤمن فقیر گفت این غذا طبخ نفیسی است که عرب نمیتواند این قسم طبخ کند و من نمیخورم تا خبر ندهی مرا با مر او و اصرار کرد از کیست سید قضیه را نقل کرد مؤمن گفت والله مطلع نشد بر قصه من احدی از همسایگان من چه رسد بدورها معلوم شد که سید بکرامت مطلع شد و اسم آن مؤمن شیخ محمد عاملی بود و آنچه در کیسه بود شصت عدد شوس بود که اسم پولهای آن زمان بوده انتهی

و در مستدرک از شیخ ورع شیخ محمد تقی تلمیذ سید نقل کرده که سید بحر العلوم از نجف اشرف روانه شد بکربلای معلی و با او بود جماعتی و يك مردی بود که تنها میرفت و هر جا سید فرود میآمد او هم نازل میشد و همینکه سید حرکت میکرد او هم حرکت میکرد در بین راه سید اشاره کرد باو نزدیک آمد و دست سید را بوسید بعد سید احوال فرمود و چند بچه و چند زن را با سمهم از اهل بیت و از همسایه های او قریب بچهل نفر سؤال کرد آن مرد هم یکیک جواب میداد و آن مرد از اهل عراق نبود و آنچه او هم لهجه اهل عراق نبود پس ما از سید سؤال کردیم که این مرد کیست فرمود از اهل یمنست عرض کردم شما چه وقت بیمن تشریف برده اید که ایشان را میشناسید سید فرمود . سبحان الله لو سألتنی من الارض شبرا شبرا لاخبرتك بها

تولد سید بحر العلوم در کربلا در ماه شوال شب جمعه سنه هزار و صد و پنجاه و پنج بوده و رحلتشان

خاتمه در علمائیکه باعلا درجه از سعادت نائل شدند «۱۳۹»

در سنه ۱۲۱۲ بود تاریخش هر يك از چهار فقره است که در این مصراع از شعر واقعست

یغرب غریبی غریب بغمری

و جناب سید بحر العلوم علاوه بر فضائلیکه داشت اشعار بسیار ملیحی در مرثی و در فقه فرموده و دره سید معروف است خیلی میل کردم بعضی از اشعار ملیح دره را نقل کنم

من جمله در باب غسل جمعه بعد از ذکر جواز تقدیمش در روز پنجشنبه میفرماید
وان تمكنت اداء فاعد
ولو قضاء وقضاء لاتعد

من جمله در احکام جنائز میفرماید

لا قنس ذکرها دم اللذات
ان لم تجئه فهو جاءات

من جمله در نماز صبح که يك رکعتش در وقت واقع شود میفرماید

وهی اداء لا اداء وقضاء
ولا قضی کما ارتضاء المرتضی

من جمله در ذکر سجده میفرماید :

والذکرفیه کالرکوع الا
ان العظیم فیه مبدل بالا علی

و بدانکه بسیاری از علماء اعلام دارای کرامات باهره بودند و ما بعضی از آنها را که قریب

بعضر ما بودند ذکر میکنیم تیمناً

من جمله السید الجلیل صاحب المقامات والکرامات السید محمد باقر القزوینی که سابقاً در

مدفونین نجف اشرف تاریخ فوت و محل دفنشان گفته شد

در مستدرک از سید مهدی قزوینی برادر زاده شان نقل کرده که من با عم گرامم و جمعی در کشتی

نشسته بودیم ناگاه باد شدیدی وزیدن گرفت که کشتی مان خیلی متلاطم شد و در میان جماعت مردی

بود که خیلی ترسان و هراسان شد و حالش منقلب شد و گریه میکرد و متوسل بابی الائمة امیر المومنین

(ع) بود و سید محمد باقر مثل کوهی نشسته ابتدا اضطرابی نداشت پس چون سید ملتفت باضطراب و

جزع او شد فرمود یا فلان چرا مضطرب شدی مگر نمیدانی باد و رعد و برق همه منقاد و مطیع امر

الهی هستند بعد طرف عبایش را جمع کرد و اشاره کرد بیاد گویا مگسی بود که پرید بعد فرمود

قری هان آن کشتی آرام شده

و گفته شده ایشان در سنه ۱۲۴۶ از دنیا رفتند و این سید جلیل و برادر زاده اش سید مهدی

قزوینی و خال گرامش سید بحر العلوم هر سه از کسانی بودند که مکرر فائز شدند بملاقات حضرت

حجة الله ارواحنا فداه و عجل الله تعالی فرجه الشریف

و من جمله العالم المؤید السید الشریف المجد میر شجاعت علی الموسوی الرضی النجفی المعروف

بالهندي که در عصر سید بحر العلوم و شیخ جعفر کبیر بوده .

غلامش گفت من خدمت سید بودم که از هند میآمد بنجف اشرف بعضی اشرف بعضی از اوقات میان

کشتی عقدی از جیبش بیرون میآورد که در او بود انواع جواهرات ساعتی بآنها نظر میکرد دو مرتبه

میان جیبش میگذاشت و مسافرها ملتفت نمیشدند لکن ناخدا از بالای کشتی ملتفت شد و آنجواهرات

را نشان کرد و سید ملتفت نبود که او ملتفت شده

پس ناخدا خواست حمله بنماید و آن عقد را از سید بگیرد فریاد زد میان کشتی که با من عقدی

بوده از جواهر علامت و نشانیش این و این و دیشب از من سرقت شده باید من لباسها و اسبابهای شما

را تفتیش نمایم و مشغول تفتیش شده

جناب سید دانست که اگر این عقد از جیب او بیرون شود اهل کشتی تصدیق ناخدا را خواهند نمود و خواهند گفت سید دزدی کرده این عقد را پس سید آن عقد را انداخت میان دریا و عرض کرد
یا امیرالمومنین این امانت من است نزد شما واحدی مطلع نشد باین عمل سید پس چون ناخدا دیگران را تفتیش نمود مشغول تفتیش سید شد چیزی نیافت پس ما بوسانه مراجعت کرد
و چون کشتی بجزیره از جزایر رسید اهل کشتی فرود آمدند سید فرمود بمن خیای من میل ب ماهی دارم رفتم يك ماهی بزرگ متعفی در دست کسی دیدم بسید عرض کردم چنین ماهی متعفی من در بازار دیدم فرمود همان را بخر پس او را خریدم چون شکمش را چاک دادم دیدم آن عقد بهمان علامتها از شکم ماهی بیرون شد آوردم نزد سید و سید شکر الهی را بعمل آورد
و فرزند ارجمندش میرهاشم النجفی هم دارای کرامات زیادی بود که علام فہام شیخ محمود عراقی در دارالسلام نوشته .

و من جمله العالم الجلیل والمحقق النبیل جناب آقا میرزا ابوالقاسم الجیلانی القمی صاحب قوانین

در دارالسلام عراقی از آقا حسین کزازی نقل کرده که بعد از وفات میرزای قمی شخصی از اهل شیروان قفقازیه همیشه ملازم و خدمتکار مقبره مرحوم میرزا بود بدون توقع اجر و عوضی یگروز از او سؤال کردند که چه چیز و آداب کرده تورا بر این خدمت مجانی ؟
گفت من از اعزه اهل شیروان بودم و ثروت زیادی داشتم پس بقصد زیارت بیت الله الحرام و زیارت قبور ائمه انام از بلد خود حرکت نمودم و بعد از فراغ از حج و از زیارت قبور مدینه منوره بقصد زیارت ائمه عراق بکشتی نشستم در حین سوار شدن کشتی همیان من افتاد میان دریا امید من قطع شد و حیران ماندم که چه کنم بعضی ادائاتیه خود را فروختم و گذران کردم تا خود مرا بنجف اشرف رسانیدم رفتم میان حرم مطهر حضرت امیرالمومنین ع و متوسل بآن بزرگوار شدم
در خواب دیدم آن بزرگوار بمن فرمود غصه مخور برو بقم و همیانت را از عالم جلیل میرزا ابوالقاسم قمی مطالبه کن

بیدار شدم و تعجب نمودم که همیان بدریای عمان افتاده چگونه بمن میرسد
رفتم بقم درب منزل میرزای قمی خادمش گفت آقا در خواب است صبر کن تا از خواب بیدار شود
گفتم من مرد غریبی هستم و اراده حرکت دارم بطریق تعرض گفت خودت درب خانه را بزن چون درب را کوبیدم صدای میرزا بلند شد یا فلان صبر کن الساعه آمدم و مرا باسم من خواند تعجب من زیاد شد ناگاه جنابش در را باز کرد و عین همیان سر بسته مرا از زیر عبا بیرون کرد و بمن داد و فرمود برو بولایت خود و تا زنده هستم باحدی خبر ندهی پس همیان را گرفتم و دستش را بوسیدم و رفتم بشیروان
یکروز قصه خود را بجهت عیالم نقل کردم تعجب زیادی کرد گفت اگر چنین شخص جلیلی را دیدی باید مادام الحیوة ملازم خدمتش میشدی بر گشتم بقم شنیدم که از دنیا رحلت فرموده پس قصد کردم همیشه ملازم و خادم قبر شریفش باشم

و من جمله رئیس الشیعہ و شیخ الطائفة الحقہ الشیخ مرتضی الانصاری ابن محمد امین الدزفولی الشوشتری

ایضا در دارالسلام از شیخ محمد طه نجفی از شیخ المعروف بابن النجف نقل کرده که گفت : شنیدم از بعضی از همسایگانم که در محله خویش بودند گفت

مردی از رفقای من يك روز آمد نزد من گفت فلانی من خیلی مبتلی بضیق معیشت هستم و از برای شیخ مرتضی انصاری وجوهات زیادی آوردند با من همراهی کن برویم و حظ وافری از آن مال سرقت نمائیم من حاضر نشدم التماس زیادی کرد گفتم من می‌آیم لکن داخل خانه نمیشوم و مباشر سرقت خود را نمیکنم آنچه تو برداشتی قسمت میکنم راضی شد چون نیمه شب شد رفتم بدرب منزل شیخ من آنجا توقف کردم و رفیقم بحیله وارد منزل شد بعد از هنیئه برگشت مضطربا و انگشتانش را بدنداناش می‌گزید گفت امر عجیبی دیدم که تا نبینی تصدیق نخواهی کرد گفتم چه دیدی گفت رفتم بیام بیرونی که از آنجا بروم بیام اندرونی و داخل منزل اندرونی شوم دیدم يك شیر بسیار مهیبی بالای بام اندرونی ایستاده و سرش را بریر انداخته ترسیدم و مراجعت کردم رفیقش گفت قوه واهمه بر تو غالب شده و من تصدیق نمیکنم تو را مگر آنکه خود مشاهده کنم بایکدیگر رفتیم پشت بام خارج و از آنجا خواستیم برویم پشت بام داخل دیدیم شیر مهیبی لب بام داخل ایستاده هر دو ترسان و لرزان مراجعت نمودیم و من جمله العالم الجلیل الشیخ مهدی المعروف به ملا کتاب النجفی

مرحوم ثقة الاسلام نوری فرموده نماید عبادتی از واجبات مستحبات مگر آنکه بجای آورد آن را حتی آنکه يك روز ملتفت شد بروزه سه روزی که حضرت امیر ع و فاطمه زهراء و حسنین بجای آوردند و نانشان را به یتیم و مسکین و اسیر دادند و سورة هل اتی در مدحشان نازل شد پس عزم کرد که چنین روزه بگیرد مخفياً از اهل عیالش چون بعد از زوال روز سوم شد حالت غشوه برایشان عارض شد و اهل و عیالش کمال کردند که شیخ از دنیا رفته مردم خبردار شدند و آمدند بجهت تشییم جنازه پس طبیبی آمد و نبض آن مرحوم را گرفت گفت شیخ زنده است و مرضی ندارد بغیر ضعف گرسنگی تا وقتی که غذا مهیا کردند و بدهان شیخ ریختند اول مغرب شد بحال آمد

یک وقتی شیخ جواد عاملی که از تلامذه شیخ بود آمد بمجلس درس شیخ در وجناتش آثار حزن و اندوه مشاهده کرد فرمود چرا اینقسم محزون عریض کرد مردیکه از من سی شاهی طلبکار بود مرا میان بازار دید و از من مطالبه کرد و بعضی از سخنهاى نالایق بمن گفت شیخ فرمود علی دینك غصه مخور ترا حواله میکنم به امیر حقیقی بعد فرمود یا شیخ جواد برخیز تو را حواله کردم بحضرت امیر ع و از آنحضرت مطالبه کن شیخ جواد برخاست و مشرف شد میان حرم مطهر حضرت امیر المومنین ع و حواله شیخ را عرض کرد هنوز سخنش تمام نشده بود که کیسه که سی شاهی داشت میان مشتش گذارده شد برگشت و مجلس درس متفرق نشده بود که شیخ جواد کیسه را بشیخ نشان داد ، ذلک فضل الله یوتیه من یشاء و من جمله در قصص العلماء است جناب آخوند ملاحسن یزدی که از معارف و مشاهیر عباد و متقین بود و ایشان در بدو امر ساکن یزد بودند و ها کمی از جانب فتحعلی شاه آمد یزد و بسیار متعدی و ظالم بود جناب آخوند بعد از یاس دادرسی سلطان بر عیت امر فرمود که او را بافتضاح از یزد اخراج نمودند خبر بفتحعلی شاه رسید آن مرحوم آخوند را از یزد طلبید بتهران لدی الورد آخوند سلطان از واقعه یرد سؤال کرد و میل داشت که آخوند این انتساب را از خود سلب کند فرمود که حاکم ظالم بود و من خواستم شر او را رفع کنم لذا امر کردم باخراجش سلطان متغیر شد و امر کرد با آوردن چوب و فلک که آخوند را سیاست کرده باشد پس در حضور سلطان پاهای آخوند را بفلک کردند سلطان بامین الدوله گفت آخوند یقیناً تقصیر ندارد و این کار را رعایا بدون اجازه آخوند کرده اند مقصود سلطان تلقین جواب بود باخوند ایشان با آنکه پاهایشان بفلک بود متغیرانه فرمود چرا دروغ بگویم من حاکم را بیرون کردم بسبب ظلم بمردم و رعایا تقصیری ندارند سلطان اشاره کرد بامین الدوله که توسط کند امین الدوله توسط کرد پای آخوند را از فلک باز کردند آخوند رفت بمنزل خود شب شد مرحوم

سلطان در عالم رؤیا رسول خدا را دید که دو انگشت پاهای مبارکش را بسته اند عرض کرد پاهای مبارک شمارا که بسته فرمود تو بستی سلطان عرض کرد من چنین بی ادبی نکرده ام فرمود حکم نکردی که پاهای آخوند ملا محسن را بستند پس پادشاه با خوف از خواب بیدار شد خدمت آخوند خلعت فاخری فرستاد و اذن داد بر جوع ایشان بوطن آخوند برنگشت رفت بکربلای معلی و در آنجا بود تا از دنیا رحلت نمود و فرموده مرحوم فتحعلی شاه خواست که دختر خود ضیاء السلطنه را تزویج پسر آخوند ملا حسن کند مرحوم آخوند راضی نشد.

و منجمله مرحوم حاجی محمد ابراهیم کلباسی همسایه داشت مشغول لهو و لعب بود حاجی کسی را فرستاد که موعظه اش کند این قبایح را ترك کند آنشقی در جواب گفت بجای بگوغل بخایه من بگذارد آن شخص همین مضمون را بجای عرض کرد حاجی عرض کرد خداوند من که نمیتوانم غل بخایه او بگذارم فوراً بیضه آن مرد فاسق ورم کرد و همان شب از دنیا رفت.

و منجمله جناب مستطاب آقا سید عبدالله توسلی نقل کرد قریب باین مضمون که زواری از اهل خراسان دو الاغ خرید و با عیال و اطفالش پیاده و سواره مشرف شد بکربلای معلی بیعقوبیه که رسد يك الاغ با خرجیش را دزد برد و مؤنه سفرش هم میان خورجین بود این بیچاره اطفال را يك الاغ سوار کرد و خودش و عیالش پیاده مشرف شدند بسامری بعد از زیارت حضرت عسکرین (ع) مشرف شد خدمت مرحوم آیت الله حاجی میرزا حسن شیرازی ره درب منزل آخوند ملا عبدالکریم ملازم مرحوم میرزا فرمود تو فلانکس خراسانی هستی که الاغت را دزد برده گفت بلی و رفت خدمت مرحوم میرزا در حالتی که جمعیت زیادی خدمت مرحوم بودند میرزا نگاه تندی باو کرده و او را نزدیک طلبید و بیست و پنج قران باو داد و فرمود پسر ترمکه مشرف شده و شنیده که تو با عیال و اطفال مشرف شده بکربلای معلی بجهت مخارج تو صد تومان بدست حاجی خراسانی داده مشرف میشوی بکربلای معلی و میان ایوان حضرت سید الشهداء علیه السلام آن شخص خراسانی را ملاقات خواهی کرد و صد تومان را بتو خواهد داد و این بیست و پنج قران بجهت مخارجت از این جا تا کربلا آن شخص خراسانی متعجبانه از خدمت مرحوم میرزا بیرون شد و رفت بکربلای معلی میان ایوان شخصی را از اهل خراسان دید بعد از مصافحه باو گفت الان میان حرم مطهر یکی از حاجیهای خراسانی که از مکه مراجعت نموده سراغ ترا میگیرد حرف او تمام نشده بود که آن حاجی از حرم مطهر بیرون شد و میان ایوان این شخص را ملاقات کرد و صد تومان را که پسرش فرستاده بود به او داد آن مرد خراسانی نزدیک شد که از کثرت تحیر دیوانه بشود.

مخفی نماند که غالب از علماء اعلام (رض) صاحب کرامات و مکاشفات بودند لکن حقیر در این مختصر کرامات بعضی از متاخرین از علماء اعلام را تیمنا ذکر نمودم و الحمد لله اولاً و آخراً و ظاهراً و باطناً.



باب چهارم

در اسم و لقب و کنیه و نسب تاریخ ولادت و وفات حضرت مجتبی (ع)
و در تعیین اولاد و اقارب و در بعضی از قبور متبرکه سادات حسینی «ع» و در این باب ۸ فصل

و یکخانه است

در اسم و لقب و کنیه و نسب آن بزرگوار

فصل اول

بدان که اسم شریفش حسن است و اشهر القاب شریفه زکی و مجتبی است و کنیه شریفش
ابو محمد است پدر بزرگوارشان علی بن ابی طالب است والدۀ ماجده شان «فاطمه زهراء» سلام الله
علیها می باشد.

در تعیین یوم ولادت آن بزرگوار از ایام هفته ر در تعیین

فصل دوم

ماه ولادت و یوم آن از ایام ماه و در تعیین سال ولادت

علامه مجلسی ره در جلاء العیون میفرماید شیخ مفید و شیخ طوسی ره و اکثر اعظام علماء
ذکر کرده اند که ولادت شریف حضرت امام حسن (ع) در شب سه شنبه نیمه ماه مبارک رمضان سال
سوم هجرت بود انتهى

و مرحوم کفعمی ره در مصباح و کمال الدین بن طلحه در مطالب السئوال و سبط بن جوزی در
تذکره و ابوالفرج اصفهانی در مقابل الطالبین تصریح فرموده اند که ولادت با سعادت آنحضرت در
سال سوم هجرت نبوی (ص) بوده.

اقول ظاهراً اختلافی نباشد که ولادت حضرت مجتبی (ع) در مدینه طیبه سه شنبه نیمه ماه رمضان
المبارک بوده اما آنکه در شب سه شنبه بوده یا روز سه شنبه محل اختلافست
در ارشاد و مناقب فرموده اند که در شب سه شنبه بوده

و در دروس فرموده که روز سه شنبه بوده

و همچنین محل اختلافست که در چه سال بوده اکثر فرموده اند که در سال سوم هجری بوده

و در کافی و تهذیب و دروس است که در سال دوم هجری بوده

و بملاحظه آنچه گفته شد در تاریخ ولادت و زفاف صدیقه طاهره معلوم میشود که اصح قول اولست و
اقوال نادره دیگر هم هست که داعی بر ذکر آنها نیست.

در تعیین یوم رحلت حضرت مجتبی «ع» از ایام هفته

فصل سوم

و در تعیین ماه رحلت و یوم آن از ایام ماه

و در تعیین سال رحلت و سبب آن

علامه مجلسی ره در جلاء العیون فرمود اشهر میان علمای امامیه آنست که شهادت آنحضرت در
آخر ماه صفر واقع شده و عمر شریف آنحضرت بچهل و هفت رسیده بود انتهى
و بدانکه خلافتی نیست که وفات آنحضرت روز پنجشنبه بوده و ایضا خلاف معتدبه نیست که وفات

آن بزرگوار در ماه صفر بوده و لکن اختلاف در دو امر است

امر اول آنکه آیا در کدام روز از ایام صفر بوده و در این سه قولست

اول آنکه در آخر ماه صفر بوده و مجلسی ده فرموده است که این شهر اقوالست و در اصول کافی است و مضی فی شهر صفر فی آخره .

دوم آنکه در هفتم صفر بوده چنانچه در دروس و مصباح کفعمیست و قبض مسموماً يوم الخميس سابع صفر .

سوم آنکه دوشب با آخر ماه صفر باقی بوده چنانچه در مناقب این شهر آشوب است واضح قول اول است .

امردوم در سنه رحلت حضرت مجتبی (ع) و در آن نیز اقوالی است :

منها آنکه در سال پنجاه رحلت فرمود چنانچه از مجلسی معلوم شد که فرمود عمر شریف آنحضرت در وقت رحلت بیچهل و هفت رسیده بود و اشهر در باب ولادت هم که فرمودند سنه سوم هجرت بوده پس رحلت سنه پنجاه میشود .

و در ارشاد مفید است و مضی لسبیلہ فی شهر صفر سنه خمسین من الهجرة .

و در کافی از ابی بصیر از حضرت صادق (ع) روایت میکند : قبض الحسن بن علی و هو ابن سبع و اربعین سنة فی عام خمسین .

و منها آنکه در سال چهل و نهم هجری بوده چنانچه در اصول کافی است و مضی فی شهر صفر آخره من سنة تسع و اربعین و مضی و هو ابن سبع و اربعین سنة اشهر .

و در دروس فرموده : و قبض بها مسموماً يوم الخميس سابع صفر سنة تسع و اربعین

واقوال نادره دیگر هم هست واضح قول اولست پس مختار این شد که ولادت آنحضرت روز سه شنبه نیمه ماه رمضان سال سوم از هجرت بوده و رحلت آنحضرت روز پنجشنبه آخر ماه صفر سال پنجاهم از هجرت بوده پس بنا بر این سن شریف آنحضرت در وقت رحلت چهل و شش سال و پنجماه و نیم بوده و از سن شریف حضرت صدیقه طاهره در وقت ولادت حضرت مجتبی (ع) ده سال و دوماه و بیست و پنج روز گذشته تقریباً و از سن شریف حضرت امیر المؤمنین (ع) بیست و پنج سال و دوماه و دو روز گذشته تقریباً . و در حین رحلت حضرت پیغمبر (ص) سن حضرت مجتبی (ع) هفتاد و پنجماه و سیزده روز بوده و در حین رحلت پدر بزرگوارش سن شریفش سی و هفت سال و شش روز بوده پس مدت اقامت آنحضرت بنا بر مختار نه سال و پنجماه و نه روز بوده تقریباً .

و اما قاتل آن بزرگوار و سبب رحلتش

چنانچه در (ارشاد مفید است) این بود که چون معاویه عزم نمود که از برای پسرش یزید اخذ بیعت نماید سمی روانه نمود نزد جعده بنت اشعث بن قیس زوجه حضرت مجتبی (ع) با صد هزار درهم و وعده کرد که اگر آن بزرگوار را بقتل برساند او را تزویج نماید بفرزندش یزید پلید پس آن ملعونه آن سم را بحضرت مجتبی (ع) خوراند حضرت چهل روز مریض بود و بعد از دنیا رحلت فرمود . و مخفی نماند که جعده پدرش اشعث بن قیس بود و مادرش ام فروه خواهر ابوبکر بن ابی قحافه بود .

در عدد زوجات حضرت مجتبی (ع) و سبب کثرت تزویج

فصل چهارم

آن بزرگوار

از ابن شهر آشوب و بعضی دیگر از محدثین نقل شده که حضرت امام حسن (ع) دو یست و پنجاه زن تزویج فرموده و گفته شد سیصد زن تزویج فرموده .

و در بحار از کتاب عدد نقل کرده تزویج سبعین حرة و ملك مائة وستين امة فی سائر عمره
و در محاسن برقی از حضرت صادق ع روایت کرده که مردی آمد خدمت حضرت امیرالمومنین ع
عرض کرد یا امیرالمومنین ع آمده ام بمشورت کردن چون امام حسن ع و امام حسین و عبدالله بن جعفر خطبه
نمودند دختر مرا حضرت فرمودند (المستشار موتمن اما الحسن فانه مطلق للنساء ولكن زوجها للحسين)
و در بحار از مناقب روایت کرده که حضرت امام حسن ع خواستگاری فرمود دختر عبدالرحمن بن
حارث را عبدالرحمن سرش را بریر انداخت گفت والله کسی روی زمین عزیزتر نیست نزد من از شما و شما
خیلی زن طلاق می دهید و می ترسم که دختر مرا طلاق دهید قلبم از شما بر گردد و حال آنکه شما پاره تن
پیغمبر هستید پس اگر شرط فرمائی که دختر مرا طلاق ندهی بشما تزویج میکنم حضرت سکوت فرمود و
برخواست و بیرون شد و فرمود عبدالرحمن خیال دارد دخترش را طوقی کند و بگردن من اندازد

واما سبب کثرت تزویج آن بزرگوار

در کامل بهائی است که مخدیره شهر بانو هر شبه بکر بودی چون حوران بهشت و پیغمبر خبر داده بود
که در میان حسن و حسین هر که را زنی افتد که هر شبه بکر بود ائمه از صلب و ذریه او باشند امام حسن از این
سبب زن بسیاری کردی و چون این سبب نیافتی طلاق دادی حسین ع روزی بحسن گفت ای برادر خاطر
مرجان و آنچه که طلب داری از تو در گذشت و من یافتم حسن ع دانست که ائمه از صلب او نیستند انتهی
و ممکن است سببش این باشد که مردم افتخار میکردند که شب دخترشان ضجیع آن بزرگوار بشود
چنانچه در اصول کافی از حضرت صادق ع روایت کرده که حسن و لد علی پنجاه زن طلاق داد پس امیرالمومنین
در کوفه پیاپیستاد و فرمود یا معشر اهل الکوفه لا تنکحوا الحسن فانه رجل مطلق پس شخصی از جای خود
ایستاد و گفت بلی والله لننکحنه انه ولد رسول الله و ابن فاطمة فان عجبه امسك وان کره طلق
و موید اینست آنچه در مناقب ابن شهر آشوب روایت کرده که تمام این زنهای پشت سر جنازه حضرت
مجتبی ع با پایهای برهنه حاضر شدند و اگر مکره میبودند در طلاق خود اینقسم تشییع نمیکردند
و در روایتیست که آن بزرگوار دختر مردی را خطبه نمود قال له انی مزوجک و اعلم انک ملق طلق
فلق و لکنک خیر الناس نسباً و ارفعهم جداً و اباً و ممکن است علت کثرت طلاق آن بزرگوار بیان جزا از این
امر باشد چون نفوس عالیه در اوائل اسلام اباء داشتند از طلاق زوجات خود بلکه اعتقاد حرمت این امر
را داشتند و ممکن است سبب این کثرت تزویج آن حضرت این باشد که مأمود بود من الله بکثرت تزویج و این
اکبر اعظم امتحانات آن بزرگوار بود چون عمده اطاعت و انقیاد بنده آنست که اطاعت بنماید در آنچه مخالف
بامیل و طبع بنده است و میل اولیه نفوس مقدسه معصومین مخالفت با هوای نفس است و معاشرت بانسوان و
کثرت مزاجت در آنها مخالفت با هوای نفس است مثلاً باطاعت نمودن بخوردن و آشامیدن شکر و شربت
انقیاد بنده معلوم نمیشود و اما باطاعت نمودن در اکل حنظل کمال امتحان حاصل میشود و از اینست که عقل
کل خاتم النبیین ع نه زن اختیار فرمود و همچنین بزرگ امتحان غفل امتحالی قوله تع بود که فرمود ادبر فادبر
آنوقت خطاب رسید ما خلقت خلقا هو اوجب الی منك بك اتیب و بك اعاقب و ایاك امر و ایاك انهی

فصل پنجم

در ذکر اولادهای حضرت مجتبی علیه السلام و اسماء
شریفه آنها

بدانکه در ارشاد مفید است که آن حضرت هشت پسر داشت و هفت دختر

اما پسر های آنحضرت

الاول زید بن الحسن که اکبر اولادهای آن بزرگوار بود و شریف بنی هاشم بود و صدقات حضرت رسول ص در دست این بزرگوار بود تا حیوة داشت و در سن صد سالگی از دنیا رحلت فرمود و در عمدة الطالب است عاش مائة سنة و مات بین مکة و مدینه بموضع یقال له جامز و مادر ایشان و مادر ام الحسن و ام الحسین ام بشر بنت ابی مسعود انصاری بود و نام ابی مسعود عقبه بن عمر یا عقبه بن ثعلبه خزرجیه است و ایشان مدعی امامت نشدند و هیچیک از شیعیان هم مدعی امامت ایشان نشد

الثانی حسن ولد الحسن والدہ ماجده شان خوله بنت منظور الفزاریه است و این بزرگوار بسیار جلیل و فاضل صاحب ورع بود و گویا حضرت مجتبی خلیا علاقه خاطر داشت باین بزرگوار و لذا اسم شریف خود را در حیوةش بوی مرحمت فرمود و صدقات حضرت امیر المومنین در دست این بزرگوار بود و در وقعه کربلا حاضر بود و جراحات هم در آن وقعه ببدنشان رسید و از کثرت جراحت میان میدان افتاده و بعد که سرهای شهداء را خواستند از بدن جدا کنند سر آن بزرگوار را خواستند جدا کنند اسماء بن خارجه ماعون و ساطت نمود که سر آن بزرگوار را از بدن جدا نکنند چون ولد خارجه نسبتی داشت با والدہ حسن مثنی بعدهم با اهل البیت ایشان را اسیر کردند و اسماء ولد خارجه در کوفه او را از لشکر ولد سعد گرفت و زخمهای بدن او را مداوا نمود تا روی بالتیام نهاد و آن بزرگوار را روانه مدینه طیبه نمود آخر الامر بعد از چند سال و لید ولد عبدالملک مروان شخصی از منافقین را نزد آن بزرگوار روانه کرد و آنحضرت را مسموم نمود و در مدینه طیبه در سن سی و پنج سالگی از دنیا رحلت فرمود قبل از برادرش زید و در بقیع دفن شد

در اعلام الوری روایت شده که آن بزرگوار از عمش سید الشهداء ع یکی از دخترانشان را خطبه نمود سید الشهداء ع فرمود من اختیار مینمایم دخترم فاطمه را چون شبیه است بمادر فاطمه زهراء و آن مخدره در منزل جناب حسن مثنی سه پسر آورد

اول جناب عبدالله محض دوم جناب ابراهیم الغمر سوم حسن مثلث

و در عمدة الطالب است که حسن ولد الحسن خواستگاری کرد دختر مسور ولد مخرمه را در حالتیکه فاطمه بنت الحسین ع زوجه اش بود عرض کرد هر گاه تو تزویج کنی دختره را ببند نعلینت هر آینه من قبول تزویج میکنم و لکن پیغمبر ص فرمود انما فاطمة بصفة منی یرضینی ما ارضاها و بسخطنی ما اسخطها و من میدانم که اگر فاطمه زهراء حیوة داشت و تو پسر دختر او زوجه دیگر میگرفتی موجب سخت آن مخدره میشد حاصل آنکه مسوره گفت من میترسم که اگر دختره را بشما تزویج کنم و حال آنکه فاطمه بنت الحسین زوجه شما هست موجب سخت و غضب فاطمه زهراء ص بشود

و جناب فاطمه شوهرش جناب حسن مثنی را بسیار دوست میداشت و وقتیکه جناب حسن مثنی از دنیا رفت جناب فاطمه بر سر قبر او خیمه زد و یکسال بر قبر شوهرش مشغول گریه و ناله بود و بعد از یکسال مراجعت نمود بمنزل خود با گاه ندائی شنید که گوینده میگویی دهل و جدوا و اما فدا و او دیگری در عقب سر او گفت بل یسوا فانقلبوا

و در تذکره سبط است که بعد از رحلت جناب حسن مثنی جناب عبدالله ولد حسن والدہ ماجده اش فاطمه را زوجیت داد بعد از ولد عثمان ولد عفان بنرمان والدہ آن مخدره پس از او متولد شد جناب محمد دیباج

الثالث از اولادهای حضرت مجتبی ع عمر بن حسن المتجبی ع

الرابعه قاسم بن الحسن المتجبی ع

الخامس عبدالله بن الحسن المجتبی ع
و در اعلام الوری مرحوم طبرسی فرموده کان عبدالله بن الحسن قد زوجه الحسين ابنته
 سکینة فقتل قبل ان یبني بها ووالده ماجده این سه کنیزی بودام ولد وهر سه در کر بلا شهید شدند چنانچه
 در ارشاد است

و در لیهوف فرموده که زید بن حسن و عمر بن حسن و حسن بن حسن از جمله سبایائی بودند که
 با اهل البیت اسیراً وارد کوفه شدند و در زیارت ناحیه مقدسه بجای عمر بن الحسن ابو بکر بن حسن الزکی
 را جزء شهداء فرموده

السادس عبدالرحمن بن حسن
 فی الارشاد خرج مع عمه الحسين ع الی الحج فتوفی بالایواء وهو محرم وایواء منزلی است بین مکه
 و مدینه و مادر ایشان هم کنیزی بوده ام ولد

السابع حسین بن الحسن الملقب بالاترم وجهت آنکه آن بزرگوار را اترم نامیدند چون دندان جلو
 دهان مبارکش شکسته بود

الثامن - طلحة بن الحسن که او را طلحة الجواد مینامیدند و مادر جناب حسین الحسن و طلحة بن
 الحسن و فاطمه بنت الحسن ام اسحق بنت طلحة بن عبدالله التیمی بود کذا فی عمدة الطالب وثقة الاسلام قمی
 در منتهی الامال فرموده طلحاتیکه معروف بجود بودند شش تن بودند

اول - طلحة بن عبدالله التیمی و او را طلحة الفیاض مینامیدند

دوم - طلحة بن عمر بن عبدالله بن خلف و او را طلحة الجود میگفتند

سوم - طلحة بن عبدالله بن خلف و او را طلحة الطلحات میگفتند

چهارم - طلحة بن عبدالله بن عوف و او را طلحة الخیر مینامیدند

پنجم - طلحة بن عبدالرحمن بن ابی بکر و او معروف بود بطلحة الدراهم

ششم - طلحة بن الحسن المجتبی ع و او ملقب بود بطلحة الجواد انتهى

و اما بنات آن بزرگوار

ام الحسن و ام الحسین که این دو مخدره خواهر ابوینى جناب زید بن الحسن بودند

و فاطمه که این مخدره خواهر ابوینى جناب حسین اترم و طلحة بن الحسن بودند

و ام عبدالله و فاطمه و ام سلمه و رقیه هر يك از مادرهای متعدد بودند

و ام الحسن زوجه عبدالله بن زبیر بن عوام بود کذا فی عمدة الطالب

و ام عبدالله بنت الحسن زوجه حضرت زین العابدین و والده ماجده امام محمد باقر ع

و حسن و حسین و عبدالله الباهر بود و این مخدره در صبا یای حضرت مجتبی بجلالت قدر و بزرگواری ممتاز بود

و بعضی گفتند که والده امام محمد باقر ع ام الحسن بنت الحسن المجتبی بوده

و اما ام سلمه زوجه جناب عمر الاشرف ابن زین العابدین بود

و اما رقیه بنت الحسن زوجه عمر بن منزر بن زبیر بن عوام بود چنانچه در عمدة الطالب است

و در ذخیره الدارین سید عبدالمجید حائری نوشته ام الحسن و ام الحسین دختران امام حسن مجتبی

والده شان ام بشر بنت مسعود الانصاری بود و این دو مخدره با عانکه بنت مسلم بن عقیل که هفت ساله

بود در کر بلا بودند و قتی که لشکریان بخیم طاهرات ریختند هر سه در زیر سم ستوران هلاک شدند

و در عمدة الطالب است که از اولادهای حضرت مجتبی ع از هیچیک عقبی باقی نماند مگر از دو پسر

و یکدختر که جناب زید و جناب حسن مثنی و جناب ام عبدالله که والدۀ مکرمه حضرت باقر ع باشد چنانچه از اولادهای حضرت سیدالشهدا ع از هیچیک عقبی باقی نماند مگر از یک پسر و یک دختر که حضرت امام زین العابدین و فاطمه بنت الحسین باشد که زوجۀ حسن مثنی و والدۀ جناب عبد الله محض و ابراهیم و حسن مثنی بود

فصل ششم در ذکر بعضی از حالات شریفه پیریه های حضرت امام حسن مجتبی ع

و گفته شد که از پسرهای بلا واسطه آن بزرگوار دو نفر عقب داشتند یکی جناب زید و یکی جناب حسن بن حسن المثنی و بقیه پسرهای آن حضرت بلا عقب بودند و لابد است در این مقام از ذکر دو مقصد

مقصد اول

در حالات شریفه از اولادهای جناب زید بن حسن بن علی بن ابیطالب ع

و در عمدة الطالب است که آن بزرگوار یک پسر داشت مسمی بحسن امیر و یک دختر یک داشت مسمی به نفیسه و مادر حسن امیر و نفیسه لبابه بنت عبدالله عباس بن عبدالمطلب بود و اول لبابه زوجۀ جناب عباس بن علی بن ابیطالب ع بود و چون حضرت عباس در کر بلا شهید شد جناب زید ولد حسن او را تزویج فرمود و از او جناب حسن امیر و مخدره نفیسه متولد شد

و حسن بن زید بن حسن المجتبی ع از قبل از منصور امیر و حاکم مدینه بود و عقب جناب زید منحصر بود از او و او بسیار عاقل و بزرگوار بود و بابنی العباس کمال خلطه و آمیزش را داشت و بلباس ایشان که جامه سیاه بود مجلس میشد چون شعار بنی العباس لباس سیاه بود و شمار بنی هاشم لباس سبز جناب حسن امیر در سنه صد و شصت در سن هشتاد و پنج سالگی در جاحز که نزدیک مدینه طیبه است از دنیا رفت و در همان جا خرد دفن شد و زمان منصور و مهدی و هادی و رشید را دیدافت و ایشان بابنی عم خود

عبد الله محض و پسرانش محمد و ابراهیم بینو تنی داشت

و قتی که ابراهیم قتل باخمیری را شهید کردند و سرش را میان طشتی گذارده برابر منصور گذاردند حسن امیر حاضر بود منصور گفت: صاحب این سر را میشناسی گفت بلی میشناسم و گریه کرد

و اما مخدره نفیسه او را است نفیسه نامند و ست بمعنی خانم است و آن مخدره بسیار زاهد و متقیه بود و قبرش در شریف ست نفیسه در قاهره مصر مزار معروف است و مردم مصر بسیار از آن مخدره تعظیم میکنند با وسو کنند یاد میکنند و بسیاری از علماء نسابه گفتند نفیسه دختر جناب حسن امیر بن زید بن حسن المجتبی علیه السلام است

و در خیرات حسانت ست نفیسه دختر حسن بن زید بن الحسن بن علی بن ابیطالب ع که در خاک مصر مدفونست و مزارش زیارتگاه خاص و عامست و بطاهره کریمه الدارین ملاقبه میباشد در سال صد و چهل و پنج هجری در مکه معظمه متولد شده و در مدینه منوره بازهد و عبادت بسر برده با جناب اسحق الموتن پسر حضرت امام جعفر صادق ع هم بالین بود و از آن صلب پاک یک پسر و یک دختر آورد قاسم و ام کلثوم پس از آن باشوهر و فرزندان خود بمصر رفته و بعد از هفت سال که آنجا بودند ماه رمضان سنه دو بیست و هشت از دنیا رحلت فرمود پس از ارتحال شوهرش میخواست او را بمدینه منوره حمل کنند اهل مصر استناده نمودند که آن نعش پاک را بمصر سپارد قبول فرمود بعد جناب اسحق با دو فرزندش بمدینه طیبه مراجعت فرمودند

و آن مخدره قائم اللیل و صائم النهار بود
و میگوید در ظرف سه شبانه روز یکمرتبه غذا میخوردند و در حال احتضار روزه بود و جمعی مسئلت
نمودند که روزه اش را افطار کند گفت سبحان الله سی سالست که مسئلت کرده ام که صائم از دنیا بروم
چگونه از آرزوی سی ساله دست بکشم
و در وقت احتضار این بیت را میخواند

اصر فواعنی طیبی ودعونی وحبیبی زادنی شوقی الیه وگرامی ویحیبی
و در آنوقت که ست نفیسه در مصر بود امام شافعی ساکن مصر بود و زیارت ست نفیسه میرفت و از
پس پرده طلب ادعیه خیریه مینمود
و در آنزمان احمد بن طولون در مصر حکومت داشت و ظلم و تعدی زیادی مینمود اهالی مصر
بحضرت ست نفیسه شاکی شدند فرمود چه روز احمد سوار میشود عرض کردند فلان روز مخدره در آن
روز سر راه احمد آمد چون موکب او رسید او را صدا کرد احمد پیاده شد و بخدمتش شتافت مخدره
صفحه بدست وی داد که در آن نوشته بود

ملکتم ناسرقتم و قدرتم فقهرتم فقد علمتم ان اسهام الاسحار نافذة غیر مخطئة لا سیما فی قلوب اوجعموها
واجساداً اریتموها اعملوا ما شئتم یا ناصارون وجوروا فانا مستجیرون و اظلمو فانا الی الله المستظلون
فسمعنا من الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون

احمد بن طولون که این کاغذ را خواند استغفار کرد و دست از تعدی و ظلم خود کشید
و در دارالسلام از اسعاف الراغبین روایت کرده و قتی که اهل مصر استدعا نمودند که مخدره را در
مصر دفن کنند جناب اسحق موتمن راضی نشد پس پیغمبر ص را در خواب دید فرمودند
یا اسحق لا تعارض اهل مصر فی نفیسة فان الرحمة تنزل علیهم ببر کتها
و از عبدالوهاب شعرانی از شاذلی روایت کرده که پیغمبر ص در عالم رویا فرمودند
اگر حاجتی باشد بسوی خداوند پس نذر کن از برای نفیسه طاهره و لویکدرهم تا خداوند حاجت را بر
آورد و مخدره بدست خود قبرش را حفر کرد و همه روزه میرفت میان قبرش و نماز میخواند و میان قبرش
شش هزار مرتبه ختم قرآن فرمود و در وقت احتضار روزه دار بود و قرائت سوره مبارکه اعام را چون
باین آیه شریفه رسید (لهم دارالسلام عند ربهم) از دنیا رحلت فرمود

و جناب حسن امیر هفت پسر داشت

اول جناب قاسم بن الحسن الامیر بن زید بن الحسن المجتبی ع و مادرش ام السله دختر جناب حسین
بن اترم بن الحسن المجتبی بود

دوم - جناب علی الشدید بن الحسن الامیر

سوم - جناب زید بن الحسن الامیر

چهارم - جناب ابراهیم بن حسن الامیر

پنجم - جناب عبدالله بن حسن الامیر

ششم - جناب اسحق بن حسن الامیر

هفتم - جناب اسمعیل بن حسن الامیر

و احوالات این هفت نفر از احفاد حضرت مجتبی ع در ضمن هفت مطلب ذکر میشود

مطلب اول در ذکر اولادهای جناب قاسم بن حسن امیر واو چهار پسر داشت و دو دختر

واما پسر های او

اول جناب عبدالرحمن الشجری ابن قاسم بن الحسن الامیر و منسوبست به شجر و او قریه است از قراء مدینه طیبه و از اولادهای او است جناب علی بن عبدالرحمن بن قاسم بن الحسن الامیر که در قریه از قراء ری کشته شد

و ایضاً از اولادهای اوست جناب محمد بن ابراهیم ابن علی بن عبدالرحمن الشجری که در کچور طبرستان ساکن بود و بوفور زهد و عبادت از سایر سادات ممتاز بود

و ایضاً از اولادهای اوست جناب حسن بن قاسم بن حسن بن علی بن عبدالرحمن الشجری الملقب به داعی صغیر واو در شهر آمل شهید شد

و ایضاً از اولادهای اوست جناب محمد ولد حسین ولد محمد ولد عبدالرحمن الشجری که در سامری مدفونست

وحسن ولد ابراهیم ولد علی ولد عبدالرحمن که در بیشابور در حبس ولد طاهر در سال دویست و شصت هجری از دنیا رحلت فرمود

و اولاد و احفاد جناب عبدالرحمن الشجری زیادند

دوم جناب محمد البطحائی ولد قاسم ولد الحسن الامیر و بطحا نام وادیست در مدینه طیبه و از اولادهای اوست حسن ولد شرفشاه ولد عباد ولد محمد ولد حسین الاطروش ولد علی ولد محمد البطحائی که جناب حسن ولد شرفشاه جد سادات گلستانه است که ساکنند در اصفهان

و ایضاً از اولادهای محمد البطحائیست حمزه بن عیسی محمد البطحائی که در طبرستان شهیدش نمودند

سوم جناب حمزه بن قاسم بن حسن الامیر بن زید بن الحسن المجتبی ع
چهارم جناب حسن بن قاسم بن الحسن الامیر بن زید بن الحسن المجتبی ع
واما دو دختر

یکی خدیجه بود که زوجه پسر عمش جناب عبدالعظیم مدفون در ری است

و دیگری عبیده زوجه پسر عم خود طاهر بن زید بن حسن بن زید بن الحسن المجتبی ع است

مطلب دوم در ذکر حالات اولادهای جناب علی الشدید بن حسن امیر که در حبس منصور از دنیا

رفت و از احفاد این بزرگوار است جناب عبدالعظیم بن عبدالله بن علی الشدید بن الحسن الامیر بن زید بن الحسن المجتبی المکنی به ابوالقاسم المدفون فی الری و احوالاتشان در خاتمه ذکر میشود انشاء الله

مطلب سوم در ذکر اولادهای جناب ابوطاهر زید بن حسن الامیر و اولادهای او ساکن در

صنعاء یمن هستند چون مادرشان از اهل صنعاء بوده

مطلب چهارم در ذکر اولادهای جناب ابراهیم بن حسن الامیر و اولادهای او است جناب

محمد ولد حسن ولد محمد ولد زید ولد ابراهیم ولد حسن الامیر و این بزرگوار در صفراء که از محال مدینه است از دنیا رحلت فرمود

مطلب پنجم در ذکر اولادهای جناب عبدالله ولد حسن امیر و اولاد های اوست

جناب زید ولد عبدالله ولد حسن امیر و این امامزاده گریخت با هو از و در آنجا مأخوذ شد و کشته

« درذکری بعضی از نبیره های حضرت مجتبی ع » (۱۵۱)

شد بقتل صبر

وایضاً از احفاد اوست جناب محمد بن عبدالله بن زید بن حسن الامیر که در نیشابور میان محبس از دنیا رفت

مطلب ششم درذکری از اولاد های جناب اسحق حسن الامیر بن زید بن حسن المجتبی ع و او را پسری بود هرون نام معروف بکوکبی و از احفاد اوست جناب محمد بن جعفر بن هرون بن اسحق بن حسن الامیر که در شهر آمل مازندران رافع بن الیث او را شهید کرد و قبر او در آمل مازندران زیارتگاه معروف است

مطلب هفتم درذکری از اولاد های اسمعیل بن حسن الامیر که او را اسمعیل جالب الحجارة میگفتند و از احفاد اوست جناب احمد بن اسمعیل جالب الحجارة و احمد به بخارا سفر کرد و در آنجا فرزندان آورد و در بخارا کشته شد

وایضاً از احفاد اوست جناب امیر حسن الملقب بالداعی الکبیر بن زید بن محمد بن اسمعیل جالب الحجارة ابن حسن الامیر و مادر مکرمة ایشان بنت عبدالله الاعرج بن حسین الاصغر بن علی بن الحسن بن علی بن ابيطالب بود و در سنه دو و پینجاه هجری در طبرستان خروج کرد و در سنه دو و پست و هفتاد وفات نمود و در ایام سلطنتش چند نفر از سادات حسینی را بقتل رسانید یکی حسین بن احمد بن محمد بن اسمعیل بن محمد بن عبدالله الباهر بن علی ولد الحسن ولد علی ولد ابيطالب بود دوم عبیدالله ولد علی بن حسین بن جعفر بن عبیدالله بن حسین الاغر بن علی بن الحسن بن علی بن ابيطالب و ایشان از جانب داعی حکومت قزوین و زنجان را داشتند و بواسطه تهاجم موسی بن بغا باین دو بلد ایشان بطبرستان گریختند و داعی کبیر هر دو تن را حاضر ساخت و در بر که آب غرق نمود تا هر دو جان بدادند آنگاه جسد ایشان را در سردابی انداخت و قتیکه یعقوب لبث بطبرستان آمد و داعی در دیلم بود جسد ایشان را از سرداب بیرون آورد و بخاک سپرد و قتل این دو سید جلیل در سنه دو و پست و پینجاه و هشت هجری بود سوم از مقتولین داعی کبیر جناب حسن بن محمد بن جعفر بن عبیدالله بن حسین الاصغر بن علی بن الحسن بن علی بن ابيطالب معروف بسید عقیقی که او را داعی کبیر دست بگردن بسته حاضر نمود و گردن نازنینش را با شمشیر بزد و دیگر جمعی از اهل طبرستان را با خود دشمن دانست قصد کرد که آنها را بقتل برساند پس چندی تمارض نمود و بعد آوازه مرك خود را منتشر نمود پس او را در جنازه گذاردند و بمسجد آوردند تا بوی نماز کنند چو مردم در مسجد جمع شدند آنگاه جمعی که با آنها مواضعه نموده بود از جای جستند و درهای مسجد را بستند و داعی نیز شاکی الصلاح از تابوت بیرون جست و شمشیر کشیدند و جمعی را بقتل رسانیدند و این داعی کبیر اولادی نداشت نه ذکور و نه اناث و برادری داشت محمد بن زید الحسنی و او بعد از برادرش ملقب شد بداعی و مدتی بر ملک طبرستان سلطنت نمود آخر الامر محمد بن هرون سرخی صاحب اسمعیل بن احمد سامانی با او مبارزت نمود باغوی معتضد خلیفه عباسی و جمعی از لشکر بخارا در برابر او آمدند و آنجناب را از پشت زین بر زمین انداختند و این قضیه در سنه دو و پست و هشتاد و هفت در نیم فرسخی استراپاد واقع شد کذا فی حبیب السیر و در روح و ریحان از مجالس نقل میکند که در شرح احوال سادات گیلان میفرماید که محمد بن زید پس از برادر بحکومت نشست و اوست اول کسی که قبه بر سر مرقد حضرت امیر المومنین ساخت و محمد بن زید برادر حسن ولد زید محمد ولد اسمعیل جالب الحجارة ولد حسن امیر است که او در سال دو و پست و پینجاه هجری در طبرستان خروج کرد و بر آن ممالک استیلا یافت و در روز دوشنبه بیست و سوم ماه رجب سنه دو و پست و هفتاد بجوار مغفرت الهی پیوست و مدت سلطنتش قریب بیست سال بود و او بمقاتل از شعراء زمان او بود که تصیده در مدح او گفته که مطلعش اینست (الله فرد و ابن زید فرد)

چون داعی این را شنید بخاک تضرع افتاد گفت بگو

(الله فرد و ابن زید عبد)

مقصد دوم

در حالات شریفه بعضی از اولادهای جناب حسن بن الحسن المجتبی ع

و جناب حسن مثنی بسیار جلیل و فضل بود و گویا حضرت مجتبی بسیار علاقه خاطر بوی داشت و لذا اسم شریفش را در حیوة خود بآن بزرگوار داد و آن بزرگوار در وقعه طف حاضر بود و جراحاتی هم بر بدنش رسید و از کثرت جراحت میان میدان افتاد بعد اسماء بن خاریجه توسط نمود او را نکشتند و در کوفه زخمهای بدن او را مداوا نمود تا ملتئم شد آن بزرگوار رفت بمدینه طیبه آخر الامر و اید بن عبد الملك بن مروان او را مسموماً شهید نمود در مدینه در سن سی و پنج سالگی در بقیع دفن شد

و آن جناب سه پسر داشت از فاطمه بنت الحسین و دو دختر

اول جناب عبدالله المحض

دوم جناب ابراهیم الغمر

سوم جناب حسن مثلث

و دو دختر مکی بزینب بود و دیگر ام کلثوم

و سه پسر و دو دختر هم داشتند از غیر فاطمه بنت الحسین

اول داود دوم جعفر که مادر این دو ام ولد بود

سه م محمد و مادر او رمله بنت سعد ولد زید بن عمرو نو فل عدویست

ورقیه و فاطمه

اما دخترانشان شرح حالشان معلوم نیست بغیر آنکه زینب عیال عبد الملك بن مروان بود و فاطمه زوجه معویه بن عبدالله بن جعفر طیار بود

اما پسرهای حسن مثنی

اول جناب عبدالله المحض پسر بزرگ جناب حسن بن حسن المثنی بود

و از اولادهای حسن مجتبی او اول کسیست که از حسین متولد شد که از جناب پدر منتهی میشود بحضرت مجتبی و از جانب مادر منتهی میشود بحضرت سید الشهداء ع لذا ملقب بمحض شده یعنی در علموی بودن و فاطمی بودن خالص است

چنانچه حضرت محمد باقر ع از اولاد حضرت سید الشهداء آ اول کسیست که از حسین متولد شد که از جانب پدر بحضرت سید الشهداء منتهی میشود و از جانب مادر بحضرت مجتبی ع چون والده اش ام عبدالله بنت حضرت مجتبی ع بود

و جناب عبدالله المحض شیخ نبی هاشم بود واجمل و اکرم واجود و افضل مردم بود وقتی بآن بزرگوار گفتند شما چگونه افضل مردم شدید فرمود لا اناس کلهم تمنوا ان یکونوا منا و لا تمنی ان یکون احد

واجمال و حالات جناب عبدالله محض آنست که بعد از ضعف دولت بنی امیه و بنی مروان بعضی از بنی هاشم

« در ذکر بعضی از نبیره های حضرت مجتبی ع » (۱۵۳)

متفق شدید که باجناب صاحب نفس الزکیه وجناب ابراهیم قتیل باخمی پسر های عبدالله محض بیعت نمایند حضرت صادق ع باین امر مصلحت ندید

بعد از چندی عبدالله بن سفاح بن محمد ولد علی ولد عبدالله ولد عباس ولد عبدال مطلب که اول خلفاء بنی العباس بود بخلافت قرار گرفت

آنوقت جناب عبدالله محض و هر دو پسر شان در کوفه تشریف داشتند و سفاح هم در کوفه بود جناب محمد و جناب ابراهیم از ترس سفاح مخفی شدند و سفاح خیای جناب عبدالله محض را احترام میکرد گاهی سوال میکرد که پسران تو محمد و ابراهیم کجا هستند و جناب عبدالله هم در جواب طفره میزد تا اینکه سفاح از دنیا رفت و خلافت بمنصور قرار گرفت

عازم شد بر قتل محمد و ابراهیم جواسیسی معین نمود تا ایشان را پیدا کنند وقتی منصور عازم بیت الله شد در بین راه مشرف شد بمدینه طیبه روزی جمعی از بزرگان و بنی هاشم و جناب عبدالله را بنام دعوت کرد و گفت پسر های تو کجا هستند قسم بخدا من ترا هان کنم تا ایشانرا نزد من حاضر نکنی و حکم کرد که عبدالله و جناب ابراهیم غمروشش نفر از فرزندان و برادر آنها را در غل و زنجیر کشیدند و بر شتران نشاندند که آنها را ببرند بکوفه

جناب عبدالله بمنصور گفت ما هکذا فعلنا باسیر کم یوم بدر یعنی در آنروز که جد شما عباس اسیر شد پیغمبر ص با و مهربانی کر و فرمود او را مقید نکنید و تو امر و زمارا مقید میکنی منصور ملعون جسارت کرد گفت اخساً یا بن الخسأ

جناب عبدالله فرمود ای امهاتی تلخن افاطمة بنت الحسین ع ام فاطمة بنت رسول الله ص ام خدیجة بنت خویلد منصور در جواب چیزی نگفت و امر کرد ایشانرا بجانب کوفه کوچ دهد کسی را گماشت که جناب عبدالله را مفلول نموده و پسر های او را دستگیر نماید

جناب عبدالله فرمود بخدا قسم محنت من از محنت یعقوب زیاد تر است چون او را از دوازده پسر يك پسر مفقود شد و از من خواهش میکنند دو پسر خود را تسلیم قاتل نمایم والله اگر آنها در زیر قدمهای من باشند قدم خویش را بر ندارم

و در روایت است و تنیکه عبدالله و برادرانش را از مدینه مفلولا میبردند از درب منزل حضرت صادق ع عبور دادند حضرت از شکاف در بایشان نگریست و گریه زیادی کرد و فرمود والله ما وفت الانصار رسول الله بیعتهم لقد باعوه علی ان یقوانفسه و ولده مما یقون منه نفوسهم و اولادهم والله لا یفلح قوم تخرج بهؤلاء علی هذا الصورة

و ایشانرا همین قسم مفلولا بردند به ربنده در آنجا سلاسل و اغلالشان را زیاد و صعب تر کردند منصور بجهة آرزدن قلب جناب عبدالله برادر مادری او را که محمد بن عبدالله بن عمر بن عثمان بود عفان باشد امر کرد از میان محبس بیرون آوردند اینقدر تا زیانه با و زدند که بدنش کبود و چشمش معیوب شد و دو مرتبه پهلوی عبدالله محض حبس کردند

چون جناب فاطمه بنت الحسین بعد از رحلت حسن مثنی تزویج شد بعبدالله عمرو بن عثمان بن عفان و از او پسر ی آورد محمد نام

الحاصل این بزرگواران را بهمین قسم آوردند تا وارد کوفه نمودند و آنها را در زندان هاشمیه حبس کردند

در خبر است و قتی که جناب عبدالله محبوس بود جناب محمد و ابراهیم بلباس عربهای بادیه نشین نزد پدر آمدند عرض کردند اگر بفرمائی آشکار شویم فرمود ان منعکما ابو جعفر ان تعیشا کریمین فلا یمنعکما ان تموتا کریمین یعنی اگر مانع است منصور که شما بعزت زندگانی کنید مانع نیست که شما بعزت بمیرید و این بزرگواران سه سال یا پنج سال در زندان هاشمیه محبوس بودند تا وقتیکه محمد و ابراهیم خروج کردند و سر آنها را برای منصور آوردند آنگاه منصور امر کرد که جناب عبدالله را در میان زندان بقتل رسانند

و در روایت است که جناب عبدالله در عید اضحی سنه صد و چهل و پنج در سن هفتاد و پنج سالگی از دنیا رفت و قبر شریفش در زندان هاشمیه یاد رکوفه است

دوم از اولادهای حسن مثنی ع جناب ابراهیم الغمر ولد الحسن المجتبی که برادر اعیانی جناب عبدالله محض بود و آن بزرگوار هم مدت سه سال یا پنج سال در زندان هاشمیه با برادرانش محبوس بود و در سال صد و چهل و پنج در سن شصت و نه سالگی میان محبس از دنیا رفت
در عمدة الطالب است که قبرش در کوفه مزار شیعیان است و صندوقی دارد و شاید قبرشان بقعه ایست که در طرف راست کیستکه از کوفه بجف اشرف مشرف میشود مقابل قبر میثم تمار و معروفست بمزار و مرقد سید ابراهیم

و جهت ملقب شدنشان بغمر در فصل دوازدهم از باب سوم ذکر شد

سوم جناب حسن بن الحسن بن الحسن المجتبی ع او نیز برادر اعیانی جناب عبدالله محض و ابراهیم الغمر است و در شهر ذی قعدة الحرام سنه صد و چهل و پنج در سن شصت و هشت سالگی در میان زندان هاشمیه از دنیا رحلت فرمود و محتمل است که قبر تمام سادات که در زندان هاشمیه از دنیا رفته اند در همان میان زندان هاشمیه باشد و هاشمیه شهر است که منصور دو انقی لع بنا نمود و در نزدیکی شهر انبار و بعضی احتمال داده اند که زندان هاشمیه مقبره سید ابراهیم است که محاذی مقبره جناب میثم تمار است

چهارم جناب حسن بن حسن بن الحسن المجتبی ع او نیز در حبس منصور بود لکن او را رها کرد مراجعت بمدینه طیبه فرمود و در سن هفتاد سالگی از دنیا رحلت فرمود

پنجم جناب داود بن حسن بن حسن المجتبی المکنی بابی سلیمان او نیز در حبس منصور بود مادرش مشرف شد خدمت حضرت امام جعفر صادق ع و التماس کرد حضرت دعای استفتاح را با و تعالیم فرمود عمل که ام داود باشد و مادرش آن عمل را در نیمه رجب بجای آورد جناب داود از حبس خلاص شد و در مدینه طیبه در سن شصت سالگی از دنیا رحلت فرمود

ششم جناب محمد بن حسن بن حسن المجتبی ع از او عقبی نقل نشده و عقب از آن پنج نفر دیگر از اولادهای جناب حسن بن حسن المجتبی میباشد و لابد است در مقام از ذکر پنج مطلب

المطلب الاول

در ذکر از حالات و مقابر بعضی از اولادهای جناب عبدالله محض

بدانکه جناب عبدالله المحض شش پسر داشت

اول جناب محمد صاحب النفس از کیه و قتیل احجار الزیت و جناب محمد در سنه مانه متولد شد بلا خلاف کما فی عمدة الطالب و در نیمه رمضان یا بیست و پنجم رجب سنه صد و چهل و پنج هجری در مدینه طیبه در سن چهل و پنج سالگی مقتول شد و قبرش در نزدیک حصار مدینه طیبه است و معروفست و جهت آنکه او را صاحب نفس ز کیه گفتند انستمد و قتیله پسر عم منصور عیسی بن موسی بن علی بن

عبدالله بن عبدالمطلب با لشکر زیادی در پشت مدینه طیبه با اصحاب و لشکر محمد صاحب زکیه رزم و قتال نمودند و لشکر محمد شکست خورد آن بزرگوار دانست که دیگر ظفر نمیابد و ظفر با او نیست داخل خانه شد و دفتر اسامی کسانی را که با او بیعت کرده بودند با آتش سوزانید تا کسی ایشان را نشناسد از اینجهت ملقب شد بنفس زکیه و از حضرت پیغمبر ص روایت شده که فرمودند یقتل باحجار الزیت من ولدی نفس زکیه و حجار الزیت موضعی است در مدینه که مردم بنماز استسقا در آنجا حاضر میشوند جناب محمد را در آنجا بقتل رسانیدند

و جناب محمد شش پسر داشت

اول عبدالله ملقب با شتر که بعد از قتل پدرش جناب محمد با راضی کابل تشریف برد و در شعبه کوهی که مسمی بود بعلج مقتول شد و سر او را نزد منصور ملعون آوردند
دوم علی بن محمد که در زندان هاشمیه از دنیا رحلت فرمود
سوم طاهر بن محمد بن عبدالله المحض

چهارم ابراهیم بن محمد

پنجم حسن بن محمد المکنی بابی الزفت که در یاری حسین بن علی صاحب الفخ او را دست بگردن بسته سر از بدنش جدا نمودند
ششم یحیی بن محمد بن عبدالله المحض

و از هیچیک از اولادهای محمد صاحب نفس الزکیه عقب و نسلی نماند بغیر از عبدالله اشتر و از احفاد او است ابوالعلی واسطی ثقیب الکوفه بن محمد بن حسن الاعور بن محمد الکابلی بن عبدالله الاشتر بن محمد صاحب نفس زکیه بن عبدالله المحض بن حسن بن حسن المجتبی ع

دوم از پسرهای عبدالله المحض ابراهیم قلیل باخمی بن عبدالله المحض بود و در کتاب کافیست باخمی بالموحده والخاء المعجمه والراء قرية یقرب الکوفه بهاقبر ابراهیم بن عبدالله بن الحسن بن علی ع و در آن موضع جناب ابراهیم بالشکر منصور رزم نمایانی نمودند و جمع کثیری با او بیعت کرده بودند **هفتم** ابوحنفیه امام الحنفیون آخر امر جناب ابراهیم بدست لشکر منصور دوانقی شهید شد و در همان موضع دفن شد

و اشاره بقبر همین ابراهیم نموده **دعبل خزاعی** در حضور حضرت رضاع که عرض میکند

واخري بارض الجوزجان محلها وقبر بياخمري لدى الغربات

و سر نازنین ابراهیم را در طشت نهاده در کوفه نزد منصور ملعون حاضر نمودند شهادتش در بیست و پنجم ذی قعدة سنه صد و چهل و پنج بود در سن چهل و هشت سالگی و محتمل است قبر یکه محاذی قبر میثم تمار و معروفست بقبر سید ابراهیم قلیل باخمی باشد نه قبر ابراهیم غمر بن الحسن المثنی و از اولادهای جناب ابراهیم قلیل باخمیست عبدالله بن ابراهیم قلیل باخمی بن عبدالله المحض که در مصر وفات نمود

و ایضاً سادات بنی الاذرق که در ینبوع هستند از احفاد ابراهیم الاذرق بن عبدالله بن الحسن بن ابراهیم قلیل باخمی هستند

سوم از پسرهای عبدالله المحض موسی الجون بن عبدالله المحض بود
از ابوالحسن عمری نقل شده که وقتی که منصور دوانقی جناب عبدالله المحض را در زندان حبس کرده

بود گاهی جناب موسی الجون را میطلبید با و هزار تازیانه میزد و آن بزرگوار را بمیدینه فرستاد که از برادرانش خبر آورد که کجا هستند پس موسی از مدینه گریخت بجانب مکه و در آنجا بود تا برادرانش محمد و ابراهیم کشته شدند و منصور هم بدرک واصل شد و نوبت پسرش مهدی بن منصور رسید

در آن سال مهدی زیارت بیت الله مشرف شد در هنگامیکه مشغول طواف بود موسی الجون نزدیک رفت فرمود ایها الخلیفه مرا امان ده تا ترا موسی الجون بن عبدالله المحض دلالت کنم

مهدی گفت لك الامان ان دلائنی علیه پس موسی الجون فرمود منم موسی الجون بن عبدالله المحض مهدی گفت ترا که میشناسد و شهادت میدهد بصدق تو فرمود حسن بن زید و موسی بن جعفر ع و حسن بن عبدالله بن عباس علی بن ابیطالب ع پس آنها گواهی دادند و مهدی خط امان بوی داد و بود تا زمان هرون الرشید

یکروز بهرون وارد شد و در بساط رشید پای شریفش لغزید و افتاد روی زمین هرون خنده کرد موسی فرمود این سستی از ضعف روزه است نه از ضعف پیری و آن جناب در سویقه مدینه طیبه وفات نمود

و مسعودی در مروج الذهب از فضل بن عمر روایت میکند که عبدالله بن مصعب بن ثابت بن عبدالله بن زبیر بن عوام نزد هرون الرشید سعایت نمود از جناب موسی الجون هرون جناب موسی الجون را طلبید سخن زبیر را با و گفت فرمود من او را با بن سخنش قسم میدهم عبدالله گفت قسم یاد میکنم فرمود بگو تقلدت الحول والقوة دون حول الله وقوته الى حولی وقوتی ان لم یکن ما حکیته عنک حقا زبیر همین قسم را یاد نمود

موسی الجون فرمود الله اکبر فانی سمعت ابی عن جدی امیر المومنین ع عن رسول الله ع ما حلف احد هذا الیمن کاذبا الا عل الله تعالی له العقوبة قبل ثلث و در همان روز عبدالله بن مصعب بمرض جذام از دنیا رفت

و از جناب موسی الجون اولاد و احفاد زیادی متخلف شد منجمله عبدالله بن محمد امین بن یوسف الاخضر بن ابراهیم بن موسی الجون و منجمله داود بن شیخ صالح بن عبدالله بن موسی الجون که این دو در محبس وفات نمودند و در بقیع دفن شدند

و منجمله محمد بن صالح بن عبدالله بن موسی الجون که معروف بشهید است و قبرش در بغداد زیارتگاه است و اینکه بعضی ابن مقبره راقبر محمد بن اسمعیل بن جعفر الصادق ع میدانند درست نیست و جناب محمد بن صالح مناقب زیادی دارد و شعر بسیار نیکو میگفت و در بغداد از دنیا رحلت فرمود و از اعقاب او در حجاز زیادند و ایشان را صالحیون میگویند و از این سلسله است آل ابی الضحاک

و من جمله سید علی مهنا که سواتی از مرحوم علامه حلی فرموده از احفاد موسی الجونست و صاحب کتاب عمدة الطالب فی انساب آل ابیطالب از احفاد سید مهنا میباشد و در هفدهم ماه صفر سنه هشت و بیست و هشت در شهر کرمان از دنیا رفت و هو احمد بن علی بن حسین بن علی مهنا

و من جمله ابوالبرکات حسن بن جعفر که احفاد موسی الجونست و بسیار شجاع بود در عمدة الطالب است که خواهرش چند درهم فرستاد نزد او که گندم در عوض با و بدهد پس دراهم را گرفت آنها را با انگشت خود مالید از قوی که دست سکه اش میخورد پس گندم با و داد و دراهم را رد کرد

که اینها معیوب است همشیره اش یکمشت از گندم هارا میان دستش مالید از قوت دستش آرد شد گندمها را رد کر که معیوبست

و در بقیعت مزار ابراهیم بن موسی ولد عبدالله و موسی الجون و مزار ولد عبدالله و محمد ولد یوسف بن موسی الجون

و هن جمله غالب شعراء مکه معظمه و مدینه از احفاد موسی الجون میباشند

چهارم از اولادهای عبدالله المحض یحیی صاحب دیلم ابن عبدالله المحض بود

و جهت آنکه ملقب بصاحب دیلم شد آنستکه آن امامزاده معظم از خوف هرون الرشید فراری شد بدیار دیلم و اهل آن حدود باوی بیعت کردند و باو گرویدند از اینجهت معروف شد بصاحب دیلم

پس هرون الرشید فضل بن یحیی بن خالد البرمکی را با جمعیت بسیاری فرستاد برای گرفتن جناب یحیی چون لشکر بطالقان رسیدند فضل مکاتیبی بوالی طبرستان و سایر اعیان بعنوان محبت آمیز نوشت و مکتوبی نیز با وعده امان برای یحیی فرستاد تا تحف کثیره و قضاة و روسا آن بلد محفة نوشتند و او را مهر کردند که هرون صدمه به یحیی نخواهد رسانید آخر الامر فضل بن یحیی بجناب یحیی بن عبدالله المحض امان خط داد و جناب یحیی به همراهی فضل نزد رشید آمد و رشید بعد از ورود یحیی او را بسیار تجلیل کرد و خلعتی باو داد بادویست هزار دینار و یحیی بآن اموال قروض جناب حسین بن علی صاحب فخر را اداء نمود چون او دویست هزار دینار مقروض بود

الحاصل رشید مدتی ساکت بود لکن کینه یحیی در قلبش بود لذا گاهی یحیی را حاضر میکرد و باو کتاباتی میکرد یحیی خط امان را بیرون کرد و هب بن وهب ابوالبختری خط امان را از یحیی گرفت و او را از جهاتی باطل کرد و امر کرد بر یختن خون آن مظلون هرون از این امر خیلی خوشنود شد و امر کرد هزار ششصد درهم با بوالبختری دادند و او را منصب قضاوت داد و امر کرد یحیی را بزندان بردند

و بعد از چندی یحیی را را حاضر نمود و قضاة و شهودی طلبید که ببینند باو آسیبی نرسیده یحیی که حاضر شد هر يك با او سخنی گفتند و آن جناب ساکت بود گفتند تو چرا سخنی نمیگویی اشاره بدهان خود کرد زبان خود را بیرون آورد دیدند از شدت زهر مثل زغال سیاه شده پس آن جماعت رخاستند بروندهنوز بوسط خانه نرسیده بودند که آن بزرگوار از شدت زهر بروی در افتاد کذا فی مقاتل الطالبین

و بعضی قضیه موسی الجون را با عبدالله ولد مصعب که در سابق گفته شد درباره یحیی صاحب دیلم نوشته اند که یحیی عبدالله را باینقسم سوگند داد فرمود بگو برئت من قوته الی حولی و قوتی انکنت کاذبا و در روایت است که هنوز کلام زیر تمام نشده بود که هلاک شد و در مجلس المومنین است که رشید امر کرد جناب یحیی را محبوس نمایند و در ایام حبس آن بزرگوار را مسموم نمودند و در آن حال از دنیا رفت

و از تاریخ طبری معلوم میشود که شهادت در سنه صد و هفتاد و شش بوده

و بعضی گفتند که جناب یحیی در میان محبس بجوع و عطش از دنیا رفت

و بعضی گفتند رشید امر کرد او را زنده خوا با نهند و ستونی از سنک و ساروج بروی آن بنا کردند تا جان داد و اولادهای آنجناب زیاد بودند

هن جمله ابراهیم و محمد صالح و سلیمان ابناء یحیی و ادا محمد و ولد یحیی صاحب دیلم

و این چهار ماه زاده را بدخان ودود مقتول نمودند و جسد ایشان را در بقیع دفن کردند
و این جناب یحیی صاحب دیلم غیر جناب یحیی ولد زید ولد علی ولد الحسین است که در جوزجان که
جرجان باشد شهید شد و مقصود از شعر دعبل هم که میگوید
(و آخری بارض الجوزجان محلها)

همان یحیی ولد زید است که صحیفه سجادیه را روایت فرموده
پنجم از پسرهای جناب عبدالله المحض جناب سلیمان ولد عبدالله المحض بود و آن بزرگوار هم
از کسانی بود که با حسین ولد علی صاحب فخر در سن پنجاه و سه سالگی شهید شد و از اولادهای اوست
جناب محمد ولد سلیمان بن عبدالله المحض که آن بزرگوار را با پدرش در جنگ فخر شهید نمودند
ششم از پسرهای جناب عبدالله المحض جناب ادریس ابن عبدالله المحض بوده ایشان در غزوه فخر با
لشکر عباسی قتال نمودند و بعد از قتل حسین بن علی صاحب الفخر جناب سلیمان بن عبدالله المحض جناب ادریس
فرار نمود از حر بگانه و با اتفاق راشد غلام خود شهر فاس و طنجه و مصر گریخت و از آنجا با راضی مغرب سفر
کرد و آخر در آنجا بتخت سلطنت نشست آخر الامر هر و ن الرشید سلیمان بن جریر را روانه کرد نزد جناب
ادریس و آن بزرگوار را مسموماً شهید نمود و خود گریخت راشد خبردار شد و از قفای او بتعجیل روانه
شد و او را بدرک و اصل کرد

و بعد که ادریس از دنیا رحلت نمود زنی داشت از بربریه که حامله بود راشد غلام ادریس تاج سلطنت
بر شکم او نهاد و بعد از چهار ماه از فوت پدرش آن طفل متولد شد پس او را مسمی نمودند باسم پدرش ادریس
و از حضرت امام رضاع روایت شده که فرمودید رحم الله ادریس بن ادریس فانه کان نجیب اهل البیت
و شجاعهم والله ماترك فينا مثله

و جناب ادریس بن ادریس در افریقیه بر بر والی بود مسموماً شهید شد
و اولاد جناب ادریس بن ادریس در بلاد مغرب زیاد شدند مثل جزیره خضر اء و شهر سوس
اقصى و شهر فاس و شهر قرطبه و شهر اندلس و شهر تاهرت و شهر زیتون

و از جمله احفاد جناب ادریس بن ادریس است جناب علی بن عبدالله التاهرتی ابن المهلب
بن محمد بن یحیی بن ادریس بن ادریس و او از جانب صاحب مصر بر سالت رفت بغزنین نزد سلطان
محمود غزنوی بنیشابور که رسید مردم او را بعد اوت مذهب گرفتند و بحضور سلطان محمود بردند بغزنین
علماء و فقهاء در مجلس حاضر شدند و در مجلس سلطان قتل جناب علی ولد عبدالله را واجب دانستند و او را
بقتل رسانیدند و القادر بالله خلیفه عباسی شنید بسیار شاد شد

المطلب الثاني

در ذکر از حالات و مختار بعضی از اولادهای جناب ابراهیم الغمر ابن حسن بن
حسن بن علی بر ایطالع

و او برادر اعیانی عبدالله محض است اباً و اماً
و در عمدة الطالبست و لقب بالغمراجموده و یکنی بابی اسماعیل و کان سیداً شریفاً روی الحدیث و
هو صاحب الصدوق فی الکوفه و یزار قبره و قبض علیه ابو جعفر المنصور مع اخیه عبدالله المحض و توفی فی حبسه
سنة خمس و اربعین و ماه وله تسع و ستون سنة
و عقب از منحصر است از جناب اسمعیل الدیاج ابن ابراهیم الغمر ابن المثنی و عقب اسمعیل

الدیباج از دو پسر بود

اول حسن بن اسمعیل الدیباج و او را هرون الرشید بیست و دو سال در زندان محبوس نمود و بعد که نوبت خلافت بمأمون رسید او را رها نمود و در سن شصت و سه سالگی از دنیا رحلت فرمود و احفاد او زیاد هستند
من جمله محمد المصری ابن حسن بن حسن بن اسمعیل الدیباج و قبر او در مصر مزار معروف است
و من جمله علی بن محمد المصری و مادر جناب علی بن محمد معیه انصاریه بود و اسباط زید بن حارثه بود و اولادهای او منسوبند به معیه مثل عبدالله بن محمد بن علی بن حسین بن معیه الملقب بالشعرانی و مثل تاج الدین محمد بن قاسم ولد حسین ولد علی ولد معیه الملقب بالشعرانی

و جناب محمد ولد قاسم صاحب تصانیف و تألیفات زیادی بود مثل کتاب هداية الطالب فی نسب آل ابیطالب و کتاب اخبار الامم و کتاب سبائك الذهب و غیر اینها و آل معیه اعرفت نسبشان از غیرشان
دوم ابراهیم بن اسمعیل الدیباج بود و جناب ابراهیم ملقب بطباطبا

و جهت اینکه ملقب شد باین آنست که پدرش جناب اسمعیل وقتی که جناب ابراهیم کودک بود خواست برای او جامعه بدوزد فرمود پیراهن میخواستی یا قبا و بواسطه آنکه زبانش دارای حروف نارسا بود گفت طباطبا و بعضی گفته اند طباطبا بزبان نبطیه است یعنی سید السادات
 و جناب ابراهیم طباطبائی بسیار جلیل القدر و عظیم الشأن بود و عقاید خود را بعرض حضرت امام رضاع رسانید و سادات طباطبائی منسوب باین بزرگوارند و اقلب آنها از اولاد و احفاد جناب قاسم بن ابراهیم طباطبا میباشد و لقب قاسم بن ابراهیم رسی بلود و سادات بنی الرسی در مصر و شام و بغداد زیادند

و بعضی از سلسله سادات طباطبائی ها از اولاد محمد بن ابراهیم طباطبا میباشد مثل سید جلیل نبیل بحر العلوم علامه طباطبائی السید مهدی بن سید مرتضی بن سید محمد البروجردی
و بعضی از سلسله طباطبا از اولاد حسن بن ابراهیم طباطبا مثل جناب ابو محمد عبدالله بن احمد ولد علی ولد حسن بن ابراهیم طباطبا الحجازی الاصل المصری الدارالوفات کان طاهراً کریماً فاضلاً کانت ولادته سنة ست و ثمانین و توفی فی الرابع من رجب سنة ثمان اربعین ثلث مائة و دفن بقراة مصر الصغری و قبره معروف و مشهور باجابة الدعاء کذا فی تاریخ ابن خلکان

المطلب الثالث

در ذکر از حالات و مقایر بعضی از اولادهای جناب حسن بن الحسن المجتبی علیه السلام

منهم علی الزاهد ابن الحسن المثلث بود الملقب بذی الثغفات در محبس منصور دوانقی در سجده روت چون او را حوکت دادند دیدند از دنیا رفته و وفات او در بیست و ششم محرم سنه صد و چهل و شش واقع شد در سن چهل و پنج

و او بر نبیه در عبادت حضور قلب داشت که وقتی در بین راه مکه مشغول نماز بود افعی داخل جامه او شد مردم فریاد زدند که افعی داخل جامه ات شده آنجناب ابدأ اعتنائی نکرد همچنان مشغول بنماز خود بود تا افعی از جامه بیرون شد

روایت شده که منصور ملعون بنی الحسن را در زندانی حبس نمود که از تاریکی شب روز را تمیز نمیدادند و وقت نماز را نمیدانستند مگر بتسبیح و او را علی بن الحسن المثلث

و از اولادهای علی الزاهد است جناب حسین بن علی الزاهد و این بزرگوار با جمعی از سادات علوی و حسنی دد زمین فسخ شهید شد دو حالتی که بلا عقب بود و کیفیت شهادتشان مجمل در باب نهم ذکر خواهد شد و جناب حسین بن علی الزاهد صاحب فسخ برادری داشت مسمی بحسن بن علی الملقب بمکفوف و عقب جناب حسن مثلث از او باقی است

المطلب الرابع

در ذکر از احوالات بعضی از اولادهای جناب جعفر بن حسن بن حسن بن علی بن ایطالب ع

و از اولادهای ایشان در راوندکاشان و همدان و قزوین و مراغه زیاده و از اولاد های او است جناب فضل الله بن علی بن عبید الله بن محمد بن عبدالله بن حسن بن علی بن محمد السلیق بن حسن بن جعفر بن الحسن المثنی صاحب کتاب الدعوات

المطلب الخامس

در ذکر از حالات بعضی از اولادهای جناب داود بن حسن بن حسن بن علی بن ایطالب ع

و آن بزرگوار رضیع حضرت صادق و داماد حضرت امام زین العابدین ع بود که جناب ام کلثوم دختر حضرت سجاد ع زوجه جناب داود بود و مراد از رضیع یعنی حضرت صادق ع از مادر او شبر خورده دون عکس چنانچه در بحار از اقبال سید نقل فرموده ان المنصور لما حبس عبدالله بن حسن و جماعة من آل ابی طالب و قتل لدیه محمد و ابراهیم اخذ داود بن الحسن بن الحسن و هو رایة ابن ابی عبدالله جعفر بن محمد الصادق ع لان ام داود رضعت الصادق بلبن ولدها داود و حمله مکبلا بالحدید الخ

و در عمدة الطالب است که منصور دو انیقی جناب داود بن حسن را در زندان محبوس نمود حضرت صادق بمادرش دعاء ام داود را که دعاء استفتاح باشد تعلیم فرمود و در نیمه رجب بجای آورد و از برکت آن دعا جناب داود از حبس خلاص شد و در مدینه طیبه درس شصت سالگی از دنیا رحلت فرمود و از احفاد جناب داود است جناب ابوالفضایل احمد و برادرش رضی الدین ابی موسی بن جعفر بن محمد بن احمد بن محمد بن محمد الطاوس بن اسحق بن حسن بن محمد بن سلیمان بن داود بن حسن بن حسن المجتبی ع

فصل هفتم در ذکر حواریین و بعضی از اصحاب حضرت مجتبی ع

اما حواریین این بزرگوار دو نفر بودند

چنانچه در بحار از اختصاص شیخ مفید ره از حضرت موسی بن جعفر ع روایت شده (قال اذا کان یوم القیمة نادى مناد) این حواریین الحسن بن علی ابن فاطمة بنت رسول الله فبقوم سفیان بن ابی لیلا الهمدانی و حذیفة بن اسید الغفاری

و جناب سفیان بود که عرض کرد (السلام علیک یا مذل المومنین) و بعضی عذر آورده اند از این سخن و گفته اند که این سخن را از روی محبت عرض کرده نه از روی جسارت و عداوت

« در ذکر حوارین و اصحاب حضرت مجتبی ع » (۱۶۱)

واما حذیفه بن اسید از جمله صحابه حضرت پیغمبر ص بود و از کسانی بود که تحت شجره با پیغمبر بیعت کرد و در کوفه از دنیا رحلت فرمود

واما ابواب حضرت مجتبی ع

در عاشر بحار از مناقب نقل میکند و بابه قیس بن ورقاء المعروف بسفینه ورشید الهجری و يقال میثم التمار

وقیس بن ورقاء اول غلام جناب ام سلمه بود و او را آزاد کرده بود و بعد خادم حضرت پیغمبر شد روایت شده که یکروز رسول خدا ص با اصحاب طی مسافرت فرمود متاعیکه با خود حمل داشتند سنگینی کرد پیغمبر ص با و فرمود حمل فانما سفینه از آن روز سفینه نام یافت و احوالات رشید هجری و میثم تمار در باب دوم ذکر شد فراجع

و در عاشر بحار از مناقب نقل کرده که از جمله اصحاب حضرت مجتبی ع بود عبدالله بن جعفر الطیار و مسلم بن عقیل و عبدالله بن عباس و حبابه بن جعفر الوالیه و حذیفه اسید و البزار و بن الهنذر و سفیان بن ابی ایلا الهمدانی و عمرو بن قیس المشرقی و ابو صانع کیسان بن کایب و ابو مخنف لوط بن یحیی الازدی

الی انقال و اصحابه من خواص اییه حجر بن عدی و رشید الهجری و رفاعه و کمیل و مسیب و قیس و عمرو بن وائل و عمر بن حمق و زید بن ارقم و سلیمان بن صرد الخزاعی و جابر بن عبدالله الانصاری و سلیم بن قیس و حبیب بن مظاهر و اصبغ بن نباته و الاعور و غیرهم ممن لا تحصى کثرة

اقول جناب عبدالله بن جعفر الطیار سابقاً گفته شد که والده اش اسماء بنت عمیس بود زوجه مکرمه اش زینب خاتون بنت امیر المومنین ع بود و اول مولودی بود از مسلمین که در ارض حبشه متولد شد و در منتهای کرم وجود بود و او را بحر الجود میگفتند

واما جناب مسلم بن عقیل در کوفه بیاری حضرت سید الشهداء ع شهید شد و جناب عبدالله بن عباس از بزرگان اصحاب حضرت پیغمبر ص و تملیند جناب امیر المومنین ع بود و افضل اولاد جناب عباس بود تولدش سال قبل الهجرة بود و در سنه شصت و هفت در طائف از دنیا رحلت فرمود

و حبابه بن جعفر الوالیه در شرطة الخمیس خدمت امیر المومنین ع رسید گفت چه چیز است علامت امامت پس آن بزرگوار اشاره فرمود بسنگی و بخاتم شریف با و نقش کرد و فرمود اگر کسی مدعی امامت باشد چنین علامت از او ببینی بدانکه او امامست و بعد از امیر المومنین ع آمد خدمت حضرت مجتبی ع و همین علامت را از آن بزرگوار دید ایمان آورد و همچنین خدمت حضرت سید الشهداء ع آمد و همین علامت را دید ایمان آورد و خدمت حضرت امام زین العابدین ع و حضرت باقر ع و حضرت صادق ع و حضرت موسی بن جعفر ع و حضرت امام رضا ع نیز مشرف شد همین معجزه و علامت را از آنها مشاهده نمود و ایمان آورد و بعد از نقش حضرت رضا علیه السلام نه ماه که گذشت حبابه از دنیا رحلت فرمود و تمام روایتش در مدینه المعجزه است

و جارود بن الهنذر انکندی النحاس از اهل کوفه بود و در رجال از حضرت صادق ع روایت کرده انه ثقة نقه

وعمر و بن قیس المشرقی در رجال است گفت من پسر عم در قصر بنی مقاتل خدمت حضرت سیدالشهداء ع رسیدیم در وقتیکه تشریف میبرد بکوفه سلام کردیم بآنحضرت پسر عم عرض کرد با ابا عبدالله این ریک و موی محاسنتان خضابست یارنک موی شریفتان هست فرمودند خضابست و ما بنی هاشم زود محاسنمان سفید میشود بعد حضرت رونمود بفرمود شما آمده اید بجهت نصرت و یاری من گفتم من مردی هستم کبیر السن و کثیر العیال و در دست من امانت است از مردم و میترسم امانات مردم ضایع شود پسر عم نیز همین قسم گفت فرمود پس شما بروید از این سرزمین که صدای غربت مرا نشنوید چون هر کس صدای غربت مرا بشنود و مرا یاری نکند برخدا حقست که او را برو بجهنم اندازد

و ابو مخنف لوط بن یحیی الازدی در مجالس امیرالمومنین از شیخ طوسی نقل کرده که پدرش از یحیی از اصحاب امیرالمومنین ع بود و او مؤلفات زیادی دارد من جمله مقتل سیدالشهداء ع و این مقتل که منسوبست بابی مخنف و فعلا بطع رسید مقتل ابی مخنف لوط بن یحیی نیست

ورفاعه بن شداد و مسیب بن نجبه از اصحاب حضرت امیر ع و حضرت مجتبی ع بودند و مسیب از بزرگان تابعین و عظماء زهاد بود

و در مناقب نجبه را بفتح نون و فتح باء موحدہ ضبط نموده و قیس ظاهراً قیس ولد سقد ولد عباده است که از اصحاب حضرت رسول ص بود و خودش و پدرش با ابو بکر بیعت نکردند

و در رجال است که او در سنه شصت هجری از دنیا رفت و او موی محاسن نداشت انصار میگفتند دوست داریم که از برای قیس لحيه ابتیاع کنیم از اموال خودمان و معذلك بسیار جمیل بود و انس بن مالک گفت که قیس بن سعد از پیغمبر ص بمنزله صاحب شرطه بود از والی و از یونس بن عبدالرحمن روایت کرده که سعد بن عباده شش اولاد داشت و همه آنها پیغمبر را یاری کردند و جناب قیس رسد قد هر یک دو وجب بود بوجب خودشان و وجب هر یک از آنها مثل ذراع یکی از ما بود

و سعد همیشه اوقات سید و آقا بود هم در زمان جاهلیت و هم در اسلام و پدرش وجدش جدش همه اوقات صاحب شرف و سیادت بودند

عمر و بن وائله المکنی به ابو الطفیل بعضی او را از کیسانیه دانسته اند که قائلند بامامت جناب محمد بن الحنفیه و در ذیل لوای مختار در آمدند

وزید بن ارقم مدنی خزرجی در حق حضرت امیر ع علیه السلام کتمان شهادت نمود و از این جهت کور شد

و سلیمان بن صرد خزاعی از بزرگان اصحاب و تابعین بود و او در جنگ جمل از جیش امیرالمومنین ع تخلف نمود و لکن در طلب خونخواهی حضرت سیدالشهداء ع خروج نمود

و سلیم بن قیس الهلالی المامری الکوفی مرد بسیار بزرگی بود و کتاب سلیم بن قیس که به ابا بن ابی عیاش سپرده معروفست

واضغ بن نباته مجاشی الکوفی از اصحاب شرطه الخمیس است آنها شش هزار نفر یا ده هزار نفر بودند که با حضرت امیر بیعت کردند که در راه او یا کشته شوند یا ظفر یابند

و جهت اینکه آنها را شرطه الخمیس گفتند احتمال دارد که از شرط بمعنی علامت باشد چون آنها علامت مخصوصی داشتند که با و شناخته میشدند و احتمال دارد که این شرط بمعنی تهیو یاسد چون آنها مهیا بودند بجهت دفع خصم و خمیس بمعنی حیش است و جهت آنکه آنها را خمیس نامیدند آنستکه آنها گروه بودند

میمنه ومیسره ومقدم وساق وقلب

واعور نام او حارث همدانیست که حضرت امیرالمومنین ع فرمود یا حار همدان من بیعت برنی من مؤمن او منافق قبلا الخ

فصل هشتم در بعضی از تواریخ متعلقه بزمان امامت حضرت مجتبی ع

اما وقایع سال چهارم هجری بعد از فوت و شهادت پدر بزرگوارش بدانکه در روز جمعه بیست و یکم ماه رمضان سال چهارم هجری پدر بزرگوارش امیرالمومنین ع از دنیا رحلت فرمود و همان روز مردم با حضرت مجتبی ع بیعت کردند
جناب عبدالله بن عباس فریاد کرد معاشر الناس هذا ابن نبیکم و وصی امامکم فیایعوه
ومحمد بن جریر طبری نقل کرده که اول کسیکه با حضرت مجتبی بیعت جناب قیس بن سعد بن عبادہ بود پس آنحضرت عمال یمن و حجاز و عراق را بر سر عمل خود باقی داشت و همچنین حکام آذربایجان و خراسان و کرمان را و جناب عبدالله بن عباس را بایالت بصره فرستاد و زیاده بن ابیه که بفرمان امیرالمومنین ع در بعضی از محال شیراز حکومت داشت همچنان منسوب داشت و دو ماه تمام بعد از شهادت حضرت امیر ع حضرت مجتبی ع در کوفه اقامت فرمود

معاویه کافر کاغذی بزید بن ابیه نوشت چون از او بیم مخالفت داشت و او را تهدید بقتل نمود و جاسوسی ببصره فرستاد و جاسوسی بکوفه پس عبدالله بن عباس والی بصره جاسوس بصره را بقتل رسانید و نامه بحضرت مجتبی ع عرض کرد که با معاویه در مقام مقاتله بر آید
و مکاتیبی بین معاویه و حضرت مجتبی ع رد و بدل شد آخر الامر معاویه آغاز جنگ نمود و شصت هزار نفر لشکر در خارج شهر شام مهیا نمود **وضحاک بن قیس فہری** را در شام بنیابت خود باز داشت خبر بحضرت مجتبی رسید در مسجد جامعہ کوفہ بمنبر تشریف برد و خطبہ خواند و مردم را بجهاد دعوت فرمود مردم سکوت نمودند

جناب عدی بن حاتم کلماتی گفت و بر اسب خود نشست و بنخلیہ کہ لشکر گاہ حضرت مجتبی ع بود باجمعی روانہ شدند و او اول کسی بود کہ حاضر لشکر گاہ شد و حضرت مجتبی ہم باجمعی روانہ بنخلیہ شدند و مغیرہ بن نوفل بن حارث بن عبدالملک را در کوفہ جانشین خود فرمود و عہدہ لشگری کہ بعنوان نصرت آنحضرت در بنخلیہ جمع شدند از سوارہ و پیادہ چهل هزار نفر بودند
و **عبیدالله بن عباس** را کہ برادر کوچک ہمدانہ بن عباس بود بادوازدہ ہزار نفر از ابطال مقدمہ فرستاد رفتند تا از فرات گذشتند و در اراضی مسکن نزول نمودند

معاویہ ہم با لشکرش طی مسافت کرد و در اراضی مسکن فرود آمد پس عبیدالله بن عباس لشکر خود را تحریر فرمود روز دیگر از دو جانب آغاز جنگ نمودند جمعی از قتین مقتول و مجروح شدند چون شب شد معاویہ ملعون نامہ بعبیدالله بن عباس نوشت بدین مضمون ان الحسن قد راسلنی فی الصلح و هو مسلم الامر الی فان دخلت الان فی طاعتی فی کنت مطبوعا والی دخت و انت تابع و لعل ان اجبتنی الان ان عطیک الف الف درهم اعجل لك فی هذا الوقت نصفها و اذا دخلت الکوفہ النصف الآخر

پس عبیدالله بن عباس همان شب بجانب معاویہ رفت آن دراهم را گرفت چون صبح شد مردم بر آن انتظار داشتند کہ ابن عباس بیرون شود و نماز بگذارد او را نیافتند

ناچار جناب قیس بن سعد بن عبادہ با لشکریان نماز گذارد و خطبه خواند و لشکر را امر بصبر در جہاد فرمود معویہ آنچه کاغذ نوشت جناب قیس و وعده داد اثر نکرد و در جواب نامہ آن ملعون نوشت لا والله لاتلقانی ابداً الا یمنی و بینک الراح

بعد مجدأ معویہ جناب قیس نامہ نوشت و مطلعش این بود اما بعد فانک یهودی ابن یهودی جناب قیس ہم در جواب نوشت بدین مضمون اما بعد فانک وثن بن ثن دخلت فی اسلام کرها واقمہ فیہ فزعاً وخرجت منه طوعاً الخ

و بزرگان کوفہ کہ از اصحاب حضرت مجتبی بودند در پنهانی بامعویہ مراسلاتی داشتند حضرت مجتبی بر آنها مطلع شد پس آن بزرگوار از دیر عبد الرحمن کوچ فرمود بجانب مدائن و صبحگاهی در قریہ ساباط مدائن فرود آمد و از خاطر شریفش گذشت کہ در این منزل لشکر را امتحان فرماید چون بآنحضرت عرض کرده بودند کہ معویہ بہ عمرو بن حرث و شیت بن ربیع و گروهی از عاریف لشکریان امام حسن ع نوشته بود کہ هر کہ امام حسن مجتبی را شهید بنماید او را دو سست هزار درهم بدهد و رئیس لشکر شامش بنماید و دختر خود را بنکاح او در آورد از این جهت حضرت مجتبی ہمیشہ بادرع وزره راه میرفت و خواست لشکر خود را امتحان فرماید پس مردم ندا دادند کہ الصلوة جماعة مردم جمع شدند و آن حضرت بر منبر تشریف برد و خطبه خواندند

چون از منبر فرود آمدند مردم روی بیکدیگر کردند و گفتند از این سخنان چه فهمیدید و ارادہ آن حضرت را چگونه یافتید جماعتی گفتند کہ ارادہ دارد خلافت را بمعویہ سپارد و با او صلح کند گروهی کہ در باطن مذهب خوارج داشتند گفتند کفر والله الرجل

و بروایتی در اینوقت مردی بدروغ فریاد کرد ای مردم بدانید کہ لشکر عراق شکست خوردند و قیس بن سعد بن عبادہ بدست سپاہ شام کشته شد پس مردم از غایبہ حضرت مجتبی یکبارہ مأیوس شدند و بر آنحضرت شوریدند و سراپرده آنحضرت ریختند و هر چه یافتند بتاراج بردند و مصلی از زیر پای حضرت کشیدند و ظالمی ردا از دوش نازین آنحضرت کشید و برد پس جمعی از خواص آنحضرت لشکریان را دور نمودند و بفرموده آنحضرت اسب حاضر نمودند آنحضرت سوار شد و طریق مدائن را پیش گرفت

چون خواست از تاریکی ساباط مدائن بگذرد جراح بن سنان کہ از قبیلہ بنی اسد بود از کمین در آمد و لجام اسب آنحضرت را گرفت و گفت اللہ اکبر یا حسن اشرك ابوك ثم اشركت انت و در دست او معوی بود چنان بر ران آنحضرت زد کہ گوشت را چاک زد و استخوان را آزرده نمود پس آنحضرت شمشیری حوالہ آن ملعون کرد و عبد الله بن حنظله و جمعی از اصحاب آنحضرت جمع شدند و آن ملعون را گرفتند و اینقدر بر سرش کوفتند کہ بدمک واصل شد پس آن بزرگوار را بر سریری نهادند و بمدائن بردند و مشغول مداوا و معالجه گردیدند

در آن حال زید بن وهب جہنی وارد شد بر آن حضرت و آن بزرگوار را درد مند یافت عرض کرد یا بن رسول الله متحیرند چه صلاح میبینی

فرمود اری والله معویہ خیر لی من هؤلاء یزعمون انهم لی شیعة اتبعوا قتلی و انتبهوا ثقلی و اخذوا مالی الخ

و از آنطرف چون معویہ شوریدند لشکر را برام حسن ع دانست کاغذی بآنحضرت نوشت یا بن عم لا تقطع الرحم الذی بینک و بینی فان الناس قد غدروا بک و یا بیک من قبلك و مکاتیب صنایع لشکر عراق را خدمت آنحضرت فرستاد کہ نوشته بودند بہ معویہ بجانب ما کوچ نما چون راه بمانزدیک کنی حسن

را دست بگردن بسته نزد تو فرستیم و اگر بخواهی او را بشمشیر بقتل برسانیم و از آن بزرگوار خواهش صلح نمود و بر عهده گرفت که آنچه حضرت مجتبی فرمان دهد اجابت نماید پس ناچار و ناگزیر آنحضرت قبول صلح بامعویه نمود بشرائط معلوم و کتاب صحیفه نامه آنحضرت نوشت بعد الله بن نوفل بن حارث بن عبدالمطلب که مادرش هند دختر ابوسفیان بود سپرد و از جمله شروط مصالحه خط این بود که مردم در قنوت سب علی ع را ترك کنند و بجای آن سلام و تحیت بر آنحضرت بفرستند

بالجملة در روز بیست و پنجم ربیع الاول سال چهل و یکم هجری امر مصالحه استوار شد بعد از وقوع صلح حضرت مجتبی ع از مدائن بجانب کوفه طی طریق فرمود و وارد نخلیه شد و معویه هم از طرف مسکن کوچ نمود با لشکر خود وارد نخلیه شد و امر کرد که مردم حاضر شوند و معویه بر منبر بالا رفت و خطبه خواند منجمله از فقراتش این بود
والله انی ما قاتلتکم لتصلوا والله لتصوموا ولاتحجوا لالتزکوا انکم لتفعلون
ذلك وانما قاتلتکم لاتأمر علیکم وقد اطاعنی الله ذلک و اتم کارهون الاوان کل شیء اعطیت الحسن بن علی تحت قدمی هاتین لافى به
الحاصل در غرة ربیع الثانی سال چهل و یکم هجری معویه بر اریکه سلطنت مستقر گردید و ابتداء خلافت بنی امیه از این وقت بود

در تاریخ خلفاء سیوطی است که ابتداء تخت خلافت نشستن معویه در ربیع الاخر یا جمادی الاول سنه چهل و یک بود و انقضاء دولت بنی امیه بدست ابی مسلم خراسانی در ذیحجه سنه صد و سی و دو بوده که مروان حمار بن محمد بن مروان بن الحکم که آخر خلفاء بنی امیه و بنی مروان بود بدرک واصل شد و گفته شده که تمام خلافت بنی امیه و بنی مروان نود و یک سال و هشت ماه بود تقریباً و از این مدت هشت سال و چهار ماه مدت خلافت عبدالله بن زبیر بود الباقی از برای خلافت بنی امیه هشتاد و سه سال و چهار ماه که تحقیقاً مطابق میشود با هزار ماهیکه در قرآن مجید فرموده لیلة القدر خیر من الف شهر و ابتداء خلافت بنی العباس از سنه صد و سی و دو بوده که با ابوالعباس سفاح ولد عبدالله ولد محمد ولد علی ولد عبدالله ولد عباس ولد عبدالمطلب مردم بیعت کردند کما فی کامل ابن اثیر و آخر خلفاء بنی العباس المستعصم بالله عباسی بود و در سنه ششصد و پنجاه و شش که تاریخ خون باشد هلاکوخان قصد کرد بغداد را و مستعصم عباسی را بقتل رسانید خود مالک بغداد و عراقین شد و مدت خلافت بنی العباس تقریباً پانصد و بیست و چهار سال بود کذا فی تاریخ در السلوک بنا بر این مدت خلافت ظاهریه حضرت مجتبی ع ششماه و چند یوم بود و معویه مدتی در کوفه بر مسند حکومت قرار گرفت و مردم کوفه با او بیعت کردند و این سال را عام الجماعت گفتند لاجماع الامه فیه علی خلیفه واحده

لکن قیس بن سعد بن عباده بامعویه بیعت نکرد آنچه معویه عطایا و نوید بوی داد برای بیعت حاضر نشد گفت انی حلت ان الالقاه بینی وینه الرمح والسیف
بعد معویه از حضرت مجتبی ع خواهش نمود که حضرت سیدالشهداء ع با او بیعت کند حضرت مجتبی ع فرمود یا معویه لا تکرهه فانه لا یبایع ابداً او یقتل ولن یقتل حتی یقتل اهل بیه و لن یقتل اهل بیه حتی یقتل اهل الشام

مخفی نماند که ضرب معول بران شریف آن بزرگوار در ربیع الاول سنه چهل و یک هجری بوده چنانچه در عاشر بعراز کشی روایت میکند و وثب عسکر الحسن ع بالحسن فی شهر ربیع الاول فانتبهوا فسطاطه واخذوا متاعه و حمله ابن البشر الاسدی فی خاصرته

و در مصباح المتهدین است و فی الیوم الثالث والعشیرین من رجب طعن الحسن بن علی علیهما السلام

و ایضاً در سنه چهل و یک هجری بود که در کوفه معویه صنادید قریش را جمع کرد منهم عمرو بن عثمان و عمرو العاص و عتبه بن ابی سفیان و ولید بن عقبه بن ابی معط و مغیره بن شعبه لعنة الله علیهم اجمعین و حضرت مجتبی ع را هم در آن مجلس حاضر کرده بود و هر یک از آن اشقیاء سخنانی گفتند که مسلمانی سزاوار نیست به مسلمانی چنین سخنها بگوید و آن بزرگوار بهر یک جوابهای شایسته فرمودند

بعد که مروان بن حکم ملعون هم بآنحضرت جسارتی کرد آنحضرت جواب او را فرمود در آخر معویه لعنة الله علیه جسارت بزرگی بآن بزرگوار کرد فوثب معویه فوضع یده علی فسم الحسن ع و تمام روایت در احتجاج طبرسی است

و ایضاً در سنه چهل و یک هجری حضرت مجتبی ع از کوفه عزم مسافرت مدینه طیبه را فرمود بسا اهل عشیره خود بعد از خروج آن بزرگوار از کوفه معویه ملعون بولید بن عقبه بن ابی معط برادر مادری عثمان گفت یا اباهب هل رمت قال نعم و سموت کنایه از آنکه در طلب خون عثمان خوب تلاشی نمودم و کار را بآنها رسانیدم ولید گفت زیاده از آنچه میخواستیم بجا آوردی

چون معویه باراضی عراق استیلا یافت و از بزرگان قبایل بیعت گرفت و حضرت مجتبی ع بمدینه شریف برد آن ملعون با اطمینان خاطر روانه بجانب شام شد و شاید در آخر سنه چهل و یک بوده قضیه عصای زهر آلود

چنانچه در کامل بهائی است و حاصل او آنستکه حضرت امام حسن ع از مدینه طیبه عزم موصل فرمود که هوای آنجا سرد است مروان بن حکم که حاکم مدینه بود کاغذی بمعویه نوشت که حضرت مجتبی ع چند مرتبه زهر خورده و در او اثری نکرده از کار او غافل مباش

معویه صوفی کوری را طلبید و چند دینار و درهم بوی داد و آن مرد کور موصلی با عصائی که سنان زهر آلود بود نزد آنحضرت آمد و دعوی محبت کرد و در خدمت آن بزرگوار تردد می نمود پس روزی بعزم زیارت آنحضرت آمد و دست نازنین آنحضرت را بوسید و سنان عصا را بیست پای حضرت گذارد و بقوت تمام فشار داد مردم جمع شدند خواستند او را بکشند حضرت مانع شدند و از آنجا حضرت شریف برد بجانب شام

و در سنه چهل و دوم هجری عمرو عاص ملعون که والی مصر بود در مصر بدرک واصل شد

و در المسلمو است که در سنه چهل و سوم هجری بدرک واصل شد

و ایضاً در این سال حجاج بن یوسف الثقفی ملعون از مادرش متولد شد

و در سنه چهل و سوم هجری مستورد بن علقمه خارجی خروج کرد با جمعی از خوارج در نزدیکی مدائن مغیره بن شعبه که حاکم کوفه بود معقل بن قیس را با سه هزار نفر مردمان شجاع بجهة دفاع آن هار وانه نمود و از آن جنک هیچیک از خوارج جان سلامت نبردند الا عبدالله بن عقبه که شتابانه بجانب کوفه شتافت

و در سنه چهل و چهارم هجری عبدالله بن قیس المکنی به ابوموسی اشعری بدرک واصل شد و او مردی بود خفیف اللحیه قصیر القامة قليل الخدعة لذا عمروعاص ملعون او را فریب داد در خلع امیرالمومنین ع

و ایضاً در این سال ام حبیبه بنت ابی سفیان که خواهر معویه و زوجه پیغمبر ص بود از دنیا رفت در مدینه طیبه و مروان بن حکم که حاکم مدینه بود بر او نماز خواند

و ایضاً در سنه چهل و چهارم هجری کابل فتح شد

و ایضاً در این سال معویه زیاد بن ابیه را ملحق بپدرش ابوسفیان نمود و در سنه چهل و پنج هجری حفصه دختر عمر بن الخطاب زوجه پیغمبر ص از دنیا رفت و مادر او عبدالله بن عمر زینب بنت مطعونست

و نیز در این سال زید بن ثابت انصاری در مدینه طیبه در سن پنجاه و شش سالگی از دنیا رفت

و همچنین در این سال عبدالرحمن بن خالد بن ولید در حمص از دنیا رفت

و ایضاً جناب عثمان بن حنیف برادر سعد در این سال از دنیا رحلت فرمود

و در سنه چهل و شش هجری هرم بن حیان از دی وفات نمود که یکی از عمال عمر بن خطاب و از جمله فقهاء بصره و در شماره زهاد ثمانیه است

و نیز در این سال عبدالله بن ابی اوفی برادر زید بن ابی اوفی در کوفه وفات نمود

و در این سال قثم بن عباس بن عبدالمطلب در سمرقند شهید شد

و در سنه چهل و هفت هجری معویه بن ای سفیان عبدالله پسر عمروعاص را از حکومت مصر معزول

کرد و حکومت آنجا را بمعویه بن خدیج ملعون قاتل جناب محمد بن ابی بکر سپرد

یک وقتی معویه بن خدیج برخورد بعد الرحمن بن ابی بکر که از اسکنندریه مراجعت میکرد بعد الرحمن بوی گفت معویه حق ترا مراعات نمود در کشتن برادرم محمد و ایالت مصر را بتو واگذار نمود معویه بن

خدیج گفت من بطمع ایالت مصر برادرت را نکشتم بلکه او را بخون عثمان کشتم

و در سنه چهل و هشت هجری مالک بن هبیره با لشکر قابلی از جانب معویه مأمور شد به حنک کردن با سپاه روم و حنک صعبی نمود و عقبه عامر الجهنی با لشکر زیادی بفتح جزائر مأمور شد و غنائم فراوانی بدست آورد

و سنه چهل و نه هجری مغیره بن شعبه ملعون که حاکم کوفه بود بدرک واصل گردید

در سن هفتاد سالگی بعد از وفات مغیره معویه حکومت کوفه را با اضمام حکومت بصره بزیاد بن ابیه واگذار

نمود پس ولد ابیه سمرة ولد جناب را که از دشمنان حضرت امیرالمومنین علیه السلام بود در بصره بنیابت گذارد و خودش بکوفه آمد

و ایضاً در این سال حضرت مجتبی ع هند دختر سهیل ولد عمرو را تزویج فرمود چون معویه به ابوهریره

نوشت که هند را از برای یزید نکاح کند ابوهریره رفت بطرف منزل هند در بین راه بحضرت مجتبی ع

رسید فرمود کجا میروی عرض کرد بخانه هند دختر سهیل که او را از برای یزید تزویج کنم آنبزرگوار

فرمودند مرا هم نزد او تن کار نما که هر که را خواهد زوجه او شود ابوهریره نزد هند آمد و از جانب

یزید ولد معویه خواستگاری نمود او را و فرمایش حضرت مجتبی ع را هم گفت هند گفت ابوهریره تو

چه صلاح میدانی برای من ابوهریره گفت من حضرت مجتبی ع را اختیار میکنم پس هند خود را بحضرت

مجتبی ع تزویج نمود

وایضاً در ایسال معویه مروان بن حکم را از حکمرانی مدینه طیبه معزول نمود بعد از آنکه هفت سال حکومت کرده بود و حکومت مدینه را بسعد بن وقاص داد و در سنه پنجاهم هجری علی المختار حضرت مجتبی ع از دنیا رحلت فرمود در آخر ماه صفر در سن چهل و هفت سالگی

خاتمه در ذکر قبور متبر که بعضی از انبیاء عظام و امامزادگان ذوی الازوال احترام

بدانکه احترام و تکریم و تعظیم متبر که ایشان عقلاً و شرعاً لازمست و علماء تصریح فرموده اند باستحباب زیارت قبور شریفه و لابد است در مقام از ذکر دو امر
امر اول در قبور متبر که از انبیاء عظام
 بدانکه از سابق معلوم شد که قبر مقدس حضرت آدم و حضرت نوح در نجف اشرفست و در وادی السلام قبه و بقیه ایست منسوب بجناب هود و صالح وثقه الاسلام نوری فرموده سند درستی ندارد

و در شریعه کوفه بقیه و قبه ایست منسوب بحضرت یونس و در کنار شط فرات چند فرسخی کوفه مرقد حضرت ذوالکفل است و در بیت المقدس است قبر شریف حضرت داود و حضرت سلیمان و ایضاً در بیت المقدس است قبر حضرت مریم مادر عیسی و جناب آسیه زوجه فرعون و در نزدیک بیت المقدس است قبر حضرت عزیز و جناب راحیل مادر حضرت یوسف و در دو فرسخی بیت المقدس دهیست که او را ناصرة الخلیل نامند و در او بود ولادت حضرت عیسی ع و ترسایان را از اینجهت بصرانی نامند و در یک منزلی بیت المقدس است شهر قدس الخلیل و در اوست قبر حضرت ابراهیم خلیل و قبر حضرت اسحق بن ابراهیم و قبر حضرت یعقوب بر اسحق و قبر حضرت یوسف بن یعقوب و قبر جناب ساره زوجه حضرت ابراهیم که این قبر قبور متبر که در قدس الخلیل در مغاره ایست زیر زمین و از قدس الخلیل تا کنعان نیم فرسخ است

و در شش فرسخی بیت المقدس است قبر حضرت موسی کلیم الله و در مجمع البیان از سعد بن جبیر روایت کرده که جنازه حضرت یعقوب را از مصر حمل نمودند به بیت المقدس در میان تابوتی از چوب ساج و از اینجهت یهودیان امواتشان را نقل میدهند به بیت المقدس و بعد از فراغ از دفن حضرت یعقوب حضرت یوسف برگشت بمصر و بعد از پدر بزرگوارش بیست و سه سال زندگانی کرد و قتیکه از دنیا رفت وصیت کرد که او را نزد قبور پدر اش دفن کنند و بعضی گفته اند که آنحضرت دفن شد در مصر بعد حضرت موسی ع استخوانهای او را بیرون کردند برد در بیت المقدس نزد پدرش دفن کرد

و بدانکه اکثر انبیاء بنی اسرائیل از بیت المقدس و شام مبعوث شدند که شریعتشان در عالم منتشر گردید و در شهر حاب است قبر حضرت زکریا و در دو منزلی بیت المقدس است مویه و در اوست قبر جناب جعفر بن ایطالب و جناب زید بن حارثه و قبر جناب عبدالله بن رواحه

و در سه منزلی بیت المقدس است قبر حضرت یوشع وصی حضرت موسی
و در قبلی مسجد براتا است قبر جناب یوشع

و در بیروتست قبر حضرت یحیی
و در شام مسجدی است معروف بمسجد یحیی و در آن مسجد قبری است با ضریح معتبری منسوب به
آن حضرت

و در شهر موصل است قبر حضرت جرجیس پیغمبر

و در بیرون شهر موصل است قبر شیث هبة الله

و در شوش که شش فرسخی شهر شوشتر است قبر دانیال پیغمبر است و بارگاه عظیمی دارد

و در دو فرسخی شوشتر مزار است منسوب به حضرت شعیب ع

و در خارج حله قبر است منسوب بایوب نبی

و در مسجد الحرام میان حجر است قبر حضرت اسمعیل بن ابراهیم و والدۀ ماجده اش هاجر با جمعی

از پیغمبران دیگر

و از حضرت باقر ع منقولست که مابین رکن و مقام مملو است از قبور پیغمبران

و از حضرت صادق ع مرویست که مابین رکن یمانی و حجر الاسود هفتاد پیغمبر مدفونند

و در اخبار زیارت مخصوصی برای انبیاء نرسیده مگر بجهت حضرت آدم و نوح که در باب زیارت

حضرت امیر ع زیارت این دو بزرگوار هم ذکر شد

امردوم در قبور متبر که بعضی از امامزادگان محترم

بدانکه تمام امامزادگان محترم لازم التعظیم اند و تعظیم آنها تعظیم آباء کرام و اجداد عظامشان

هست و رعیت حق ندارند سخن ناروایی درباره آنها بگویند باید از تمام آنها تجلیل و احترام نمود

و در تاسع بحار است که سید مهنا از علامۀ حلّی سؤال نمود که چگونه جناب محمد حنفیه و جناب عبدالله

بن جعفر و امثال ایشان از نصرت حضرت سید الشهداء ع تخلف ورزیدند

علامه در جواب فرمود که ارکان ایمان توحید و عدالت و نبوت و امامت و معاد است و این

بزرگواران اجل قدر و اعظم شأن هستند که معتقد بر خلاف حق باشند و ممکنست علت تخلف ایشان این

بوده که علم به بایات وارده بر آن بزرگوار داشتند و با کاغذها و نوشجات اهل کوفه احتمال غدرو مکر

درباره آنها ندادند و شاید بعضی از آنها علت تخلفشان این بود که در حال حرکت حضرت سید الشهداء ع

مریض بودند چنانچه درباره جناب محمد حنفیه نقل شده

و در بحار از تفسیر عیاشی از مفضل بن عمر روایت کرده که سوال کردند از حضرت صادق ع از

قوله تعالی و ان من اهل الکتاب الا لیؤمنن به قبل موته

حضرت صادق ع فرمود هذه نزلت فینا خاصة ان لیس رجل من ولد فاطمة ع بموت ولا یخرج عن الدنيا

حتی یقر لامامه یا امامته كما اقر ولد یعقوب لیوسف حین قالوا تالله لقد اترك الله علینا

و ممکنست که از این روایت استفاده شود که جمیع سادات با ایمان و عقاید حقه از دنیا میروند

وفی العون عن الرضاع قال النظر الی ذریة النبی ص فیما خاصه ان لیس رجل من ولد فاطمة ع بموت ولا یخرج عن الدنيا

منکم عبادة ام النظر الی جمیع ذریة النبی ص فقال بالنظر الی جمیع ذریة النبی ص عبادة ما لم یفارقوا منهاجه

ولم یملؤوا با لمعاصی و لان الذین یؤذون الله و رسله لعنهم الله فی الدنيا و الاخرة و اعزلهم عن ذهاب الیمام

و ممکنست گفته شود معاصی صادره از سادات اقبیح باشد تأثیراً هست از معاصی صادره از غیرشان چون روحشان الطیب است و نفوسشان اشرفست و بدنشان اطیب است و لذا در قرآن مجید میفرماید
یا نساء النبی لستن کاحد من النساء و قال تعالی و من یأت منکن بفاحشة مبینه یضاعف لها العذاب ضعفین

و در معانی الاخبار از حضرت زین العابدین ع روایت کرده که فرمود لمحسننا کمالان من الاجر و لمسیئنا ضعفان من العذاب چون هر چیزی که خیلی لطیف است زود متاثر میشود چنانچه رنگ سفیدی از تمام الوان زود تر متاثر میشود چون الطیف الوانست و همچنین آن چون لطیفست زود تر در میسر دو و تجربه معلومست که عداوت نمودن بسادات هم زود اثر میکند

در اوائل شرح صحیفه از زید بن علی بن الحسین ع از حضرت امیر المومنین ع روایت کرده که فرمود شنیدم از پیغمبر ص فرمود نحن بنو ابدال المطلب ما عادانا بیت الا و قد خرب ولا عاوا نا کلب الا و قد خرب و من لم یصدق فلیجرب

بدانکه در غالب بلاد مسلمین قبر امامزادگان محترم موجود است که بلا واسطه یا بیک واسطه بمعصوم میرسند و قبورشان محل نزول رحمت و برکات و ملاذ درماندگانست و مکرراً از بسیاری از آنها کرامات و خوارق عادات مشاهده میشود

چون در زمان خلفاء بنی امیه مخصوصاً زمان معاویه و زیاد بن ابیه و حجاج بن یوسف الثقفی و همچنین زمان خلفاء بنی العباس مخصوصاً زمان منصور و هرون الرشید بسیاری از امامزاده هارا شهید کردند چنانچه در روایت شیخ صدوقست از حمید بن قحطبه دوسی که گفت اوقاتیکه هرون الرشید در طوس بود نصف شبی عقب من فرستاد و من حاضر شدم گفت کیف طاعتک لا میرا المومنین تا آنکه در مرتبه سوم گفتم بالنفس و المال و الاهل و الولد و الدین آن ملعون خنده کرد و در همان نصف شب امر کرد که شصت نفر از ذریه فاطمه و علی را بقتل رسانیدم

و بسیاری از امامزادگان محترم را میان دیوار بگج و آجر گرفتند

چنانچه در عیون روایت کرده که چون منصور دوانقی بغداد را بنیانمود سادات را طلب میکرد و به هر یک که میرسید او را در جوف دیوار میگذاشت

بکرو ز سید حسن الوجهی از اولاد امام حسن مجتبی ع را آوردند به بناء امر کرد که او را جوف دیوار بگذارد بناء دلش بحال آن جوان سید سوخت و در دیوار فرجه گذارد و عرض کرد غصه مخور نصف شب خودم میآیم و ترا از جوف دیوار خارج میکنم چون شب شد بناء رفت و آن سید جلیل را از جوف دیوار خارج کرد و گفت من ترسیدم که روز قیامت جد تو پیغمبر ص خصم من باشد موهای سر او را با آلت گج کاری قطع نمود گفت خون من را حفظ کن و در این شهر نمان آقا زاده فرمود پس خبر مرا بمادرم بده و موهای مرا نشانه ببر که مادرم بداند من ؛ بجات یافته ام و خیلی جزع و اضطراب نکند و منزل مادرش را نشان داد و آن جوان رفت و معلوم نشد کجا رفت

بعد بناء گفت من رفتم بمنزل مادرش بهمان نشانه که داده بود دیدم صدای ضجه و گریه مثل زنبور عسل بگوشم خورد دانستم که این صدای گریه مادر این جوانست خبر سلامتی جوانش را باو دادم و موهای او را هم دادم و برگشتم

و بسیاری از امامزاده های محترم - بلاء وطن نمودند و مخفی بودند تا از دنیا رفتند
چنانچه از کتاب عمدة الطالب نقل شده که محمد بن محمد ولد زید ولد علی ولد الحسین ع پدرش

گفت من دوست دارم که عمویم جناب عیسی بن زید را ببینم فرمود میروی بکوفه بفلان محل مینشین شخصی گندم گون از آنجا میگردد که پیشانیش آثار سجود است و شتری دارد که دو مشک آب بر او حمل کرده و قدمی بر نمیدارد مگر تکبیر و تسبیح و تهلیل و تقدیس میکند همان شخص عموی تو عیسی هست جناب محمد بن محمد بن زید گفت من رفتم بکوفه و در همان موضع نشستم دیدم شخصی متصف بهمان اوصاف از راه عبور کرد پس برخاستم و دست و پای او را بوسیدم عمویم عیسی فرمود تو کیستی گفتم برادر زاده تو محمد بن محمد هستم پس شترش را خوابانید و در سایه دیواری نشست و از احوال اقارب و دوستانش که در مدینه بودند سؤال نمود بعد از من وداع کرد و فرمود دو مرتبه نیائی نزد من که میترسم مشهور بشوم و مردم عارف به نسب من بشوند

و از شیخ تاج الدین نقل کرده که عیسی بن زید در اوقاتی که مستر بود در کوفه عیالی گرفت و خداوند دختری با و مرحمت فرمود دختر کبیره شد جناب عیسی از برای بعضی از سقاها آب کشی میکرد و آن سقا پسر جوانی داشت خیال کرد که دختر عیسی بن زید را از برای جوان خود خطبه نماید در حالتیکه نمی دانست جناب عیسی را از چه قبیله است و نسبش بکه منتهی میشود مادر آن جوان رفت بخواستگاری منزل جناب عیسی زوجه جناب عیسی که فهمید بسیار خشنود شد که نزدیک بود عقلش از شوق و شغف پرواز کند پس بشوهرش جناب عیسی اظهار کرد آنجناب متحیر شد که چه جواب بگوید

چون آن زن نسب شوهرش را نمیدانست پس جناب عیسی دعا کرد که آن دختر بمیرد و دعایش مستجاب شد و آن دختر از دنیا رفت گریه جناب عیسی شدت کرد و خیلی جزع میکرد از موت دختر خود بعد یکی از اصحاب و اصدقاء جناب عیسی گفت اگر از من سؤال میکردند که اشجع اهل زمین کیست من از تو تجاوز نمیکردم و از فوت دختری چنین جزع و اضطراب میکنی عیسی فرمود والله جزع و اضطراب من نه از فوت این دختر است بلکه بجهت آنست که آن دختر مرد و ندانست که بضعه و پاره تن پیغمبر ص است

و در شرح صحیفه سید جلیل سید علی خان است که جناب عیسی در کوفه از دنیا رفت در سن شصت سالگی و نصف عمرش را از خوف بنی العباس مستور و پنهان بود

الحاصل و آنست که سادات ذوی العز و الاحترام شنیدند که حضرت رضا تشریف برد بخراسان و مأمون آنحضرت را وایعهد خود نمود سادات روی آوردند بجانب عجم بقصد تشریف خدمت حضرت رضا که شاید امنیت و راهیستی برایشان حاصل شود بعد که شنیدند حضرت را در خراسان شهید کردند آقا زاده هاجر کدام بهر کجا که بودند واقف شدند تا از دنیا رحلت فرمودند

بنا بر این محتمل است که غالب این بقاع و قبور شریفه منتسبه بآن بزرگوار صحیح باشد لکن چون مردم در مقام ضبط اسامی آن بزرگواران و ضبط نسبشان نبودند و رسم هم نبوده در سابق که سنک لوحی روی قبر بگذارند لذا غالب آن بزرگواران اسم شریفشان و موضع دفنشان بر ما مخفی مانده و بدانکه امامزادگان عظام طبقات و اصنافی هستند

صنف اول

امامزاده هائیکه علاوه بر شرافت نسبیه شان جلالت قدرشان معلومست و محل دفنشان هم معلومست و استحباب زیارتشان هم با خصوص از ائمه اطهار مآثور است و زیارت مخصوص هم جهت ایشان وارد شده مثل

حضرت ابوالفضل العباس بن امیرالمرنین ع ومثل حضرت علی اکبر بن الحسین ومثل سیده جلیله حضرت فاطمه بنت موسی بن جعفر ع که در قم مدفونست و مشهور است بحضرت معصومه زیارت مخصوصی هم برای ایشان ازائمه معصومین رسیده و مرحوم مجلسی ره درمزار بحار میفرماید مطلع نشدم بروایتی که در زیارت امامزادگان عظام نماز زیارت وارد شده باشد و علماء در زیارت حضرت عباس بن علی ع نماز زیارت نوشته اند لکن روایتی دیده نشده و بعضی از علماء منع فرموده اند از نماز در زیارت غیر معصوم مگر بقصد اهداء ثواب انتہی و نیز در تحفة الزائرین فرمود که محتمل است زیارت حضرت معصومه جزء روایت نباشد و از تألیف علماء بوده باشد بلی یکنفر از غیر معصومین هم جلالت قدرش معلومست هم محل دفنش و هم زیارت مأثوری دارد علاوه امتیاز مخصوصی هم دارد و آنجناب حمزة بن عبدالمطلب است که در احدیك فرسخی مدینه طیبہ مدفونست و امتیاز مخصوص ایشان آنست که در زیارت ایشان نماز زیارت هم وارد است و در تحفة الزائرین از آداب زیارت معصومین فرمود که در وقت زیارت پشت بقبله و روی به معصوم بایستد

و اما زیارت غیر معصوم جمعی گفته اند که روی بقبله در عقب ضریح بایستد انتہی و در بحار است که حضرت معصومه در سال دو یست و یک هجری بجهت شوق ملاقات برادر بزرگوارش از مدینه بجانب خراسان آمد چون آنمخدره بساوه رسید مریضه شد سؤال فرمود که تا قم چه مقدار مسافتست عرض کردند ده فرسخ فرمود مرا بقم ببرید چون بسمت قم آمد طایفه اشعریین باستقبال آنحضرت آمدند و موسی بن خزرج بن سعد که بزرگ آنها بود از همه سبقت گرفت و مهار ناکه آنمخدره را بدوش خود کشید و وارد ساخت بمنزل خود در قم و بعد از هفده روز از ورودش بقم مخدره از دنیا رحلت فرمود و او را در بابلان دفن کردند

و در هدیه الزائرین از تاریخ قم از حضرت صادق ع روایت کرده که فرمود از برای حق تعالی حرمیست که مکه باشد و برای حضرت پیغمبر ص حرمیست که مدینه باشد و برای حضرت امیر ع حرمیست که کوفه باشد و از برای ما اهل البیت حرمیست که بلد قم باشد و بعد از این دفن میشود در آنجائزانی از اولاد من که نامیده میشود به فاطمه هر که او را زیارت کند بهشت از برای او واجب شود و بدانکه در قبه حضرت فاطمه جماعت بسیاری از بنات فاطمیه و سادات علویه مدفونند مثل جمله از دختران حضرت جواد ع و از دختران موسی مبرقع مثل ام محمد و خواهرش میمونه دختران حضرت جواد ع و بریهیه دختر موسی مبرقع

صنف دوم

امامزاده هائیکه جلالت قدر و محل دفنشان معلومست و استحباب زیارتشانهم بالخصوص مأثور است لکن زیارت مخصوصی ازائمه اطهار بجهت ایشان وارد نشده مثل جناب عبدالعظیم بن عبدالله بن علی الشدید بن حسن بن زید بن حسن بن علی بن ابیطالب که در ری مدفونست و از اکابر محدثین و علماء و زهاد و عباد و از اصحاب حضرت جواد الائمه و حضرت هادی بوده

و در تحفة الزائرین از ابن بابویه بسند معتبر روایت کرده که مردی از اهل ری خدمت حضرت امام علی النقی ع مشرف شد حضرت از او پرسید کجا بودی عرض کرد زیارت حضرت امام حسین ع فرمود

اگر زیارت میکردی حضرت عبدالعظیم را هر آنکه مثل کسی بودی که زیارت حضرت امام حسین علیه السلام کرده باشد

و در مزار بحار از نجاشی از احمد بن محمد بن خالد برقی روایت کرده که حضرت عبدالعظیم وارد ری شد در حالتیکه گریخته بود از سلطان و در خانه یکی از شیعیان در سردابی منزل فرمود و در آنجا عبادت خدا را میکرد روزها روزه میگرفت و شبها مشغول عبادت بود و گاهی مستتر امیرفت زیارت قبریکه مقابل قبر شریف خودش هست و میفرمود این قبر یکی از اولادهای موسی بن جعفر است و ظاهراً مراد قبر حضرت حمزه بن موسی بن جعفر باشد

و بر و رایام خبر شیعیان ری رسید تا آنکه اکثر آنبردگوار را شناختند پس یکی از شیعیان پیغمبر را در خواب دید و فرمود مردی از اولاد من جنازه اش از سکه الموالی حمل میشود و دفن میشود در نزدیکی درخت سیب در باغ عبدالجبار بن عبدالوهاب پس از خواب بیدار شد و رفت نزد عبدالجبار که آن درخت و آن مکان را بخرد

عبدالجبار گفت بجهت چه میخواهی خوابش را نقل کرد عبدالجبار گفت منم آن خواب را دیدم و من آن درخت و آن باغ را وقف کرده ام بر حضرت عبدالعظیم و بر شیعیان که اینجا دفن بشوند

پس حضرت عبدالعظیم مریض شد و از دنیا رفت و قتیکه برهنه شان کردند که غسل بدهند در جیبش کاغذی دیدند و در آن نسب خود را نوشته بود انا ابوالقاسم عبدالعظیم بن عبدالله بن علی بن حسن امیر بن زید بن الحسن المجتبی ع بن علی بن ابیطالب ع و از منتخب طریحی نقل شده که گفته شده از کسانی که از طالبین زنده دفن شده جناب عبدالعظیم حسنی است درری ظاهراً مراد اینست که یعنی باجل خودش مرد او را نکشته اند نه اینست که واقعاً زنده دفن کرده باشند والله علم

و مرحوم ثقة الاسلام نوری در خاتمه مستدرک رساله صاحب عباد را که در احوالات حضرت عبدالعظیم نوشته نقل فرموده و در او است که ایشان پسری داشتند مسمی بمحمد که به زهاد و کثرت عبادت معروف بود و از کتاب منتقله نقل شده که ایشان منتقل شدند بسامری و در اراضی بلد و در جلیل وفات نمود و مرحوم علام آقا میرزا فتح الله شریعت اصفهانی از نقل ابن قضیه در منتقله احتمال میدادند که قبر منسوب بامامزاده سید محمد در نزدیک بلد منسوب باشد بجناب محمد بن عبدالعظیم لکن مشهور آنست که او قبر سید محمد بن علی الهادیست

چنانچه حموی در معجم البلدان فرموده که جناب سید عبدالکریم بن احمد بن طاوس میفرماید در بلد است قبر جناب محمد بن علی الهادی و او است که بجهت فوتش حضرت گریبان چاک زد و در روح و ریحانست که باشد رحلت حضرت عبدالعظیم در اوائل سنه دوست و پنجاه باشد چهار سال از رحلت حضرت هادی

و مثل جناب قاسم بن موسی الکاظم ع که در هشت فرسخی حله مدفونست و مرحوم ثقة الاسلام نوری در تحفیه الزائرین فرموده حدیثی در السنه معروفست قریب باین مضمون که حضرت رضا فرمود که هر کس قادر بر زیارت من نیست زیارت کند قاسم برادر مرا بعد فرموده این روایت جائی دیده نشده و تا کنون کسی از اصل آن نشان نداده و لکن جلالت قدر و علو مرتبه جناب قاسم معلومست چنانچه محل دفنش در هشت فرسخی حله معلومست

ثقة الاسلام کلینی در اصول کافی از یزید بن سلیمان از حضرت موسی بن جعفر روایت کرده که آنحضرت در راه مکه بود فرمود خیر دهم ترا ای ابا عماره بیرون آمدم از منزل پس وصی قرار دادم پسر حضرت رضاع را و شریک گردانیدم با او سران خود را در ظاهر و وصیت کردم با او در باطن و اگر امر راجع بمن بود هر آینه قرار میدادم امامت را در پسر قاسم بجهت محبت من او را و لکن این امر راجع بخداوند است قرار میدهد او را هر کجا که میخواهد الخ

صنف سوم

امامزاده هائیکه جلالت قدر و محل دفنشان معلوم است لکن استحباب زیارتشان بالخصوص وارد نشده **و منهم** جناب اسمعیل بن جعفر الصادق که جلالت قدر و محل دفنشان در مدینه طیبه معلوم است در اكمال الدین است که چون اسمعیل خواست از دنیا برود حضرت صادق ع جزع زیادی کرد بعد که چشمهای پسر را بست از منزل بیرون رفت در حالتیکه قبای تازه پوشیده بود و امر ونهی میکرد اصحاب عرض کردند یا بن رسول الله فدایت شویم از شدت جزعیکه در شما دیدیم گمان نداشتیم تا مدتی از شما منتفع شویم حضرت صادق فرمود انا اهل البيت نجزع ما لم تنزل المصيبة فاذا نزل صبرنا

در شرح صحیفه است که رحلت ایشان سنه صد و سی و سه بود

و منهم جناب احمد بن موسی الکاظم المعروف بشاه حراغ و در ارشاد است و کان احمد بن موسی رجلا کریم جلیلا و رعا و کان ابو الحسن ع موسی یحبه و یقده و وهب له صیغة المرومة بالیسيرة و یقال ان احمد بن موسی اعتق الف مملوك **و منهم** جناب محمد بن موسی الکاظم ع

و در ارشاد است و کان محمد بن موسی من اهل الفضل و الصلاح و کان آیاته کله مؤظنا و یصلی و ایندو بزرگوار برادر ابوینی بودند و جلالت قدر و محل دفنشان در شیراز معلوم است و از برای هر یک قبه رفیعۀ عالیۀ است

و منهم جناب سید محمد بن علی الهادی و قبر شریف ایشان در نزدیکی بلد است یک منزلی سامری و ایشان بجلالت قدر و بروز کرامات معروفند و صورت کتیبه ضریح شریفشان اینست
هذا مرقد السيد الجلیل ابی جعفر محمد بن الامام ابی الحسن علی الهادی عظیم الشأن جلیل القدر و کانت الشیعة تزعم انه الامام بعد ایه ع فلما توفی نص ابوه علی اخیه ابی محمد الحکی ع و قال له احدث لله شکرا فقد احدث فیک امرا خلفه ابوه فی المدینة طفلا و قد علم علیه فی سامری مشتمدا و نهض الی الرجوع الی الحجاز و لما بلغ بلد علی تسعة فراسخ مرض و توفی مشهده هناك و اما توفی شق ابو محمد ع ثوبه و قال فی جواب من عابه علیه قد شق موسی اخیه هرون

و رحلت آن امامزاده معظم در حدود سنه دویست و پنجاه و دو بود

و منهم مخدرة مکرمه حکیمه خاتون بنت الامام محمد بن علی الجواد ع و همشیره حضرت هادی و عمه حضرت عسکری ع و اینمخدرة درک خدمت چهار امام را نمود و حضرت هادی مکرمه محترمه نرجس خاتون والدۀ ماجده امام زمان را بوی سپرد که احکام دینش را بیاموزد

و بعد از وفات حضرت عسکری منصب سفارت داشت از جانب حضرت حجة و آنمخدرة اول کسیست که چشمش بجمال حضرت حجة روشن شد و آن بزرگوار را بوسید و باغرش گرفت

وقبر شریفش در پائین قبر حضرت عسکریین معرست و ضریح مخصوصی دارد و بعضی از عوام که حلیمه خواتون مینامند اشتباه و غلط است

وقبر ملیکه آفاق مخدره نرجس خواتون والدۀ ماجدۀ حضرت حجت در میان ضریح مطهر حضرت عسکریین پشت سر قبر مقدس امامین همامین است

وثقة الاسلام قمی در اواخر مفاہیح الجنان فرموده که معروفست در نزد قبر عسکریین قبور از جمله از سادات عظام که از جمله آنهاست جناب حسین پسر امام علی نقی ع و مرموده من بر حال او مطلع نشدم لکن آنچه بطرم میرسد آنستکه سیدی جلیل القدر و عظیم الشأن بوده زیرا که از بعضی روایات استفاده کردم که از حضرت امام حسن عسکری و برادرش جناب حسین بن علی تعبیر بسبطن میگردند و تشبیه می کردند این دو برادر را به سبط پیغمبر امام حسن و امام حسین

و در روایت ابولطیب است که صدای حضرت حجت ع شبیه بود بصدای حسین و در شجرة الاولیاء تألیف سید فقیه محدث سید احمد اردکانی در ذکر اولاد حضرت امام علی نقی است که حسین فرزند آن حضرت از زهاد و عباد بود و بامامت برادر خود اعتراف داشت انتهى

و منجمه جناب محسن بن ابی عبدالله الحسین ع در معجم البلدان حموی است که جوش کوهیست در غربی حلب که معدن مس بوده و لکن حال باطل شده از زمانیکه عاوردادند اسراء اهل البیت حضرت سید الشهداء ع را و یکنفر از زوجات آن حضرت حامله بود و در آنجا طفلش سقط نمود و هر قدر مخدره آب و نان فرمود جوابی ندادند و علاوه دشنام دادند پس آن مخدره نفرین فرمود از آنوقت هر که در آنکه کار کرد ربح و منفعتی نبرد و در قبلۀ آنکوه مقبرایست معروف بمشهد السقط و سقط نام محسن بن حسین ع است انتهى و در آن کوهست مقبرۀ ابن شهر آشوب صاحب مناقب

و منجمه جناب محمد بن جعفر الطیار در کتاب تحفة العالم سید جایل و عالم نبیل سید عبدالمطلب بن ابوطالب الموسوی الشوشتری که او از دودمان سید نعمت الله جزائریست فرموده در محاربه شوشتر که خلیفۀ ثانی لشکر فرستاد بجهت تسخیر ملک عجم و تسلط ایشان بر شوشتر و محاربه ایدان با هر میزان محمد بن جعفر طیار زخمهای منکر برداشت در مراجعت بندز فول داعی حق را لبیک گفت و در خارج شهر دز فول دفن شد

و منجمه عبدالله بن الحسن الدکة بن الحسین الاصغر بن زین العابدین ع ایضاً در کتاب تحفة العالم است که قبر ایشان در قبله شهر شوشتر واقعست و عمارت عالی دارد که او را مستنصر عباسی بنا نموده و قاضی نور الله در مجالس المومنین احوالات ابن بزرگوار را اجمالاً ذکر فرموده

و منهم جناب ابی حمزه امیر علی بن حمزة بن موسی الکاظم ع در عمدة الطالب است که قبر ایشان در شیراز خارج باب استخر است و منهم جناب سید علی بن الامام محمد الباقر ع که قبر ایشان در خارج شهر کاشانست و معروف است به امامزاده مشهد

و در روضات او را از قبور معلوم الانتساب فرموده و منهم جناب احمد بن علی الامام محمد الباقر ع و قبر شریف ایشان در باغات اصفهان در جادۀ

محلّه خواجو است

و منهم جناب ابو عبد الله الحسين بن علي بن داود بن عبد الله بن محمد الرئيس بن علي الزبيبي بن عبد الله الجواد بن جعفر الطيار

در عمده الطالب است که قبر ایشان در قزوین است

و منهم جناب عبد الله بن معاوية بن عبد الله بن جعفر الطيار

در عمده الطالب است که ایشان در سنه صد و بیست و پنج در زمان خلافت مروان حمار که آخر خلفاء بنی امیه بود ظهور فرمود و امرش بالا گرفت و جمعیت او زیاد شد تا در سنه صد و بیست و نه ابو مسلم مروزی ایشان را گرفت و برد بهرات و در آنجا محبوس نمود و همان قسم محبوس در زندان بود تا در سنه صد و هشتاد و سه در میان محبس از دنیا رفت و قبر شریفش در هرات مزار معروف است و در حبیب السیر که مالک بن هشیم خزاعی که والی هرات بود با امر ابو مسلم امر کرد فرشی بدهان او نهادند تا نفسش قطع شد

و منهم جناب یحیی بن زید بن علی بن الحسين ع والده ماجده اش ربطه بنت ابی هاشم عبد الله بن محمد الحنفیه ع بود

در شرح صحیفه است که چون جناب زید را شهید کردند جناب یحیی رفت بسوی نیشابور اهل نیشابور استدعا نمودند که آنجا بماند فرمود بلده لم ترفع فیها العلی ع رایة لا حاجة لی فی المقام بها و از آنجا تشریف برد بسرخس و ششماه در سرخس ماند تا هشام بن عبد الملك از دنیا رفت و ولید بن یزید بن عبد الملك خلافت نشست نوشت بنصر بن سیار والی خراسان که در طلب او بر آید نصر بن سیار او را در بلخ گرفت و مقید و محبوس نمود ولید نوشت بنصر بن سیار که او را رها نماید

پس جناب یحیی آمد بجوزجان و جمعی از اهل جوزجان و اهل طالقان یا و ملحق شدند نصر بن سیار سالم بن احوز را فرستاد و سه روز با آن بزرگوار مشغول مقاتله بود تا آنکه عصر روز جمعه سنه صد و بیست و پنج آن مظلوم را شهید کردند در سنه هجده سالگی و سر نازنین او را فرستادند نزد ولید بن یزید آن ملعونهم سر نازنین را فرستاد نزد مادر یحیی ربطه بمدینه طیبه آن سر را در آغوش مادرش گذاردند مادرش بآن سر نظر کرد گفت شرمه عنی طویلا و اهد یتموه الی قتیلا صلوات الله علیه بکرة و اسیلا انتهى و در بعضی از کتب تواریخ است که بدن نازنین یحیی را بدار آویختند و همین قسم روی دار بود تا ابو مسلم مروزی بخراسان استیلا یافت آن بدن نازنین را فرود آورد و بر آن بدن شریف نماز خواند و دفن کرد

و اشاره بقبر شریف یحیی است شعر دعبیل خزاعی

واخری بارض الجوزجان محلها

و قبر یباخمری لدی الغربات

و صحیفه سجاده که زیور آل محمد ص و انجیل اهل بیت است از ایشان نقل شده

و جوزجان که مدفن جناب یحیی بن زید است در نزدیکی گنبد قابوس بین استرآباد و بجنورد واقع است

و منهم جناب حسین بن زید بن علی بن الحسين ع الملقب بذی الدمعه

در شرح صحیفه است که در صفر سن پدر بزرگوارش جناب زید را شهید نمودند و حضرت صادق ع او را تربیت کرد و تعلیم نمود و در سنه صد و سی و پنج یاسنه مد و چهل از دنیا رحلت فرمود و قبر شریفش رحمه سیفیه مزار مشهور است

و منهم جناب صاحب روضات میفرماید از جمله قبور معلومه است قبر جناب ابو الحسن الملقب

بزين العابد بن علی بن احمد بن عیسی الملقب بالرومی بن محمد بن علی العریضی بن جعفر الصادق و مرقد شریفشان در اصفهان قبه عالی و صحن وسیعی دارد

و منجمه حسین بن علی بن حسن بن حسن بن علی بن ابی طالب صاحب نخ که ایشان با جمعی از سادات در فسخ که یکفرسخی مکه معظمه است شهید شدند و در همان زمین فسخ هم دفن شدند و در باب نهم تفصیلش ذکر خواهد شد انشاء الله و جناب علی پدر حسین ملقب بود بعلی عابد و در منتهی الامال روایت کرده که منصور بنی الحسن را در زندانی حبس کرد که از تاریکی شب روز را تمیز نمیدادند

و گاهی جناب عبدالله المحض به برادر زاده اش جناب علی عابد میفرمود میبینی ابتلاء و گرفتاری ما را آیا از خدا نمیخواهی که ما را از این زندان نجات دهد علی گفت ای عم همانا برای مادر بهشت درجه است که نمیرسیم بآن درجه مگر باین بلیه یا چیزی که اعظم از این بلیه باشد و نیز از برای منصور در جهنم مرتبه ایست که نمیرسد بآن مگر آنکه بجای آورد آنچه بما میبینی از بلیه پس صبر میکنیم بر این شدائد و باین زودی راحت میشویم چه مرك ما نزدیک شده

پس سه رویش نگذشت که در میان زندان از دنیا رفتند و علی بن الحسن العابد در سجده از دنیا رحلت فرمود عبدالله عمویش بگمان آنکه در خوابست گفت فرزند برادر مرا بیدار کنید چون او را حرکت دادند دیدند از دنیا رفته و وفات او در بیست و ششم محرم سال صد و چهل و شش واقع شد و عمر شریفش چهل و پنج سال بود

صنف چهارم

امامزاده هائیکه جلالت قدرشان معلومست و اما محل دفنشان معلوم نیست مثل جناب علی بن الامام جعفر بن محمد الصادق بسیار جلیل القدر و عظیم الشان بود در اصول کافی از محمد بن حسن بن عمار روایت شده که گفت من در خدمت جناب علی بن جعفر نشسته بودم در مسجد مدینه ناگاه جناب محمد بن علی الجواد داخل مسجد شد پس علی بن جعفر بدون رد از جا جستن کرد و دست حضرت جواد را بوسید و او را تعظیم کرد حضرت جواد فرمود اجلس یا هم رحمك الله فقال یاسیدی کیف اجلس وانت قائم پس چون علی بن جعفر برگشت بمحل خود اصحابش او را سرزنش میکردند و گفتند تو عموی پدر آنحضرت هستی معذلك این قسم اظهار کوچکی میکنی گفت سکوت کنید و دست بمحاسن خود گرفت و فرمود و قتیکه خداوند قابل ندانست این پیرمرد و این جوان را اهل دانسته و امامت را در او قرار داده پس من منکر شوم فضل او را نعوذ بالله مما تقولون بل ایا له عبد و در رجال کبیر است و کان علی بن جعفر را ویه للحدیث سدید الطریق شدید الورع کثیر الفضل و لزم اخاه موسی ع

و اما محل دفنشان در سه موضع قبه بقیعه ایست منسوب بایشان

اول - در عریض که يك فرسخی مدینه طیبه است و قبه و بارگاهی دارد

دوم - در خارج بلده قم که ایضاً قبه و صحن و صیغ و بارگاه مرتفعی دارد

سوم - در خارج شهر سمنان که ایضاً قبه و صحن و بارگاه دارد

و مرحوم ثقة الاسلام نوری در خاتمه مستدرک تصریح فرموده که قبر ایشان در عریض است و ایشان

اصلاً بعجم نرفته اند و محتمل است که قبریکه در قم و ممناست قبر بعضی از احفاد ایشان باشد
و مثل حمزة بن الامام موسی بن جعفر الکاظم ع و ایشان برادر ابوینی جناب احمد بن الامام
موسی الکاظم ع و جناب محمد است المدفونین فی الشیراز و جلالت و قدر ایشان معلومست
و اما محل دفنشان در چهار موضع محتمل است

اول در نزدیک قبر حضرت عبدالعظیم قبه و صحن و بارگاه و ضریح نقره دارد
و در روایتست که مادامیکه حضرت عبدالعظیم در ری بود پیوسته زیارت میکرد قبریرا که در مقابل
قبر اوست و ظاهراً همین قبر جناب حمزه باشد

دوم در وسط شهر قم قبه و بقعه است معروف بقبر جناب حمزة بن موسی الکاظم ع
سوم در تاریخ عالم آراست که امامزاده حمزه بقول اصح در سوسفید ترشیز مدفونست و قبه و
صحن و مرقد شریفی دارد (سوسفید در خارج دروازه ترشیز است و ترشیز از جمله ولایات
خراسانست)

چهارم در جزیره که در جنوب حله است بین دجله و فرات قبر است مشهور به قبر حمزه بن موسی -
الکاظم علیه السلام

وثقة الاسلام نوری در تحفة الزائرین فرموده این شهرت بی اصلست و قبر جناب حمزة بن موسی الکاظم
همانست که در ری هست نزدیک قبر حضرت عبدالعظیم و اینکه در خارج حله است قبر جناب حمزة بن
قاسم بن حمزة بن حسن بن عبیدالله بن عباس بن علی بن ابیطالب ع است
و مثل جناب محمد بن الامام جعفر الصادق الملقب بدیاج که جلالت و قدرش معلومست
و اما قبر ایشان در چهار موضع محتملست

اول در چهارده بین چشمه علی دامغان و هزار جریب مازندران و در آنجا قبه و بارگاه بسیار مرتفعی
دارد که بامر شاه رخ ساخته شده

دوم در بسطام در قبه بقعه بایزید منسوب بایشان

سوم در جرجانست چنانچه در کامل ابن اثیر است

چهارم در سرخس است چنانچه در مطلع شمس از کتاب تجارب السلف نقل فرموده
و در ارشاد است که ایشان در خراسان از دنیا رفتند

و در مطلع الشمس میفرماید مدفن محمد بن جعفر از روی یقین در چهار دهست

مخفی نمائاد که از جمله قبور معلومه است قبر جناب موسی مبرقع ابن محمد بن علی الرضا ع و جناب

احمد بن محمد بن موسی المبرقع که قبر شریفشان در قم است و بقعه و صحن عالی دارد



باب پنجم

در اسم و لقب و کنیه و ولادت و شهادت حضرت خامس آل عبا ارواحنا فداء
و در تعیین زوجات و اولاد و اقارب و حواریین و بعضی از تواریخ متعلقه بآن بزرگوار

و در قبور متبر که بعضی از بزرگان که در کربلائی معلی و حوالی آن واقع است

و در این باب دوازده فصل و یک خاتمه است

فصل اول در اسم و لقب و کنیه و نسب آن بزرگوار

اسم شریف آن حضرت حسین است اشهر القابشان سیدالشهداء علیه السلام است و اشهر کنای
آن بزرگوار ابی عبدالله است والد ماجدشان (امیر المؤمنین علی بن ابیطالب ع) والده ماجده شان
صدیقه کبری فاطمه زهراء است سلام الله علیهم اجمعین

بدانکه احدی از انبیاء و مرسلین و اوصیاء مقربین شرافت و فخر نسبی شان بحضرت سیدالشهداء
نمیرسد چون شرافت در نسب یا بشرافت جد و جده است یا بشرافت پدر و مادر یا بشرافت اولاد یا بشرافت
برادر و خواهر یا بشرافت عمومه و خلوله و جمیع این اسباب شرافت در حضرت سیدالشهداء ع جمع بودند
و سائر بن جدامی شان حضرت ابیطالب است که شیخ صدوق در رساله اعتقاداتشان روایت میفرماید که
جناب عبدالمطلب حجت الهی بود و جناب ابی طالب وصی پدر بزرگوار خود بود و جده ابی شان جناب فاطمه
بنت اسد بود که مجلسی در مرآت العقول میفرماید جمیع امت اتفاق نمودند بر اسلام اینمخدره و حضرت
پیغمبر ص فرمود او مادر من است

و جدامی شان حضرت سید الانبیاء و المرسلین و خاتم النبیین ع اشرف کل مخلوقات بود و جده
امی شان جناب خدیجه کبری ام المؤمنین بود و والد ماجدشان سید الاوصیاء المقربین بود و والده
ماجده شان سیده النساء العالمین بود برادر بزرگوارش حضرت امام حسن سید اسباط الانبیاء بود
خواهر مکرمه اش زینب کبری بود که حضرت زین العابدین ع در باره اش فرمودند انت بحمد الله
عالمه غیر معمله و فهمه غیر مفهمه عم گرامش حضرت جعفر بن ابیطالب و حضرت حمزه سیدالشهداء
بود خال مکرمش جناب ابراهیم بن رسول الله ص بود

تا باین حد از شرافت نسبیه با حضرت مجتبی شریک بودند لکن مزیت حضرت سیدالشهداء ع آنستکه
والایمه من ذریته و حضرت مجتبی ع اولادش باین شرافت نبودند

و چه بسیار خوب فرموده سید بحر العلوم

سبط النبی ابر الاطهار والده اله

صنوا الزکی حتی قلب البتول اله

و دیگری گفته

کرار مولا اقام الدین صارمه

اقومه لیس فیها من یقاسمه

الام فاطمه و الاب الکرار

وقال آخر نسب کان علیه من شمس الضحی

لاب فی الانام کذا ولا ام کذی

نوراً و من فلق الصباح عموداً

و باین تقریب که گفته شد میتوان گفت اشرف جمیع نساء عالمیان حسباً و نسباً حضرت زینب سلام الله علیها میباشد

و در عمدة الطالب است و ارضعتہ ام الفضل زوجة عباس بن عبدالمطلب بلبن قثم بن عباس
و در بعضی از اخبار است که آن بزرگوار از پستان هیچ زنی نخورد گاهی از زبان جدش پیغمبر ص
شیر میمکید گاهی از ابهامش

چنانچه در کلامی از حضرت روایت کرده قال ان النبی ص کان یؤتی به الحسنین ع من فاطمة و لامن انشی
یؤتی به النبی ص فیضع ابرامه فی فمه فمیض منها ما یکفیه الیومین و الثالث فنبت لحم الحسنین ع من لحم رسول الله
و دمه من دمه و لم یولد لستة اشهر الا عیسی بن مریم ع و الحسنین ع بن علی ع
سید بحر العلوم میفرماید

لله مرتضع لم یرتضع ابدأ من ثدی انشی و من طه مراضعه

فصل ووم

در تاریخ ولادت باسعادت حضرت سیدالشهداء

علامه مجلسی در جلاء العیون میفرماید اشهر میان علماء امامیه آنستکه ولادت آنحضرت در مدینه
مشرقه در سوم ماه شعبان سال چهارم از هجرت واقع شده و بعضی پنجم ماه مذکور گفته اند و شیخ طوسی در
تهذیب فرموده که ولادت آنحضرت در آخر ماه ربیع الاول بوده در سال سوم از هجرت و اینخلاف مشهور
انتهی و شیخ شهید در دروس فرموده ولد بالمدينة آخر ربیع الاول سنة ثلاث من الهجرة انتهى
و جهت اختیار مرحوم شیخ الطایفه و مرحوم شهید آخر ربیع الاول سنة سوم هجری را آنستکه مختار
نزد ایشان و جمعی دیگر از بزرگان اینست که ولادت حضرت مجتبی در نیمه رمضان سال دوم هجرت بوده
و در روایت معتبره هم وارد شده که بین ولادت حضرت مجتبی ع و حامله شدن بحضرت حسین ع يك
طهر که ده روز باشد فاصله بوده و مدت حمل حضرت سیدالشهداء بمقتضی روایت معتبره ششماه بوده پس
موافق میشود با اواخر ربیع الاول سنة سوم هجری

پس معلوم شد که مختار مرحوم مجلسی آنستکه ولادت باسعادت آن بزرگوار روز پنجشنبه سوم ماه
شعبان سنة چهارم هجری بوده و همینهم اصلست و بنا بر آنچه اختیار شده آنحضرت در وقت رحلت حضرت
پیغمبر شش سال و ششماه و پنج روزه بوده و در وقت رحلت حضرت صدیقه طاهره ع شش سال و ده ماهه
بوده و در وقت رحلت حضرت امیرالمومنین سی و شش سال و چهل و هشت روزه بوده و در رحلت حضرت مجتبی
چهل و پنج سال و ششماه و بیست و هفت روزه بوده

فصل سوم

در تعیین ساعت رحلت حضرت سیدالشهداء و یوم آن

از ایام هفته و در تعیین ماه رحلت و یوم آن از ایام ماه
و در تعیین سال رحلت قاتل آن بزرگوار و در عده لشکر ابن سعد و مدفن
شریف حضرت سیدالشهداء ع

و در این چهار مطلب است

مطلب اول

بدانکه خلاف معنی به دید نشده که شهادت آن بزرگوار در عاشر محر الحرام سنه شصت و یک هجری بوده چنانچه در کافی وارشاد و تهذیب و لهوف و سایر کتب معتبره تصریح فرموده اند بنا بر این سن حضرت سیدالشهداء در وقت شهادت پنجاه و شش سال و پنجاه و هفت روز بوده و مدت امامت آن بزرگوار بنا بر مختارده سال و ده ماه و ده روز بوده و مرحوم فرهاد میرزا در مقام فرموده خلاقی نیست که روز عاشورا شمس در بیست و یکم برج میزان بوده

و از منجمین عهد مرحوم فتحعلی شاه نقل کرده که استخراج این مطلب را از زیج محمد شاه هندی نموده اند

و ایضاً میفرماید ابتدای جنگ از دو ساعت از روز گذشته بود و انتهای قتال هشت ساعت و نیم از روز رفته بوده بنا بر این دو ساعت و چهل و هشت دقیقه بغروب مانده **خاک مصیبت بر سر اهل عالم ریخته شد** و این موافق است با روایتی که در مصباح المتعجلین از عبدالله بن سنان نقل میکنند که گفت داخل شدم بر حضرت صادق ع در روز عاشوراء الی ان قال و قلت یاسیدی فما قولک فی صومه فقال صمه من غیر تبییت و افطره من غیر تشمیت و لا تجعله یوم صوم کما ولیکن افطارک بعد صلوات العصر بساعة علی شربة من ماء فانه فی مثل ذلك الوقت من ذلك اليوم تجلت الہیجاء من آل الرسول و انکشف الملمة عنهم و فی الارض و منهم ثلاثون صریعاً من موالیهم و لو کان رسول الله فی الدنیا حیاً لکان صلوات الله علیه هو المعزی بهم نال و بکی ابو عبدالله حتی اخضلت لحيته بدموعه

یعنی راوی عرض کرد یاسیدی چه میفرمائید در روزه روز عاشورا حضرت فرمود روزه بگیر بدون آنکه شب نیت روزه بکنی و افطار بنما روزهات را بدون آنکه شاد باشی از افطار نمودن و تمام روز را روزه مگیر و بوده باشد افطارت یک ساعت بعد از نماز عصر بشریت آبی که در مثل این وقت از روز عاشورا برداشته شد قتال از آل پیغمبر ص و بر طرف شد و قعه عظیمه از ایشان الخ و در تذکره سبط ابن جوزی و کان مقتله یوم الجمعة ما بین الظهر والعصر لانه صلی صلوة الخوف باصحابه

و اما روز شهادت آن بزرگوار از ایام هفته

در این چهار قولست

قول اول آنکه روز عاشورا روز جمعه بود

چنانچه در ارشاد است ثم نزل ع یوم الثانی من محرم الحرام سنه احدى و ستین و در جای دیگر میفرماید و نهض عمر بن سعد الی الحسین عشية یوم الخمسین لتسع مضین من المحرم و در مقتل ابوالفرج مینویسد تولد آن بزرگوار پنجم شعبان سنه چهارم از هجرت بوده و شهادتشان روز جمعه دهم ماه محرم سنه شصت و یک هجری بود

و مرحوم اعتضاد السطنه در حاشیه مقتل ابوالفرج از مقتل عوالم نقل میکند و کان اول محرم الذی قتل یوم الاربعاء اخر جنازک بالحساب الهندی من سائر الزیجات و در مقام از استیعاب ابن عبدالبر و از تاریخ یافعی نقل میکنند که آن بزرگوار را روز جمعه شهید کردند

وسید هؤمن شبلنجی در نورالابصار گفته و کان يوم الذي قتل فيه الحسين رضي الله عنه يوم الجمعة
عاشرمحرم سنة احدى وستين وصيبح هم همین قولست
قول دوم آنکه روز عاشورا چهارشنبه بوده

چنانچه در مصباح المتعجلین از عبدالله بن سنان از حضرت صادق ع روایت نموده در ضمن حدیثی که
بعضی از آن در اوائل همین مطلب ذکر شد بعد قوله بدموعه ثم قال ان الله جل ذكره لما خلق النور خلقه
يوم الجمعة في تقديره فی اول يوم من شهر رمضان وخلق الظلمة فی يوم الاربعاء يوم عاشوراء
ومؤید اینست آنچه مرحوم اعتضاد السلطنة در حاشیه مقاتل فرموده که اگر قائل شدیم که شهادت
حضرت ابی عبدالله در سنه شصت و یک هجری بوده محل شبهه نخواهد بود از هر زیجی که استخراج نمایم
روز عاشوراء چهارشنبه بوده

قول سوم آنکه روز عاشوراء شنبه بوده
چنانچه در بحار از مناقب نقل کرده و مضی قتیلاً يوم عاشوراء وهو يوم السبت العاشر من المحرم
قبل الزوال

و در لہوف از کتاب مولد النبی ص و مولد الاوصیاء شیخ مفید از حضرت صادق ع روایت مفصلی نقل
میکرماید و در آن روایت است و قتیکه حضرت سید الشهداء ع از مکه حرکت فرمود افواجی از مؤمنین جن
آمدند خدمت آنحضرت هر ضکر دند یا مولانا ما از شیعیان و انصار شما هستیم اگر امر بفرمائید بقتل دشمنان
ما همه آنها را بقتل میرسانیم حضرت فرمود آیا نخواهید این آیه شریفه را قل لو کنتم فی بیوتکم
لیرذل الذین کتب علیهم القتال الی مضاجعهم فاذا قلت فی مکانی فبماذا یمتحن هذا الخلق المتعوس و بماذا
یتغشرون يوم السبت وهو يوم العاشوراء الخ قوله المتعوس التعس بالتاء والعین والسين المهملتین الہلاک
قول چهارم آنکه عاشوراء روز دوشنبه بوده

چنانچه در اصول کافی است و قبض ع فی شهر محرم من سنة احدى وستين من الهجرة وله سبع وخمسون
سنة و اشهر قتله عید الله بن زیاد لعنه الله بکر بلا فی يوم اثنين لعشر خلو من المحرم
و محتملست که ابن قول تقیة باشد نه مختاراً چون حضرات عامه شهادت سید الشهداء را روز
دوشنبه میدانند

و در مقاتل ابوالفرج است و اما تقوله العامه انه قتل يوم الاثنين فباطل قالوا بل الرواية
مخفی نماناد که آنچه از اصول کافی نقل شده سن شریف آنحضرت در وقت شهادت پنجاه و هفت
سال و چند ماه بوده منافی نیست با آنچه سابقاً اختیار شد در سن شریف آنحضرت چون مختار ثقة الاسلام
کلینی ولادت آنحضرت در سال سوم هجری بوده و مختار علامه مجلسی و جمعی در سال چهارم هجری
بوده گفته شد که اصح همین است پس سن شریف در وقت شهادت پنجاه و شش سال و قدری میشود

مطلب دوم

در تعیین قاتل آنحضرت

معلومست که یزید بن معاویه بن ابی سفیان که مدعی خلافت بود امر نمود بوالی گوفه عبیدالله
بن زیاد بن ابیه که اعداد لشکر نموده روانه نماید به جنگ حسین بن علی ع آن ملعون هم لشگری فراهم
نمود و بسرکردگی عمر سعد روانه نمود بکربلا بیچنگ آن بزرگوار

واما مباشر قاتل آنمظلوم اصح واشهر آنستکه شهر بن ذی الجوشن الضبابی الکلابی بوده چنانچه در زیارت ناحیه مقدسه است
 و شیخ مفید در ارشاد و شیخ طبرسی در اعلام الوری وابن شهر آشوب در مناقب و بعضی دیگر از بزرگان همین را اختیار فرموده اند
 و از شیخ صدوق در امالی و سید ابن طاوس در لهوف و ابوالفرج در مقاتل و ابن حجر در صواعق استفاده میشود که مباشر قتل سنان بن انس نخعی بوده
 و در تاریخ طبری از هشام بن کلبی و او از ابومخنف نقل کرده قتل سنان بن انس النخعی لعنه الله

و در عمدة الطالبست و الصحیح انه سنان بن انس
 و از محمد بن طلحة شامی در مطالب السؤل و علی بن عسبی الاربلی در کشف الغمه استفاده میشود که خولی بن یزید اصبحی بوده
 و از تذکره سبط ابن جوزی نقل شده ان حصین بن نمیر رماه بسهم ثم نزل فذبحه وعلق راسه فی عنق فرسه ویتقرب به الی ابن زیاد لعنة الا علیهم اجمعین
 فذلک

در حالات بعضی از قاتلین حضرت سیدالشهداء یزید بن معاویه و عبیدالله بن زیاد و عمر بن سعد و شهر بن ذی الجوشن لعنة الله علیهم

اما یزید بن معاویه

در مصباح المتهجدین است که روز چهاردهم ربیع الاول سنه شصت و شش هجری یزید بن معاویه بدرك واصل شد در سن سی و هشت سالگی
 و در شفاء الصدور فرموده در تاریخ انتقال یزید خلافتی نیست بلکه بالا تفاق در سال شصت و چهارم بوده

و در مقام نقل کرده که از ابوالفرج از حال یزید سوال کردند گفت سه سال خلافت کرد سال اول سیدالشهداء را بقتل رسانید سال دوم اهل مدینه را قتل عام نمود و سال سوم مکه را محاصره نمود و خانه کعبه بصدمة منجنیق خراب کرد و مادر یزید میسون نام بود و بسیار فصیح و بلیغ بود و اشعاری منسوب باوست که مطلعش اینست

لبس عبائة و تقر عینی احب الی من لیس الشوف

واما عبیدالله بن زیاد

در شفاء الصدور است که عبیدالله بن زیاد در سنه بیست و هشت یا بیست و نه هجری متولد شد و در سنه شصت و هفت هجری بدست جناب ابراهیم بن مالک اشتر بدرك واصل شد پس سن نحس آن ملعون ازل وابد در وقعه طف سی و نه سال یاسی و هشت سال بوده تقریباً و پدر ملعونش زیاد بن ابیه و زیاد بن سمیه در سنه پنجاه و سه از هجرت بدرك واصل شد کما فی حجة السعادة و سابقاً گفته شد که در سال اول هجرت بدنیآ آمد پس سن نحس زیاد بن ابیه ملعون پنجاه و سه سال بوده
 و مادر زیاد بن ابیه سمیه نام است که معروف بود بزنا و از ذوات الاعلام بود چنانچه مادر عبیدالله

زیاد هم که مر جانه باشد از ذوات الاعلام ومشهور بزنا بود
و مخفی نماناد که ظاهراً ابن زیاد از یزید و ابن سعد و شمر اخبت وارذل بوده و شاهد
بر این زیاد است

و منجمه در تاریخ طبری است که ابن زیاد نوشت باین سعد که بعد از آنکه حسین و اصحابش را
شهید کردی تمثیل بهم فانهم كذلك مستحقون وان قتلت حجتنا فاطماتی الخیل صدره و ظهره فانه عاق قاطع ظلوم
و منجمه آنکه آن ملعون راضی شد که اهل البیت بآن حالت وارد مجلس بشوند در حالتیکه اذن
عام داده بود به مردم

چنانچه در تاریخ طبری و تاریخ ابن اثیر است لبست زینب علیها السلام ابنة فاطمة ع اردل
ثیابها تنكرت حفت بها امائها
و قریب باین شیخ مفید فرموده در ارشاد

و منجمه شیخ صدوق در امالی فرموده اما جیه برأس الحسين ع امر فوضع بین یدیه فی طشت
من ذهب وجعل يضرب بقضيب فی یدیه علی ثنایاه و يقول لقد اسرع الشيب اليك يا ابا عبد الله
و منجمه قصد نمود که در مجلس بزیب سلام الله علیها امانت و جسارت بنماید و غره را
بقتل برساند

و منجمه امر نمودن بقتل حضرت امام زین العابدین ع

و منجمه آن جسارتهائیکه آن ملعون در حضور اهل بیت اطهار نمود

در تذکره سبط ابن جوزی از هشام کلبی نقل میکند که ابن زیاد در مجلس بحضور زینب گفت الحمد لله
الذي فضحككم واكذب احدوئكم الخ

و از ابن ابی الدنیا نقل کرده که ابن زیاد جمع کرد مردم را در مسجد و خطابه خواند و گفت الحمد لله
الذي قتل الكذاب ابن الكذاب حسين وشيعته فقام اليه عبد الله بن عفيف الازدی الخ

و منجمه در کابل بهائی است آن لعن چون چشم بر حسین انداخت از خرمی بختنید تضییعی
در دست داشت بر ثنایای امام میزد زید بن ارقم حاضر بود و او از مشایخ کبار و اصحاب حضرت رسول
بود گفت ارفع تضيبك من هاتين الشفتين فوالله الذي هو اقدس رأيت شفتي رسول الله صلى الله عليه وآله مالا
احصيه يرش فهما الخ

ولكن يزید ملعون باین اندازه از قساوت قلب نبود

ابن اثیر جوزی در کامل نوشته و تنبیه ابن زیاد زجر بن قیس را و جماعتی بارؤس

مقدسه روانه کرد بنزد یزید و زجر بن قیس بشارت داد او را بقتل حضرت سید الشهداء ع قال قدمت
عينا يزید و قال كنت ارضى من طاعتكم بدون قتل الحسين ع لعن الله ابن سمیه اما والله لو انی صاحبة لعفوت منه
فرحم الله الحسين ع ولم بصله بشيء و قریب منه فی حیوة الحيوان للدمیری الا آنکه دمیری در عوض زجر بن
قیس شمر بن ذی الجوشن را نوشته

و در ارشاد شیخ مفید است که یزید ملعون زنان و اطفال را در مجلس خود طلبید فرأی هیئة

قیحة فقال قبح الله ابن مر جانه لو كانت بینکم وینه قراءة ورحم ما فعل هذا بكم ولا مث بكم علی هذه الحالة
و در مجلس ابن زیاد ابداء رقت و انقلابی از آن ملعون در اخبار و تواریخ دیده نشده

و همچنین قساوت قلب ابن زیاد از عمر سعد هم بیشتر بود

در تاریخ طبری است که وقتی حضرت سید الشهداء ع ری زمین افتاده بود خواهر مکرمه اش

حضرت زینب از خیمه ها بیرون شد در حالتیکه گوشواره ها در گوشهای نازنیش حرکت میکرد فرمود
یا عمر بن سعد ایقتل ابو عبدالله و انت تنظر الیه راوی گفت دیدم اشک چشم عمر بن سعد بصورت و محاسن
نحسش جاریست و آن ملعون صورت از آن مخدره برگردانید

واما عمر بن سعد

در اربعین مرحوم حاجی میرزا محمد قمی است که روز قتل عثمان بن عفان متولد شد
و موید اینست روایتیکه در امالی شیخ صدوق از اصبغ بن نباته نقل شده در زمانیکه امیر المومنین ع در
کوفه تشریف داشتند یکروز خطبه خواند و فرمود سلو نی قبل ان تفقدونی سعد وقاص سوال کرد آن
بزرگوار جوابی فرمود و فرمود وان فی بیتک لسخلا یقتل الحسین انی و عمر سعد یومئذ یدرج بین یدیه
یعنی عمر سعد در آن روز افتاده حرکت میکرد جلوروی پدرش

و در شفاء الصدور از تقریب حجر نقل شد که بعضی گمان کرده اند که او از صحابه است و این غلط
است و بحمی بن معین جزماً اختیار کرده که ولادت عمر سعد روز موت عمر بن خطاب بوده و شاید
فی الجملة موید این بوده باشد تسمیه او بعمر انتهی

و اصح اینقولست چون روایتیکه از اصبغ بن نباته نقل شده بعایت ضعیف است جهت قدح در سندی و
قرائن برخلافش چون سعد از قدماء و مهاجرین و طرف تردید خلافت بود و بسیار محترم بود و مقتضی این نوع
تشدد در جواب آن نبود پس بنا بر این مختار عمر سعد در وقعه طف سی و شش ساله بوده و بنا بر مختار صاحب
اربعین بیست و پنج ساله بوده تقریباً

و در ارشاد شیخ مفید است که عمر سعد بسید الشهداء ع گفت جماعتی از سفاه گمان می کنند که من
قاتل شما هستم حضرت فرمود آن ها سفهاء نیستند بلکه علماء هستند آگاه باش از گندم ری نخواهی
خورد مگر قلیلی

در تاریخ طبرستان که ابن زیاد کاغذی نوشت و ایالت ری را باین سعد واگذار نمود و تکلیف نمود
اورا که ابرود بجنک حضرت سید الشهداء ع ابن سعد تمنای عفو نمود ابن زیاد گفت پس کاغذ امارت ری
را رد کن ابن سعد گفت بمن مهلت بده تا فکر کنم

عمر سعد باهریک از ناصحین خود که مشورت کرد او را نهی کردند از رفتن بکربلا همشیره زاده اش
حمزة بن مغیره بن شعبه گفت ای خال مباد ابر جنک حسین ع بروی و رحمت را قطع کنی و اگر سلطنت
زمین از تو باشد و دست از او برداری بهتر است از آنکه خدا را ملاقات کنی بخون ابی عبدالله ع
آخر الامر ملعون اولین و آخرین واقع شد

مخفی نماند که سعد پدر عمر فی الجملة اذعان داشت بفضایل امیر المومنین ع
چنانچه در مروج الذهب از محمد بن جریر الطبری نقل کرده که سعد در نزد معویه قسم یاد کرد که
اگر برای من یک خصلت از خصال علی بود دوست تر بود نزد من از هر چه آفتاب بر او تابیده
اول - او داماد پیغمبر است

دوم - فرزندی که خدا بوی کرامت فرمود

سوم - پیغمبر ص در روز فتح خبر در حقش فرمود لا عظیم الراية رجلا یحب الله و رسوله و یحبه الله و
رسوله کرار غیر فرار یفتح الله علی یدیه

چهارم - لیس در غزوة تبوک برای فرمود الا ترضی ان تكون منی بمنزلة هرون من موسی الا

انه لانی بعدی

ومحدث قمی دام ظله در نفس المهموم فرموده که عمر سعد را بامر مختار بن ابی عبیده ثقفی بدرک واصل نمودند در سنه شصت و شش هجری قائل او ابو عمره کیسان النمار بود و بعد که آن ملعون را بقتل رسانیدند پسرش حفص بن عمر را نیز بامر مختار بجهنم واصل نمودند انتهى و گویا ابن سعد بعد نادم شد از قبح عمل خود

در تذکره سبط است که بعد از آنکه ابن زیاد امر کرد بقتل عبدالله بن عقیف قام عمر بن سعد من عند ابن زیاد یرید منزله الی اهله وهو یقول فی طریقه ما رجع احد مثل ما رجعت اطعت الفاسق ابن زیاد الظالم الفاجر عصیت الحاکم العدل وقطعت القرابة الشریفة وهجره الناس وکان کلاما مر علی ملاء من الناس اعرضوا عنه و هم ادخل المسجد خرج الناس منه و کل من رآه قد سبه فلزم بیه الی ان قتل

و اما شهر بن ذی الجوشن

اسم ذی الجوشن شرحبیل بن قرط الضبانی الصحابی بود و در شرح قاموس است که ذی الجوشن گفتند او را بجهة آنکه اول عربیست که پوشیده است زره را با آنکه پادشاه کسری او را جوشن داده بود

وما در شهر معزوفه بود بزنا و بدنائت فطرت و خبیث ذات

در ذخیره الدارین از هشام کلبی روایت کرده که زن ذی الجوشن خارج شد که برود از مکان خود به مکان دیگر در بین راه تشنه شد از شبانی آب طلب کرد گفت آبت نمیدهم تا مقصود مرا حاصل کنی پس آن زن تمکین نمود آن شبان با او موافقه نمود زن ذی الجوشن حامله شد بشمار انتهى

از این جهت است و قتی که این ملعون روز عاشوراء نداء کرد با آواز بلند یا حسین اتعجلت بالنار قبل یوم القیمة حضرت فرمود کیست این ندا کننده گویا شهر بن ذی الجوشن است گفت بلی فرمودند یا بن راعی المعزی انت اولی بهاصلیا کذافی تاریخ الطبری

و ایضا در موضع دیگر مینویسد که بعد از آنکه جناب زهیر بن القین لشگریان را موعظه کامل فرمود شهر بن ذی الجوشن تیری بجانب او رها کرد و گفت اسکت اسکت الله فامتك ابرمتنا بکثرت کلامک فقال له زهیریان البول علی علیه ما ایاک اخاطب انما انت بهیمة والله ما ظنک تحکم من کتاب الله آیتین فابشر بالغزی یوم القیمة والعذاب الالیم الخ

و این ملعون شهر پیس بوده

چنانچه دمیری در حیه الحیه آن از ابن عبدالبر روایت کرده که حضرت صادق ع عرض کردند که آیا تعبیر خواب تأخیر میافتد فرمود بلی پنجاه سال چون پیغمبر در خواب دید سک پیسی میخورد خون آن بزرگوار را پس تعبیر فرمود که مرد پیسی حسین بن علی پسر دخترم را بقتل میرساند پس شهر بن ذی الجوشن قاتل حضرت سید الشهداء شد و او پیس بود تأخیر افتاد تعبیرش بعد از پنجاه سال

و در مناقب ابن شهر آشوب است که در وقت سحر شب عاشوراء حضرت سید الشهداء خوابش را بود بعد بیدار شد فرمود الساعة در خواب دیدم گویا چند سک پیسی بر من حمله کردند که بدندان بگزاند مرا در میان آنها سک پیسی بود که او از همه بیشتر حمله میکرد و گمان میکنم قاتل من مرد پیسی است از میان این قوم و ظاهر اشمار از یزید و ابن زیاد و از عمر بن سعد سن نحسش زیاد تر بوده چون شهر در غزوه صفین جزو عسکرایر المؤمنین بود و در میان جنگ مبارک طلب میکرد

چنانچه ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه فرموده
و در شفاء الصدور از کامل بهائی نقل میفرماید در سنه شصت و شش شمر ملعون را با مرجناب مختار
بقتل رسانیدند
و ابن حجر مکی در صواعق نوشته و خص شمر قاتل الحسین بنزید نکال و او طئوا الجلیل صدره و ظهره
لانه فعل ذلك بالحسین ع

مطلب سوم

در عده لشکر ابن سعد که در کربلا حاضر بودند

و عده آنها را در روایات مختلف نقل کرده اند
ولکن اصح و مستفاد از اخبار معتبره آنستکه سی هزار نفر بودند
چنانچه در امالی شیخ صدوق ع از حضرت صادق روایت کرده که سید الشهداء ع روزی داخل شد بر
حضرت مجتبی ع چون نظر فرمود برادرش گریه کرد حضرت مجتبی ع فرمود چه چیز ترا بگریه در آورد
عرض کرد از آن ظلمها و ستمهاییکه نسبت بشما نموده اند حضرت مجتبی ع فرمود بمن زهر خورانیدند
و مرا بقتل رسانیدند لکن روزی مثل روز تو نخواهد بود یا ابا عبد الله الحسین ع که سی هزار نفر اطراف
تو جمع میشوند و همه ادعا میکنند که از امت جدمان پیغمبر میباشند و تورا و اولاد و برادرانت را
بقتل میرسانند

و ایضاً در امالی از ابو حمزه ثمالی روایت کرده که زین العابدین ع نظر فرمود بجناب عباس بن عباس
بن ابیطالب و گریه کرد و فرمود روزی بر پیغمبر سخت تر نگذشته از روز احد که حمزه بن عبدالمطلب
شهید و بعد یوم موته که جناب جعفر بن ابیطالب شهید شد بعد فرمود و لا یوم کیوم الحسین که جمع شدند
سی هزار نفر و گمان میکردند که از این امت هستند و همه تقرب میجستند بسوی خدا بر یختن خون شریفش
و آن بزرگوار آنها را بخدا متذکر میکرد و آنها معتظ نمیشدند تا آنکه آن مظلوم را شهید کردند
بظلم و عدوان

و سید بن طاوس در لهوف میفرماید و لقد کان ع یحمل فیهم وقد تکملوا ثلاثین الفاً
و بعضی عده لشکر ابن سعد واکثر گفته اند حتی سبط ابن جوزی در تذکره میویسد چهار هزار و
پانصد سواره و پیاده بودند

و شاید عذر مقلمین رعایت خوف از بنی امیه باشد یا طمع از ایشان یا نخواستند در تاریخ نوشته شود
که سی هزار نفر از امت جمع شدند و اقدام نمودند بر یختن خون ذریه پیغمبر خود
و از بعضی خیلی زیاده از سی هزار استفاده میشود

و در بحار از محمد بن ابیطالب روایت میکند و تقدم الحسین ع حتی وقف بازاء القوم فجعل ینظر الی
صفوفهم کانهم السیل و نظر الی ابن سعد واقفا فی صنادید الکوفه فقال ع الحمد لله الذی خلق الدنیا فجعلها دار
فناء و زوال الخ

و از اشعار رجزیه آنحضرت است که میفرماید

بجود کو کوف الها طاین

و ابن سعد قد رهانی عنوة

فی مجمع البحرین العنوة القهر والعلیه و کف البیت بالطار والین بالدمع سال قلیلا و هاطلا

باران پیوسته و پیایی بارنده

و از کامل بهائی منقولات و جعل عمر بن سعد علی میمنت عمر بن الحجاج الزبیدی و علی میسرته
شمر بن ذی الجوشن و علی النخیل عروة بن قیس الاخمسی و علی الرجال شیث بن ربیع الیربوعی التمیمی و
اعطی الراية در بدأ مولاہ

مطلب چهارم

در مدفن آن بزرگوار

اما جسد مطهر بالضروره در کربلائی معلی در تحت قبہ منوره مدفونست
و در کشکول شیخ بهائیت که روایت شد حضرت سید الشهداء ع اطراف قبر مقدس خود را
چهار میل در چهار میل از اهل نینوا غاضریه خریدند بشصت هزار درهم و بعد از این زمین را تصدق فرمود
بر اهل نینوا و غاضریه و شرط فرمود بر آنها که زوار قبرش را راهنمایی نمایند بر سر قبرش و زوارش را
تاسه شب مهمان بنمایند پس این زمین بر الاود و دوستان حضرت سید الشهداء حلالست و بردشمنان آنها
حرام است و در این زمینست برکت

و سید جمیل رضی الدین بن طاوس فرموده جهت آنکه بعد از صدقه دادن آن زمین را بر اهل نینوا
و غاضریه حلال شده بر اولاد و دوستان آن بزرگوار آنست که آنها وفا بشرط ننمودند و عدم وفا بشرط را
روایت نموده محمد بن داود در باب نوادر زیادات انتہی مافی الکشکول

و در کامل بهائی است که امام حسین ع را تنها دفن کردند و علی بن الحسین را در پائین پای آن
بزرگوار و عباس بن علی را بر کناره فرات آنجا که شهید شده بود دفن کردند و باقی را قبری کنند و
جمله شهداء را در آن قبر نهادند و حر بن یزید را اقر بای او در جائیکه شهید شده بود دفن کردند

و در نفس المهمومست و یظهر من رواية الشيخ الطوسي ره ان بنی اسد جاوا بیاربه جدیدة و فرشوا
بها تحت الحسین ع فانه قد روی عن الربرج قال اتیت فی خاصة غلما بی فقط فانی نبشت فوجدت باربه جدیدة
و علیها بدن الحسین بن علی و وجدت منه رائحة المسک فترکت الباربه علی حالها و بدن الحسین علی الباربه و
امرت بتطرح التراب علیه و اطلقت علیها الماء

و اما مدفن سر مقدس آن بزرگوار در آن احتمالاتیست

احتمال اول

اصح و اشهر آنست که حضرت سید سجاد ع آن سر مقدس را از شام بکربلا آوردند و با بدن مطهر
دفن نمودند

چنانچه مجلسی ره در عاشر بحار میفرماید و المشهورین علماءنا الامامیه انه دفن راسه مع جسده
رده علی بن الحسین ع

احتمال دوم

در بحار میفرماید اخبار زیادی دلالت دارد که در نجف مدفونست

و در کامل الزیارة از حضرت صادق ع روایت کرده قال ع انک اذا اتیت العزى رأیت قبرین
قبرا کبیرا و قبرا صغیرا فاما الکبیر فقبر امیر المؤمنین ع و اما الصغیر فمأمن الحسین بن علی ع

احتمال سوم

در حج جواهر الکلام از مفضل بن عمرو روایت کرده که حضرت صادق ع گذشتند بر قائم مائل در طریق نجف اشرف پس دور کعت نماز خواندند عرض کردند این چه بود که بجای آوردید مرمود هذا موضع رأس جدی الحسین ع وضعوه هنا
بعد مرحوم شیخ میفرماید و ممکن است که این مکان موضع دفن سر مقدس بوده باشد و اشاره فرموده به مصیبت عظیمه که ممکن نیست تفوه بآن

مخفی نهاناد نامیدن آن بنا را بقائم معلوم نشد و اما جهت آنکه مائل گفتند در تحية الزائرین علامه نوری فرموده در شبی که جنازه حضرت امیر را حرکت دادند و بردند که در نجف اشرف دفن کنند عبور جنازه مقدسه بآن بنا افتاد بجهت احترام و تعظیم آن حضرت چون رکوع کننده خم شد آنرا مائل و حنا نه نامیدند

احتمال چهارم

در بعضی از اخبار است که یزید ملعون سر نازنین را فرستاد مدینه طیبه نزد عمرو بن سعد بن عاص والی مدینه و عمرو امر کرد سر نازنین را در بقیع نزد مادرش فاطمه زهراء ع دفن نمودند

احتمال پنجم

در بعضی از کتب نقل شده که آن سر مقدس مطهر را سه روز در دمشق مصلوب نمودند بعد در خزینه بنی امیه گذاردند تا زمان خلافت سلیمان بن عبدالملک بن مروان پس به پنج دیباج پوشانید و با جمعی از اصحاب خود بآن سر نازنین نماز خواند و آن سر مقدس را در مقابر مسلمین دفن نمودند
و در زمان خلافت عمر بن عبدالعزیز امر کرد آن موضع را نبش نمودند و سر مقدس را از آنجا بر داشتند بعد ندارد که چه کرد لکن ظاهراً از طریق او آنستکه فرستاده باشد و با جسد مطهر دفن نموده باشد

احتمال ششم

از جماعتی از اهل مصر نقل شده که مدفن سر نازنین در مصر است و آن موضع را مشهد الکربیم مینامند و از معجزه و از کرامت آن سر مقدس آنکه با ایشمه صدمات بهیچوجه کهنه و مندرس نشد و تر و تازه بود

و کیفیت دیر راهب و معجزه معرفی نمودن خود را بکلمه چندی که فرمودند اذا الغریب انا المظالم انا الشهید و فرات قرآن نمودن آن سر مقدس که در روایات معتبره وارد شده شاهد این مطلب است

فصل چهارم در ذکر زوجات محترمت حضرت سید الشهداء

بدانکه عدد زوجات آنحضرت را حقیر بتفصیل درجائی ندیدم بلی مسلم ومستفاد از اخبار معتبره از برای آنحضرت چند نفر از زوجات است

منها مخدره مکرمه شهر یانویه بنت یزدجرد آخر سلاطین فرس و این مخدره والدۀ ماجده حضرت زین العابدین ع است و در فصل چهارم از باب چهارم ذکر کری از این مخدره شد و از کامل بهائی نقل شده که این مخدره هر شب بکر بود مثل حوریان بهشتی و در باب ششم هم احوالاتشان اجمالاً ذکر خواهد شد انشاء الله

و منها مخدره مکرمه لیلا بنت ابی مرّة ولد مسعود ولد معتب الثقفی بود والدۀ ماجده حضرت علی اکبر المقتول یوم الطف و عروۀ بن مسعود عموی شعبۀ بن ابی عامر ولد مسعود معتب الثقفی بود پدر مغیره ولد شعبه و او یکی از دو مرد بزرگی است که خداوند در قرآن یاد فرموده از لسان کفار قریش چنانچه ابن اثیر در اسد الغابه از قطاده نقل کرده فی قوله تعالی لولا انزل هذا القرآن علی رجل من القریتین عظیم این کلام را ولید بن مغیره المخزومی گفت او کان ما یقول معتمد حقاً انزل القرآن علی و ایضاً در ترجمه شرین هلال گفته سادات در اسلام چهار نفرند بشر بن الهلال العبّدی و عدی ولد الحاتم الطائی و سراقۀ بن مالک المدلجی و عروۀ بن مسعود الثقفی و در اصابه ابن حجر از حضرت پیغمبر ص نقل کرده قال مثل عروۀ مثل صاحب یسین دعی قومه الی الله فقتلوه

و از جابر از حضرت پیغمبر ص روایت کرده که فرمود عرض علی الانبیاء قال و روایت عیسی فاذا اقرب من روایت به شبیهاً عروۀ بن مسعود

و منها مخدره مکرمه رباب بنت امرء القیس بن عدی الکلبیه و این مخدره والدۀ ماجده جناب عبدالله بن الحسین و مخدره سکینه خواتون بود و این امرء القیس غیر امرء القیس بن عباس الکبیدیست که شعراء معروف و صاحب قصیده معروفه (فقانیك) است که از سبعة معلقه است و در مقام از هشام کلبی نقل کرده قال و کان الرباب من خیار النساء و افضلهن و جناب امرء القیس پدر رباب از اشراف و از خاندان بزرگ عرب بود و مخدره رباب خیلی مورد توجه حضرت سید الشهداء ع بود

و در آغانی است که چون مخدره رباب بدیدن ارحام خود میرفت دخترش جناب سکینه را همراه خود میبرد و مفارقت این دو مخدره باعث کسر خاطر شریف حضرت سید الشهداء ع میشد و این شعر را میفرمود

کان اللیل موصول بلیل	اذا زارت سکینه و الرباب
و در تذکرۀ سبط بن جوزی این شعر را نسبت بحضرت سید الشهداء ع داده	
لعمرك اننی لاحب داراً	تکون بها سکینه و لرباب
احبهما و ابذل جل مالی	ولیس لعاتب عندی عتاب
ولست لهم و ان عابوا مجميعاً	حيواتی او یغیبنی التراب

و در اصابه همان شعر اول را نسبت بآنحضرت داده

« در تعداد زوجات محترمات حضرت سیدالشهداء ع » (۱۹۱)

و در کامل این اثر نقل میکنند که جناب رباب در کربلا بود و با اهل بیت به اسیری بشام رفت و بعد از مراجعت بمدینه طیبه اشراف قریش او را خواستگاری نمودند و قبول نکرد گفت ما کنت لاتخذ بعد رسول الله حنواً یعنی بعد از پیغمبر ص پدر شوهری اختیار نمیکنم و یکسال بعد زنده بود و ابدأ از میان آفتاب بسایه وزیر سقف رفت تا بغصه و غم از دنیا رحلت فرمود
و گفته شده آن مخدره يك سال سر قبر حضرت سیدالشهداء ع اقامت فرمود بعد رفت بمدینه و بغم و اندوه از دنیا رحلت فرمود

و از ابوالفرخ نقل شده که این آیات را رباب در مرثیه حضرت سیدالشهداء ع گفته
ان الذی کان نوراً يستضاء به
سبط النبی جزاک الله صالحه
قد کنت لی جلا صه بآ الوذیه
من للیا می ومن للسائلین ومن
والله ابتغی صهراً بصهر کم
بکربلا قتیل غیر مدفون
عنا وجنبت سسران الموازین
قد کند تصحبنا بالرحم الدین
یعنی ویاوی الیه کل مسکین
حتی اغیب بین الرمل والطين

و در کافی از حضرت صادق ع روایت کرده که چون حضرت سیدالشهداء شهید شد زوجه کلیمه آن حضرت ماتم آن حضرت را برپا نمود و آنقدر آن مخدره و کنیزانش گریه کردند که اشک چشمشان خشک شد بغیر از یک نفر از کنیزان که اشک چشمش خشک نشد و جاری بود او را طلبید چه کردی که اشک خشک نشد عرض کرد من سویق میآشایم پس مخدره امر کرد که سویق طبخ کنند تا قوت بیابد بگریه کردن و اهدای الی الکلبیه چون التستعین بها علن ماتم الحسین فلما رأت الخون قالت ماهذه قالوا هدیة اهدایها فلان لتستعین بها علی ماتم الحسین فقالت اسنافی عرس فما نصنع بها ثم امرت بهن فاخرجن الدار فلما اخرجن من الدار لم يحس بها حس کما طرن بین السماء والارض ولم ير لهن بعد خرجن من الدار اثر در منتهی الارب است که سویق آرد گندم و جواست که بریان شده و تف داده شده باشد و چون بالضم نوعی است از قطا و سنک خار که سینه و بازوهای او سیاه باشد گویا خوردن آن طیر باعث تقویت مزاج میشود

و منها مخدره ام اسحق بنت طلحة بن عبد الله التیمیه است والدۀ مکرمه فاطمه بنت الحسین و طلحه باعتقاد اهل تسنن از عشره مبشره است و ام اسحق اول زوجه حضرت مجتبی بود و جناب حسین بن حسن و طلحه بن الحسن المجتبی از این مخدره متولد شدند
و در مقام از ابوالفرج اصفهانی نقل کرده که وقتی که حضرت مجتبی خواست از دنیا رحلت بفرماید برادرش حضرت سیدالشهداء ع را طلبید فرمود برادر من از این زن راضی هستم نگذارید که از خانه های شما خارج شود

و منها مخدره قضاغیه والدۀ ماجده جناب جعفر بن الحسین
و در ارشاد است که جناب جعفر در حیات پدر بزرگوارش از دنیا رحلت فرمود و او لادی از او باقی نماند

فصل پنجم

در عدد اولاد امام جواد حضرت سید الشهداء و اسماء شریفه آنها

شیخ مفید ره در ارشاد و امین الاسلام طبرسی در اعلام الوری و احمد بن مهنی در عمدة الطالب و بعضی دیگر از علماء اعلام فرموده اند که آنحضرت شش اولاد داشته چهار پسر و دو دختر جناب **علی بن الحسین الاکبر** که کنیه اش ابو محمد بوده و **علی بن الحسین الاصغر** که کنیه اش ابو الحسن بوده و در کربلا شهید شده و جعفر بن الحسن و عبدالله بن الحسین و مخدره فاطمه خواتون و مکرمه مسکینه خواتون بنتی الحسین لکن پسریکه از آن بزرگوار بعد از خودشان باقی ماند و صاحب نسل و اولاد شد منحصر است بجناب **علی بن الحسین زین العابدین ع** چنانچه در عمدة الطالب است اینست که شاعر میگوید

و علی السجاد مجرب الدعاء آدم الال علی بن الحسین

و حمد الله مستوفی در تاریخ گزیده میفرماید یزید بن معاویه چهارده پسر داشت و جناب امام حسین ع در وقت شهادت خود یک پسریش نداشت معذک در تمام اقطار عالم عدد ایشان از ستاره های بیشتر است و از فرزندان یزید نسلی باقی نیست

و اما جناب علی بن الحسن بن زین العابدین ع تفصیل حالاتشان در باب ششم ذکر خواهد شد انشاء الله
و اما جناب ابو الحسن علی بن الحسین علی الاکبر و جناب عبدالله بن الحسین احوالاتشان در فصول بعد نیز ذکر خواهد شد انشاء الله

و اما جناب جعفر بن الحسین والده ماجده اش از قبيلة قضائیه بود

و در ارشاد است که جناب جعفر در حیات حضرت سید الشهداء ع از دنیا رحلت فرمود و اولادی از او باقی نماند

و اما جناب فاطمه بنت الحسن والده ماجده این مخدره ام اسحق بنت طلحة بن عبدالله التیمییه است و جناب فاطمه را حضرت سید الحسین ع به برادر زاده اش جناب حسن بن الحسن تزویج فرمود و آن مخدره از جناب حسن مثنی سه پسر آورد

اول - عبدالله المحض بن حسن بن حسن المجتبی ع

دوم - ابراهیم الغمر

سوم - حسن المثلث

و حسن مثنی در سن سی و پنج سالگی در مدینه طیبه از دنیا رحلت فرمود

در ارشاد است که جناب فاطمه یکسال تمام روی مرقد وی خیمه زد و بر سر قبر وی نشست روزها روزه میگرفت و شبها را بعبادت بسر میبرد و بعد امر فرمود که خیمه را برچیدند و در آن حین شنید هاتقی میگفت هل وجدوا ما فقدوا و دیگری میگفت بل یسوا فانقلبوا انتهى

بعد بفرمان والده اش تزویج شد بعبدالله بن عمرو بن عثمان بن عفان چنانچه سابقا از تذکره سبط بن جوزی نقل شد

و در ناسخ است که فاطمه را از کمال و جمال بحور العین تشبیه میکردند

و در خبر است که در ایامیکه فاطمه زوجه حسن مثنی بود جناب حسن خواست تا دختر مسور بن مخزومه را تزویج کند و فقال له المسور و الله یا بن رسول الله لو خطبت ابنتی بشع نعلک لزوجتک و امکن رسول الله قال انما فاطمة بعضة منی برضی منی ما ارضاها و یسطحنی ما اسطحنها و انا اعلم انهم لو کانت حیه متزوجت علی اتنها اسخطها ذلك یعنی اگر خطبه نمائی دختر مرا به بند کفشت من تزویج میکنم او را بتوانی پیغمبر فرمود

فاطمه پاره تن منست مرا خوشنود میکند آنچه که فاطمه را خوشنود کند و مرا بغضب میآورد آنچه که فاطمه را بغضب آورد و من میدانم اگر فاطمه حیوة میداشت و من دخترم را بسردختر او تزویج می کردم موجب سخط و غضب آن مخدره می گردید

و در وسائل از شیخ صدوق از حضرت صادق ع روایت کرده که فرمود لا تحل لاحد ان یجمع بین اثنتین من ولد فاطمه ان ذلک یغلها فیشق علیها قلت یغلها فیشق علیها قال ای والله - و از جهت این روایت بعضی حکم کرده اند بکراهت جمع بین دو فاطمه و بعضی بحرمت آن

و کافست در فضیلت این مخدره که حضرت سیدالشهداء ع وصیت خطش را باین مخدره سپرد چنانچه در اصول کافی از حضرت امام محمد باقر ع روایت کرده که چون هنگام شهادت حضرت سیدالشهداء رسید دختر بزرگ خود جناب فاطمه را طلبید نامه پیچید و وصیت خط ظاهره خود را باوداد چون حضرت امام زین العابدین مرض اسهال داشت و مردم گمان نمیدادند که از آن مرض صحتی نابد و بعد از صحت جناب فاطمه وصیت نامه را بوی تسلیم کرد و اکنون آن وصیت خط نزد ما موجود است راوی عرض کرد فدایت شوم در آن وصیت نامه چه نوشته بود فرمود در او می باشد و الله آنچه محتاج است اولاد آدم باواز زمان خلقت آدم تا زمانی که دنیا فانی شود و الله در آن هست حدود حتی ارش خدش

و سبط ابن جوزی در تذکره میگوید جناب فاطمه در سال صد و هفده که جناب سکینه از دنیا رحلت فرمود این مخدره نیز در مدینه طیبه از دنیا رحلت فرمود و در کتاب حبیب السیر است که مخدره فاطمه بنت الحسین در سنه صد و ده از دنیا رحلت فرموده در خلافت هشام بن یزید بن عبدالملک بن مروان

مخدره جناب فاطمه از حضرت سکینه اکبر است چنانچه جزری در کامل میگوید فقالت فاطمة بنت الحسین و کانت اکبر من سکینه بنات رسول الله سبا یا یزید

و اما جناب سکینه خواتون بنت الحسین مشهور بین العوام بفتح سین و کسر کافست و در قاموس بضم سین و فتح کاف ضبط کرده و می گوید سکینه برون جهینه دختر حسین بن علی است و اسم این مخدره آمنه یا امینه بوده و والدۀ ماجده این مخدره و جناب عبدالله بن الحسین رباب بنت امرء القیس بوده و علاقه حضرت سیدالشهداء باین مخدره و والده اش از اشعاری که سابقاً گفته شد معلوم می شود و از ابی قتیبه در باره جناب سکینه نقل شده که فرمود ولها السیرة الجمیلة و الکرام الوافر و العقل التام و در حبیب السیر است که او را عقيلة قریش می گفتند و آن مخدره از ملکه فصاحت و بلاغت حظ عظیمی داشت

و دمیری در حیوة الحیوان از فائق نقل کرده که سکینه بنت الحسین ع آمد نزد مادرش رباب در حالت صغرو او گریه می کرد رباب گفت چرا گریه میکنی سکینه گفت مرت بی دیره فلسعتنی با بیرة ارادة تصغیر دیره و هی النحله سمیت بذلك لقد بیرهانی عمل العسل انتهى و ابوالفرج در اغانی نقل کرده که مخدره سکینه مزاحه بود پس او را زنبوری گزید مادرش جناب رباب بمخدره گفت یاسیدتی چه شده ترا خنده کرد و فرمود اسعتنی دیره مثل الایره او جعتنی قطیره یعنی مرا گزید زنبور کوچکی مثل سرسوزن و کمی مرا بوجع در آورد

و کافعی است در فضائل این مخدره که سیدالشهداء بآن مخدره یاخیره النسوان خطاب فرمود چنانچه در منتخب نقل کرده سکینه و هی صارخة و کان یحبها حباً شديداً فضمها الی صدره و مسح دموعها بکمه قال ع

ستطول بعدی یاسکیه فاعلمی
لا تحرقی قلبی بدمعک حسرة
و اذا قتلت فانت اولى بالذی
منک البکاء اذا احمام دهانی
مادام منی الروح فی جسمانی
تا ثینه یا خیره النسوان

و مرحوم طبرسی در اعلام الوری میفرماید و کان عبدالله بن الحسن ع قد زوجة الحسن ابنة سکینه
فقتل قبل ان یین بها
و از اغانی ابوالفرج نقل شده که شوهر اول سکینه جناب عبدالله بن الحسن المجتبی ع بود قال فقتل
عنها ولم یلد له و بعد از آنکه آن بزرگوار روز عاشورا شهید شد مصعب بن ذبیح بن عوام آنمخدره را
تزوید نمود

و در حبیب السیر است که بعد از مصعب زوجه عبدالله بن عثمان بن عفان شد
و از تاریخ ابن خلکان نقل شده که وفات جناب سکینه در مدینه طیبه روز پنجشنبه ماه ربیع المولود
سنه صد و هفده هجری واقع شد

و اما سن آن مخدره معلوم نیست و گویا در وقعه طف در سن نسوان بود چنانچه در شعر منسوب به
حضرت سید الشهداء تعبیر بخیره النسوان فرموده و شاهد بر این آنستکه آنمخدره در وقعه طف مروج
بوده پسر عمش عبدالله بن حسن ع که در کربلا شهید شد چنانچه از اعلام الوری و اغانی نقل شده آنقاو
محملمست که در صفر سن ولایه عقد شده باشد

و بدانکه از اخبار معتبره و از فرمایشات بعضی از علماء از برای حضرت سید الشهداء ع دو پسر
دیگر نیز بوده

اول جناب محمد بن الحسین ع که بنقل محمد بن طلحة و ابن الخشاب و عبدالله بن مسلم بن قتیبه
در کتاب الامامة و السیاسة ایشان جزء شهداء يوم الطف بوده اند
و در کتاب عقد الفرید نقل کرده و اسرائی شریعلاماً من بنی هاشم و فیهم محمد بن الحسین ع و علی
بن الحسین ع و در موضع دیگر نقل میکند از محمد بن الحسین ع بن علی بن ابیطالب ع قال اتی بنا یزید
بن معاویه بعد ما قتل الحسن و نحن اثنی عشر غلاماً و کان اکبرنا یؤمن علی بن الحسین ع فا دخلنا علیه و
کان کل واحد منا مغلولاً یدیه عنقه الخ

دوم جناب محسن بن حسین ع
در نفس المهموم از معجم البلدان حموی نقل میکند که جوشن کوهیست در غربی حلب که او معدن مس
قرمز است و او باطل شد زمانیکه عبور دادند با و اسراء اهل بیت را و یکی از زوجات حضرت سید الشهداء
حامله بود و طفلش را سقط نمود و هر قدر آن مخدره طلب آب و نان کرد در عوض دشنام بمخدره دادند
آنمخدره نفرین کرد از آنوقت هر که در آن کوه کار میکند و بجای نمی بیند و در قبله آن کوه مزار است که
معروفست بمشهد السقط و اسم سقط محسن بن الحسین است انتهى
در نفثة المصدور میفرماید و اهل حلب تعبیر میکنند بمزار شیخ محسن بفتح حاء و تشدید سین مهمله و
در آنکوه قبر جمعی از بزرگان شیعه است

و منها مقبرة قطب المحدثین ابن شهر آشوب صاحب مناقب
و منها مقبرة سید اجل ابی المکارم بن ذهرة الحسینی الحلبی
و منها قبر احمد بن منیر العاملی انتهى
و در مقام فرموده که محدثین و مورخین پسرهای حضرت سید الشهداء ع را از شش تن علاوه ننوشتند

ابن اثیر در کامل از برای آن حضرت هفت پسر نوشته و در سابق گفته شد که نسل باقی مانده از حضرت سیدالشهداء منحصر است بحضرت امام زین العابدین ع و از یکدختر که جناب فاطمه بنت الحسین زوجه حسن مشتی بوده باشد و عبدالله محض الحسن المثنی الحسن المجتبی ع و ابراهیم و حسن مثلث از اینمخدره متولد شدند چنانچه اولاد باقی مانده از حضرت امام حسن مجتبی ع از دو پسر است که زید بن الحسن و حسن بن الحسن باشند و از یکدختر است که ام عبدالله زوجه حضرت علی بن الحسین و مادر امام محمد باقر ع است

فصل ششم در عده حواریین حضرت سیدالشهداء ع و ذکر بعضی از فضایل آنها عموماً

در باب اول در ضمن حواریین حضرت پیغمبر ص گفته شد که روز قیامت منادی ندا می کند این حواری الحسین بن علی بن ابیطالب ع فیقوم کل من استشهد به

امادر عدد حواریین و اصحاب حضرت سیدالشهداء که روز عاشوراء در رکاب مقدس آقا بدرجه رفیقه شهادت رسیدند بین علماء و مورخین اختلاف است اصح و اشهر آنست که شهداء یوم الطف بغیر از حضرت سیدالشهداء ع هفتاد و دو نفر بودند

چنانچه شیخ مفید در ارشاد و شیخ طبرسی در اعلام الوری و ابن اثیر در کامل و اغلب مورخین فرموده اند که سی و دو نفر آنها در شب عاشوراء از عسکر بن سعد ملعون بآن حضرت ملحق شدند و هفده نفر از بنی هاشم بودند الباقی بیست و سه نفر بقیه اصحاب بودند و در تاریخ طبری از ابی مخنف نقل کرده قال و عباء الحسین ع اصحابه و صلی بهم صلوٰۃ الغداة و کان معه اثنان و ثلثون فارسا و اربعون راجلا

و بعضی از اخبار دلالت دارد بر آنکه آنها هفتاد و هشت نفر بودند چنانچه دمیری در حیوة الحیوان نقل کرده که ابن زیاد ملعون حضرت امام زین العابدین و مخدرات را با شمر بن ذی الجوشن و جماعتی روانه کرد نزد یزید بن معاویه بعد از ورودشان بشام دخلوا علی یزید بن معاویه و معهم رأس الحسین فرمی به بن یدی یزید ثم تکلم شمر بن ذی الجوشن لع فقال یا امیر المومنین ورد علینا هذا فی ثمانیة عشر رجلا من اهل بیته و ستین رجلا من شیعة الخ

و در زیارت ناحیه مقدسه هشتاد و دو نفر اسم فرموده هفده نفر از بنی هاشم و شصت پنج نفر از غیر بنی هاشم

و مورخ ثقة معتمد علی بن الحسین بن علی الهذلی الامامی المعروف بالمسعودی و در مروج الذهب فرموده فعدل الی کر بلا و هو فی مقدار خمسمائة فارس من اهل بیته و اصحابه و نحو مائة راجل الی ان قال و کسانی که در رکاب حضرت سیدالشهداء شهید شدند هشتاد و یکتن بودند تا آنکه میفرماید و کشته شد با آن بزرگوار از انصار چهار نفر و باقی مقتولین و شهداء از سائر عرب بودند

وسید بن طاووس در لهوف میفرماید روی عن الباقر علیه السلام انهم كانوا خمسة و اربعین فارسا و مائة راجل و ممکن است وقت ورودشان بزمین کر بلا همراهان حضرت سیدالشهداء علاوه بر هزار بوده باشند لکن کسانی که در رکاب مقدس شهید شده اند همان هفتاد و دو نفر بوده اند

و شاهد بر این روایتی است که در دمه السا که از نورالعین از حضرت سکینه نقل می کند بعد از آنکه حضرت سیدالشهداء ع در شب عاشوراء خطبه خواند فرمود هر که کراهت دارد یاری ما را در این شب برود سکینه

خواتون فرمود والله ماتم کلامه الا وتفرق القوم نحو عشرة وعشرين فلم يبق معه الا ما ينقص من ثمانين ويزيد من سبعين

مخفی نماناد که این عده از حواریین حضرت سیدالشهداء ع غیر آن جماعتی بودند که قبل از روز عاشوراء در راه حضرت سیدالشهداء ع شهید شدند مثل جناب مسلم بن عقبیل و هانی بن عروه و قیس بن مصهر الصیداوی با عبدالله بن یقطر که برادر رضاعی حضرت سیدالشهداء بود و غیر عبدالله عقیف است که بعد از یوم الطف شهید شد و غیر مجروحینی هستند که شهید نشدند مثل جناب حسن بن حسن المثنی و اما بعضی از فضائل حواریین حضرت سیدالشهداء ع عموماً

الاولی آن که حواریین حضرت سیدالشهداء ع از خداوند خوشنود بودند و خداوند هم از آن ها خوشنود بود

چنانچه در عاشر بحار از کثر کراچکی از حضرت صادق روایت کرده فرمود قرائت کنید سورة والفجر را در نماز های فریضه و نافله تان که او سورة حسین بن علی است ابو اسامه عرض کرد چگونه سورة آن بزرگوار است فرمود آیا نشنیده ای که آخر سورة میفرماید یا ایها النفس المطمئنة ارجعی الی ربک راضیه مرضیه مقصود از نفس مطمئنه حسین بن علی ع است و او صاحب نفس مطمئنه راضیه مرضیه است و اصحاب او از آل محمد راضون هستند از خداوند روز قیامت و خدا هم از آنها راضی است الخ

الثانیه حواریین حضرت سیدالشهداء ع با وفاترین و بهترین اصحاب انبیاء و ائمه اطهار ع بودند چنانچه در ارشاد مفید از حضرت امام زین العابدین ع روایت کرده که نزدیک مغرب روز تاسوعا حضرت سیدالشهداء ع اصحاب خود را جمع آوری فرمود بعد از حمد و ثنای الهی فرمود اما بعد فافی لا اعلم اصحاباً اوفی ولا خیراً من اصحابی ولا اهل بیت ابر ولا اوصل من اهل بیتی فجزاکم الله خیراً و در زیارت ناحیه مقدسه است السلام علیکم یا خیر انصار السلام علیکم بما صبرتم فنعم عقبی الدار **مخفی نماناد** که از این روایت شریفه استفاده میشود افضلیت اصحاب آن بزرگوار بر اصحاب همه انبیاء و اوصیاء حتی بر اصحاب خاتم النبیین و اصحاب امیر المومنین و جهت افضلیت ایشان بر همه اصحاب انبیاء و ائمه اطهار اینست که نو عا هر وقت اصحاب انبیاء و بعضی از ائمه اطهار بغزوه میرفتند عده شان باندازه عده دشمن بوده یا نصف یا ثلث آنها بودند و احتمال خلاصی خود و مولا ایشان را میدادند بلکه احتمال ظفر و نصرت و بدست آوردن اموال و غنیمت میدادند و یا بر فرض علمشان بشهادت خود احتمال خلاصی و نجات یبینه شریفه مولا ایشان را میدادند

و اما اصحاب و حواریین حضرت سیدالشهداء ع عددشان اولاً هزار یک عده دشمن بود و ثانیاً علم داشتند که ظفر و نصرت نخواهند یافت ثالثاً علم داشتند که اگر یاری سیدالشهداء را بنمایند خودشان و مولا ایشان شهید خواهند شد و اگر یاری نکنند مولا ایشان شهید خواهد شد بمقتضای فرمایشاتی که مکرر از خود حضرت سیدالشهداء علیه السلام شنیده بودند و لکن خودشان نجات می یابند معذک اقدام نمودند نصرت و یاری آن بزرگوار با این فرض فائده و ثمر شهادتشان و برداشتن دست از جان و مال و حیثیاتشان این بود که بسبب یاری نمودن آنها چند ساعتی بنیه مقدس امام زمان و حجت عصر نگهداری شد و شهادت آقا قدری بتأخیر افتاد

ولنعم ما قول فی حقهم

لهم علی الجیش اللهم زفر

فمناصر طابت لهم و حجور

وذوی المروة والوفاء انصاره

طهرت نفوسهم لطیب اصولها

لو لا تمثلت القصور قصور

الرحمن لا ولدانها و الحور

الثالثه اسماء شریفه حواریین حضرت سیدالشهداء در لوح محفوظ ثبت بود نه یکنفر کم میشد و به یکنفر زیاد میشد

و در بحار و مناقب ابن شهر آشوب نقل کرده قال عنف بن عباس علی تر که الحسین فقال ان اصحاب الحسین ع لم ينقصوا رجلا ولم یزید و رجلا نعرفهم باسمائهم من قبل شهودهم و محدث قمی دام ظله در نفس المهموم فرموده قال محمد بن الحنفیه و ان اصحابه عندنا لمکتوبون باسمائهم و اسماء آبائهم

الرابعة حواریین حضرت سیدالشهداء کسانی هستند که احدی بر آنها سبقت نگرفته و احدی از متأخرین هم بمقامات شامخه آنها نمیرسند

چنانچه در تهذیب از حضرت صادق ع روایت فرموده که حضرت امیرالمومنین ع گذارش بکر بلا افتاد فرمود مناخ رکاب و مصارع شهداء لا یسبقهم من قلبهم ولا یلحقهم من کان بعد هم و در تاسع بحار از خرائج راوندی از حضرت امام محمد باقر ع روایت کرده که فرمود مناخ رکاب و مصارع عشاق شهداء لا یسبقهم من قلبهم ولا یلحقهم من بعد هم و مخفی نماند که در اخبار معتبره تعبیر بعشق دیده نشده مگر در همین مورد و یک دومورد دیگر و انهم ما قیل

و ابجائزون غداً حیاض الکواثر

لم یسمع الاذان صوت مکیر

السابقون الی افکارم و العلی

لولا صوارمهم و وقع بنالهم

الخامسه حضرت سیدالشهداء درجه شان از درجه تمام شهداء بلند تر است چنانچه در عاشر از امالی از جبله مکیه روایت کرده میثم تمار فرمود یا جبله اعلمی ان لحسین بن علی سیدالشهداء ع یوم القيمة و لا صحابه علی سائر الشهداء درجه السادسة حواریین حضرت سیدالشهداء از زهاد و عباد بودند

چنانچه سید در لهوف فرموده و بات الحسین ع و اصحابه تلك الليلة و لهم دوی کدوی النحل ما بین را کم و قائم و قاعد فعبّر علیهم فی تلك الليلة من عسکر عمر بن سعد اثنان و ثلثون رجلا و کذا کانت سحیة الحسین فی کثرة صلونه و کمال صفاته و ذکر این عبدربه فی الجزء الرابع من کتاب العقد قال قیل لعلی بن الحسین اقل و لدا بیك قال ع العجب کیف ولدت له کان یصلی فی الیوم و اللیة الف رکعة فمتی کان یفرغ للنساء انتهى و فی الارشاد فقام ع اللیل کله یصلی و یتغفر و یدعوا و یتضرع و قام اصحابه كذلك یصلون و یدعون و یتغفرون انتهى

و انهم ما قیل

قاموا من الفرش للرحمن عبادا

اذا هم بمناد الصبح قد نادى

قالوا من الشوق لیت اللیل قد عادا

و فی القنمة سادوا کل من سادا

لانهم جعلوا للارض او تادا

لله قوم اذا ما اللیل جنهم

و یر کبون مطایا لا تملهم

هم اذا ما بیاض الصبح لاح لهم

هم المطیعون فی الدنیا لسیدهم

الارض تبکی علیهم حین تفقدهم

واقری شاهد بر مراتب تفوی و زهد حواریین آنبرر گوار آنستکه آنها بامراتب مودت و محبتیکه

با آنحضرت داشتند و بچشم خود دیدند و وحدت و غایت و مظلومیت سید و مولایشان را و امراتب اشتیاقی که به شهادت داشتند معذک بمیدان نمیرفتند تا از سید و مولایشان اذن می گرفتند با حکم عقل بحسن بلکه بوجوب جهاد در رکاب مقدس امام زمان چون حجة الیهیه حاضر بود بدون اذن بمیدان نرفتند و این از مناقب سامیه ایشان بود چنانچه وقتیکه منافقین آمدند در خانه امیر المومنین بعضی از بنی هاشم و خواص از اصحاب حاضر بودند و بچشم خود دیدند ظلمهای نگفتنی که بآن بزرگوار و بزوجة محترمه اش فاطمه زهراء ع وارد کردند و خون در بدنهایشان میجوشید و اگر دست بقائمة شمشیر میزدند تمام منافقین را جهنم واصل میکردند معذک چشمشان بود بلبهای نازنین امیر المومنین که بیک اشاره روزگار آنها را تباه کنند لکن چون مأذون نشدند تمام این ظلمها را دیدند و خون دل خوردند و بدون اجازه امامشان دست بشمشیر نکردند و این اعلی فضیلتی بود از برای اصحاب امیر المومنین ع

السابعة حواریین حضرت سید الشهداء علوهمیشان باندازه بود که با قلت عددشان و اشتغالشان بعبادت معذک در شب عاشوراء خندقی در اطراف خیمه طاهرات حفر کردند و چون آب نداشتند چوب و فی درآور بختند که فردا آنها را آتش بدهند از خوف آنکه مبدا فردا وقتیکه بادشمن مشغول محاربه باشند دشمن خود را بخیم طاهرات برساند

در امالی شیخ صدوق از حضرت زین العابدین ع روایت کرده فرمود ثم ان الحسین امر بحفيرة فحفرت حول عسكرة شبه الخندق و امر فحشيت خطبا و صبح عاشوراء که حضرت مهبای جنک شد امر فرمود که آن هیزمها و نیها را آتش بزنند که مبدا لشکر خود را بخیمه ها برساند

الثامنة حواریین حضرت سید الشهداء ع جماعتی بودند که نصرت دین خدا علوهمت آنها واتع شد مسعودی در مروج الذهب فرموده که خداوند دین خود را نصرت فرمود بهزار مرد سیصد و سیزده نفر از اصحاب طالوت پیغمبر بودند و سیصد و سیزده نفر اصحاب حضرت رسول خاتم بودند در غزوه بدر کبری و سیصد و سیزده نفر اصحاب حضرت قائم اند الباقی شصت و یک نفر که روز عاشوراء در رکاب حضرت سید الشهداء ع علیه السلام شهید شدند

ثقة الاسلام نوری ره فرموده که آنچه مسعودی فرموده در عدة اصحاب حضرت سید الشهداء ع خلاف مشهورین اصحاب سیر و تواریخ است بجهت آنکه اصحاب آنحضرت را که در کربلا شهید شدند از هفتاد و دو تن کمتر ندیده ام و احتمال دارد که مراد مسعودی اصحاب از بنی هاشم باشد و گفته شود که بنی هاشم را بجهت غلبه شرافتشان و اتحادشان با وجود مقدس حضرت سید الشهداء ع در عداد اصحاب ذکر از آنها فرموده انتهی

ولنعم ما قيل في حقهم

كانت بها آجالهم متدانية

لهفی لو كب صر عوافی کربلا

نالوا بنصر تهم مراتب سامیه

نصروا ابن بنت نبیهم طوبی لهم

التاسعة حواریین حضرت سید الشهداء ع دوستان واقعی هستند

در تهذیب حضرت باقر ع روایت کرده قال مر علی ع بکربلا فی اثین من اصحابه فلما مر یهار قرئت عیناه للبکاء ثم قال ع هذا مناخ رکابهم وهذا ملقی رجالهم و هیئها یهراق دمائهم طوبی لک من تربة علیک قراق دماء الاحبة

العاشره حواریین حضرت سید الشهداء ع کسانی هستند که بجهت تواضع زمین کربلا خداوند باو اکرام نمود و او را مضجع منور حضرت سید الشهداء ع و حواریین آن بزرگوار قرار داد

چنانچه در بحار از کامل الزیارة از حضرت صادق ع روایت کرده فرمود وقتیکه قطعه های زمین بعضی ببعضی تفاخر نمودند زمین کربلا گفت انا ارض الله المقدسة المباركة الشفاء فی تربتی ومائی ولا فخر بل خاضعة ذلیلیة لمن فعل بی ذلک ولا فسر علی من دونی بل شکر الله فاكرمها الله وزادها بتواضعها شکر الله بالحسین ع واصحابه

ولنعم ما قیل فی حنہا

هی الطفوف فطف سیماً بمعناها
ارض و لكنما السبع الشداد لها
و کیف لا وهی ارض ضمنت جثنا
میمها الحسین و فنیان له بذلوا

فما لمكة معنى مثل معناها
و انت و طاطاً اعلاها لادناده
ما كان ذلك لا والله لولاها
فی الله ای نفوس كان زكاه

الحادی عشر حواریین حضرت سیدالشهداء ع کسانی هستند که سلمان بآنها اطلاق اخوانی نمود چنانچه در نفس الرحمن از رجال کشی از مسیب بن نجیه الفزاری روایت کرده قال لما اتانا سلمان الفارسی قادماً فیمین تلقاه الی کربلاء فقال هذه مصارع اسوی هذا موضع رحالهم وهذا مناخ رکابهم وهج انهرق دمائهم بقتل بها ابن خیر النبیین ویقتل بها خیر الآخرین

الثانی عشر حواریین حضرت سیدالشهداء ع سادات شهداء هستند روز قیامت در نفس المهموم از شیخ بن نما از حضرت پیغمبر ص روایت کرده که قال ص و ذکر ت ما یصنع بهذا ولدی الحسین ع کانی به ووقد استجار بحر می وقبری لا یجار قبر تجل الی ارض مقتله ومصرعه ارض کرب و بلاء فتنصره عصاه من المسلمین اولئک سادات شهداء امتی يوم القيمة در تحفة الزائرین از فقرات زیارت شهداء است انعم سادات الشهداء فی الدنیا والاخرة وانهم السابقون والمهم جرون والانصار

ولنعم ما قیل

ولا قبلهم فی الناس اذا نا یافع
الا کل من یحیی الذمار مقارع

فلم تر عین مثلهم فی زمانهم
اشد قراعاً بالسیوف لوی الوغی

فی مجمع البحار ایضاً الغلام اذا شارف الاحتماء ولم یحتلم
الثالث عشر حواریین حضرت سیدالشهداء قتلاء قتلاء نبیین و آل نبیین هستند در عاشر بحار از معانی الاخبار از حضرت امام زین العابدین ع روایت کرده قال کان الحسین بن علی ع یضع قتلاه بعضهم علی بعضهم یقول قتلانا قتلاء النبیین و آل النبیین و در بحار از کامل الزیارة از کعب الاخبار روایت کرده یقول اول من لعن قاتل الحسین بن علی ع ابراهیم الخلیل و امر ولده بذلك واخذ علیهم العهد والميثاق ثم لعنه موسى بن عمران و امر امته بذلك ثم لعنه اود و امر بنی اسرائیل بذلك ثم لعنه عيسى واكثر فقال ع یا بنی اسرائیل العنوا قاتله وان ادرکنم ایامه فلا تجلسوا عنه فان الشہید معه کالشہید مع الانبیاء مقبل غیر مدید

الرابع عشر حواریین حضرت سیدالشهداء بامولایشان در زمان رجعت رجوع می کنند در حالتی که بر سر آن ها خود مذهب باشد

فی نفثة المصدور و روی فی قوله تعالی ثم ردونا لکم الكرة علیهم خروج الحسین ع فی سبعین من اصحابه علیهم البیض المذهبة لكن بیضة و جهان المؤدون الی الناس ان الحسین ع قد خرج لا یشک المؤمنون فیه

ولنعیم ما قیل

شم الا نوف من الطراز الاول
لا یسئلون عن السواد المقلیل

بض الوجوه کریمه احسابهم
یغشون حتی ما تهر کلابهم

الخامس والعشرون حوارین حضرت سید الشهداء اولیاء الله واصفیاء الله واوداء الله وظاهرین و مهدیون و ابرار هستند

در تحفه الزائر از حضرت صادق ع روایت کرده که بصفوان جمال فرمود ثم توجه الى الشهداء وقل السلام علیکم یا اولیاء الله و احبائه السلام علیکم یا اصفیاء الله واوداء الى قوله ع طابت الارض التي فیها دفنتم و فرتم والله فوزاً عظیماً

وایضاً در زیارت روزار بعین از جابر بن عبدالله الانصاری حکایت شده ثم توجه الى زیارة الشهداء و قال السلام علی الارواح المنجیة بقبر ابی عبدالله ع السلام علیکم یا شیعة الله و یا شیعة رسوله و شیعة امیر المؤمنین و الحسن و الحسین السلام علیکم یا طاهرون السلام علیکم یا مهدیوم السلام علیکم یا ابرار

السادس حوارین حضرت سید الشهداء ع نزد اهل آسمان معروفند چنانچه ستاره های آسمانی نزد اهل زمین معروفند

در عاشر بحار از تفسیر فرات بن ابراهیم از حضرت صادق ع روایت کرده قال کان الحسین ع مع امه تحمله فاخذ النبی ع و قال لعن الله قاتلک و لعن الله سالبک و لعن الله المتواذین علیک و حکم الله بینی و بین من اعان علیک قالت فاطمة الزهراء ع یا اب شبیء تقول قال یا بئنا ذکرت ما یصیبه بعدی و بعدک من الاذی و الظلم و الغدر و البغی و و یومئذ فی عصابة کانهم نجوم السماء یتهاذون الی القتل و کانن انظر الی معسکرم و الی موضع رجالاتهم و تربتهم

فی منتهی الارب (تهادی یکدیر را هدیه دادن و پیشرو شدن و سبقت گرفتن)

ولنعیم ما قیل

شمسا و خلت وجوههم اقبار

بذلوا النفوس و فارقوا الاعمار

قوم اذا اقتحم العجاج را یتمهم

و اذا الصربخ دعا هم للممة

السابع عشر حوارین حضرت سید الشهداء ع جماعتی بودند که اگر حضرت پیغمبر ص آنها را می دید دهانشان را میبوسید و آنها را در کنار خود مینشاند

در عاشر بحار از تفسیر ثعلبی روایت کرده قال ربيع بن خثیم لبعض من شهد قتل الحسین ع جثتم بها ای برؤس الشهداء معلقات علی اسنة الرماح فوالله قتلتهم صفوة لوادر کهم رسول الله لقتیل افواهم و اجلسهم فی حجره ثم قرء اللهم فاطر السموات و الارض عالم الغیب الشهادة انت تحکم بین عبادک فیما کانوا فیه یختلفون

الثامن عشر حوارین حضرت سید الشهداء ع از کثرت اشتیاقیکه بشهادت در رکاب مقدس سید و مولایشان داشتند الم بیزه و شمشیر و تیر را احساس نمیکردند

چنانچه در عاشر بحار از خرائج راوندی از حضرت باقر ع روایت کرده که حضرت سید الشهداء ع باصحاب خود فرمودان رسول الله قال یا نبی اک ستساق الی العراق و هی ارض التقی بها النبیون و اوصیاء النبیون و هی ارض تدعی عمودا و انک تستشهد بها و یستشهد معک جماعة من اصحابک لا یجدون الم و س احدید و تلی فلما یانر کونی برداً و سلاماً علی ابراهیم یکون الحرب برداً و سلاماً علیکم و علیهم

« در ذکر فضایل حواریین حضرت سیدالشهداء (ع) » (۲۰۱)

و در رجال کبیر از کشی روایت کرده و کان حبیب من السبعین الرجال الذین نصرُوا الحسین ع ولقوا حبال الحديد واستقبلوا الرماح بصدورهم والسيوف بوجوههم وبهم يعرض عليهم الامان والاموال فيأبون ويقوون لا غدر لنا رسول الله ان قتل الحسين ع ومناعين نظرت حتى قتلوا حوله انتهى
یعنی حبیب از آن هفتاد نفر مردانی بود که یاری کردند سیدالشهداء ع را و ملاقات کردند کوههای آهن را و استقبال نمودند تیرها را بسینه‌هایشان و شمشیرها را بصورت‌هایشان و عرضه داده میشد بآنها امان و اموال پس ابناء مینمودند از قبول آن و میگفتند ما عذری نداریم فردای قیامت در حضور پیغمبر هر گاه سید الشهداء ع شهید بشود و چشمهای ما باز باشد و ببینیم تا آنکه همه در اطراف آقا شهید شدند

و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه میفرماید ان سید اهل الالباء الذی علم الناس الحیمة والموت تحت ظلال السیوف اختیار اعلی الدینة ابو عبد الله الحسین ع عرض علیه الامان او يستسلم فانف من الذ

چنانچه در اشعار رجزیه اش میفرماید

و العار اولی من دخول النار

الموت خیر من رکوب العار

و حواریین این سید اهل الالباء هم مربی تربیت آن بزرگوار و دارای نفوس ایبه بودند و راضی

بدنائت و ذلت نمیشدند

و نعم ما قیل

یجرعها کاس المنیة مترف

بنفسی و آبائی نفوساً ایبه

و اکرم من فوق السماء و اشرف

و هم خیر من تحت السماء با سرهم

الناصح عشر حواریین حضرت سیدالشهداء ع کسانی بودند که حضرت احدیت جلت آلاؤه خود متولی قبض ارواح مقدسه آنها گردید و ملائکه از آسمان نازل شدند و اجساد مقدسه آنها را بماء الحیوان بهشتی غسل دادند و بطیب بهشتی حنوط نمودند و بحلال بهشتی کفن کردند و چند صنف از ملائکه بر آنها نماز خواندند

چنانچه در عاشر بحار از کامل الزیاده از حضرت امام زین العابدین ع از زینب کبری از ام ایمن از پیغمبر از جبرئیل روایت کرده و فيه اذا برزت تلك العصلته الى مضاجعها قول الله عز وجل قبض ارواحها بیده و هبط الى الارض ملائكة من الشهداء السابعة معهم آنية من التافوت والزمرد مملوءة من ماء الحیوة وحل من حلال الجنة وطیب ومن طیب الجنة فغسلوا جثتهم بذلك الماء والبسوها الحلل وحنطوها بذلك الطیب و صلی ملائكة صفافاً علیهم

العشرون حواریین حضرت سیدالشهداء ع در دنیا منازل بهشتی خود را باعجاز حسینی دیدند و در علل الشرایع از عماره از حضرت صادق ع روایت کرده گفت عرض کردم خبر ده بمن از اصحاب حضرت سیدالشهداء ع و از اقدامشان بمردن حضرت فرمود انهم کشف لهم الغطاء حتی راوا منازلهم من الجنة فكان الرجل منهم يقدم غفی القال لیبادر الی الجوراء لیعانقها والی مکانه من الجنة و در نفس المهموم از قطب راوندی از ابو حمزه ثمالی از حضرت امام زین العابدین ع روایت کرده فرمود من در شب عاشوراء با پدر بزرگوارم بودم با صحابش فرمودند هذا اللیل فاتخذوه جنته فان القوم انما یرید وشی و ارقطلونی لم یلتفتوا الیکم و اتم فی حل وسعته فقالوا والله لا یكون هذا ابداً فقال انکم تقتلون غدا کلکم ولا یفلت منکم رجل قالوا الحمد لله الذی شرفنا بالقتل معک تم دعا فقال لهم ارفعوا رؤسکم وانظروا فیعملوا ینظرون الی مواضعهم و منازلهم من الجنة وهو یقول لهم هذا منزلک یا فلان فكان الرجل تستقبل الرماح والسیوف بیده ووجهه لیصل الی منزله من الجنة

و در زیارت ناحیه مقدسه است لقد كشف الله لهم الغطاء

والنعم ما قيل

والخليل بين مدعس ومكدس

قوم اذا نو دوا لدفع ملة

يتها فتون الى ذهاب النفس

لبسوا القلوب على الدروع واقلبوا

الحادی والعشرون حوارین حضرت سیدالشهداء بمحض شهادت داخل در بهشت می شوند و

معانقه با حورالعین میکنند

در امالی از سالم روایت کرده قال سمعت كعب الاحبار يقول اي في كتابنا ان رجلا من ولد محمد

رسول الله يقتل ولا يجف عرق دواب اصحاب حتى يدخلون الجنة فيع نقور الحور العين فمر بنا الحسن فقلنه هو

هذا قال نعم

وایضاً در امالی از هرثمة بن مسلم روایت کرده قال غزو ناعم علي بن ابي طالب صفين فلما انصرفنا

نزل بكر بلا وصى بها الغداة ثم رفع اليه من ترشها فشمها ثم قال ع واهالك ايشها التربة ليحشرو منك اقوام

يدخلون الجنة بغير حساب ومصداق متيقن از آنطائفه حوارین حضرت سیدالشهداء مع هستند

الثانی والعشرون حوارین حضرت سیدالشهداء ع روز عاشوراء از دست پیغمبر ص و علی ع

آب آشامیدند

در دارالسلام از امالی شیخ طوسی از سدی روایت کرده که او بمردی گفت تو قطران می فروشی گفت

نه والله من قطران را ندیده ام الا آنکه من روغن فروش بودم در لشکر ابن سعد در کربلا پس در خواب

دیدم که پیغمبر و امیرالمومنین آب میدهند بشهداء من از حضرت امیرطلب آب کردم بمن نداد از پیغمبر طلب

آب کردم نظر فرمود بمن گفت تو نبودی که در کربلا اعانت کردی دشمنان ما را پس فرمود او را از قطران

بنوشانید پس يك شربت از قطران بمن آشامانیدند از خواب بیدار شدم و تاسه روز قطران بول می کردم

و هنوز عفونت قطران بامن باقیست

در مجمع البحرینست که قطران چیزیست که میماند بپدن شتر کرک پس از تندی و حرارتش کرکی

او می سوزد

والنعم ما قيل

فكان لهم غز علي الدهر خالد

و لله اقوام فدتة نفو سهم

لهم بالمنايا في الطفوف مواعد

توفوا عطاشاً بالعرآء كانما

الثالث والعشرون حوارین حضرت سیدالشهداء در روز عاشوراء پیغمبر خون شریفشان را ضبط

فرمود در میان شیشه

در کامل ابن اثیر و در تذکره سبط ابن جوزی است از ابن عباس روایت کرده گفت دیدم پیغمبر را در

شبی که حسین را در آن روز شهید کردند و بدست پیغمبر شیشه بود که میان آن خون جمع فرموده بود

عرض کردم یا رسول الله این چه خونست فرمود خون نازنین حسین و اصحاب اوست او را می برم نزد خداوند

تعالی جلت عظمته

پس ابن عباس صبح مردم را خبردار کرد از قتل حضرت سیدالشهداء و خواشرا نقل کرد بعد معلوم

شد که در همان روز سیدالشهداء در کربلا شهید شده

الرابع والعشرون حوارین حضرت سیدالشهداء را حضرت پیغمبر ص خود مباشر حفر قبر و دفن

آنها گردید

« در ذکر فضایل حواریین حضرت سیدالشهدا ع (۲۰۳) »

در عاشر بحار از امالی طوسی از حضرت صادق ع روایت کرده فرمود یکروز ام سلمه صبح کرد در حالتی که گریان بود گفتند چرا گریه میکنی ام سلمه فرمود فرزندم حسین را بقتل رسانیدند فرمود از وقتیکه پیغمبر از دنیا رحلت فرموده بود او را در خواب ندیده بودم و شب گذشته دیدم پیغمبر را که محزون و متغیر الحال است عرض کردم جهت حزن و تغیر حال شما چه چیز است فرمود دیشب از برای حسین و اصحابش قبر حفر مینمودم

و ایضاً از مناقب ابن شهر آشوب از ابن عباس روایت کرده گفت من در منزل ام خوابیده بودم ناگاه از خانه ام سلمه صدای عظیمی بلند شد و شنیدم که میگفت ای دختران عبدالمطلب مرا یاری کنید و بامن گریه کنید که سید و ولای شما حسین را شهید کردند گفتند از کجا دانستی فرمود پیغمبر را الساعة در خواب دیدم غبار آوده و پریشان پس علتش را سؤال کردم فرمود فرزندم حسین و اهل بیت و اصحابش را کشتند و من آنها را دفن کردم

فرمود پس من نظر کردم بآن خاک کی که جبرئیل از کر بلا آورده بود بجهت پیغمبر و گفته بود هر زمانی که این خاک مبدل بخوشد حسین را شهید کنند پس پیغمبر آن خاک را بمن داد و فرمود او را در شیشه بگذار و قفسه نظر کردم بآن قاروره و آن خاک دیدم خون از شیشه جوش میزند خیلی مناسب است که پیغمبر این اشعار عرض شود که شاعر عرب به بنی نزار که جد اعلای حضرت پیغمبر است خطاب میکند

فحسین علی البسیطة عار
رفعوه فوق القنا المختار
ان فی الشمس مهجة المختار
بعد ما کفن الحسین بوار
و ابن طه ملقی بلا اقبار
هذه زینب علی الا کوار

انزار نضوا برود التهان
طاطوا الرؤس ان رأس حسین
لا تمدو الکم عن الشمس ظلا
حق الا تکفنوا علو یا
لا تشقوا لآل نهر قبر را
هتکوا من نسائکم کل خدر

و نظیر این مرثیه است مرثیه شیخ علی بن شیخ جعفر

یبطحاء المشاعر و الحرام
ورأس السبط فوق الرمح سامی
و صدر السبط مرضوض العظام
و رحل السبط منهوب النخیام
و نحل محمد فی الطف ظامی
و یندح طفله قبل الفطام

الا من مبلغن عنی قعرشا
فلا حفلت عوا تقکم سیوفا
ولا رکیت فوارسکم خیولا
ولا حجبت کرائمکم خیانا
ولا تفع الغیل لکم رو آء
ولا بلع الفطام لکم صبی

الخامس والعشرون حواریین حضرت سیدالشهداء کسانی بودند که مولایشان آنها را بشارت داد بجنان واسعة و نعیم دائمه

در بحار از معانی الاخبار از حضرت امام زین العابدین ع روایت کرده لما اشد الامر بالحسین بن علی بن ابیطالب ع نظر الیه من کان معه فاذا هو بخلافهم کلما اشد الامر تغیرت الرانهم و ارتعدت فرائصهم و وجلت قلوبهم و کان الحسین ع بعض من معه من خصائصه تشرق الوانهم و تهدی جوارحهم و تسکن نفوسهم فقال بعضهم لبعض انظروا لایالی بالموت فقال لهم الحسین ع صبراً بنی الکرام فما الموت الا قنطرة عبر بکم عن البؤس و اضراء الی جنان الواسعه و النعیم الدائم فابکم یکره ان ینقتل من سجن الی تصر و ما

هولاءكم الا كمن ينقله من قصر الى سجن وعذاب ان ابى حدثني عن رسول الله ان الدنيا سجن المؤمن وجنة الكافر والموت جسر هؤلاء الى جناتهم وجسر هؤلاء الى جحيمهم ما كذبت ولا كذبت
السادس والعشرون حوارين حضرت سيد الشهداء عليه السلام کسانی بودند که دشمن آنها را مدح و ستایش نمود

در شرح شافیه ابی فراس روایت کرده قبل از جل شهادت مع عمر بن سعد و یحک انقلت ذریة رسول الله ص قال عضت بالجدل انك لو شهدت ماشهدنا لفعلت ما فعلنا سادت علينا عصاية ايديها في مقابض سيوفها كالاسود الضارية تحطم الفرسان يمينا وشمالا وتلقى انفسها على الموت لا تقبل الايمان ولا ترغب في المال ولا يحول حائل بينها وبين الورد وعلى حياض الموت اولاستيلاء على الملك فلو كففتنا عنهم وريدالات على نفوس العسكر مجذا نيره فماذا كنا ناعلين لام لك

یعنی یکی از کسانی که در کربلا با لشکر پسر سعد بود گفتند وای بر تو آیا تو ذریه پیغمبر را بقتل رسانیدی آن شخص گفت سنك بردهان تو اگر میدیدی آنچه ما دیدیم تو هم همین کار ما را میکردی بر انگیزخته شدند بسوی ما جماعتی که دستهای آنها بغضه های شمشیرشان بود مانند شیران درهم شکننده از زمین و شمال و خود را بدهانمرك میزدند و امان قبول نمیکردند و رغبتی هم در مال دنیا در دل نداشتند هیچ چیز بین ایشان و مرك حائل نبود که یا باید استیلا بر ملك میبند یا وارد بر حياض مرك بشوند اگر با آنها رزم و قتال نمیکردیم تمام ما را از دم شمشیرشان هلاک میکردند مادر نباشد ترا چگونه ما از قتال خود داری می کردیم

ولنعم ما قیل

جادو با انفسهم فی حب سیدهم والجود بالنفس اتقى غايه الجود

وقال

آخر این الحماة حماة آل محمد
 صرعى بلا غسل على وجه الثرى
 با لطف این شبا بهم و کهول
 و ضتهم بالجا فرات خمول

الحاصل حوارین حضرت سید الشهداء از کثرت علاقه و محبتی که بمولایشان داشتند البته راضی بودند تیر بچشم آنها بخورد و خاری بیای سید و مولایشان نخلد و چقدر خوب گفته شاعر زبان حال آنها را
 جان بزیر قدمت خاک توان دیدولی
 گریبان چاه ز بخدان توره بردی خضر
 با وجود قد و بالای تو کوته نظریست
 گرد بر گوشه نعلین تو نتوان دیدن
 بی نیاز آمدی از چمشه حیوان دیدن
 در گلستان شدن و سرو خرامان دیدن

فصل ششم

در ذکر بعضی از فضایل شهداء از بنی هاشم که در یوم الطف
در رکاب حضرت سید الشهداء اع شهادت شدند

بدانکه در عدد شهداء از بنی هاشم در یوم الطف بغیر وجود مقدس حضرت سید الشهداء علیه السلام اقوالی است
 منها آنکه آنها هفده نفر بودند

در امالی از ابن عباس روایت کرده که امیر المومنین علیه السلام هنگامیکه بصفین تشریف میبرد وارد زمین کربلا شد فرمود هذه ارض کرب و بلاء یدفن فیها التحسین ع وسبعة عشر رجلا من ولدی و ولد فاطمة اقول مسلما همه آنها از اولاد علی و فاطمه زهراء نبودند پس محتملست من باب تغلیب باشد و محتمل است که مراد این باشد که بعضی از اولاد من هستند و بعضی از اولاد فاطمه بنت اسد

چنانچه در قمام از ابن نما نقل کرده قالت الروات کنا اذا ذکرنا عند محمد بن علی الباقر ع قتل الحسین
قال قتلوا سبعة عشر انسا ناکلهم ارتضکوا فی بطن فاطمة بنت اسد ام علی ع
و در زیارت ناحیه مقدسه هم اسم شریف هفده نفر از بنی هاشمی بغیر وجود مقدس حضرت سیدالشهداء
برده شده پنج نفر از اولاد حضرت امیرالمومنین
جناب عباس ع و عبدالله و جعفر و عثمان و محمد
وسه نفر از اولاد حضرت امام حسن مجتبی ع
جناب قاسم و عبدالله و ابوبکر
و دو نفر از اولاد حضرت سیدالشهداء ع
حضرت علی اکبر و عبدالله رضیع المسمی علی اصغر
و دو نفر از اولاد جناب عبدالله بن جعفر بن ابیطالب
جناب عون و محمد
و دو نفر از اولاد جناب عقیل بن ابیطالب
جناب جعفر و عبدالرحمن
و دو نفر از اولاد جناب مسلم بن عقیل
عبدالله و ابی عبدالله
و یکنفر از اولاد ابی سعید بن عقیل

محمد

و منها آنکه شهداء از بنی هاشم بغیر وجود حضرت سیدالشهداء هیچده نفر بودند
در امالی شیخ صدوق از ریان بن شیب از حضرت رضا ع روایت کرده فرمود یا بن شیب ان کنت
باکیاً لشبیء فابک للحسین بن علی بن ابیطالب ع فانه ذبح الکبش و قتل معه من اهل بئته ثمانية عشر
رجلاً مالهم فی الارض شیهون
و در ارشاد مفید است که عبدالله بن ربیع حمیری گفت من در دمشق نزد یزید بن معاویه بودم که زجر
بن قیس داخل شد یزید گفت وای بر تو چه خبر داری
گفت بشارت باد ترا ای امیر فتح و بصرت بر ما وارد شد حسین با هیچده نفر از اهل بیتشان و شصت
نفر از شیعیان نشان و ماعرضه داشتیم بر آنها تسلیم شدن و داخل در حکم عبیدالله بن زیاد شدن یا قتال
نمودن را پس اختیار نمودند قتال را پس ما بر آنها از تمام جوانب احاطه کردیم تا آنها را بقتل رسانیدیم
و در حیوة الحیوان دمیریست قال دخلوا علی یزید بن معاویه و معهم رأس الحسین فرمی به بین یدی
یزید ثم تکلم شمر بن ذی الجوشن فقال یا امیر المومنین ورد علينا هذا یعنی الحسین فی ثمانية عشر رجلاً من
اهل بئته ستین رجلاً من شیعتہ فسرنا الیهم الخ

و منها آنکه شهداء بنی هاشم بغیر وجود مقدس حضرت سیدالشهداء ع بیست نفر بودند چنانچه
ابوالفرج در مقاتل گفته

واقوال نادره دیگر هم است

و ما در این مختصر ذکر میکنیم اسماء مقدسه شهداء از بنی هاشم و اسماء قاتلین آنها را در ضمن

پنج مقصد

مقصد اول

در ذکر از اولاد های حضرت امیر المومنین ع که در رکاب حضرت
سید الشهداء ع شهید شدند

منهم حضرت ابوالفضل العباس بن امیر المومنین ع ولابد است در مقام از ذکر

هفت امر

امر اول - در رفعت و علو مرتبه و مقامات حضرت ابی الفضل

در امالی شیخ صدوق از ابو حمزه ثمالی از حضرت امام زین العابدین روایت کرده که آن
بزرگوار نظر فرمود بجناب عبیدالله بن عباس بن علی بن ابیطالب و گریان شد و فرمود روزی شدیدتر
نکندشت بر پیغمبر از روز احد که کشته شد در او جناب حمزه اسدالله و اسدالرسول و بعد از آن روز روز موته
که کشته شد در او جناب جعفر بن ابیطالب بعد فرمود نیست روزی مثل روز حسین که جمع شدند سی هزار
نفر و گمان میکردند که اقامت پیغمبرند و همه تقرب میجستند بسوی خدا بر یختن خون آن مظلوم و آن
بزرگوار خدا را بیاد آنها میآورد و آنها معتظ نشدند تا آنکه او را بظلم و عدوان بقتل رسانیدند
بعد فرمود خدا رحمت کند عمویم عباس را پس بتحقیق جان خود را ایثار نمود و امتحان کرده شد و
جانش را بقریان برادر خود نمود تا آنکه دو دست او را قطع
نمودند

پس خداوند در عوض دو بال بوی مرحمت فرمود که باملائکه در بهشت طیران میکند چنانچه بجعفر بن
ابطالب دو بال عطا فرمود و ان للعباس عند الله تبارک و تعالی منزلة بغیطة بها جمیع الشهداء يوم القيمة انتهى
مخفی نماند که از اینکلام اخیری مقاماتی از برای حضرت ابی الفضل اسفاده میشود ممکنست گفته
شود مقام او شامخ تر و رفیع تر است از مقام و درجات تمام شهداء در رکاب حضرت خاتم النبیین و حضرت
امیر المومنین و حضرت امام حسن علیها السلام و بقیه شهدائیکه در یاری حضرت سید الشهداء بدرجۀ رفیعۀ
شهادت رسیدند

و اینکه فرمود رحم الله عمی العباس شاید از غیر امام شایسته نباشد که در بارۀ مثل حضرت ابی
الفضل رحمة الله بگوید

چنانچه محدث قمی از سید مرتضی علم الهدی در باره حضرت علی اکبر ع زیارتی نقل میکند و از
فقرات آن زیارتست یا کریم الاب یا کریم النفس یا کریم الجدالی ان یتناهی لقدر فعمکم الله من ان یقال
رحمکم الله و افتقر الی ذلک غیر کم من کل من خلق الله

و در عمدة الطالب از مفضل بن عمر از حضرت صادق ع روایت کرده قال کان عمنا العباس علی ناقد
البصيرة صلیب الايمان جاهد مع ابی عبد الله و ابلی بلاء حسناً و بضی شهیداً و دم العباس فی بنی حنفیه و
قتل وله اربع وثلثون سنة

و در مقاتل الطالبیین از جری بن ابی العالی روایت کرده ان ولد العباس بن علی یسمونه السقاء و یکنونه
اباقرية و فی العباس بن علی یقول الشاعر

فتی اسکی الحسین بکر بلاء
ابو الفضل المفرج بالدماء
و جادله علی طش بماء

احق الناس ان یتکی علیه
اخوه و ابن و الدہ علی ع
ومن واساه لایشیه شیء

الی ان یقال

وكان العباس رجلا وسيمًا يركب الفرس المطهم ورجلاه تخطان في الارض وكان يقال له قمر بنی هاشم وكان لواء الحسين بن علي عليه السلام معه يوم القتل

امردوم در وفاء فتوت و مواسات حضرت ابو الفضل العباس ع

واقوای شاهد بر این آنستکه دو مرتبه عرض امان بر آن حضرت و برادرانش نمودند معذک دست از نصرت و یاری حضرت سیدالشهداء ع برداشتند

در تاریخ طبری از ابی مخنف روایت کرده که عبدالله بن ابی المحل بن حزام برادر زاده جناب ام البنین بنت حزام با بن زیاد گفت اصلاح الله الامیران بنی اخیان مع الحسین ع فان رایتان تکتب لهما امانا فعلت ونعمت عین فامر كاتبه فکتب لهما امانا فبعث به عبدالله بن ابی محمل مع مولاه یقال له کرمان فلما قدم علیهم دعاهم فقال هذا امام بعث به خالکم فقال له الفئۃ اقرء خالقا السلام وقل له ان لا حاجة لنا فی امانکم امان الله خیر من امان ابن سمیه

وایضاً نقل فرموده و جاء شمر حتی وقف علی اصحاب الحسین ع فقال این بنواختنا فخرج الیه العباس وجعفر وعبدالله وعثمان بنو علی بن ابیطالب ع فقالوا ما تريد فقال انتم یا بنی اخی آمنون فقلت له الفئۃ لعنک الله ولعن امانک اتؤمنناہ ابن رسول الله ص لا امان له

و فی روایة فنادیہ العباس بن علی تبت بذاك وبئس ما جئتنا به من امانک یا عدو الله اماننا ان تترك اخانا وسیدنا الحسین ع و تدخل فی طاعة اللعناء و اولاد اللعناء بدانکه رسم عرست که دختران قبیله خود را خواهر می گویند و جناب ام البنین چون از قبیله بنی - الکلاب بود و شمر ملعون هم از همان قبیله بود لذا تعبیر به بنواختی کرد

و در ارشاد مفید است که عصر تاسوعا که حضرت سیدالشهداء ع خطبه خواند فرمود هذا اللیل قد غشیکم فاتخذوه جملاثم لیؤخذ کل رجل منکم بید رجل من اهل بیتی ثم تفرقوا فی سوادکم وملائتکم فان القوم انما یطلبونکم فقال له اخوته وابناءه وبنو اخیه وانا جعفر لم نفعل ذلک لنبقی بعدک لا ارانا الله ذلک ابدأ بدئهم بهذا القول العباس بن علی ع واتبعه الجماعة علیه فتکلموا بمثله ونحوه قوله ع فاتخذوه جملا یعنی تمام شب سیر کنید

و کافیت در وفاء و مواسات حضرت ابی الفضل همین مطلب که در بحار از تألیفات بعضی از اصحاب نقل فرموده حتی یدخل العباس الماء فلما اراد ان یشرب غرفة من الماء ذکر عطش الحسین ع و اهل بیته فرمی الماء وملاء القرية الخ

ولنعم ما قیل

لنصر حسین عز بالجد عن مثل
فحسن فعال المرء فرع علی الاصل
وفی یوم بذل الماء انت ابو الفضل

بذلت ایا عباس نفساً نفیسة
اییت التذاذ الماء قبل التذاذه
فانت اخو السبطین فی یوم مخفر

امر سوم در بیان شجاعت حضرت ابو الفضل

عبدالله بن مسلم بن قتیبه و در کتاب الامامته والسیاسته و ابراهیم بن محمد بیهقی در کتاب محاسن و مساوی روایت کرده اند که حضرت سیدالشهداء و اصحابش خواستند آب بیاورند اشگرا بن سعد حائل شدند بین

اصحاب آنحضرت و بین آب فرات شمر ملعون فریاد زد لا تشربون ابداً حتی تشربون من الحمیم پس جناب ابوالفضل به برادرش عرض کرد آیا ما برحق نیستیم فرمود چرا ما برحقیم پس ابوالفضل حمله نمود بر آنجماعت و آنها را از کنار آب فرات دور کرد اصحاب وارد شریعه شدند و آب آشامیدند و بجهت اطفال مخدرات هم آب بردند

و کافست در شجاعت حضرت ابوالفضل روز عاشوراء که هیچکس از شهداء خود را بشریعه فرات نرسانیدند غیر از حضرت ابوالفضل و برادر بزرگوارش حضرت سیدالشهداء ع

در بحار است چون روز عاشوراء حضرت ابوالفضل فریاد العطش اطفال را شنید سوار شد و نیزه بدست و مشک بشانه انداخت و روانه شد بجانب فرات چهار هزار نفر که موکل آب فرات بودند اطرافش را گرفتند و آن مظلوم را تیرباران کردند حضرت هم ابداً اعتنا نکرد هشتاد نفر از آنها را بجهنم فرستاد و خود را بشریعه فرات رسانید

و خوب میفرماید شیخ علی بن شیخ جعفر رحمهما الله

اذا ركع الهندی يوما بكفه

لدى الحرب فالحامات منه سواجه

و چیزی که مانع شد آن بزد گوار را که شجاعت خود را ظاهر نماید این بود که آن حضرت عمامه هم و مقصدش این بود که مشک آبی بنخیمه ها با اطفال اهل حرم برساند این بود ستمش رسیدن بنخیمه ها بود گویا آقا مورباً از میان نخلستان خواست خود را بنخیمه گاه برساند به از طریق متعارف اشگریانهم به جنبش آمدند

ناگاه بنوئل بن اذق و بروایتی زید بن ورقاء از پشت نخله بیرون آمد و دست راست آن حضرت را قطع نمود جناب ابوالفضل بجلدی و چابکی مشک بدوش چپ انداخت و شمشیر بدست چپ گرفت و می گفت

والله ان قطعتموا يميني

انی احامی ابدأ عن دینی

وعن امام الصادق اليقيني

نجل النبي الطاهر الامين

و بادست چپ جنك می کرد

ناگاه حکیم بن طفیل شمشیری بدست چپ نازنیش زد و دست چپش را قطع نمود ابوالفضل ع مشک بدندان گرفت و می گفت

يا نفس لا تخشى من الكفار

و ابشرى برحیة الجبار

مع النبي السيد المختار

قد قطعوا بغيهم يسارى

فاصلهم يا رب حر النار

چون هر دو دست نازنیش را از بدن جدا نمودند فرصت نیافت که اظهار شجاعت بنماید والا عباس بن علی ذخیره پدرش امیر المومنین ع بود بجهت روز عاشوراء که حنینش را یاری نماید

چنانچه در عمدة الطالب است که امیر المومنین ع به برادرش عقیل که عالم بود به انساب عرب فرمود که زنی از برای من اختیار کن که او از اولاد شجاعان باشد من او را تزویج نمایم و یکسر شجاعتی بزیاد عقیل عرض کرد ام البنین کلایه را تزویج فرما که در میان عرب کسی اشجع از پدران او نیست

امر چهارم - در کثرت وعلاقه ومحبت حضرت سیدالشهداء بحضرت ابی الفضل در تاریخ طبرستان که روز تاسوعاء شمر کاغذی آورد از عبید زیاد بجهت پرس سعد و در آن کاغذ نوشته بود

اگر حسین واصحابش داخل در حکم من شدند انهارا سالما نزد من روانه کن والا با آنها مقاتله کن تا همه را بقتل برسانی و بد از شهادت آنها را مثله کن که مستحق همین عقوبت هستند فاذا قتلت حسیناً فاطوئی الخیل صدره وظهره فانه عاق قاطع ظلموم پس اگر اطاعت بنمائنی ما جزای مطیعین بترمی دهیم و اگر اطاعت نمیکنی سر کردگی لشکر را واگذار بنما بشهر

و قتی که ابن سعد کاغذ را خواند فریاد زد یا خیل الله ار کبی و بالجنة ابشری پس لشکر ابن سعد روی آوردند بخیم طاهرات ابوالفضل خدمت برادر مشرف شد عرض کرد یا اخی اتاک القوم حضرت فرمود یا عباس ار کب بنفسی انت یا اخی و از لشکریان یک امشب را مهلت بگیر - پس مهلت گرفت بعد از آنکه لشکر یکدیگر را ملامت نمودند در مهلت ندادن انتهی مخفی نماناد بزرگی قوله ع بنفسی انت یا اخی و در بخار میفرماید ارباب مقاتل گفتند که چون ای الفضل شهید شد حضرت فرمود

الان انکسر ظهري و قلت حیلتی

گویا از آثامرک برادر آنست که پشت شخص میشکند

در خامس بخار از طبرسی از عبدالله بن دینار روایت کرده که حضرت لقمان بسفری رفته بود چون از سفر مراجعت کرد غلامش را در بین راه ملاقات کرد فرمود پدرم چه شد غلام گفت از دنیا رفت لقمان گفت (من مالک امر خود شدم) فرمود عیالم چه شد گفت از دنیا رفت فرمود (فراشم تجدید شد)

پرسید خواهرم چه شد گفت از دنیا رفت لقمان فرمود (عورت من مستور شد) فرمود برادر من چه شد عرض کرد از دنیا رفت فرمود (پشت من شکست)

حاجی محمد رضا ازری خوب نوحه سرائی کرده از لسان حضرت سیدالشهداء ع بیالین حضرت ابی الفضل وما بعضی از اشعارش را ذکر میکنیم

والشمس من کدر العجاج الثامها

بفتی له الا شراف طأطأ هامها

حيث السراه کبابها اقدامها

اليوم بان عن اليمين حسامها

اليوم غاب عن لهداة امامها

اليوم حل عن البنود نظامها

اليوم غب عن البلاد غمامها

و تسهرت اخیری فخر منامها

يوم ابوالفضل استجار به الهدی

فمن المعزی السبط سبط محمد

واخ کریم لم یسنه به مشهد

وهوی علیه ما هنا لك قائلا

اليوم ساز عن الکتائب کبشها

اليوم آل الی التفرق جمعنا

اليوم خر عن الهدایة بدرها

اليوم نامت اعین بك لم تنم

محدث جلیل حاجی ملا علی تبریزی از سید فاضلی از علماء عرب نقل می کند که چون از ری این مصراع را گفت

(يوم ابوالفضل استجار به الهدی)

یعنی روز عاشورا روزی بود که سیدالشهداء ع پناه برد به برادرش حضرت ابوالفضل خیال کرد شاید این مصراع مقبول حضرت سیدالشهداء ع نباشد لذا مصراع دیگری را نگفت پس حضرت سیدالشهداء را در خواب دید فرمود

(صحیح است آنچه گفته روز عاشو را من پناه بردم به برادرم ابوالفضل)
و مصراع دوم را حضرت فرمود

(والشمس من كدر العجاج ثامها)

یعنی آنوقت که من پناه به عباس بردم آفتاب از تیرگی غبار معر که گریلا تقایی پیدا کرده بود

امر پنجم

بدانکه - اعظم مصائب روح مقدس حضرت ابی الفضل وقتی بود که تیر بمشک ابوالفضل رسید و امید آن مظلوم نا امید شد و شاید بواسطه همین نا امیدی و دل شکستی بمنصب باب الحوائج فائز گردید

واعظم مصائب بدن مقدس حضرت ابی الفضل وقتی بود که آن بدن نازنین که از کثرت تیر مثل مرغ پر در آورده با فرق شکافته و دو دست قطع شده از بالای اسب به زمین واقع شد دستی هم که نداشته تیرها را از بدن بکشد آیا سر تیرها با اعضای باطنیه آن مظلوم چه کرد مسلماً ظاهر و بدن و اعضای باطنیه از شمشیر و بیزه و نوک تیرها ریزه ریزه شد

بدن نازنین علی اکبر قطعه قطعه شد و اما این بدن نازنین هم قطعاتی شد که دستهای نازنین را جدا کردند و هم ریزه ریزه شد چون دست نداشته که فی الجمله جلوگیری کند و وقتی که از اسب بیفتد ستون بدن قرار دهد

واعظم مصائب سر نازنین حضرت ابوالفضل علاوه بر عمودی که بهرق شریفش وارد شده همانست که در تذکره سبط ابن جوزی از هشام کلبی از قاسم بن اصبح مجاشعی روایت کرده گفت

وقتی که سرهای شهداء را وارد کوفه میکردند سواری را دیدم که سر جوان امر دویی محاسنی را برگردن اسبش آویخته و صورت آن جوان مثل ماه شب چهارده بوده و قتیکه اسب سرش را بزیر میبرد آن سر نازنین بزمین میرسید - از آن سوار سؤال نمودم این سر کدام مظلوم است بگردن اسب آویخته ای گفت سر عباس بن علی - گفتم تو سواره کیستی گفت حرمله بن کاهل الاسدی قاسم گفت چند روزی نگذشت که دیدم صورت حرمله سیاه شده

تنبيه - در ناسخ تواریخ است که بعضی از علماء نوشته اند که عباس بن علی ع در شب عاشورا شهید شد و بیشتر از اهل سیرو خبر شهادت آنحضرت را در روز عاشورا نگاشته اند چون از پسرهای امیرالمومنین ع دوتن عباس نام بود یکی را عباس الاکبر و آن دیگری را عباس الاصغر مینامیدند تواند شد که عباس الاصغر در شب عاشورا شهید شده باشد و عباس الاکبر در روز عاشورا و عباس الاصغر در شب عاشورا بطلب آب شتافت و سمادت شهادت یافت انتهی

و در عمدة الطالب است که جناب عباس الاصغر ابن امیرالمومنین ع و عمر بن علی ورقیه بنت

« در ذکر اولاد و احفاد حضرت ابوالفضل ع » (۲۱۱)

امیرالمومنین ع مادرشان صهباء الثعلبية بوده وعباس الاکبر ابن امیرالمومنین ع وعثمان وجعفر وعبده
مادرشان ام البنین بود

و محدث جلیل جناب ملاعلی در وقایع الایام گویا تقویت میفرماید همین احتمال ناسخ التواریخ را
و میفرماید ما حاصله که حضرت ابوالفضل از برادرش بزرگتر بوده و گفته شده که در قضیه طف سی و چهار
ساله بوده و بعید است شخص باین سن امرد باشد علاوه آنکه صاحب تذکره تعبیر ب غلام کرده و غلام جوان
نورس را میگویند

پس محتملست که دو نفر عباس نام از اولاد امیرالمومنین ع در کربلا شهید شده باشد جناب عباس
الاصغر روز تاسوعا شهید شده باشد و آن بزرگوار باشد که در دروازه کوفه سر ناز نینشان بگردن اسب
آویخته بوده و غلام امرد بوده و جناب عباس الاکبر که ابوالفضل و باب الحوائج است روز عاشورا شهید
شده باشد

امر ششم

بدانکه اسم شریف ابوالفضل عباس است و عدد او بحساب هندسه صد و سی و سه است و مطابق
است با باب حسین

و از ختم مجرب است که اگر کسی در مجلس واحد صد و سی و سه مرتبه بگوید
یا کاشف الکرب عن وجه الحسین علیه السلام اکشف کربی بحق اخیک الحسین
بعد هندسه لفظ عباس خداوند حاجتش را بر آورده خواهد فرمود

و اما لقب شریف آقا قمر بنی هاشم و باب الحوائج و سقا است
گویا هر کس که تشنه هر چه باشد متوسل به ابوالفضل بشود سیراب خواهد شد اعم از آنکه تشنه
آب باشد یا تشنه علم باشد یا تشنه اولاد باشد یا تشنه حج و زیارت باشد و بنا بر این این دو لقب متحد
المضمون میباشد

و اما کنیه شریف ابوالفضل و ابوالقرب است
و اما سن شریف در وقت شهادت سی و چهار سال بود چنانچه سابقاً از عمده الطالب
نقل شد

و اما قاتل آن بزرگوار چنانچه در زیارت ناحیه مقدسه است زید بن ورقاء و حکیم بن
الطفیل الطائی بود

امر هفتم - در ذکر اولاد و احفاد حضرت ابی الفضل العباس بن امیرالمومنین ع
در عمده الطالب است که آن بزرگوار دو پسر داشت
عبده الله و فضل

و مادر این دو لبابه بنت عبده الله بن عباس بن عبده المطلب بود

و جناب عبده الله بن عباس بن امیرالمومنین ع از علماء و دانشمندان بود و عقب حضرت ابوالفضل از
عبده الله است چون فضل بلا عقب بود
و جناب عبده الله دو پسر داشت
یکی عبده الله و دیگری حسن

و عقب جناب عبده الله بن عباس از حسن بن عبده الله است چون عبده الله بن عبده الله بلا عقب بود و مادر حسن
بن عبده الله بن عباس بن امیرالمومنین ع دختر عبده الله بن معبد بن عباس بن عبده المطلب بود

و بسیاری از اولاد و احفاد جناب حسن بن عبیدالله ولد عباس از اهل علم و ادب و حدیث و اخبار بودند

و منهم جناب عباس بن حسن بن عبیدالله بن عباس بن امیر المومنین ع در عمدة الطالب است و هو اکبر ولد ایه و کان سیداً جلیلاً قال النجاری ماری هاشمی اعظم لساناً منه

و در بحار از تاریخ بغداد نقل کرده که ایشان آمدند بغداد در ایام هرون الرشید و او خیلی از ایشان اکرام و احترام می کرد بعد از هرون مأمون هم خیلی بایشان اکرام می کرد و جناب عباس بن حسن فاضل و شاعر و فصیح اللسان بود و بعضی گمان کرده اند که او اشعر اولاد ابی طالب است

و منهم جناب جعفر بن فضل بن حسن بن عبیدالله بن عباس بن امیر المومنین ع و ملقب است بفریب و قبرش در شیراز است و مشهور است بسید حاجی غریب

و منهم عبیدالله بن علی بن ابراهیم بن حسن بن عبیدالله ولد عباس ولد امیر المومنین ع که از علماء و دانشمندان عصر خود بود و تمام شهرها و بلاد را گردش کرد و کتابی جمع کرده بود در فقه اهل البیت مسمی بجعفریه و در سنه سیصد و دوازده در مصر وفات فرمود

و منهم جناب ابراهیم ولد محمد ولد عبدالله ولد حسن ولد عبیدالله ولد عباس ولد امیر المومنین ع که در قزوین کشته شد و ظاهراً قبرش هم در قزوین است

و منهم حمزة ولد قاسم ولد علی ولد حمزة ولد حسن ولد عبیدالله ولد عباس ولد امیر المومنین ع که قبرشان در نزدیک حله سیفیه است

چنانچه ثقة الاسلام نوری در تحفة الزائرین فرموده و بعضی اشتباه می گویند که او قبر حمزة بن موسی الکاظم است و حال آنکه قبر ایشان ظاهراً در حضرت عبدالعظیم باشد

الثانی - از شهداء از اولاد امیر المومنین ع جناب عبدالله بن امیر المومنین ع بود و در مقاتل الطالبین است که سن شریف آنحضرت در وقت شهادت بیست و پنج سال بود و قاتل او هانی بنت ثابت الحضرمی بود لع

الثالث - جناب جعفر بن امیر المومنین ع در مقاتل است که سن شریفش نوزده سال بود و قاتل او خولی بن یزید الاصبحی بود لعنة الله علیه

الرابع جناب عثمان بن امیر المومنین ع در مقاتل است که سن شریف آن بزرگوار بیست و یک سال بود و قاتل او مردی بود از بنی دارم لع ووالدة ماجده این چهار نفر ام البنین بنت خرام بن ربیعہ بود و حزام پدر ابی المحل بود که پسرش عبدالله بن ابی المحل امان خط از ابن زیاد بجهت این چهار پسر عمه خود گرفته بود و روایتش سابقاً گفته شد و ایضاً حزام برادر لبید شاعر ابن ربیعہ بود

در مقاتل الطالبین است که ام البنین خارج می شد بقبرستان بقیع و پسرانش ندبه می کرد با سوز و حرقة شدیدی و اهل مدینه جمع می شدند و می شنیدند گریه آنمخدره را و مروان بن حکم حاکم مدینه هم می آمد و گریه آنمخدره را می شنید و گریه می کرد

و ثقة الاسلام قی در نفثة المصدور چند شعری از مرثی آنمخدره را نقل فرموده

تذكر يني بليوث العرب
واليوم اصبحت ولا من بنين
قد واصلوا الموت بقطع الوتين
بان عبا طاً قطع اليمين

لا تدعوني ويك ام البنين
كانت بنون لي اعي بهم
اربعة مثل نسور الربى
باليث شعري اكما اخبروا

وأيضاً از هراثی آن مخدیره است

يامن راى العباس كره على جماهير النقد
انبئت ان ابني اصيب برأسه مقطوع يد

و وراه من اباآ حيدر كل ليث ذى لبد
ويل على شبلى امال برأسه ضرب العمدة

لو كان سيفك فى يدك لما دنى منك احد

الخامس - از اولادهای امیرالمومنین ع که در کربلا شهید شدند جناب محمد بن امیرالمومنین ع

عليه السلام بود

و در مقاتل است که والده ماجده اوام ولد بود و قاتل او مردی بود از قبیله ابان بن دارم لع

این پنج نفر شهداء از اولاد امیرالمومنین ع را در زیارت ناحیه مقدسه اسم برده اند

و در مقاتل الطالبيين فرموده روز عاشوراء شش نفر از اولاد امیرالمومنین ع در رکاب حضرت
سیدالشهداء ع شهید شدند و ششمی میفرماید ابو بکر بن علی بن ابیطالب است و مادر او لیلی بنت مسعود
بود و قاتل او مردی بود از قبیله همدان

و از مدائنی نقل کرده وجد فی ساقیه مقتولا لا یدری من قتله

و در ارشاد میفرماید ششمی جناب عبیدالله بن امیرالمومنین ع بود که با جناب محمد الاصفی از يك
مادر بودند و والده هر دو لیلی بنت مسعود الدارمیه بود و فرمود ابو بکر کنیه جناب محمد الاصفی بوده
که در کربلا شهید شده

و در عقد الفرید این دو شعر را نسبت به دختر عقیل بن ابیطالب داده که در مرثیه حضرت

سیدالشهداء گفته

و اند بی ان ندبت آل الرسول
قد اصیبوا و خمسة لعقیل

عینی جودی بعبرة و عویل
سته کلهم لطف علی ع

مقصد دوم

در ذکر سه نفر از اولاد حضرت امام حسن مجتبی ع که روز عاشوراء شهید شدند

اول - در بعضی از فضائل و مناقب حضرت قاسم بن الحسن ع و لابد است در مقام اذکر چهار امر

امر اول در رفعت شأن و علو مرتبه و مقامات حضرت قاسم ع

در مدینه المعجزه از ابی حمزه ثمالی از حضرت علی بن الحسین ع روایت کرده که در شب عاشوراء
حضرت سیدالشهداء ع اقارب و اصحابش را جمع آوری کرد فرمود ای قوم من فردا کشته میشوم و هر يك
از شما که بامن باشید کشته خواهید شد و احدی از شما باقی نخواهد ماند

اصحاب عرض کردند الحمد لله الذی اکرمنا بنصرك و شرفنا بالقتل معك اولاً ترضی ان نکون معك
فی درجتك یا بن رسول الله ص

حضرت فرمود جزا کم الله خیر اواز برای آنها دعای خیر فرمود
جناب قاسم عرضکرد منهم کشته مشوم

حضرت فرمود یا بنی مرک نزد تو چگونگی است

عرضکرد عمو مرک در کام من از غسل شیرین تراست

فرمود بلی والله عمویت قربانت بشود تو هم کشته میشوی بعد از آنکه بیاء عظیمی مبتلاشوی و پسر
عبدالله رضیع هم کشته می شود و تمام روایت در مقصد ثالث ذکر خواهد شد انشاء الله

بیان قوله یا عم الموت عندی حلی من الغسل - این سخن حضرت قاسم نظیر سخن علی اکبر است
در منزل تعلیه که پسر بزرگوارش عرضکرد اذا الانبای بالموت و کاشف است از کمال و معرفت و قوت
ایمان این دو آقا زاده

قوله بعد ان تبلو بیاء عظیم - محتمل است که بلاء عظیم حضرت قاسم همان نیزه باشد که پشت
نازنین حضرت قاسم زدند

در منتخب طریحی است که شبیه بن سعد شامی نیزه به پشت نازنین حضرت قاسم زد که سر نیزه از
سینه اش بیرون شد پس قاسم از روی اسب افتاد بروی زمین و میان خوش دست و پا میزد در آن حالت
فریاد زد (یا عماه ادر کنی)

و این حالت و مصیبتش نظیر حالت و مصیبت پسر عمش حضرت علی اکبر است که در روایت است
کان یتقلب فی دمه و نادی یا ابتاه علیک منی السلام چنانچه در مقصد ثالث ذکر خواهد شد انشاء الله
و محتمل است که بلاء حضرت قاسم بن حسن این باشد که هنوز روح در بدن نازنینش بد که بدن
مقدسش پایمال سم ستوران شد

چنانچه در ارشاد است و قتی که حضرت سید الشهداء آمد به این حضرت قاسم دید عمر بن سعید از دی
میخواهد سر نازنین حضرت قاسم را از بدن جدا نماید حضرت شمشیری حواله آن ملعون نکرد دستش را
سپر نمود دست نحسش از مرفق جدا شد صیحه زد لشگر این سعد حمله نمودند که آن ملعون را از دست حضرت
نجات دهند پس آن ملعون پایمال سم ستوران شد تا به جهنم واصل شد
بعد که غبار بر طرف شد دیدند سید الشهداء ع بیالین قاسم ایستاده و قاسم مشغول جان دادن است
و پا هارا بزمین می ساید الخ

و معلوم است لشگری که بجهت نجات عمر بن سعید آمده بودند معذک بدنش پایمال شد تا به
جهنم واصل شد لابد بدن نازنین حضرت قاسم هم روی زمین افتاده بود بدن آن مظلوم هم در حال
پایمال سم ستوران شد

امر دوم در صباحت وجه و شجاعت حضرت قاسم

در لهوف میفرماید و خرج غلام کان وجهه شقة القمر
و شاید بهمین جهت بود که حضرت سید الشهداء ع عمامه نازنین آقا زاده را دو نیم کرد و بصورت نازنینش
انداخت که این طلعت نورانی از اظار دشمنان پوشیده باشد

و در منتخب است که حضرت قاسم شجاعی را که مقابل با هزار سوار بود جهنم واصل فرمود
و در ارشاد فرموده اذ خرج علینا غلام کان وجهه شقة القمر فی یده سیف علیه قمیص و از ارون علان قد
انقطع شمع احد هما الخ

« در ذکر بعضی از فضایل و مناقب حضرت قاسم » (۲۱۵)

ممکن است استفاده نمود که حضرت قاسم اعتنائی بجمعیت دشمن نداشت که زره نپوشیده و بایستد نعلین قطع شده روی بصف قتال نمود

امر سوم - در کثرت علاقه و محبت حضرت سیدالشهداء بحضرت قاسم

و شواهد بر این زیاد است

من جمله حضرت سیدالشهداء دروداع هیچک از شهداء غش نکرد مگر دروداع حضرت قاسم درعاشربهار از محمد بن ابیطالب و غیر او روایت فرموده ثم خرج عبدالله بن الحسین بن علی و فی اکثر الروایات انه القاسم بن الحسن و هو غلام صغیر لم يبلغ الحلم فلما نظر الحسین ع علیه اعتنقه وجعل یبکیا ان حتی غشی علیهما

و من جمله حضرت سیدالشهداء در اول امر اذن نداد که آقا زاده بمیدان برود مگر بعد الحاج والتماس و بوسیدن دست و پای عم بزرگوارش

در بحار از محمد بن ابیطالب روایت کرده ثم استأذن الحسین ع فی المباشرة فابی ان له فلم یزل الغلام یقبل یدیه ورجلیه حتی اذن له

و من جمله وقتیکه حضرت سیدالشهداء ناله حضرت قاسم را شنید بتعجیل آمد بیالین حضرت قاسم و بیالین سائر شهداء ندارد که باین عجله آمده باشد

در ارشاد است فقال یا عماه فجلی الحسین ع کما یجلی الصغر

و من جمله آنکه حضرت سیدالشهداء ع با این آقا زاده معاملات فرمود که با جوان هیجده ساله علی اکبر فرموده بود

اولاً - آنکه بحضرت قاسم خطاب یا بنی فرمود چنانچه در امر اول گفته شد

و ثانیاً وقتیکه بیالین قاسم آمد لشکر را نفرین کرد

و در ارشاد است والحسین ع یقول بعد القوم قتلوك و بن خرمهم یوم القيمة فیک جدك چنانچه در بالین حضرت علی اکبر لشکر را عموماً نفرین کرد و ابن سعد را خصوصاً

و ثالثاً - چنانچه صورت بصورت علی اکبر گذارد بیالین حضرت قاسم که آمد سینه اش را بسینه قاسم چسبانید

در تاریخ طبری است وقد وضع الحسین ع صدره علی صدره قال الراوی فقلت فی نفسی ما یضع

به فجاء به حتی القاه مع ابنه علی بن الحسین ع

الحاصل از آنچه گفته شد معلوم میشود که حضرت سیدالشهداء ع بحضرت علی اکبر و بحضرت قاسم بیک نحو محبت داشت و بیک چشم نظر میفرمود و هر دو را مثل هم تربیت فرمود چنانچه حضرت پیغمبر

حسین را بیک چشم نظر میفرمود و بیک نحو تربیت فرمود

و حضرت قاسم هم علاقه و محبتش بعم گرامش زیاد بود

درعاشربهار است وقتیکه جناب قاسم آمد بمیدان گریه میکرد و رجز میخواند

سبط النبی المصطفی المؤمن

ان تنکرونی فانا بن الحسین

بین اناس لاسقوا صوب المزن

هذا حسین کمالا سیر المرتین

گویا در اول امر لشکر نفهمیدند سر گریه قاسم را که بجهت یتیمیش گریه می کند با بجهت عطش وقتی

که گفت (هذا حسین کمالا سیر المرتین) جهت گریه اش معلوم شد که غربت عم بزرگوارش هست

اثر چهارم در سن شریف این آقا زاده محترم و قاتل او

در کتب معتمده سن شریف آقا زاده را معین فرموده اند غیر آنکه در تاریخ ابری تعبیری بگلام کرده و گلام کودک را میگویند و بعضی گفتند و هو غلام صغیر ام یبلغ الحلم و در زیارت ناحیه مقدسه است (السلام عليك من حبيب ام يقض من الدنيا و طرا ولم يشف من اعداء الله صدرا حتی عاجله الاجل و در مقتل منسوب بابی مخفف است که جناب قاسم چهارده ساله بوده اما قاتل آن بزرگوار

در زیارت ناحیه مقدسه است لعن الله قاتلك عمر بن سعید بن نمیل الازدی الثانی - از سه نفر آقا زاده حضرت مجتبی که در کربلا شهید شدند جناب عبدالله بن الحسن المجتبی بود

و در ارشاد شیخ مفید است فرمود فخرج عبد الله بن الحسن بن علی و هو غلام ام براهن من عند النساء فشد حتی وقف الی جنب عمه الحسن فلتقه زینب بنت علی لتجسه فقالها الحسن ع احبسیه یا اختی و امتنع علینها امتناعاً شديداً وقال والله لا افارق عمی و اهوی ابهر بن کعب الی الحسن بالسيف فقال له الغلام و بلك یا بن النخیثة اتقل عمی فضر به ابهر بالسيف فاتقاها الغلام بیده و اطنها الی الجلد فاذا بیده معلقة و نادى الغلام یا عماء فاخذ الحسن فضمه الیه و قال یا بن اخي اصبر علی ما نزل بك و احتسب فی ذلك الخیر فان الله یلحقك بابائک الصالحین

و قال السید فرماه حرمله بن کاهل بسهم فذبحه و هو فی حجر عمه الحسن ع الثالث از سه نفر آقا زاده حضرت مجتبی که در کربلا شهید شدند جناب ابو بکر بن الحسن ع المجتبی ع بود

و قاتل او عبدالله بن عقبه الغنوی بود لع و والد هرنه آقا زاده کنیز ام ولد بوده و در کامل بهائست که جناب قاسم و جناب عبدالله بعد باو غ نرسیده بودند

مقصد سوم

در ذکر دو نفر از اولادهای حضرت سید الشهداء که در کربلا شهید شدند

الاول در بعضی از فضایل و مناقب حضرت ابوالحسن علی اکبر سلام الله و علیه و لا بد است در مقام از ذکر هفت امر

امر اول در رفعت شأن و علو مرتبه و مقامات حضرت علی اکبر

بدانکه این آقا زاده در حجر عمش حضرت مجتبی ع و پدرش حضرت سید الشهداء ع تربیت یافته البته در حد قصوی از معرفت و کمال خواهد بود

در کافی و فقیه و تهذیب از حضرت صادق ع علیه السلام روایت کرده قال ع ثم تقوم فتأتی ابنه علیاً و هو عند رجلیه فتقول السلام عليك یا بن رسول الله السلام عليك یا بن امیر المومنین السلام عليك یا بن الحسن و الحسن ع

و گفته شد که حضرت مجتبیٰ ع مربی و معلم حضرت علی اکبر بود که فرمودند انما لا اباة ثلثة من ولدك ومن علمك ومن زوجك

و سید در لاهوف فرموده که حضرت سیدالشهداء وقت ظهر وارد شد بمنزل ثعلبیه و آنجا بخواست رفت چون بیدار شد فرمود شنیدم که هاتقی میگوید انتم تسرعون و الامنا یا تسرع بکم الی الجنة پس نوردیده اش علی اکبر عرض کرد یا ابتاه افلسنا علی الحق حضرت فرمود بلی یا بنی والله الذی الیه مرجع العباد فقال یا ایه اذا لا نبائی بالموت فقال الحسین ع جزاک الله یا بنی خیر ماجزی ولداعن والده و درجلاء العیون روایت را از حضرت زین العابدین ع نقل کرده و تصریح فرموده که این سخن را حضرت علی اکبر بپدرش عرض کرد

و ایضاً در لاهوف فرموده و خرج علی بن الحسین ع و کان من اصبح الناس وجهاً واحسنهم خلقاً فاستاذن اباہ فم القتال فاذن له ثم نظر الیه نظر آیس منه و ارخی ع عینه و بکی ثم قال اللهم اشهد علی هؤلاء القوم فقد برز الیهم غلام اشبه الناس خلقاً و خلقاً و منطقاً برسولک و کنا اذا اشتقنا الی نبیک نظرنا الیه فصاح ع و قال یا بن سعد قطع رحمی

و در بحار از باب مقاتل روایت کرده قالوا و رفع الحسین ع شبیهته نحو السماء و قال اللهم اشهد علی هؤلاء القوم فقد برز الیهم غلام اشبه الناس خلقاً و منطقاً و منطقاً برسولک و کما اذا اشتقنا الی رسولک نظرنا الی وجهه اللهم امنعهم برکات الارض و فرقمهم تفریقاً و اجعلهم طرائق عدد اولات ترض الولاية عنهم ابداً فانهم دعونا لینصر و نائم عدوا علمینا یقاتلوننا ثم صاح الحسین بعمر بن سعد مالک قطع الله رحمک ولا ینکحک الله لک فی امرک و سلط الله علیک من ینذبحک بعدی علی قراشک کما قطعت رحمی ولم تحفظ قرابتی من رسول الله ثم الحسین رفع صوته و تلى ان الله اصطفى الله آدم و نوحا و آل ابراهیم و آل عمران علی العالمین ذریة بعضهم من بعض والله سميع عليم

بیانات قوله ثم نظر الیه آیس - معلومست که نظر نمودن پدر باولاد انحائی دارد گاهی از روی محبت و سرور است و گاهی و از روی حسرت و اندوه است و گاهی از روی یأس و نا امیدی است و از این قبیل بود نظر نمودن حضرت سیدالشهداء بفرزندش علی اکبر و قتی که روانه میدان شد قوله و رفع شبیهته نحو السماء کانه این یک نحو استغاثه بود از حضرت سیدالشهداء علیه السلام بدرگاه الهی

قوله اللهم اشهد علی هؤلاء القوم الخ - گویا حضرت سیدالشهداء باین فقره ثبت نمود از برای جواش جمیع صنات حمیده و کمالات صوری و معنوی را بلکه از این فقره استفاده میشود که در آن روز علی اکبر در اخلاق حمیده و در حسن و جمال و در فصاحت و بلاغت نظیر نداشته بلکه استفاده میشود افضلیت حضرت علی اکبر از جمیع حواریین حضرت پیغمبر و حضرت امیرالمومنین

و حضرت مجتبیٰ ع و حضرت سیدالشهداء ع علاوه آنکه تأکید فرمود این تشبیه را بقوله کنا اذا اشتقنا الی نبیک نظرنا الی وجهه چون روز عاشورا چهار نفر از خمسه طاهره حاضر نبودند که آن مظلوم را یاری نماید لکن شبه مخلوقات پیغمبر حاضر بود که علی اکبر باشد چنانچه معلوم شد و همچنین امیرالمومنین ع حاضر نبود لکن شبه مخلوقات با امیرالمومنین حاضر بود که ابی الفضل العباس باشد مثل آنکه امیرالمومنین با پیغمبر ص موااسات نمود و جانش را در مقام موااسات در معرض فدای جان پیغمبر در آورد عباس هم روز عاشورا جانش را فدای برادر کرد و چنانچه امیرالمومنین ع سقا و علمدار پیغمبر بود

عباس هم روز عاشورا سقا و علمدار لشکر برادر بود و چنانچه امیرالمومنین با فرق شکافته از دنیا رفت عباس هم با فرق شکافته از دنیا رفت

و هکذا فاطمة زهراء حاضر نبود لکن اشبه زنان بآنند و دره بود که صدیقه صغری و زینب کبری باشد و همچنین حضرت مجتبی ع حاضر نبود که برادرش را نصرت کند لکن اشبه خلق بحضرت مجتبی ع حاضر بود که حضرت قاسم باشد

قوله وتلى ان الله اصطفى آدم نوحا الخ - ومناسبت خواندن حضرت سیدالشهداء ع این آیه شریفه را عقب جوانش آنست که چون این آیه شریفه از ادله عصمت انبیاء و ائمه اطهار است گویا آقا اشعار فرمود از تلاوت این آیه براینکه این آقا زاده هم درجه و هم شأن با انبیاء و اوصیاء می باشد

قوله اللهم امنعهم برت الارض الخ - از این نفرین حضرت ابی عبدالله لشکر را عموماً و ابن سعد را خصوصاً اندازه حرقت قلب نازنین حضرت سیدالشهداء در مفارقت جوانش فی الجمله معلوم می شود که با آن حد از صبریکه در وجود مقدس حضرت سیدالشهداء بود که امام زمان عرض میکند (ولقد عجبت من صبرك ملائكة السموات مع ذلك) گویا صبرش بآخر رسید که لشکر را عموماً و ابن سعد را خصوصاً نفرین فرمود

قوله يا بن سعد قطع الله رحمك الخ - چون سعد وقاص برادر زاده جناب آمنه و والده ماجده حضرت پیغمبر بود و نسب حضرت سیدالشهداء و عمر سعد در جناب کلاب بن مرة متحد می شود چنانچه در مقدمه کتاب گفته شد

امر دوم - در شجاعت این آقا زاده محترم

در بحار میفرماید ثم حمل علی بن الحسین علی القوم وهو يقول
 انا علی بن الحسین بن علی ع نحن و بیت الله اولی و یا النبی ص
 اضربکم بالسيف حتی یشتی ضرب رب غلام هاشمی علوی
 ولا ازال الیوم احمی عن ابي تالله لایکم فینا ابن الدعی
 وشد علی الناس مرارا حتی ضج الناس من کثرة من قتل منهم وروی انه قتل علی عطشه مائة و عشرين رجلا ثم رجع الی ابيه و قد اصابته جراحات کثیره فقال یا ابا العطش قد قتلنی و قتل الحدید اجهدنی فهل الی شربة من ماء سبیل اتقوی بهاء علی الاعداء

فبکی الحسین ع و قال یا بنی یعز علی محمد و علی بن ایطالب ع و علی ان تدعوه هم فلا یجیبوک و تستغیث بهم فلا یغیثوک یا بنی هات اسانک فاخذ بلسانه فمسه و دفع الیه خاتمه و قال امسکه فی فیک و ارجع الی قتل عدوک فانی ارجوانک لا تمشی حتی یسفیک جک بکاسه الا و فی شربة لا تمظاء بعدها ابدأ فرجع الی القتال وهو یقول

الحرب قد بانت لها الحقائق و ظهرت من بعدها مصارق
 و الله رب العرش لا نفارق دمو عکم او تغمد البسوارق
 فلم یزل یقاتل حتی قتل تمام المأتین ثم ضربه منقذ بن مرة الممدی لع علی مفرق راسه ضربة صرخته و ضربه الناس با سیافهم ثم اعتنق فرسه ما حمله الفرس الی عسکر الاعداء فقطعوه بسیوفهم ارباً ارباً بیانات - قوله ثم رجع الی ابيه و قد اصابته جراحات کثیره

آیا پدیده ظلو و دشمنی چه گذشت که میوه دلش را باین حالت دید

قوله یا ابوالعطش قد قتلنی الخ سراینکه از پدر آب طلبید با آنکه میدانست پدر آب ندارد شاید خواست باین بهانه بشود که از دهان پدر چشمه های علم و معرفت بجشد یا آنکه از پدر آب طلبید بطریق اعجاز چون نظیرش را دیده بود
در مدینه المعجز از عبدالله بن محمد روایت کرده قال شهدت الحسین بن علی وقد اشتهی علی علیه السلام ماء عند الله اکبر عنباً فی غراوانه وضرب ع یده الی ساربه المسجد فاخرج له عنباً وموزاً فقال علیه السلام ما عند الله لا وایاته اکثر

قوله یا بنی هات لسانک شاید غرض آقا این بود که باین بهانه لبهای جوانش را ببوسد
قوله ودفع الیه خاتمه محتملست که نگین انگشتر از جواهراتی بوسه که خاصیتش اطفاء نائرة عطش باشد چنانچه بعضی همین خاصیت را در اعل بدخشان فرموده اند
قوله فانی ارجوانک لا تمسی الخ معلومست تا شخص عزیزش را مشرف بهلاکت نبیند و مایوس از زندگانی او نباشد هر گز چنین تمنائی نمی کند که تا شام نکشد مگر از دست جدش سیراب شود
قوله فلم یزل یقاتل حتی قتل تمام الماتین گویا بعد از حضرت ابی عبدالله و جناب ابی الفضل شجاعتی که از این آقا زاده بروز کرد از احدی بروز نکرد روز عاشورا با آن حد از عطش که فرمود العطش قد قتلنی دو یست نفردا بقتل رساید

قوله ثم ضربه منقذ بن مرة العبدی علی مفرق راسه وضربه الناس ثم اعتنق مرسه فاحتمله فرمود دون حمله شاید نکته اش این باشد که چون مرکب آقا زاده از اسبهای خاصه حضرت پیغمبر ص بوده و گویا از آن شمشیری که بفرق نازنین آقا زاده وارد شده بود طاقت سواری نداشت و اسبهم میخواست بدن مجروح نیفتد لذا بهر طرفیکه بدن نازنین میل می کرد اسبهم بهمان طرف میل می کرد که نگهداشتن اسب بدن نازنین را بر پشت خود بمشقت بود لذا تعبیر با حتمل فرمود

امر سوم در محبت این آقا زاده پدر بزرگوارش و محبت حضرت

ابی عبدالله الحسین بحضرت علی اکبر

در بحار از بعضی از کتب مقاتل نقل کرده فلما بلغت الروح التراقی قال رافعاً صوته یا ابتاه هذا جدی رسول الله قد سقانی بکأسه الاوفی شربة الاظماء بعدها ابدأ وهویقول العجل العجل فان لك کأساً مذخورة حتی تشربها الساعة فصاح الحسین ع قال قتل الله موما قتلوك یا بنی ما اجرئهم علی الرحمن وعلی انتهاک حرمة الرسول علی الدنيا بعدک العفی
وابوالفرج در مقاتل الطالبین گفته وجعل یکر کرة بعد کرة حتی رمی بسهم فوق فی حلقه فخرقه و اقبل ینقلب فی دمه ثم نادى یا ابتاه ع هذا جدی رسول الله یقرئک السلام ویقول غسل القدم الینا وشهق شهقة وفارق الدنيا

وفی اللاهوف فجاء الحسین حتی وقف علیه ووضع خده علی خده

وفی الارشاد وانهلت عیناه بالدموع ثم قال ع علی الدنيا بعدک العفی وخرجت زینب ع اخت الحسین مسرعة تنادی یا اخیاه وابن اخیاه وجاءت حتی اکبت علیه فاخذ الحسین ع راسها فردھا الی الفسطاط وامر فتیانہ فقال احملوا اختکم فحملوه حتی وضعوه بین یدی الفسطاط الذی کلنوا یقاتلون امامه

بیانات کثرت محبت حضرت علی اکبر پدر بزرگوارش از اینجا معلوم میشود چون وقتی که سواره بود و لشکر بدن شریفشرا قطع نموده کردند پدر بزرگوار را بیاری خود نطلبید که مبادا حرقت قلب نازنینش زیاد شود

و همچنین وقت افتادن از اسب هم نطلبید و حال آنکه سائر شهداء آقا را در اینحال بیالین خود تمنا کردند بلکه وقتیکه روی زمین میان خون دست و پا میزد آنوقت با پدر خدا حافظی کرد و پدر را بشارت داد که غم تشنگی مرا مخور که جدم مرا سیراب کرد بلکه در نفس آخرین که روح نازنینش بتر قوه رسید و از سائر بدن روح خارج شد آنوقت پدر بزرگوارش را خبردار نمود و اشکال در اینست که اینصدا چگونه بگوش پدر بزرگوارش رسید خصوصاً با آن تیری که بگلوی نازنینش وارد شده بود و در روضة الصفا است که حضرت بیالین علی اکبر صدا را بگریه بلند کرد و تا آن زمان صدای گریه حضرت سیدالشهداء را نشنیده بودند انتهى

معلومست که نفوس کریمه عالیه هرگز در مقابل سی هزار لشکر دشمن صدا گریه بلند نمیکنند مگر آنکه جانش بلب برسد بلکه آقا بگریه بلند اکتفاء نکرد و علاوه صورت بصورت جوانش گذارد و انصافاً هیچکس بغیر ذات الهی از غمهای دل ابی عبدالله در سر نعلش جوانش خبردار نیست

در کتاب من لا یحضر الفقیه از ابی لیلای روایت کرده که بحضرت صادق عرض کردند ای شیء احلی مما خلق الله عزوجل فقال ع الولد الشاب فقال فای شیء امر ما خلق الله فقال فقهه فقال امهد انکم حجج الله علی خلقه

و در کتاب اثنی عشریه است که حضرت پیغمبر ص از جبرئیل سوال کرد که آیا ملائکه میخندند و میگریند

عرض کرد بلی در سه وقت میخندند و در سه وقت میگریزند

اماسه وقتی که از روی تعجب میخندند

اول - مردی که روزها بکار افرو مشغولست و شب که نماز عشاء میکند باز مشغول افرو میشود ملائکه میخندند و میگویند سیر نشدی در این درازی روز ای غافل آیا در این يك ساعت

سیر می شوی

دوم - دهقان که حد مشترک میان زمین خود و دیگری را میزند و چنین وا نمود میکند که سهم خود را تعمیر میکنم و غرضش آنست که از زمین پهلوی خود قدری بگیرد ملائکه میخندند و میگویند سیر شدی بگریب زمین خود آیا باینمقدار سیر می شوی

سوم - زن بیحجابی که بمیرد و قبر او را بپوشانند برای آنکه کسی مطلع بر حجم بدن او نشود پس ملائکه میخندند و میگویند وقتی که مرغوب بود بدن او را بپوشانیدید حال که متنفر شده او را می پوشانید

اماسه وقتیکه ملائکه میگریزند

اول - غریبیکه از خانه خود بیرون شود بطلب علم پس مرگ او را برسد

دوم - مرد پیر وزن پیر که آرزوی فرزندی بکنند خداوند بایشان فرزندی روزی فرماید پس آنها خوشنود شوند و گویند که او خادم ماهست در آخر عمر ما و مشایعت کنند جنازه ما است پس مرگ او برسد در حیوة پدر و مادر ملائکه میگریزند قبل از گریه پدر و مادر بر

اولادشان

سوم - یتیم که از خواب بیدار شود و گریه کند که مادرش بشناید بسوی او و از خاطرش برود مردن مادر چون دایه بشنود فریاد بزند بصدای مهربانی که چرا گریه میکنی چون یتیم صدای او را بشنود متذکر مرگ والده اش می شود پس به نا امیدی ساکت می شود در آنوقت ملائکه

بحال آن طفل گریان میشوند

و مرحوم حاجی شیخ جعفر شوشتری میفرماید روز عاشوراء ابی عبدالله ع موتی داشت و قتلی
موتش وقتی بود که بیالین علی اکبر آمد و چشمش بقدر عنای جوانش افتاد
قوله علی دنیا بعدك العفی - غالب کدورت و تغییرات واقعه درد دنیا شاید از اثر همین نفرین حضرت

سیدالشهداء باشد

قوله و خرجت زینب الخ - شاید جهت آمدن مخدره بیالین علی اکبر این بود که
کثرت علاقه و محبت حضرت سیدالشهداء را بجوانش میدانست آمد که برادرش را از سر نعش علی
حرکت بدهد از خوف آنکه مبادا سر نعش علی اکبر روح شریفش از بدن مفارقت کند

امر چهارم

بدانکه معلوم نیست والدۀ مکرمۀ حضرت علی اکبر لیلی در کربلا حاضر بوده بلکه معلوم نیست در
واقعه طف مخدره حیوة داشته

و از عبارت زیارت ناحیه مقدسه که دارد وجعلنا الله من ملائیک و مراقبیک و مراقبیک جدک و ابیک و
عمک و اخیک و امک المظلومة - معلوم نمی شود که مخدره در حیات یادر کربلا حاضر بوده
و بعضی از بزرگان فرمودند که اگر مکرمه لیلی در کربلا حاضر میبود جرئت نمی کردند باینقسم اهل بیت
را اسیر و دستگیر نمایند از ترس مواخذه یزید چون والدۀ مخدره لیلی میمونه بنت ابی سفیان بن حرب
است که خواهر معویه باشد پس مخدره لیلی از پدر منسوب بود به بنی ثقیف و از مادر به

بنی امیه

ولذا ابوالفرج اصفهانی در مقاتل نوشته قال معویه من احق الناس بهذا الامر یعنی بالخلافة قالوا انت
قال لا اولی الناس بهذا الامر علی بن الحسین بن علی جد رسول الله و فيه شجاعة بنی هاشم و سناه بنی
امیه و زهر بنی ثقیف

پس مخدره لیلی عمه زاده یزید بود و اگر در کربلا میبود هرگز جرئت نمی کردند که اینقسم ظلم بکنند

امر پنجم

از زیارت ناحیه مندرسه معلوم می شود که حضرت علی اکبر اول شهید از اهل بیت اطهار بود که میفرماید
السلام علی اول قتیل من نسل خیر سلیل من سلاله ابراهیم الخلیل

و همین مختار طبری و ابن اثیر و شیخ مفید بن طاووس است

و محتملست که مراد اولیت در شأن و مرتبه باشد

چنانچه میگویند فلان اول عالم یا اول تاجر بلد است و بعضی گفتند که اول شهید از اهل البیت جناب
عبدالله بن مسلم بن عقیل بوده

امر ششم در سن شریف حضرت علی اکبر

علامه مجلسی در جلاء از محمد بن ابیطالب نقل فرموده که آن بزرگوار در وقعه طف هیجده ساله
بود که پنجسال از حضرت زین العابدین کوچکتر بود و میفرماید اصح همین است

و در ارشاد است میفرماید نوزده ساله بوده

و شهید در دروس و کفعمی فرمودند که بیست و پنجساله که دو سال از حضرت زین العابدین ع

بزرگتر بوده

و محتمل است که این قول اقوی باشد اولاً بجهت آنکه جمهور محدثین و مورخین علی شهید را علی اکبر نوشته و حضرت امام زین العابدین را علی اصغر

و ثانیاً در مقاتل فرموده که حضرت زین العابدین در مجلس یزید فرموده و کان لی اخ اکبر منی سمی علیاً فقتلوه

و ثالثاً ایضاً در سرائر و در مقاتل در احوالات حضرت علی اکبر فرموده اند ولد علی بن الحسین ع فی خلافة عثمان و قد روی عن جده علی بن ابي طالب ع و کفعمی و شهید اول در دورس اختیار همین را فرموده اند

امر هفتم

بدانکه از بعضی اخبار استفاده میشود که حضرت علی اکبر در بوم اطف مزوجه و صاحب اولاد بوده چنانچه در کافیست که راوی از حضرت صادق ع سؤال کرد که آیا میشود مردی تزویج نماید زنی را و ام ولد پدر آن زن را فرمود بلی پس عرض کرد بما خبر رسیده که حضرت زین العابدین ع تزویج فرمود دختر امام حسن مجتبی ع را و کنیز ام ولد حضرت مجتبی را حضرت فرمود چنین نیست بلکه حضرت زین العابدین تزویج فرمود دختر امام حسن ع و کنیز ام ولد علی اکبر را که در کربلا شهید شد انتهی و در زیارت مأثوره از ثمالی از حضرت صادق ع روایت کرده که در زیارت علی بن الحسین ع المقتول بالطف بگوئید

صلی الله علیک وعلی عترتک و آباءک و ابنائک

الثانی - از دو نفر اولاد های حضرت سید الشهداء ع که در کربلا شهید شدند جناب عبدالله بن بن الحسین ع بود

ولا بد است در مقام از ذکر پنج امر

امر اول - در رفعت شأن و علوم رتبه و مقامات حضرت عبدالله بن الحسین ع

سید در لهوف میفرماید ولما رای الحسین ع مصارع فتیانہ واحبته عزم علم القوم به جته ونادی هل من ذاب یذب عن حرم رسول الله ص هل من موحد یخاف الا فینا هل من مفیث یرجوا الله باغاتنا هل من معین یرجوها عند الله فی اعانتنا فارتفعت اصوات النساء بالعریل فقدم الی باب الخیمه وقال لزیب ع یا ولینی ولدی حتی اودعه فاخذه واومی الیه لقیه فرماه خرمله بن کاهل الاسدی بع سهم فوقع فی نحره فذبحه فقال لزیب خذیه ثم تلقی الدم بکفیه فلما املا رمی بالدم نعو السماء ثم قال علیه السلام هون علی ما نزل نبی انه بعین الله

وسبط ابن جوزی نقل فرموده فتودی عن اليهودی دعه یا حسین علیه السلام فان له مرضعاً فی الجنة و محمد بن طلحه در مطالب السؤل فرموده انه کان له ولدی صغیر فجاءه سهم فقتله فرمه و حقر له بسیفه و صلی علیه و دفنه

بیانات - قوله فذبحه معلومست که شأن تیرسوراخ کردن است و شأن شمشیر و کارد ذبح کردن گویا سر تیر مثل شمشیر و کارد پهن بوده و در گهای گردن آن طفل را قطع نموده که اطلاق ذبح فرمودند قوله - فقال لزیب خذیه معلوم میشود که ابن طفل در ب خیمها شهید شده مقابل چشم مادر و عمه و ها و خواهرها بخلاف سایر شهداء که بمیدان رفتند و شهید شدند

پس خدا می داند که در وقت شهادت ابن طفل بچه اندازه بود حرقت قلب نازنین حضرت سید الشهداء ع و بخدره

رباب والدۀ ماجده این طفل و خواهرها و عمه های این طفل و معلوم نیست که این تیر به گلولی نازنین این طفل باین کیفیت وارد شد تیر خودش افتاد بزمین یا سیدالشهداء آن تیر را از گلولی آن طفل بیرون کشید در این فرض خدا میداد وقت بیرون کشیدن تیر بر آن طفل چه گذشته اگر حیوة داشته و بر پدر بزرگوارش چه گذشته باشد

قوله - رمی بالدم نحو السماء در زیارت ناحیه مقدسه است السلام علی عبدالله الرضیع الرمی الصریع المتشع وما المصعد دمه نحو السماء

شاید سرانداختن خون آن مظلوم را با آسمان این باشد که مراتب عبودیت و فناء حسینی را اهل آسمان ببینند و همت عالیه او معلوم شود که در راه حق طفل رضیع خود را سپر دین جدش قرار داد

یا سرش اینست که خواست قطره از خون گلولی این طفل رضیع بزمین نرسد که مبادا زمین منخسف شود یا حبه از زمین نروید

یا اینست که آسمان را مشرف نمود و او را گنجیۀ خون این طفل رضیع قرار داد و در لطف از حضرت باقر ع روایت کرده که فرمود از آن خون قطره بر نگشت بسوی زمین

قوله - فرمله ورفرله بسیفه وصلی علیه دفته و شاید سر مالیدن خون آقا زاده بدنش این باشد که خواست روز قیامت این بدن بخون آلوده را شفیع امتان جدش قرار دهد

و شاید سر نماز خواندن بر این آقا زاده این باشد که شهادت این طفل رضیع بزرگ امتحان حسینی بود که باعث تعجب انبیاء و اولیاء و ملائکه و ملاء اعلاء و مقربین و کرویین بود که تمام از او تعجب نمودند گویا نماز اداء شکر الهی را بر توفیق یافتن باین مثوبت و مصیبت عظمی نمود چون اعلایارمغان حسینی است و بعضی از بزرگان تعبیر کردند از این طفل بقرآن بغلی حضرت ابی عبدالله ع

و شاید سر دفن نمودن این طفل رضیع این بود که حفظ دین جدش را فرمود که مبادا لشکریان سر نازنین طفل را جدا نمایند و بسرنیزه نصب کنند و بشهرها و بیابانها بگردانند و باعث اعراض مردم بشود از دین اسلام چون در تمام ملل و نحل طفل رضیع مورد ترحم و رقت است

و محتملست که سر دفن بدن شریف این طفل این بود که مبادا چشم زنان و اطفال وقت ورود بقتلگاه بدن این طفل مظلوم افتد و رقت و حرقت قلب شریفشان زیاد شود یا مبادا لشکریان بدن نازنین این طفل را پایمال سم ستوران بنمایند یا مبادا این بدن نازنین سه روز میان آفتاب گرم بماند

قوله

(هون عفی ما نزل بی انه بعین الله)

از این عبارت استفاده می شود شدت حرقت و سوزش قلب شریف حضرت سیدالشهداء ع چون در وقت شهادت این طفل کسی زنده نبود از اقارب و اصحابش که حضرت را تسلیم دهد لذا خودش را باین کلامه تسلیم داد

قوله - فنودی عن الهوی دعه یا حسین ع فان له مرضعافی الجنة

گویا باین کلامه خداوند متعال قلب شریف آنحضرت را تسلیم فرمود

امردوم

بدانکه مصداق محقق از مظلوم نزد جمیع مذاهب و ملل عالم طفل رضیعت بلکه شاید مظلوم بقول مطلق منحصر ف باین آقا زاده باشد

ا رسوم

بدانکه در قضیه طف سرهای همه شهداء را از بدن جدا نمودند بغیر سر دو نفر یکی سر همین طفل رضیع را و دیگر سر جناب حربن یزید الریاحی را که قبلاً اش جسد او را از میان شهداء بیرون بردند که مبادا سر نازنین او را از بدن جدا نمایند یا بدن نازنین او را با مال سم ستوران بنمایند
ایکاش قبیله بنی هاشم هم میبردند و چنین میگرداند که بدن نازنین حضرت سید الشهداء وجوانانش با مال سم ستوران نمیشد
و در انوار نعمانیست که چون شاه اسمعیل صفوی مالک شد بغداد را مشرف شد بکربلا و امر فرمود که قبر جناب حر را شکافتند دیدند عصبه که حضرت سید الشهداء ع بر سر حریسته هنوز باقیست

امر چهارم

از زیارت ناحیه مقدسه و از روایت مدینه المعجز که سابقاً نقل شد که فرمود حتی بقتل عبدالله و هور ضیع
و از خطاب آسمانی که فرموده دعه فان له مرضعة فی الجنة استفاده میشود که این آقا زاده رضیع و شیرخوار بوده و ظاهراً در شهداء طف طفل رضیعی سوای جناب عبدالله الرضیع نبوده
و از بعضی اخبار استفاده میشود که اسم شریفش علی اصغر بوده چنانچه در یکی از زیارت روز عاشورا است و علی والدك علی الاصغر الذی فجعت به
و در جلاء العیون است که بعضی او را علی اصغر مینامند
امر پنجم - در تعیین سن شریف این آقا زاده
در کتب معتمده معتبره سن شریف آقا زاده معین نشده
و در مقتل منسوب بای مخنف است که واه من المدرسة اشهر
و در ذخیره الدارین از حدائق الوردیه روایت کرده
قال ولد للحسین ع فی الحرب وامه ام اسحق بنت طلحة بن عبدالله التیمیة زوجته الحسین ع فاتی
به و هو قاعد فاخذ حجرة ولباه بريقه وسماه عبدالله فبینما هو كذلك اذماه عبدالله بن عقبته الغنوی و
قیل هانی بن ثبیت الحضرمی بسهم فاحمره النخ

مقتصد چهارم

در ذکر از دو نفر شهداء از اولاد جناب عبدالله بن جعفر بن ابیطالب
الاول - جناب عون بن عبدالله بن جعفر ابیطالب
و در مقتل ابوالفرجست که والده ماجده او حضرت زینب الکبری عقیله بنی هاشم بنت امیر المومنین و فاطمه زهراء بود

و قاتل آن بزرگوار عبدالله بن قطیبه القیهانی بود
و در یحی از مناتب نقل کرده انه بر قاتلا (ان تفکرونی فانا بن جعفر) (شهید صدق فی الجنان ازهر)
(یطیر فیها بجناح) (کفی بهدا شرفاً فی الماحشر)

در ذکر پنج نفر اولاد جناب عقیل که در کربلا شهید شدند (۲۲۵)

الثانی جناب محمد بن عبدالله بن جعفر الطیار بود والده او خوصاء بنت حفصة بن ثقیف بود و آن مخدومه از طایفه بکر بن وائل است و قاتل آن بزرگوار عامر بن نهشل التیمی بود و در کامل بهائست که محمد و عون هر دو از بطن مخدومه زینب خواتون دختر حضرت امیر ع و ناطمه زهراء هستند و جزری در کامل نوشته و تنبیه که خبر دادند بجناب عبدالله شهادت دوپسرش را غلام جناب عبدالله گفت هذا ما لقینا من الحسین ع قحذفه ابن جعفر بنعله وقال یا بن اللخناء المحسین تقول هذا والله لو شهدت لاحتبت ان لا افارقة - حتی اقتل معه و در مقاتل ابوالفرج است که سه نفر از اولاد عبدالله بن جعفر در کربلا شهید شدند سومی عبدالله بن عبدالله بن جعفر بن ابیطالب بود و والده ایشان خوصاء بود و ابن شهر آشوب در مناقب میفرماید که معویه نوشت مروان بن حکم که عامل او بود در مدینه که خطبه نماید ام کلثوم الصغری دختر عبدالله بن جعفر را از برای یزید مروان بجناب عبدالله خبر داد عبدالله گفت اختیار او بدست خااش سیدالشهداء هست چون ام کلثوم الصغری دختر حضرت زینب بود پس عبدالله خبر داد بحضرت سیدالشهداء حضرت فرمود از خداوند طلب خیر میکنم اللهم وفق لهذا الجار به رضاك من آل محمد تا آنکه فرمودانی قد زوجت ام کلثوم بنت عبدالله بن جعفر بنت زینب الکبری بنت فاطمة بنت رسول الله من ابن عمها القاسم بن محمد بن جعفر الطیار علی اربع مائة وثمانین درهماً و قد نحلتها ضیعتنا بالمدينة الخ و در کتاب ذخیره الدارین از ارباب مقاتل نقل می کنند که روز غاشوراء جناب قاسم بن محمد بن جعفر بن ابیطالب هم در رکاب حضرت سیدالشهداء شهید شدند

مقصد پنجم

در ذکر از پنج نفر شهداء یوم الطف که از اولاد جناب عقیل بن ابیطالب بودند الاول جناب جعفر بن عقیل است و والده ایشان خوصاء بنت عمرو است که معروف بود بشعر بن عامر و قاتل او بشر بن سوط الهمدانی لع بود الثانی جناب عبدالرحمن بن عقیل بن ابیطالب است و والده او ام ولد است و قاتل او عمر بن خالد بن اسد النجفی بود لع و در مقاتل است که سه نفر از اولاد بلا واسطه عقیل در کربلا شهید شدند عبدالله الاکبر بن عقیل و عبدالله الاصغر بن عقیل و مادر این دو ام ولد بوده و جعفر بن عقیل و از سابق معلوم شد که هر سه اینها داماد امیرالمومنین ع بودند الثالث جناب عبدالله بن مسلم بن عقیل است در تاریخ طبری و مقاتل ابوالفرج است که والده ماجده او جناب رقیه بنت امیرالمومنین ع است و ظهراً کنیه جناب رقیه ام کلثوم الصغری بوده چون در عمدة الطالب است که زینب الصغری زوجه جناب محمد

عقیل بود و ام کلثوم الصغری زوجه جناب مسلم بن عقیل بود
 و قاتل جناب عبدالله بن مسلم بن عقیل عامر بن صعصعه بود
 و در بختار از محمد بن ابیطالب نقل کرده قال اول من برز من اهل بیت الحسین ع عبدالله بن مسلم بن
 عقیل و هو یرتجزو یقول الیوم القی مسلماً و هو ابل فتیة بادوا علی دین النبی ص الخ
 و فی الارشاد ثم رمی رجل من اصحاب عمر بن سعد یقال له عمرو بن صبیح عبدالله بن مسلم بن عقیل
 بسهم فوضع یدیه علی جبهة یتقیه فاصاب السهم کفه و نفذ الی جبهة فصرها به فلم یستطع تحریکها ثم
 انتحی عیه آخر برمحہ فطعنہ فی قبله فقتله

و در کامل ابن اثیر است که جناب مختار فرستاد عقب زید بن وقاد و آن ملعون حاضر شد گفت من
 تیری رها کردم بجانب عبدالله بن مسلم بن عقیل آن مظلوم دست خود را پیشانی گذارد که خود را از الم
 آن حفظ کند و قتیکه آن تیر پیشانی آن جوان نشست گفت اللهم انهم استقلونا و استذلونا پس اینهارا
 بقتل برسان چنانچه مارا بقتل رسانیدند بعد تیری دیگر بجانب او رها کردم بسینه نازنینش آمد خود را
 بآن جوان رسانیدم که از دنیا رفته بود پس آن تیر را که بسینه اش نشسته بود کشیدم خواستم تیر
 پیشانی را بکشم حرکت دادم چوب تیر بیرون شد و پیکان به پیشانی ماند الخ

الرابع جناب ابو عبدالله بن مسلم بن عقیل است و مادرشان کنیزی بوده ام ولد و قاتل او نیز عمرو بن
 صبیح الصیداوی لع بود

الخامس جناب محمد بن ابی سعید بن عقیل است و والده او نیز ام ولد بوده و قاتل او لقیط بن
 ایاس الجهنمی بود لع

در ابصار العین است قال اهل السیر نقلامن حمید بن مسلم الازدی انه قال لما صرع الحسین ع خرج غلام
 مذکور یلتفت یمیناً و شمالاً فشد علیه فارس فضر به فسلت عن الغلام فقیل محمد بن ابی سعید وعن الفارس
 فقیل لقیط بن ایاس الجهنمی

و فرموده است که روز عاشوراء پنج طفل صغیر در رکاب حضرت سید الشهداء شهید شدند جناب محمد
 بن ابی سعید بن عقیل و جناب قاسم بن حسن و جناب عبدالله بن حسن و حضرت علی اصغر بن الحسین و شاب
 قتل ابوہ فی المعرکہ

و در بحار از مفضل خوارزمی نقل کرده و خرج غلام من تلك الانیة و فی اذنیہ درتان و هو مذکور
 فجعل یلتفت یمیناً و شمالاً و قرطاه تذذبان فحمل علیه هانی بن ثبیت لع فقتله و صارت شهر باویہ تنظر
 الیه و لا تتکم کالمدهوشة

و در تاریخ طبری از هشام کلبی روایت کرده اذ خرج غلام من آل حسین ع و هو ممسك یعود من تلك
 الانیة علیه ازار و قمیص و هو مذکور یلتفت یمیناً و شمالاً فکانی انظر الی درتین فی اذنیہ تذذبان کلما
 التفت اذ قبل رجل یرکض حتی اذ ادنی منه مال عن فرسه ثم اقتصد الغلام فقطعه بالسیف

پس معلوم شد که از ابناء عقیل در کربلا پنج تن شهید شدند بغیر جناب مسلم بن عقیل که در کوفه شهید
 شد این بود که و قتیکه خبر قتل حضرت سید الشهداء مدینه رسید چنانچه در کامل بهائی است و خرجت
 ابنة عقیل بن ابیطالب و معها نساءها حائرة تلوی ثوبها و هی تقول

ما فعلتم و انتم آخر الامم
 منهم اساری و قتلی ضر جوابدم
 ان تخلونی بسوء فی ذوی رحمی

ماذا تقولون اذ قال النبی لكم
 بعترتی و باهلی عند مفتقدی
 ما کان هذا جزائی اذ نصحت لکن

فصل هشتم

در ذکر فضایل بعضی از شهداء از غیر بنی هاشم که در
یوم الطف شهید شدند

وما ذکر میکنیم در این مختصر اسم بیست و سه نفر از آنها که حقیر از برای آنها علاوه بر
شهادتشان فضایل خاصه در کتب معتبره دیده ام در ضمن بیست و سه امر که جمعا از بنی هاشم و غیر بنی
هاشم اسم چهل نفر از شهداء برده شده باشد

امر اول

در ذکر از جناب ابوالقاسم حبیب بن مظاهر الاسدی الصحابی
در مجالس المومنین قاضی نورالله فرموده است که حبیب بن مظاهر مردی با کمال و جمال بوده و در
واقعه کربلا کهن سال بوده است قرآن مجید را من اوله الی آخره حفظ داشته در هر شبی یک ختم قرآن
میکرده و بخدمت حضرت رسالت پناهی ص مشرف گشته و از ایشان احادیث شنیده و بملازمت حضرت
مرتضی علی ع مدتها معزز و محترم بوده

و در ابصار العین میفرماید کان صحابياً رای النبی ص ذکره ابن الکلبی وقال اهل السیران حبیباً نزل
الکوفه و نزل دارالمختار و اخذت الشیعة تساف الیه قام منهم جماعة بن الخطباء تقد مهم عابس
الشاکی و ثناه حبیب الخ

و هلا حسن بزدی در روضة الشهداء میفرماید که حبیب بن مظاهر کهن سال بود و بخدمت پیغمبر
رسید و از ایشان احادیث شنیده

و در نفس الرحمن از محمد بن قیس روایت کرده قال لما قتل حبیب بن مظاهر ذلك حسیناً وقال عند
ذلك احتسب نفسي و حماة اصحابی

بیان - در منتهی الارب هد سخت ویران گردانست
و در فصل ششم از باب سوم گذشت که جناب حبیب بامیثم تمار ملاقات نمودند و یکدیگر اخبار از
مغیبات دادند

و در رجال میرزا محمد از رجال کشی روایت کرده حکایت مزاح جناب حبیب را در روز عاشورا
قال ولقد مزخ حبیب بن مظاهر الاسدی فقال له بریر بن خضیر الهمدانی و کان یقال له انه سید القرآء یا
اخی ایس هذه ساعة ضحك قال موضع احق من هذا بالسرور والله ما هذا الله ان تمیل علینا هذه الطغاة
بسیوفهم فتعانق الحور العین

و در عاشر بحار الانوار روایت شده که پیغمبر ص خاتم روزی با جماعتی از اصحابش مرور فرمود
در طریقی دیدند چند بچه با یکدیگر بازی میکنند

پس پیغمبر ص نزدیک یکی از آن اطفال نشست و پیشانی او را بوسید و با او ملاطفت کرد و او را پهلوی
خود نشانید و بسیار میبوسید او را پس سؤال کردند از علتش

فرمود روزی دیدم این طفل را که با حسینم بازی میکند و دیدم که این طفل خاک زیر قدم حسین را
برداشته بصورت و چشمهایش میکشد پس منهم او را دوست میدارم چون او فرزند مرا دوست میدارد و
خبر داد جبرئیل که این طفل از انقیاد حسینم خواهد بود در واقعه کربلا

و در تقریرات مرحوم حاج شیخ جعفر تستری احتمال داده که آن طفل حبیب بن مظاهر بوده

و جناب حبیب صاحب میسره اصحاب حضرت سیدالشهداء بوده روز عاشورا و او از کسانی بود که کاغذ بحضرت سیدالشهداء و او را دشون نموده بآمدن بکوفه
و در ابصار العین است که در نوشته بود تاریخ گفتند که حبیب و مسلم در کوفه از برای حضرت سیدالشهداء ع
اخذ بیعت میکردند

و وقتیکه حضرت سیدالشهداء ع وارد کر بلا شدند حبیب و مسلم مخفیاً آمدند بکر بلا شبهاراه میرفتند و روزها پنهان می شدند

و در وقتیکه حضرت سیدالشهداء ع استیذان فرمود بجهت نماز ظهر حصین بن نمیر گفت انها لا تقبل منك جناب حبیب فرمود گماز کردی که نماز پسر پیغمبر ص قبول نیست و نماز تو قبول است ای حمار پس حصین بن نمیر حمله کرد بحیب جناب حبیب شمشیر بصورت اسب آملعون زد از اسب بز زمین افتاد اصحاب حصین حمله آوردند بحیب آن جناب هم شمشیر میزد و رجز می خواند

انا حبیب و ابی مظهر فارس هیجاء و حرب تهر الخ

تا آنکه جمع کثیری از آن جماعت را بقتل رسانید پس بدیل بن صریم حمله کرد بحیب و شمشیری بآن مظلوم زد و ظالمی نیزه زد پس آن جناب افتاد بروی زمین حصین بن نمیر ملعون شمشیری بسر نازنین او زد و ملعون سرش را از بدن جدا نمود پس حصین ملعون سر او را بگردن اسبش آویخت و میا بشگر جلوه الی آخر

امر دوم در ذکر از جناب جابر بن عروۃ الغفاری الصحابی

در شرح قصیده ابی فراس نقل می فرماید ثم برز جابر بن عروۃ الغفاری و کان شیخاً کبیراً و قد شهد مع رسول الله بدرأ او جفیناً فجعل یشد وسطه بعمامة ثم شد حاجبه بعصابة حتی رفعها عن عینه و الحسین یبصر الیه و هو یقول شکر الله سعیک یا شیخ فحمل و لم یحل یقتل حتی قتل ستین رجلاً و استخبر رضی الله عنه

امر سوم در ذکر از جناب عبدالرحمن بن عبدالرب الانصاری الصحابی

در اصابه از ابن عقده در کتاب موالات نقل کرده که ایشان از کسانی هستند که روایت کرده حدیث من کنت مولاه فعلی مولاه را از حضرت پیغمبر ص و در ابصار العین از حدائق الوردیه نقل کرده که امیر المومنین ع باو تعلیم فرمود قرآن را و تربیت کرد او را و عبدالرحمن با حضرت سیدالشهداء بود از مکه تا کر بلا و مقابل آن حضرت شهید شد در حمله اولی و قال السروی انه قاتل و قتل رضی الله عنه انتهی

امر چهارم در ذکر از جناب مالک ابن انس الکاهلی الصحابی

در نفس المهموم احتمال قوی داده است که مالک بن انس الکاهلی انس بن النخار الکاهلی الصحابی باشد و در اسد الغابه از انس بن حارث نقل کرده که از پیغمبر ص شنیدم که می فرمود ان ابنی هذا یقتل بارض من ارض العراق فمن ادر که فلینصره فقتل مع الحسین رضی الله عنه و قریب منه ما قاله العسلائی فی الاصابة و فی اسد الغابه و جاء الی الحسین ع عند نزوله کربلاء و اتی معه لیلا فیمین ادر کته الساءة و فی ابصار العین و روی اهل السیرانه لما جاءت نوبته استأذن الحسین ع فی القتل فاذن له و کان شیخاً کبیراً فبرز الخ

امر پنجم در ذکر از جناب مسلم بن عوسجه الاسدی الصحابی المکنی

بابی جحل

در اسد الغابه از عوسجه بن مسلم از پدرش مسلم روایت کرده قال رأیت رسول الله بال ثم توضاء و مسح علی خفيه و ابن حجر عسقلانی در اصابه گفته مسلم والد عوسجه قال ابن حبان له صحبة و معلوم شد که جناب مسلم بن عوسجه هم اسم پدرش عوسجه بوده و هم اسم پدرش

و در ذکر فضایل و مصائب حواریین حضرت سیدالشهداء ع (۲۲۹)

و در ابصار العین میفرماید قال ابن سعد فی طبقاته و کان صحابياً ممن رأى رسول الله و روى عنه الشعبي و كان فارساً شجاعاً له ذكر في المغازی و الفتوح الاسلامیه

اقول مراد بابن سعد صاحب کتاب طبقات محمد بن سعد البصری است که کاتب واقدی بوده و در سنه دو یست و سی از دنیا رفته

در زیارت ناحیه مقدسه است السلام علی مسلم بن عوسجة الاسدی القائل للحسین و قد اذن له فی الانصراف نحن نخلى عنك و بم نعدر الى الله من اداء حقك و لا والله حتى اكسرفی صدورهم رمحی و اضربهم بسيفی ما ثبت قائمه فی یدی و لا افارقك و لو لم یكن معی سلاح اقاتلهم به لقد فتهم بالحجارة ثم لا افارقك حتى اموت معك و كنت اول من شری نفسه و اول شهید من شهداء الله قضی نجبه ففزت و رب الكعبة و شكر الله لك استقدامك و مواساةك امامك اذ مشی اليك و انت صریع فقال یرحمك الله یا مسلم بن عوسجة و قرء فمنهم من قضی نجبه و منهم من بدلوا تبديلاً الخ

و در ارشاد است بعد قوله لغدفتهم بالحجارة قال والله لا نسليك حتى يعلم الله انا قد حفظنا عیبة رسولك میك اما والله لو علمت انی اقتل ثم احیی ثم احرق ثم احیی ثم اذری یفعل ذلك بی سبعین مرة افارقتك حتى القی حمامی دونك و کیف افعل ذلك و انما هی قتلة واحدة ثم هی الكرامة التي لا انقضاء لها ابداً انتهى

و در نفس المهموم است که مسلم بن عوسجة ره و کیل جناب مسلم بن عقیل بود در قبض اموال و بیع اسلحه و اخذ نمودن بیعت انتهى

و در ارشاد دفید است که وقتیکه حضرت سیدالشهداء ع امر فرمود آتش بخندق دور خمیگاه بیندازند شمر بن ذی الجوشن ملعون فریاد زد یا حسین تعجبات بالنار قبل يوم القيمة حضرت فرمود یا بن رابعة المعزی انت اولی بها صلیا

پس مسلم بن عوسجة قصد کرد تیری بجانب او را کند حضرت او را منع کرد مسلم عرض کرد این فاسق از دشمنان خدا و از بزرگان جبابرین است حضرت فرمود من دوست ندارم که ابتدا نمایم بقتال و در تاریخ طبری است حضرت مرکب خود را سوار شد و با آواز بلند فریاد زد

ایها الناس بشنوید قول مرا و تا تجیل نکنید تا موعظه نمایم با آنچه که سزاوار است که شما بگویم پس اگر عذر مرا قبول کردید و قول مرا تصدیق کردید و انصاف دادید باعث سعادت شما خواهد بود و اگر قبول نکردید و انصاف ندادید فاجمعوا امرکم و شرکائکم ثم لایکن امرکم علیکم غمة الى آخر الایة همینکه مخدرات حرم صدای حضرت را شنیدند همه صیحه زدند و صدرا را بگریه بلند کردند حضرت برادرش ابوالفضل و نور دیده اش علی را روانه فرمود که مخدرات ساکت کنند و فرمود گریه زیاد خواهید کرد چون رفتند که مخدرات را ساکت کنند حضرت فرمود لایبعد

ابن عباس راوی گوید ما چنین گمان کردیم وقتیکه آقا گریه زنها را شنید یاد کرد از عبدالله بن عباس چون او حضرت را منع میکرد که زن در این سفر همراه ببرد

بعد که زنها ساکت شدند حضرت شروع فرمود بموعظه کردن الخ

الحاصل در ارشاد فرموده وقتیکه مسلم بروی زمین افتاد حضرت سیدالشهداء ع با جناب حبیب بن مظاهر بیالین او آمدند

جناب حبیب گفت عز علی و صر عك یا مسلم ابشر بالجنة فقال له مسلم قولاً ضعيفاً بشارك الله بخیر فقال له حبیب اولانی فی آثرک من ساعتی هذه لا حبیبت ان توصینی بكل ما همك قال بل اوصیک بهند

رحمت الله واهوى بيده الى الحسين ع ان تموت دونه قال افعل برب الكعبة
و در تاريخ طبرى است فنادى اصحاب عمرو بن الحجاج قتلنا مسلم بن عوسجة الاسدى فقال شيث
 بن ربعى بعض من حوله من اصحابه ثكلتكم امهاتكم اما تقلتون انفسكم بايدىكم وتذالمون انفسكم لغيركم
 تفرحون ان يقبل مسلم بن عوسجة اما والذى اسلمت له ارب موقف له قدرأيته مى المسلمين كريم لقد رأيت
 يوم سلق آذر بجان قتل ستة من المشركين قبل قتال خيول المسلمين افيقتل منكم مثله وتفرحون
و در ابصار العين است وقتيکه مسلم بن عوسجه شهيد شد جاريه داشت صيحه ميزد ومى گفت
 (واسيداه يا بن عوسجه تاه)

و مخفى نمايد بعضى گفتند جناب مسلم در جنگ مغلوبه صبح ناشوراء شهيد شد و بعضى گفتند بمى
 دان آمد و مبارزهم طلبيد رشيد شد

أمر ششم

در بعضى از فضائل جناب برير بن خضير الهمداني الياي
در ابصار العين است كان برير شيخاً تابعياً ناسكاً فآرياً القرآن من شيوخ
 القرآن

وفي العاشر ثم برير بن خضير الهمداني بعد الحروكان من عباد الله الصالحين الى
 ان قال و كان برير اقرء اهل زمانه

و جناب حاجى ميرزا محمد قمى در اربعين ميفرمايد قبل از شروع بقتال سيدالشهداء برير بن
 خضير را امر فرمود که نزد آن قوم برود و ایشان را موعظه کند و برير را اهل کوفه سيدالفراء ميناميدند
 و حافظ قرآن بود

چون شروع بموعظه نمود لشکر مشغول خنده کردن شدند و او را تير باران نمودند
 حضرت سيدالشهداء چون چنين ديد نزديك آن جماعت آمد و خواست تکلم فرمايد لشکر مخالفين
 شروع نمودند بهلهله و اصوات منکره

و در لهوف است بعد از آنکه حضرت سيدالشهداء در عذيب الجهنانات خطبه خواند قام برير بن
 خضير فقال والله يا بن رسول الله لقد من الله بك علينا ان نقاتل بين يديك وتقطع فيك اعضائنا ثم يكون
 جدك شفيعنا يوم القيعة

و در موضع ديگر مى فرمايد که چون روز عاشوراء سيدالشهداء امر فرمود خميه زدند فامر بجفة
 فيها فسك كثير وجعل عندها نورة ثم دخل ليطلي فروى ان برير بن خضير يضاحك عبدالرحمن فقال له
 عبدالرحمن يا برير يضحك ما هذه ساعة ضحك ولا باطل فقال برير لقد علم قومي اننى ما احببت الباطل
 كهلا ولا شاباً و انما افعل ذلك اسبشاراً بما نصير اليه فوالله ما هو الا ان تلقى هؤلاء القوم باسيادها فعالجهم
 بهأساعة ثم نعانق الحور العين

و در مطالب السؤل محمد بن طلحه شافعى است که در کربلا برير بر عمر سعد داخل شد و
 باو سلام نکرد

عمر سعد گفت سلام شعار اسلام است

برير گفت اگر شما مسلمان بوديد اقدام بريختن خون پسر پيغمبر مى
 گرديد فهدا

در ذکر فضایل و مصائب حواریین حضرت سیدالشهداء (ع) (۲۳۱)

ماء الفرات يشرب منه كلاب السواد و خنازيرها وهذا الحسين بن علي واخوته و نساء و اهل بيته يموتون عطشا قد حلت بينهم وبين ماء الفرات
و عقرت بؤنهم برص در این بیابان نزدیک شده از تشنگی هلاک شوند و همه حیوانات
سیرابند

عمر سعد سر بزر انداخت و اشعاری انشاد کرو و از آن اشعار است
فوالله ما ادرى وانى لواقب
عاترك ملك الرى والرى منيتى
وفى قتل النار التى لبس دونها
على خطر لا ار تضييه ومينى
ام ارجع مطلوبا بقتل حسين
حجاب و ملك الرى قرة عينى
و در ابصار العين است که جناب حر کار را بر حضرت سیدالشهداء ع تنگ گرفت آقا اصحاب را
جمع فرمود و خطبه خواند که اولش اینست
اما بعد فان الدنيا قد تغيرت الخ
جناب بریر از جای خود حرکت نمود و برخاست و گفت
والله يا بن رسول الله لقد من الله بك علينا ان نقاتل بين يديك تقطع فيك اعضاءنا حتى يكون جديك يوم
القيمة بين ايدينا شفيعا لنا فلا فلع قوم ضيعوا ابن بنت نبينهم و ويل لهم ماذا يلقون به الله واف لهم يوم
ينادون بالويل والثبور فى نار جهنم
و در زیارت ناحیه مقدسه اسم بریر را ندارد و شاید مراد از یزید بن حصین الهمدانی المشرقی
القاری جناب بریر باشد
و در ابصار العين فرموده فی ضبط هذا الاسم وفى ضبط اسم ابيه خلاف فقد كتب فى كتب الرجال
يزيد بن حصين انتهى

امر هفتم

در ذکرى از جناب نافع بن هلال الجملی التابعی ره
در اهوف است و قتی که در عذیب الیهجانات حضرت سیدالشهداء ع خطبه خواند قام نافع بن هلال
الجملی فقال والله ما کرهنا لقاء ربنا قانا على نياتنا و بصائرنا نوالی من والاك و نعادى من عاداك
و در دمه الساكبه از مؤلفات بعضی از معاصرین خود از شیخ مفید روایت کرده قال لما نزل الحسين
فی كربلاء كان اخى اصحابه به و اکثرهم ملازمة له نافع بن هلال سيمافى مظان الاغتيال لانه كان حازما
بصيراً ابالسياسة
و در نفس المهموم از طبری نقل کرده قال و كان نافع بن هلال الجملی قد كنت اسمه على افواق
نبله فجعل يرمى بها مسمومة
و در ناسخ از صاحب روضة الاحباب نقل کرده نافع بن هلال الجملی جوانی بود بدیع جمال
و نیکو اندام تا آنکه میگوید هفتاد تیر در خدك داشت با هر تیری فارسی به خاک
هلاک انداخت

و در تاریخ طبری است که چون حضرت سیدالشهداء بعذیب الیهجانات رسید چهار نفر از کوفه
سواره آمدند بیاری آنحضرت
جناب نافع بن هلال الجملی بود
و مجمع بن عبد الله الهاندي بود با پسرش

وجنادة بن حرث السلماني بود

ودلیلشان طرماح بن عدی بود که براسب خود سوار بود و این اشعار را می خواند
یا نافتی لاتر عری من زجری
بخیر رکبان و خیر سفر
الماجد الجد رجب الصدر
و شمری قبل طلوع الفجر
حتی نعلی بکریم الفخر
اتی به الله الخیر امر

ثمت ابقاه بقاء الدهر

وایضاً در تاریخ طبری است که چون جناب عمرو بن قرطه الانصاری شهید شد برادرش علی درمیان لشکر ابن سعد بود از میان جمعیت لشکر ابن سعد بیرون شد و فریاد زد

یا حسین یا کذاب اغررت اخی وقتلته

حضرت فرمود انی لم اغراخاک ولكن هداه الله واضلک

علی گفت نتلی الله ان لم قتک او اموت دونک

بعد ملعون حمله کرد بر حضرت سیدالشهداء ع

جناب نافع بن هلال بر آن ملعون حمله کرد چنان شمشیری بر او زد که از اسب بزمین افتاد

لشکر ابن سعد بجولان آمدند جناب نافع شمشیر میزد و رجز میخواند

ان تنکرونی فانا ابن الجملی
دینی علی دین حسین بن علی ع

و در بحار است فقتل ثلاثة عشر رجلاً فکسروا عضديه واخذوا سیراً فقام الیه شمر فضرب عنقه

و در ابصار العین است که بضبط قدماء هلال بن نافع غلط است و صحیح نافع بن هلال است و جمل منسوب است به جمل که بطنی است از قبیله مذحج و در کتب بجلی ضبط کرده اند و او غلط واضحست

امر ششم

در ذکر از جناب ابی ثمامه عمرو بن عبدالله الالصائدی او الصیداوی التابعی

و در ابصار العین است کان ابو ثمامه تابعیاً و کان من فرسان العرب و وجوه الشيعة و من اصحاب امیر المومنین ع الذین شهدوا معه مشاهده ثم صحب الحسين بعده و بقى فى الكوفة فلما توفى معاوية كالب الحسين ع ولما جاء مسلم بن عقيل الى الكوفة قام معه وصار يقبض الاموال عن الشيعة بامر مسلم فيشتري بها السلاح و كان بصيراً بذلك الخ

و در تاریخ طبری است که چون عمر سعد وارد کربلا شد کثیر بن عبدالله الشعبی را فرستاد

خدمت حضرت که سؤال کند آقا چرا باین زمین آمده

کثیر آمد بجانب حضرت

ابو ثمامه چون آن ملعون را دید گفت (اصلحك الله يا ابا عبدالله قد جاءك شر اهل ارض و اجراه على دم وافتكه) یعنی آمد بسوی تو شر ترین اهل زمین و جری ترین آنها بر یختن خون و دلیر ترین آنها

و رفت ابو ثمامه جلو آن ملعون گفت شمشیرت بگذار و خدمت حضرت مشرف بشو

کثیر گفت لا والله من پیغا می دارم بشنوبد می گویم و الا برمی گردم

ابو ثمامه فرمود پس قبضه شمشیرت را می گیرم آنوقت خدمت حضرت برو و پیغامت را بگو

در ذکر فضایل و مصائب حواریین حضرت سیدالشهداء ع (۲۳۳)

راضی نشد ابو ثمامه گفت پس پیغامت را بمن بگو تا بحضرت عرض کنم چون تو مرد فاجری هستی نمی گذارم باینحال برحضرت وارد شوی
 کثیرا با کرد و برگشت نزد عمر سعد آنوقت عمر سعد قره بن قیس تمیمی را خدمت حضرت روانه کرد که پیغام بدهد

در بحار است که ابو ثمامه بسیدالشهداء عرض کرد یا ابا عبدالله بنفسی لك الفداء انی اری هؤلاء قد افتر بومنك ولا والله لا تقتل حتى اقتل دونك انشاء الله واحب ان القی ربی قد صلیت هذه الصلوة التي قد دنی وقتها قال فرغ الحسین ع رأسه ثم قال ذكرت الصلوة جعلك الله من المصلین الذاکرین نعم هذا اول وقتها قال سلوهم ان یکفوا عنا حتی یصلی فقال لهم الحصین بن نمیر انها لا تقبل فقال له حبیب بن مظاهر لا تقبل زعمت الصلوة من آل رسول الله و تقبل منك یا خمار الخ
 مخفی نماید که حواریین ابا عبدالله الحسین ع در تمام افعال و اعمال و کردارشان مقتدی بودند بسید و مولای خود ابی عبدالله الحسین ع نه آنکه اختصاص بنمازشان داشته باشد

امر نهم

در ذکر از جناب عابس بن شیب الشاکری

در ناسخ او را از تابعین و اصحاب امیرالمومنین ع نوشته
 و در نفس المهموم از تاریخ طبری نقل کرده و قتی که جناب مسام بن عقیل وارد کوفه شد در خانه مختار بن ابی عبیده نازل شد و جمعی از شیعیان و محبین حضرت سیدالشهداء ع خدمتش شرفیاب شدند جناب مسلم کاغد حضرت سیدالشهداء ع را برای شیعیان قرائت نمود شیعیان شروع بگریه نمودند فقال عابس بن شیب الشاکری فحمد الله و اثنی علیه فقال اما بعد فانی لا اخبرك عن الناس ولا اعلم ما فی انفسهم و یا اغرك منهم ولكن والله اخبرك بما انا موطن نفسي علیه والله لا جبینکم اذا دعونم ولا قاتلن معکم عدوکم ولا ضربن بسفی دونك حتی القی الا لا اری بذلك الا ما عند الله
 و نفثة المصدور است انه كان رجال الشيعة رئيساً شجاء خطيباً ناسكاً متهجداً و كانت بنوشا کر و هم بطن من همدان من المخلصين بولاء امير المومنين ع و كانوا من شجعان العرب و حماتهم و كانوا يلقبون فتيان الصباح
 و فی زیارت الناحیه المقدسه السلام عليك یا عابس بن شیب الشاکری اشهد انك مضیت علی ما مضی علیه البدریون و المجاهدون فی سبیل الله

در بحار از محمد بن ابی طالب نقل کرده فتقدم عابس فسلم علی الحسین و قال یا ابا عبدالله اما والله ما امی علی وجه الارض قریب لا بعید اعز علی و لا احب الی منك و لو قدرت علی ان ارفع عنك الضیم او القتل بشیء اعز علی من نفسی و دمی لفعلت السلام عليك یا ابا عبدالله اشهد انی علی هدای و هدی ابيک ثم مضی بالسيف نحوهم قال ربیع بن تیم فلما رايتہ عرفته و قد كنت شاهديه فی المعازی و كان اشجع الناس فقلت ايها الناس هذا اسد الاسود هذا ابن شبيب لا يخرجن اليه احد منكم ناخذ عابس ينادی الارجل فلم يتقدم اليه احد فنادی عمر بن سعد ويلکم ارضخوه بالحجارة فرمى بالحجارة من كل جانب فلما راى ذلك القى درعه و مغفره ثم شد علی الناس قال والله لقد رايتہ يطرد اكثر من مأتين من الناس ثم انهم تعطفوا عليه من كل جانب فقتلوه و اجزوا رايتہ فرأيت رأسه فی ابدی رجال ذوی عدة هذا يقول انا قتلتہ والاخر يقول فاتوا عمر بن سعد فقال لا تخلصوا هذا الم انسان واحد
 و فی الابصار العین ثم رمی به نحو الحسین ع

امر دهم

در ذکر از جناب شاذب بن عبدالله الهمدانی التابعی مولی شاکر

ثقة الاسلام حاج نوری نورالله مرقده میفرماید و شاید مقام شاذب اعلا از مقام عابس باشد چون در حق شاذب گفتند و کان ای شاذب و تقدماً فی الشيعة انتهى و در ابصار العین است و کان شاذب من رجال الشيعة و وجوهها و من الفرسان المعدودین و کان حافظاً للحديث حامله عن امیر المومنین ع

و قال صاحب الحقائق الوردیه و کان شاذب یجاس للشيعة فیأتونه للحديث و کان وجهاً فیهم و در نفس المهموم است که جناب عابس بجناب شاذب گفت امروز چه اراده داری شاذب گفت خیال من آنست که بهمراهی تو در مقابل پسر پیغمبر ص جنک کنم تا کشته شوم عابس گفت گمان منهم در باره تو همین بود

فتقدم بین یدی ابی عبدالله ع حتی یحتسبک كما احتسب غیرک من اصحابه و حتی یحتسبک انا فانه لو کان معی الساعة احدنا اولى به منی بک لسانی ان یتقرم بین یدی حتی احتسبه فان هذا يوم ینفی انا ان نطلب الاجر فیه بکل ما تقدر علیه فانه لا عمل بعد الیوم و انما هو الحساب فقدم فسلم علی الحسن ع ثم مضی فقاتل حتی قتل رحمه الله علیه

و در لؤلؤ و مرجان ثقة الاسلام حاجی نوری میفرماید که شاکر قبیلۀ ایست در یمن از طایفۀ همدان و عابس از آن قبیلۀ بوده است و مولی را که اضافه بقبیلۀ مینمایند مراد حلیف است یعنی هم قسم که شخصی از قبیلۀ بجهت تقویت خود نزد قبیلۀ میرود و با آنها هم قسم میشود پس آن قبیلۀ در شدت و سختی او را یاری میکند بنحویکه در قبائل عرب مرسوم است

یا مولی بمعنی نزیل است یعنی از قبیلۀ خود بجهت بعضی از اعراض مثل وسعت معاش یا فرار از اعداء هجرت میکند و در قبیلۀ دیگر نازل میشود و بقواعد آنها رفتار میکند و شاذب حلیف قبیلۀ شاکر یا نزیل آنها بوده نه آنکه غلام و تابع آنها بوده چنانچه در اذهان رسوخ دارد چون غلام را نسبت بطایفه و قبیلۀ امیدهند

پس معلوم شد که چهار نفر اول از این ده نفر از شهداء از صحابه حضرت پیغمبر (ص) بودند و شش نفر دیگر از تابعین بودند و درك صحبت حضرت امیر المومنین ع را کرده بودند

امر یازدهم

در ذکر از جناب زهیر بن قین البجلی التائل للحسین

كما فی زیارت الناحیه المقدسه و قد اذن له فی الانصراف والله لا یكون ذاك ابداء اترك ابن رسول الله ص اسیراً فی بدالاعداء و انجوانا لارانی الله ذاك اليوم

و در ارشاد مفید است که بعد از آنکه آقا خطبه عصر روز عاشورا را خواند که از فقرات اوست اما بعد فانی لا علم اصحابا اوفی ولا خیراً من اصحابی ولا اهل بیت ابر و لا اوصل من اهل بیته فجزا کم الله عنی خیراً الا وانی لا اظن بؤماً لنا من هؤلاء و انی قد اذنت لکن فامتلقوا جمیعاً فی حل لیس علیکم حرج منی ولا ذمام هذا لللیل قد غشیکم فاتخذوه حیللاً

پس جمعی اظهار جان فشانی نمودند

در ذکر فضایل و مصائب حواریین حضرت سیدالشهداء ع (۲۳۵)

و منجمله جناب زهیر بن قین عرض کرد والله لوددت انی قتلت ثم نشرت ثم نزلت حتى اقتل هكذا
الف مرة وان الله يدفع بذلك القتل عن نفسك وعن انفسك هؤلاء الفتیان من اهل بیتك
وسید بن طاووس در لہوف فرموده در عذیب الجہانات کہ نزدیکی کوفہ است بعد از آنکہ حر
ملاقات نمود حضرت سیدالشہداء را و آقا خطبہ خواند
فقام زهیر بن القین فقال قد سمعنا هداك الله يا بن رسول الله ما لك ولو كانت الدنيا لنا باقية وكناليتها
مخلدين لا اثر لنا النهوض معك على الاقامة فيها
و در تاریخ طبری است کہ روز عاشوراء وقتی کہ جناب زهیر بن قین لشکر ابن سعد را موعظه
کرد شمر ملعون گفت

(اسكت اسكت الله فامتك ابرمتنا بكثرت كلامك)

پس زهیر در جواب فرمود
(يا بن البوال على عقبه ما اياك اخاطب اتما بهيمة والله ما اظنك تحکم من كتاب الله آيتين وابشر
بالخزي يوم القيمة والعذاب الاليم)
فقال له شمر ان الله قاتلك وصاحبك عن ساعة قال اقبال موت تخوفنى فوالله للموت معه احب الى من
الخلد معكم الخ

مخفی نماند کہ از عبارت کہ جناب زهیر بہ شمر فرمود (يا بن البوال على عقبه)
و روایت ارشاد کہ حضرت سیدالشہداء باو فرمود (يا بن الراعية المعزى) استفادہ میشود دنائت
و خبائت نسب شمر ابا و اما کہ پدرش مثل شتر بہ عقب خود بول میکرد و مادرش ہم
گ سفند چران بودہ
و در تذکرہ سبط ابن جوزی است و کان زهیر بن القین قد قتل مع الحسين ع وقالت امرأته لغلام له
اذهب فكفن مولاك فذهب فرأى الحين مجرداً فقال اكفن مولاي وداع الحسين ع لا والله فكفنه ثم كفن
مولاه فى كفن آخر
و در ارشاد مفید است فجعل ع زهیر بن القین فى ميمنة اصحابه و حبيب بن مظاهر فى ميسرة اصحابه
واعطى رايته العباس اخاه
و در ابصار العین فرمودہ کان زهیر رجلاً شريفاً فى قومه نارلاً فيهم بالكوفة شجاعاً له فى المغازى
ما اقف مشهورة ومواطن مشهودة و كان اولاً عثمانياً فحج سنة ستين فى اهله ثم عاد فترافق الحسين ع
فى الطريق فهداه الله وانتقل علوياً

و فرمودہ چون حضرت نماز خوف را اداء فرمود زهیر مشغول مقاتلہ شد قتالیکہ مثلش دیدہ نشدہ
و شبیہش شنیدہ نشدہ

و رجز میخواند

انا زهیر وانا بن القین	زود کم بالسيف عن حسین
ان حسیناً احد السبطین	من عترة البر التقى الزین
ذاک رسول الله غیر بین	اضربکم ولا اری من شین

یا ایمن نفسی قسمت قسمین

بعد بر گشت آمد مقابل حضرت سیدالشہداء ایستاد و گفت

فدتك نفسى هادياً مهدياً
و حسناً و المرتضى علياً
اليوم القى جدك النبيا
وذو الجناحين الفتى الكميا
و اسد الله الشهيد الحيا

و با حضرت وداع كرد رفت بميدان مشغول قتال شد كثير بن عبدالله شعبى و مهاجرين اوس تمبى
اورا شهيد نمودند

امر در ازدهم

در ذكرى از جناب سعد بن عبدالله الحنفى

در زيارت ناحيه مقدسه است السلام على سعد بن عبدالله الحنفى القائل للحسين وقد اذن له فى
الانصراف لا والله لا نسليك حتى يعلم الله اننا قد حفظنا غيبة رسول الله ص ميك والله لو علم انى اقتل ثم احبى
ثم احرق ثم ازرى ويفعل ذلك بى سبعين مرة ما فارقك حتى القى حمامى دونك و كيف لا فعل ذلك و اساهى
موتة او تيملة وحدة ثم هى الكرامة التى لا انقصاء لها ابدا الخ
و در كتاب لهوف است و حضرت صلوة الظهر فامر الحسين ع زهير بن القين و سعيد بن عبدالله الحنفى

ان يتقدما امامه بنصف من تخلف معه ثم صلى بهم صلوة الخوف فوصل الى الحسين سهم فتقدم سعيد بن
عبدالله الحنفى و وقف يقيه بنفسه فما زال ولا تخطى حتى سقط الى الارض و هو يقول اللهم العنم لعن عادو
ثمود اللهم ابلغ نبيك عنى السلام و بلغه ما لقيت من الم انجراح فانى اردت ثوابك فى نصرة ذرية نبيك
ثم قضى نحبه رضوان الله عليه

قوله - ولا تخطى يعنى گام برنداشت تا و تيمكه افتاد بر زمين

و در ابصار العين از انى مخفف روايت کرده كه چون سيد الشهداء نماز ظهر را بجاي آورد بطريق
خوف لشكر نزديك شدند و آقارا تير باران كردند جناب سعيد پيش روى آقا بدر خود را هدف
تيرها گردانيد گاهى صورتش را جلوى تير ميداد گاهى سينه اش را گاهى دستش را گاهى پهلويش
را و نميگذاشت تيرى بر بدن سيد الشهداء ع وارد شود تا و تيمكه افتاد بروى زمين عرض كرد
اللهم العنهم لعن عاد و ثمود تا آنكه نگاه كرد بجانب آقا عرض كرد اوفيت يا بن رسول الله ص قال
نعم انت امامى فى الجنة ثم فاضت نفسه النفيسة

امر سوزدهم

در ذكرى از جناب محمد بن بشر الحضرمى

فى اللهوف و قيل لمحمد بن بشر الحضرمى فى تلك الحال قد اسرا بك بشغرا لى فقال عند الله احتسبه
و نفسى ما كنت احب ان يوسروا نا ابقى بعده فسمع الحسين ع قوله فقال رحمك الله انت فى حل من بيعتى فاحمل
فى فكك ابنك فقال اكلمنى الساع حياً ان فارقتك قال فاعط ابنك هذه الاثواب البرود يستعين بها فى فداء
اخيه فاعطا خمسة اثواب قيمتها الف دينار

قوله - بشغرا لى ثغر يعنى سرحد برود جمع برد

و جناب شيخ محمد سماوى در ابصار العين ميفرمايد كان بشر من حضر موت و كان تا بعياً الى ان قال
انه قتل فى الحملة الاولى

و در زيارت ناحيه مقدسه ميفرمايد السلام على بشر بن عمر الحضرمى شكر الله لك قواك للحسين ع وقد
اذن لك فى الانصراف اكلمنى اذا السباع حياً اذا فارقتك و اسئل منك از كيان و اهدلك مفلة الاعوان لايم

در ذکر فضایل و مصائب حواریین حضرت سیدالشهداء ع (۲۳۷)

بکون هذا ابدا
مخفی نماید که ظاهراً يك شخصی است که در اسم شریفش اختلاف واقع شده
و در لاهوت محمد بن بشر الحضرمی فرموده
و در زیارت ناحیه مقدسه بشر بن عمر الحضرمی فرموده

امر چهاردهم

در تاریخ طبری است ما حاصله و قتی که حضرت سیدالشهداء ع از منزل اشراف حرکت فرمودند
به جانب کوفه در بین راه حر بن یزید الریاحی با مقدار هزار نفر سواره آمدند سر راه حضرت
سیدالشهداء ع

حضرت آثار تشنگی در لشکر حر مشاهده فرمود بجوانان فرمودند که آنها را آب دادند
علی بن طعان محاربی در آخر لشکر حر بود آقا دانستند که خودش و اسبش تشنه است او را
اسبش را بدست بازین خود آب داد
وقت نماز به حجاج بن مسروق فرمود اذان بگوید بعد آقا خطبه خواند و به مؤذن فرمود
اقامه بگوید

پس به حر فرمود می خواهی تو با اصحاب خود نماز بخوان -
جناب حر عرض کرد شما نماز بخوانید تا ما هم با نماز شما نماز بخوانیم نماز ظهر را بجای آوردند
وقت عصر نماز عصر را هم خواندند

بعد حضرت سیدالشهداء ع خطبه خواند و در آخر خطبه فرمود
اگر شما گراحت دارید از ورود ما بکوفه و رأی شما از آنچه بما نوشته اید و پیغام
داده اید برگشته پس من برمیگردم

حر عرض کرد ما از این کاغذها و پیغامها اطلاعی نداریم
سیدالشهداء به عقبه سمعان فرمود اخرج الخرجین الذین فیهما کتبهم الی
پس دو خرچینی که مملو از کاغذ بود ریخت پیش روی حضرت سیدالشهداء ع
حر عرض کرد ما نیستیم از کسانی که بشما کاغذ نوشته اند و ما مأمور هستیم تا شما را وارد
برعبیدالله زیاد در کوفه نکنیم از شما جدا نشویم
سیدالشهداء فرمود الموت الی الیک من ذلک یعنی مرگ بتو نزدیکتر است از آنکه
بتوانی مرا وارد کوفه نمایی

سیدالشهداء ع با اصحاب فرمود برخیزید و سوار شوید اصحاب سوار شدند و مخدرات را
هم سوار کردند در محملها خواستند برگردند حر مانع شد
آقا فرمودند تکلتک امک - چه اراده داری

حر عرض کرد اگر غیر تو از عرب کسی اسم مادر مرا میبرد من جواب او را می دادم لکن
والله من نمیتوانم اسم مادر ترا ببرم مگر بوجه احسن
و در تذکره سبط ابن جوزی است بعد از آنکه روز عاشورا سیدالشهداء ع ندا فرمود
شیث بن ربه قیس بن اشعث وزید بن حرث را
فرمود شماها بمن کاغذ ننویسید

گفتند ما خبر از آن کائنات ها نداریم

حربن یزید که از بزرگان اهل کوفه بود گفت بای والله که کاتبناک و نجر الدین اقمناک فابعد الله الباطل واهله والله لا اختار الدنيا على الآخرة ثم ضرب رأس فرسه ودخل في سكر الحسين ع فقال له الحسين اهلا وسهلا انت والله الحرف في الدنيا والآخرة

و در بحار از ابن نما نقل کرده که حر بسید الشهداء عرض کرد و تیکه ابن زیاد مرا فرستاد بجنک شما از عقب سر آوازی شنیدم (بشریا حر بالخیر) پس ملتفت شدم کسی را ندیدم گفتم والله نیست این شارت و حال آنکه من بجنک سید الشهداء میروم و در نفس خود خیال نمی کردم که یاری شمارا خواهم کرد حضرت فرمود لقد اصبحت اجرا وخيرا

و در لهوف است قال فمضى الحرو وتنف موتعا من اصحابه واخذته مثل الافكل فقال له المهاجر بن اوس والله ان امرك لمريب ولو قيل لي من اشجع اهل الكوفة لما قدمته تك فما هذا الذي اى منك فقال والله اني اخير نفسي بين الجنة والنار فوالله لا اختار على الجنة شيئا ولو قطعت واحرقت ثم ضرب فرسه قاصدا الى الحسين ع ويده على رأسه وهو يقول اللهم اليك انبت فتب علي فقد اربيت قابوب اواليائك واولاد بنت نبك وقال للحسين ع جعلت فداك انا صاحبك الذي حبسك عن ارجوع وجه جمع بك وما ظننت ان القوم يبلغون منك ما اري وانا قائب الى الله تعالى فهل ترى لي من توبة فقال الحسين ع نعم تتوب الله عليك الى ان قال ثم استشهد فحمل الى الحسين ع فجعل يسمع التراب عن وجهه ويقول انت الحدر كما سمتك اناك حرا في الدنيا والآخرة

و حر که آمد بيمدان ابن رجز را انشاد کرد

اني انا الحرو مساوي الضيف
اضرب في اعنا قكم بالسيف
عن خير من حل بارض الخيف
اضربكم ولا اري من حيف

و در درالمسلو کست که منتهی میشود سبب شیخ محمد بن الحسن الحر العاملي صاحب وسائل و برادرشان شیخ احمد بن حسن صاحب درالمسلو بجناب حربن یزید الریاحی و فی کامل البهائی و دفن الحربن یزید فی موضعه الذي قبل فيه دفنه اقاربه و اما مدفن جناب حر در همین موضعی که فعلا بقعه و قبرشان موجود است مدرك واضحی غیر سیره مستمره ندارد

و شیخ شهید هم در دروس فرموده و هر گاه کسی زیارت کرد حضرت سید الشهداء را پس زیارت کند فرزندش علی بن الحسين را و زیارت کند شهداء را و برادرش عباس را و حربن یزید را الخ و این صریحست که قبر جناب حر در آن زمان در همین موضع معروف بوده لکن در ارشاد فرموده فاما اصحاب الحسين ع رحمة الله عليهم الذين قتلوا معه فانهم دفنوا حواه و لسنا نحصل لهم اجدا يا عالى التحقيق الا اننا لانشك ان لحائر محيط بهم رضى الله عنهم و در کامل بهائی است که دفن شد حربن یزید در موضعی که کشته شد در آن موضع دفن کردند او را اقارب او

و آنفاً از لهوف نقل شده که سید الشهداء ع در باین اوخا کها را از صورت حربناک میگرد و میفرمود ات الحركما سمتك اناك حرا في الدنيا والآخرة

از این روایت مستبعد می شود که مدفن جناب حر این موضع و اینقدر دور باشد والله العالم

امریانزدهم

در ذکر از جناب وهب بن عبدالله الکلبی

قال السيد في اللهوف وخرج وهب بن جناح الكلبی فاحسن في الجدل وبالغ الجهاد وكان معه امراته ووالدته فرجع اليهما وقال يا امه ارضيت ام لا فقالت الام مارضيت حتى تقتل بين يدي الحسين وقالت امراته بالله عليك لا تفجعني بنفسك فقالت له امه يا بني اعزب عن قولها وارجع فقاتل بين يدي ابن بنت نبيك تنل شفاعته جده يوم القيامة فرجع فلم يزل يقاتل حتى قطعت يداها فاخذت امه عموداً فاقبلت نحوه وهي تقول فداك ابي وامی قاتل دون الطيبين حرم رسول الله فاقبل كي يردها الى النساء فاخذت بجانب ثوبه وقالت لن اعود دون ان اموت معك فقال الحسين ع جزيتي من اهلي بيتي خيراً ارجعي الى النساء رحمك الله فانصرفت اليهن ولم يزل الكلبی يقاتل حتى قتل رضوان الله عليه وفي نفس المہوم فذهبت امراته تسمع الدم عن وجهه فبصر بها شمر فامر غلامه فضربها بعمود كان معه فشد خها وقتلها وهي اول امرأة قتلت في عسكر الحسين ع وفي الخبر ورمي براسه الى عسكر الحسين فاخذت امه الرأس فقبلته ثم رمت بالرأس الى عسكر ابن سعد فاصابت به رجلاً فقتلته ثم شددت بعمود الفسطاط فقتلت رجلين فقال لها الحسين ارجعي يا ام وهب انت وابنتك مع رسول الله ص الجهاد مرفوع عن النساء ودر امامي شيخ صدوقست که وهب بن عبدالله نصراني بود خودش و مادرش بدست حضرت سیدالشهداء اسلام آوردند و بدانکه روز عاشوراء یکزن در رکاب حضرت سیدالشهداء شهید شد که زوجه جناب وهب بود و غلام شمر او را بقتل رسانید

و در ابصار العین است که اسم آن ملعون رستم بود

و دوزن مقاتله کردند لکن شهید نشدند

یکی مادر جناب وهب و دیگری مادر جناب عمرو بن جناده که بعد ذکر خواهد شد و رجز خوانده (انا عجوز في النساء ضعيفة)

و در زیارت ناحیه مقدسه جناب وهب را اسم نبرده بلکه اسم عبدالله بن عمیر کلبی را برده و ظاهراً هر دو يك موضوع باشد

و در ابصار العین هم عبدالله بن عمیر را فرموده که مادرش و زوجه اش در کربلا بودند و زوجه اش ام وهب شهید شد

الحاصل معلوم نیست که مقتول فی يوم الطف پدر بوده یا پسر و اسم جد اعلایشان هم معلوم نیست که جنابست چنانچه در ابصار العین فرموده یا جناح است چنانچه در لهوف فرموده

امرشانزدهم

در ذکر از فضایل جناب حنظله بن اسعد الشبامی

و در نفس المہم م است که حنظله در مقابل حضرت سیدالشهداء ع ایستاده و هر چه تیرونیزه و شمشیر میآمد صورت و گلوی و سینه خود را سپر می کرد و فریاد میزد یا قوم انی اخاف علیکم يوم التناد يوم تولون مدبر بن مالکم من الله من عاصم ومن بضلل الله فما له من هاديا قوم لا تقتلوا الحسين فسیحتکم بعذاب وقد خاب من افتری الى ان قال فاستقدم وقاتل قتال الابطال وصبر علی احتمال الاحوال حتی قتل رحمة الله بیان - فی ابصار العین الشبامی المعجمه والباء المفردة والالف والميم والياء منسوب الى شبام و او موضع است بشام

امر هفتم

در ذکر از فضایل جناب سید بن عمرو بن ابی المظاع الخثعمی

در لاهوف است و کان شریفاً کثیر الصلوة فقاتل الاسد الباسل و بالغ فی الصیر علی الخطب
النازل حتی سقط بین القتلی

و در کامل ابن اثیر نقل کرده که آخر کسیکه از اصحاب حضرت سیدالشهداء باقی ماند جناب سید بن عمرو بود که با بدن مجروح میان کشته های شهداء افتاد بر شنید که لشکریان می گویند کشته شد حسین و در خود افاقه دید و کاردی بسا او بود با آرزو کرد ساعتی مقاتله کرد تا شهید شد
رحمة الله علیه

امر هیجدهم

در ذکر از جناب عمرو بن قرطه الانصاری

در لاهوف است که بعد از شهادت جناب مسلم بن عوسجه جناب عمرو بن قرطه الانصاری

بیرون آمد از حضرت سیدالشهداء اذن گرفت حضرت اذن داد و او در پیش روی حضرت مثل مشتاقین
بشهادت مقاتله کرد و کوشش نمود در خدمت بساطان السموات پس جمع کثیری از لشکر ابن زیاد
را بجهنم فرستاد و جمع کرد بین درستی و جهاد و هر تیر و شمشیری که بطرف حضرت می آمد دست
و بدنش را سپر میکرد و راضی نمیشد که آسیبی ببدن مقدس حضرت وارد شود تا وقتی که بدن نازنینش
پس از جراحت شد پس توجه نمود بجانب حضرت خیدالشهداء عرض کرد یا بن رسول الله ص
هل رضیت

فرمود بلی تو در بهشت جلوی روی من خواهی بود بخدمت پیغمبر ص سلام مرا
برسان و بگو حسین هم از عقب می آید

امر نوزدهم

در ذکر از دو جوان جابریان سیف بن حارث بن سریع و مالک بن عبد بن

سریع

در تاریخ طبری است

که این دو پسر عم یکدیگر و برادر امی یکدیگر بودند -

رو ز عاشوراء آمدند خدمت حضرت سیدالشهداء و گریه میکردند

حضرت فرمود ای دو برادر زاده من چرا گریه میکنید والله من گمان نمیکنم که همین ساعت

چشمهایتان روشن شود

عرض کردند فدایت شویم والله ما بجهت خودمان گریه نمیکنیم بلکه گریه ما بجهت غربت شما

است که دور شما را احاطه کرده اند و ما قدرت نداریم دفع دشمن از شما بکنیم

حضرت فرمود خداوند بشها بهترین جزای متقین را بدهد که شما بامن بجانتان مواسات می کنید

پس با حضرت وداع کردند و رفتند و مقاتله نمودند تا شهید شدند رحمة الله علیهما

«در ذکر فضایل و مصائب حواریین حضرت سیدالشهداء ع» (۲۴۱)

امر بیستم

در ذکر از جناب زاهر بن الکندی که صاحب جناب عمرو بن الحمق است
که حواریین حضرت امیرالمؤمنین ع بود
و در ایصار العین از شیخ طوسی و غیر او نقل کرده که از احفاد جناب زاهر است محمد بن سنان
زاهری که از رواة حضرت رضاع و حضرت جواد ع است

امر بیست و یکم

در ذکر از فضایل آن جوانیکه پدرش در مہر که شهید شده بود
رحمة الله علیه
در بحار از محمد بن ایبطالب روایت کرده که مادر این جوان همراهش بود در زمین کربلا
مادرش گفت اخرج یا بنی و قاتل بین یدی ابن رسول الله فخرج فقال الحسين ع هذا شاب قتل
ابوه و لعل امه تکره خروجه فقال الشاب امی امرتنی بذلك فبرز
هو یقول

امیری حسین و نعم الامیر

علی و فاطمة و اداه

له طلعة مثل شمس الضحی

و قاتل حتی قتل رضوان الله علیه و حذر اسه و رمی به الی عسکر الحسین ع فحملت امه راسه و قالت

احسنت یا بنی یا سرور نلبی و یا قرة عینی ثم رمت برأس ابنها رجلا فقتله و اخذت عمود خیمتا و حملت

و هی یقول

انا عجوز فی النساء ضعیفة

اضربکم بضربة عنیفة

و ضربت رجلین فقتلتها فامر الحسین ع بصرفها و دعائها

و نفس المهموم اخت انی احمل ان یکون هذا التقی ابن مسلم بن عوسجة الاسدی

لما قد حکى عن روضته الاحباب قریباً من ذلك لا ابن مسلم بن عوسجة بعد ان ذکر قتل والده رضوان

الله علیهما

و مثله فی روضته الشهداء و یحتمل ان یکون هو ابن مسعود بن حجاج التیمی

فی الزیارة الناحیة المقدسة السلا علی مسعود بن حجاج وابنه

و در ذخیره الدار بن در شرح ابن فقره از زیارت ناحیه مقدسه السلام علی جنادة بن الکعب بن حرث

الانصارى الخزرجی وابنه عمر بن جنادة

از حدائق الوردیه نقل میکند که پسر جناده عمرو غلام صغیری بود غیر مراهق نه سال از سن شریفش

گذشته بود و در روایتی یازده سال

پس بعد از شهادت جناده در مہر که مادرش گفت نور دیده بیرون و یاری کن حسین را الی آخر ما نقلنا

عن البحار تقریباً

و بدانکه اطفال غیر بالغیکه روز عاشوراء شهید شدند پنج نفر بودند

اول - جناب قاسم بن حسن ع

دوم - جناب عبدالله بن حسن ع

سوم - جناب عبدالله الرضيع ابن الحسين ع

چهارم - جناب محمد بن ابی سعد بن عقیل

پنجم - از غیر بنی هاشم بود جناب عمرو بن جنادة الانصاری

وایضاً بدانکه روز عاشوراء سه سراز سرهای شهداء را بجانب حضرت سیدالشهداء انداختند

یکی سرهمین جوان را و دیگر سروهب بن عبدالله را و دیگر سرجناب عابس بن شیب

شاکری را

امر بیست و دوم

در ذکر از جناب جون بن ابی مالک مولى ابی ذر الففاری یعنی آزاد شده

ابی ذر ثفاری بوده

در لُهوف است و کان عبداً اسوداً یقال له الحسین انت فی اذن منی فانما تبعنا طلباً للعافیة فلا تبتل بطریقنا فقال یا بن رسول الله المانی البرخا الحس قصاعکم وفي الشدة اخذکم والله ان ریحی لمتن وان حسبی للئیم ولونی لاسود فتنفس علی بالجنة فتطب ریحی وبشرف حسبی وبیض وجهی لا والله لا افارقکم حتی یختلط هذا الدم الاسود مع دمائکم

آمد بمیدان ورجز خواند

کیف ترى الفجار ضرب الاسود

یا لمشرقی و القناء المسد

یذب عن آل النبی احمد

ثم قاتل حتی قتل رضوان الله علیه

وفي العاشر عن محمد بن ابي طاب فوقف علیه الحسين وقال اللهم بیض وجهه وطیب ریحہ و احشره مع الابرار وعرف بینہ وبين محمد وآل محمد ص

وروی عن الباقر ع عن علی بن الحسین ع ان الناس كانوا یحضرون المعرکه ویدفنون القتلی فوجدوا جونا بعد عشرة ایام یفوح منه رائحة المسک رضوان الله علیه

ودر حاشیه نفس المهموم محدث جلیل حاجی شیخ عباس قمی مدظله میفرماید و گفته اند کان ای جون بصیراً بمعالجة آلات الحرب واصلاح السلاح

امر بیست و سوم

در ذکر از غلام ترکی که در رکاب حضرت شهید شد

در عاشر از محمد بن ابیطالب روایت کرده ثم خرج غلام ترکی کان للحسین ع وکان قارباً للقرآن فجعل یقاتل ویرتجز فقتل جماعة ثم سقط صریعاً فجاء الحین فبکی ووضع خده علی خده ففتح عینه فرآی الحسین ع فتبسم ثم صار الی ربه

وفي ابصار العین للمحدث الثقة الشيخ محمد السماوی قال کان واضح غلاماً ترکیاً شجاعاً قارباً وکان للحرث السلمانى فجاء مع جنادة بن حرث الحسین ع كما ذكره صاحب الحقائق الوردیه ومحمّل است که این غلام ترکی اسلم بن عمرو باشد

در ابصار العین کان اسلم من موالی الحسین ع وکان ابوه ترکیا

و از بعضی از اهل سیر و مقاتل نقل کرده که رفت بمیدان و مقاتله کرد تا کشته شد و قتیکه افتاد بر زمین سیدالشهداء رفت بیالینش در حالتیکه در او رمقی بود پس آن بزرگوار او را در آغوش گرفت و صورت بصورت

او گذارد پس او تبسمی کرد و گفت

(کیست مثل من و حال آنکه پسر پیغمبر ص صورت بصورت من نهاد)

بعد روح از بدنش مفارقت نمود

تنبیه بدانکه کسانی که مبارزت نمودند از اصحاب حضرت سیدالشهداء زیاده بر این ها بودند و ما قناعت و اقتصار نمودیم بدگری از همین بزرگواران از شهداء و از مناقب ابن شهر آشوب استفاده میشود که تقریباً چهل نفر از اصحاب سیدالشهداء در حمله اولی که جنگ مغلوبه واقع شد و تمام لشکر ابن سعد بر لشکر سیدالشهداء حمله آوردند شهید شدند و اسم شریف آنها مضبوط است

و در آن حمله اول از لشکر ابن سعد خیلی بجهنم واصل شدند لکن چون عدد آنها زیاد بودند مقتولین آنها بنظر نمیآمد

و اما لشکر سیدالشهداء چون عددشان کم بود یک نفر از آنها که شهید میشد بنظر میآمد و بعضی نوشتند که جنگ مغلوبه بین عسکرایمان و کفر در روز عاشوراء سه مرتبه واقع شد و در هر مرتبه جمعی از لشکر سیدالشهداء شهید شدند

در ذکر از شهدائی که قبل از روز عاشوراء یا بعد آن یاری

فصل نهم

حضرت ابی عبداللہ در کوفه شهید شدند

بامر عبیداللہ بن زیاد

الاول - جناب مسلم بن عقیل بن ایطالب بود

ولا بد است در مقام از ذکر شش امر

امر اول

در رفعت شأن و علو مرتبه و مقامات جناب مسلم

من جمله در امالی شیخ صدوق ره از ابن عباس روایت کرده قال علی رسول الله ص انا لثحب عقیلا قال ای والله انی لاحبه حبیب حباله و حباً لثحب ایطالب له و ان ولده لمقتول فی محبة ولدك فتدمع علیه عیون المؤمنین و تصلی علیه الملائكة المقربون ثم بکی رسول الله ص حتی جرت دموعه علی صدره ثم قال الی الله اشکوا ما تلقی و عترتی من بعدی

و من جمله در ارشاد است که حضرت سیدالشهداء ع کاغذی نوشتند باهل کوفه و از فقراتش آنست که نوشت وانا باعث الیکم اخی و ابن عمی و ثقتی من اهل بیتی مسلم بن عقیل الخ

امر دوم

در ذکر از شجاعت حضرت مسلم

در بحار از محمد بن ایطالب روایت کرده بعد از آنکه مسلم جمعی از لشکریان را بقتل رسانید

محمد بن اشعث از ابن زیاد مدد طلبید این زیاد گفت ترا بچنگ یک نفر فرستادیم و اینقدر از لشکر ترا بقتل رسانید پس چه خواهی

کرد اگر ترا روانه کنیم بقتال باحسب بن علی ع محمد بن اشعث گفت ایها الامیر اتظن انک بعثتی الی بقالی الکوفه اوالی

جرمقان من جرامة الحيرة اولم تعلم ايها الامير انك بعثتني الى است ضرغام سيف حسام في كف بطل
 همام من آل خير الانام

و در رجال از بعضی کتب و مناقب نقل کرده ان مسلم بن عقیل کان مثل الاسد و کان من قوته انه يأخذ
 الرجال بيده فيرمي به فوق البيت

و در ناسخ التواریخ است که آن بزرگوار با آنکه غریب و یکتا بود و میان کوچه پیاده جنگ می
 کرد معذلك یکصد و هشتاد نفر از آن جماعت را بجهنم روانه فرمود

امر سوم

در محبت حضرت سید الشهداء حضرت مسلم

در ارشاد است که درین راه کوفه جناب عبدالله بن سلیمان و منذر بن مشعل از بکر بن شعبه
 الاسدی شنیدند که گفت

(لم اخرج من الكوفة من قتل مسلم بن عقیل و هانی بن عروة و رأيتها يجران بارجلها
 في السوق)

این دو نفر این خبر را حضرت سید الشهداء عرض کردند

آقا مکرر فرمود ان الله وانا اليه راجعون رحمة الله عليها يردد ذلك مرا رأ الى ان قال لا خير
 في العيش بعد هؤلاء الفتية الخ

و این فقره اخیره فی الجملة شبیه است بفرمایش آن بزرگوار باین حضرت علی اکبر ع که فرمود
 على الدنيا بعدك العفی

و همچنین حضرت مسلم خیلی محبت داشت حضرت سید الشهداء

در ارشاد میفرماید بعد از آنکه حضرت مسلم را در کوفه دستگیر نمودند گریه می کرد

شخصی عرض کرد ان من يطلب مثل الذي تطالب اذا نزل به مثل الذي نزل لك لم يبك
 فرمود والله من بجهت خود گریه نمیکنم ولیکن گریه من بجهت کسانی است که روی می آورند
 باین شهر بجهت پسر عم حسین و اولاد او

بعد به محمد بن اشعث فرمود یا عبدالله من میدانم که تو نمیتوانی مرا امان بدهی آیا میتوانی کسیرا
 روانه کنی از زبان من نزد پسر عم ابی عبدالله که با اهل بیتش از مکه معظمه بجانب کوفه خارج شده یا
 خارج میشود و باو عرض کند که مسلم فرستاده نزد شما و خود او بدست دشمن اسیر است و گمان ندارد
 تا شام زنده بماند و عرض میکند پدر و مادرم بقربان تو باد بر گرد و مغرور نگرداند ترا
 وعده های اهل کوفه

و ایضاً در ارشاد است که از جمله وصایائی که جناب مسلم به پسر سعد فرموده این بود و ابعث
 الى الحسين برده

امر چهارم

دره صائب خاصه جناب مسلم بن عقیل

اولا این غریب مظلوم بود بلکه میتوان گفت جناب مسلم از خود حضرت سید الشهداء ع هم
 غریب تر بود

ثانیاً در ارشاد است که پشت بام دسته های نی را اهل کوفه آتش میزدند و بر سر این مظلوم
 میریختند و حضرت سید الشهداء ع همه قسم مصیبت داشت لکن مصیبت آتش

را نداشت
ثالثاً در ارشاد است و قتی که مسلم وارد شد با بن زیاد بینشان مکالماتی شد فاقبل ابن زیاد یستمه
و یستم الحسین و علیاً و عقیلاً و اخذ مسلم لایکلمه و نحو مصیبت را سایر شهداء نداشتند
رابعاً در ارشاد است که ابن زیاد امر کرد آن مظلوم را بالای قصر دارالاماره ببرند
و سرنازینش را از بدن جدا کنند و بدنش را از بالای قصر بیائین قصر اندازند
جناب مسلم فرمود لو کان بینی و بینک قرابة ما قتلنی کنایه از آنکه تو از

قریش نیستی
خامساً این مظلوم را باریسمان بیای مبارک در میان بازار کوفه میکشیدند چنانچه در
در ارشاد است
سادساً - بدن این مظلوم را بعد از شهادت بدار زدند
چنانچه مسعودی در مروج الذهب می فرماید ثم امر ابن زیاد بجثة مسلم فصلبت و حمل
رأسه الی دمشق

امر پنجم

در اسم شریف والده جناب مسلم و زوجه آن مظلوم
ابن تنیبه در کتاب الامامة والسیاسة میگوید که والده جناب مسلم کنیزی بود ام الولد واسم
شریفش علیه بود
و زوجه آن بزد گوار رقیه بنت امیر المومنین ع بود
و در انوار العلویه از کتابیکه غزالی از برای خوارزمشاه تالیف کرده نقل میکند که جناب
عقیل وارد شد بمعویه معویه صد درهم باو داد
از منزل معویه که بر می گشت درین راه چشمش به کنیزی افتاد که قیمتش چهل هزار درهم بود
بر گشت نزد معویه و اظهار نمود که آن کنیز را معویه برای او ابتیاع نماید
معویه گفت این کنیز را چه می کنی
عقیل گفت پسری بیاورد که اگر بتو غضبناک شود گردن ترا بشمشیر بزند
معویه امر کرد آن کنیز را بجهت او خریدند پس متولد شد از آن کنیز عبدالصالح مسلم بن عقیل
و جناب مسلم رفت بشام و ضیعة فروخت بمعویه
خبر بحضرت سیدالشهداء ع رسید بمعویه نوشتند که اجازه نمیکنم معامله جناب مسلم را
معویه فرستاد نزد مسلم کاغذ حضرت سیدالشهداء ع را و گفت وجهیکه گرفتی رد کن
جناب مسلم در جواب فرمود نیست از تو نزد من بغیر آنکه گردن ترا بشمشیر بزنم
پس معویه خندید و گفت والله پدرت همین تهدید را بمن کرد قبل از آنکه مادرت را بخرد
و وجه را بجناب مسلم واگذار نمود

امر ششم

در بعض از تواریخ متعلقه بجناب مسلم
بدانکه در مقام از ابن ابی الحدید نقل کرده که چون عقیل از دنیا رحلت فرمود مسلم هیچده
ساله بود و گفتیم سابقاً که جناب عقیل در سنه پنجاه هجری از دنیا رحلت فرمود پس حضرت مسلم در وقت شهادت

که سنه شصت بود بیست و هشت ساله بوده

و در مروج الذهب مسعودی می فرماید فخرج مسلم من مكة فی النصف من شهر رمضان حتی قدم الکوفة لخمس خلون من شوال والامیر علیها نعمان بن بشیر الانصاری وقاتل جناب مسلم نکر بن حمران احمری بود

و در ارشاد است و کان خروج مسلم بن عقیل بالکوفة يوم الثلاثاء لثمان مضین من ذی الحجة سنة ستین و قتل رحمة الله علیه یوالاربعا لتسع خلون منه يوم عرفة و کان خروج الحسین ع من مكة الى العرق فی يوم خروج مسلم بالکوفة وهو يوم التروية

و در تذکره سبط از هشام کابی نقل میکنند که خروج حضرت سید الشهداء از مدینه طیبه بمکه معظمه دوشب مانده بآخر ماه رجب سنه شصت هجری بوده و داخل مکه شد روز جمعه سوم ماه شعبان و بیرون شد از مکه روز سه شنبه هشتم ماه ذی حجه سنه مزبوره روز خروج مسلم بن عقیل بکوفه انتهى **الثانی جناب هانی بن عروة المرادی بود که با جناب مسلم در کوفه شهید شد و فضایل ایشان زیاد است**

و در حبیب السیر نقل کرده بروایتی آن پیر عزیز هشتاد و نه سال از عمرش گذشته بود و بشرف صحبت حضرت رسالت ص مشرف گشته بود انتهى

و مسعودی در مروج الذهب نقل فرموده که جناب هانی به عبید بن زیاد فرمود ان لزیاد ایتک عندی بلاء حسناً وانا احب مکافاتک به فهل لک فی خیر قال ابن زیاد و ما هو قال تشخص الی اهل الشام انت و اهل بیتک سالمین باموالکم فانه قد جاء حق من هواحق من حتمک و حق صاحبک فقتل ابن زیاد ادنوه منی فادنوه منه فضرب وجهه بقضیب کان فییده حتی کسر انفه و شق حاجبه و نشر لحم و جنته و کسر القضیب علی وجه و رأسه الی آخره

و ایضاً مسعودی نقل کرده که جناب هانی شیخ قبیله مراد و زعیم آنها بود و قتیکه سوار می شد چهار هزار زره پوشیده و هشت هزار پیاده در رکابش حاضر بودند و عسقلانی در اصابه گفته و کان یعنی هانی من خواص علی

و از طبقات ابن سعد نقل کرده که جناب هانی علاوه بر نود سال سن شریفش بوده بعد میگویند بنا براین جناب هانی زیاده بر چهل سال درک نموده حیوة پیغمبر ص را

و در ارشاد است بعد که جناب مسلم را بقتل رسانیدند جناب هانی را از میان مجلس نداشت بسته آوردند میان بازار گوسفند فروشان که او را هم بقتل آوردند فریاد زد و آمد حجاج و آمد حج لی الیوم یا مذل حجاج و این مذحج

پس چون دید کسی او را باری نمیکند فریاد زد آ یا عصائی یا کاردی یا سنگی یا استخرابی **نیست که باو از خود محافظت نمایم**

پس غلامان ابن زید او را محکم گرفتند گفتند گردن خود را بلند کن فرمود من بجان خود سختی نیستم و اعانت نمیکنم شما را در قتل خود پس رشید غلام ترکی ابن زیاد از مظلوم را بقتل رسانید

و در منتخب است و قتیکه مسلم و هانی را بقتل رسانیدند قبیله مذحج سوار بر اسبها شدند جسد مسلم و هانی را از دست کسان ابن زیاد گرفتند و آنها را غسل دادند و دفن کردند

در ذکر فضایل و مصائب جناب قیس و عبدالله یقطر (۲۴۷)

و در نفس المهموم است و ورد انه قد ادراك النبي ص وتشرف بصحبه و كان يوم قتل تسع وثمانين سنة
و در ابصار العین است کان هانی صحابياً کایه عروة و کان معمرأ و کان هو و ابوه من وجوه الشیعة و
حضرت امیر المومنین ع حروبه الثلثة
ولکن ثقة الاسلام نوری در کتاب لؤلؤ و مرجان فرموده حال هانی تا کنون درست مکشوف نشده
و نزد علماء هنوز بحد وثاقت نرسیده سید اجل بحر العلوم در رجال خود زحمت هائی کشید تا مدحی
برای او پیدا کرده اما نه بآنجا که در قطار شهداء کربلا آید انتهى

الثالث جناب قیس بن مصهر الصیداوی

در ارشاد است ما حاصله که چون حضرت سید الشهداء بمنزل حاحزا از بطن الرمه رسید کاغذی
بتوسط قیس بن مصهر الصیداوی فرستاد بسوی اهل کوفه و گفته شده بتوسط عبدالله بن یقطر برادر رضاعی
آن بزرگوار و علی الظاهر خبری از جناب مسلم نداشت
و در آن کاغذ بود
(من روز سه شنبه هشتم ذیحجه روز ترویبه از مکه معظمه حرکت کردم همین روزها وارد میشوم
بر شما والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته)
جناب قیس بن مصهر کاغذ حضرت سید الشهداء را برداشته روانه شد بجانب کوفه بقادسیه که رسید
حصین بن میراورا گرفته برد نزد عبید زیاد
و در روایت است که چون نزدیک کوفه رسید حصین بن نمیر ملعون او را خواست تفتیش کند جناب
قیس کاغذ حضرت سید الشهداء را بیرون کرد و جوید حصین او را برد نزد عبید زیاد
چون مقابل عبید زیاد آمد پرسید تو کیستی
فرمود من مردی هستم از شیعیان امیر المومنین ع و پدرش حسین بن علی
ابن زیاد گفت چرا کاغذ را جویدی
فرمود بجهت آنکه تو نفهمی چه نوشته شده
ابن زیاد گفت از که بود بسوی که
فرمود از حسین بن علی ع بسوی اهل کوفه که اسم آنها را نمی دانم
ابن زیاد لعین بغضب شد گفت والله دست از تو بر ندارم تا مرا خبر دهی بآسماء آن جماعت و یا بروی
بمنبر و لعن کنی حسین بن علی ع و پدرش و برادرش را والا ترا پاره پاره می کنم
پس قیس رفت بمنبر و بعد از حمد و ثنای الهی و صلوات بر پیغمبر ص و آل پیغمبر ص خیلی ترحم
فرمود بر علی و حسن و حسین صلوات علیهم اجمعین و لعن فرمود عبید زیاد و پدرش و مادرش و طغاة
بنی امیه و بعد فرمود ایها الناس من رسول حسین بن علی هستم بسوی شما و او را در فلان موضع گذاردم
اجابت کنید او را
پس ابن زیاد امر کرد او را از منبر بزر آورند و از بالای قصر بادست بسته بزر انداختند استخوان
های بدنش درهم شکست لکن رمقی داشت ظالمی آمد و سرش را از بدن جدا نمود
بیان بطن الرمه سردوراهی است از برای کسانی که از مدینه می آیند یکراه بکوفه میرود و یک
راه ببصره میرود

الرابع - جناب عبدالله يَظَر

در ابصار العین است که عبدالله بن یقطر الحمیری مادرش حضانت حضرت سیدالشهداء را مینمود نه آنکه مرضعه او بود چنانچه ام قیس بن زریح حضانت حضرت مجتبی را نمود چون در خبر صحیح وارد شده که سیدالشهداء شیر نخورده از غرستان فاطمه زهراء ع انتهی بلکه از بعضی از اخبار استفاده میشود که از پستان هیچ زنی شیر نخورده نه از پستان مادرش و نه از زن دیگر بلکه از ابهام و زبان جد بزرگوارش شیر میمکید كما قال السيد بحر العلوم ره (لله مرتضی لم یرتضع ابداً) (من ثنی انشی ومن طه مراجعه)

و در ابصار العین از اصابه عسقلانی نقل کرده که عبدالله بن یقطر صحابی بوده لانه لدة الحسين یعنی او هم سن بوده با حضرت سیدالشهداء

و از کتاب لؤلؤ و مرجان ثقة الاسلام نوری استفاده میشود که جناب قیس بن مطهر الصیداوی و جناب عبدالله بن یقطر هر دو رسول حضرت سیدالشهداء بودند بجهت اهل کوفه و هر دو را ابن زیاد بقتل رسانید چنانچه ابوذر بن سلیمان غلام یا آزاد کرده و رسول آنجناب بود باهل بصره و شهادت او هم بدست رجس غدار ابن زیاد بود

الخامس - جناب عبدالله بن عفف از دی بود

در اهوف است که بعد از قتل حضرت سیدالشهداء ع ابن زیاد ملعون رفت بمنبر گفت (الحمد لله الذي اظهر الحق واهله ونصر امر المؤمنين واتممه و قتل الكذاب بن كذاب) ناگاه عبدالله بن عفف از جای خود حرکت کرد و او از اخبار شیعه و از زهاد بود و چشم چیش در جنگ جمل کور شده بود و چشم راستش در جنگ صفین و همیشه ملازم مسجد اعظم بود و روز تاشام نماز می خواند فرمود یا بن مرجانه ان الكذاب ابن كذاب انت وابوك ومن استعملك وابوه يا عدو الله اتقتلون ابناء البنين وتكلمون بهذا الكلام على منبر المؤمنين

راوی گفت ابن زیاد متغیر شد گفت کیست ابن متکلم عبدالله گفت انا المتكلم يا عدو الله اقتل الذرية الطاهرة التي قد اذهب الله عنها الرجس وتزعج انك على دين الاسلام واغوثاه ابن اولاد المهاجرين والانصار لا يتقمن من طاعتك بن اللعين على لسان محمد رسول رب العالمين

راوی گفت غضب ابن زیاد ملعون شدت کرد گفت عبدالله عفف را نزدیک بیاورید پس آدمهای ابن زیاد او را گرفتند که بپرند اشراف از قبیلہ ازد اتفاق نمودند او را از دست آدم های ابن زیاد گرفتند و از مسجد خارج کردند ابن زیاد گفت بروید ابن کور را بیاورید نزد من پس خبر بقبیلہ ازد رسید جمع شدند و مقاتله شدیدی واقع شد و جمعی کشته شدند تا وارد شدند اصحاب ابن زیاد بمنزل عبدالله عفف او را گرفتند آوردند نزد ابن زیاد مکالمات زیادی بینشان واقع شد تا این که ابن زیاد امر کرد گردن او را زدند و بدن او را بدار کشیدند

السادس والسابع - طفلان صغير جناب مسلم بن عقيل

شیخ صدوق در امالی روایت می کند که بعد از قتل حضرت سیدالشهداء ابن دو طفل را اسیر نموده بردند بکوفه نزد ابن زیاد آن ملعون زندانیان را طلبید این دو طفل یکسال میان زندان بودند بعد بامر آن ظالم شهید شدند

فصل دهم در ذکر اسامی اسراءیکه از اهل البیت يوم الطف در

کربلا حاضر بودند و اسیر شدند
وما ذکر می کنیم اسامی مقدسه آنچه را که مطلع شده ایم از ایشان در ضمن دوامر

امر اول

در ذکر مردان اسیر شده

اول - حضرت امام زین العابدین ع بود

در نفس المهموم از ابن نما نقل کرده قال علی بن الحسین ع ادخلنا علی یزید ونحن اثني عشر

رجلا معلومون

و در عقد الفرید است که بین حضرت علی بن الحسین ع و یزید مکالماتی شد بعد یزید گفت ماترون یا اهل الشام فی هؤلاء فقال له رجل منهم لا تتخذ من کلب سوء جروا العنة الله علیه و علی کلامه

دوم - حضرت محمد باقر ع بود

چنانچه جناب حسن بن علی بن محمد الطبری که معاصر محقق و علامه بوده در کتاب کامل

بهای که تألیف کرد او را از برای بهاء الدین جوینی و بسیار کتاب معتبر است فرموده

عمر سعد ملعون روز عاشوراء و روز یازدهم تا بوقت زوال در کربلا بود پیران و معتمدان را موکل بر امام زین العابدین ع و دختران امیرالمومنین ع و دیگر زنان اهل البیت گردانید و جمله بیست زن بودند و امام زین العابدین ع آن روز بیست و دو ساله بوده و امام محمد باقر ع چهار ساله بوده و هر دو در کربلا بودند حق تعالی ایشان را محفوظ داشت

و در کتاب اثبات الوصیه است وقتی که وارد شدند اهل بیت به یزید بن معاویه حضرت باقر ع دو سال و چند ماه از سن شریفش گذشته بود

یزید پا اهل مجلس خود مشورت کرد در امر حضرت امام زین العابدین ع پس اشاره کردند

بقتل آن بزرگوار و سخن بسیار زشتی گفتند که سزاوار نیست تکرار شود

پس حضرت باقر ع حمد و ثنای الهی را بجای آوردند و یزید لعنة الله فرمود و جلساء تو چنین اشاره نمودند بمو خلاف آنچه جلساء فرعون باو اشاره کردند گفتند (ارجیه و اخاه) یعنی تأخیر بینداز از او و برادرش و اینها اشاره نمودند بکشتن ما این سببی داشت

یزید گفت سببش چه بود

فرمودند جالسین فرعون حلال زاده بودند جالسین تو و اولاد الزنا هستند چون انبیاء

و اولاد انبیاء را نمی کشد مگر حرامزاده

پس یزید سر نیز را انداخت و امر کرد که اهل بیت را از مجلس بیرون بردند

سوم - جناب محمد بن الحسین ع بود

در عقد الفرید ابن عبدربه آندلسی از جناب محمد بن الحسین ع روایت کرده قال اتی بنا یزید بن معاویه بعدما قتل الحسین ع ونحن اثني عشر غلاما و کان اکبرنا یومئذ علی بن الحسین فادخلنا علیه و کان کل واحد منا مغلوله یده الی عنقه

و عبدالله بن مسلم بن قتیبه در کتاب الامامة و السیاسة مینویسد و ذکر و ان ابا مشعر قال حدثنی

محمد بن الحسین بن علی ع قال دخلنا علم یزید ونحن اثني عشر غلاماً مغفلين في الحديد وعلينا قميص
تا آنکه میگوید یزید یا اهل شام مشورت کرد گفت یا اهل الشام ماترون فی هولاء فقال النعمان بن
بشیر یا امیر المومنین اصنع بهم ما کان یصنع بهم رسول الله ص لورایتهم بهذه الحال فقال فاطمة بنت الحسین
یا یزید بنات رسول الله سبا یا قال فبکی یزید حتی کادت نفسه تفيض وبکی اهل الشام حتی علت اصواتهم الخ
چهارم - جناب عمر بن الحسین

دره لوف است و دعا یز علیه لعائن الایوم بعلی بن الحسین ع و عمر بن الحسین ع و کان عمر ضغیراً
یقال ان عمره احدى عشر سنه فقال له اتصارع هذا یعنی ابنه خالدا فقال عمر لا ولكن اعطی سکناتم انا و
فقال یزید شنشنة اعرفها من اخزم هل تلد الحیة الا الحیة
و در تاریخ طبری این حکایت را درباره عمر بن الحسین بن علی نقل کرده

پنجم - جناب حسن بن الحسن

در کامل ابن اثیر است و استصغر الحسن بن حسن بن علی و امه خنوا بنت منصور بن ریان
الفصائی

ششم - جناب زید بن الحسن المجتبی ع

هفتم - جناب عمر بن الحسن المجتبی ع

در لاهوف است و روی مصنف کتاب المصایع ان الحسن بن الحسن المشی قتل بین یدی عمه الحسین
فی ذلك اليوم سبعة عشر نفساً و اصابه ثمانية عشر جراحة فوق فاخته خاله اسماء بن خارجة محمله الى الكوفة
و داواه حتى برء و حمل الى المدينة و کان معهم ایضاً زید و عمر و لدا الحسن السبط علیهم السلام انتهى

هشتم - جناب محمد بن عمر بن الحسن المجتبی

در هشتم بحار از تقریب المعارف ابو الصلاح نقل کرده فرمود و روایت کرده اند از عبدالله بن محمد
بن عمر بن علی بن ابیطالب ع که گفت دیدم محمد بن عمر بن الحسن را و هو الذی کان مع الحسین ع کربلاء
و كانت الشيعة تنزله بمنزلة ابي جعفر يعرفون حقه و فضله الخ

و این نهایت تمجید است که شمه او را نازل منزله حضرت باقر ع میدانستند و هما قسم حقش و نضاش
را میشناختند با حضور پدر بزرگوارش جناب عمر

الحاصل اسماء شریفه بقیه از مردان اسیر شده را حقیر بدست نیاوردم چون مقتضای آنچه نقل شده
از این نما و از عقد الفرید آنست که مردان دوازده نفر بودند که وارد شدند بر یزید بن معاویه

امر دوم

در اسامی مقدسه مخدرات اسیر شده

الاولی - حضرت زینب کبری

الثانیه - جناب ام کلثوم

الثالثه - جناب فاطمه

الرابعة - جناب صفیه

الخامسه - جناب رقیه

السادسه - جناب ام هانی

که این شش نفر مخدرات دختران حضرت امیر المومنین ع بودند حضرت زینب الزهراء و ام کلثوم و صفیه و رقیه و ام هانی و پنج دختر دیگر از سایر زوجات حضرت امیر بودند

و در منتخب طریحی است و قتی که عیال الله را داخل نمودند بر یزید بن معاویه آن لعین نظر کرد بر آنها و از یکیک سؤال نمود در حالتیکه آنها بسته شده بودند بر پسمان بلندی پس گفته شد این ام کلثوم کبری و این ام کلثوم صغری است و این صفیه است و ام هانی است و این رقیه دختران امیرالمومنین هستند

و در امالی شیخ صدوق از فاطمه دختر امیرالمومنین ع نقل کرده ثم ان یزید علیه لعائن الله امر بنساء الحسین ع فجلس مع علی بن ابی الحسین فی مجلس لا یکنهم من حر ولا برد حتی تقشرت وجوههم **السابعة** جناب فاطمه بنت الحسین ع و بایشان مصائب زیادی وارد شد **منجمله** در ارشاد مفید است قالت فاطمة بنت الحسین ولما جلسنا بین یدی یزید رق لنا فقام الیه رجل من اهل الشام احمر فقال ید امیرالمومنین هب لی هذه الجارية بعیننی و کنت جارية و ضیئة فارعدت و ظننت ان ذلك جائز لهم فاخذت بثیاب عمتی الخ و شیخ صدوق در امالی طبری در تاریخ خود این قضیه را روایت کرده الا اینکه بجای فاطمه بنت الحسین ع فاطمه بنت امیرالمومنین ع فرموده

الثامنة جناب سکینه بنت الحسین ع و مصائب اینمخدره زیاد است در فصول المهمة است لما ادخل نساء الحسین و الرأس بین یدی یزید لعنة الله علیه فجعلت فاطمه و سکینه تتطاوولان لتنظر الی الرأس وجعل یزید یستره عنهما فلما رایتہ صحن و اعلن به البكاء فبکت لبکائهن نساء یزید بنات معاویه فولولن و اعلن اصواتهن الی آخره **التاسعة** - آن دختری که در خرابه شام از دنیا رحمت فرمود و شاید اسم شریفش رقیه بوده و از صبا یای خود حضرت سیدالشهداء ع بوده چون مزاری که در خرابه شام است منسوبست باین مخدره و معروف است بمزار رقیه

و در کامل بهائی روایت کرده که زنان اهل بیت در حال اسیری مخفی میداشتند بر اطفال شهادت پدرشان را و میگفتند پدران شما بفلان سفر رفته و باز می آیند و قتی که ایشانرا داخل خانه یزید نمودند یکدر ختر چهار ساله از سیدالشهداء ع شبی از خواب برخاست و گفت پدرم حسین چه شد و یکجا رفت الساعة او را در خواب دیدم

جمله زنان و کودکان بگریه در آمدند و فغان و شورش از ایشان برخاست یزید کافر خوابیده بود از خواب بیدار شد گفت چه خبر است پس واقعه را تحقیق نمودند و قضیه را بیزید گفتند

آن ملعون امر کرد سر نازنین پدر او سیدالشهداء را ببرند جهة آن طفل پس سر نازنین را در میان طبقی نزد آن طفل گذاردند

پرسید این چه چیز است

باو گفتند سر پدر بزرگوارت می باشد

آن طفل بترسید و صیحه بلندی زد و رنجور شد و در آن روز جان بجان آفرین تسلیم نمود

و در بعضی از تألیفات اصحاب روایت شده بطریق مبسوطی و در آخر آن روایت مینویسد که آن سر نازنین پدر را شناخت لبها را بر لب مبارك پدر گذاشت و گریه زیادی کرد تا غش نمود چون حرکتش دادند دیدند آن طفل از دنیا رفته

العاشر جناب رباب بنت امرء القیس زوجه مکرمه حضرت سیدالشهداء ع والده مکرمه حضرت سکینه خواتون و حضرت عبدالله رضیع

در نفس المهموم از اخبار الدول محمد بن جریر الطبری الامامی نقل کرده که جناب رباب با حضرت سیدالشهداء بود در سفر کربلا و جزو اسراء اهل البیت بود در سفر شام بعد که مراجعت کرد بمدينه اشرف و بزرگان قریش او را خواستگاری کردند گفت ما کنت لا اتخذ حموا بعد رسول الله یعنی بعد از پیغمبر پدر شوهری اختیار نخواهم کرد و یکسال بعد زنده بود و ابداً در زبرسقف نرفت تا از غصه و غم از دنیا رفت

الحادی عشر جناب شاه زنان بنت کسری که ایضاً زوجه مکرمه حضرت سیدالشهداء ع بود و در منتخب طریحی از شعبی روایت کرده که در شام خواهر یزید گفت ای تکن سکینه بنت الحسین و بین این دو مذاکراتی شد بعد عاتکه دختر یزید گفت ای تکن شاه زنان ابنة کسری انوشیروان پس فرمود ها انا بنت الملك وانا زوجة ابن بنت رسول الله ص المقتول ظلما الخبر

الثانی عشر والده ماجده جناب محسن بن الحسین ع

در نفس المهموم از معجم البلدان حموی نقل کرده که جوش کوهی هست در غربی حاب که معدن مس بود و لکن حال باطل شده از زمانیکه عبور کردند بر او اسراء اهل البیت حضرت سیدالشهداء و یکنفر از زوجات آنحضرت حامله بود و در آنجا طفلش را سقط نمود و هر قدر آنمخدره طلب آب و نان نمود جوابی ندادند و علاوه دشنام دادند پس آنمخدره نفرین نمود از آنوقت هر که در آن کوه کار کرد در بچ و منفعتی نبرد و در قبله آنکوه مقبره ایست معروف بشهد السقط و نام سقط نام محسن بن الحسین ع است انتهى و در آن کوه است مقبره ابن شهر آشوب صاحب کتاب مناقب و محتمل است که والده جناب محسن جناب رباب یا جناب شاه زنان بوده باشد

الثالث عشر دختر جناب مسلم بن عقیل

در منتخب طریحی است بعد از آنکه حضرت در بین راه خبر مسلم بن عقیل و هانی را شنیدند و قیل و کان لمسلم بنت عمرها احدی عشر سنة مع عیال الحسین ع فلما قال من مجلسه جاء الی البنت و قر بها من منزلة فحست البت بالشروکان الحسین مسح علی رأسها و ناصيتها كما یعفل بالایتام فقال البت یا عم ما رأيتك قبل هذا اليوم تفعل بی مثل ذلك اظن انه قد استشهد والدی فلم یتملك الحسین من البكاء و قال لها یا بنیة انا ابوک و بناتی اخواتک فصاحت و نادت بالویل و الثبور انتهى و ظاهراً اینمخدره خواهر زاده حضرت سیدالشهداء بوده که در این سن حضرت او را روی زانو نشانیده و اظهار ملاطفت فرموده چون سابقاً گفته شد که جناب رقیة المکنی ام کلثوم الصغری بنت حضرت امیر المومنین زوجه جناب مسلم بن عقیل بوده

الرابع عشر جناب فضه

در اصول کافیست لما قتل الحسین ع اراد القوم ان یوطئوا الخیل فقالت فضة ازینب یا سیدتی ان سفینه کسره فی البحر فخرج الیه جزیره فاذا هو باسدالی ان قال والاسد رابض فی ناحية قد عینی امضی الیه ما هم صاعون غدا الخ

بیان - فضه همان جاریه حضرت فاطمه زهراء هست که فضه نویبه باشد و سفینه لقب غلام حضرت پیغمبر است که اسمش قیس یا نجران یا درمان یا مهران بوده

الخامس عشر آن جاریه که در کربلا حاضر بود

در اهوف است لما قتل الحسين ع جاءت جارية من ناحية خيم الحسين ع فقال لهارجل يا امة الله ان سيدك قتل قالت الجارية فاسرعت الى سيداتي وانا اصيح ففمن النساء في وجهي وصحن

السادس عشر مادر جناب وهب بن عبدالله المكي

السابع عشر مادر آن جواني که پدرش در معرکه شهيد شده بود

مخفی نما ناد که اين پنج مخدره اخيره اگرچه تصريحی ندارد که بشام رفته باشند لکن ظاهر آنرا مخدرات بوده اند و اسير شده اند و حقير اسامي شريفه باقي مخدراتيرا که در کربلا بوده اند و اسير شده اند از کتب معتبره معتمده بدست نياورده ام لکن معلوم است که از کنيزان جمعی خدمت مخدرات بوده اند چنانچه در کامل ابن اثير و در تاريخ طبري است فلما دخلوهم علي ابن زياد لبست زينب اربل ثيابها وتنكرت وحفت بها امائها

و در بعضی از کتب معتبره ديگر هم وارد است اين مضمون پس استفاده شد که حضرت زينب کنيز های متعدده داشته اند و لابد باقي مخدرات هم کنيز داشتند

و بدانکه در بعضی از زيارت مؤلفه است السلام علي عاتکه و صفيه و سابق معلوم شد که جناب صفيه اسم دختر امير المومنين ع است و در کربلا هم حاضر بوده

و در معجم البلدان از ياقوت حموي نقل کرده که عاتکه بنت زيد بن عمرو بن نفيل بود و از جمله زوجات حضرت سيد الشهداء بود و ندارد که در کربلا هم بود يانه و اين مخدره مرثيه کرد زوج مکرم خود را

وا حسينا فلا نسيت حسينا
غادره بكر بلاء صريعا
قصدتسه اسنة الا عدا
لا سقى الغيث بعده كربلاء

و در ناسخ است که عاتکه دختر زيد بن عمرو بن نفيل و خواهر سعيد بن زيد بود که با اعتقاد اهل تسنن از عثوره مبشره بوده

و بدانکه افضل تمام مخدرات حضرت زينب خاتون (س) بود که در باب دوم بعضی از فضائل اين مخدره مکرمه ذکر شد لکن بزرگتر فضائل اين مخدره دو فضيلت است

اول آنکه اين مخدره علي الظاهر وصي حضرت سيد الشهداء بود

چنانچه در نفس المهموم از اثبات الوصية مسعودي ره از مخدره مکرمه خديجه بنت محمد بن علي الرضا نقل ميکند انه اي الحسين ع اوصي الي اخته زينب بنت علي سر او علي بن الحسين ع و تقية و اتقاء عليه و اين مناقاتی ندارد با آنچه سابقاً گفته شد که حضرت وصيت خطش را بدخترش سپرده باشد

کما لا يخفى

فضيلت دوم اينست که اين مخدره چند مرتبه حفظ بنيه مقدسه حضرت زين العابدین ع را فرمود

اول در روز عاشوراء و قتيکه لشکراين سعد ريختند بخيمه ها بدای نهب و غارت نمودن

در نفس المهموم از اخبار الدول نقل کرده وهم شمر عليه ما يستحقه بقتل علي الاصغر وهو مريض فخرجت زينب بنت علي بن ابي طالب ع وقالت لا والله لا يقتل حتى اقتل فكف عنه

دوم در روز بازدهم عاشوراء و قتيکه اهلبيت وارد قتلگاه شدند

در کامل الزيارة ابن قولويه از قدامة بن زائدة از پدرش روايت کرده از حضرت علي بن الحسين ع و در آن روايت است که فرمود

لما اصابنا بالطف وما اصابنا وقتل ابي ع وقتل من كان معه من ولده واخوته وسائر اهله وحملت حرمة ونسائه علي الاقتاب يراد بنا الكوفة وجعلت انظر اليهم صرعي ولم يواروا فاعظم

ذلك في صديري ويشهد لما اري منهم تلقى فكادت نفسي تخرج وتبينت ذلك مني عمتي زينب بنت علي الكبرى فقالت مالي اراك تجود بنفسك يا بقية جدي وابي واخوتي فقلت وكيف لا اجزع واهامع وقد اري سيدي واخوتي وعمومتی وولدی واهلی مصرعین بدمائهم مرمالین بالعرآء مسلین لا یکفنون ولا یوارون ولا یخرج علیهم احد ولا یقر بهم بشر کانت اهل بیت من الذیلم

بعد صدیقه صفراء امام را تسلیمه میدهد و حدیث ام ایمن را میخواند

سوم در مجلس ابن زیاد ملعون و قتیکه بن حضرت علی بن الحسین ع و ابن زیاد ملعون مکالماتی رد و بدل شد

در ارشاد است فغضب ابن زیاد وقال وبك جرأة لجوابي وفيك بقية للرد علي اذهبوا به فاضربوا عنقه فتعلفت به زينب عمته وقالت يا بن زیاد حسبك من دمائنا واعتنقته وقالت والله لا افارقه فان قتله فان قتلني معه فنظر ابن زیاد اليها واليه ساعة ثم قال عجبا للرحم والله اني لاظنها وحت اني قتلتها معه دعوه فاني اراه لما به ودرلهوف است فسمعت به عمته زينب ع فقالت يا بن زیاد انك لم تبق لنا احدا غير هذا الصبي فان كنت عزمتم علي قتله فاقتلني معه فنال ع لعمته اسكتي يا عمة حتى اكلمه الخ

چهارم در مجلس یزید ملعون

چنانچه در دمه الساكبه از بعضی از نسخ ابی مخنف نقل میکند و قتیکه در مجلس یزید بن معاویه زین العابدین ع آیه شریفه را تلاوت فرمود (ما اصاب من مصیبه فی الارض الی قوله والله لا یحب کل مختال فخور) فغضب یزید و قال خذوه واضربوا عتقه فقالت ام کلثوم و یلک ایا یزید ما کفاک ما فعات بنا و قد اروت الارض من دم اهل البيت و قد بقی هذا الطفل اتریدان تقطع نسل رسول الله قال الراوی فابکت کل من کان حاضرا فقال له لعمرة الله بعض جلسائه سئلتک بالله یا یزید الا ما عفوت عنه فانه صغیر السن ولا یحب علیه القتل فامر الملعین بتخلیته

در بعضی از تواریخ متعلقه از زمان امامت حضرت سیدالشهداء ع

فصل یازدهم

اما وقایع سال پنجاهم هجری بعد از شهادت حضرت مجتبی ع بدانکه در ماه شعبان سال پنجاه هجری مغیره بن شعبه که حاکم کوفه بود در کوفه بدرک واصل شد در سن هفتاد سالگی و بعد از موت مغیره معاویه زیاد بن ابیه را که حاکم بصره بود حاکم کوفه هم بیز نمود خود زیاد آمد بکوفه و سمرة بن جندب ملعون را در بصره بجای خود گذارد و در این سال معاویه معاویه بن خدیج را از حکومت مصر عزل نمود و سلمة بن خلد را والی مصر نمود

و در این سال جناب عقیل بن ایطالب ع از دنیا رحلت فرمود

و اما وقایع سال پنجاه و یک

من جمله آنکه معاویه بتمام حکام بلدان نوشت انظر و امن اقامت علیه البینه انه یحب علیا و اهل بیه فامحوه من الدیوان و اسقطوا عطاءه و رزقه چون این حکم بعمل رسید دست بقتل و غارت شیعیان گشودند و بسیاری از مردم را بتهمت تشیع بقتل آوردند

و من جمله در این سال جناب عمرو بن حمق و جناب حجر بن عدی که هر دو از خواص شیعیان امیر المومنین بودند از دنیا رحلت فرمودند و تفصیلش در باب سوم ذکر شد

در ذکر بعضی از تواریخ متعلقه بزمان امامت سیدالشهداء (۲۵۵)

و منجمه در این سال معویه بن ابی سفیان فرزند خود را با لشکر زیادی مأمور نمود بفتح قسطنطنیه و در آن جنگ جناب ابویوب انصاری که اسمش خالد بن زید بود از دنیا گذشت و جسد او را در کنار سور قسطنطنیه بخاک سپردند و مردم روم برای قبر او بنای عالی ساختند و قنادیلی آویختند و در آنجا استشفامیجستند

و اما وقایع سال پنجاه و دو

و منجمه در این سال جناب میمونه بنت حارث زوجه پیغمبر ص از دنیا رحلت فرمود

و منجمه در این سال ابو موسی اشعری که نامش عبدالله بن قیس بود از دنیا رفت

و منجمه در این سال جریر بن عبدالله البجلی از دنیا رحلت فرمود

و منجمه در این سال حسان بن ثابت انصاری که شاعر بی بدلی بود در سن صد و بیست سالگی از دنیا

رحلت نمود

و منجمه بعضی نوشتند که در این سال بود شهادت جناب حجر بن عدی که در جنگ صفین امیر میمنه لشکر علی بن ابیطالب بود و در جنگ نهروان امیر میسر و زیاد بن ابیه که امیر عراق بود در باره او سعایت کردند نزد معویه و معویه او را طلبید بشام و در نزدیکی شام سر او و سی و پنج تن از اصحاب او را بریدند و بنزد معویه بردند

و اما وقایع سال پنجاه و سه

و منجمه در این سال زیاد بن ابیه بدرک واصل شد و قبرش در ثویه است نزدیک قبر جناب کمیل کذا فی کامل ابن اثیر

و منجمه ربیع بن زیاد الحارثی که حاکم خراسان بود در این سال از دنیا رفت

و منجمه وردان غلام عمرو عاص ملعون در این سال از دنیا رفت

اما وقایع سال پنجاه و چهار

و منجمه در این سال اسامه بن زید و حکیم بن حزام و ابوقتاده از دنیا رفتند

و منجمه در این سال سوده بنت زمعه بن قیس زوجه پیغمبر ص از دنیا رحلت فرمود

و منجمه در این سال ثوبان غلام حضرت رسول در حمص از دنیا رحلت کرد

و منجمه در این سال معویه سعید بن عاص را از حکومت مدینه عزل کرد و مروان بن حکم را

والی مدینه گردانید

و منجمه در این سال معویه عبید زیاد را حاکم خراسان نمود

و اما وقایع سال پنجاه و پنج

و منجمه سعد بن ابی وقاص که بقول اهل تسنن از عشره مبشره بود از دنیا رفت در سن هشتاد و دو

سالگی و او آخر کسی بود از عشره مبشره که از دنیا رفت و در بقیع دفن شد

و منجمه در این سال سحبان وائل وفات کرد و او در بلاغت و فصاحت نظیر نداشته و ضرب المثل است

و منجمه در این سال کعب بن عمرو الانصاری و ارقم بن ارقم از دنیا رفتند

و اما وقایع سال پنجاه و شش

و منجمه معویه ملعون پسرش یزید ملعون را بولایت عهد خود منسوب نمود و از مردم بیعت گرفت

حضرت سیدالشهداء و جناب عبدالله بن عباس و عبدالله بن زبیر بن عوام انکار نمود فرمان معویه را

و ایضاً در این سال معویه عبیدالله بن زیاد ملعون را از حکومت خراسان عزل نمود و سعید بن عثمان

بن عفان را بحکومت خراسان نصب نمود

و در حبیب السور است که سعید بعد از ضبط حدود خراسان لشکر بمأوراء النهر بقصد تسخیر بخارا

کشید و بعد از فیصل دادن و گرفتن بخارا لشکر بقصد تسخیر سمرقند کشید و در آنجا محاربات سخت اتفاق افتاد و جناب قثم بن عباس بن عبدالمطلب در بعضی از آن جنگها شهید شد
و منجمله در اینسال جویریہ بنت جاث زوجه حضرت پیغمبر ص از دنیا رحلت فرمود و او را در مدینه بخاک سپردند

و اما وقایع سال پنجاه و هفت

منجمله در اینسال معویه مروان بن حکم را از حکومت مدینه عزل نمود و ولید بن عقبه بن ابی سفیان را بحکومت نصب نمود

و ایضاً در اینسال معویه حکومت کوفه را بضحاک بن قیس داد و حکومت بصره و ایران و خراسان را به عبیدالله بن زیاد بن ابیه داد

و ایضاً در اینسال شداد بن اوس که عباد و زهاد بود در بیت المقدس از دنیا رفت و در آنجا دفن شد

و ایضاً در اینسال بقول بعضی عبدالرحمن بن ابی بکر که برادر ابی و امی عایشه بود در نزدیکی مکه معظمه از دنیا رفت و مادرش ام رومان بود

و ایضاً در اینسال عایشه زوجه پیغمبر ص از دنیا رحلت کرد در شب سه شنبه هفدهم ماه رمضان در سن شصت و هفت سالگی و ابوهریره بروی نماز خواند و او را در بقیع دفن کردند

و در کامل بهائی است که معویه بمکه رفت که از برای بزیب بیعت بگیرد عایشه تهدید فرستاد برای وی که برادر محمد را کشتی و برای بزیب بیعت می گیری عمرو عاص بمعویه گفت اگر عایشه بتو تشنیع زند خلق بر تو خروج کنند معویه ابوهریره دشرجیل را با هدایای بسیار نزد وی فرستاد که با وی صلح کند و برادر او عبدالرحمن را ولایت دهد و امثال اینها

روزی پیغام فرستاد که توقع است ام المومنین ما را بتشرف خود مشعوف سازد و چاهی کند و بآهک پر کرد و فرش گرانمایه آنجا پهن کرد و کرسی بر سر او نهاد وقت نماز خفتن او را خواند و گفت چندین هزار درهم نثار خواهم کرد

عایشه با غلام هندی بیرون آمد و بر خر مصری سوار شد و معویه او را از کرد و بدان کرسی اشاره کرد که بنشیند چون نشست فرو شد بآن چاه در حال معویه گفت غلام و خر را بکشتند و در میان آن چاه انداختند و خاک ریختند

مردم در اختلاف افتادند برخی گفتند عایشه بمدینه رفت بعضی گفتند به یمن رفت و حضرت سید الشهداء علیه السلام و جماعت خاصان معویه حال را میدانستند لذا حضرت سید الشهداء علیه السلام تر که او را به وارثان او داد

و ایضاً در اینسال بروایت بعضی ابوهریره عبدالرحمن الدوسی وفات نمود چنانچه در حبیب السیر است
و اما وقایع سال پنجاه و هشت

در اینسال عقبه عامر جهنی در مصر وفات نمود و در فسطاط مصر مدفون گشت

و ایضاً در اینسال جبیر بن مطعم بن نوفل از دنیا رحلت کرد

و ایضاً اینسال سمره بن جندب ملعون از دنیا رفت

و اما وقایع سال پنجاه و نه

در اینسال معویه خواهرزاده خود عبدالرحمن بن ام الحکم را از کوفه عزل نمود و نعمان بن بشیر را

در ذکر بعضی از وقایع متعلقه بزمان حضرت سیدالشهداء (۲۵۷)

بمحکومت کوفه نصب کرد

وایضا در اینسال عبدالرحمن بن زیاد بن ابیه از معویه رقم حکومت خراسان را گرفت و در خراسان بود تا حضرت سیدالشهداء ع ارواحنا له الفداء در کربلا شهید گردید

وایضا در اینسال اسامة بن زید بن حارث از دنیا رحلت کرد علی نقل

وایضا در اینسال قیس بن سعد بن عباده در مدینه طیبه از دنیا رحلت فرمود و بعضی از مراتب شجاعت و فضایل او در سابق گفته شد

وایضا در اینسال سعید بن عاص که مدتی حاکم مدینه بود از دنیا رحلت کرد

وایضا در اینسال عبدالرحمن بن خالد بن ولید از دنیا رفت

وایضا در اینسال عبدالله بن عامر بن گریز در مکه از دنیا رفت و در عرفات دفن شد

و اما وقایع سنه شصت هجری

در اینسال معویه ابن ابی سفیان ملعون در شام از دنیا رفت و در غره ماه رجب یا نیمه آن یا بیست و

دوم آن در سن هفتاد و پنج سالگی

و بعد از فوت معویه یزید کاغذی نوشت به پسر عمش ولید بن عتبہ بن ابی سفیان که حاکم مدینه

بود که بیعت بگیرد از حسین بن علی ع و از عبدالله بن زبیر و از عبدالله بن عمر

هر دو عبدالله که شنیدند از مدینه فرار نمودند بمکه معظمه

حضرت سیدالشهداء هم امتناع فرمود از بیعت نمودن تا آنکه حضرت در شب یکشنبه دوشب مانده

از ماه رجب از مدینه طیبه بیرون شد بقصد مکه معظمه با اهل بیت و جمع کثیری از بنی هاشم و آن بزرگوار

تلاوت میفرمود این آیه شریفه را (فخرج منها خائفا يترقب قال رب نجني من القوم الظالمين)

و در روز سوم ماه شعبان وارد مکه معظمه شد و تلاوت میفرمود (ولما توجه تلقاء مدين قال عسى

ربى ان يهدينى سوآء السبيل)

و چون اهل کوفه شنیدند هلاکت معویه را و خروج حضرت سیدالشهداء ع را بجانب مکه معظمه

شیعیان جمع شدند بخانه سلیمان بن صرد الخزاعی و کاغذها نوشتند به حضرت سیدالشهداء که تشریف

بیاورید بجانب کوفه و آن کاغذها را بتوسط عبدالله بن مسمع و عبدالله بن وائل فرستادند خدمت حضرت

بعد بفاصله دو روز کاغذهایی نوشتند بتوسط قیس بن مصهر الصیداوی و عبدالرحمن بن عبدالله الارحبی

خدمت حضرت فرستادند بعد بفاصله چند روز کاغذها نوشتند و بتوسط هانی بن هانی السبعی و سعید بن

عبدالله الحنفی روانه کردند

الحاصل تا آنکه عده کل کاغذها بدوازده هزار رسید و در تمام آنها بشارت بود هلاکت معویه

و توهین یزید و استدعا تشریف آوردنشان را بکوفه و تمام آن کاغذها از معارف اهل کوفه بود

نظیر جناب حبیب بن مظاهر و مسلم بن عوسجه و سلیمان بن صرد و شیب بن ربیع و

رفاعة بن شداد و مسیب بن نجبه و حجار بن ابجر و عروة بن قیس و عمرو بن حجاج و

امثال این ها

و شیعیان بصره هم جمع شدند بخانه ماریه بنت منقر العبدی که از شیعیان بود و آنها هم کاغذها

نوشتند و طلب کردند قدم شریف حضرت را ببصره این بود که حضرت پسر عمش جناب مسلم را بجانب

کوفه فرستاد چنانچه سابقا گفته شد و خود آن بزرگوار هم در هشتم ماه ذی الحجة الحرام که یوم

الترویة بود از مکه معظمه خارج شد و روز دوم محرم سنه شصت و یک هجری بکربلاى معلی رسید

فصل دوازدهم در بعضی از فضایل زمین کربلا و بعضی از منابر شریفه بزرگانی که در کربلا علی مدفونند

ولابد است در مقام از ذکر دو امر

امر اول

در بعضی از فضایل زمین کربلا

و مخفی نماید که فضایل آن زمین مقدس زیاد و ماذکر می کنیم بعضی از آنها را تیمنا

الاول آنکه زمین کربلا افضل و اشرف است از زمین مکه

اولا بجهت آنکه زمین کربلا علت خلقت زمین مکه معظمه است

در بحار از کامل الزیارة از حضرت صادق روایت کرده فرمود زمین کعبه فخریه کرد و گفت

(کدام زمینست مثل من و حال آنکه خانه خدا به پشت من واقع شده و مردم می آیند بجانب من از هر

شقه و راه دور و من قرارداد شده ام حرم و محل امن الهی) پس خداوند وحی فرمود بسوی او که پس

کن و آرام بگیر نیست فضیلتی که بتو داده شده در مقابل آن فضیلتی که زمین کربلا داده ام مگر منزله

سوزنیکه فرو برود در آب دریا پس از آب دریا بردارد و اگر نباشد زمین کربلا من بتوفضیلت نمیدادم

و اگر نمیبود آن وجود شریفیکه زمین کربلا در بر دارد من ترا خلق نمی کردم و خلق نمی کردم آن

خانه ایراکه با و فخریه میکنی پس آرام بگیر و مستقر باش و بوده باش و متواضع و ذلیل و خوار و الا

غضب میکنم بتو و ترا میبرم با آتش جهنم

و ثانیاً بجهت آنکه زمین کربلا بیست و چهار هزار سال قبل از زمین مکه حرم امن الهی واقع شد

در بحار از کامل الزیارة از حضرت علی بن الحسین روایت کرده فرموده خداوند اخذ کرد زمین

کربلا را حرم امن و مبارک خود قبل از آنکه زمین کعبه را خلق کند و او را حرم خود قرار دهد بیست

و چهار هزار سال و چون روز قیامت میشود این زمین کماهی با تربت نورانه اش بلند میشود و نهاده می

شود در افضل باغی از باغهای بهشتی که ساکن نمیشود او را مگر پیغمبران و مرسلین یا فرمود اولوا العزم

از رسل و آن زمین مقدس روشنائی میدهد بین باغهای بهشتی چنانچه روشنائی میدهد ستاره دی در بین

ستاره ها از برای اهل زمین که نورش خیره میکند چشمهای اهل بهشت را و فریاد میزند انا ارض الله

المقدسة الطيبة المباركة التي تضمنت سيد الشهداء ع و سيد شباب اهل الجنة

الثانیة این زمین کربلا بقعه مبارکه است که خداوند در قرآن مجید یاد فرمود

در تهذیب از حضرت صادق روایت کرده شاطی، الواد الايمن الذی ذکرها الله فی القرآن

هو الفرات و البقعة المباركة هي كربلاء بلدة طيبة

الثانیة این زمین مقدس اطهر بقاء روی زمین و اعظمها حرمة هست

در بحار از کامل الزیارة از امام ایمن از حضرت پیغمبر ص روایت کرده که فرمود جبرئیل آمد

نزد من و اشاره نمود بسید الشهداء ع و گفت (سبطك هذا مقتول في عصاة من ذریتك و اهل بیتك

و اخیار من امتك بصفة الفرات بارض ندعی كربلاء من اجلها يكثر الكرب والبلاء علی اعدائك و اعداء

ذریتك فی اليوم الذی لا ینقضی كربه ولا تفتی حسرته و هي اطهر بقاع و اعظمها حرمة و انها لمن بطحاء

الجنة **الرابعة** - این زمین مقدس يك باغیست از باغهای بهشتی

در بحار از کامل الزیارة از حضرت صادق روایت کرده فرمود قر حضرت سید الشهداء ع بیست

ذراع در بیست ذراع باغیست از باغهای بهشت و از این زمینست معراج با آسمان و نیست ملك مقرب و پیغمبر مرسلی

مگر آنکه از خداوند سؤال میکنند که زیارت نمایند این زمین را فوجی هبوط مینمایند و فوجی صعود میکنند
الخامسه - حواریین از ملائکه نازل از آسمان تمنی میکنند هدیه آوردن این تربت
 مقدس را

در بحار از مزار کبیر روایت می کند که حورالعین وقتی که ببینند یکنفر از ملائکه را که هبوط میکنند
 بسوی زمین طلب هدیه می کنند از او تسبیح و تربت را از خاک قبر حضرت سیدالشهداء ع
السادسه - مستحب است نهادن تربت بامیت میان قبر و مخلوط نمودن حنوط میت را بتربت مقدس
 در غیبت شیخ طوسی است که نوشت عبدالله بن جعفر حمیری بحضرت حجت ع و سؤال کرد آیا جایز
 است در قبر میت از خاک تربت بگذارید یا نه ؟

فرمود بلی می گذارند و مخلوط می کنند بحنوط میت انشاء الله
 و در خصایص است که روایت شده زن زانیة اولادش را بدست خود میسوزانید چون از دنیا رفت و
 او را دفن کردند زمین او را دور انداخت مکرر پس بتعلیم یکنفر از ائمه ع قدری از تربت حضرت سید
 الشهداء با او دفن کردند بعد او را دور نینداخت

السابعة - مستحب است سجده نمودن باین تربت مقدس
 در مصباح المتعبدین از معویه بن عمار روایت کرده که فرمود حضرت صادق ع خریطه زردی
 داشت که در او تربت حضرت سیدالشهداء ع بود وقت نماز که می شد همان تربت را در موضع سجودش
 میریخت و سجده بر او می کرد و می فرمود بر تربت حضرت سیدالشهداء ع پاره می کند حجب سبع را

الثامنة - آنکه خداوند شفاعت را در این تربت مبارک قرار داد
 در امالی شیخ طوسی از محمد بن مسلم روایت کرده گفت شنیدم از حضرت باقر ع و از حضرت صادق
 که فرمودند ان الله عوض الحسين ع من قتله ان جعل الامامة من ذریته والشفاء فی تربته واجابت الدعاء
 عند قبره ولا تعد ایام زائر جائیاً وراجعاً من عمره
 در مزار بحار از کامل الزیارة از بنی هاشم جعفری روایت کرده گفت داخل شدم بحضرت هادی ع در
 حالتیکه از بزرگوار تب دار و علیل بود فرمود یا ابا هاشم بفرست مردی را از دوستان ما که برود
 بحائر و دعا کند بجهت شفاء من

گفت من بیرون شدم از خدمت آنحضرت و مقابل شدم باعلی بن بلال باو گفتم آنچه مولا یم بمن
 فرموده بود و از او خواش کردم برود بحائر بجهت دعاء نمودن برای آنحضرت گفت سمعاً و طاعة ولكن
 من می گویم که حضرت هادی افضل است از حائر و دعای خودشان از برای خود افضل است از دعای من
 برای ایشان در حائر - ابی هاشم گفت من بحضرت عرض کردم آنچه علی بن بلال گفت
 فرمود بعلی بن بلال بگو که پیغمبر ص افضل بود از خانه کعبه و از حجر الا سود معذالك دور خانه
 طواف میکرد و استلام حجر مینمود و از برای خداوند بقعه هائست که دوست می دارد در آن بقعه هادعا
 بشود واجابت بفرماید و حائر از آن بقعه ها است

التاسعه - مباحث نمودن این زمین مقدس بر سایر زمین ها
 در بحار از کامل الزیارة صفوان جمال از حضرت صادق ع روایت کرده فرمود و ان کربلاء و ماء
 الفرات اول ارض و اول ماء قدس الله تبارک و تعالی و ببارک علیها فقال لها تکلمی بما فضلك الله قالت انا
 ارض الله المقدسة المباوكة الشفاء فی تربتی و مائی و لا فخر بل خاضعة ذلیلة لمن فعل بی ذلک و لا فخر علی
 من دونی بل شکر الله فا کرهها و زادها بتواضعها و شکر الله بالحسین ع و اصحابه

العاشره - جميع ملائكة اين خاك مقدس را استشمام نمودند

در بحار از كامل الزياره روايت كرده كه ملكي آمد خدمت پيغمبر (ص) و خبر قتل حضرت سيدالشهداء ع داد ملكي بود كه نازل شد بدريا و بالش را پهن كرد بدريا وصيحه زد و گفت يا اهل البحار البسو اثواب الحزن فان فرخ الرسول مذبح بعد تربت مقدس را ببالش برداشت و عروج كرد باسمان و باقى نماند ملكي در آسمان مگر آنكه آن تربت مقدس را بوييد و اثرى از آن در او ماند و برقاتين آن بزرگوار امن كرد

و در روايت ديگر فرمود و هو يروح كما امسك

و در روايتى از حضرت زين العابدين نقل كرده كه فرمود من زيارت كردم قبر پدر بزرگوارم را پس بوى سيب از قبر شريفش استشمام نمودم پس اگر از شيعةيان و زائرين قبر مقدس بخواهد بفهمد در وقت سحر مشرف بشود تا بيايد بوى سيب را اگر از روى اخلاص باشد

و بدانكه از اعظم سعادات است دفن در كربلاء معلى و ما ذكر ميكنيم در اين مقام سه حكايه مختصر

الاول - در كلمه طيبه ثقة الاسلام نوري از جناب ملا كاظم هزار جريبي تلميذ علامه بهبهاني در كتاب تحفة المجاور نقل كرده از سيد جليل جناب آقا ميرسيد على صاحب رياض فرمود در عصر پنجشنبه عادت داشتم بر رفتن بزيارت قبوريكه در نزديك خمگاه است پس شبى در خواب ديدم كه رفتم بآن مقابر پس ديدم بلدي را كه خالي از عمارتست و بجاي همه عمارات قبر است پس متفكر و متوحش شدم و شنيدم كه هاتفي ميگويد خوشا حال كسيكه در اين ارض مقدس مدفون شود اگر چه با هزاران گناه باشد از هول قيامت سلامت در رود و هيها كه كسيكه در اينجا مدفون نشود از هول قيامت سلامت در رود

الثاني - نيز در كلمه طيبه از علامه بهبهاني نقل فرموده گفت در خواب ديدم حضرت سيدالشهداء ع را عرض كردم سيد و مولاي من آيا سوال مي كنند از كسيكه دفن شده در جوار شما فرمود کدام ملك است كه او را اين جرئت باشد كه از او سوال كند

الثالث - در دارالسلام از مرحوم ميرزا محمد شهرستاني كه از اجله علماء بوده نقل كرده كه من مجاور بودم در كربلاء معلى و حاجي حسين معلى نام خواتون آبادي كه از اهل صلاح بود مجاور نجف اشرف بود و او مرا ترغيب مي كرد بمجاورت نجف اشرف و ميگفت مجاورت كربلاي معلى موجب قساوت قلب مي شود پس شبى در خواب ديدم كه در رواق بالاي سر مطهر حضرت امير مقابل شبك هستم و حاجي حسين معلى هم آنجا هست و بر عادت خود باز منكر مجاورت در كربلا گرديد پس ديدم كه مولاي من - حضرت صاحب الزمان هم آنجا تشريف دارند حاجي بحضرت عرض كرد شما اينجا تشريف داريد و مردم ميروند بسامره بزيارت شما فرمودند من در آنجا هم بيزهستم بعد فرمود احدي را از كربلا بسوي جهنم نميبرند و در مرتبه اشاره فرمود بقبر مقدس حضرت امير ع فرمود بحق امير المؤمنين احدي را از كربلا بسوي جهنم نميبرند پس بخاطرم گذشت كه قسم معصوم بجهت انكار حاجي حسين معلى هست مجاورت كربلا را بعد فرمود بشرط آنكه يكشب در آنجا بيتوته كند من چنين فهميدم كه مقصود حضرت از بيتوته قيام بعبادت است عرض كردم ما ميخوايم در شبها تا طلوع شمس - حضرت فرمود اگر چه بخواييد تا طلوع شمس و همين خواب سبب شد كه من اختيار نمودم مجاورت كربلاي معلى را تا زنده باشم



امر دوم

در بعضی از مقابر شریفه امامزادگان و علمائی که در کربلای معلی و حوالی این دو بلد مدفونند

اما مقابر بعضی از بزرگان که در کربلای معلی مدفونند

عمده قبور شریفه شهدائی است که در کباب ظفر انتساب حضرت سیدالشهداء علیه السلام شهید شدند چنانچه در هدیه الزائرین از مزار مرحوم سید مهدی قزوینی نقل فرموده که مستحب است زیارت کسانی که در راه امام حسین ع شهید شده اند چه آنها که در حائر نزد آنحضرت مدفونند و چه آنان که بیرون از حائرند مثل حضرت عباس و جناب حبیب بن مظاهر و جناب حر بن یزید الریاحی و جناب مسلم بن عقیل و جناب هانی بن عروه و عون بن عبدالله بن جعفر الطیار انتهی

و شهید در دروس فرموده و هر گاه کسی زیارت کرد حضرت سیدالشهداء را زیارت کند فرزندش

علی بن الحسین را و زیارت کند شهداء را و برادرش حضرت عباس و حر بن یزید را انتهی

و بدانکه اشخاصی که در راه حضرت سیدالشهداء روز عاشورا شهید شدند غالباً قبر مقدسشان در پای قبر مقدس حضرت علی اکبر است مگر قبر مقدس حضرت ابی الفضل العباس که مسلماً در همین موضعی است که مزار مومنین است و قبر جناب حبیب بن مظاهر که در میان رواق مطهر است و قبر شریف حر بن یزید الریاحی که در یکفرسخی کربلای معلی است و قبر جناب عون بن عبدالله بن جعفر الطیار که در دو فرسخی کربلای معلی است

و بعضی از معتمدین گفتند که جناب حر در میدان جنگ کشته شد و حضرت سیدالشهداء ع بیالینش آمد لکن وقتی که طایفه شی الریاح شنیدند که لشگریان اراده دارند اجساد مقدسه را پایمال سم ستوران نمایند این بدن مقدس را بردند در یک فرسخی دفن کردند که پایمال سم ستوران نشود لکن ثقة الاسلام نوری این نقل را تکذیب مینماید

و جناب عون هم تعاقب از لشگریان فرمود تا این موضع و در آنجا لشگر هجوم آوردند و او را شهید نمودند و همان موضع هم دفن کردند

و صحت این هم معلوم نیست اگرچه در این موارد سیره کافی است و مسلماً سیره قطعیه است که در این اماکن شریفه مؤمنین از سابق بعناوین مذکوره زیارت میکردند و شاید قبر جناب چون مولی ابی ذر هم در حفیره نباشد که سایر شهداء را دفن کردند

چون در بحار از حضرت زین العابدین روایت کرده جماعتیکه حاضر شدند بجهت دفن شهداء چون را بعد از ده روز دیدند که بوی مشک از اوساطع است

و سزاوار است که مومنین زیارت کنند قبر شریف طفلان مسلم را که در نزدیک مسیب معروفست و بقعه و بارگاهی دارند و بعضی استبعاد نموده اند بودن قبر طفلان جناب مسلم در این موضع چون بمقتضای خبر امالی شیخ صدوق آنها را در کوفه در کنار شط فرات شهید کردند و سرشانرا بردند نزد ابن زیاد و جسد

شان را میان آب انداختند و نهر فرات از مسیب میآید بکوفه و از مسیب تا بکوفه شاید زیاده از پانزده فرسخ باشد و معقول نیست که آب آنها را سر بالا باین موضع آورده باشد و بعید است که جنازه آنها را از آب گرفته باشند و باین محل بعید دفن کرده باشند

و بعضی از بزرگان از علماء گفته اند که در سابق نهری از کوفه جاری بوده باراضی زیر شط تا بمسیب چون آن اراضی از شط گود تراست و آن اراضی را زراعت میکردند و از آن نهر آب میدادند و گفتند فعلاهم علامتی از آن نهر موجود است و جسد طفلانرا میان آن نهر انداخته بودند نه میان شط بزرگ و آب که جسدشانرا باینموضع رسانید از آب گرفتند و دفن کردند و سیره مستمره هم هم هست که مؤمنین متوجه باینمکان بودند بعنوان زیارت این دو طفل

و اما سایر قبور متبرکه که در آن زمین مقدس است از مشاهیر امامزادگان عظام و علمای ذوی العز و الاحترام

الاول - حضرت سید ابراهیم المجاب ابن محمد العابدین ابن الامام موسی بن جعفر الکاظم

و قبر شریفش در آخر رواق بالای سرمبارک است و ضریح بر جی هم دارد

الثانی - سید المفخم ابواحمد حسین بن محمد الاعرج بن موسی ابی السجّة ابن ابراهیم المرتضی

بن موسی الکاظم ع والدین سیدین السیدین السید المرتضی و السید الارضی

در عمدة الطالب است او دوسنه چهارصد در بغداد رحلت فرمود و در خانه خود دفن شد و او را نقل

کردند بکربلای معلی

و در تاریخ ابن اثیر است که ولادت والد ماجد سیدین در سنه سیصد و چهار بود

الثالث - السید المعظم علم الهدی ذو الثمانین مجدد المذهب الامامیه فی راس المائة الرابعة

ابوالقاسم علی بن الحسین السابق ذکره الملقب بالسید المرتضی

ولادت آن بزرگوار در سنه سیصد و پنجاه و پنج بود و رحلتشان در بیست و پنجم ربیع المولود سنه

چهارصد سی و شش بود

الرابع - السید الزاهد العابد محمد بن الحسین الملقب بالسید الارضی برادر ابوینی سید مرتضی

تولدش سنه سیصد و پنجاه و نه بود و رحلتشان روز یکشنبه ششم محرم سنه چهارصد و شش بود

و این دو سید جلیل را در کاظمین دفن نمودند هر يك را در خانه خودشان در موضعی که الحال

صورت قبرشان موجود است و بعد مثل والد ماجدشان جسدشان را حمل نمودند بکربلای معلی و در

جوار جدشان دفن شدند

و حجة الاسلام آقا سید حسن صدر کاظمینی دامت برکاته شفاهاً فرمودند که قبر شریف این دو

امامزاده و قبر والد ماجدشان پشت سر واقعست که از قبر مقدس تا قبر این سه بزرگوار تقریباً پنج

ذراع فاصله است و فرمودند بعضی از ثقات که میان سرداب مقدس مشرف شده اند صورت قبر این

سه آقا زاده را میان سرداب دیده اند

و در حاشیه عمدة الطالب خوش خط قدیمی بخط ملا حسین کتابدار نجفی نوشته بود که قبر شریف

ابواحمد الحسین و قبر الرضی و المرتضی پشت سر قبر مطهر است بفاصله دو ذراع و شبری و از برای

هر يك از قبور ایشان سکوی بلند از سنگ مرمر است و در هر سکویی هم بایست که بمسجد جامع پشت

سر مطهر باز میشود بعد میگوید و هی معروفة مشهورة معلومة يعرفها کل احد قدس الله ارواحهم

الخامس - السید الجلیل النبیل السید علی ابن محمد علی الخباطی صاحب الرياض خواهرزاده

علامه بهبهانی و زوج ابنته

تولدشان در ربیع المولود سنه هزار و صد و شصت و یک بود و رحلتشان در سنه هزار و دوست و

پانزده بود و قبر شریفش در رواق مطهر قریب بمقبرة علامه بهبهانی است باین پای قبور مقدسه شهدا

السادس - قبر السيد المفخم آقا سید محمد ابن سید علی صاحب الریاض الملقب بالمشاهد صاحب کتاب مفاتیح و مناهل که نواده دختری مرحوم علامه بهبهانی و داماد مرحوم آقا سید مهدی بحر العلوم بود تولدشان در سنه هزار و صد و هشتاد بود و رحلتشان در کربلای معلی سنه هزار و دویست و چهل و دو بود و قبر شریفش در اواسط بازار بین الحرمین است

و جهت آنکه ایشان را سید مجاهد می گویند مرحوم فتحعلی شاه قاجار شنید که حضرات روسیه خیلی تعدی می کنند ببلاد اسلامیة عازم شد که با آنها دفاع کند و استدعا نمود از مرحوم سید که بامو کب سلطنت تیمنا حاضر شود که باشعه انوارش مستنیر شوند آن بزرگوار اجابت فرمود و با جمعی از علماء که منجمله بود محقق نراقی روانه شدند سلطان هم با سایر ملازمین در نهایت احترام تجلیل و اکرام زیادی از ایشان کرد

بعد بواسطه رشوه گرفتن بعضی از روسای عسکر منهزم شدند و به مرحوم سید در مراجعت عسا کر خیلی اذیت و آزار می کردند بعضی سخریه میکردند و بعضی سب میکردند مقابل رویش بجهت آنکه نفهمیدند علت منهزم شدنشان چه بود و می گفتند علت عدم اهلیت سید بود از برای مطاعیت عسکر اسلامی تا آنکه در مراجعت رسیدند بقزوین و مرحوم سید در قزوین اقامت فرمود تا از شر عسکریان آسوده شد لکن بهدین غم نگذشت زمانی که سید بیست و نهمین غصه از دنیا رفت و بعد از فراغ از تجهیز جنازه ایشان را با سرعت و وقت حمل نمودند بکربلاء معلی و در محل مزبور دفن کردند رحمه الله علیه کذا فی الروضات

السابع - السيد الاجل آقا سید ابراهیم ابن سید محمد باقر القزوینی صاحب ضوابط الاصول رحلتشان در حدود سنه هزار و دویست و چهل و شش بوده و قبر شریفشان در حجره درب صحن کوچک حضرت سید الشهداء است در سمت راست کسیکه میرود ببازار حضرت ابا الفضل و در همان مقبره دفن است جناب فاضل تحریر ملا محمد حسین الاردکانی الیزدی و رحلت ایشان در حدود سنه هزار و سیصد بوده

الثامن - صاحب المقامات العالیة فی العالم والعمل جمال الدین احمد بن محمد بن فهد الحلی صاحب عدة الداعی و غیر آن رحلتشان در سنه هشتصد و چهل و یک بوده و قبر شریفشان در کربلا معلی جنب خیمه گاه معروفست و گنبد عالی دارد و سید صاحب ریاض تبرک میجست بمزار شریف ایشان

التاسع - العالم المؤید المسدد الشیخ ابراهیم ابن علی ابن الحسن العاملی الکفعمی صاحب کتاب بلد الامین و المصباح و غیرهما

و تاریخ ولادت و رحلتشان معلوم الا آنکه تاریخ تصنیف کتاب مصباح در سنه هشتصد و نود و پنج بوده و محتملست قبر شریفشان در کربلای معلی باشد و اشعاری در مقام وصیتش فرمود

و از آن اشعار است

فا نی رایت العرب یحیی نزیلها
و کیف بسبط المصطر و هو فی الحمی
و عار علی حام المحمی و هو فی الحمی
و مخفی ما ند که این اخیر خیلی مناسب است که در میان بقاع مطهره معصومین خوانده شود

و یمنعه من ان ینال بضیر
یجا و ره ثا و بغیر نصیر
اذا ضل فی البیداء عقال بغیر

العاشر - العالم الزاهد الورع التقى المولى عبدالله التستري تلميذ مولانا الاردبيلي

در عشر اول محرم الحرام سنه هزار و بیست و يك در اصفهان رحلت فرمود و ایشان را در مقبره امامزاده سيد اسمعیل بامانت سپردند بعد نقل کردند بمشهد شریف سیدالشهداء ع و در تحت قبه آن بزرگوار دفن کردند و موضع قبرشان غیر معلومست و ایشان غیر مولانا عبدالله التستری الشہید فی البحار هستند و ظاهراً هر دو در یکمصر بودند

الحادی عشر - الشيخ الجلیل یوسف بن احمد البحرانی صاحب کتاب الحقائق

تولدشان سنه هزار و صد و هفت بوده و رحلتشان ماه ربیع المولود سنه هزار و صد و هشتاد و شش بوده و مدفونشان در نزدیکی شباکي هست که مقابل قبور شهداء مفتوح است

الثانی عشر - المولى علامة المحقق محمد باقر بن محمد اکمل البهبهانی

تولدشان در کربلاي معلی سنه هزار و صد و چهل و چهار بوده و رحلتشان ایضاً در کربلاي معلی در سنه هزار و دو بیست و هشت بوده و والدۀ آقای بهبهانی دختر نورالدین بن محمد صالح مازندرانی شارح اصول کافی بوده و والدۀ شیخ نورالدین آمنه خواتون دختر مرحوم ملا محمد تقی مجاسی بوده چون آخوند ملا محمد صالح داماد مجاسی اول بود

الثالث عشر - العالم الفقیه جناب آخوند ملا حسن یزدی مؤلف کتاب مهیج الاحزان

و این مرحوم از علماء عصر مرحوم فتحعلی شاه بود و آخر الامر مجاور کربلاي معلی شد و آنجا دفن شد و محل دفنشان بر احقر معلوم نیست

الرابع عشر - استاد الفقهاء فی عصره محمد شریف بن ملا حسن علی مازندرانی الملقب به

شریف العلماء

که مرحوم شیخ مرتضی الانصاری نزد آن مرحوم تلمذ نمودند و در کربلاي معلی سنه هزار و دو بیست و چهل و پنج از دنیا رحلت فرمود و سنش بین سی و چهل در سرداب مبارک منزل خود دفن شد و منزل و مقبره شان در نزدیک درب قبله صحن مطهر حضرت سیدالشهداء ع معروفست

الخامس عشر - العالم الکامل ابن حمزه صاحب کتاب وسیمه

و قبر ایشان در نزدیک قبرستان وادی است در دروازه تو بریج

السادس عشر - المحقق التحریر الشيخ محمد حسین بن شیخ عبدالرحیم الطهرانی

از قریه ایوان کیف بوده و صاحب فصول و پیرادر شیخ محمد تقی صاحب حاشیه بر عالم بود و وفاتش در حدود سنه هزار و دو بیست و شصت و یک بوده و مقبره شان مقابل مقبره صاحب ضوابط است و در مقبره شیخ محمد حسین صاحب فصولست قبر جناب آخوند ملا آقای دربندی صاحب کتاب اسرار الشهادة رحلتشان در حدود سنه هزار و دو بیست و هفتاد بود

السابع عشر

العالم الجلیل مرحوم شیخ عبدالحسین شیخ المراقین

رحلتشان در بیست و دوم رمضان سنه هزار و دو بیست و شصت و چهار بوده و قبر شان در مقبره جنب باب سلطانی معروفست

الثامن عشر - الفقیه النبیہ حاج شیخ زین العابدین المازندرانی الحائری

که در حدود سنه هزار و سیصد و پنج از دنیا رحلت فرمود و قبرشان در جنب باب قاضی الحاجات معروف است

التاسع عشر - آية الله آقا میرزا محمد تقی شیرازی

که در سوم ذیحجه الحرام سنه هزار و سیصد و سی و هشت مرحوم شده و قبر شریفشان در صحن مقدس حضرت سیدالشهداء ع در زاویه جنوبی نزدیک تکیه بکتابشها معروفست

العشرون - الزاهد الورع التقی مرحوم آقا سید مرتضی الکشمیری

که حدود سنه هزار و سیصد و بیست از دنیا رحلت فرموده و قبر شریفش در حجره هندیها نزدیک

درب زینبیه معروفست

و در آن مقبره است قبر صاحب الاخلاق الحمیده آخوند ملا حسینقلی همدانی که وفاتش در حدود

سنه هزار و سیصد و ده بوده

الحادی والعشرون - المولی عبدالصمد الهمدانی المتوطن بالحائر المقدس حياً ومیتاً

وایشان از تلامذه آقای بهبهانی بودند و روز عید غدیر هزار و دو بیست و شانزده بدست حضرات وهابیه شهید شدند و رئیس طایفه وهابیه سعود بود که مالک حریم شریفین شد و مقابر شریفه ائمه بقیع

را خراب نمود و تصرفاتی در دین خدا نمود و جمع کثیری از ساکنین کربلای معلی را بقتل رسانید و در

کربلای معلی هتاکه زیادی نمودند و اسبهایشان را در میان صحن مطهر بستند و آنچه نفایس

در میان حرم مطهر بود همه را بردند و ضریح مقدس را کردند و صندوق مقدس را شکستند و هاون قهوه

شان را بالای سرمطهر میان حرم گذارند و کوبیدند و زهر دل خود کردند و با شقیاء و فجار خورانیدند

و در اواخر سنه هزار و دو بیست و پنجاه و هشت نیز بحکم مجید پاشا والی بغداد در کربلای معلی

قتل عام واقع شد و در این قضیه هم جمع کثیری از علماء و سادات و زوار و مجاورین کشته شدند

و در ریاضاتست که قریب ده هزار نفر از رجال و اطفال کشته شدند و اموال زیادی هم

به غارت بردند

و در ماه صفر سنه پانصد و هشت طایفه از مشعشه غالین که رئیسشان علی بن محمد فلاح حا کم

جزائر و بصره بود جمعی از اهل کربلا و نجف اشرف بقتل رسانیده و بقیه را هم اسیر کرده

الثانی والعشرون - محمد بن اسمعیل المکنی بابو علی الرجال صاحب کتاب منتهی المقال فی

علم الرجال که از تلامذه صاحب ریاض بود و در سنه هزار و دو بیست و شانزده در کربلای معلی از دنیا

رحلت فرمود و موضع قبرش بر حقیر معلوم نیست

الثالث والعشرون - جناب محمد علی ابن البلاغی النجفی شارح اصول کافی سبط ایشان جناب

حسن بن عباس بن محمد علی

و در کتاب تنقیح المقال فرموده کان جدی محمد علی البلاغی وجه من وجوه علمائنا المجتهدين المتأخرين

ثقة عين صحيح الحديث واضح الطريقة جيد التصانيف منها شرح اصول الكافي ومنها شرح الارشاد

للمعلامة رحلتش در کربلای معلی بود و در حرم مطهر حضرت سیدالشهداء (ع) دفن شد در ماه شوال

سنه هزار هجری

و در کربلای معلی است قبور بعضی از سلاطین شیعه امامیه

مثلاً - مظفر الدین شاه ابن ناصر الدین شاه ابن محمد شاه ابن عباس میرزا ابن فتحعلی شاه قاجار

و مثلاً - محمد علی شاه ابن مظفر الدین شاه

وقبر این دوسلطان در کربلای معلی در حجره بین مسجد پشت سرمطهر و رواق شریفست
و معروفست و انصافاً مدفن این دوسلطان مغبوط همه مسلمین واقع شده

و اما قبور متبرکه که امامزادگان عظام و بزرگان از علمائیکه در حمله سیفیه که اسم
غیر معروفش بابل است مدفونند

اول - حضرت قاسم بن موسی الکاظم

که ایشان از جمله امامزادگان هستند که هم جلالت قدرشان معلومست و هم محل دفنشان

دوم - حضرت حسین بن زید بن علی بن الحسین بن علی بن ابیطالب بن ابی الدنعه
وذی العبرة

و جهت ملقب شدن ایشان آنستکه ایشان در نماز شب بسیار گریه می کردند و او را حضرت صادق
تریت فرموده و علم و افری باو عنایت فرموده و بسیار عابد و زاهد بودند
و در عمده الطالب است که در سنه صد و سی و پنج از دنیا رحلت فرمود و قبر شریفش در
حله معروف است

سوم - حضرت حمزه بن قاسم بن علی بن حمزه بن حسن بن عبیدالله بن عباس بن علی بن ابیطالب
المکنی بابوعلی

و قبر شریفش در جنوب حله در جزیره بین دجله و فرات واقع است
و از نجاشی در باره ایشان نقل شده که فرموده ثقة جلیل القدر و مشهور آنستکه این قبر حمزه
بن موسی الکاظم است

و مرحوم ثقة الاسلام نوری در تحفۃ الزائرین فرموده که این شهرت بی اصل است چون قبر حمزه بن
موسی الکاظم همانست که در ری جنب قبر شریف حضرت عبدالعظیم است و این قبریکه در حله است
قبر جناب حمزه بن قاسم است که گفته شد از احفاد حضرت ابا الفضل العباس است و میفرماید تصریح
باین فرمود حضرت حجت عصر ع در حکایت تشرف سیدالعلماء جناب آقای سید مهدی قزوینی خدمت
آنحضرت حکایتش را در تحفۃ و دارالسلام نقل فرمود

چهارم - السید الاجل الاورع الازهد الاتقی صاحب الکرامات الباهرة رضی الدین علی بن موسی بن
جعفر بن محمد بن احمد بن محمد بن محمد الملقب بالطاوس لحسن جماله و وجهه
و ملقب شدنشان باین لقب جهت این بود که جمالشان بسیار نیکو بود و دو قدمش مناسب حسن
و جمالش نبود و محمد طاوس ابن اسحق بود

و جناب اسحق شب و روزی هزار رکعت نماز میخواند پانصد رکعت برای خودش و پانصد رکعت
برای والد ماجدش چنانچه از مجموعه شیخ شهید نقل شده

و والد اسحق حسن بن محمد بن سلیمان بن داود بود و جناب داود رضیع حضرت صادق ع بود و عمل
ام داود منسوب بایشانست ابن حسن بن حسن بن علی بن ابیطالب ع

و والدۀ ماجدۀ سید رضی بنت شیخ زاهد و رام بن ابن فراس صاحب مجموعه و رام بوده و والدۀ
والدشان جناب موسی بنت شیخ الطائفة الشیخ ابو جعفر الطوسی بوده

و در نامه دانشوران است که شیخ طوسی بهر دودخترش (جدۀ ابن طاوس و مادر ابن ادریس)
اجازه داد تا از مؤلفات وی و از کتب اصحاب روایت کنند و ابن معنی کاشف از جلالت این دو خواهر است

پس معلوم میشود که مادر ابن ادریس هم دختر شیخ الطائفه بوده و هر گاه در کتب ادعیه و زیارات و ذکر زاهدین و من تشریف بقاء الحجة اطلاق ابن طاوس نمایند مراد جناب علی بن طاوس است با عدم قرینه بر خلاف

و در مستدرک از مجموعه شهید اول نقل فرموده که تولد جناب ابن طاوس روز پنجشنبه شب نیمه محرم سنه پانصد و هشتاد و نه بوده و رحلتشان صبح دوشنبه پنجم ذی قعدة سنه ششصد و شصت و چهار بوده پس عمر شریفشان هفتاد و پنج سال بوده و در بستان خارج شهر حله قبر و بقعه عالیه منسوب باین بزرگوار که مردم زیارت میکنند و تبرک می جویند باو و بعضی نقل کردند که فوت مرحوم سید در بغداد بوده بنا بر این بعید است که فوت در بغداد باشد و مدفون در حله بلکه مدفون در بغداد یا کاظمین خواهد بود و محتمل است قبر ایشان در نجف اشرف باشد بر حسب وصیتی که خود فرموده چنانچه در مستدرک صورت وصیت را ذکر فرموده

پنجم - السيد الامجد جمال الدين احمد بن موسى بن جعفر اخ السيد علي ابن طاوس رحمه الله ابا و اما و صاحب كتاب بشري في الفقه وغير او از کتب معتبره و هر گاه در کتب فقهیه و رجال اطلاق ابن طاوس نمایند مراد ایشانند با عدم قرینه بر خلاف و در روضات است که رحلتشان در حدود سنه ششصد و هفتاد و سه بوده و قبرشان در حله سیفیه مزار است که مردم تبرک می جویند باو

ششم

السيد المفخم المكرم غياث الدين عبدالكريم بن احمد بن طاوس صاحب كتاب فرحة الغری و غیر او

و ذکر والد ماجد و عم گرامشان آنفا ذکر گردید و قوه حافظه و ذکاوت این سید جلیل ضرب المثل است بین العلماء

و در روضات از رجال حسن بن داود نقل فرموده که جناب سید عبدالکرم در چهار سالگی مستغنی شد از معلم و استبدادی ندارد

چنانچه نقل شده که فاضل هندی صاحب کاشف اللثام فرمود فرغت من المعقول والمنقول ولن اكمل ثلاث عشرين سنة و شرعت في التصنيف ولم اكمل اثني عشر سنة

و نسبت بعلامه حلی نقل شده که در صفر سن بدرجه رفیعۀ اجتهاد رسید و مردم جهت تقلیدشان انتظار بلوغشان را داشتند و هر گاه در کتب احادیث و اخبار اطلاق سید بن طاوس بشود مراد جناب عبدالکرم بن احمد بن طاوس است و مرحوم سید عبدالکرم در ماه شعبان سنه ششصد و چهل و هشت متولد شد و

در شوال سنه ششصد و نود و سه از دنیا رحلت فرمود و در حله مزار معروفیست منسوب بایشان و از رجال حسن بن داود نقل شد که در ترجمه سید عبدالکرم می فرماید حائری المولد حلی المنشأ الکاظمی الخاتمة و بعید است که فوت سید در بلدة طيبة کاظمین باشد و قبر شریفشان در حله

هفتم - نجم الدين ابوالقاسم جعفر بن حسن بن ابي زكريا الحلبي الملقب بالمحقق عالي الاطلاق صاحب الشرايع

گفته شده ولادتشان در کوفه سنه ششصد و یک بوده

و در مستدرک است که رحلتش در ربیع الآخر سنه ششصد و هفتاد و شش بوده و قبر شریفش در حله

مزار معروفیست و قبۀ عالیہ و خدامی دارد کہ اباعن جد وراثت خدمت می کنند
 هشتم - جناب ابو عبد الله محمد بن احمد بن ادریس الحلّی صاحب کتاب سرائر
 و تاریخ ولادتشان را بعضی گفته اند در سنۀ پانصد و پنجاه و هشت بعد بلوغ رسید
 و در مستدرکست کہ و فاتشان در سنۀ پانصد و نود و هشت بوده بنا بر این سن شریفشان پنجاه و
 پنج سالہ بوده

و در روضات مدفنشان را معین نکرده و ظاهراً در حلقہ بوده
 بدانکہ مرحوم ابن ادریس قائلست بعدم حجیة اخبار آحاد
 و ایضا قائلست بنجاست کسی کہ متدین ب مذهب شیعه نباشد
 و ایضا در وضوء قائلست بجواز غسل از اسفل باعلی و در این سه فتوی موافقت با مرحوم سید
 مرتضی علم الہدی

و ایضا قائلست بنجاست ولد زنا و لو ظاهراً اثنی عشری باشد
 نهم - جناب ورام بن ابی فراس بن ادریس کہ از احفاد ابراہیم بن مالک الاشتر النخعی بوده
 صاحب کتاب مجموعہ ورام
 و سابقاً گفته شد کہ ایشان جدامی و والد والدہ جناب علی بن طاوس و احمد بن طاوس الحلّی بوده
 و در روضات تاریخ ولادت و رحلت و مدفنشان را معین نفرموده و محتمل است کہ مدفن شریفشان در
 حلقہ باشد

دہم - جناب یوسف بن علی بن مطہر الحلّی والد ماجد مرحوم علامہ حلّی
 و در روضات ایضاً تاریخ ولادت و رحلت و مدفنشان را معین نفرموده و ظاهراً در حلقہ
 مدفون باشند

یازدہم - جناب ابو طالب محمد بن علامہ الحلّی الملقب بفخر المحققین
 کہ گفته شدہ در درہ سالگی بمرتبہ اجتہاد رسیدہ تولدشان در شب دوشنبہ بیستم جمادی الاولی سنہ
 ششصد و ہشتاد و دو بوده و رحلتشان شب جمعہ یازدہم جمادی الآخرہ سنہ ہفتصد و ہفتاد و یک بوده
 و در روضات ایضاً مدفنشان را ذکر نکرده و ظاهراً آنستکہ در حلقہ باشد

دوازدهم - جناب یحیی بن حسن بن حسین بن علی بن محمد بن بطریق الحلّی
 صاحب کتاب عدہ و غیر آن

ایضا در روضات تاریخ ولادت و رحلت و محل دفنشان را معین نفرموده غیر آنکہ فرمودہ کہ او
 روایت میکند از عماد الدین طبری و او روایت میکند از شیخ ابو علی ولد جناب شیخ الطایفہ الشیخ
 الطوسی رحمۃ اللہ علیہ و محتملست کہ مدفن ایشان ہم در حلقہ باشد

خاتمه

بدانکہ جمعی از علماء شیعه رضوان اللہ تعالیٰ علیہم اجمعین بدرجہ شہادت فائز گردیدند و از
 اینجہت اقتداء نمودند بحضرت سید الشہداء ع

اول - افقہ الفقہاء الملقب بالشہید الاول الشیخ محمد بن شیخ جمال الدین الملکی
 ابن الشیخ شمس الدین محمد البسلی العاملی الجزینی

در ذکر بعضی از علمائیکه بدرجه شهادت رسیده‌اند (۲۶۹)

تولد ایشان در سنه هفتصد و سی و چهار بوده
و در مستدرک الوسائلست که آن بزرگوار یکسال در دمشق محبوس بود و بعد بفتوای قاضی عباد بن
جماعة ملعون و امام مالکی بتعصب مذهبی آن بزرگوار را در روز پنجشنبه نهم جمادی الاولی سنه هفتصد
و هشتاد و شش در دمشق بقتل رسانیدند و بدن نازنینش را بدار زدند بعد سنک باران کردند و بعد او را
سوزاندند لعنة الله علیهم اجمعین

دوم - افضل المتأخرین الملقب بالشهید الثانی الشیخ زین الدینی بن شیخ علی الجبعی العاملی
ولادتشان در سیزدهم ماه شوال سنه نهصد و یازده بود
در مستدرکست که قاضی صیداء نوشت بسلطان سلیمان رستم پاشا که شخصی در این بلاد پیدا شده
است مبدع و خارج از مذاهب اربعه
سلطان امر کرد باحضار ایشان در حالتیکه ایشان مشرف شده بودند بحج بیت الله الحرام پس آن
بزرگوار را گرفتند و بردند بیلا در روم و او را در کنار دریا بقتل رسانیدند و در آنجا جماعتی از ترکمانیه
بودند و دیدند که در آنشب نور از آسمان هبوط میکند و صعود مینمایند پس او را در آنجا دفن کردند و
قبه بر قبر او بنا نمودند و سر نازنین او را بردند نزد سلطان روم در سنه نهصد و شصت و پنج
و در روایتی است که آن بزرگوار را در مسجد الحرام گرفتند و در یکی از خانه های مکه چهل روز
حبس کردند بعد ایشان را بردند بقسطنطنیه و در آنجا بقتل رسانیدند و بعد از سه روز که بدن روی
زمین افتاده بدن نازنینش را بدریا انداختند
و بدانکه این لقب شریف شهید منحصر است در نزد جمیع علماء باین دو گویا این لقب از برای این
دو لقب سماوی و تشریف الهیست

سوم - الشیخ الامام مروج الاحکام الشیخ علی ابن حسین بن عبدالعال الکرکی المشهور
بالمحقق الثانی
و ایشان در نجف اشرف در یوم غدیر سنه نهصد و چهل که مطابقت با مقتدای شیعه شهید شدند
و در مستدرک از شیخ حسین بن عبدالصمد الحارثی والد شیخ بهائی نقل فرموده که ایشان تصریح
فرموده که مرحوم شیخ محقق قد قتل شهیداً و الظاهر انه قتل بالسم انتهى
و از فقیه عصر خود صاحب جواهر نقل کرده که فرمود کسیکه جامع المقاصد و وسائل و جواهر
داشته باشد بی نیاز است در مقام استنباط احکام شرعیه از کتاب دیگر
و فرموده ایشان مدتی در شام تحصیل فرمودند و مدتی در مصر بعد مسافرت فرمود عراق عرب و
مدتی آنجا مشغول تحصیل بود و بعد مسافرت فرمود بیلا در عجم در زمان سلطنت شاه اسمعیل الصفوی متصل
مشغول ترویج اعلاء و اعلام مذهب جعفریه را مینمود و بعضی از اهل تسنن او را ملقب کرده بودند بمخترع
مذهب الشیعه و در روضاتست که در عصر ایشان سفیری از جانب سلطان روم آمد خدمت شاه اسمعیل وقتی
که مرحوم محقق در مجلس سلطان تشریف داشت چون سفیر جناب محقق را شناخت باب مباحثه و گفتگورا
باز نمود و گفت یا شیخ تاریخ اختراع مذهب شیعه امامیه مذهب ناحق است که نهصد و شش باشد که ابتداء
سلطنت صفویه باشد فوراً محقق ملهم شد و در جوابش فرمود ما عربیم و زبان ما بلغث جاریست و باید اضافه
کرد که مذهب را بضمیر متکلم و گفت (مذهب ناحق) نه (مذهب ناحق) که عجمی بشود فیهت الذی کفر
چهارم - المولی الجلیل شهاب الدین عبدالله بن محمود بن سعید الشوشتری ثم المشهدی الخراسانی
المعروف بالعقاب

در مستدر کست که ایشان مدتی در مشهد مشغول تدریس و هدایت و ارشاد بودند و اوقاتیکه شاه عباس ماضی صفوی در مشهد بود متصل او را نصیحت و موعظه فرمود تا آنکه در سنه نهصد و نود و هفت که طایفه از بکیه غالب شدند و مشهد را تصرف نمودند ایشان را گرفتند و بردند نزد رئیسشان عبدالؤمن خان ملعون و گفتند این شخص رئیس رافضیه است

عبدالؤمن خان ایشان را فرستاد بخارا نزد پدر ملعونش عبدالله خان از يك و در بخارا با علماء اهل سنت مباحثه کرد و بر تمام آنها غالب شد بعد علماء بخارا بعبدالله خان گفتند که توشکی در حقیقت مذهب خود نداری چرا راضی میشوی بمباحثه با این رافضی که باعث اختلال اذهان عوام میشود و لابد باید کسی که مبتدع و مخالف بامذهب ماست کشته شود

پس عبدالله خان امر کرد او را باخنجر الماس شهید نمودند و بعد جسد شریفش را در میدان بخارا با آتش سوختند انتهى

پنجم - السید الموید و العالم المسدد السید قاضی نورالله ابن شریف الدین الحسینی الشوشتوی مصنف مجالس المومنین و احقاق الحق در مقام نقض بر ابطال الباطل فضل بن روزبهان اصفهانی که در رد بر احقاق الحق علامه حلی نوشته و مصنف کتاب صوارم المهرقه که در رد صواعق ابن حجر مکی نوشته در مستدر کست که ایشان رفتند با کبر آباد هند و مذهب خود را مخفی میداشت و از مخالفین تقیه می کرد و مسائل فقهیه را بمذاهب اربعه میدانستند

و سلطان اکبر شاه و اکثر مردم اعتقادشان این بود که ایشان سنی هستند و چون سلطان مطامع بر علم و فضل او شد ایشان را قاضی القضاة نمود و سید هم قبول کرد بشرط آنکه در هر موردی حکم کند بر طبق یکی از مذاهب اربعه بهر قسمیکه اجتهادش اقتضا کند پس سلطان شرطش را قبول کرد و در هر مسئله فتوی میداد بر وفق مذهب کسیکه فتوی او مطابق باشد بامذهب امامیه و در خفاء مشغول تصنیف و تألیف بود تا اینکه سلطان اکبر شاه از دیارفت و پسرش جهانگیر شاه بجای او نشست

و بعضی از علماء مخالفین مطلع شدند که سید شیعه است پس سعایت کردند نزد سلطان و ادله اقامه نمودند بر تشیع او سلطان گفت باین ادله که شما گفتید تشیع ایشان ثابت نمی شود تا آنکه یک نفر از مخالفین اظهار تشیع کرد و مدتی ملازم ایشان شد و مطامع شد بکتاب مجالس المومنین و بعد از الحاح زیادی این کتاب را گرفت و استنساخ کرد و بآن وسیله تشیع سید ثابت شد و سلطان گفتند در کتابش چنین و چنان نوشته و باید با او حد جاری شود و فلان عدد حد باورده شود پس چنین کردند تا اینکه شهید شد

و بعضی گفتند نواصب او را در بین راه گرفتند و برهنه اش کردند و چوبهای خار دار اینقدر زدند که اعضایش قطعه قطعه شد

و قبر شریفش در اکبر آباد هند معروفست و مردم زیارت میکنند و تبرک می جویند و سنش قریب به هفتاد سال بود و تاریخ وفاتش در سنه تسع عشر بعد الالف بود

ششم السید تاج الدین محمد بن مجد الدین جد سید رضی آوی صدیق علی بن طاوس در مستدر کست که تاج الدین واعظ بود و سلطان محمد شاه خدا بنده خیلی اعتقاد داشت بایشان و ایشان را نقیب النقباء تمام ممالک فرمود

و وزیر سلطان با جمعی از امراء دولت سلطان باوی عداوت ورزیدند چون مذهب آنها را ابطال فرموده بود پس چون سلطان محمد از دنیا رفت جناب سید تاج الدین را با دو پسرش شمس الدین حسین و شرف الدین

علی را تسلیم نمودند بقاتل پس قاتل آنها را برد کنار شط بغداد و اول دو پسر سید را بقتل رسانیدند بعد عوام بغداد و حنابله ریختند بر جناب تاج الدین و او را قطعه قطعه نمودند و گوشتش را از عداوت خوردند و محاسنش را کردند و هر طاقه موی محاسنش را بیک اشرفی می فروختند

و قتل ایشان در ذی قعدة سنه هفتصد و یازده بود در بغداد
هفتم المحدث العلامة السید محمد مؤمن دوست محمد الحسینی الاسترآبادی صاحب کتاب الرجعه و داماد محدث خیر محمد امین استرآبادی

و کیفیت شهادتشان چنانچه در مستدرک از شیخ حر عاملی نقل می کنند اینست که فرمود من در سنه هزار و هشتاد و هشت مشرف شدم بمکه معظمه و در آن سال اترک اهل تسنن در مکه معظمه جمعی از اعاجم را کشتند با اتهام العیاذ بالله بتلویت بیت شریف و قتیکه بعضی از خدمه بیت الله مطلع شدند بتلویت بیت شریف خبر منتشر شد خواص اهل مکه و شریف بر کات و قاضی محمد میرزا جزم نمودند که این تجری از رفضه است پس عازم شدند که هر يك از رفضه را که مشهور است برفض او را بقتل برسانند و حال آنکه احدی که شمه از عقل اسلام داشته باشد چنین جرئتی نمی کند

پس اترک و بعضی از اهل مکه داخل مسجد الحرام شدند و پنج نفر از شیعیان را در آنجا دیدند و بقتل رسانیدند که از جمله پنج نفر جناب آقا سید محمد مؤمن و ایشان مرد متعبد مسنی بودند بتشیع پس معروف بودند شیعیان مخفی شدند و از آنها بود جناب شیخ حر عاملی ره

هشتم - العالم الفاضل الشهید بایدی اهل السنة امیر زین العابدین ابن نور الدین مراد الحسینی الکاشی نزیل المکه المعظمه

و ایشان از اجله تلامید مولا محمد امین استرآبادی بودند و بجهت تشعیشان در مکه معظمه شهید شدند و در قبریکه خودشان در حال حیوة در قبرستان ابوطالب مهیا کرده بود دفن شد نزدیک قبر میرزا محمد الاسترآبادی صاحب رجال مولا محمد امین استرآبادی صاحب فوائد المدنیه و شیخ محمد سبط شهید ثانی و ابن سید جلیل مؤسس بیت الله الحرام بود که در نهم ماه شعبان سنه هزار و سی و نه سیل عظیمی داخل مسجد الحرام شد و داخل جوف خانه کعبه شد و بدریک قامت شتری آب بالا آمد و چهار هزار و ده نفر بسبب این سیل تلف شدند

منجمه معلمی بود باسی طفل که هلاک شدند و طرفی از خانه کعبه معظمه منهدم شد و بقیه خانه را هم خراب کردند و در وقت تعمیر اتفاق چنین افتاد که حجر الاسود بدست ابن سید جلیل نصب شد کذا فی المستدرک

نهم - العالم المؤید الشیخ الشهید

حسن بن محمد ابی بکر الهمدانی الدمشقی

که ایشان و پدرشان از اکابر علماء شیعه بودند

در مستدرک است که پدرشان آقا شیخ محمد رفض نمی کرد و آقا شیخ محمد حسن پدرشان غلو داشت در رفض و نزد قاضی شرف الدین مالکی در دمشق ثابت نمودند رفض او را و آنکه او را تکفیر کرده شیخین را

پس قاضی حکم کرد که گردن او را بزنند پس ایشان را بردند بسوق الخیل در یازدهم جمادی الاولی سنه هفتصد و چهل و چهار گردن زدند دهم - الشیخ الثقة المفضل ابوعلی محمد بن احمد بن علی الحافظ الواعظ الفارس النیشابوری الملقب بقتال مصنف کتاب روضة الواعظین

و در روضاتست از رجال بن داود نقل میکنند که ایشان را عبدالرزاق الملقب بشهاب الاسلام رئیس
نیشابور شهید نمود و گویا ایشان از تلامذه شیخ طوسی بودند
یازدهم - السيد العلامة آقا میرزا محمد مهدی بن میرزا هدایت الله الموسوی الاصفهانی المجاور
فی المشهد الرضوی

وایشانرا نادر میرزا سبط نادرشاه بقتل رسانید در سنه هزار و دویست و هفده و در میان حرم
مطهر حضرت رضاع در میان صفه شاه طهماسب مدفونست
وایشان از تلامذه مرحوم آقا باقر بهبهانی هستند مثل مرحوم سید مهدی بحر العلوم و مرحوم میرزا
محمد مهدی شهرستانی و مرحوم ملامهدی نراقی

دوازدهم - العالم الفقیه الحاج ملامحمد تقی ابن محمد البرغانی القزوینی برادر مرحوم حاجی
ملا صالح برغانی

و ایشان در سنه هزار و دویست و شصت و چهار که سنه رحلت مرحوم شیخ محمد حسن صاحب
جواهر بود

وایضاً سنه جلوس مرحوم ناصرالدینشاه بود در میان محراب بظلم - حضرات بایه خذلهم الله شهید
شدند در قزوین و قبرشان مزار معروفست

سیزدهم - مولانا الشیخ فضل الله نوری

که ایشان را در اوائل مشروطیت دولت ایران در سیزدهم ماه رجب سنه هزار و سیصد و بیست و

هفت در دارالخلافه طهران بدار کشیدند وایشان از اجله تلامذه مرحوم آیت الله حاجی

میرزا حسن شیرازی بودند و داماد مرحوم حجة الاسلام حاجی میرزا حسین

نوری ره بودند و مخفی نماد که بعضی از کبار علماء اعلام هستند

که بسعادت شهادت نائل شدند لکن حقیر مطامع بکیفیت شهادت آنها

نشدم و بعضی از علماء بمرحوم محقق کرکی اطلاق شهید ثالث

میکنند و بعضی بمرحوم المولی عبدالله التستری و بعضی به

مرحوم قاضی نورالله التستری و بعضی بمرحوم حاجی

ملامحمد تقی برغانی و لامشاحه فی الاصطلاح الحمد لله

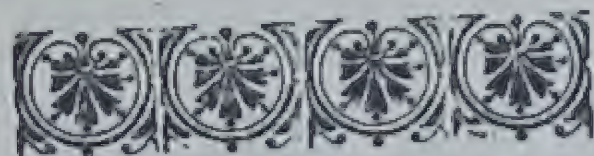
اولا و آخراً و ظاهراً و باطناً و صلی الله علی

محمد و آله الطاهرين المعصومین و لعنة الله

علی اعدائهم اجمعین

بسعی و اهتمام آقا میرزا عبدالرحیم مشتاقی در اصفهان

بزیور طبع آراسته گردید



تتمیم

مناسب دیدم که در خاتمه این باب بعضی از مرآئی را ذکر کنم
در ضمن اموری

أمر اول

در مرآئی حضرت سیدالشهداء ع دوازده بند محتشم
کاشی رحمة الله علیه

باز این چه نوحه و چه عزا و چه ماتم است
بی نفخ صور خاسته تا عرش اعظم است
کار جهان و خلق جهان جمله درهم است
کاشوب در تمامی ذرات عالم است
این رستخیز عام که نامش محرم است
سرهای قدسیان همه بر زانوی عم است
گویا عزای اشرف اولاد آدم است
پرورده کنار رسول خدا حسین ع

باز چه این شورش است که در خلق عالم است
باز این چه رستخیز عظیم است کز زمین
این صبح تیره باز دمید از کجا کز او
گویا طلوع میکند از مغرب آفتاب
گر خوانمش قیامت کبری بعید نیست
در بارگاه قدس که جای ملال نیست
جن و ملک بر آدمیان نوحه می کنند
خورشید آسمان و زمین نور مشرقین

بند ۲

اول صلا بسلسه انبیا زدند
زان ضربتی که بر سرشیر خدا زدند
اهل ستم به پهلوی خیر النساء زدند
افروختند و بر حسین مجتبی زدند
کنندند از مدینه و در کربلا زدند
بسر نخلها ز گلشن آل عبا زدند
بر حلق تشنه خلف مرتضی زدند
فریاد بر در حرم کبریا زدند

برخوان غم چه عالمیان را صلا زدند
نوبت بر اولیاء چو رسید آسمان طپید
آن در که جبرئیل امین بود خادمش
پس اخگری ز آتش الماس ریزها
وانگه سر ادقی که ملک محرمش نبود
وز تیشه ستیزه در آندشت کوفیان
پس ضربتی کز آن چگر مصطفی درید
اهل حرم دریده گریبان گشاده مو

بند ۳

وین خر که بلندستون بی ستون نشدی
سمیل سیه که روی زمین قیر گون نشدی
یک شعله برق خرمن گردون دوان نشدی
سیماب وار روی زمین بی سکو نشدی
جان جهانیان همه از تن برون نشدی
عالم تمام غرقه در یای خون شدی
با این عمل معامله دهر چون شدی
ارکان عرش را بترازل در آورند

کاش آن زمان سر ادق گردون نگون نشدی
کاش آن زمان بر آمدی از کوه تابکوه
کاش آن زمان ز آه جگر سوز اهل بیت
کاش آن زمان که اینجر کت کرد آسمان
کاش آن زمان که پیکر او شد درون خاک
کاش آن زمان که کشتی آل نبی شکست
این انتقام گر نه فتادی بروز حشر
آل نبی چه دست تظلم در آروند

بند ۴

کشتی شکست خورده طوفان کربلا
گرچشم روزگار بروفاش میگریست
نگرفته دست دهر گلابی بغیر اشک
از آب هم مضایقه کردند کوفیان
بودند دیو و دد همه سیراب و میمکید
زان تشنگان هنوز بعیوق میرسد
آه از دمیکه لشکراعداء نکرد شرم

در خاک و خون طپیده بمیدان کربلا
خون می گذشت از سرایوان کربلا
زانگل که شد شگفته بیستان کربلا
خوش داشتند حرمت مهمان کربلا
خیاتم ز قحط آب سلیمان کربلا
فریاد الهطش ز بیا بان کربلا
کردند رو بخیمه سلطان کربلا

بند ۵

چون خون حلق تشنه او بر زمین رسید
نزدیک شد که خانه ایمان شود خراب
نخل بلند اوچه خسان بر زمین زدند
باد آن غبار چون بمزار نبی رساند
یکباره جامه درخم گردون بنیل زد
پرشد زمین ز غلغله چون نوبت خروش
کرد آن خیال و هم غلط کارکان غبار

خون از زمین بذوره عرش برین رسید
از مس شکستها که بارکان دین رسید
طوفان بر آسمان ز غبار زمین رسید
گرد از مدینه بر فلک هفتمین رسید
چون اینخبر عیسی گردون نشین رسید
از انبیاء بحضرت روح الامین رسید
تاد امن جلال جهان آفرین رسید

بند ۶

ترسم جزای قاتل او چون رقم زنند
دست عتاب حق بدر آید ز آستین
آه از دمیکه با کفن خونچکان بخاک
فریاد از آنزمان که جوانان اهل بیت
جمعیکه زد بهم صفشان شور کربلا
از صاحب حرم چه توقع کنند باز
ترسم کزین گناه شفیعان روز حشر
پس برسان کنند سری را که جبرئیل

یک باره بر جریده رحمت قلم زنند
چون اهل بیت دست بر اهل ستم زنند
آل نبی چه شعله آتش علم زنند
گمگون کفن بهر صفا محشر قدم زنند
در حشر صف زنان صف محشر بهم زنند
آن ناکسان که تیر بصید حرم زنند
دارند شرم کز گنه خلق دم زنند
شوید غبار گیلویش از آب سلسبیل

بند ۷

روزی که شد بنیزه سر آن بزرگوار
موجی بجنبش آمد و برخاست کوه کوه
گفتی تمام زلزله شد خاک مطمئن
عرش آنچنان لرزه درآمد که چرخ پیر
آن خیمه که گیسوی حورش طناب بود
جمعی که پاس محملشان داشت جبرئیل
با آنکه سر زد این عمل از امت نبی
وانگه ز کوفه خیل حرم رو بشام کرد

خورشید سر برهنه برآمد ز کوهسار
ابری بیارش آمد بگریست زار زار
گفتی فتاد از حرکت چرخ بیقرار
افتاد در گمان که قیامت شد آشکار
شد سر نگون ز باد مخالف حباب وار
گشتند بسی عماری و محمل شتر سوار
روح الامین ز روی نبی گشت شرمسار
نوعیکه عقل گفت قیامت قیام کرد

بند ۸

شور و نشور و همه را در گمان فتاد
هم گریه بر ملا يك هفت آسمان فتاد
هر جا که بود طابری از آشیان فتاد
چون چشم اهل بیت بر آن کشتگان فتاد
بر زخمهای کاری تیر و سنان فتاد
بر پیکر شریف امام زمان فتاد
سر زد چنانکه آتش از او در جنان فتاد
رو در مدینه کرد که یا ایها الرسول

در حربگاه چون ره آن کاروان فتاد
هم با نك نوحه غلغله در شش جهت فکند
هر جا که بود آهوئی ازدشت پا کشید
شد وحشتی که شور قیامت پیاد رفت
هر چند بر تن شهیداء چشم کار کرد
ناگاه چشم دختر زهراء در آن میان
بی اختیار نعره هذا حسین از او
پس با زبان پر گله آن بضعه بتول

بند ۹

وین صید دست و پا زده در خون حسین تست
دود از زمین رسانده بگردون حسین تست
زخم از ستاره بر تنش افزون حسین تست
کز خون او زمین شده گلگون حسین تست
از موج خون او شده گلگون حسین تست
خرگاه از اینجهان زده بیرون حسین تست
شاه شهید نا شده مدفون حسین تست
مرغ هوا و ماهی دریا کباب کرد

این کشته فتاده بهامون حسین تست
وین نخل تر کز آتش جانسوز تشنگی
این ماهی فتاده بدریای خون که هست
این خشك لب فتاده ممنوع از فرات
این غرقه محیط شهادت که روی دشت
این شاه کم سپاه که باخیل اشك و آه
این قالب طپانکه چنین مانده بر زمین
پس روی در بقیع و زهراء خطاب کرد

بند ۱۰

ما را غریب و بیگس و بی اقربا بین
در ورطه عقوبت اهل دغا بین
واندر جهان مصائب ما بر ملا بین
طوفان سیل فتنه و موج بلا بین
سرهای سروران همه بر نیزه های بین
غلطان بخاك معر که کربلا بین
گو خاك اهل بیت رسالت پیاد داد

کای مونس شکسته دلان حال ما بین
اولاد خویش را که شفیعان محشرند
در خلد بر حجاب دو کون آستین فشان
نی نی در اچه ابر خروشان بکربلا
تنهای کشتگان همه در خاک و خون نگر
آن تن که بود پرورشش در کنار تو
یا بضعة الرسول ز ابن زیاد داد

بند ۱۱

وز کین چها باین ستم آباد کرده
بنگر کرا به قتل که دل شاد کرده
بیداد کرد خصم و تو امداد کرده
نمرود این عمل که تو شداد کرده
در باغ دین چه با گل و شمشاد کرده
با مصطفی و حیدرو اولاد کرده
آزرده اش ز خنجر فولاد کرده
از آتش تو دود بمحشر در آورند

ای چرخ غافل که چه بیداد کرده
کام یزید داده از کشتن حسین
در ظلمت این بس است که باعترت رسول
ای زاده زیاد نکرده است هیچ کس
بهر خسی که بار درخت شقاوتست
با دشمنان دین نتوان کرد آنچه تو
خلقی که بود بوسه گه مصطفی مدام
ترسم ترا دمی که بمحشر در آورند

بند ۱۲

خاموش **محتشم** که دل سنك آب شد
خاموش **محتشم** که از این شعر جانگداز
بنیاد صبر و خانه طاقت خراب شد
مرغ هوا و ماهی دریا کباب شد
تا چرخ سفله بود خطائی چنین نکرد
با هیچ آفریده جفائی چنین نکرد
وصال شیرازی (ره) فرموده

زینب چه دید پیکری اندر میان خون
بیحد جراحتی نتوان گفتنش که چند
خنجر در آن نشسته چه شمشیر که درهما
گفت این بخون طپیده نباشد حسین من
یکدم فزون نرفت که رفت از کنار من
گر این حسین قامت او از چه بر زمین
گر این حسین من سراوا از چه بر سنان
یا خواب بوده ام من و گم گشته است راه
میگفت و میگریست که جانسوز ناله
کای غم‌دلب گمشان جان آمدی بیا
ره گم نگشته خوش بنشان آمدی بیا

وله

آمد بگوش دختر زهراء چه این خطاب
چون جسم چاك چاك برادر پیر گرفت
گفت ای گلو بریده سرا نورت کجاست
ای میر کاروان گه آرام نیست خیز
من یکتا ضعیفم و يك کاروان اسیر
از آفتاب پوشمشان یا ز چشم خلق
زین العباد را ز دو آتش کباب بین
گردل بفرقت تو نهم کوشکبیب صبر
دستم ز چاره کوتاه و راه دراز پیش
لختی چه با برادر خود شرح راز کرد
کای گوهر یکه چون تو نپرورده نه صدف
داری خبر که نور چشم تو شد شهید
تو ساقی بهشتی و کوثر بدست تست

این اهل بیت تست بدینگونه دستگیر

ای دستگیر خلق نگاهی باینطرف

وله

لباس کهنه بپوشید زیر پیرهنش
لباس کهنه چه حاجت که زیر سم ستور
که گفت از تن او خصم بر کشید لباس
نه جسم یوسف زهراء چنان لگد کوبست
زمانه خاک چمن را بیاد عدوان داد
عیالش ارنه بهمره در این سفر بودی
دهان کجا که نماید تلاوت قرآن

زدستگاه سلیمان فلک نشان نگذاشت

بغیر خاتمی آن هم بدست اهرمنش

جو دی خراسانی (ره) فرموده

در شب قتل چه بیتابی طفلان را دید
گفت ای خواهر غم دیده بی یاور من
خالی از اشک کن این دیده چون دربارا
مگرت نیست بخاطر که چه حی ذوالمن
عهد با حق چه بیستیم تو با ما بودی
تو مهین دختر زهرائی و ناموس رسول
باغ جنت گلی از گلشن روی تو بود
اندرین دشت چه از کینه این قوم شریر
این مپندار سویت کس بشقاوت نگرد
سوی خورشید اگر دیده صد مسکینست
حال باید که تو اندر سرپیمان باشی
باش آگه که اجل دست گریبان منست
آخر عمر من و اول بی یاری تست
این مبادا که تو فردا ز هیاهوی خسان
غرق خون گر بگری اکبر مه سیما را
حلق اصغر شود از تیر جفا چون سیراب
جسم داماد چه فردا شود آغشته بخون
دست عباس جوانم چه بیفتد از تن
سر اطفال تو از تن چه نمایند جدا
اندر آندم که مرا بنگری آغشته بخون
سینه من شکند چون ز جفا شمر لعین
غرض ای غمزده فردا که در ایندشت بلا

زینب غمزده را شاه شهیدان طلبید
یک زمانی بنشین در برم ای خواهر من
تا بگویم بتو من واقعه فردا را
زد ندا گفت زنان را که فدا گفתי من
خود ز روز ازل اندر سر سودا بودی
پرورش یافته جسم تو در آغوش بتول
پر تو مهر فلک برقع روی تو بود
من شوم کشته و گردی تو بصد ظلم اسیر
که تواند بتو با چشم حقارت ننگرد
او بلند از نظر مردم کوتاه بهی است
با همه درد رضا از دل واز جان باشی
این شب آخر عمر من و یاران منست
شب قتل من و ایام گرفتاری تست
دست بر سینه زنی بر کشی از قلب فغان
باید از گریه تو خاموش کنی لیلا را
نگذاری که بر آرد ز جگر بانک رباب
نگذاری که عروشش شود از خیمه برون
خواهرش را نگذاری که نماید شیون
در اشک تو مبادا شود از دیده رها
نخراشی رخ و از خیمه نیائی بیرون
نکنی ناله و افغان ز دل زار حزین
بسان شد سر هفتاد و دو خورشید لقا

جمع دردور خود اطفال پریشانم کن
 گریه بر حال خود ای خواهر نالانم کن
 که پس ازمن به بسی درد گرفتار شوی
 سر برهنه بسر کوچه و بازار شوی

وله

خواهر برو بخیمه که جانم بر آمده
 خواهر برو بخیمه که از بهر کشتنم
 خواهر برو که نوک سنان ساخت کار من
 خواهر برو که حالت جان دادنم رسید
 خواهر برو بخیمه که بهر عیادت
 خواهر برو بخیمه که با خیل اولیا
 خواهر بخیمه رو که پی چشم بستنم
 خواهر برو که ناله ام از زخم و تیر نیست
 این غیرتم کشد که بگویند کوفیان
 عمرم تمام گشته اجل بر سر آمده
 شمر لعین گرفته بکف خنجر آمده
 کامم دگر ز فیض شهادت بر آمده
 زین تیر و نیزه که بر پیکر آمده
 قد خمیده حضرت پیغمبر آمده
 بانم علی به تعزیه اکبر آمده
 زهرا گشوده موی و بچشم تر آمده
 یادم ز تیر حلق علی اصغر آمده
 زینب بقتلگه سر بسی معجز آمده

کردند منیشان بسی این شرح دارم
 جودی چه شد که نام تو سرد فتر آمده

وله

خواهر برو که کار حسینت تمام شد
 خواهر برو که طایر روحه ز سر شده
 خواهر برو مدار دگر انتظار من
 خواهر برو که دیده ام از خون دل تراست
 خواهر برو که زندگی من حرام شد
 خواهر برو مپاش نمک بر جراحت
 رو در حرم که ننگری ای بسی قرینه ام
 خواهر برو که صبح امید تو شام شد
 بس نوک نیزه بر چکرم کار گر شده
 خواهر برو که نوک سنان ساخت کار من
 چشمم بر زیر تیغ سوی نعل اکبر است
 دیگر بخیمه آمدن من تمام شد
 خواهر برو که نماید دشمن شمااتم
 کز ضرب چکمه شمر شکسته است سینه ام

بر گرد تا نظر نکنی زیر سینه ام
 بر گرد که تا ننگری اینگونه تشنه ام

واه

مهلتي تا بسوی قبله کشم پایش را
 تر کنم ز اشك روان لعل گهرسایش را
 که دگر وعده دیدار قیامت باشد
 زیر خنجر چه حسن ناله زینب بشنید
 گفت با او که مرا عمر با آخر بر رسید
 رو سوی خیمه که هنگام گرفتاری تست
 رو سوی خیمه پرستاری اطفالم کن
 ناله بر درد دل عابد بیمارم کن
 سایه از معجز نیلی کنم اعضایش را
 سیر بینم دم مردن رخ زیبایش را
 میرود سوی سفر خیر و سلامت باشد
 چشم بگشود زهم خواهر خود را طلبید
 دگر از زندگی من بنما قطع امید
 آخر عمر من و اول بی یاری تست
 گریه بر حال خود ای خواهر نالانم کن
 جمع در دور خود اطفال پریشانم کن

سر برهنه بسر کوچه و بازار شوی
بفغان آمد و نومید ز جان شد زینب
بار دیگر سوی میدان نگران شد زینب

دید جن و ملک و ارض و سما میگرید

سر نی سر شاه شهداء میگرید

وله

از کوی تو عازم بسوی شام خرابم
این قوم جفا پیشه بزنجیر و طنابم
فریاد که هر لحظه ز قومی بعدابم
از چیست که اکنون ندهی هیچ جوابم
بردند ز سر معجز و از چهره نقابم

این زخم که بر جسم تو بیرون ز حساست

در سوز من دل شده تا روز حسابم

وله

ماندی تو و بنهادیم ما سر به بیابانها
قربان شودت این رسم ماند از تو بدورانها
دست و تن قربانی افتد به بیابانها
قصاب نزد ساطور بر پیکر قربانها
این سیر گلستان کرد سیرم ز گلستانها
برد از دل ما یکسر یاد گل و ریحانها
برد از سر و بنگر این بیسر سامانها

اطفال حزین یکسر بی چادر و بی معجز

پاها همه در زنجیر سرها بگریبانها

وله

آمدم با تو و با لشکر عدوان رفتم
من سوی شام بهمراه اسیران رفتم
فرق بی معجز و گیسوی پریشان رفتم
آب نوش آب که من بالب عطشان رفتم
با یتیمان بسوی کوفه ویران رفتم
تو وفا کردی و من بر سر پیمان رفتم
سپینه را چاک زدم همچو گریبان رفتم
جسم صد چاک فکندم به بیابان رفتم
با سر پاک تو ای مهر در خشان رفتم

جودیا شرح غم غمزده گان کن کوتاه

که ز هوش از اثر ناله و افغان رفتم

که پس از من به بسی درد گرفتار شوی
پس بناچار سوی خیمه روانشد زینب
دید چون شام سیه روز جهان شد زینب

با بسا بنگر سوز دل و چشم پر آبم
نگذشته ز قتل تو زمانی که به بستند
این يك زندم کعب نی آن سیلی بیداد
با با ز تو هر لحظه مرا بود سئوالی
برد از سر از خاک و بین قوم جفا جو

ایرفته سرت بر نی وی مانده تنت تنها
ایکرده بکوی دوست هفتاد و دو قربانی
قربانی هر کس شد با حرمت و نشنیدیم
اینگونه تنت از تیغ کردند دو صد پاره
از خون گلوی تو آیندشت گلستان شد
ریحان خط اکبر بر گرد رخ انور
ما جمع پریشانیم هم بیسر و سامانیم

آخر از کوی تو با دیده گریان رفتم
گر تو با جمله شهیدان سوی جنت رفتی
خاطر جمع و دل آسوده تو میباش که من
ای شه تشنه جگر این تو و این شط فرات
بعد از این با ناک عطش نشنوی ایشاه که من
عهد ما بود که تو کشته شوی بر لب آب
چاک پهلوی ترا دیدم و از پنجه غم
خاک بر فرق من و خواهری من که ترا
سر نعش تو نگذاشت بمانم چون شمر

وله

که از عطش بفلک ناله یتیمان بود
 که تاسه روز تنش روی خاک عریان بود
 عزیز فاطمه در آفتاب سوزان بود
 سرادقی که در او جبرئیل دربان بود
 چه موی خویشتن آشفته و پریشان بود
 بحلق خشک علی اصغر آب پیکان بود
 سکینه تشنه آب و گرسنه نان بود
 پیاده عابد بیمار زار و نالان بود
 زشام نا بسحر زینب اندر افغان بود
 سربکه مهر رخسار شک باغ رضوان بود
 بر آن رخ که لبش سیرز آب حیوان بود

مگر بکر بیلا آب قیمت جان بود
 کفن دریغ مگر بود بهر شاه شهید
 بزبر سایه چتر زر ابن سعد لعین
 ز کینه فرقه بی آبرو زدند آتش
 بروی نعش علی اکبر جوان لبلا
 گلوی جمله تراز آب خوشگوار فرات
 ز آب و نان همه سیر و ز کر بلا تاشام
 سوار شام سرا سر سوار بر مرکب
 بشام جمله خلایق بخواب خوش همه شب
 نهاد خولی بیدین بروی خاکستر
 فغان که ریخت یزید شراب بخوار شراب

نه آب بود و نه نانی نه شمعی و نه چراغی
 چه کشت کنج خرابه مقام و منزل ما

وله

زینب اسیر شمر و حسین سر ز تن جداست
 رخسار ماه و چهره خورشید بی ضیاست
 آن یک سر برهنه و آن یک برهنه پاست
 یکرا چه رعد ناله و یکرا چه نینواست
 اکبر هزار پاره ز شمشیر اشقیاست
 عباس را جدا ز بدن دست از تن جفاست
 داماد را ز خون گلو دست و پا حناست
 از سینه رباب ز غم ناله بر سماست
 نیمی چه ماه نیلی و نیمی چه کهریاست
 عریان بروی خاک تن سبط مصطفی است
 از بند بهر بند دو دست حسین جداست

امشب شب غریبی اولاد مصطفی است
 از خیمه های سوخته بس دود بر فلک
 اطفال بی پدر به بیابان در آفتاب
 شصت و چهار زن همه بسته بریسمان
 لیلا بآه و ناله چه همچون بکوه ودشت
 برق بگون و مشک تهی سینه بر زخم
 گوش عروس زار پر از خونز گواشوار
 گهواره مانده خالی و اصغر بمهد خاک
 مهر رخ سکینه ز سیلی و تشنگی
 بر روی تخت زر پسر سعد سنگدل
 در دست ساربان ستمگر شکسته تیغ

این ظلم جودیا بکه گویم که بعد قتل
 جسم حسین زیر سم اسب توتیاست

وله

یا زینب زار در فغانست
 یا رأس حسین بر سنانست
 یا چهار ده ماه آسمانست
 در ماتم اکبر جوانست
 یا سنبل تر بگلستانست
 یا چشم سکینه خونچکانست

این بانك درای کاروانست
 در شب شده آفتاب طالع
 بر نیزه سر مه چه عباس
 رعد است بناله یا که ایلا
 گیسوی عروس و خون داماد
 از ابر بهار ژاله ریزد

وله

چرا پر خاك و پر خاكستری دیشب کجا بودی
مگر درد تو را اینگونه دارویی دوا بودی
بریدی از چه پاما روزی آخر آشنا بودی
تو درست که ای سر تاسحر گه مبتلا بودی
دل ما سوی کوفه چشم ما در کربلا بودی
یکی گوید بزیر طشت پنهان از جفا بودی
تو آخر روزی ایسر زینت عرش خدا بودی
هما نا از ازل ایسر سوا از ما سوی بودی

چرا از مهرهان دوشای سرخونین جدا بودی
که بر روی جراحات سرت پاشیده خاكستری
به مهمانی چرا در خانه بیگانگان رفتی
گرفتار جفای شمر ما بودیم دیشب را
ترا چون بود سردر کوفه تن دو کربلا جانا
یکی گوید تو را جا بود در کنج تنور ایسر
نه در خورد تو بود ایکنج شایان کنج مطبخها
پس از کشتن سریدر ماسوی کی شد بد بنخاری

هماندم دست جودی کاین مصیبت را رقم کردی

خدا یا کاش تن از جان و جان از تن جدا بودی

وله

عجب عجب که ترا یاد بی کسان آمد
چه شد که از همه یکباره شد فراموش
گاهی تسلی احوال غم نصیبان کن
که قاتل تو بود روز و شب مقابل من
پیاده از عقبیت پای من پر آبله شد
زیاد تر تو ندیدی زمن مشقت راه
پیاده آمده ام من چرا تو خسته شدی
نخورده آب لب من لب تو از چه کبود

ز دوری رخت ایسر دلم بجان آمد
کدام جلوه ز سر برده طایر هوش
گاهی زمهر نگاهی بما اسیران کن
نمک بس است همین بر جراحات دل من
سر تو گر بسنان پیش رو بقافله شد
در این سفر شدی آزرده گر ز محنت راه
ز ره رسیدی و بهر چه داشکسته شدی
شکسته فرق تو از چه رخ تو خون آلود

کبودی لب ای گوشوار عرش مجید

اگر غلط نکنم هست جای چوب یزید

وله

چه شهرها که نگشتم چه کوچه ها که ندیدم
که بی تو زنده ز دشت بلا بشام رسیدم
بتن ز پنجه غم جامه هر زمان بدریدم
هلال وار ز بار مصیبت تو خمیدم
بنوك نیزه خولی سر چو ماه تو دیدم
دگر ز زندگی خویش گشت قطع امیدم
سر از خجالت نامحرمان بجیب کشیدم
هزار مرتبه مرك خود از خدا طلبیدم
براه شام ز بس از جفا پیاده دویدم

پس از توجان برادر چه رنجها که کشیدم
بسخت جانی خود اینقدر نبود گمانم
برون نمود دره آندم چه شمر پیر هنت را
چه ماه چهارده دیدم سر ترا بسر نی
زدم بچوبه محمل سر آن زمان که سر نی
زتا زیاده و طعن سنان و طعنه دشمن
میان کوچه و بازار شام پای برهنه
شدم چه وارد بزم یزید بازوی بسته
هنوز بر کف پا بم نشان آبله پیدا است

ولای باین همه غم شاد از آم ایشه خوبان
که نقد جان بجهان دادم و غم تو خریدم

وله

مرا اندر مشام جان در آید
که بوی مشک و ناب و عنبر آید
در این صحرا صدای اصغر آید
که استقبال ایلا اکبر آید
دم راه عروس مضطر آید
قبول خاطر زارت گر آید
ترا از گریه کام دل بر آید

شمیم جان فزای کوی بسایم
گمانم کربلا شد عمه نزد یک
بگوشم عمه از گهواره گور
مهار ناقه را یک دم نگهدار
مران ای ساربان یکدم که داماد
ولای ای عمه دارم التماسی
که چون اندر سر قبر شهیدان

در این صحرا مکن منزل که ترسم
دو باره شمر دون با خنجر آید

همای شیرازی (ره) فرموده

در جهان تا کی عزیزان خدا را خوار داری
اهل بیت احمد مختار را بردی بخواری
در غل و زنجیر بردی چون غلامان تقاری
فخر ها میکرد چهری بل امین در پرده داری
سوختم از دوریت تا چندم از خود دور داری
ای عجب تو کشته و من زنده با صد گونه خواری
همتت چو نشد حمیت کو کجا آن برد باری
با چنین حالت بدست نا کسانم چون سپاری
یک نفس دیگر ندارم طاقت بیمار داری

ای فلک تا کی بآل مصطفی ناساز گاری
چون اسیران فرنگ و روم اندر شام و کوفه
چارمین شمع هدایت را ولایت در ولایت
ازستم بی پرده کردی بانوئی کاندل حریمش
گفت زینب با سر سلطان دین کای جانخواهر
کی گمانم بود بی روی تو یکدم زنده باشم
ای برادر چون پسندی در کف نا محرمانم
سر برهنه پا برهنه دیده گریاز موپریشان
نالۀ بیمار هر دم میزند آتش بجانم

ای شهنشاه دو عالم از همایاد آور آندم

کز پی امر شفاعت تاج بر سرمیگذاری

وله

لاله سان سوخت ز داغ علی اکبر جگرت
تو چه کردی که لب تشنه بریدند سرت
نه طیبی بکنار و نه انیسی بپرت
کس نیامد بجز از ناوک پیکان بپرت
با وجودیکه بدی ساقی کوثر بدت
گر لب خشک ترا بنگرد و چشم توت
دید سر زینب دلسوخته در طشت زرت
که بخاکستر و گاهی بسناست سرت

ای شهیدیکه لب تشنه بریدند سرت
تشنه لب هیچ مسلمان نکشد کافر را
تشنه و بیگس و دلخسته و بی یار و غریب
کس پهلوی تو نشست بجز خنجر و تیر
بر لب خشک تو آبی پسر سعد نریخت
نالۀ فاطمه خشک و تر عالم سوزد
واژگون چون نشد اینطشت که در زم یزید
گاه در شام بطشت زرو گاهی در دیر

نامه تشنه لبان را پیرای باد صبا
بگوی ای بانوی جنت سری از غریفه برادر
تودل آسوده از چشمه کوثر سیراب
سر تربت زهراء اگر افتد گذرت
غرقه در لجه خون بین تن شمس و قمرت
دخترانت همه لب تشنه و بیسر پسرت

روزی آخر خبری از دل بیمار پیرس

مگر از حالت بیمار نباشد خبرت

حجة الاسلام تبریزی میفرماید

زینب چه دید پیکر آنشه بروی خاک
کای خفته خوش بیستر خون دیده باز کن
ای وارث سریر امامت پپای خیز
ای وارث سریر امامت پپای خیز
طفلان خود بورطه بحر بلا نگر
بر خیز صبح شام شد ای میر کاروان

یادست ما بگیر و از ایندشت پر حراس

بار دگر روانه بسوی حجاز کن

وله

ای ز داغ توروان خوندل از دیده حور
ز تماشای تجلای تو مدهوش کلیم
دیر ترسا و سر سبط رسول مدنی
تاجهان باشد و بوده است که داده است نشان
سر بیتن که شنیده است بلب سوره کھف
جان فدای تو که از حالت جانبازی تو
قدسیان سر بگریبان بحجاب ملکوت
غرق دریای تحیر ز لب خشک تو نوح
کوفیان دست بتاراج حرم کرده دراز

انبیاء محو تماشا و ملائک مبهوت

شمر سرشار تمنا تو سرگرم حضور

میرزا عمان سامانی اصفهانی می فرماید

خواهرش بر سینه و بر سر زنان
سیل اشکش بست بر شه راه را
در قفای شاه رفتی هر زمان
کای سوار سر گران کم کن شتاب
تا بیوسم آن رخ دل جوی تو
شه سرا پا گرم شوق و مست و ناز
دید مشکین موئی از جنس زنان
رفت تا گیرد برادر را عنان
دود آهش کرد حیران شاه را
بانک مهلا مهلا اش بر آسمان
جان من لختی سبکتر زن رکاب
تا بیویم آن شکنج موی تو
گوشه چشمی بآن سو کرد باز
بر فلک دستی و دستی بر عنان

زن مگو مرد آفرین روز گار
 زن مگو خاک درش نقش جبین
 پس زجان بر خواهر استقبال کرد
 همچنان خود در آغوشش کشید
 کای عنان گیر من آیا زینبی
 جان خواهر در غم زاری مکن
 پیش پای شوق زنجیری مکن
 با تو هستم جان خواهر هم سفر
 خانه سوزان را تو صاحب خانه باش
 زن مگو بخت الجلال اخت الوقار
 زن مگو دست خدا در آستین
 تا رخس بوسد الف را دال کرد
 این سخن آهسته در گوشش کشید
 یا که آه درد مندان در شبی
 با صدا بهرم عزا داری مکن
 راه عشقت این عنان گیری مکن
 تو به پا این راه کوی من بسر
 با زنان در همراهی مردانه باش
 معجز از سر پرده از رخ و مکن
 آفتاب و ماه را رسوا مکن

حجة الاسلام نهاوندی فرمود

سوی سپاه کفر شه بی سپاه رفت
 زافلا کیان شرار فغان تا زمین رسبد
 آه ازدمیکه عصمت کبری بقتلگاه
 افتاده دید جسم برادر بخون و خاک
 بر سر نهاد دست و بدامان فشاند اشک
 دین بی پناه ماند چه آندین پناه رفت
 وز خاکیان بچرخ برین دود آه رفت
 با خیل اشک و آه بسر وقت شاه رفت
 زد شعله و ناله که تا مهر و ماه رفت
 ناچار پیش دشمن خود داد خواه رفت
 کای سنگدل ترحمی آخر بین زجور
 لب تشنه زیر تیغ حسین بیگناه رفت

مقبل (ره) فرموده

در یگانه دریای مجمع البحرین
 نه ذوالجناح دگر تاب استقامت داشت
 نه از جو مخالف چه قیر گو نگردید
 بخون طپیده کرب و بلا امام حسین
 نه شاه تشنه لبان بر جدال طاقت داشت
 عزیز فاطمه از اسب سرنگون گردید
 بلند مرتبه شاهی ز صدر زین افتاد
 اگر غلط نکنم عرش بر زمین افتاد

لاخر

ای اشک ماتمت برخ ملت آبرو
 اسلام زنده کردی و خود گشته گشته
 گر آب را بروی بستند تو کوفیان
 بی پرده اهل بیت تو گشته شتر سوار
 شد گردن تمام جهان بسته پیش تو
 در رتبه امامت تو گفتگو نماید
 وی از طفیل خون تو اسلام سرخ رو
 وی یافته ز فیض تو دین بی علو
 آوردی آب رفته اسلام را بجو
 لیکن نموده پرده اسلام را رفو
 چون گشت عابدین تو زنجیر در گلو
 زینب چه با یزید لعین کرد گفتگو

جانم همیشه جانب صحرای کربلاست
 یارب بر آر آنچه بدل دارم آرزو

لاخر

بنیاد کن حدیث غم این رساله را
ساقی بیا لبالب خون کن پیاله را
خون درد است دایم ازین غم غزاله را
کوفی بخط جور نوشت این رساله را
لبریز کن ز باده عشرت پیاله را
کردیم بر سنان سرچندین سلاله را
گفتیم کز جگر نکشند آه و ناله را
خوش میسرود ناله کنان این مقاله را
ای داغ بردل از غم خال تولاله را
بنشین دمیکه شانه زخم اینکلاله را
خوش میفشاند بعارض گل برک هاله را
پسای پیاده دختر کان سه ساله را

ایدل بیا وساز کن اسباب ناله را
خون عزیز ساقی کوثر بخاک ریخت
کشتند آهوان حرم را یزیدیان
چون دودمان ختم رسالت پیاد رفت
بر والی دمشق که یا ایها الامیر
کز دودمان فاطمه کشتیم هر که بود
بردیم اهل بیت نبی را بقتلگاه
لیلا بروی نعش علی اکبر جوان
کای نور دیده از غم حال تو سوختم
حبست اینکلاله مشکین بخاک و خون
دادیم از طپا آنچه سزای سکینه را
میآوریم نزد تو اینک دوان دوان

و اصل خوشست صاحب ماشاید از کرم

زینت دهد بمهر قبول این مقاله را

ناصرالدین شاه قاجار فرموده

یکتا گری ز صدر زین افتاده آویزه عرش بر زمین افتاده

افسوس که در واقعه کربلا

از خاتم انباء نگین افتاده

میرزا صبوری ملک الشعر آء خراسانی فرموده

مدارا کن بآل الله و شرم از روی زهرا کن
دو کودک از میانگمشد بگردا بچرخ و پیدا کن
توهم با این دو خاتون جستجو در کوه و صحرا کن

فلک با عترت خیر البشر لختی مدارا کن
فلک آن شب که خرگاه ولایت را زدی آتش
بصحرا ام کلثومست و زینب هر دو در گردش

اگر پیدا نگشتند این دو طفل بی پدر امشب

مهیای عقوبت خویش را از بهر فردا کن

وله

مهییا آب و نان بایست شمشیر و سنان کردی
هلاک از تشنه کامی بر لب آب روان کردی
گرفتار درنده گر گهای کوفیان کردی

فلک دو کربلا آل علی را میهمان کردی
حریم مصطفی را از حرم در کربلا خواندی
غزالان حرم را تاختی از شراب و بطحا

فلک بی خانمان کردی تو اولاد پیمبر را

نمودی از وطن آواره و بی خانمان کردی

امر دوم

دو مرآتی حضرت ابی الفضل العباس علیه السلام

سید جعفر حلی فرموده

عبست وجوه القوم خوف الموت
 قلب اليمين على الشمال و غاص
 و ثنى ابوالفضل الفورس نكسا
 بظل تورث من ابيه شجاعة
 ما كر ذو بأس له متقد ما
 قسماً بصارمه القصيل و اننى
 لولا القصاء لمحى الوجود بسيفه
 فغداً بهم بان بصول فلم يطق
 فمشى لمصرعه الحسين و طرفه
 فبا كب منحنيا عليه و دمه
 قد رام يلثمه فلم ير موضعا
 نادى و قد ملاء البوادي صيحة
 أ اخى من يحمى بنات محمد

و العباس فيهم ضاحك متبسم
 فى الاوساط يحصد للرؤس و يحطم
 فر او اشد ثباتهم ان يهزموه
 فيها انوف بنى الضلالة تر غم
 الا و فر و رأسه المتقدم
 فى غير صاعقة السماء لا اقسام
 والله يقضى ما يشاء و يحكم
 كما لميث اذا اطفاره تنقلم
 بين الخيام و بينه متنسم
 صبغ البسيط كانما هو عندهم
 لم يدمه عض السلاح فيلثم
 صم الحضور لهو لها تتالسم
 ان صرن يستر حمن من لا ير حم

هذا حساك من يذل به العدى

و لو اك هذا من به يتقدم

لاخر

فلما رء ام السبط ملقى على الثرى
 نجاء اليه و الفؤاد مقرح
 اخى كنت عونى فى الامور جميعها

يعالج كرب الموت و الدمع اهمل
 و نادى بقلب با لهموم قد اتبلا
 ابا الفضل يا من كان للنس باذلا

يغز عليها ان نراك على الثرى

طريحا و منك الوجه اضحى مر ملا

شيخ كاظم از رى فرموده

فمن المعزى السبط سبط محمد
 و هوى عليه ما هنا لك قائلا
 اليوم سار عن الكتائب كبشها
 اليوم آل الى التفرق جمعنا
 اليوم خر عن الهداية بدرها

بفتى له الله شراف طأطا هامها
 اليوم بان عن اليمين حسامها
 اليوم غاب عن الهداه امامها
 اليوم حل عن البنود نظامها
 اليوم غب عن البلاد غمامها

اليوم نامت اعين بك لم تنم

وتسهدت اخرى فعز منامها

حجة الاسلام تبریزی در شهادت حضرت ابوالفضل ع
فرموده

خویش رازد بکتنه بر صد هزار
کرد در صحرا روان خون جای آب
کرد با تیغش جدا دست از یمن
بر فکندش دست دیگر بی دریغ
مشك با دندان گرفت آن با وفا
علویان از دیده باریدند اشك
کز فراز زین نگون شد پیکرش
از عمود آهنین باید شنفست
زد سر در آسمان روح الامین
رو بخیمه کرد کای سلطان کل
هین تو دستم گیر ای دست خدا

حیدرانه آن سلیل ذوالفقار
تیسغ آتش بار زاد بو تراب
نا گهان کافر نهادی از کفین
از کمین نا گه سیه دستی بتیغ
هر دو دست او چه گشت از تن جدا
نا گهان تیری فرود آمد بمشك
وہ چه گویم من چه آمد بر سرش
من نیارم شرح آنرا باز گفت
چون نگون از مرکب آمد بر زمین
زاد حیدر با هزاران عجز و ذل
دست من کرد از تو خصم دون جدا

شاه دین از خیمه آمد بر سرش
دید در خونگشته غلطان پیکرش

میرزا عمان سانی فرموده

مشك بردوش آمد از شط چون برون
تیر باران بلا را شد سپر
مشك شد بر حالت او اشك ریز
تا که چشم مشك خالی شد از اشك
می خوردند از رشحه آن مشك آب

روز عاشورا بچشم پر ز خون
شد بسوی تشنه کامان ره سپر
پس فرو بارید بر وی تیر نیز
اشك چندا نریخت بروی چشم مشك
تا قیامت تشنه کامان ثواب

بر زمین آب تعلق پاك ریخت
وز تعین بر سر او خاك ریخت

محزون رشتی فرموده

بیالین وی دید نیمی رمق
مشبك پریشان چه مغز سرش
بده گوش جا نا نوای مرا
امیدم بدی گشته ام نا امید
شده منخسف ای مرا مهر و ماه

و سائید خود را چه شهباز حق
تنی دید مانند جان در برش
برادر چه کردی نوای مرا
تو سقا و لب تشنه گشتی شهید
مرا بی جمال تو عالم سیاه

که بنموده دست از تن نوجدا
نبودش مگر خوف روز جزا

جوادی خراسانی علیه الرحمه فرموده

نظر بگشا و بنگر بکرمان برسوز آه من

بخون غلطان چرائی ای علمدار سپاه من

زیشت زین چه افتادی شکست از بارغم پشتم
 بیالین تو گر دیر آمدم اینک مرنج از من
 بچشم روز روشن تیره شد چون شب ز داغ تو
 بهر عضو که آرم دست زان عضو جدا باشد
 ز بهر جرعه آبی سکینه بر در خیمه
 خوشم از آنکه یکشب زندگی بعد از توام نبود
 زجا خیز ای که در هر غم بدی پشت و پناه من
 که دورت کوفیان از چهار سو بستند راه من
 گشا ای نور چشمان دیده بین روز سیاه من
 کدامین سنگدل کشتت چنین ای بی پناه من
 ستاده منتظر آن طفل زار بیگناه من
 اگر نه روز شب می شد ز آه صبحگاه من
 من آن طاقت ندارم کز جمالت دیده بر دادم
 بزیر تیغ خواهد بود در رویت نگاه من

امر سوم

در مرآتی حضرت علی اکبر علیه السلام

ابوالحسن تهامی فرموده

حکم المنيّة في الرية جاری
 فالعيش نوم والمنيّة يقظة
 يا كوكبا ما كان اقصره عمره
 عجل الخسوف اليه قبل اوانه
 ان تحتقر صفرا قرب مفخم
 ان الكواكب في يبل علوها
 ابكيه ثم اقول معتذرا له
 ما هذه الدنيا بدار قرار
 والمرء بينهما خيال سار
 وكذا تكون كواكب الاسحار
 فغشا قبل منظة الا بدار
 بيدوا ضئيل الشخص للنظار
 لترى صفارا وهي غير صفار
 وفقت حين تركت الام دار

فإذا نطقت فانت طاول منطقي

و اذا سكنت فانت في مضمار

و بعضی مضمون این اشعار را بفارسی گفته اند

چه زود بود ای پسر؟ که همچو کوكب سحر
 اگر کنم تکلمی ! کلام اولم توئی
 چسان بخیمه رو کنم؟ چه ناله و فغان کنم
 سکینه من از عطش؟ فتاده و نموده غش
 غروب کردی از نظرها؟ اجل بشد دچار تو
 سکوت اگر کنم دمی ! دلست داغدار تو
 چشمانم خونی نشان کنم؟ ز روی گلمدار تو

چسان باو بگویمش؟ که شد خزان بهار تو

شیخ علی پسر شیخ العراقین فرموده

شه عشاق خلاق محاسن
 بآه و ناله گفت ای داور من
 بخلق و خلق و از رفتار و گفتار
 بنا گنه منقد آن غدار خونخوار
 بکف بگرفت آن نیکو محاسن
 سوی میدان کین شد اکبر من
 بد این نورسته همچون شاه مختار
 سمند افکند سوی شاه بی یار

عیان شق القمر از فرق آن شاه
ندانستم کرا برد و کجا رفت
مقطع گشت چون آیات قرآن
روان شد از پی گم گشته فرزندان
علی افتاده زین از هم گسسته
بجایان بسته جان و ز خود بریده
گرفت آن پیکر خونین در آغوش
برون از خیمه آمد دخت حیدر
بدنبالش زنان داغ دیده

چنان زد صیحه لیلای جگر خون
که عقل ما سوی گردید مجنون

حجة الاسلام تبریزی فرموده

گفت کای بالیده سرو سرفراز
چون شدی سهم حوادث را هدف
خیز تا بینم قد و بالای تو
زاده لیلی مرا مجنون مکن
با تو روشن چشم عالم بین من
نك بسوی خیمه لیلای رویم
اکبرای بی تو جهان بادا خراب

تو سفر کردی و آسودی زغم
من در این وادی گرفتارالم

محزون رشتی فرموده

قد سرو او را چه افسره دید
که رفت از کفش صبر و تاب و قرار
بهر ورطه بودی جلال پدر
که افکند این قد رعناى تو
من از عمر سیر و توئى چاك چاك

در آغوش بگرفت آن پاره تن
که شاید دور و خند در يك بدن

وله

افغان ز دل زینب خونین جگر آمد
وقتی که پاو مردن اکبر خبر آمد
آندم که حسین بر سر نعش پسر آمد
بیتاب چه پهلوی ضیاء بصر آمد

شد از شمشیر آن مر دود گمراه
سوی لشکر گه دشمن شدی تفت
همی دانم که جسم جان و جانان
چه رفت از دست شاه عشق دلبنده
عقابی دید نسا گه پر شکسته
سری بی افسر و فرق دریده
توانائی شدش از تن زسر هوش
چه آوردند تهنال پیمبر
دوان شد سوی نعش برگزیده

سر نهادش بر سر زانوی ناز
ای درخشان اختر برج شرف
ای بطرف دیده خالی جای تو
بیش از این بابا دلم را خون مکن
ای نگارین آهوی مشکین من
خیز تا بیرون از این صحرا رویم
رفتی و بردی ز چشم باب خواب

گل از غوانیش پژ مرده دید
چنان گشت از خویش بی اختیار
جوانا تو بودی هلال پدر
که زد تیغ بر فرق زیبای تو
تو صد پاره و من ز غمها هلاک

گلزار نبی گشته تهی از همه گلها
لیلی شده درد دشت بلایکسره مجنون
یعقوب فراموش نمود از غم یوسف
تاریک شد اندر بشارش عالم فانی

بگرفت تن یوسف خود تنك در آغوش یعقوب صفت ناله اش از سینه بر آمد

کای تازه جوان من که ندیدم ز تو کامی

عمر پدر از بعد تو دیگر بر آمد

هیرزا حسن کرمانی متخلص بخاکي فرموده

چه لیلی مانده ز آب دیده مجنون وارپا در گل عنان تو سن اکبر گرفت و گفت راز دل

الای نوجوان رحمی بمن در حالت پیری ز دنبال تو من میآیم ای فرزند تأخیری

من آن لیلای صحرای الستم کز ازل بستم بگردن همچو مجنون ازخم زلف تو انجیری

خدایو خاققین یعنی حسین آن شاه کونینی که از خون شهیدان ریخت شقت طرح گلذاری

ترا ای نوجوان شهابمهد ناز پروردم

بامیدیکه امروزم بگیری سدت در پیری

وله

چه اندر بحر خون انکند لنگر شبه پیغمبر بصحرای بلا شد شد آشکارا شورش محشر

بجولان گاه آمد شہسواری ماه رخساری سوار مرکب دلدل وقاری رفرف آثاری

خدایوی کز وجودش آسمان سائر زمین ثابت شه گلگون سواری حیدر کرار کرداری

نظر میکرد در مقتل بنفش شبه پیغمبر

بگردون میکشید از یکسی آه شررباری

جودی خراسانی علیه الرحمہ فرموده

نونهال من بیاتاهمچو گل بویت کنم این دم آخر نظر بر روی نیکویت کنم

همچه نور از دیده ام اینور چشمانم مرو تا مرگان شانه بر سنبل مویت کنم

سوی قربانگه روانی ای ذبیح من بیا سرمه از دود دل بر چشم جادویت کنم

پیش رویم یکزمان بخرام ای روروان تا تسلی دل از آن قد دل جویت کنم

کعبه ام روی تو بود و قبه ام ابروی تو باش یکدم سجده بر محراب ابرویت کنم

وای بر من کز جفا بایدز کوفه تابشام همراهی بسا قاتل بیرحم بد خویت کنم

ای دریغا شمر نگذارد دمی در تلنگه از دل خواتین فغان اندر سر کویت کنم

رأس تو در رو برویم تا چهل منزل در بخت

خضم نگذارد دمی تا يك نظر سویت کنم

وله

بابا بیا که تیغ جفا ساخت کار من بر گی نچیده گشت خزان نوبهار من

با با زپا فتادم و جانم بلب رسید دست اجل گرفت ز کف اختیار من

قاتل مرا زخنجر کین پاره پاره کرد رحمی نکرد بر مژه اشگبار من

تا بر تنم بود رمقی بر سرم بیا بنگر بوقت مركر احوال زار من

از تیغ ظلم رشته عمرم ز هم گسیخت

لیلا بگو دگر نکشد انتظار من

وله ایضاً

وه چه اکبر قدش افکنده ز پا طوبی را نور بخشیده رخس مهر جهان آرا را
 گیسویش کرده سیه پوش شب یلد را کرده مجنون ز غم فرقت خود لیلا را
 هر که یاد از مه رخسار پیمبر می کرد از فروغ رخ او دیده منور می کرد
 زلف بر عارض او عود بمچمر میکرد لب لعلش بسخن قصه کوثر می کرد
 وه چه اکبر که برخ شبه پیمبر باشد وه چه اکبر که بیازوی چه حیدر باشد
 تشنگان را چه غم از ساقی کوثر باشد شافع امت جدش صف محشر باشد
 دید شهزاده چه بی یاری شاهنشاه دین پی تعظیم پدر خم شد و بوسید زمین
 گفت ایداده شرف فرش تو بر عرش برین خادم بار گه خاص تو جبریل امین
 ناله اصغر بی شیر ز جان سیرم کرد عطش و زاری اطفال زمین گیرم کرد
 غم بی یاری تو حالت تصویرم کرد حکم تقدیر عجب بر دم شمشیرم کرد
 شاه گفتا بدلم خوش که خیالی دارم در گلستان جهان تازه نهالی دارم
 روز را همچو تو خورشید مثالی دارم شب ز ابرو و رخت بدر و هلالی دارم
 دل لیلا زغم مرگ تو گردیده کباب خانه صبر من از داغ تو گشته است خراب
 از چه بر کشته شدن میکنی اینقدر شتاب نو جوان اکبر من هست ترا وقت شباب
 بود امیدم که ترا جان پدر شاد کنم حجله عیش ترا بندم و داماد کنم
 خاطر زار خود از قید غم آزاد کنم دل خود شاد از آن قد چو شمشاد کنم
 ایدریغا ز غمت زهر الم پوشیدم
 عوض خلعت شادی گفت پوشیدم

ای قدت سرو خرامان و رخت ماه تمام مهر بنموده فروغ از مه رخسار تو وام
 پیش رویم دمی ای سرو خرامان بخرام او بره میشد و میگفت حسین در گام

حیف از این سرو خرامان که ز پا میافتند
 آه کاین مرغ خوش الحان ز نوا میافتند

عند لیب کاشانی در مصیبت علی اکبر فرموده

علی اکبر الا ای طره ات هرتار زنجیری باین مجنون سر گشته از آنزنجیر تدبیری
 تمنای منای کربلا داری به قربانی نمی آید ندا مادر مکن تعجیل تأخیری
 ز بس هوش ز سر برده تمنای بهشت و حور نمی گوئی که خود دارم بعالم مادر پیری
 بیالینت نخواهیدم چه شبها باد و صد زحمت بامیدی که در پیری بعالم دست من گیری

ز دستم میروی اکنون نماند بر من دلخون
 بجز يك جان پر حسرت بغیر آه شبگیری

امر چهارم در مرثی حضرت علی اصغر

سید بحر العلوم فرموده

هل من مغيث بغيث الال من ظماء
هل راحم يرحم الطفل الرضيع فقد
هل من نصير محام او اخى حسب
بشرية من مير مهالها خطر
جف الرضاع و ما للطفل مصطبر
يرعى فميا حماموا ولا نصرا

تلك الرزايا لوان القلب من حجر

اصم كان لاد نانا هن ينقطر

حجة الاسلام تبریزی فرموده

شه گرفت آن طفل را اندر کنار
آری آری مه که شد دورش تمام
برد آن مه را بسوی رزمگاه
گفت کای کافر دلان بدسکال
شاه در گفتار و کودک گرم خواب
در کمان بنهاد تیری حرمله
جست چون تیر از کمان شوم او
چون درید آن حلق تیر آنگداز
تا کمان زه خورده چرخ پیر را
شه کشید آن تیر و گفت ای داورم
یافت دری در دل دریا قرار
در کنار خود بود او را مقام
کرد رو با کوفیان رو سیاه
که برویم بسته اید آب زلال
که زبوك نساو کش دادند آب
اوقتاد اندر ملايك غلغله
پس زنان بنشست بر حلقوم او
سر ز بازوی بدالله کرد باز
کس ندیده دو نشان يك تیر را
داوری خواه از گروه کافرم

نیست این نوباوه پیغمبرت

از فصیل ناقه کمتر در برت

میرزا عمان سافانی اصفهانی فرموده

وه چه طفلی ممکنات او را طفیل
شمة خلد از رخ زی بنده اش
اشرف اولاد آدم را پسر
از علی اکبر بصورت اصغر است
ظاهراً از تشنگی بی تاب بود
دست یکسر کاینات او را بذیل
آبتی کوثر ز شکر خنده اش
لیکن اندر رتبه آدم را پدر
ليك در معنی علی اکبر است
بساطناً سر چشمه هر آب بود

یافت کاندرا بزم آن سلطان ناز

نیست لایقتر از بن گوهر نیاز

محزون رشتی فرموده

رباب پریشان ز داغ پسر
که ای طفل معصوم مظلوم من
روان کرد سیلاب از اشك بصر
ز پیکانت تیرت که داده لب

چرا زرد شد روی گلنار تو
چرا لب فرو بسته از نوا
نه رو به پستان من راز کن
که دارد نشان صید اندر قماط
فدای تو ای اصغر مهوشم
شدی فارغ ای اصغر شیر خوار
در آغوش روح القدس راحتی
نداری بمادر دگر حاجتی

جودی خراسانی علیه الرحمه فرموده

اصغراگر ز عطش تشنه و بیتاب شدی
شمر رحمی نه اگر بردل بیتابت کرد
گفت پیکانچه بگوش تو که مدهوش شدی
طایر هوش ز سر رفت ز مدهوشی تو
نور چشمها بگشاده زهم خواب است
بود امیدم که توام یار بهر حال شوی
هوسم بود هم آواز بمادر باشی
گردلم سوخت پس از مرگ عزیزان دگر
زانکه اندردم جان دادنت ایدل خسته
سینه بگداخت از اینغم که تو با این دل ریش
دست و پائی نزدی در دم جان دادن خویش

وله

جان مادر ز برم از چه جدا گشتی تو
دل مجروح من از حجر چرا خستی تو
بکجا رفتی و اینک ز کجا آمده
با فغان رفتی و خاموش چرا آمده
چشم بگشا و بین دیده گریان مرا
آتش از نوزن این سینه سوزان مرا
شیراگر نیست مرا شیر جان میدهمت
ز سر شک مرگان ابروان میدهمت
هوسم بود که تو لب بسخن بگشائی
غنچه لب بتکلم به چمن بگشائی
هر زمان عقده غم از دل من بگشائی
نیست را هست نمائی و دهن بگشائی
تو گشائی لب و من سیرم کم غنچ تو
تو سخن گوئی و من بوسه زنم بر لب تو
اندواین دشت که لرزان جگرشیر شود
نام آب آنکه برد طعمه شمشیر شود
قالب شیر دلان صورت تصویر شود
تو چه گفتی که گلویت هدف تیر شود

وای بر جان من و آه ز مظلومی تو
 حیف ای نوردل و دیده ز محرومی تو
 طفل را جای اگر بر لب کوثر باشد
 عوض شیر بکامش همه شکر باشد
 چشم او باز همی جانب مآدر باشد
 دل زار تو ز من از چه مکدر باشد

امر پنجم

در مرثی حضرت قاسم علیه السلام

حجة الاسلام نهانندی فرموده

شد چه بی یار و معین سبط رسول مدنی
 تیغ بگرفت ز ماه نو و آراست بخوبیش
 با دوصد ناله ز پور شه اورنگ دنی
 شیرسان عزم خطا زاده کرد ز و شد
 مادرش گرم فغان کردن و او گرم جدال
 تا که بارید بر او سنک قضا ز امر قدر
 گشت شق القمر آن دم که شد اندر یتیم
 تیشه ظلم عدو کرد ز بیداد سپهر
 شد نگویند چه از باد سیه لاله سرخ
 خواند عم خود و شه آمد و دید از ره کین
 بر کشید از دل پردرد چنین ناله که کرد
 صله شعر تو آنست تجلی که بهش
 دستگیر تو شود رحمت دا دار غنی

مرحوم ناصرالدین شاه در مصیبت حضرت قاسم فرموده

چه اعدادید قاسم را که در گردن کفن دارد
 رخس چون پر تو افکن شد در آن وادی قلم گفتا
 لبش پژمرده همچون گل ز سوز تشنگی اما
 چه بلبل شور انگیزد در آواز رجز خوانی
 کشیده تیغ خون افشان ز ابرو در صف هیچجا
 چنان آشوب افکند اندر آن صحرا ز خونریزی
 چه بی انصاف بودی آنجفا جویان سنگین دل
 زهر سولشگر عدوان هجوم آورد چون ظلمت
 فکندند از سر بر زین سلیمان وار آنشه را
 چه سرو قد اوزینت گلستان بلا را شد
 همه گفت از ره تحسین عجب وجه حسن دارد
 خوشحال زمین را کومهمی در پیراهن دارد
 تو گوئی چشمه کوثر در این شیرین دهن دارد
 بشوق نو گلی گو در میان آن چمن دارد
 تو گوئی ذوالفقار اندر کف خود بوالحسن دارد
 پس از حیدر نه در خاطر دگر چرخ کهن دارد
 چه جای نیزه و خنجر در آن سیمین بدن دارد
 بصید شاهبازی جمله گوزاغ و زغن دارد
 بلی اندر کمین دایم سلیمان اهر من دارد
 بگفتا تاب سم اسب کی همچون بدن دارد

مراد رباب یا عما ز روی مـرحمت اکنون

که مرغ روح شوق دیدن با هم حسن دارد

حجة الاسلام تبریزی فرموده

گوهر شاداب دریای محن
برده ماه چارده شب را به سال
در شجاعت حیدر لشکر شکن
خواستار عزم قربان گاه شد
رو تو در باغ جوانی خوش بچم
نیست کس را زان امید بازگشت
گردد از سم ستوران پای مال
غلطد اندر خون به میدان نبرد
ای تو ملک عشق را مالک رقاب
لیک دست از کامرانی شسته ام
خون بجای شیر مادر خورده ام
باز با شهد شهادت مام من
در غلامان بی شهنشه زندگی

قاسم آن نو بـاوه باغ حسن
چهارده ساله جوان نو نهال
در حیا فرزانه فرزند حسن
با زبان لایه نزد شاه شد
گفت شه کای رشک بستان ارم
بوی خون میآید از دامن دشت
کی روا باشد که این رعنا نهال
کی روا باشد که این روی چه ورد
گفت قاسم کای خدیو مستطاب
گر چه خود من کودک نورسته ام
من بمهد عاشقی پرورده ام
کرده در روز ولادت کام من
تـنـک باشد در طریق بندگی

زندگی را بی تو بر سر خاک باد

کامرانی را جگر صد چاک باد

میرزا عمان سامانی فرموده

بر آمدتا که گردد کشته عشق
بـمـلـک عشق بابش دومین شاه
یتیم آسا به صد شیرین زبانی
بگفت ای از تو پیدا عرش دادار
مرا درد یتیمی برده از یـمـاد

یکی در یتیم از رشته عشق
بچرخ دلبری بد اولین ماه
بعجز و لایه و نیکو بیانی
به خاک پای آن شه سود رخسار
غم بی یاریت ای داور داد

چه شد آتش باذن جنک خوشنود

همه اهل حرم را کرد بدرود

جودی علیه الرحمه فرموده

مکن مقاتله شاهای دمی نما درنک
شکست زیر سم اسب استخوان هایم
بیا بیا که بود وقت جان سپردن من
بما تم بحرم منع اشک و آه مکن
زناله تازه عروس مرا خموش کنند
برس بداد من بی بوا یتیم منم
ستم کشیده و افکار و بی نصیب بود

عموفدای تو گزدم بداردست از جنک
تو جنک میکنی و جان برفت ز اعضايم
بیا بیا که رسیده است وقت مردن من
عمو بچشم یتیمی بمن نگاه مکن
بگو که حجله عیشم سیاه پوش کنند
ز جور قوم جفا پیشه دل دو نیم منم
میان اهل حرم مادرم غریب بود

کند چه از غم من آه و ناله وزاری بگوی تا بدهندش ز مهر دلداری
از این بلیه رها پیون شوی بخاطر شاد در آن شبی که علی اکبرت شود داماد
سر مزار مرا هم دمی چراغان کن
ز روی لاله رخان تربتم گاستان کن

امر ششم

در مرثی جناب عبداللہ بن حسن

بود طفلی ز حسن در حرم آل عبا یوسف یثرب و بطحاً و عزیز زهرا
حسنی وجه و حسین خلق و پیمبر سیما بسته از شادی قاسم بسر پنجه حنا
رخ او مصحف و کیسوی سیه بسم الله
عمر کوتاه ولی نسام نکو عبدالله
مایل دیدن سلطان شهیدان گردید از سرا پرده روان جانب میدان گردید
چرخ از کجروینخویش پيشمان گردید
شور محشر بصف ماریه گردید بدید
مادر و عمه و عم زاده بشور افتادند همه در واهمه و شور و نشور افتادند
حوریانهم بتأسف ز قصور افتادند
همه بر سایه آن امعه نور افتادند
مادرش غنچه پستان بسر دست نهاد گفت از این شیر که خوردی تو گوارایت باد
یک پسر را بحضور تو نمودم داماد رفت و تا صبح قیامت بدلم داغ نهاد
مرواز دیده و برهم مشکن اعضايم
ورنه من از عقبیت سینه زنان میآيم
زینبش گفت که ایشمع سرا پرده ناز میکشم من قدم ناز تو بر چشم نیاز
بودامیدم که تو ما را برسانی بحجاز
رشته عمر تو کوتاه شد و امیدم دراز
گفت شهزاده حسین عم غریبم تنهاست گل گلزار نبی خار بچشم اعداست
او بخون من سرا پرده نشینم نه رواست
خاک عالم بسر من این چه حیا و چه وفاست
الغرض اهل حرم را بحریم برگرداند خویشتن را بحضور شاه لب تشنه رساند
شه دین در برش آورد و در اشک فشانید
سینه بر سینه نهاد و بکنارش بنشانید
گفت ای جان گرامی بکجا آمده تیر می بارد از این قوم چرا آمده
گفت شهزاده که از راه وفا آمده ام
جان عمو بسلام شهداء آمده ام

میرزا عمان سامانی اصفهانی فرموده

یکی طفلی برون آمد ز خر گاه
هوای دبدن شه داشت بر سر
در آدم خواهران را گفت آنشاه
ندارند این جماعت رحم بر ما
گریزان از حرم گردید آن ماه
شپش بگرفت همچون جان شیرین
چرا بیرون شدی از خر گاه ایجان
ناگه کافری زانقوم گمراه
ز بهر حفظ شه کودک حذر کرد
جدا گردید دست کودک از تن
چه دیدش حمله آن شوم بد بخت
که کودک جان بداد و بی محابا
پرید از دست شه تا نزد بابا

امر هفتم

در مدح جون مولی

شیخ علی پسر شیخ العراقین فرموده

شهنش فرمود کای عبد وفا دار
تو تابع آمدی ما را بر راحت
غمین شد جان جون سخت پیمان
پروودم تنی بی رنج و زحمت
نمک شناسی ایشه از بلیسی است
نسب باشد لثیم و چهره ام تار
بمن منت نه ای دادار گردون
اجازت یافت چون آن با سعادت
بگفت ای قوم بد کیش سیه روز
سیه رنگی نباشد از قصورم
چه خالی بر رخ زیبای حورم

در شهادت جون مولی ابی ذر علیه الرحمة

یکی ماه رخسار با فر و جاه
غلام سیه چهره شد تنک دل
که ما گر سپاه واگر روشنیم
تنفر نمود از غلام سیاه
بگفتا بدو کای بت سنگدل
همه عندایبان یک گلشنیم

ترا آنکه رخسار چون بدر داد
اگر قطره از سیاهی من
از آن خال حسنت یکی صد شود
وگر از بیاض تو بر عکس کار
مرا صورت لیلۃ القدر داد
بروی تو افتد بوجه حسن
گر فتار حسن تو بی حد شود
برویم شود نقطه آشکار

مرا خلق مبروص خوانند و شوم
گریزند از من بهر مرز و بوم

در شهادت حربین یزید

پسر شیخ الهر قین فرموده

روانشد سوی جیش رحمت حق
بگفت ای شه منم آن عبد گمراه
دل آزاد گمان عشق یزدان
خطایم بخش ای شاه عدو بند
یم عفو ازل شد در تلاطم
زخوشنودی نمیگنجید در پوست
چه بخشیدش خطا شاه خطا بخش
بگفت ای قوم بد کیش زنا زاد
امیری بر گزیدم در دو عالم
که باشد بهترین نسل آدم

بود حق آشکارا از ضمیرش

نبی پیدا ز سیمای منیرش



باب ششم

در اسم و لقب و کنیه و تاریخ ولادت و شهادت حضرت

علی بن الحسین زین العابدین ع

و در تعیین زوجات و اولاد و اقارب و حواریین و بعضی از تواریخ متعلقه بآن بزرگوار و در تعیین بعضی از قبور متبر که از بزرگان و امامزادگان عظام در مصر و شام و حلب و بعضی از بلاد دیگر عثمانیه است

در این باب هفت فصل است و يك خاتمه

فصل اول در اسم و لقب و کنیه و نسب آن بزرگوار

اسم شریف آن حضرت علی است و اشهر القاب آن بزرگوار زین العابدین و اشهر کنایشان ابو الحسن

والد ماجدشان حضرت سید الشهداء ع

والده ماجده شان جناب شهر بانویه بنت یزدجرد سلطان الاعاجم و آخر ملوک الفرس این شهریار بن پرویز بن هرمز بن کسری انوشیروان العارل بن قباد بن فیروز بن یزدجرد بن بهرام گور یزدجرد بن بهرام بن شاپور ذوالاكتاف بوده

و مشهور آنست که اسم آن مخدره شهر بانیه بوده و خلاف است که آن مخدره در زمان خلافت عمر اسیر شده یا در زمان خلافت عثمان یا در زمان خلافت حضرت امیر المومنین ع

در اصول کافی از حضرت باقر ع روایت کرده چون وارد شد دختر یزدجرد بر عمر بن الخطاب مشرف و مطلع شدند بر او دخترهای مدینه چون داخل مسجد شد از نور صورت آن مخدره مسجد روشن شد عمر بآن مخدره نظر کرد آنمکرمه صورتش را گرفت و فرمود (اف بیروج بادا هرمز) یعنی روز هرز سیاه باد که اولادش این قسم اسیر و دستگیر شده اند

عمر گفت مرا دشنام میدهی و قصد کرد آن مخدره را زجر کند و اذیت برساند پس حضرت امیر المومنین فرمودند تو حق نداری که باوالم و آزاری برسانی خود مخدره برخیزد و یکنفر از مسلمین را بشوهری خود اختیار کند

پس آن مخدره برخاست و دست بر سر نازنین سید الشهداء ع گذارد بعد امیر المومنین ع بسید - الشهداء ع فرمود هر آینه زائیده میشود از برای تو از این زن بهترین اهل زمین پس متولد شد علی بن الحسین و گفته میشود علی بن الحسین ابن الخیرین فخره الله من العرب هاشم و من العجم فارس روی ان ابی الاسود الدلی قال فیه شعرا

وان غلاما بین کسری و هاشم لا کرم من نیطت علیه التمام و در مناقب است که امیر المومنین ع فرمودند ان النبی ع قال اکرموا کریم کل قوم وان

خالفوكم وهؤلاء الفرس كرماء فقد انقوا الينا السلام

و مخفی نما ناد که مسلم است ابن بزرگوار در خلافت حضرت امیرالمومنین ع متولد و از ابن مخدره متولد نشد مگر علی بن الحسین

و در بحار از عیون اخبار الرضا از حضرت رضاع روایت کرده که عبدالله بن عامر بن کریم چون خراسان را فتح نمود دو دختر یزدجرد بن شهریار را فرستاد نزد عثمان بن عفان و او یکی را بخشید بامام حسن و دیگری را بامام حسین و هر دو در حال نفاس از دنیا رحلت کردند
و در بحار میفرماید این قول اقرب است بصواب و بعید نیست که عمر در روایت اول تصحیف عثمان باشد

و در ارشاد مفید است که حضرت امیرالمومنین ع حرث بن جابر الجفی را مباشر ایالت بعضی از بلاد مشرق نمود پس دو دختر یزدجرد بن شهریار را خدمت امیرالمومنین ع فرستاد بمدینه طیبه پس آن حضرت هم یک دختر را بحضرت سیدالشهداء عطا فرمود که از او متولد شد حضرت علی بن الحسین و یک دختر را تزویج نمود بجناب محمد بن ابی بکر که از او متولد شد جناب قاسم بن محمد بن ابی بکر پس قاسم و حضرت علی بن الحسین ع دو پسر خاله یکدیگر میشوند

مخفی نما ناد که از روایات معتبره استفاده میشود که جناب شهر بانویه والده ماجده حضرت زین العابدین در مرض نفاس از ولادت آن بزرگوار از دنیا رحلت فرمود لکن از بعضی از روایات استفاده میشود که شهر بانویه در یوم الطف بوده

چنانچه در روایت ابن شهر آشوب است و جاؤا بالحرم اساری الا شهر بانویه فانها اتلفت نفسها فی الفرات

و محتملست که شهر بانویه نامی که در سرادقات عصمت و خیم طاهره بوده غیر والده ماجده حضرت زین العابدین ع وده باشد والله العالم

فصل دوم در تاریخ ولادت باسعادت حضرت امام زین العابدین ع

بدانکه اختلاف کردند در روز و ماه و سال ولادت آن بزرگوار
اما یوم ولادت باسعادت

پس در دروس و مصباح کفعمی است که روز یکشنبه بوده
و در مناقب و فصول المهمه است که روز پنجشنبه بوده
و در اعلام الوری طبرسی است که روز جمعه بوده و اصح اولست

و اما ولادت

شیخ مفید و شیخ طوسی و سید بن طاوس میفرماید ولادت باسعادت حضرت علی بن الحسین در نیمه جمادی الاولی بوده

و در دروس و فصول المهمه است که پنجم ماه شعبان بوده
و در مناقب و اعلام الوری است که نیمه جمادی الاخره بوده و اصح قول اولست
و اما سال ولادت

پس در کافی و ارشاد و دروس و مناقب و اعلام الوری و مصباح کفعمی و فصول المهمه

است که در سنه سی و هشت هجری بوده

و در مصباح شیخ طوسی است که در سنه سی شش هجری بود و اصح قول اولست
پس معلوم شد که اصح در ولادت این بزرگوار آنست که روز یکشنبه پانزدهم ماه جمادی الاولی سنه
سی و هشت هجری بود

فصل سوم در تاریخ رحلت و تعیین قاتل آن بزرگوار

و ظاهراً خلافی نیست که آن بزرگوار در روز یکشنبه از دنیا رحلت فرمود
و ایضاً خلافی معتدبه نیست که رحلتشان در ماه محرم بوده

و اما یوم آن از ایام ماه

پس در مصباح شیخ و مصباح کفعمی و کتاب تاریخ شیخ مفید است که در بیست و پنجم محرم بوده
و در اعلام الوری و روضة الواعظین و کشف الغمّه است که در هیجدهم ماه محرم بوده
و در دروس است که در دوازدهم محرم بوده و اصح قول اولست

و اما سال رحلت

پس در اصول کافی و ارشاد مفید و دروس است

که در سنه نود و پنج هجری بوده

و در مصباح و کامل ابن اثیر است

که در سنه نود و چهار بوده

و صاحب تذکره الخواص سبط ابن جوزی این قول را اختیار کرده و گفته است لا نهاتسمی سنة الفقهاء
لکثرة من مات فیها من العلماء و کان عای بن الحسین سید الفقهاء مات فی اولها ثم مات فی هذه السنة سعید
بن المسیب و سعید بن جبیر و عروة بن زبیر و عامة فقهاء المدينة

پس معلوم شد که مختار در رحلت آن بزرگوار روز شنبه بیست و پنجم ماه محرم سنه نود و پنج بوده
پس عمر شریفشان بنا بر مختار پنجاه و شش سال و هشت ماه و ده روز بوده که وقت رحلت حضرت امیر المومنین
دو سال و چهار ماه و شش روز از سن شریفشان گذشته بود و در حین رحلت حضرت امام حسن مجتبی از سن
شریف حضرت زین العابدین یازده سال و نه ماه و پانزده روز گذشته بود و در حین رحلت حضرت سید
الشهداء ع از سن شریف آن حضرت بیست و دو سال و هفت ماه و بیست و پنج روز گذشته بود

پس مدت امامت آن بزرگوار سی و چهار سال و پانزده روز بوده

و اما قاتل آن بزرگوار

در مناقب ابن شهر آشوب است توفی فی ملک ولید بن عبد الملك بن مروان بن حکم

و در اقبالست و ضاعف العذاب علی من قتله و هو الولید

و از ابن طلحه نقل شد سمه الولید بن عبد الملك

و در مصباح کفعمی است سمه هشام بن عبد الملك و کان فی ملک ولید بن عبد الملك بن مروان
بن حکم و این بزرگوار در مدینه از دنیا رحلت فرمود و در قبه جناب عباس بن عبد المطلب در بقیع

دفن شد

و سید مؤمن شهبانخی در نور الابصار مینویسد و دفن فی القبر الذی دفن فیہ عمه الحسن بن

علی بن ابیطالب

فصل چهارم در اسماء شریفه زوجات و اولاد های حضرت امام زین العابدین ع

اما زوجات آنحضرت

مقتضای بعضی از اخبار آن بزرگوار يك زوجة نکاحی بیش نداشت که فاطمه حضرت امام حسن بودالمکنی بهام عبدالله واین مخدیره والده ماجده حضرت امام محمد باقر ع بود بقیة زوجات محترمت آن بزرگوار کنیز وام الولد بودند

اما اولاد های حضرت امام زین العابدین علیه السلام

از ارشاد شیخ مفید استفاده میشود که حضرت امام زین العابدین ع یازده پسر داشته و چهار دختر اما پسرهای آن بزرگوار

اول - محمد الباقر ع

که والده ماجدشان ذکر شد

دوم - عبدالله الباهر

سوم - الحسن

چهارم - الحسين الاکبر

واین سه از يك مادرند و مادرشان ام الولد بوده

پنجم - زید الشهید

ششم - عمر اشرف

مادر این دوهم ام ولد بوده

هفتم - الحسين الاصغر

هشتم - عبدالرحمن

نهم - سلیمان

و مادر این سه هم ام ولد بوده

دهم - محمد الاصغر

یازدهم - علی

که اصغر اولاد های آنحضرت بوده و مادرشان ام ولد بوده

واما دخترها

اول - خدیجه

که مادر این مخدیره هم ام ولد بوده

دوم - فاطمه

سوم - علییه

چهارم - ام کلثوم

و مادر این سه دختر هم ام ولد بوده

و در کتاب عمدة الطالب است که نسل حضرت امام زین العابدین ع از هفت نفر از پسرانشان

باقی است

اول - امام محمد باقر ع و نسل شریف آن بزرگوار در باب هفتم ذکر خواهم کرد انشاء الله
دوم - جناب عبدالله باهر بن زین العابدین ع وجهت ملقب شدنشان بباهر حسن جمالش بود
و در عمدة الطالب است که والده ایشان و حضرت امام محمد باقر ع ام عبدالله بنت الحسن المجتبی ع
است و نسل او منحصر است از جناب محمد الارقط ابن عبدالله الباهر بن زین العابدین ع وجهت ملقب شدنش
بارقط ابن بود که مجرود بود

و در بحار از قرب الاسناد از مفضل بن قیس روایت کرده قال ابو الحسن الاول ع وهو یحلف ان لا یکلم
محمد بن عبدالله الارقط ابدا فقلت فی نفسی هذا یامر بابر والصله و یحلف ان لا یکلم ابن عمه ابدا قال
فقال ع هذا من بری به هو لا یصبر ان ینکر ننی و یعیبنی فاذا علم الناس الا کلمه لم یقبلوا منه و امسک عن
ذکر فکان خیراله

و نسل محمد ارقط منحصر است از جناب اسمعیل محمد ارقط
و در بحار است که مادر اسمعیل بن محمد الارقط ام سلمه خواهر حضرت امام جعفر صادق
علیه السلام بود

و در اصول کافی از جناب اسمعیل بن محمد الارقط روایت کرده که گفت من در ماه رمضان مریض
شدم مرض شدیدی بنی هاشم حاضر شدند بجهت حمل جنازه من پس مادرم مضطرب شد
حضرت صادق خالوی من فرمود بمادر من که خواهرش باشد برود پشت بام خانه در زیر آسمان
دور گشت نماز بخواند بعد از سلام بگوید (اللهم انک وهبته لی و لم یک شیئا اللهم وانی استوهبک
مبعده افا عرنیا)

پس مادر اسماعیل چنین کود فوراً اسماعیل شفا یافت و نشست
و نسل اسماعیل بن محمد الارقط منحصر است از دو پسر
یکی حسین الملقب بالنفسنج و دیگری محمد

و اولاد و احفاد ایشان زیاد بودند در مصر و شیراز و قم و طهران و سایر بلدان
و پسر دیگری داشت محمد ارقط که اسمش قاسم بود

در کتاب زینت المجالس از اصمعی روایت کرده که هادی عباسی برادر هرون الرشید که ظالم بی
باک سفاکی بود در ایام خلافت خود قاسم بن محمد بن عبدالله بن زین العابدین بن حسین بن علی بن
ابی طالب ع که از کبار سادات بود و زبور علم و عمل و حلیه ورع و تقوی آراسته بود نزد خود طلبید
گفت کیستی

گفت من قاسم بن محمدم از رسول الله ص

هادی مادر او را دشنام داد و گفت ترا چنان بکشم که هیچکس را چنان نکشته باشند
قاسم فرمود آنچه نسبت بمادر من گفتی بمادر تواسب است چون اودف زن و رقاص بود و پدرت
او را از بیت المال مسلمانان و حقوق مومنان خریده و اما آنکه گفتی (ترا بکشم) مرا از کشتن مترسان
که من از اهل بیتی هستم که قتل عادت ایشان است و شهادت را شرف خود میدانند
پس آن ظالم فرمان داد که تمام اعضاء او را بمقراض قطع کردند و او بر خود نیچید و آهی
نکشید و بعد از مدت قلیلی هادی عباسی بجهنم واصل شد

وایضا در زینة المجالس است که قاسم بن محمد ارتط پسر ی داشت محمد بن قاسم که در جوزجان خروج کرد و آن مملکت را تصرف نمود

معتصم بن هرون عباسی عبدالله بن طاهر ذوالیمینین را بمحاربة او فرستاد - عبدالله بعد از محاربة زیادی او را اسیر کرد و در زندان حبس نمود و از سرما بیم آن بود که هلاک شود عبدالله طاهر فرمود تا او را از زندان آوردند الی آخر قضیه

سزم - جناب حسن بن علی بن الحسین زین العابدین ع
و اولاد های اوست مخدیره مکرما والدة سیدین سند بن المرتضی والسید الرضی
فی دار السلام ان امها فاطمة بنت الحسین بن احمد بن الحسین الناصر الاصم صاحب الدیلم ابن علی بن الحسن بن علی بن الحسین زین العابدین ع التي تشکل فی رؤیا شیخنا المفید بشکل فاطمة الزهراء ع
چهارم - جناب زید الشہید بن زین العابدین ع المکنی با بن الحسین
و در عمدة الطالب است و گفته میشود باو حایف القرآن

و در ارشاد ائمت و کان زید بن علی بن الحسین ع عین اخوته بعد ابی جعفر و افضلهم و کان غابدا ورعا فقیها سخیا و ظهر بالسیف یا امر با المعروف وینهی عن المنکر و یطلب بشارات الحسین و روایت شده که جناب زید از شرارت و جلالت خالد بن عبدالملک بشام آمد و داخل شد
به هشام بن عبدالملک بن مروان بن حکم

هشام گفت تو امید خلافت داری و ترا چه و حال آنکه مادر تو کنیزی بوده
جناب زید فرمود احدی اعظم منزلة عند الله از پیغمبر مبعوث شده نیست و او پسر کنیزی بوده که مادر اسمعیل بن ابراهیم باشد و از تو کمتر نیست مردی که پدرش رسول الله و امیر المومنین است
پس هشام از جای خود جستن نمود و میر غضبش را طلبید و گفت امشب زید باید در میان عسکر من نماید

زید خارج شد و فرمود (ام یکره قوم قط جراسیوف الاذلوا)
و این کلمه را بهشام رسانیدند دانستکه جناب زید خروج میکنند هشام گفت گمان میکنید که این خاندان برجیده شده اند بجان خودم است برجیده نمیشود خاندانی که مثل زید خلف آنها باشد
و جناب زید روانه بجانب مکه معظمه گردید

هشام بن عبدالملک فرستاد او را از مکه گرفتند با **جناب داود بن علی بن عبدالله بن عباس بن امیر المومنین ع** و محمد بن عمر بن امیر المومنین ع
و روانه کرد بکوفه نزد یوسف بن عمر و اثنقی جهت طعی شدن دعوائی که خالد قیسری بآنها داشت

بعد از طعی آن دعوی یوسف بن عمر آنها را رها کرد پس شیعیان کوفه با جناب زید بیعت نمودند هر که ثابت ماند او را زیدیه نامیدند و هر که تخلف نمود او را رفضیه نامیدند
و آن بزرگوار در سنه صد و بیست و یک خروج کرد و یوسف بن عمر و اثنقی و جماعت کثیری با وی مقابله نمودند پس راشد غلام یوسف بن عمر و اثنقی تیری پیشانی او زد تیر را که بیرون آوردند جان بجان آفرین تسلیم کرد و او را در ساقیه آبی دفن کردند

خبر بیوسف بن عمر و اثنقی رسید آن ملعون امر کرد جسد نازنین او را بیرون آوردند و سر نازنین او را فرستادند بشام نزد هشام بن عبدالملک و بدن نازنین او را در کناسه کوفه بدار زدند و چهار سال آن

بدن نازنین بر روی دار بود

و در دارالملوک از این عیاش نقل کرده که جناب زید پنجسال در کوفه بالای دار بود عرباناً و احدی عورت او را ندید

و در شرح صحیفه است که عنکبوت بعورت او تار تنیده بود و عورتش را ستر کرده بود و همین قسم آن بدن نازنین بالای دار بود تا سنه صد و بیست و پنج که هشام بن عبدالملک بدرک واصل شد و ولید بن یزید بن عبدالملک الملقب بجبار عنید بجای او بخلافت نشست و حکم کرد جناب یحیی بن زید وادر جوزخان شهید کردند و سر نازنین او را بجهت ولید بشام هدیه فرستادند

ولید نوشت یوسف بن عمر و الثقفی خذ عجل اهل العراق فانزله من جزعه و احرقه بالنار ثم نسفه بالیم نسفا

پس یوسف بن عمر و امر کرد که آن بدن نازنین را از دار فرود آورند و بآتش سوختند و خاکسترش را در میان کشتی نمودند و بآب فرات ریختند انتهى

و در ارشاد مفید است که شهادت آن بزرگوار روز دوشنبه دوم ماه صفر سنه صد و بیست بود و سن نازنین او در وقت شهادت چهل و دو سال بود

و در بحار از عبون الاخبار روایت کرده که جناب زید در چهارشنبه غره صفر در کوفه خروج کرد و روز جمعه سوم صفر شهید شد

و در تاریخ طبری از واقعی نقل کرده که شهادت ایشان سنه صد و بیست و یک بوده

و از هشام کلبی از ابی مخنف روایت کرده که در سنه صد و بیست و دو بوده انتهى

و در شرح صحیفه از جناب یحیی روایت مفصلی نقل میفرماید و در آن روایت است ان ابی کان عقل من ان یدعی مالیس له بحق انما قال ادعوکم الی الرضا من آل محمد ص عنی بذک ابن عمی جعفر الخ و ایضا در شرح صحیفه است و قتیکه خبر قتل جناب زید را حضرت صادق ع دادند فرمود (انالله و انا الیه راجعون انه کان نعم العبد ان عمی کان رجلاً لدنیا نا و آخرتنا مضی والله عمی شهیداً کشهداء استشهدوا مع رسول الله ص و علی و الحسن و الحسین

و از جریر ابن ابی حازم روایت کرده قال رایت النبی ص فی المنام مسنداً الی خشبته زید بن علی ع و هو یقول هکذا یفعلون بولدی

و از حضرت صادق ع روایت کرده فرمود مضی والله عمی زید شهیداً مثل ما مضی علیه علی بن ابیطالب و اصحابه انتهى

و در ارشاد شیخ مفید است که خیلی از شیعه اعتقاد نمودند در او امامت را

و جهت اعتقادشان این بود که آن بزرگوار خروج فرمود و میخواست مردم را بسوی پسندیده شده از آل محمد و مردم گمان میکردند که مرادش خودش و استحال آنکه مراد خودش نبود چون میدانست که مستحق امامت برادرش حضرت باقر بود و آن بزرگوار هم در وقت رحلت وصیت فرمود بفرزندش حضرت صادق علیه السلام انتهى

و مرحوم سید علیخان در شرح صحیفه فرموده که خداوند اذن داد در هلاکت بنی امیه بعد از زید بن علی بن الحسین بهفت روز

الحاصل کسایکه قائلند بامامت جناب زید بعد از حضرت باقر آنها را زیدیه میگویند

و در مروج الذهب است که آنها هشت فرقه بودند و اکثر آنها فرقه جارودیه هستند که از اصحاب

ابن جاورد و زیاد بن منذر میباشند و این چند شعر از جناب زید بن علی بن الحسین ع نقل شد
 نحن سادات قریش ۱ قوام الحق فینا
 نحن مننا المصطفی المختار و المهدی منا
 و در اول شرح صحیفه مرحوم سید علیخان پنج حدیث مسلسل از جناب محمد بن زید الشہید روایت
 فرموده اند از پدرش جناب زید از برادرش حضرت باقر ع از پدرش حضرت زین العابدین ع از پدرش
 حضرت سید الشہداء ع از پدرش امیر المومنین ع از پیغمبر ص و ما تیمنا آن پنج حدیث شریف
 را ذکر میکنیم

حدیث اول

بالاسناد المسلسل قال علی سمعت رسول الله يقول وقد سئل يا ائمة خاتمك ربك ائمة المعراج قال خاطبني
 بلسان علي فاليومني انقلت يا رب خاطبني ام علي ع فقال يا احمد ناشيء اس كالا شياء لا انا اس بالناس ولا اوصف
 بالشبهات خلقتك من نوري و خلقت علياً من نورك اطاعت علي سرائر قلبك فلم اجدفى قلبك احب من علي
 بن ابي طالب فخاطبتك بلسانه كبريا طمئن قلبك
 بیان - بلسان علی ع ای بلجهته و الشبهات الامثال

حدیث دوم

بالاسناد المتقدم قال علي قال رسول الله ص ان علياً لا خيشن في ذات الله
 بیان - اخيش علي وزن افيضل و تصغيرش بجهت دلالت بر تعظیم است مثل قوله و بهيمة تصغر منا الا امل
 و اخيش مصغراً فعل التفضيل است يعني علي ع كثير الخشونة است في ذات الله و شديد التصلب و اشد است في
 الاوامر الالهية و ذات الله عبارتست عما يضاف اليه من الاحكام و الحدود و الاوامر

حدیث سوم

بالاسناد المتقدم قال رسول الله ص ان علياً ممسوس في ذات الله
 بیان - و كان شبه تشده و تصلبه في الامور الالهية و عدم ملاحظة اومة بالجمون الذي لا يبالي
 بما يقال فيه من اوم او مذمة

حدیث چهارم

بالاسناد المتقدم قال ان علياً كان لرسول الله ص سر قلما عشر عليه
 بیان - هذا دليل على اطلاع علي ع عليه دون غيره و الا فكل احد سر قلما عشر عليه و لو لا اطلاعه عليه
 لما علم ولا اخبر بان له سر

حدیث پنجم

بالاسناد المتقدم عن علي بن ابي طالب ع يقول سمعت رسول الله يقول نحن بنو عبد المطلب ما عادانا بيت
 الا وقد خرب و لا عاوانا كلب الا وقد جرب و من لم يصدق فليجرب

بیان - بیت ای اهلبیت مثل قوله واستل القرية ای اهل القرية
و در عمدة الطالب است که اولاد جناب زید منحصر بود بچهار پسر

اول جناب یحیی بن زید بود

والده ماجده اش ریطه بنت ابی هاشم عبدالله بن محمد الحنفیه رضی الله عنه بود
و در شرح صحیفه است که چون جناب زید را شهید کردند جناب یحیی رفت بمدائن یوسف بن
عمر و الثقفی فرستاد در طلب او از آنجا رفت به ری و از ری رفت بنیشابور اهل نیشابور استدعا نمودند
که آنجا بماند فرمود بلدة قم ترفع فیها لعلی و آله رایة لاحاجة لی فی المقام بها
و از آنجا تشریف برد بسرخس و ششماه در آنجا نزد یزید ولد عمرو تمیمی ماند تا آنکه هشام ولد
عبد الملك بدرک واصل شد و ولید ولد یزید بن عبد الملك بخلافت نشست نوشت بنصر ولد سیار و الی
خراسان در طلب او برآید

نصر ولد سیار او را در بلخ گرفت و بنصر بن سیار نوشت بنصر ولد عمرو و الی
کوفه و او هم نوشت بولید بن یزید و ولید بن یزید بن سیار که او را رها نماید
پس جناب یحیی آمد بجوزجان و در آنجا جمعی از اهل جوزجان و طالقان با و ملحق شدند
نصر بن سیار سالم بن احوذ را فرستاد و سه روز با جناب یحیی مشغول مقاتله شد تا آنکه عصر روز
جمعه سنه صد و بیست و پنج آن مظلوم را شهید کردند در سن هیجده سالگی و سر نازنین او را
فرستادند نزد ولید بن یزید و آن ملعون هم سر نازنین را فرستاد نزد مادر جناب یحیی ریطه و در
آغوش مادر گذاردند

مادرش نظر کرد گفت شرموه عنی طویلا هدیتموه الی قتیلا صلوات الله علیه بکرة واصیلا
و آنکسیکه سر نازنین یحیی را از بدن جدا کرد سورة بن الحر بود و کسیکه بدنش را برهنه کرد
عبری بود و هر دو را ابو مسلم مروزی گرفت و دست و پایشان را قطع کرده بدار آویخت و از برای
یحیی بن زید عقبی نبود (ره) انتهى

در کتب تواریخ است که بدن نازنین یحیی را بدار آویختند و همین قسم روی دار بود تا ابو مسلم
مروزی بخراسان استیلا یافت آن بدن را فرود آورد بر آن بدن شریف نماز خواند و دفن کرد
و اشاره بقبر یحیی است شعر دعبل خزاعی

واحرى بارض الجوزجان محلها
وقبر بیاخمری لدی الغربات

و صحیفه سجادیه که زبور آل محمد ص و انجیل اهل البیت باشد از ایشان نقل شده و جوزجان که
مدفن جناب یحیی بن زید است در نزدیکی گنبد قابوس میباشد و گنبد قابوس بین استرآباد و بجنورد است
و بقعه جناب یحیی را علاءالدوله در زمان مرحوم ناصالدین شاه بنا نمود چون سابقاً معروف بود که
در آن قبه بارگاهی است ایشان که آنجا رفتند امر فرمودند بحفر قبر آن بزرگوار سه ذرع تقریباً که
حفر نمودند رسید بجسد آن بزرگوار دیدند بالای سنك لحد خشت کاشیست نیم ذرع در نیم ذرع که
بیکطرف خط کوفی سورة یس نوشته و بیکطرف دیگر نوشته بود بخط کوفی جلی هذا قبر جناب یحیی
بن زید بن علی بن الحسین بعد مرحوم علاءالدوله امر کرد بتعمیر آن قبر مطهر و آن خشت را بالای قبر
گذاردند همین بود تا زمان ورود روسها بگنبد قابوس آن خشت را از بالای سر قبر مقدس دزدیدند و بردند
و در مقدمه کتاب قابوسنامه جمل از نجف قابوس بن اسکندر بن قابوس ملقب بنصر المعالی بدینگونه نوشته قابوس

معرب کاوس است و نام جداو کاوس بن وشمگیر بن مرداویج بن زیاد دیلمی است و این طبقه را دیالمه آل زیاد خوانند

و آل قابوس در گرگان و گیلان و دارالمرز در مدت یکصد و شصت سال حکمرانی داشته اند و از نژاد سلاطین سامانیان بوده اند

و قابوس از جانب خلیفه عباسی عنصرالمعالی لقب داشته و جدش شمش المعالی و امیر منوچهر پسرش فلامک المعالی و نوشیروان بن منوچهر شرف المعالی لقب داشتند

و عنصرالمعالی کتاب قابوس نامه را در نصیحت پسرش گیلانشاه نوشته و خود در چهار صد و شصت و دو در گذشته و بیست و یک سال حکمرانی کرده

الحاصل - گنبد قابوس منسوب بانسان است و از کتاب قاموس نامه معلوم میشود که مرد حکیم عالمی بوده

دوم

از اولادهای جناب زید جناب حسین بن زید بود

الملقب بذی الدمه بجهت کثرت بکانشان

در شرح صحیفه است که در سن بود که پدرش جناب زید را شهید کردند و حضرت صادق تربیت کرد او را و تعلیم نمود

و در سنه صد و سی و پنج با صد و چهل از دنیا رحلت فرمود و سابقاً گفته شد که قبر شریف ایشان در حله سیفیه مزار مشهور است

و از احفاد اوست سید محمد گیسو دراز بن یوسف بن علی بن محمد بن یوسف بن حسین بن محمد بن علی بن حمزه بن داود بن زید بن جندی بن حسین بن فدان بن محمد الاکبر بن عمر بن یحیی بن حسین ذی الدمه

و جناب سید محمد گیسو دراز در کلبه که موضع است از نواحی عمان مدفون است

و ایضا از احفاد اوست جناب طاهر بن محمد بن محمد بن حسن بن حسین بن عیسی بن یحیی بن حسین بن زید بن علی بن الحسین ع

که قبرشان در صحن مطهر حضرت عبدالعظیم است و بقعه و گنبد عالی دارند

سوم

از اولادهای جناب زید عیسی بن زید است

و در شرح صحیفه است که تولدش در محرم سنه صد و نه بوده و رحلتشان در کوفه سنه صد و شصت و نه بوده و نصف عمرش را از خوف بنی العباس مخفی بود چون با جناب ابراهیم بن عبدالله - ض قتل باخبری خروج کرد و او علمدار بناب ابراهیم بود و ابراهیم امر را بعد از خود با او قرار داده بود بعد که ابراهیم را شهید کردند آن بزرگوار پنهان شد تا از دنیا رفت و او را موتمن الاشبال مینامیدند چون وقتی شیری را که صاحب چند اولاد بود بقتل رسانید

و در خاتمه باب چهارم از عمدة الطالب نقل شد کیفیت ملاقات نمودن محمد بن محمد بن زید بن علی بن الحسین ع عمش عیسی بن زید را در بصره

چهارم از اولادهای جناب زید جناب محمد بود

و او اصغر اولادهای جناب زید بود و در نهایت فضل و صلاح بود

و در شرح صحیفه حکایت فرموده که روزی در مکه معظمه منصور دوانقی دانه جواهر فاخری نشان داد بجناب محمد بن زید و آنجناب فرمود که این جواهر مال هشام بن عبدالملک است و بمن خبر داده اند که این جواهر نزد پسر هشام محمد بود و از اولاد هشام غیر او کسی باقی نمانده و فعلاً محمد بن هشام در مکه معظمه است

منصور از آن عداوتیکه با هشام داشت به ربیع حاجب گفت فردا که مردم نماز صبح را در مسجد الحرام بجای آوردند تمام درهای مسجد را ببند غیر یکدروهر که میخواهد از مسجد خارج شود او را بشناس و از آن یکدر خارج شود.

پس ربیع چنین کرد محمد بن هشام فهمید مطلوب جلب و اخذ او میباشد پس متحیر شد که چه بکند محمد بن زید او را دید متحیر است و او را نمیشناخت فرمود تو کیستی و چرا متحیری محمد بن هشام گفت اگر بگویم کیستم در امان هستم فرمود در امانی و خلاصی تو بر ذمه منست گفت من محمد بن هشام بن عبدالملک هستم شما کیستید فرمود من محمد بن زید هستم

محمد بن هشام که شناخت و فهمید که پدرش قاتل پدر او بوده تسلیم مرگ شد جناب محمد بن زید فرمود بتو بآسی نیست تو که قاتل پدر من نبوده آسوده باش و لکن مرا معذور بدار اگر برای خلاصی تو سخن زشتی بگویم یا مکروهی از من بتورسد محمد بن هشام گفت مختارید

پس جناب محمد بن زید رداء پسر هشام را بر روی او انداخت و او را کشید آورد نزد ربیع حاجب و چند سیلی بصورت پسر هشام زد و فرمود بر ربیع که این خبیث از کونه بمن شتر کرایه داده ذهاباً و ایاباً و حال شترها را بکرایه داده بجمعی از اهل خراسان دو نفر حارس با من همراه کن که این جمال از دست من نگریزد پس دو نفر حارس با محمد بن هشام و محمد بن زید رفتند

چون از مسجد دور رفتند فرمود یا خبیث آیا شتری را که بمن کرایه دادی بمن خواهی داد عرض کرد بلی محمد بن زید بآن دو حارس فرمود شما مراجعت کنید بعد که آن دو حارس مراجعت کردند محمد بن هشام گفت بابی انت وامی الله اعلم حیث يجعل رسالتی و یکدانه جواهر نفیسی تقدیم جناب محمد نمود عرض کرد تشریفی بقبول هذا فرمود انا اهل بیت لا تقبل علی المعروف ثمناً و من اعظم ابن را بتواگذار نمودم که خون پدرم زید باشد لکن پنهان باش تا منصور از مکه خارج شود چون خیلی اصرار دارد در گرفتن توانتهی و جناب سید علیخان شارح صحیفه کامله از اعقاب جناب محمد بن زید الشهید است و در عمدة الطالب است جناب محمد بن محمد بن زید الشهید را در سنه دویست و دوم مأمون ملعون

در مروه مسموم نمود بظلم و بدانکه در نیم فرسخی نیشابور بقعه ایست بامامزاده محروق و در دور صندوق قبر شریفش نوشته و هو محمد بن محمد بن زید بن سجاد و هو علی بن الحسین بن علی بن ابيطالب و بارگاه و حرم و کاشیها ممرق و صحن بسیار عالی دارد و در مطلع الشمس است که او را بفرمان یزید بن مهلب حا که خراسان مقتول و محروق نمودند

پنجم - از اولادهای حضرت امام زین العابدین ع که داری اعقاب بودند جناب عمر الاشرف بن زین العابدین ع بود

و در عمدة الطالب است که ایشان برادر ابوینی زید شهید بودند

و جهت اینکه ایشان را عمر الاشرف نامیدند بالنسبة بجناب عمر الاطرف بن علی بن ابیطالب ع است چون عمر الاشرف نائل بود بفضیلت ولادت امیر المومنین و فاطمة زهرا ع لهذا اشرف بود از عم پدرش که فضیلت آن از یکطرف بود که امیر المومنین ع باشد لذا این بزرگوار را اشرف گفتند و او را اطرف نامیدند

و نسل جناب عمر الاشرف منحصر بود از جناب علی اصغر المحدث و از ایشان اولاد و احفاد زیادی باقی ماند

و اولادهای اوست جناب ناصر الحن و ناصر کبیر ابو محمد حسن بن علی بن حسن بن علی اصغر بن عمر الاشرف بن زین العابدین ع

و او در سملک اتباع محمد بن زید بن اسمعیل جالب الحجارة ابن الامیر ابن زید بن حسن المجتبی ع بود که در نیم فرسخی استر اباد لشکر اسمعیل سامانی جناب محمد بن زید را شهید کردند جناب حسن بن علی مردم را بطلب خون آن جناب دعوت کرد و جمع کثیری با آن جناب بیعت کردند و ناصر الحق در آمل مازندران سنه سیصد و چهار از دنیا رحلت فرمود و در حبیب السیر است که ناصر کبیر دو پسر داشت

یکی ابوالحسین احمد که در آمل از دنیا رفت در اواخر ماه رجب سنه سیصد و یازده

و دیگر ابوالقاسم جعفر که در گیلان از دنیا رفت سنه سیصد و دوازده

ششم - از اولادهای حضرت زین العابدین ع که صاحب اعقاب بودند جناب حسین الاصغر بن زین العابدین ع بود

و از مستدرک استفاده میشود که این بزرگوار برادر ابوینی حضرت امام محمد باقر ع بود چون فرموده الراوی عن ابیه السجاد ع وعن اخیه لاییه و امه ابی جعفر الباقر ع وعن عمته فاطمه و کان الصادق ع یقول عمی الحسین من الذین یمشون علی الارض هونا و اذا خاطبهم الجاهلون قالوا سلاماً و در ارشاد است و کان حسین بن علی بن الحسین فاضلاً و راً و روی حدیثاً کثیراً عن ابیه علی بن الحسین ع و عمته فاطمه بنت الحسین ع اخیه ابی جعفر

و روی احمد بن عیسی قال حدثنا ابی قال کنت اری الحسین بن علی بن الحسین ع یدعوا فکنت اقول لایضع یده حتی یرتجاب له فی السلق جمیعاً

و روی حرب الطحالی قال حدثنی سعید صاحب الحسین بن صالح نال ام اراحدا اخوف من الحسین بن صالح حتی قدمت المدینه فرایت الحسین بن علی بن الحسین فلم ارشده خوفاً منه کانما ادخل النار ثم اخرج منها لمشده خوفاً انتهى ما عن الارشاد

و معلوم نیست که مراد حسین بر علی الحسین الاکبر است یا حسین بن علی بن الحسین الاصغر است

و در مناقب است که والده جناب اسمعیل بن جعفر الصادق و عبدالله الاقطع فاطمه بنت الحسین - اصغر بن زین العابدین است

و جناب حسین الاصغر بن علی بن الحسین در سنه صد و پنجاه و هفت از دنیا رفت و در بقیع دفن شد

و اولاد جناب حسین الاصفه سه نفر از آنها را حقیر صاحب اعقاب دیدم

اول، عبدالله الاعرج بن حسین الاصفه

که ابی العباس سفاح و ضیعه بوی داد که هر سالی هشتاد هزار دینار حاصل او بود و او را صرف محتاجین از سادات و علویات مینمود

بخراسان تشریف برد ابو مسلم مروزی بغایت از او تعظیم و احترام نمود و سادات کوفه که در نجف اشرفند از احفاد عبدالله اعرج بن حسین الاصفه بن علی بن -

الحسین اند

و ایضا از احفاد عبدالله الاعرج است جناب ابی الحسین علی بن محمد الجوانی ابن عبدالله الاعرج در دار السلام است و کان سید اجلیل القدر عظیم الشأن رفیع المنزله حسن الشمایل جم الفضائل عالماً عاملاً فاضلاً تقیاً نقیماً اصحاب ابی الحسن الرضاع الی طریق خراسان و روی عنه الحدیث وله مصنفات عدیده جلیلة فی کثیر من العلوم انتهى

دوم حسن بن حسین الاصفه بن زین العابدین ع

و از احفاد او است علی مرعشی بن عبدالله بن محمد السلیق ابن حسن بن حسین الاصفه و سادات مرعشی منسوبند باو

اولاد آنها آمدند بمازندران و از آنجا بعضی رفتند بشوشتر و از آن اولاد است جناب قاضی نورالله الشوشتری صاحب کتاب مجالس المؤمنین و کتاب احقاق الحق و غیر این دو

و بعضی از سادات مرعشی رفتند باصفهان و بعضی از آنها رفتند بقزوین

سوم علی بن حسین الاصفه بن زین العابدین ع

و از احفاد اوست جناب ابوالقاسم علی بن محمد نصر بن مهدی بن محمد بن علی بن عبدالله بن عیسی بن علی بن حسین الاصفه ابن زین العابدین ع

و این بزرگوار درون که از قرای شمرانات طهران است مدفون و معروف است بامامزاده

قاضی صابر

هفتم - از اولاد های حضرت امام زین العابدین ع که صاحب اعقاب بودند جناب علی اصفه بن

زین العابدین ع بود

آن بزرگوار کوچکترین اولادهای حضرت زین العابدین ع بود و نسل جناب علی اصفه از فرزندش

جناب حسن افطس است و از ایشان اولاد و احفاد زیادی بجای ماند

و از احفاد اوست جناب عبدالله الابيض ابن عباس بن محمد بن عبدالله شهید ابن حسن افطس ابن علی

الاصفه بن زین العابدین ع و قبرشان در یکطرف صحن مقدس حضرت عبدالعظیم است

و جناب عبدالله شهید ابن حسن الافطس را هرون طایید و در میان زندان حبس نمود آخر الامر روز

نوروزی جعفر بره مکی گردن او را زد و سر ناز نیش را شست و شوداد و هدیه فرستاد بجهت هرون الشید

پدر جناب عبدالله شهید محمد مادرش زینب دختر موسی بن عمر بن علی بن الحسین ع بود

و جناب محمد را مستعصم عباسی مسموم نمود و همان ساعت از دنیا رفت
و ایضا از احفاد اوست جناب احمد بن قاسم محمد بن جعفر بن محمد بن علی بن زین العابدین
در مقاتل است که او را در سه منزلی ری صعلایک و دزد ها بقتل رسانیدند و آن بزرگوار متوجه
نساء و ابی ورد بود

فصل پنجم

در ذکر از حواریین و اصحاب حضرت امام زین العابدین ع

و در فصل ششم از باب اول از بحار از اختصاص شیخ مفید از حضرت موسی بن جعفر روایتی ذکر
شد که روز قیامت منادی ندا کند (این حواری علمی بن الحسین ع)
پس بایستند جبیر بن مطعم و یحیی ولد ام الطویل و ابو خالد الکاملی و سعید بن مسیب
و ایضا در بحار از اختصاص شیخ مفید از حضرت صادق ع روایت کرده فرمود ارتد الناس بعد الحسن
الاثله ابو خالد الکابلی و یحیی بن ام الطویل و جبیر بن مطعم ثم ان الناس لحقوا و کثروا
و در بحار از مناقب روایت کرده و من رجاله الصحابه جابر بن عبدالله الانصاری و سعید بن مسیب
بن حزن

و چند نفر از تابعین را از اصحاب آن حضرت می شمارد من جمله سعید بن جبیر و چند نفر از بقیه اصحاب
آن حضرت را می شمارد من جمله ابو حمزه ثمالی و ابان بن تغلب و فرزاد شاعر را و می فرماید و کان بابه
یحیی بن ام الطویل

اقول اما یحیی بن ام الطویل

در رجال است کان یحیی بن ام الطویل یدخل مسجد رسول الله ص و یقول کفرنا بکم و بداینما
بینکم العداوة والبغضاء و عن ای جعفر قال اما یحیی بن ام الطویل فکان یظهر الفتوة و کان اذا مشی
وفی الطريق وزع الخاق علی رأسه و یبضع اللبان و یطول ذیله فطلبه الحجاج و قال تلعن ابا تراب و
امر بقطع یدیه ورجلیه و قتله

و اما ابو خالد الکابلی

اسمش وردان و لقبش کنکر بود
و در رجال کبیر است که ابو خالد خدمت میکرد جناب محمد حنفیه را مدتی و شك نداشت که او
امامت تا آنکه یکروز آمد خدمت محمد حنفیه عرض کرد ترا قسم میدهم بحرمت پیغمبر ص و امیر المومنین
و بحرمت نماز که من خبرده که تو امام مفترض الطاعة هستی
فرمود یا ابا خالد تو مرا قسم دادی امام بر من و جمیع مسلمین علی بن الحسین ع است
پس آمد خدمت امام زین العابدین ع و اذن دخول خواست حضرت فرمود مرحبا بك یا کنکر ما کنت
لنا بزائرا بذالك فینا

پس ابا خالد بسجده شکر افتاد و گفت الحمد لله الذی لم یمتنی حتی عرفت امامی
حضرت فرمود چه گونه امام خود را شناختی
عرض کرد تو مرا با اسمی خواندی که مادر من در حین ولادت مرا بآن اسم خوانده بآن اسم مسمی
نموده بود محمد حنفیه مرا دلالت کرده بود
و حال فهمیدم که تو امام مفترض الطاعة هستی

و اما سعید بن مسیب

در بحار از مناقب روایت کرده و من رجاله من الصحابة جابر بن عبدالله الانصاری و عامر بن وائلة الکنانی و سعید بن مسیب بن حزکان رباه امیر المومنین و اقال زین العابدین ع سعید بن مسیب اعلم الناس بها تقدم من الآثار

و سعید بن مسیب از جمله فقهاء سبعة است که بعد از صحابه بودند و فقه عامه منتهی بآنها میشود و تمام شان در مدینه در يك عصر بودند و افضل فقهاء سبعة سعید بن مسیب بود تولدش سال دوم خلافت عمر بود و رحلتش سنه نود و چهار بود

دوم از آنها جناب قاسم بن محمد بن ابی بکر بود الملقب بدیاج جدامی حضرت صادق ع و در روضات از قرب الاسناد روایت کرده انه ذکر عند الرضا ع والقاسم بن محمد و سعید بن مسیب فقال کانا علی هذا الامر

و در کافی از حضرت صادق ع روایت کرده کان سعید بن المسیب والقاسم بن محمد بن ابی بکر و ابو خالد الکابلی من ثقات علی بن الحسین ع سوم ابویوب سلیمان بن یسار برادر غطا غلام میمونه زوجه حضرت پیغمبر ص رحلتش سنه صد و هفت بوده

چهارم عبیدالله بن عبدالله ولد عقبه که از سادات تابعین بوده و یکسال قبل حضرت زین العابدین ع از دنیا رفت

پنجم عروة بن زبیر بن عوام که در سنه نود و چهار از دنیا رفت ششم ابوبکر عبدالرحمن بن حارث القرشی برادر زاده ابی جهل بن هشام بود رحلتش سنه نود و چهار بود و آنسال را سنه الفقهاء نامیدند

هفتم خارجه بن زید بن ثابت الانصاری مات سنه تسع وتسعين وقد جمعهم بعض العلماء فی بیتین
فقسمة ضیزی عن الحق خارجه
سعید سلیمان ابو بکر خارجه
الا ان من لا یقتدی بائمة
فخذهم عبیدالله عروة قاسم
و یقال ان من خواصها انها نزل الصداع من الرأس اذا علقت علیه کما ذکر فی بعض التوارخ المعتره
من الجمهور کذا فی الروضات

و اما سعید بن جبیر

مولا بنی اسد نزل مکه و کان یسمى جهید العلماء و یقرأ القرآن کعتین قیل و ما علی وجه الارض احد الا هو محتاج الی علمه

و در بحار از روضة الواعظین از حضرت صادق ع روایت کرده که سعید بن جبیر اقتداء میکرد بعلی بن الحسین ع و آن بزرگوار هم مدح و ثنا میکرد او را و نبود مسبب قتل حجاج جناب سعید ولد جبیر مگر بجهت همین امر

و ذکر شده چون داخل شد سعید ولد جبیر بر حجاج ولد یوسف الثقفی حجاج گفت انت شقی بن کسیر جناب سعید فرمود مادرم بهتر میدانسته که اسم مرا سعید ولد جبیر گذارده حجاج گفت چه میگوئی درباره ابی بکر و عمر در بهشتند یا جهنم

سعید فرمود گرم داخل بهشت یا جهنم رفتم و اهل آنها را دیدم میدانم این دو دو بهشتند یا در

جهنم

گفت چه میگوئی درباره حلفاء

گفت من وکیل آنها نیستم

حجاج گفت کدام يك از خلفاء را بیشتر دوست میداری

فرمود هر کس را خالق من از او خوشنود تر باشد

حجاج گفت خالق تو از کدام خوشنود تر است

فرمود علم ذلك عند الذی يعلم سرهم و نجویهم

حجاج گفت اباء کردی که مرا تصدیق نمایی

فرمود من دوست نداشتم که ترا تکذیب نمایم

و اما ابو حمزه ثمالی

اسمش ثابت بن دینار بود

و در رجال کبیر کشی از فضل بن شاذان روایت کرده که حضرت رضاع فرمودند ابو حمزه ثمالی در

زمان خود مثل سلمان فارسی بود در زمان خود بجهت آنکه او خدمت کرد چهار نفر از ما را حضرت علی

بن الحسین ع و محمد بن علی الباقر و جعفر الصادق و هم مقداری از زمان موسی بن جعفر را

و فی روایة ابو حمزه فی زمانه کسلمان فی زمانه و ذلك انه خدم اربعة منا و یونس فی زمانه کسلمان

الفارسی فی زمانه انتهى

و اما ابان بن تغلب بن رباح

فی کتاب الرجال انه ثقة جلیل القدر عظیم المنزلة فی اصحابنا لقی اباه محمد علی بن الحسین ع و

ابا جعفر و ابا عبدالله ع و قال ابو جعفر اجلس فی مسجد النبی ص و افت الناس فانی احب ان یری فی

شیعتی مثلك و قال ابو عبدالله ع لما اتاه نعیه اما والله لقد اوجع نلبی موت ابان مات سنة احدى و اربعین

و مائة فی حیوة ابی عبدالله ع

و اما فرزندق الشاعر المکنی بابی فراس

اسم شریفش همام بود

و در مروج الذهب است که کمیت شاعر برادر زاده فرزندق بود و در تشیع و محبت آل رسول

از اقران خود ممتاز بود

و در ب کتاب رجال کبیر است که هشام بن عبدالملک بن مروان مشرف شد ب زیارت بیت الله مشغول

طواف بود خواست استلام حجر نماید از کثرت جمعیت ممکن نشد ناگاه حضرت علی بن الحسین ع تشریف

آورد مشغول طواف شد چون بحجر الاسود میرسید مردم کوچه میدادند که استلام بفرماید

پس هشام در غضب شد مرد شامی بهشام گفت یا امیر المومنین کیست این جوان

گفت نمیشناسم (که مردم رغبت نکنند بآن بزرگوار)

آنگاه فرزندق شاعر حاضر بود گفت من میشناسم

شامی گفت کیست او یا ابا فراس

پس بالبدیهه قصیده انشاد کرد که بعضی از اشعار او اینست

در وقایعات زمان امامت حضرت امام زین العابدین ع (۳۱۵)

و البيت يعرفه و الحل والحرام
لولا التشهد كانت لائه نعم
فما بكلم الا حسين يبستم
كفر و قربهم منجا و معتصم
فی كل فرض و مختوم به الكلم
مقدم بعد ذكر الله ذكرهم

و در روضات از تاریخ ابن عسا کر نقل کرده و قتی که فرزندق از دنیا رفت جریر شاعر گریه کرد گفتند
چرا گریه میکنی و حال آنکه فرزندق چهل سالست که ترا هجوم میکند
گفت از من دور شوید فوالله ما تساب رجالن ولا تناطح كبشان فمات احدها الاتبعه الاخر عن قريب
فمات جریر بعده باربعین یوما

در بعضی از وقایع متعلقه بشهادت حضرت سید الشهدا ع
که در زمان امامت حضرت علی بن الحسین زین العابدین ع
واقع شد

فصل ششم

واقعه دوم

که در سال شصت و یکم واقع شد واقعه اسیری اهل بیت عصمت و طهارت بود
در ارشاد است که عمر سعد سرنازین حضرت سید الشهداء ع را همان روز عاشورا با خولی بن
یزید اصبحی و حمید بن مسلم از دی روانه کرد نزد عبیدالله بن زیاد و امر کرد که باقی رؤس شهداء
را هم قطع کردند با شمر و قیس بن اشعث و عمر بن حجاج روانه کوفه نمود و خود ابن سعد بقیه روز
عاشوراء و روز یازدهم را تا زوال ماند بعد با اهل البیت و حضرت زین العابدین ع روانه شد بکوفه
از این روایت استفاده میشود که تمام رؤس مقدسه را روز عاشوراء از بدن جدا نمودند و روانه
کوفه نمودند و بعد از رفتن ابن سعد جمعی از بنی اسد آمدند و بر اجساد مقدسه شهداء نماز خواندند و آنها
را دفن کردند و از برای سایر شهداء از اهل البیت و اصحاب حفره درپائین پای قبر مقدس حضرت علی اکبر
حفر نمودند و همه اجساد مقدسه شهداء را در آن حفره دفن کردند و حضرت عباس (س) را در موضعه که
الان قبر مقدسش هست دفن نمودند

و در رجال کشی از حضرت صادق ع روایت شده که از آن بزرگوار سؤال نمودند که آیا متولی
تجهیز حضرت سید الشهداء ع که بود
فرمود جد بزرگوارم حضرت زین العابدین ع
عرض کردند کجا بود آن بزرگوار

فرمود در کوفه بدست عبیدالله زیاد محبوس بود
و در امالی شیخ صدوقست بعد از بیرون شدن اهل بیت از مجلس ابن زیاد ملعون ثم امر بعلی بن الحسین
فقل رحمل مع النسوة والسبايا الى السجن وضيق باب السجن علیهم
و در لهو فست ثم امر ابن زیاد له نه الله بعلی بن الحسین ع و اهله و حملوا الى دار الی جنب المسجد الاعظم
فقاتل زینب بنت علی ع لا تدخلن علینا عریة الام ولدنا و ملوکة فانهن سبین کما سبینا

و در ارشاد مفید است و لما أصبح ابن زیاد بعث برأس الحسين ع فدير به في سلك الكوفة
كلها و قبايلها

و ايضا از ارشاد شيخ مفيد استفاده ميشود كه اهلبيت روز دوازدهم محرم وارد كوفه شدند
ميفرمايد و لما وصل رأس الحسين ع و وصل ابن سعد من غديوم و صوله و معه بنات الحسين ع و
اهله الخ

و مستفاد از روايات و تواريخ معتبره آنستكه خولای ملعون حامل رأس شريف شدا از خرمتيكه به
جايزه ابن زياد داشت عصر عاشوراء كه از كر بلا سر نازنين را حمل نمود ليلة شب يازدهم سر مقدس را
بكوفه رسانيد چون در تاريخ طبري گفته

(اقبل خولای بن يزيد برأس الحسين ع و اراد القصر فوجد باب القصر مغلقا فاتي منزله فوضعه تحت
اجانة في منزله الخ)

و از ليهوف استفاده ميشود كه اهلبيت اطهار در كوفه ماندند تا وقتيكه ابن زياد كاغذ نوشت بيزيد
و خبر داد او را بقتل حسين ع و خبر اهلبيت او را بيزيد داد

يزيد جواب نوشت و امر كرد عبيد زياد را كه سر نازنين سيد الشهداء را با سرهاي مبارك اصحاب
آن بزرگوار با عيال الله روانه شام نمايد

ولا بد فرستادن نامه ابن زياد بشام و برگشتن جواب از يزيد ملعون يكماه طول ميكشد و در اين
مدت اهلبيت ظاهراً ميان زندان محبوس بودند

چنانچه از روايت طبري استفاده ميشود

(فقيه عن هشام عن عوانة بن حكيم الكلتي قال اما قتل الحسين ع و جيء بالاثقال و الاسارى حتى
وردواهم الكوفة الى عبيد الله بن زياد فبينما القوم مجتمعون اذ وقع حجر في السجن معه كتاب مربوط في
الكتاب خرج البريد بامر كم في يوم كذا الى يزيد بن معاوية و هو سائر في كذا يوماً و راجع في كذا و كذا
فان سمعتم التكبير فاقنوا بالقتل و ان لم تسمعوا تكبيراً فهو الايمان انشاء الله قال فلما كان قبل قدوم
البريد بيومين او ثلاثة اذا حجر قد افى في السجن معه كتاب مربوط في الكتاب اصوا و اعهدها و افانها ينتظر
البريد يوم كذا و كذا فجاء البريد ولم يسمع التكبير و جاء كتاب بان سرح الاسارى قال فدعى عبيد الله بن
زياد محضر بن ثعلبة و شمر بن ذي الجوشن لعنهم الله فقال انطلقوا بالثقل و الرأس الى امير المؤمنين يزيد
بن معاوية لعنه الله قال فخرجوا حتى قدموا على يزيد و لما وصلوا الى دمشق نادى محضر بن ثعلبة على باب
يزيد جئنا رأس احق الناس و الامهم فقال يزيد ما ولدت ام محضر الام و احق منه ولكنه قاطع ظالم الخ)
و از اين روايت استفاده شد كه سرهاي نازنين را با سر اهل البيت يكمرتبه از كوفه
حركت دادند

و در كامل بهائي است كه سر نازنين را روز اول ماه صفر داخل شهر دمشق نمودند

و در نفس المهموم از كفعمي و از شيخ بهائي و از حديث كاشاني همين قسم نقل فرموده
و مسلماً در همان سنه شهادت بوده

و اما تاريخ ورود اهل البيت بشام

در جائي ديده نشده مگر در كامل بهائي كه ميفرمايد روز چهار شنبه شانزدهم ربيع الاول
اهلبيت بشام وارد شدند

اما توقفشان معلوم نيست چند مدت بوده

در وقایعات زمان امامت حضرت امام زین العابدین ع (۳۱۷)

و در امالی شیخ صدوق است ثم یزید لعنة الله امر بنساء الحسین ع فحبس مع علی بن الحسین فی محبس لا یکنهم من حرولا برد حتی تقشرت وجوههم

و در لیهوف است ثم امر بهم الی منزل لا یکنهم من حرولا برد فاقاموا به حتی تقشرت وجوههم و در کامل بهائی است ثم ان یزید امر برأس الحسین وسائر الرؤس من اهل بیت واصحابه ان یصلب علی ابواب البلد

وفیه ایضاً رأسه صلب علی منارة جامع دمشق اربعین یوماً وسائر الرؤس فی ابواب المساجد و ابواب البلد یوماً علی باب دار یزید

و از این روایت ممکن است استفاده شود که وقوف اهل البیت در محبس شام زیاده بر چهل روز بوده

و در نفس المهموم از بصائر الدرجات از حضرت صادق ع روایت کرده و قتیکه حضرت زین العابدین با اهل بیت وارد شدند بر یزید آن ظالم آنها را در منزل مخروبه جای داد که بعضی بیعضی گفتند یزید ما را باین خرابه منزل داده جهت اینکه این منزل بر سر ما خراب شود و ما هلاک شویم پس زندانیان ها بزبان رومی گفتند این جماعت اسراء میترسند که منزل برشان خراب شود و فردا همه را از این خرابه بیرون آورند و بقتل رسانند

و از این اخبار استفاده میشود که مخدرات اهل بیت را در مدتی که میان محبس کوفه یا شام بودند تهدید بقتل می نمودند

و در نفس المهموم از علامه مجلسی و از محدث نوری قدس سرهما از دعوات راوندی روایت کرده که چون حمل نمودند زین العابدین ع را بسوی یزید آن ملعون قصد کرد آن مظلوم را گردن بزند پس آن بزرگوار را در مقابل خود نگه داشت و تکلم می کرد که شاید آن مظلوم سخنی بفرماید که موجب قتلش بشود

آن بزرگوار جواب او را می داد و در دست مبارکش تسبیحی بود و او را میگردانید و با یزید هم سخن می فرمود

یزید گفت من باشما میگویم و شما جواب مرا می دهید و تسبیح می گردانید حضرت فرمود خبر داد مرا پدرم که چون نماز صبح را بخوانند و فارغ شوند با احدی تکلم نکنند تا تسبیح بگیرند و بگویند

اللهم انی اصحبت اسبحک و احمدک و اهلک و اکبرک و امجدک بعد ما اذیر به

سبحتی

و تسبیح را دور بدهد آنچه بخواند تکلم بکند بدون آنکه تسبیحی بگوید ثواب تسبیح برای او نوشته میشود و این حرز است از برای او تا شب که برود میان فرش خوابش و چون شب میان فراش خود رفت باز همین ذکر را بگوید و تسبیح را زیر سر بگذارد از برای او ثواب نوشته می شود تا صبح یزید گفت من با احدی از شما خانواده صحبتی نمیکنم مگر آنکه مرا جواب می دهید با آنچه خیر و صلاح من میباشد و از آن حضرت عفو نمود و امر نمود برها نمودن آن بزرگوار

و در نفس المهموم است بعد که یزید اظهار ندامت و معذرت نمود و اذن داد که اهل بیت اطهار را برای شهداء عزاداری نمایند تمام هاشمیات و قرشیات که در شام بودند لباسهای سیاه پوشیدند و سه روز یا هفت روز بر شهداء کربلا گریه میکردند و عزاداری می نمودند

الحاصل از مجموع این احادیث و تواریخ معلوم میشود که اهل بیت اظهار مسلماً دو ماه در شام توقفشان طول کشید بعد روانه مدینه طیبه شدند

و در لهو و فست و لما رجع نساء الحسين ع و عیاله من الشام و بلغوا العراق قالوا للدلیل مر بنا علی طریق کر بلا فصلوا الی موضع المصرع فوجدوا جابر بن عبد الله الانصاری رحمة الله و جماعة من بنی هاشم و رجالا من آل رسول الله ص ندوردوا لزيارة قبر الحسين فوافوا فی وقت واحد الخ

وثقة الاسلام نوری در اؤلوف و مرجان از جعفر ابن نما نقل کرده در کتاب مشیر الاحزان و این کتاب بیست و چهار سال بعد از وفات سید بن طاووس تألیف شده و حاصل ترجمه آنکه آل الله چون در مراجعت از شام بعراق رسیدند بدلیل راه فرمودند مارا از راه کر بلا ببر

چون بسر قبر مطهر رسیدند جابر بن عبد الله را با جماعتی از مردمان بنی هاشم که بزیارت آنحضرت آمده بودند ملاقات کردند و در یکوقت آنجا رسیدند مشغول نوحه و زاری شدند و بنای تعزیه داری را گذاشتند و زنان قبایل عرب که در آن اطراف بودند جمع و چند روز در آنجا باین شغل مشغول بودند **و مخفی نماید که این قول مستبعد است چنانچه مرحوم حاجی نوری استبعاد فرموده**

اولا بجهت آنکه خود سید در کتاب اقبال در اعمال روز بیستم صفر می فرماید و ورود اهل بیت بکر بلا در اربعین بعید است زیرا که عبید زیاد نوشت بیزید واقعه را و اذن خواست در حمل اهل بیت بشام و بعد که جواب رسید ایشانرا حمل کردند بشام و این رفتن قاصد بشام و برگشتن از شام ایلاست روز طول کشید و در روایت است که در شام یکماه ایشان را در جائی منزل دادند که ایشان را از سرما و گرما نگاه نمیداشت

و ثانیاً - آنکه احدی از اجداد فن اشاره باین تضییع نکرده اند مثل ارشاد و تاریخ طبری و تاریخ کامل در هیچیک ذکری از سفر عراق شده

و در مصباح شیخ طوسی ره است و فی بوم العشرین من صفر کان رجوع حرم سیدنا ابی عبد الله من الشام الی مدینه الرسول ص و هو الیوم الذی ورد فیهِ جابر بن عبد الله بن حزام الانصاری صاحب رسول الله من المدینه الی کر بلا لزيارة قبر ابی عبد الله ع

و ظاهر عبارت آنستکه روز اربعین از شام حرکت کردند نه آنکه وارد مدینه شدند چه از ده شق تا مدینه کمتر از یکماه سیر قافله متعارف نشود

و ثالثاً - تفصیل ورود جابر بکر بلا در کتب معتبره موجود است و ابداً ذکری از ورود اهل بیت و ملاقات ایشان جابر را ندارد

چنانچه عماد الدین طبری شیخ ابوالقاسم که از تلامذه ابو علی پسر شیخ طوسی است در کتاب **بشارة المصطفی** روایت کرده از عمش که از بزرگان محدثینست و او از عطیه بن سعد بن جناده عوفی کوفی که او نیز از روات امامیه است روایت کرده که گفت با جابر بیرون رفتیم بجهت زیارت حضرت سید الشهداء ع آنگاه شرح داد کیفیت ورود خود و جابر را بکر بلا و اجمالش آنستکه جابر غسل کرد و خود را شبیه بمحرمان نمود و بسعد خوشبو کرد و چون نایبنا بود عطیه دست او را بقبره مطهر رسانید پس بی هوش شد آب بر او پاشید بحال آمد پس بسوزدل سخنان جگر سوز بحضرت عرض کرد آنگاه بر شهداء سلام کرد و در آخر کلامش گفت ما نیز شریک بودیم در آن اداری که داخل شدید یعنی مقدسه و نصرت حضرت سید الشهداء علیه السلام و شهادت

عطیه گفت ما رنجی نکشیدیم و شمشیری نزدیم و سرهای این جماعت از بدن جدا و زنا نشان بیوه و

فرزندانشان یتیم شدند چگونه در اجر با ایشان شریکیم
در جواب حدیث نبوی را که خود شنیده بود ذکر کرد که هر کس دوست دارد عمل قومیرا با ایشان
در ثواب آن عمل شریک باشد الخ

از این روایت معلوم میشود که اهل بیت را ملاقات نکردند والا چگونه میشود عطیه ذکر می نکرده
باشد انتهى صاحب مافی اللؤلؤ والمرجان

و در حبیب السیر است که یزید ملعون سرهای شهداء را تسلیم نمود بحضرت زین العابدین و آن
بزرگوار هم سرها را ملحق بآبدان طیبه نمود در روز بیستم از صفر بعد توجه فرمود بجانب مدینه طیبه
و این اصح اقوالست انتهى

و مخفی نماند که بمقتضای آنچه در سابق ذکر شد بعید است که اهل بیت تا اربعین سال بعد در شام
توقف فرموده باشند و بعد از این آنستکه بعضی گفته اند که اهل بیت اربعین سال اول وارد کربلا شدند
و دیدند جناب جابر بن عبدالله را با بعضی از بنی هاشم بجهت زیارت حضرت سیدالشهداء علیه السلام
مشرف شده اند

الحاصل جمع بین اخبار معتبره و ترمایشات علماء و مورخین ممکن نمیشود مگر آنکه گفته شود آن
مخدرات و قتیکه از کوفه بشام میرفتند روز اربعین وارد کربلا شدند و دیدند جناب جابر برای زیارت
مشرفست و روز اربعین سال بعد جابر نیز زیارت مشرف شده بود و حضرت زین العابدین با اهل بیت هم
مشرف شده باشند بکربلا و سرنازنین را ملحق نموده باشند بیدن مقدس

واقعه دوم

خروج جناب سلیمان بن سرد شیخ الشیعه با جماعت توابعین و مطالبه خون

سیدالشهداء ع

و در حاصل آن چنانچه از تاریخ طبری و کامل استفاده میشود آنستکه بعد از شهادت حضرت سید
الشهداء ع شیعیان کوفه جمع شدند بخانه جناب سلیمان بن سرد خزاعی که شیخ و رئیس شیعیان کوفه
بود و درك نموده بود صحبت حضرت خاتم انبیاء را

و ایشان با چند نفر از روسای شیعه مثل مسیب بن نجبه الفرازی که از خیمار اصحاب امیرالمومنین
بود مثل رفاعه بن شداد البجلی و عبدالله بن سعد بن نفیل الازدی و عبدالله بن وال التیمی شیعیان را
تحریر نمودند بقتل قتل حضرت سیدالشهداء ع

و مسیب بن نجبه و رفاعه بن شداد خطبه خواندند و ریاست شیعه را واگذار نمودند به سلیمان بن
سرد خزاعی و سلیمان کاغذی نوشت بمدائن به سعد بن حذیفه یمانی و دعوت نمودند او را و سایر شیعیان
مدائن را بمساعدت خود

پس سعد خواند بجهت شیعیان مدائن و اجابت نمودند ایشان را
و یک کاغذ هم سلیمان به مثنی بن مخربه العبیدی نوشت ببصره و او و شیعیان بصره را نیز بمساعدت
خوبش خواند آنها هم اجابت نمودند

و مشغول شدند شیعیان کوفه بجمع نمودن آلات حرب و مردم را دعوت نمودند بطلب خون سید

الشهداء ع

و مردم دسته دسته با ایشان بیعت میکردند

تا چهاردهم ربیع الاول سنه شصت و چهار یزید ملعون بدرک واصل شد و در آن هنگام امارت عراق از جانب یزید با عبیدالله بن زیاد بود و آن ملعون عمرو بن حریش مخزومی را از جانب خود بحکومت وا داشته بود

و بعد از هلاکت یزید اصحاب سلیمان خدمتش جمع شدند و گفتند اگر فرمان دهی عمرو بن حریش بتازیم و مردم را بیاری اهل بیت اطهار دعوت نمائیم و از قتل حضرت سید الشهداء ع انتقام بکشیم پس سلیمان گفت تعجیل در این امر نشاید چون قتل آن بزرگوار از اشراف کوفه و فرسان عرب هستند و این عده شما کافی آنها نیستند بهتر آنست که شما داعیان خود را باطراف بفرستید و مردم را بیاری و نصرت خود بخواهید

پس جماعت تواین فرمان سلیمان قیام نمودند و گروه ایشانرا اجات نمودند و مختار بن ابوعبیده هم بعد از ششماه که از قتل یزید گذشت در روز جمعه نیمه ماه رمضان سنه شصت و چهار هجری بکوفه وارد شد

و هشت روز با آخر ماه رمضان همانسال روز جمعه عبدالله بن یزید انصاری از جانب عبدالله بن زبیر بامارت کوفه مأمور شد با ابراهیم بن محمد بن طلحه که او امیر بود بخراج کوفه و ظاهراً از زمان ورود مسلم بن عقیل بکوفه تا شهادت حضرت سید الشهداء ع ابن زیاد ملعون جماعتی از شیعیان را حبس نموده بود و بعد از قتل حضرت سید الشهداء ع این زیاد ایشانرا رها کرد و شیعیان که یکدیگر میرسیدند یکدیگر را ملاقات میکردند و اظهار ندامت و خطا میکردند که آن مظلوم را بسوی خود خواندند و او را یاری نکردند

پس مختار سلیمان را ترغیب بخروج مینمود سلیمان متعذر بود بقلت عدویشان مختار مأیوس شد و بخانه خویش شیعیانرا طلبید و گفت سلیمان مردست پیر و خرفت شده و او را در محاربه بصیرتی نیست من از جانب محمد حنفیه که مهدی این امتست آمده ام و کاغذی هم از محمد حنفیه اظهار نمود که نوشته بود

(ای مختار تو از مکه بکوفه برو و شیعیان را ترغیب بر خروج بنما در طلب خون سید الشهداء ع)

و مختار مردم را از اطراف سلیمان پراکنده نمود و بسوی خود دعوت مینمود

در اینوقت عمرو بن سعد و شیبث بن ربعی لع مردم کوفه گفتند سلیمان برای شما بهتر است

از مختار و بمختار بتازید و او را مغلوا نموده بزندانش افکنید

پس مردم اطراف خانه مختار را گرفتند و قاطر او را حاضر نمودند و او را سوار کرده بزندانش

بردند القصه بعد که مختار را حبس نمودند جناب سلیمان با چهار هزار از اهل کوفه از جماعت تواین روانه

شدند بجانب نخلیه و از آنجا دو نفر را جناب سلیمان فرستاد که بروند بسجده جامع کوفه و فریاد بزنند

یا لثارات الحسین ع

و جناب سلیمان رایش این بود که بروند شام و عبیدالله بن زیاد را که رفته بود شام بقتل برسانند

و بعضی رایشان این بود که برگردند بکوفه چون عده قتل حضرت سید الشهداء بکوفه بودند

مثل عمرو بن سعد و شمر ذی الجوشن و ابن دو

آخر الامر روانه شدند بجانب شام و از شام هم عبیدالله زیاد باسی هزار نفر از سپاه شامیان روانه

شدند و در بین الورد عسکرین یکدیگر تلافی نمودند و مشغول مقاتله شدند

چون روز هشتم از قتلشان شد که بیست و دوم جمادی الاولی سنه شصت و پنجم بود جناب سلیمان گفت اگر بن کشته شدم امیر شما مسیب بن نجبه است و اگر او هم کشته شود امارت با عبدالله بن سعد بن نفیل است و اگر او هم کشته شود امارت با عبدالله بن وال است و اگر او هم کشته شود امارت با رفاعه بن شداد است

و در آن روز از دو طرف صف آرائی کردند و حصین بن نمیر در قلب لشکر شام بود و جناب سلیمان در قلب لشکر کوفه بود

پس حصین بن نمیر سلیمان را بگوشه برد و باو گفت مروان بن حکم از دنیا رفت و مردم با پسرش عبدالملك بیعت نمودند و امر سلطنت او در شام مستقر شد چنانچه حکومت حجاز با عبدالله بن زبیر مستقر شد و شما خود را بیهوده بکشتن ندهید و برگردید بجانب کوفه

سلیمان فرمود این زیاد را تسلیم ما کنید و اطاعت عبدالملك را هم از گردن ما بردارید و با ما اتفاق کنید که این امر را بیکدی از اهل بیت پیغمبر ص و اگذار کنیم

پس دو طرف سخن یکدیگر را قبول نکردند و مشغول محاربه شدند و جمع کثیری از سپاه شام مقتول و مجروح گردیدند

حصین بن نمیر ملعون امر کرد که اطراف شیعیان و توانین را گرفته تیر باران نمایند ناگاه تیری بر حنك جناب سلیمان وارد افتاد بروی زمین و از دنیا رحلت نمود

پس لشکر تن بمرک دادند و مسیب بن نجبه قدم پیش نهاد او را هم شهید کردند بعد عبدالله بن سعد نوفلی شهید شد بعد عبدالله بن وال شهید شد

چون آن روز شام شد رفاعه بن شداد نظر باصحاب خود نمود و امر کرد مجروحین را سوار نمودند در همان دل شب رفاعه بن شداد بکوفه رسید

مختار بن ابی عبیده در کوفه میان زندان محبوس بود خبر باو دادند تسلیه نامه از میان زندان به رفاعه بن شداد و سایر شیعیان نوشت بجهت شهادت جناب سلیمان و شیعیانی که در عین الورد شهید شدند

و در استیغاب است که سر سلیمان بن صرد و جناب مسیب بن نجبه را حمل نمودند بشام نزد عبدالملك بن مروان بن حکم و در مقام است که عمر سلیمان بن صرد در حین شهادت نود و سه سال بود

واقعۀ سوم

خروج مختار بن ابی عبیده ثقفی برای خونخواهی از قتل حضرت سید الشهداء و این در سنه شصت و شش هجری بود و لقب جناب مختار کیسان بود و تولد او در عام -

الهجرة بود

پدرش ابو عبیده ثقفی از نیکان بود و در زمان خلافت عمر بن الخطاب ابو عبیده سپهسالار لشکر

اسلام بود و خواهر مختار صفیه زوجه عبدالله بن عمر بن الخطاب بود

و در تاریخ طبری است که بعد از قتل حضرت سید الشهداء بن زیاد جناب مختار را طلبید و گفت تو بودی که در مقام نصرت مسلم بن عقیل بر آمدی و چوب خود را چنان بصورت مختار

زد که چشمش معیوب شد بعد امر کرد آن جناب رامیان زندان حبس کردند
و بعد از مدتی از میان زندان نامه به عبدالله عمر ولد الخطاب شوهر خواهر خود
نوشت (که مرا بستم و ظلم حبس نمودند سفارشی بنما درباره من عبدالله ولد زیاد که مرا رها
کند والسلام)

چون نامه به عبدالله ولد عمر رسید خواهر مختار صفیه خبر شد گریه و جزع نمود شوهرش عبدالله ولد
عمر کاغذی نوشت باین زیاد وی را رها نماید لذا او را رها نمود لکن سه روز مهلت داد که از کوفه خارج
شود جناب مختار رفت بمکه معظمه و مدتی در مکه بود و بعد مراجعت نمود بجانب کوفه ثانیاً عبدالله
ولد یزید انصاری والی کوفه جناب مختار را حبس نمود تا وقتی که عبدالله ولد یزید عبدالله بن یزید
انصاری را از کوفه عزل نمود و عبدالله ولد مطیع را حاکم کوفه گردانید
جناب مختار ایضا نامه به عبدالله ولد عمر شوهر خواهرش از میان زندان نوشت و بتوسط او از زندان
خارج شد و بمنزل خود رفت متدرجا شیعیان دور او جمع شدند

مناقضین به عبدالله مطیع گفتند اگر میخواهی امارت تو استقامت پیدا کند بساید مختار را حاضر
کنی و او را بزدان بیفکنی

عبدالله ولد مطیع زائده بن قدامه را عقب مختار روانه نمود که او را نزد خود احضار نماید
جناب مختار مطلب را دانست خودش را بناخوشی زد و تمارض نمود خبر عبدالله ولد مطیع دادند
که او مریض است و از آمدن معذور است

جناب مختار یاوران خود را طلبید گفت وقت آن رسیده که خروج نمائیم و خون پسر پیغمبر را
را طلب کنیم

در این حال عبدالرحمن ولد شریح وارد کوفه شد و بزرگان اهل کوفه را دید و گفت می خواهد
مختار خروج نماید و خون پسر پیغمبر را طلب کند و میگوید جناب محمد حنفیه مرا مامور نموده باین امر
نمیدانم در دعوی خود صادق و راستگوست یاخیر برویم بمدینه و از جناب محمد حنفیه سؤال کنیم اگر
اجازت فرمود در متابعت وی اطاعت کنیم و اگر نهی فرمود دوری کنیم

این رای را پسندیدند و بمختار گفتند چند روزی ما را مهلت بده تا ما هم اسحله خود را فراهم کنیم
و بمتابعت تو خروج نمائیم

پس جمعی از بزرگان شیعیان رفتند امده خدمت جناب محمد و مطالب را بآن جناب عرض کردند
فرمود میرویم خدمت حضرت علی بن الحسین ع که امام من و شما هست آنچه فرمود اطاعت کنیم
آمدند خدمت حضرت امام زین العابدین ع و عرض آن حضرت رسانیدند

فرمود یا عم اوان عبدا زنجیا تعصب انما اهل البيت اوجب علی الناس موازرتهم وقد ولیتک یا عم
هذا الامر فاضع ماشئت

پس جناب محمد فرمود بخدا قسم من دوست میدارم که خداوند داد ما را از دشمنان ما بگیرد
چون این چند نفر این سخنان را از حضرت امام زین العابدین ع و محمد حنفیه شنیدند معاودت
بکوفه نمودند و بمردم خبر دادند

امر خروج مختار قوت گرفت و جمعیت زیادی اطراف او جمع شدند و بعضی گفتند جناب ابراهیم بن
مالك اشتر چون پدر بزرگوارش در شجاعت و جلالت مشهور است و صاحب قوم عشیره است اگر او با
ما موافقت نماید امید است بردشمنان ظفر یابیم و غلبه جوئیم و فتح و نصرت با ما باشد

مختار گفت چند نفر از بزرگان بروید و او را دعوت نمائید اگر اجابت نمود فبها والا خود بمنزل او میروم و از او استدعا می نمایم

پس جمعی از بزرگان بمنزل وی رفتند و از او همراهی و مساعدت خواش نمودند

فرمود قبول میکنم بشرط آنکه فرمان ابرو نهی و امارت بامن باشد
آنجماعت سکوت نمودند و مراجعت نمودند خدمت جناب مختار و باو گفتند فرمایش جناب ابراهیم را در این اثنا کاغذی آمد از جناب محمد حنفیه و در آن کاغذ تحریص فرموده بود بقتال باقتله حضرت سیدالشهداء و مخصوصا ابراهیم بن مالک را امر فرموده بود که مساعدت و همراهی بنماید با شیعیان و باجناب مختار

جناب مختار باجمعی از وجوه اصحابش رفتند بمنزل ابراهیم و کاغذ جناب محمد حنفیه را با و نشان دادند خواند کاغذ را و در همان مجلس جناب ابراهیم بیعت نمود باجناب مختار و بعشیره خود خبر داد که بیایند و با مختار بیعت کنند

و رای ایشان بر این تعلق گرفت که شب پنجشنبه چهاردهم ربیع الاول سنه شصت و شش خروج نمایند و از آنطرف عبدالله بن مطیع که والی کوفه بود شیث بن ربیع ملعون را با سه هزار کس و راشد بن ایاس را با چهار هزار کس مأمور نمود که از دو جانب روی بمختار نهند جناب مختار هم جناب ابراهیم را با هفتصد نفر بمقاتله راشد روانه کرد و نعیم بن هبیره را با سیصد و شصت نفر بقتال شیث بن ربیع روانه کرد

لشگریکه باجناب ابراهیم بودند با لشگر راشد مشغول مقاتله شدند و جمع کثیری را از لشگر راشد بقتل رسانیدند و خود رئیسشان بشمشیر حزیمة بن نصر مقتول شد

لکن اصحاب نعیم بن هبیره بعد از غالبیت مغلوب شدند و نعیم هم مقتول شد جناب ابراهیم حمله فرمود باصحاب شیث بن ربیع آنها فرار نمودند و در خانهای کوفه مخفی شدند عبدالله بن مطیع عمر بن حجاج را با دوهزار نفر و شمر بن ذی الجوشن را با دوهزار نفر روانه کرد بدفع جناب ابراهیم

و خود ابن مطیع هم باجمع کثیری بیرون شد در کناسه کوفه جناب ابراهیم حمله فرمود به ابن مطیع و جماعتی که اطراف او بودند پراکنده شدند و ابن مطیع و اشراف غیر از عمرو بن حرث ملعون در قصر متحصن شدند ابراهیم قصر را سه روز محاصره نمود آخر الامر کار بر آنها سخت شد و بمصالح دید شیث بن ربیع عبدالله مطیع آنان خواست ابراهیم آنها را امان داد از قصر بیرون شدند

مختار بقصر دارالاماره رفت و نشست و بزرگان قبائل در خدمتش حاضر شدند و همه با او بیعت نمودند - ابن مطیع باجمعی شبانه باجمعی بجانب بصره رفتند

پس مختار شروع بتعمین احکام امراء بجهت ولایات نمود

منجمله عبدالرحمن بن سعید را بدیار موصل امر کرد و قبلا از جانب ابن زبیر محمد بن اشعث امیر بود در موصل و بعد از انزال آمد با مختار بیعت نمود و در اثناء جناب مختار خبردار شد که عبیدالله بن زیاد ملعون بموصل وارد شده پس مختار یزید بن انس اسدی را با سه هزار نفر بجنگ او فرستاد این زیاد هم ربیعه بن مغارق القنوی را با سه هزار کس و عبدالله بن حمله الخثعمی را با سه هزار کس بجنگ یزید بن انس روانه کرد

در روز عرفة شصت و ششم هجری مقاتله عظیمی واقع شد تا آنکه سپاه ابن زیاد منهزم شدند و ربیعه بن مخارق کشته شد پس لشکر ابن زیاد با خود آن ملعون روی بشام نهاده و فرار کردند و لشکر مختار روی بکوفه نمودند

در اینحال تابعین عبدالله بن مطیع بمنزل شیت بن ربیع جمع شدند شکایتهای زیاد از مختار نمودند و رایشان بر قتال با مختار شد

چون مختار قصد ایشان را دانست از دارالاماره بیرون شد و جناب ابراهیم اشتر و تابعینشان اطراف مختار جمع شدند

از آن طرف شمر بن ذی الجوشن و محمد بن اشعث و عمر بن سعد بن ابی وقاص و سائر منافقین و شیت بن ربیع اجتماع نموده مشغول قتال و جنگ شدند آخر الامر تابعین جناب مختار مخصوصا جناب ابراهیم بن اشتر قتله حضرت سیدالشهداء را تماما بقتل رسانیدند و تفصیل و کیفیت قتل آنها در کتب مبسوطه مسطور است

و قتل عمر بن سعد و پسرش حفص و شمر و خولی بن یزید و عمرو بن حجاج و حکیم بن طفیل و مرة بن منقذ و سنان بن بن انس و حرمله بن کاهل و بجدل بن سلیم و سایر ملاعینان گویا در اواخر سنه شصت و شش هجری واقع شد در کوفه

و ثانیاً مختار ابراهیم بن مالک را بجنگ عبیدالله بن زیاد فرستاد در بیست و دوم ذیحجه سنه شصت و شش با هفت هزار نفر چنانچه در صواعق است یاهشت هزار نفر چنانچه از یافعی نقل شده روانه شد بجانب موصل

و از شام هم ابن زیاد با هشتاد هزار نفر حرکت کرد بجانب موصل جناب ابراهیم در پنج فرسخی موصل جنگ بمایانی نمود با لشکر ابن زیاد و جمع کثیری از لشکر ابن زیاد بجهنم واصل شدند منجمه حصین بن نمیر ملعون که بشمشیر شریک بن حذیم بجهنم واصل شد

جناب ابراهیم فریاد الا یا شیعة الحق الا یا انصار الدین اینک مطلوب شما عبیدالله زیاد قاتل حسین بن علی است مبادا از عمر که جان سلامت بیرون برد حاصل جنگ طول کشید تا آنکه در روز عاشوراء سنه شصت و هفت ابن زیاد ملعون بشمشیر جناب ابراهیم بجهنم واصل شد و جثه پلیدش را سوختند و در تپش را با سر حصین بن نمیر و شرحبیل بن ذی الکلاع و جمعی از روسای شامیان بردند بکوفه نزد مختار و عدد کشتگان از شامیان بقول ابن نما هفتاد هزار نفر بودند

بعد مختار سرهای ملعونه را فرستاد بمکه نزد محمد حنفیه و او هم فرستاد نزد حضرت سیدالسااجد بن آن بزرگوار بسجده افتاد و فرمود

(الحمد لله الذی ادرک لی ثاری من عدوی و جزی الله المختار خیرا)

و در روایت امالی شیخ طوسی است که سر ابن زیاد را بر نی زدند و فرستادند نزد عبدالله بن زبیر بادی و زیدن گرفت و آن سر نحس از فراز نی افتاد و ماری پدید آمد رفت میان بینی آن ملعون الحاصل ابن واقعه مشهور است به وقعه الخازر چون جنگ کنار نهر خازر واقع شد

« در وقایعات امامت زمان حضرت امام زین العابدین ع » (۳۲۵)

فصل هفتم در بعضی از تواریخ متعلقه بزمان امامت حضرت علی بن الحسین ع بغیر آنچه در سابق ذکر شد

اما وقایع سنه شصت و یک هجری

منجمله در این سال یزید بن معاویه سلم بن زیاد را والی خراسان و سجستان نمود و سلم بن زیاد برادر خود یزید بن زیاد را عامل سجستان نمود و طلحة بن عبدالله خزاعی را که طلحة الطلحات باشد عامل کابل نمود بعد اهل کابل نقض عهد وی نمودند آنوقت سلم بن زیاد طلحة بن عبدالله الخزاعی را طلبید و او را والی سجستان نمود و او در سجستان از دنیا رفت

و منجمله در این سال یزید بن معاویه عمر بن سعید را از امارت مدینه عزل نمودند و ولید بن عتبة بن ابی سفیان را والی مدینه نمود

و منجمله در این سال بروایت یافعی جناب ام سلمه زوجه حضرت رسول ص و جناب میمونه زوجه دیگر آنحضرت از دنیا رحلت فرمودند

اما وقایع سنه شصت و دو هجری

منجمله در این سال محمد و لد علی ولد عبدالله ولد عباس که پدر سناح و منصور دوانقی است بروایت ابن اثیر متولد گردید

و منجمله در این سال بریده بن خضیب اسلمی در بلده مرو وفات نمود چنانچه در کتاب حبیب السیر است و مینویسد مرقدش در مرو زیارتگاه معروفی است و بریده اسلمی از بزرگان صحابه حضرت رسول ص بود

و منجمله در این سال مسروق بن اجدع در مصر وفات نمود و نیز ابو مسلم عبدالله الخولانی که از اجله تابعین و از اصحاب حضرت امیرالمومنین ع بود از دنیا رحلت کرد

و منجمله در این سال عبدالله بن زبیر کاغذی نوشت یزید و شکایت نمود از والی مدینه ولید بن عتبة بن ابی سفیان پس یزید پسر عم خود ولید بن عتبة را عزل نمود و پسر عم دیگر خود عثمان بن محمد بن ابی سفیان را والی مدینه گردانید و او جوانی بود مغرور و تجربه نکرده

پس جماعتی از اشراف اهل مدینه روانه شدند بشام که همراه آن ها بود عبدالله بن حنظله غسیل الملائکه و عبدالله ولد ابی عمرو ولد حفص ولد مغیره المخزومی و منذر ولد زبیر پس وارد شدند بر یزید آن ها را اکرام نمود و جایزه زیادی بآن ها داد

چون مراجعت کردند بمدینه مشغول شدند بدشنام دادن یزید و گفتند ما از نزد کسی آمده ایم که دین ندارد و شراب میخورد و سگ بازی میکند و شاهد باشید که ما یزید را از خلافت خلع نمودیم و بیعت نمودند با عبدالله ولد حنظله ولد ابی عامر رخلمع یزید و ام معاویه و عامل یزید عثمان ولد محمد ولد ابی سفیان را با بنی امیه و دوستانشان که نزدیک هزار مرد میشدند محاصره نمودند در خانه مروان ولد حکم و آن محصورین کاغذی نوشتند یزید (که ما در خانه مروان محصور شده ایم)

فیاغوثاه یاغوثاه

کاغذ را دادند بعبدالمک و لد مروان رفت در ثنية الوداع کاغذ را داد بحبیب ولد گروه و گفت دوازده شبه میروی بشام و دوازده شبه بر میگردی شب بیست و چهارم در همین ساعت در همین مکان خودم منتظر جواب هستم

کاغذ را برد بشام در حالتیکه یزید بواسطه مرض تقرسی که در پایش بود پاهایش را در میان طشت آب گذارده بود

کاغذ را گرفت خواند فرستاد نزد مسلم بن عقبه المري و او را بسا دوازده هزار نفر روانه کرد بجانب مدینه و گفت حصین بن نمیر سکونی را خلیفه خود قرار داده سه روز آنها را مهلت بدهاگر اجابت کردند ترا فبها والا با آنها مقاتله بنما پس اگر با آنها ظفر یافتی سه روز مباح گردان از برای لشکر اموال و دواب اهل مدینه را و از راه حرم داخل مدینه شو و دست از حسین بن علی بازدار و با او نیکی بنما و تجلیل و تکریم زیادی از وی بنما چون او بامردم مدینه موافقت نکرد و او را بخلافت دعوت کردند قبول نفرمود و چون اصرار مردم زیاد شد از مدینه خارج شد یکی از ضیاع خود رفته و در آن جا مشغول عبادت میباشد

الحاصل - خبر مسلم و لشکرشام که با اهل مدینه رسید غوغای عظیمی بلند شد و بمحاصره بنی امیه کوشیدند و گفتند قسم بخدا که ما دست از شما برنداریم تا شما را بکشیم یا عهد نمائید و قسم یاد نمائید که بامردم شام همراهی نکنید

پس بنی امیه چنین عهد و قسم یاد نمودند و آن ها را از مدینه خارج نمودند تا در وادی القری مسلم و لشکرشام را ملاقات نمودند

مسلم بن عقبه اول عمرو بن عثمان بن عفان را طلبید و از حالات مدینه سوال نمود گفت با اهل مدینه عهد نموده ام قسم یاد کرده ام که باشما معین و همراه نباشم مسلم بن عقبه او را از نزد خود راند و گفت قسم بخدا اگر نه پسر عثمان بودی ترا بقتل می آوردم و سایر بنی امیه هم گفتند از ما عهد گرفته اند که باشما همراهی نکنیم و ما نقض عهد خود نکنیم لکن عبدالملک بن مروان داخل معاذه بن نبوده از او سوال کن

مسلم او را طلبیده از او سوال نمود و دستور العمل خواست عبدالملک گفت چون نزدیک مدینه رسیدی لشکر خود را در نخلیه فرو آور که آنها از تعب آسوده شوند و از طرف حره (که نام موضع است در شرقی مدینه) روی بقتال گذار و چنین باشد که از صبح تا ظهر مقاتله بیش طول نکشد که آفتاب از پشت سر لشکر تو باشد و روی اهل مدینه و رق شمشیر و نیزه های شما آنها را خیره کند و از آنها چشم لشکر شما را خیره نکند

بالجمله مسلم بدستور عبدالملک بن مروان رفتار نمود و بعبدالله ولد مطیع عدوی و بعبدالله ولد حنظله غسیل الملائکه که این دو رئیس و سردار مردم مدینه بودند پیغام فرستاد که شما طریق مسالمت را پیشه دارید تا باشما یکی بشویم و روی بمکه بمظمه نیهم و در قلع و قمع ابن زبیر پردازیم

اهل مدینه قبول نکردند از مسلم تا آنکه مشغول محاربه شدند جناب عبدالله ولد حنظله باشجمان اهل مدینه اول مرتبه روی نهادند بسپاه شام و آنها را فراری نمودند لکن بعد مسلم رایت خود را به حرکت در آورد و مردم شام را ترغیب بقتال نمود لشکرشام بجنبش درآمدند تا آنکه جمعی از بزرگان مدینه را بقتل رسانیدند منجمه جناب عبدالله ولد حنظله را اسه تن از پسرانش و منجمه زبیر ولد عبیر الرحمن ولد عوف و فضل ولد عباس ولد ربیعہ ولد حارث ولد عبدالمطلب و حمزة ولد عبدالله ولد نوفل ولد حارث ولد عبدالمطلب و عباس ولد عقبه ولدانی لهب ولد عبدالمطلب و محمد ولد ثابت ولد قیس رادر مادری عبدالله ولد حنظله و عبدالله ولد زید ولد عاصم و محمد ولد عمرو بن حزم الا نصاری و جمع کثیری از سایر قریش و از اصحاب چهار تن از سائرین مقتول شدند

« در وقایعات امامت زمان حضرت امام زین العابدین ع » (۳۲۷)

الحاصل اینقدر مسلم و لشکرشام از اهل مدینه بقتل رسانیدند که خون مثل جوی میان کوچه های مدینه جاری شد آن وقت بلشگر اذن داد که مدینه را نهب و غارت نمایند و گفت امیر شما بحکم امیر المومنین یزید خون و مال مردم مدینه را بر شما مباح گردانید و در تاریخ الخلفاء سیوطی است که عده مقتولین در واقعه حره از قریش و انصار سیصد و شصت نفر بودند انتهى

و عده مقتولین غیر قریش و انصار از زنهار و اطفال را ننوشته است و ایضا در تاریخ الخلفاء نوشته فیها خلق من الصحابة ومن غیرهم و نهبت المدینه و افترض فیها الف عذراء فان الله وانا الیه راجعون

و تا سه روز مردم شام مشغول نهب و غارت و خون ریختن از ضعفاء و بیچارگان بودند و هر کس از اهل مدینه توانست بجانبی گریخت منجمله ابوسعید خدری در غار کوهی پنهان شد و گفت هر کس سریعت یزید دارد در امان است

پس هر کس با او بیعت نکرد او را بقتل رسانید مثل عبدالله ولد ربیعہ سبط ام السامه زوجه پیغمبر و مثل ابوالجهم ولد حذیفه العدوی و مثل معقل ولد سنان الاشجعی و جمعی دیگر و عمرو بن عثمان بن عفان را طلبید و موی سر و ریش او را یک یک کند و بشفاعت عبدالملک بن مروان از ریختن خون او در گذشت لکن بحضرت علی بن الحسین ع صدمه رسانید بواسطه سفارشی که یزید کرده بود و الا شقاوت و قساوت مسلم بن عقبه از شمر و امثال او کمتر نبود لذا بعد از وقعه - حره مسلم را مسرف مینامیدند از کثرت ریختن خون مسلمین

در کاهل ابن اثیر است که وقعه حره که کشتن مسلم اهل مدینه را باشد دوشب مانده بآخر ماه ذیحجه سنه شصت و سه هجری بوده و در منتهی ارب است که حره موضعی است بظاهر مدینه زیور اقم و بها کانت وقعه الحره ایام یزید لع

و ایضا در سال شصت و سه جناب ربیعہ بن خثیم الکوفی که از جمله زهاد ثمانیه بود در خراسان از دنیا رحلت فرمود و قبرش ریفش در بک فرستگی مشهد مقدس معروفست

اما وقایع سنه شصت و چهار از هجرت

در این سال مسلم بن عقبه محاصره نمود عبدالله بن زبیر را چون یزید بمسلم بن عقبه (لع) نوشته بود که هر وقت از امر مدینه فارغ شدی بجانب مکه معظمه برو و قلعه و قمع ابن زبیر بردار لهذا مسلم که از قتل و نهب اهل مدینه فارغ شد و شرح واقعه را یزید نوشت و خود خیمه بیرون زد بعزم مکه معظمه و قتل عبدالله بن زبیر و خراب نمودن خانه خدا را

در بین راه آثار مک و هلاکت در خود مشاهده نمود حصین بن نمیر ملعون را بسوی خود خواند و سرداری لشکر را بوصیت یزید باو واگذار نمود و گفت ملاحظه نکنی که این خانه خانه خدا است و احترامش لازمست چون حرمت اطاعت امیر المومنین یزید از او بالاتر است و گفت منجنیق هارا نصب کن و از خرابی خانه خدا و قتل انارب و خویشان پیغمبر ص پرهیز مکن این کلمات را گفت و بدرک واصل شد در بیست و سوم محرم سنه شصت و چهارم

بعد از وفات مسلم حصین بن نمیر با لشکرشام وارد مکه شدند در بیست و ششم ماه محرم سنه شصت و چهار آن ملعون حکم کرد بکوه ابوقبیس و اطراف مکه منجنیقها را نصب نمودند که خانه خدا را خراب کنند در این وقت عبدالله بن زبیر با اهل مکه و جماعتی که از اهل مدینه در وقعه حره فرار کرده بودند و سایر کسانی که با عبدالله بن زبیر بیعت کرده بودند و اطراف او جمع شده بودند از مکه بیرون شدند و مشغول مقاتله شدند و بقیه ماه محرم و تمام صفر تا سوم ماه ربیع الاول اصحاب حصین بن نمیر با اصحاب عبدالله بن زبیر مقاتله نمودند

تا آنکه اصحاب عبدالله بن زبیر مغلوب شدند و جمعی از آنها کشته شدند منجمله مصعب بن عبدالرحمن بن عوف و مسعود بن محزمه بن نوفل صحابی و غیر ایشان

و اصحاب حصین بن نمیر آتش و سنگ از منجنیقها می انداختند و خانه خدا را خراب کردند و در تاریخ الخلفاء سقوطی است که آن آتش پیرده خانه خدا رسید پیرده و سقف خانه و در خانه و آن دوشاخ کبشیمکه در فدیة حضرت اسماعیل ع جبرئیل آورده بود در سقف خانه کعبه جای داده بودند بسوخت و در آن حال ابن زبیر و مختار بن ابوعبیده و جمعی دیگر پناهنده بخانه خدا بودند لذا خود را ابن زبیر العائد بالبت نامیدند و در آن سنگ بارانی اغلب خانه های مکه خراب شد و خیلی از مردم مکه هلاک شدند و در تاریخ طبری است که این قضیه خرابی خانه کعبه در سوم ماه ربیع الاول سنه شصت و چهار بود همین قسم عبدالله بن زبیر را در محاصره داشتند تا غره ربیع الاخر سنه شصت و چهار خبر مرگ یزید ملعون بآنها رسید که در چهاردهم ماه ربیع الاول سنه شصت و چهار بدرک واصل شده در قریه حوارین که از قرای حمص و از اراضی شامست

و در عقد الفرید است که عبدالله بن زبیر با اهل مکه در یکطرف حجر نشسته بود و اهل شام هم تیرو سنگ بآنها میزدند پس تیری بمقابل ابن زبیر بزمین افتاد

این زبیر گفت در این يك خبری هست پس او را برداشت دید نوشته است
(یزید بن معاویه روز ۵ شنبه چهاردهم ربیع الاول از دنیا رفت)

پس ابن زبیر فریاد زد یا اهل الشام یا اعداء الله و محرقی بیت الله علی تقاتلون و قدمات طاغیتکم الی آخره

اهل شام تصدیق نکردند تا آنکه خبر بحصین بن نمیر رسید بعبدالله بن زبیر پیغام داد که درابطح یکدیگر را ملاقات کنیم

و درابطح یکدیگر را ملاقات کردند در بین مذاکره اسب حصین بن نمیر روٹ انداخت کبوتر های حرم آن روٹ هارا میپالیدند و حصین بن نمیر اسب خود را از یکطرف کشید که مبادا اسب کبوتر حرم را لگد مال کند

این زبیر گمت تتحرزون من هذا وانتم تقتلون المسلمين فی الحرام بعد این نمیر به ابن زبیر تکلیف خلافت را کرد و گفت یا تو بیعت میکنم بشرط آنکه با ما بیایی بشام این زبیر امتناع کرد

این نمیر با اصحابش از طریق مدینه روانه شام شدند با جمعی از بنی امیه که در مدینه بودند و از وقایع سنه مزبوره این بود که بعد از فوت یزید در این سال پسر او معاویه بن یزید بجای پدر خود بر تخت خلافت نشست و چهل روز یا سه ماه خلافت نمود بعد از دنیا رفت

« در وقایعات زمان امامت حضرت امام زین العابدین ع » (۳۲۹)

و بعد از فوت معاویه بن یزید اهل شام با مروان بن حکم بیعت کردند و او را خلیفه شناختند حصین بن نمیر وارد شام شد و خبر عبدالله زبیر را باورسانیدند مروان رایش این بود که برود با ابن زبیر بیعت کند بخلاف ابن زیاد ملعون از عراق وارد شد و از اراده مروان مطلع شد بمروان گفت تو کبیر قریش و سید آنها هستی و من حیا میکنم تو با ابن زبیر بیعت نمایی پس مروان را از بیعت با ابن زبیر منصرف گردانید

و ایضا در این سال ضحاک بن قیس و نعمان بن بشیر و جمعی دیگر بدست لشکر مروان کشته شدند که رئیس آن ها عبیدالله بن زیاد بود و جهت مقاتله مروان با آن ها این بود که آن ها تمایل داشتند بیعت با ابن زبیر

و ایضا در این سال شداد بن اوس بن ثابت برادر زاده حسان بن ثابت و مسور بن مخزومه و ابو برزه اشعلی و ولید بن عتبّه بن ابی سفیان و بعضی دیگر از دنیا رفتند

اما وقایع سنه شصت و پنج

علاوه بر وقایعات سابقه از شهادت جناب سلیمان بن صرد و اصحابش موت مروان بن حکم در این سال واقع شد در ماه رمضان در سن شصت و سه سالگی در شهر دمشق چون تولد مروان در سال دوم از هجرت بود و در در السلوک است زوجه مروان مادر خالد بن یزید بن معاویه بود که اول زوجه یزید بوده

اما وقایع سنه شصت و شش هجری

علاوه بر قتل جناب مختار و ابراهیم بن مالک اشتر قتله حضرت سید الشهداء ع را در این سال این بود که عبدالله بن مروان بجای پدر بخلاف نشست در سوم رمضان سنه شصت و شش هجری و ایضا در این سال عبدالله ولد زبیر محمد بن الحنفیه را با کسانیکه با او بودند و هفده نفر از بزرگان کوفه در مکه معظمه حبس نمود در زمزم جهت انکار نمودن اینها بیعت ابن زبیر را و آن ها را تهدید بقتل و سوختن نمود در وقت معلومی اگر نصرت و بیعت نکنند با وی و جناب محمد حنفیه کاغذی بمختار نوشت و از او استنصار و یاری جست جناب مختار جیش زیادی روانه کرد بسرداری عبدالله الجدلی و بعضی دیگر پس اینها داخل در مسجد الحرام شدند و فریاد میزدند (یا لاثارات الحسین) تا رفتند بزمزم در محالّتی که ابن زبیر همزم حاضر کرده بود که در روز بعد آنها را با آتش بسوزانند پس در زمزم را شکستند و داخل شدند بمحمد حنفیه و از او استیذان حاصل نمودند که با ابن زبیر نزاع و قتال نمایند

اذن نداد و فرمود من حیا می کنم و قتال در حرم را حلال نمی دانم جناب محمد و همراهانش را رها نمودند و با چندی که مختار روانه کرده بود آمدند بمدینه طیبه و در مصباح شیخ است که در چهاردهم ربیع الاول سنه شصت و شش هجری یزید بدرک و اصل شد و نیز در این سال زید بن ارقم انصاری از دنیا رحلت فرمود

اما وقایع سنه شصت و هفت

علاوه بر بدرک رفتن ابن زیاد و حصین بن نمیر و جمعی از اهل شام بهمت والای جناب ابراهیم

بن مالک در این سال عبدالله بن زبیر حارث بن ابی ربیع را از امارت بصره عزل نمود و برادرش مصعب را بحکومت بصره نصب نمود پس جماعتی از اشراف کوفه مثل شعث بن ربیع ملعون و محمد ولد اشعث کندی ملعون از کوفه آمدند ببصره نزد مصعب ولد زبیر و فریاد و اغوئا کشیدند و شکایت نمودند که مختار عبید و غلامان ما را بر ما مسلط گردانیده و از او خواهش نمودند که برود بقتال با مختار پس مصعب ولد زبیر با جمع کثیری آمدند بجانب کوفه

جناب مختار دانست محمد ولد اشعث رفته بجانب مصعب امر نمود خانه او را خراب کردند و همچنین خانه بعضی دیگر از کسانی که با محمد ولد اشعث رفته بودند ببصره شکایت نمودن نزد مصعب ولد زبیر و اموال آنها را هم غارت نمودند

و اصحاب مختار که دانستند مصعب با جمع کثیری از جانب بصره میآید از اطراف مختار متفرق شدند جناب مختار خطبه خواند و مردم را ترغیب نمود بمقاتله با مصعب

پس مختار با همراهان خود از کوفه خارج شدند و فئین صف آرائی نمودند در آن معرکه از هم راهان مصعب جمعی کشته شدند منجمله محمد ولد اشعث کندی ملعون بود

آخر الامر اصحاب مصعب جناب مختار را بقتل رسانیدند و سرش را در دارالاماره کوفه نزد مصعب حاضر نمودند و قبر جناب مختار در زاویه مسجد جامع کوفه معروفست و در این جنگ جناب ابراهیم در کوفه حاضر نبود چون بعد از قتل ابن زیاد جناب ابراهیم در موصل توقف فرمود

و قتل جناب مختار در چهاردهم رمضان سنه شصت و هفت هجری بود و سن جناب مختار در وقت شهادت شصت و هفت سال بود

و ایضا در این سال بعد از قتل مختار و اصحابش مصعب ولد زبیر جناب عبدالرحمن و عبدالرب پسران جناب حجر ولد عمی را بقتل رسانیدند

و ایضا عمران ولد حذیفه ولد الیمان را بقتل رسانیدند

و ایضا در این سال جناب جنادة بن امیه که از اصحاب حضرت پیغمبر ص بود و در کوفه بوده بود زمان جاهلیت را از دنیا رحلت فرمود

اما وقایع سنه شصت و هشت هجری

در این سال عبیدالله ولد الحارث الجعفی کشته شد و او از بزرگان و فضلاء و خیار قوم خود بود و در هنگام شهادت حضرت سید الشهداء عبیدالله ولد الحارث الجعفی مخفی بود و بعد از قتل آن جناب ابن زیاد او را طلبید و گفت کجا بودی

گفت مریض بودم و بعد از مذاکراتی از نزد ابن زیاد خارج شد و سوار بر اسب خود شد و رفت بمنزل خود در شاطی الفرات تا آنکه یزید بجهنم واصل شد

بعد عبیدالله الحر رفت بمدائن و آنچه اموال و خراج جهت سلطان میبردند قسمتی برای خود و اصحابش میگرفت لکن متعرض اموال مردم نمیشد

تا آنکه مختار ظاهر شد و شنید طغیان او را پسر زوجه عبیدالله حر را گرفت و حبس نمود

عبیدالله حر شنید خود و اصحابش وارد کوفه شدند در بزدان را شکستند و زوجه اش را با سایر زن هائی که در محبس بودند بیرون آورد و با مختار در ستیزه بود تا آنکه مختار کشته شد

در وقایعات زمان امامت حضرت امام زین العابدین ع (۳۳۱)

و بعضی گفتند بامختار بیعت کرد و با جناب ابراهیم رفت بموصل لکن حاضر نشد با او بقتال ابن زیاد
لم تعارض نمود بعد با سبب نفر وارد انبار شد و آن چه از بیت المال که در انبار بود همه را غارت نمود
و مختار امر کرد خانه اش را خراب کردند و زوجه اش را حبس نمودند
و عبیدالله ولد حر آمد بکوفه و کرد آن چه که گفته شد تا آن که مختار گشت کشته آن وقت نزد مصعب
سمایت نمودند و بین مصعب و عبیدالله ولد حر عداوت و بغضاء واقع شد عبیدالله حربا عسا کر مصعب جنگها و
رزمها نمود و آخر الامر خود را در آب فرات انداخت و هلاک شد
و ایضا در این سال جناب عبدالله ولد عباس ولد عبدالمطاب در طائف از دنیا رحلت فرمود و قبرش
در طائف مشهور است در سن هفتاد و یک سالگی
و ایضا در این سال عدی ولد حاتم طائی از دنیا رحلت نمود در سن صد و بیست سالگی
و ایضا در این سال ابو واقد لیشی از دنیا رفت

اما وقایع سنه شصت و نه

در این سال ابوالاسود دلمی در بصره از دنیا رفت در سن هشتاد و پنج سالگی
و ایضا در این سال بامر عبدالملك ولد مروان عمرو بن سعد ولد عاص را که مدتها حاکم مدینه
بود بقتل رسانیدند
و ایضا در این سال بفرمان عبدالملك بن مروان صخره قدس را بنیان کردند

اما وقایع سنه هفتاد

در این سال عاصم بن عمر بن خطاب جد امی عمر بن عبدالعزیز ولد مروان از دنیا رفت
و ایضا در این سال عمرو ولد حباب ولد جمعة السامی مقتول شد

اما وقایع سنه هفتاد و یک هجری

در این سال عبدالملك ولد مروان از شام قصد کرد که مصعب ولد زبیر را بقتل برساند و آن بلاد
را تصرف کند

و مصعب در این وقت در بصره بود و از آنجا آمد بکوفه و جناب ابراهیم اشتر را که والی موصل
و نصیبین بود طلبید و او را مقدمه الجیش روانه نمود آمدند تا رسیدند باراضی مسکن و آن را لشکر
گاه خود نمودند و خود مصعب هم روانه شد

از آن طرف عبدالملك با برادرش محمد روانه راه شدند تا سه فرسنگی لشکر گاه مصعب فرود
آمدند عبدالملك نامه ها نوشت بر وسای عراق و آن ها را بسوی خود خواند تمام نفاق نمود و بعد عبدالملك
ملحق شدند بغیر جناب ابراهیم اشتر که از آن فتوت و غیرتی که داشت اعتنائی بنامه او نکرد تا آن که
آغاز مقاتله نمودند

عبدالملك برادرش محمد بن مروان را بمیدان فرستاد تنور تال گرم شد و محمد بن مروان بششیر
جناب ابراهیم بخاک هلاک افتاد جنگ شدت نمود آخر الامر اصحاب ابراهیم از دور او پاشیدند و او یکتنه
حمله کرد لشکرشام از هر جانب بسوی او تاختند و او را بقتل رسانیدند و سر او را از بدن جدا نمودند
بردند نزد عبدالملك و جسد او را سوختند بعد لشکرشام جرئت یافته حمله نمودند باصحاب مصعب

مصعب خودیکه و تنها حمله آورد هر چند او را امان دادند قبول نکرد تا آنکه بشمشیر زائده بن قدامه
بسرعم مختار کشته شد و سر او را نزد عبدالملك حاضر نمودند عبدالملك بشکرانه این امر بسجده درآمد
آنگاه روی بکوفه نمود و انتظام امور کوفه و تعیین حکام و عمال نمود

و ایضا در این سال براء بن غارب انصاری مکنی بابی عماره که از مشاهیر صحابه بود وفات کرد
و صاحب استیعاب گوید که او در حرب حمل و صفین و نهروان در کاب امیر المومنین حاضر بود و
بعد از آن در کوفه سکونت داشت تا از دنیا رفت

اما وقایع سنه هفتاد و دو

در این سال عبدالله بن حازم حاکم خراسان در نیشابور مقتول شد

و ایضا در این سال عبیده سلمانی که از جمله تلامذه و اصحاب امیر المومنین بود و از فقهاء و تابعین بود
از دنیا رفت و چون با جناب سلمان زیاد مصاحبت داشت او را سلمانی گفتند و نسبت دادند سلمان
و ایضا در این سال عبدالملك بن مروان مأمور کرد حجاج بن یوسف الثقفی را که برود بمکه بمحاربه
عبدالله ذبیر بادو یاسه هزار سوار

حجاج با لشکر آمدند بطائف لشکر حجاج بجانب عرفات رفتند و ابن ذبیر هم جماعتی را بعرفات
فرستاد که با لشکر حجاج مقاتله نمایند و همه روزه لشکر حجاج غلب و لشکر ابن ذبیر مغلوب می
شدند تا آنکه ضمه ابن ذبیر بر حجاج معلوم شد

حجاج نامه بعبدالملك نوشت اگر عده از لشکر بمن برسانی بزودی مکه معظمه را فتح نمایم
عبدالملك طارق را با پنجم هزار نفر روانه کرد و در اواخر ذی الحجه سنه هفتاد و سه در مکه
بعحجاج پیوست

و اما حجاج در ماه ذی قعده احرام حج بسته بمکه وارد شد لکن طواف خانه و سعی صفا و مروه
نکرده چون ابن ذبیر او را مانع بود

و ابن ذبیر هم در این سال بمنی و عرفات از ترس لشکر حجاج نرفت و قربانی خود را در مکه معظمه
نمود و حجاج بکوه ابوقبیس و جبل قعیقین که هر دو مشرف بمکه بودند استیلا یافت و در آن دو
کوه مناجیق نصب کرد و سنك و آتش بمکه معظمه افکند و از آن آتش پرده کعبه بسوخت و در خانه
را نیز آسیب رسانید

عبدالله بن عمر باو پیغام داد که از خدا بترس چه تو در ماه حرام و در بلد حرامی و از تمام نقاط
مردم بحج مشرفند احجار و آتش انداختن را موقوف کن تا مردم باطمینان حج خود را بعمل آورند
حجاج دست برداشت تا مردم از اعمال خود فارغ شدند پس حجاج امر کرد که هر کس از هر
کجا آمده است بمکان خود برگردد و چنان سنك با منجیق ها میانداختند که سنك بمصلای ابن ذبیر
رسید مردم از اطراف ابن ذبیر پراکنده شدند و غالب آنها بلشکر حجاج ملحق شدند

ابن ذبیر چون این حال را دید نزد مادرش اسماء ذوالنطاقین دختر ابابکر آمد درد دل بمادر خود
کرد مادرش در جواب گفت اگر میدانی برحق و دعوی برحق میکنی از پی حق برو و باک از شهادت نداشته
باش و اگر برحق نیستی چرا خود و مردم را بکشتن میدهی گفت مادر از آن ترشم که مرا مثله کنند و
بدار آویزند قالت یا بنی ان الشاة لا تتألم بالسلخ

الحاصل آنشب را ابن ذبیر بعبادت بسربرد صبح شد خود را مکمل و مسلح نموده با لشکر شام

« در وقایعات زمان امامت حضرت امام زین العابدین ع » (۳۳۳)

مشغول محاربه گردید چند نفر از لشکر شامیان بشمشیر ابن زبیر کشته شدند چون لشکر شام ابن شجاعت را از او مشاهده کردند یکمرتبه بروی حمله ور شدند ابن زبیر صفوف را درهم شکست چندان که آن جماعت را بهجئون رسانید چون حجاج نگران گردید که آن جماعت با آن کثرت تاب مقاومت ابن زبیر را ندارند سخت آشفته خاطر و غمگین گردید و از مرکب پیاده شد و مردم را بحرب او را انگیزت پس مردم شام یکمرتبه حمله آوردند علمدار ابن زبیر را بقتل رسانیدند و علم را اصحاب حجاج در دست گرفتند و ابن زبیر با دو غلامش حمله کردند بر آنها ناگاه سنگی بر وی افکندند که پیشانیاش شکست و خون بصورتش جاری شد چون اهل شام چهره خونین او را دیدند بر او حمله کردند و خود و دو غلامش را بقتل رسانیدند در روز سه شنبه دهم ماه جمادی الاخری سنه هفتاد و سه چنانچه مسعودی نوشته یا نیمه جمادی الثانیه سنه هفتاد و سه چنانچه در مصباح شیخ فرموده

بعد حجاج امر کرد سرش را جدا کردند و آن سر و سر عبدالله صفوان و سر عماره بن عمرو بن حزام را فرستاد نزد عبدالملک بن مروان و جسد او را حکم کرد منکوسا بدار آویختند و بعد از چندی واگذار بمادرش اسماء نمودند او هم تفسیل و تکفین نمود و در حج چون که قبرستان مکه معظمه است دفن کرد و بعد از هفت روز از دفن عبدالله مادرش نیز از دنیا رحلت کرد و در دارالمسلوک از هشام بن عروه بن زبیر روایت میکند که عثمان بن عفان در یوم الدار عبدالله بن زبیر را خلفیه خود نمود و باینجهت ادعای خلافت کرد

و قتیکه او را بدار آویخته بودند عبدالله بن عمر شیبی میخواست برود بمسجد الحرام ناگاه چشمش بجثه ابن زبیر افتاد که او را منکوسا بدار زده اند گفت لان علاک رجلاک لطال ما و قفت علیهما فی مصلاک و بعد از سه ماه از قتل عبدالله بن زبیر عبدالله عمر از دنیا رفت انتهى

و عبدالله بن زبیر در حین شهادت هفتاد و دو ساله بود چون در سال اول هجرت اول مولودی که از مهاجر بن بدینا آمد در مدینه طیبه او بود و در وقت قتل عبدالله بن زبیر حجاج ملعون بیست و سه ساله بوده چون تولدش در سنه چهل و یک بوده

و ایضا در این سال بعد از کشتن حجاج عبدالله بن زبیر را عبدالملک بن مروان امارت مدینه طیبه را بوی تفویض کرد

و ایضا در این سال ابوسعید خدری از دنیا رفت و اسم او سعد بن مالک الخزرجی است

و ایضا در مرآت العقول از شهید ثانی نقل فرموده که جابر بن عبدالله انصاری در مدینه سنه هفتاد و سه از دنیا رحلت فرمود در سن نود و چهار سالگی

و در کتاب اصابه است که جابر بن عبدالله بن عمرو بن حزام بن ثعلبه الانصاری پدرش یکی از نقبای دوازده گانه بود انتهى

و جابر در آخر عمر چشمش نابینا شد و او مفتخر شد از جانب رسول خدا (ص) بتبلیغ سلام بحضرت باقر ع در روایت است که حضرت باقر ع تشریف برد بعیادت او و احوال او را پرسید

رض کرد حالی دارم که موت را از حیات و فقر را از غنی و مرض را از صحت بهتر می خواهم

حضرت فرمودند ما چنین نیستیم آنچه خدا بخواهد ما او را دوست میداریم اعم از موت و حیات و فقر و غنی و مرض و صحت

و از مناقب اوست که در غزوة بدر و سایر غزوات خدمت حضرت رسول مشرف بود و او آخر کسی است از اصحاب که در مدینه از دنیا رفته

و ایضا در این سال عوف بن مالک اشجعی و رافع بن خدیج انصاری و مالک بن مسمع ابوغسان بکری و معویة بن خدیج قاتل محمد بن ابی بکر از دنیا رفتند

و ایضا در این سال معبد الخالد الجهنمی در سن هشتاد سالگی از دنیا رفت

و ایضا در این سال عبدالرحمن بن عثمان بن عبدالله از دنیا رفت و او برادر زاده طلحة بن عبدالله است

و ایضا محمد بن خاطب در این سال از دنیا رفت و او کسی است بعد از پیغمبر مسمی شد بمحمد

و ایضا در این سال عاصم بن حمزة سلوای و مالک بن ابی عامر اصبحی جد امام مالکی از دنیا رفت

اما وقایع سنه هفتاد و چهار

در این سال حجاج بناء کعبه را که عبدالله زیر بنا نموده بود خراب کرد و به بناء اول بنا نمود و ایضا در این سال عبدالملک بن مروان بکر بن وشاح را از امارت خراسان عزل نمود و امارت آن صوب را به امیه بن عبدالله خالد بن اسیل واگذار نمود

اما وقایع سنه هفتاد و پنج هجری

در این سال عبدالملک حجاج را از مدینه طیبه عزل نمود و او را والی عراق گردانید و یحیی بن حکم بن ابی العاص را والی مدینه قرارداد

و ایضا در این سال حجاج از کوفه رفت ببصره و عروة بن مغیره بن شعبه را خلیفه خود در کوفه قرارداد چون حجاج وارد بصره شد عبدالله بن جارود و هذیل بن عمران و عبدالله حکیم زیاد المجاشعی باجمعی از اهل بصره آغاز مخالفت نمودند و با یکدیگر عهد نمودند که حجاج را از عراق بیرون کنند پس ریختند بخیمه حجاج و آنچه دستشان رسید از اموال او بغارت بردند که بین فتنین جنک و قتال شدیدی واقع شد و علی الظاهر ظفر با عبدالله بن جارود بود ناگاه تیری از عسکر حجاج به عبدالله رسید و از دنیا رفت و در آن جنک عبدالله بن انس بن مالک الانصاری که از اصحاب ابن جارود بود باجمعی دیگر کشته شدند و در آن وقت پدرش انس زنده بود و وارد شد بر حجاج و گفت

(لا مرا حبالک ولا اهلک یا بن النخیثة شیخ ضلالة جوال فی الفتن مرة مع ابی تراب و مرة مع ابن الزبیر و مرة مع ابن جارود)

و چند سخن زشت بوی گفت و از مجلس خارج شد و شکایتی نوشت به عبدالملک بن مروان

و او کاغذی بحجاج نوشت و در آن کاغذ خیلی بوی عتاب کرد نوشت

اما تذکر حال آبائک فی الطائف حیث کانوا ینقاون الحجارة علی ظهورهم و یحتفرون الابار

بایدیهم الی آخره

پس حجاج رفت نزد انس و از او خیلی عذر خواهی کرد

اما وقایع سنه هفتاد و هفت

در این سال شیب بن عتاب بن ورقاء و زهرة بن حو به با حجاج مقاتله نمودند لشگری سرداری

عبدالرحمن روانه کرد و هر دو را بقتل رسانیدند

اما وقایع سنه هفتاد و هشت

و در این سال شریح بن حارث قاضی در کوفه وفات نمود در سن صد و بیست سالگی
و در این سال شریح بن هانی مدحجی که در خدمت امیر المومنین ع مصاحبت داشت از دنیا رحلت
فرمود در غزوه سجستان
و ایضا در این سال عبدالملک بن مروان امیه بن عبدالله بن خالد را از حکومت خراسان و سیستان
معزول نمود و این دوشهر را جزو ایالت عراق و در تحت تصرف حجاج ملعون قرار داد و حجاج ملعون
مهلپ بن ابی صفره را بامارت خراسان منصوب نمود

اما وقایع سنه هفتاد و نه هجری

در این سال عبدالرحمن بن عبدالله بن مسعود هذلی از دنیا رحلت فرمود

اما وقایع سنه هشتاد هجری

در این سال مهلب بن ابی صفره حاکم خراسان از رود بلخ عبور نمود و بامردم ماوراء النهر محاربه
نمود و ایضا در این سال ابوحنفیه متولد شد
و ایضا در این سال عبدالله بن ابی اوفی از دنیا رفت و او آخر کسی است از اصحاب که در کوفه
از دنیا رفت
و ایضا در این سال سوید بن غفله از دنیا رفت
و ایضا در این سال جناب عبدالله بن جعفر بن ابی طالب از دنیا رحلت فرمود در سن هفتاد و دو
سالگی و بعضی زیاده گفته اند تا سنه نود
و او آخر کسی است از بنی هاشم که پیغمبر ص را دیده باشد وجود و سماعت و جلالت و قدرش مشهور
آفاق است و این بزرگوار شوهر حضرت زینب دختر حضرت زهراء است
و ایضا در این سال به نقل جزری در کامل جناب محمد بن امیر المومنین ع سیدالتابعین از دنیا
رحلت فرمود در مدینه طیبه در اول محرم و بقولی در ماه ربیع الاول و والده اش خوله بنت جعفر بن
قیس بود
و جماعت کیسانیه بعد از امام حسن ع و امام حسین ع او را امام و مهدی آخر الزمان میدانند
و میگویند در جبال رضوی که کوهستان یمن است و بکوهستان عمان وصل میشود منزل فرموده و زنده
است تا آنکه خروج کند
و بعضی مختار بن ابی عیبه ثقفی را از این جماعت می شمارند و جناب سید اسماعیل حمیری را نیز
از این جماعت می شمارند
و میگویند در بدایت امر کیسانی بوده و بذهب جعفری از دنیا رفت و این شعر را گفت
تجفرت باسم الله والله اکبر
و ایقنت ان الله یعفو و یغفر

اما وقایع سال هشتاد و یک

در این سال عبدالرحمن بن محمد بن اشعث با حجاج بن یوسف الثقفی آغاز مخالفت ورزید و
جنگ خیلی شدیدی کرد

اما وقایع سال هشتاد و دو

در این سال مهلب بن ابی سفره ، الی خراسان در قریه ذاغول که از قراء مرو بود از دنیا رفت
و پسرش مغیره بن مهلب نایب الایالت خراسان در خراسان وفات نمود و پسر دیگرش یزید بن مهلب
والی خراسان شد

و ایضا در این سال ابو امامه باهلی که صید بن عجلان نام داشت در مکه معظمه از
دنیا رفت

در حبیب السیر است که او در جنگ صفین در رکاب حضرت امیرالمومنین بود و او آخر کسی
است از صحابه حضرت رسول که در مکه وفات نمود و عمر او را صد و شصت و شش سال نوشته اند
و بعضی وفات او را در سنه نود و یک نوشته اند
و ایضا در این سال خالد بن یزید بن معاویه از دنیا رفت

اما وقایع سال هشتاد و سه

در این سال جناب کمیل بن زیاد النخعی بظلم حجاج شهید شد و عمر شریفش نود سال بود و
ایشان از اصحاب سر حضرت امیرالمومنین بودند
و در این سال حجاج شهر واسط را بنیاد کرد
و ایضا در این سال وائله بن الاسقع که از اصحاب صفا بود و متصف بفضل و شجاعت بود در شام
از دنیا رفت در سن صد و پنجاه سالگی و او آخر کسیست از صحابه که درد شق از دنیا رفت

و اما وقایع سال هشتاد و چهار

در این سال محمد بن مروان در ارمنیه جنگ نمود و بسیاری از کنیسهها را بسوخت از این جهت
این سال را سنه الحرین نامیدند

و اما وقایع سال هشتاد و پنج

در این سال عبدالرحمن بن محمد اشعث که جنگهای نمایان با حجاج کرد آخر الامر در اراضی
کابل مقتول شد و سرش را جدا نمودند و نزد حجاج فرستادند
و ایضا در این سال حجاج یزید بن مهلب را از حکومت خراسان معزول نمود و مفضل بن مهلب را
بامارت منصوب نمود

و ایضا در این سال موسی بن عبدالله بن حارم در ترمذ مقتول شد
و ایضا در این سال عبدالعزیز بن مروان بن حکم از دنیا رفت
و ایضا در این سال مردم باولید بن عبدالملک بیعت نمودند بولایت عهد
و ایضا در این سال عمرو بن حرث مغزومی که در ایام هجرت متولد شده بود از دنیا رحلت کرده
و ایضا در این سال بامر محمد بن مروان شهر اردبیل را بنیاد نمودند

« در بعضی واقعات زمان حضرت امام زین العابدین ع » (۳۳۷)

واما وقایع سنه هشتاد و شش

در این سال خلیفه عبدالملک بن مروان در شام از دنیا رفت روز چهارشنبه چهاردهم شوال در تاریخ خلفاء سیوطی است که ولادتش در سال بیست و ششم هجری بوده بنا بر این عمرش شصت سال بوده

و بعد از دفن عبدالملک ولید ولید عبدالملک بجای پدر بخلافت نشست

و ایضا در این سال قطیبه بن مسلم از جانب حجاج بحکومت خراسان منصوب شد

و ایضا در این سال سلمه ولد ام السله که ریب حضرت رسول صلی الله علیه و آله بود از دنیا رحلت نمود

و ایضا در این سال عبدالله ولد حارث زبیدی در مصر از دنیا رفت و او آخر کسی است از صحابه که در مصر وفات نمود

و ایضا بقول یافعی در این سال صدی ولد عجلان باهلی مکنی بابی امامه در مکه معظمه از

دنیا رفت و او آخر کسیست از صحابه که در سن صد و شصت و شش سالگی در مکه از دنیا رفت و ایضا در این سال عبدالله ولد ابی اوفی اسلمی از دنیا رفت و بقول بعضی او آخر کسیست از صحابه پیغمبر ص که در کوفه وفات کرد

و ایضا او آخر کسیست که در بیعه ارضوان حاضر گشت

واما وقایع سال هشتاد و هفت

در این سال ولید بن عبدالملک بن مروان هشام ولد اسمعیل را از حکومت مدینه طایفه عزل

نمود و پسر عمش عمرو ولد عبدالعزیز ولد مروان را حاکم مدینه نمود

و ایضا در این سال عبدالله ولد عباس ولد عبدالطلب در مدینه و بقولی در یمن از دنیا

رحلت نمود

و ایضا در این سال بشر ولد ابی ارطاط بدرك واصل شد و قاتل او عبدالرحمن و قثم پسران عبدالله

ولد عباس ولد عبدالطلب است

و ایضا در این سال ولید بن عبدالملک در ماه ربیع الاول بعمر ولد عبدالعزیز نوشت که حجرات

زوجات حضرت رسول را جزو مسجد نماید و از نواحی و اطراف آن بقدری اتباع کند که مسجد دو بیست

در دو بیست ذراع بشود عمرو ولد عبدالعزیز چنین کرد

واما وقایع سنه هشتاد و هشت

در این سال سهیل ولد سعد ولد ساعدی در سن صد سالگی از دنیا رفت و بعضی گفتند که او آخر

کسی است از صحابه که از دنیا رفت

واما وقایع سال هشتاد و نه

در این سال ولید ولد عبدالملک خالد ولد عبدالله القسری را والی مکه معظمه گردانید

واما وقایع سنه نود

در این سال بخارا و طالقان بدست مسلم ولد قتیبه والی خراسان فتح شد

وایضا در این سال انس بن مالک انصاری خادم حضرت پیغمبر ص وفات کرد و در سنه وفات و در تاریخ عمر او اختلاف زیادی کرده اند

و اما وقایع سال نود و یک

و در این سال ولید بن عبدالملک خالد بن عبدالله را امارت مکه داد

و اما وقایع سال نود و دو

و در این سال سلمه بن عبدالملک در اراضی روم جنگ کرد و شهر اندلس را فتح نمود

و اما وقایع سال نو و سه

در این سال قتیبه بن مسلم والی خراسان شهر سمرقند را فتح کرد

و در این سال ولید بن عبدالملک عمر بن عبدالعزیز را از امارت حجاز عزل نمود

و اما وقایع سال نود و چهار

و در این سال حجاج بن یوسف بن جبیر را شهید نمود برای خروج او با عبدالرحمن بن محمد بن اشعث

و هر حرم مجلسی (ره) در جلاء مینویسد یافعی که از علماء سنت است می گوید حجاج بعد از شهادت سعید بیست روز زنده بود

و حجاج ملعون جمعی از موالیان و شیعیان علی را بقتل رسانید

منجمله کمیل بن زیاد و سعید بن جبیر و جناب قبر غلام حضرت امیر المومنین ع را که حکم کرد سرنازنین او را مثل گوسفند از بدنش جدا کردند

و نیز در این سال عروه بن زبیر از دنیا رفت

و سابقا گفته شد که حضرت امام زین العابدین ع را در بیست و پنجم محرم سنه نود و پنج شهید کردند

و در مدینه طایفه و تاریخ قتل و تعیین قاتل آن بزرگوار سابقا گفته شد فراجم

مخفی نماند در کاما ابن حوزی است که حجاج بن یوسف در شوال سنه نود و پنج بدرک واصل شد

در سن پنجاه و چهار سالگی و در بیست سال آن ملعون الی عراق بود و در این مدت این ملعون خیلی ظلم کرد

و خیلی از بزرگان را بقتل رسانید و گویا اخبث و ارذل و اشقی از او در عالم کم دیده شده باشد

و در معجم البلدان است که کوثر قریه ایست در طائف و حجاج در آن قریه معلمی اطفال را میکرد

و در کتاب وفیات الاعیان است که حجاج و پدرش در طائف معلم اطفال بودند بعد حجاج

خادم روح بن زنباع وزیر عبدالملک شد

و در زینة المجالس است که روزی شعبی حجاج را از ظلم و تعدی منع مینمود

حجاج دیناری طلبید و وزن و عیار او را ملاحظه کرد و گفت این را ببر بازار و از جمع صرافان

استفاد بنما

شعبی رفت بازار نزد صرافان آنها با احتمال آنکه دینار را بآنها بدهند بعضی گفتند دینار

سبک است

و بعضی گفتند کم عیار است سخن هریک برخلاف دیگر بود
 شعبی دینار را بر گردانید و سخنهای صرافان را گفت
 حجاج گفت پیر نزد فلان صراف با و نشان ده
 شعبی رفت نزد او و دینار را نشان داد
 آن مرد گفت این دینار در وزن تمام عیار است اگر خواهی در عوض درهم نقره بدهم
 شعبی گفت از حجاج ظلمی بتو رسیده
 جواب داد که من از دولت او آسوده ام و او ظلم دیگران را از من باز دارد
 شعبی تعجب کرد آمد نزد حجاج و قصه را نقل کرد
 حجاج گفت چون اهل زمانه در حق یکدیگر ظلم کنند خداوند کسی را بگمارد که بایشان ظلم
 کند و هر کس که بدیگری ستم نکند کسی هم با او ستم نکند

فصل هشتم در ذکر بعضی از قبور متبر که واقعه در معظم بلاد عربستان

و ذکر میشود آنها در ضمن اموری
 و بدانکه ذکر این فصل در این باب مناسبتی ندارد و لکن حقیر مقید هستم که در ضمن هر بابی قبور
 بعضی از بزرگان را ذکر کنم که یاد و تذکر خیری از آنها شده باشد

امر اول

در قبور شریفه واقعه در بیت المقدس

در خصال از حضرت پیغمبر ص روایت کرده که خداوند اختیار فرموده از بلدان چهار بلد را و
 فرموده (والتین والزیتون و طور سینین و هذا البلد الامین)
 التین المدینه والزیتون بیت المقدس و طور سینین الکوفه و هذا البلد الامین مکه المعظمه
 و در عتد الفرید است که در بیت المقدس است محل بستن براق که در شب معراج پیغمبر ص
 سوار بر آن شد
 و در مسجد بیت المقدس است باب داود پیغمبر ص و باب سلیمان و باب حطه که خداوند در
 قرآن مجید فرموده (و قواوا حطه) و باب محمد ص و باب الثوبه و باب الرحمه و ابواب
 الاسباط و باب الخضر و باب السکینه
 و در اوست محراب هریم بنت عمران و محراب زکریا الذی بشرته فيه الملائکه بیهی و هو
 قائم یصلی فی المحراب و محراب یعقوب و کرسی سلیمان
 و در مسجد اقصی است محراب حضرت عیسی ع و موضع قدم شریفشان
 و در وسط صحن مسجد اقصی است قبه الصخره که یک پارچه سنگ سرخ مسطح بزرگی در
 فضاء قبه معلق ایستاده بود

و در بستان السیاحه است شب معراج که پیغمبر ص از مسجد اقصی عروج فرمود این صخره هم
 عقب سر آنحضرت بلند شد حضرت منعمش فرمود لذا همین قسم معلق در وسط هوا بود تا حدود سنه
 پانصد هجری که زن حامله زیر صخره رفت یکمرتبه ملتفت شد که صخره در هوا معلق است از ترس
 وضع حمل نمود

پس بامر محی الدین اعرابی دوستون و پایۀ ازسقا در زیر صخره زدند که زنان و اطفال ترسند از رفتن بزر صخره

و سابقا گفته شد که در بیت المقدس است قبر حضرت داود ع و حضرت سلیمان ع و قبر حضرت مریم ع مادر عیسی و قبر جناب آسیه زوجه فرعون

و در نزدیکی بیت المقدس است قبر جناب عزیز و قبر راحیل مادر حضرت یوسف

و در دو فرسخی بیت المقدس است باصرة الخلیل و در او بود ولادت حضرت عیسی ع و ترسایان را از اینجهت نصرانی گویند

و در شش فرسخی بیت المقدس است قبر حضرت موسی ع

و در یک منزلی بیت المقدس است شهر قدس الخلیل و در اوست قبر حضرت ابراهیم و قبر حضرت

اسحق بن ابراهیم و یعقوب بن اسحق و یوسف بن یعقوب و ساره زوجه حضرت ابراهیم و تمام

این قبور شریفه در مغاره ایست زیر زمین و از شهر قدس الخلیل تا کنعان نیم فرسخ است

و قبر شریف جناب جعفر بن ابیطالب ع و جناب زید بن حارثه و جناب عبدالله بن رواحه در

موتۀ است که دو منزلی بیت المقدس است

و در سه منزلی بیت المقدس است قبر حضرت یوشع وصی حضرت موسی ع

امر دوم در قبور شریفه واقعه در شام

در بحار از قصص الانبیاء از حضرت باقر ع روایت کرده که هر مود خوب زمینی است زمین شام و بد

طایفه هستند اهل شام قال الله تعالی ادخلوا الارض المقدسة التي كتب الله لكم یعنی الشام

و در روضات از ابوبکر خوارزمی نقل کرده که گفت جنات الدنیا اربع غوطة دمشق و صفد

سمرقند و شعب بوان و ابلة البصرة و افلضها غوطة دمشق

و از عجائب دمشق است مسجد جامع که او را ولید بن عبدالملک بنا نمود و خراج هفت سال

مملکت را خرج کرد در آن مسجد و بسیار مسجد عالی هست

و جبل ربوه در یک فرسخی دمشق است که خداوند در قرآن مجید فرموده (و آوینا هما الی ربوة

ذات قرار و معین)

و اکثر انبیاء از بیت المقدس و شام مبعوث شدند شریعتشان در عالم منتشر شد

و اما قبور متبرکه که واقعه در شام و حوالی آن

و منها قبر حضرت زینب بنت حضرت امیر المومنین ع و فاطمه زهراء علیهما السلام که در یک فرسخی

شهر شام معروفست

و منها قبر حضرت سکینه بنت الحسین ع و حضرت ام کلثوم بنت امیر المومنین ع علیه السلام از غیر

صدیقه طاهره

و منها مرقد مطهر رأس الحسین ع

و منها قبر جناب رقیه بنت الحسین ع که در خرابۀ شام مدفونست

و عالم جلیل شیخ محمد شامی که از جمله علماء و محصلین نجف اشرفست بعقیر فرمود که

جدامی بلا واسطه من جناب آقا سید ابراهیم دمشقی که نسبش منتهی میشود بسید مرتضی علم الهادی

وسن شریفش علاوه بر آن بود و بسیار شریف و محترم بود سه دختر داشتند و اولاد ذکورند از نسلش

دختر بزرگشان در خواب دید جناب رقیه بنت الحسین ع را که فرمود

(پیدرت بگو بوالی بگوید آب افتاده میان قبر و لحد من و بدن من در اذیت است بگو بیاید و قبر و لحد مرا تعمیر کند)

دخترش بسید عرض کرد سید از ترس حضرات اهل تسنن بخواب اثری مترب ننموده
شب دوم دختر وسطی سید همین خواب را دید باز پیدر گفت ترتیب اثری نداد
شب سوم دختر صغیری سید همین خواب را دید و پیدر گفت و ایضا ترتیب اثری نداد
شب چهارم خود سید مخدره رقیه را در خواب دید که بطریق عتاب فرمودند

چرا والی را خبردار نکردی

سید بیدار شد رفت نزد والی شام و خوابش را بجهت والی شام نقل کرد
والی امر کرد علماء و صلحاء شام از سنی و شیعه بروند و غسل کنند و لباسهای نظیف در بر کنند
بدست هر کس قفل درب حرم مخدره باز شد همانکس برود و قبر مقدس او را نبش کند و جسد مطهره
او را بیرون بیاورد تا قبر مطهر را تعمیر نماید

بزرگان و صلحاء از شیعه و سنی در کمال آداب غسل کردند و لباس نظیف در بر کردند قفل بدست
هیچیک باز نشد مگر بدست مرحوم سید

بعد که مشرف میان حرم شدند معول هیچیک بزمین اثر نکرد مگر معول سید ابراهیم بعد حرم
را خلوت کردند و لحد را شکافتند دیدند بدن نازنین مخدره میان لحد و کفن آن مخدره مکرمه صحیح و سالم
است لکن آب زیادی میان لحد جمع شده

پس سید بدن شریف مخدره را از میان لحد بیرون آورد و روی زانوی خود نهاد و سه روز همین
قسم بالای زانوی خود نگه داشت و متصل گریه میکرد تا آنکه لحد مخدره را از بنیاد تعمیر کردند اوقات
نماز که میشد سید بدن مخدره را بر بالای شییء نظیفی میگذاشت بعد از فراغ باز بر میداشت و بر زانو
می نهاد تا آنکه از تعمیر قبر و لحد فارغ شدند سید بدن مخدره را دفن کرد

و از معجزه این مخدره در این سه روز سید نه محتاج بغذا شد و نه محتاج بآب و نه محتاج بتجدید وضوء
بعد که خواست مخدره را دفن کند سید دعا کرد که خداوند پسر بی با و مرحمت فرماید دعای سید مستجاب
شد و در این پیری خداوند با و پسر بی با و مرحمت فرمود **سید مصطفی**

بعد والی تفصیل را بسلطان عبدالعزیز نوشت او هم تولیت زینبیه و مرقد شریف رقیه و مرقد شریف
ام کلثوم و سکینه را به او واگذار نمود و فعلاهم آقای سید عباس پسر آقا سید مصطفی پسر
آقا سید ابراهیم سابق الذکر متصدی تولیت این اماکن شریفه است انتهى
و گویا این قضیه در حدود سنه هزار و دو و بیست و هشتاد بوده

و منتهم قبر جناب عقیل بن ابی طالب که بعضی مورخین در شام نوشته اند و بعضی در مدینه طیبه
و منتهم شریف قبر جناب هاشم بن عبد مناف جد امجد پیغمبر ص که در غزوه از محال

شام که در عسقلان است

و منتهم قبر جناب حجر بن عدی و اصحابش که بامر معاویه او و اصحابش را بقتل رسانیدند و در شام
قبر شریفشان معلوم است

و در اصابه است و قیتکه معاویه امر کرد بقتل جناب حجر آن بزرگوار وصیت کرد که قید و آهن
را بر ندارد و خون بدن مرا نشوید که در قیامت بامعاویه همین قسم و خاصه مینمایم و قتل او در سنه
پنججاه و سه هجری بود و مدفون او در جنب مسجد الاقصی است

و منها قبر جناب بلال بن رباح حبشی مؤذن حضرت پیغمبر ص رحلتشان در دمشق بود بمرض طاعون
سنه هیجده هجری و مدفنش در باب الصغیر شامست

و در حاشیه رجال کبیر از بعضی کتب اصحاب عبدالله المحض روایت کرده که بلال بیعت نکرد با
ابا بکر عمر بن خطاب گریبانش گرفت گفت جزای ابا بکر که ترا آزاد کرد این بود که با او بیعت نکردی
بلال گفت اگر مرا در راه خدا آزاد کرده جزای او با خدا خواهد بود و من بیعت نمیکنم بسا کسی
که پیغمبر او را خلیفه خود قرار نداده و آن کسی که خلیفه پیغمبر هست بیعت او در گردن ما هست تا روز
قیامت عمر گفت بلال امان برای تو نیست و در مدینه امان برو بشام

و منها قبر ابوالدرداء و ابوالداراء و اسم ابوالداراء عویم بن عامر بود
در اصابه است که معاویه قضاوت دمشق را در زمان خلافت عمر باو داد و دو سال از خلافت عثمان
مانده بود که ابودر دا از دنیا رفت

و منها قبر سعد بن عبادہ انصاری سید قبیله خزرج در قریه حوران از غوسه دمشقست
و در کتاب اسد القابله است که سعد بن عبادہ با ابا بکر و عمر بیعت نکرد
چون خلافت بعمر رسید روزی میان بازار بسعد عبادہ رسید گفت ای سعد یا بیعت کن یا از این
شهر بیرون شو

سعد فرمود در شهر یکی تو امیر باشی مانند من در آن شهر حرامست لهذا از مدینه رفت بشام
و او را قبیله بسیاری در اطراف دمشق بود هر هفته در قریه میرفت نزد خویشانش روزی از قریه بقریه
میرفت از باغی که در رهگذار او بود تیری بوی زدند و او را شهید کردند

و در مجالس المومنین است که خالد بن ولید تیری بوی زد و او را شهید نمود و از خوف
عامه گفتند که اجنه او را کشته اند و این شهر را بزبان گفتند

فقد قتلنا سید الخزرج سعد بن عبادہ فر میناه سهمین فلم یخط فؤاده

و در اصابه است که رحلت جناب سعد در سنه یا زده هجری بوده

و از رجال کشی نقل شده که سعد بن عبادہ ده پسر داشت و هر یک در نصرت حضرت رسول ص
کوشیدند و طول قامت سعد و پسرانش هر یک ده شبر بوده باشبار خودشان و شبر ایشان با اندازه ذراع
دست ما بوده و جناب سعد ابواجدا در جاهلیت و اسلام بزرگ قوم بود

و جناب قیس بن سعد در جنگ جمل و صفین از حضرت امیر ع مفارقت نکرد و در جنگ صفین کوششها
نمود و بعد از حضرت امیر با حضرت مجتبی ع بود

و چون معاویه عبیدالله بن عباس را بفریفت و او ملحق شد بمعاویه جناب قیس خطبه خواند و کوشش
میکرد در یاری حضرت مجتبی ع

بعد که حضرت بمعاویه صلح فرمود جناب قیس رفت بمدینه و انزدارا اختیار فرمود و مشغول عبادت
بود تا از دنیا رحلت فرمود در سنه شصت هجری

و بدانکه در مدینه طیبه دو قبیله بود از انصار حضرت رسول ص

یکی قبیله اوس بود که رئیس آن قبیله چند نفر بود

منهم جناب حزیمة بن ثابت ذوالشهادتین بود که در صفین شهید شد در رگاب حضرت امیر ع

و منهم جناب حنظلة بن ابی عامر بود المعروف بغسیل الملائكة که در غزوه احد

شهید شد

و منهم جناب سعد بن معاذ بود که در غزوه کفارتیری بوی زدند و بعد از یکماه از دنیا رفت در سنه پنجم هجری

در اصابه است که اوسید الاوس بود

قبیله دوم قبیله خزرج بود و رئیس آن قبیله نیز چند نفر بودند

و منهم جناب سعد بن عباد

و منهم جناب معاذ بن جیل بود که در سنه هفده هجری در شام بمرض طاعون از دنیا رفت در سن سی

و چهار سالگی

و منهم جناب ابی بن کعب بود که در سنه سی از هجرت در خلافت عثمان از دنیا رحلت

فرمود

و منهم قبر جناب محمد والد ابراهیم النعمانی که از تلامذه کلینی بود مصنف کتاب غیبت و کتاب

نثر اللئالی و تفسیر نعمانی و غیر اینها

و منها قبر جناب قطب الدین محمد ولد محمد الرازی الوریامینی البویهی که منسوب بود بآل بویه

و بسلاطین دیالمه صاحب شرح شمسبه و شرح مطالع

و گفته شده که شهید اول و محقق ثانی شهادت دادند بسعادت ایشان

ثقة الاسلام نوری در مستدرک مفر ما ید اقوی است که ایشان شیعیه بودند و از تلامذه علامه حلی

بودند و در ذیقعد سنه هفتصد و شصت و شش از دنیا رفت و در صالحیه دمشق دفن شد

و منها - قبر محمد ولد علی ولد محمد المغربی الاندلسی المکی الشامی الملقب بمحبی الدین اعرابی

مصنف کتاب فتوحات مکی

و بعضی از او تغیر میکنند بماحی الدین و او عامل و معاصر بود باشیخ عبدالقادر جیلانی رحلتش در

ربیع الاول سنه ششصد و سی و هشت بود و قبرش در صالحیه دمشق معروفست

و منها المعلم الثانی محمد بن طرخان المکنی بابی نصر القارابی الترکی

ابن خلکان مینویسد که او بزرگترین فلاسفه مسلمین بود و شیخ ابوعلی سینا از تصنیفات او

منتفع می شد

و ایشان از قاراب رفتند ببغداد و از آنجا بمصر و از آنجا بدمشق و وارد شد بسیف الدوله والی

دمشق بزی اترک و در مجلس مجعی از فضلاء نشسته بودند

سیف الدوله گفت بنشین

قارابی رفت تا مسند سیف الدوله و او را عقب نموده بر مسند وی نشست

سیف الدوله با بعضی از وزراء بزبان مخصوصی که کسی آن لسان را نمیدانست گفت این شیخ چه قدر

بی ادبست من از او مسائلی سؤال میکنم اگر جواب نداد امر میکنم او را از مجلس بیرون برند

قارابی بهمان زبان گفت

امیر صبر کن و عواقب امر را ملاحظه کن

سیف الدوله تعجب کرد گفت آیا تو این زبان را میدانی

فرمود من زیاده از هفتاد زبان را میدانم و با علماء در هر فنی صحبت کرد که بر همه آنها فایق شد

بعد از میان خرداش چیزی بیرون آورد و او را کوک نمود بقسمی نواخت که تمام اهل مجلس بخنده افتادند

و دوم مرتبه کوی کوک کرد و نواخت که تمام اهل مجلس بگریه افتادند مرتبه سوم بقسمی کوک کرد و نواخت

که تمام اهل مجلس بخواب رفتند حتی بواب هم خوابیدند فارابی هم از مجلس بیرون نشد کذا فی روضات الجنات و او در سنه سیصد و سی و نه در دمشق از دنیا رفت و در ظاهر دمشق دفن شد و در روضه الصفاست که او را شهید نمودند

و منها قبر ابراهیم بن ادهم بلخی که در سنه صد و شصت و یک در شام از دنیا رفت و در خارج بیت المقدس هم قبر است منسوب باو و در مجالس المومنین فرموده که ابراهیم سلطان زاده بود دست کشید و جلای وطن نمود و آمد بشام

و سببش این شد که روزی سر از در بچه قصر خود بیرون کرد دید فقیری در سایه قصر او نشسته نان میخورد بعد که غذایش تمام شد آبی آشامید و در کمال راحت و آسودگی خوابید ابراهیم با خود گفت دنیا و سلطنت را چه میکنم و حال آنکه نفس بدین مقدار قانعست آنگاه از قصر خود فرود آمد و پشت پا به سلطنت و ریاست دنیا زد و از بلخ کوچ نمود و طریق سیاحت را پیش گرفت و در روضات از رجال محدث نیشابوری نقل فرموده که ابراهیم ادهم در اول امر از ملوک بلخ بود بعضی سبب توبه اش را این گفتند که

یکروز با لشکرش رفت بشکار چون وقت غذا خوردن شد بره بریانی در سفره حاضر کردند ناگاه طایری آمد و بره بریان شده را با منقارش برداشت و پرواز کرد ابراهیم گفت باید در این حکمت و سری باشد امر کرد بغلامانش که بروند و منزل این طایر را بشناسند و حقیقت حال را بدست آورند

پس جماعتی از لشکریان بر اسبها سوار شدند و عقب آن طایر رفتند دیدند داخل مغاره کوهی شد لشکریان هم رفتند میان آنغار دیدند شخصی بادست و پای بسته برو افتاده و آن طایر آن گوشت را با منقارش ریز میکند و بدهان آن شخص می گذارد

پس لشکریان دست و پای آن شخص را باز نمودند و او را آوردند نزد ابراهیم ادهم عرض کرد من تاجری بودم از این وادی بامال التجاره ام میگذشتم جماعتی از دزد ها بسر من ریختند و مال التجاره مرا گرفتند و دست و پای مرا بستند و در میان این مغاره انداختند و الان هفت روز می شور که من اینجا افتاده ام و همین طایر از برای من طعام می آورد و وقتی که تشنه میشوم بمنقارش برای من آب می آورد و مرا سیراب میکند

ابراهیم یکمرتبه متنبه شد و گریه کرد و گفت وقتی که خداوند کریم ضامن روزی بندگانش هست و آنها را بهر قسمیکه هست روزی میدهد پس چرا شخص خود را بتعب بجهت روزی خود بیندازد و اینقدر ورز و بال خلاق را تحمل نماید پس خود را از سلطنت خلع نمود و هر چه داشت از حطام دنیا همه را وا گذار نمود و زهد را پیشه خود قرار داد

و نقل کرده که ابراهیم ادهم بعد از آنکه توبه کرد و جلاء وطن نمود در یکی از شهرها باغبانی میکرد یکروز شخصی آمد دم باغ و از او میوه خواست ابراهیم اباء کرد آن ظالم تازیانه بر سر او زد

ابراهیم سرش بزیر انداخت و گفت اضر بر رأس طال ماعصی الله آنمرد ابراهیم را شناخت مشغول عذر خواهی شد ابراهیم گفت الرأس الذی یلیق بالاعتذار تر کته ببلخ

امر سوم

در قبور شریفه و آقعه در جبل عامل

بدانکه اهل شام و جبل عامل اقدمند در تشیع از سائرین
در اهل الاهل شیخ حر عاملی (ره) فرموده هنگامیکه پیغمبر ص از دنیا رفت شیعه خالص نبود مگر
 چهار نفر سلمان و ابی ذر و مقداد و عمار بعد چند نفری متابعت نمودند آنها را و آنها دوازده نفر
 بودند بعد بتدریج زیاد شدند تا بهزار و زیاده رسیدند تا در زمان عثمان که جناب اباذر را مرستاد بشام
 و جمع کثیری را در شام شیعه کرد بعد معویه از آن عداوتیکه داشت آن بزرگوار را از شام بیرون کرد
 بقرای جبل عامل و از برکت ایشان اهل جبل عامل تشیع را اختیار نمودند
 بعد که عثمان از دنیا رفت حضرت امیر المومنین ع از مدینه تشریف آورد بکوفه اکثر اهالی کوفه و
 اطرافش از برکت حضرت امیر ع شیعه شدند

و چون عامل حضرت امیر ع باطراف منتشر شد هر یک داخل هر بلدی میشدند اکثر اهالی آن
 بلد شیعه می شدند بیکت او
 تا آنکه حضرت رضاع از مدینه تشریف آورد بخراسان بیکت حضرت رضاع قراء و بلدان بین راه
 و اهل خراسان شیعه شدند

پس معلوم شد که سبقت نگرفته اهل شام و جبل عامل را تشیع مگر جمع قلیل محصورى انتهى
و در مجالس المومنین است که قریه از قریه های جبل عامل نیست مگر آنکه از او جمعی از
 علماء امامیه بیرون شدند

و نقل شده که در عصر شهید ثانی در تشیع جنازه ای در قریه از قراء جبل عامل هفتاد مجتهد
 حاضر بودند

و در لؤلؤ البحرین فرموده که عدد علماء جبل عامل قریب بخمس عده علماء هستند و هم مؤلفاتشان
 خمس مؤلفات سایر علماء هست تقریباً و حال آنکه قرای جبل عامل کمتر از صد و یک سایر بلدان شیعه
 است و مداریف از علماء جبل عامل شهید اول و شهید ثانی و شیخ علی کرکی و شیخ بهائی و شیخ حسن
 صاحب معالم و سید محمد صاحب مدارك و شیخ حر عاملی رحمه الله علیهم هستند

و اما قبور شریفه و آقعه در جبل عامل

و منها قبر شریف جناب سید محمد بن علی الموسوی الجبعی صاحب کتاب مدارك که در سنه نهصد و
 چهل و شش متولد شد و در شب هیجدهم ربیع الاول سنه هزار و نه از دنیا رحلت فرمود در قریه جبع و
 در آنجا هم دفن شد

و منها قبر الشیخ الجلیل حسن بن شیخ زین الدین الشهید ثانی صاحب معالم تولدشان در قریه
 جبع بود سنه نهصد و پنجاه و نه در همان قریه جبع از دنیا رحلت فرمود در اول محرم سنه هزار و یازده
 و در همانجا دفن شد

و از آثار طبع شریف اوست این اشعار

اليلة الحشر لابل لیل عاشور

لیل به خسفت بدر الهدی اسفا

انفخة الصور لابل نفث مصدور

واصبح الدين فيه كاسف النور الخ

و بدانکه جناب شهید ثانی مادر جناب آقا سید علی پدر آقا سید محمد صاحب مدارك را تزویج

فرمود و از آنمخدره جناب آقا شیخ حسن صاحب معالم متولد شد و دختر را خود شهید ثانی تزویج فرمود برییب خود جناب آقا سید علی و از آنمخدره صاحب مدارك متولد شد پس جناب آقا شیخ حسن صاحب معالم هم عموی مادری صاحب مداركست و هم خالوی پدری او

و محتملست قبر جناب ابراهیم بن علی بن حسن العاملی الکفعمی نیز در جبل عامل باشد
و در روضات از بعضی ثقات نواحی جبل عامل نقل میکنند قریب باین مضمون که وقتی که در جبل عامل زارعی زمین را با گاوشخم میکرد برای زراعت کردن ناگاه سرچوق بسنگ بزرگی برخورد و آنرا از زمین کند مرده را با کفن دید در زیر آن سنگ که مثل شخص متحیر و وحشی سر از خاک برداشت و بطرف راست و چپ نظر میکرد آنگاه گفت (آیا قیامت برپا شده) این را گفت و بیفتاد آن شخص زارع نیز افتاد روی زمین و غش کرد چون بهوش آمد و تفتیش از حقیقت امر کردند دیدند روی سنگ قبر نوشته (هذا قبر ابراهیم بن علی الکفعمی انتهى)

امر چهارم

در قبور شریفه واقعه در مصر

بدانکه در مصر از امامزادگان جمع کثیری مدفونند
و منجمله جناب غیبی الله بن علی بن ابراهیم بن حسن بن عبد الله بن عباس بن امیر المومنین ع
و منجمله در قاهره مصر مدفونست نفیسه بنت حسن بن زید بن الحسن المجتبی ع که در باب چهارم گفته شد

و منجمله ابو محمد عبد الله بن احمد بن علی بن حسن بن ابراهیم طباطبائی ابن اسمعیل بن ابراهیم بن حسن ولد حسن ولد علی ولد ابیطالب ع المجازی الاصل المصری الدار والوفات کانت ولادته سنة ست وثمانین و مائتین و رحلته سنة ثمانی و اربعین و ثلاث مائة و دفن بقرافة مصر و تبره معروف و مشهور باجابة الدعاء کذا فی تاریخ ابن خلکان
و علماء شیعه

جناب ابو حنفیه شیعه نعمان بن ابی عبد الله محمد بن منصور مصنف جوامع الکلام و دعائم الاسلام و غیر این دو در اول مائت و یکم مذهب بود و بعد شیعه شد و در مصر در سنه سیصد و شصت و سه از دنیا رحلت فرمود
و در مصر است قبر ثوبان بن ابراهیم المعروف بذي النون مصری که در ذیقعه سنه دویست و چهل و پنج از دنیا رفت و در قرافه صغری دفن شد و بقیه و مشهد عظمی دارد

و محمد بن ادریس امام شافعیه هم در مصر مدفونست که از ائمه ابعه اهل تسنن است میگویند نسبش منتهی میشود بحضرت عبد مناف جد اعلای پیغمبر ص و بعضی از تواریخ متعلقه باین ادریس در باب هشتم ذکر خواهد شد انشاء الله

و ایضا در مصر است قبر عمرو بن عاص ولد وائل ولد هشام ولد سعید ولد سهم ولد عمرو بن مصیص ولد کعب ولد لوی که در عید نظر سنه پنجاه و یک در سن نو و سه سالگی در مصر بدرک واصل شد

و سید موهن شبلنجی در نورالابصار از شعرانی نقل کرده که مخدره سکینه و فاطمه دختران حضرت سید الشهداء ع در قاهره مصر مدفونند و مخدره مجتبره زینب بنت امیر المومنین و فاطمه دراهم نیز در مصر مدفونست در قاطر السباع انتهى
و در ذیل حالات حضرت زینب مطالبی ذکر میکنند که منجمله ام آنها آنست که آبا جابر است که با نیکه

از مادر منتسب اند به پیغمبر ص لباس سبز که علامت سیادت هست پوشند یا نه
در جواب فرموده که بودن این لباس علامت از برای سیادت مدرکی در کتاب و سنت ندارد و در زمان
قدیم هم این لباس علامت سیادت نبوده بلکه در سینه هفتصد و هفتاد و سه سلطان مصر ملك اشرف این لباس
را علامت از برای سیادت قرار داده

و در سینه هزار و چهارصد محمد شریف متولی باشی مصر امر کرد اشراف را که جلو او راه
روند و بر سرشان عمامه سبز بگذارند و جهت آنکه اختیار شد لباس سبز از برای اشراف این بود که لباس
سیاه شعار بنی العباس بود و لباس زرد شعار یهود بود و لباس کبود شعار نصاری بود لذا لباس سبز شعار
اشراف و سادات قرار دادند

و در این مقام جابر بن عبدالله الاندلسی اعمی گفته

ان العلامة شأن من لم يشهر
جعلوا الا بناء الرسول علامة

یعنی الشریف عن الطراز الاخضر
نور النبوة فی وسیم وجوههم

و ظاهراً مدفن شریف مخدرتان حضرت فاطمه و سکینه در مدینه طیبه باشد و مدفن شریف حضرت

زینب ع در شام باشد

بدانکه در سابق مملکتی اعظم از مملکت مصر نبوده و خداوند درسی موضح از قرآن مجید صراحة
و کنایه یاد از او کرده و فرعون که ادعای الوهیت کرد گفت (البس لی ملک مصر و هذه الانهار تجري
من تحتي افلا تبصرون)

و بسیاری از حکماء در مصر اقامت داشتند مثل افلاطون و بطلمیوس سقراط و ارسطاطالیس
و جالینوس - و در سینه سابقه از باب علوم و حکما بمصر میرفتند برای تحصیل علوم و حکم و بسیاری از
انبیاء در مصر متولد شدند مثل حضرت موسی ع و برادرش حضرت هرون و یوشع بن نون - و بسیاری
از انبیاء داخل مصر شدند مثل حضرت ابراهیم خلیل و یعقوب و یوسف و اسباط و ارمیا و دانیال و
لقمان حکیم

و از اهل مصر بود مؤمن آل فرعون که خداوند در قرآن مجید یاد فرموده همچنین آسیه بنت مزاحم
زوجه فرعون و سحره فرعون

و اول کسی که ساکن مصر شد شیت بن آدم ع بود - و قاهره مصر را که مصر جدید باشد جوهر غلام
معزالدين علوی احداث نمود

و از انبیه عجیبه او اهرام مصر است و آن عبارت است از گنبد های بزرگ که حکماء سلف
ساخته اند و بعضی گفتند بانی آن عمارات حضرت ادریس پیغمبر است و آن گنبد ها در دو فرسخ مسافت
تعمیر یافته و کوچکترین آن گنبد ها از بزرگترین عمارات اهل عالم بزرگتر است از آن جمله سه گنبد
بزرگست باز از آن سه گنبد دو گنبد بزرگتر است و آن هارا هرمان گویند و هر يك از آن دو گنبد
چهارصد در چهارصد گز است و ارتفاعش نیز چهارصد گز است و گنبد هائیکه از آن ها کوچکتر
است سیصد در سیصد گز است و صعيد مصر ناحیه ایست بمصر در جنوب فسطاط و در صحرای صعيد مصر
مغار هائیکه که مردگان در آن افتاده اند و ادویه بآن مرده ها زده اند که بدنشان تغییر نکند و
گفتند که مومیائی مصری از مردگان حاصل شود و آن بهترین مومیائی هاست و عین الشمس از حدود
مصر است

و قوای تختگاه فرعون بوده و درختیکه روغن با آن از او حاصل شود در عین الشمس است

امر پنجم

در قبور شریفه واقعه در حلب و طرابلس و حمص

اما بزرگانیکه در حلب مدفونند منهم الشيخ الفقيه ابو الصلاح تقی الدین عبدالله الحلبي مصنف کتاب کافی در فقه که از قبل استادش سید مرتضی علم الهدی در بلاد حلب منصوب شده بود برای امور دینی اهل حلب و در روضات الجنات تاریخ ولادت و رحلت و مدفنشان را ذکر نکرده ظاهر آن در حلب باشد و منهم السيد الجليل الفقيه ابو المكارم حمزة ابن علی بن حسن اذهره بن علی بن حسن محمد بن محمد بن احمد بن محمد حسین بن اسحق بن جعفر الصادق ع المعروف بالسید بن زهرة الحلبي صاحب کتاب غنیه در فقه و نسب شریفش بدو اذره واسطه بحضورت صادق منتهی میشود خودشان و پدرشان و جدشان و برادر و برادر زاده شان از اکابر علماء بودند و بنو زهره خاندان معروفی هستند در حلب و لادشان در ماه رمضان در سنه پانصد و یازده بوده و رحلتشان پانصد و هفتاد و پنج و در روضات مدفنش را معین نفرموده و ظاهر آنست که در حلب مدفون باشند و منهم محمد بن علی بن شهر آشوب المازندرانی که از تلامذه احمد بن علی الطبرسی صاحب کتاب احتجاج بوده و فاته شب جمعه ماه شعبان سنه پانصد و هشتاد و هشت بوده مدفنش در صفحه کوهیست در ظاهر حلب در نزدیکی قبر جناب محسن بن سید الشهداء و اسم آن کوه کوه جوش است و در آنجا قبر جمعی از علماء و بزرگان شیعه است مثل جناب احمد بن منیر و در تاریخ ابن خلکانست که تولد احمد بن منیر سنه چهارصد و هفتاد و سه بود در طرابلس و رحلتش در جمادی الاخره سنه پانصد و چهل و هشت بود بحلب و دفن شد بجبل جوش نزدیک مزارى که آجاست و بلوح قبرش نوشته است من زار قبری فلیکن موقا ان الذی القاه یلقاه فی رحم الله امرء زارنی و قال لی یرحمک الله انتهی و در بین موصل و حلبست ارض صفین و در اوست قبور شهداء صفین مثل جناب عمار و مثل جناب اویس قرنی و خزیمه بن ثابت ذوالشهادتین و غیر اینها و صفین در نزدیکی رقه واقعست و منهم ابو العلاء احمد بن عبدالله الشنوخى المعری الادیب الشاعر المعروف بفساد العقیده تولدش در معری بود و آن قصبه ایست در نواحی حلب در بیست و هفتم ربیع الاول سنه سیصد و شصت و سه هجری و هر دو چشمش در کوچکی نابینا شده و در دو اذره سالگی شاعر ماهری شد و مدتی در حلب تحصیل کرد بعد آمد بغداد و در محضر شریف سید مرتضی حاضر میشد و در نامه دانشورانست که روزی با شریف سید مرتضی در حد شرعی سارق معارضه کرد و این شعر را اشاد کرد

ما بالها قطعت فی ربع دینار
و ان نلوز بمولانا من النار

ید بخمس مائتین عسجد اقدیت
تناقض ما لنا الا السکوت له
سید فوراً فرمود

ذل النبیانة فافهم حکمة الباری

عز الامة اغلاها و اخصها

و ابو العلاء در مرثیه حضرت خامس آل عبا این شعر را گفته

اواه من علیاً قریش جده خیر الجودود

مسح الرسول جبینہ فله برق فی الخدود

الحاصل ایشان در سال چهارصد و چهل و نه هجری وفات نمود و آنجا دفن شد و حسب

الوصیت این شعر را بر قبرش نوشتند

و ما جنت علی احد

هذا جناب ابی علی

و این شعر دلالت دارد بر آنکه مرد بلاعقب بوده و اولادی نداشته و بدانکه شهر حلب

بزرگیت بارض شام و حضرت خلیل الرحمن ع گوسفنداناش میدوشید و شیرش را روزهای جمعه تصدق میداد لذا اورا حلب نامیدند و در حمص که در میان حلب و دمشق واقعست قبری از مشاهیر علما بنظر م نیامده بغیر آنکه در مجالس المومنین است که قبر جناب قنبر غلام حضرت امیر ع و قبور اولاد جعفر بن ابیطالب رضی الله عنهم در آنجا است و در طرابلس قبر جناب عبدالعزیز بن براج صاحب کتاب کامل و موجز است در فقه و ایشان قاضی بودند در طرابلس و از تلامذه سید مرتضی و شیخ طوسی است ولادتش در مصر بود و در آنجا نشو و نما کرد و ایشان خلیفه شیخ طوسی بودند در بلاد شام و در طرابلس شب جمعه نهم شعبان سنه چهار صد و هشتاد و یک از دنیا رفت و سن شریفش زیاده بر هشتاد بود

آخر هشتم

در ذکر بزرگانیکه در بحرین مدفونند

منهم الشیخ میثم بن علی بن میثم البحرانی شارح نهج البلاغه که سه شرح دارد کبیر و متوسط و صغیر و فاته در سنه ششصد و هفتاد و نه بود و قبر شریفش در بلاد بحرین در قریه هلتاست که از ثلاثه ماحوز است و قبرش مزار مومنین میباشد و منهم الشیخ حسین بن عبدالصمد بن شمس الدین الجبل عاملی الحارثیست والد شیخ بهائی و نسبش منتهی میشود بحارث همدانی که از خواص حضرت امیر ع بود و حضرت امیر باو فرمودند (یا حارهدان من یمت برنی من مؤمن او منافق قبلا) الخ تولد مرحوم شیخ حسین در اول سنه نهصد و هیجده بود و در حلتش در هشتم ربیع الاول سنه نهصد و هشتاد و چهار بود در بحرین در یلمه جردفن شد و ایشان شیخ الاسلام قزوینی بودند و مدت هفت سال در آنجا تزویج میکردند بعد بامر شاه طهماسب رفتند بهرات و هشت سال در آنجا تزویج کردند بعد رفتند بیلا در بحرین و در آنجا از دنیا رفتند و منهم السید بن هاشم بن سلیمان بن اسمعیل الحسینی البحرانی التوبلی صاحب تفسیر برهان و معالیه الزلفی و مدینه المعاجز و غیر اینها و در جواهر در مبحث عدالت می فرماید عدالت حسن ظاهر است نه ملکه والا لا یمکن الحکم بعدالت شخص ابدأ الافی مثل المقدس الاردبیلی و السید هاشم علی ما ینقل من احوالهما رحلتشان سنه هزار و صد و هفت بود در قریه توبل که از قرای بحرینست و آنجا هم دفن شد و قبرش مزار معروفیست و بعضی فرموده اند که مراد صاحب جواهر سید هاشم نجفیست که از جمله زهاد و عباد بوده و در روضاتست که مرحوم شیخ جعفر کبیر در مقام تمجید والد ماجدش شیخ خضر می فرماید (و کان الفضلاء والصلحاء یتزاحمون علی الصلوة خلفه ای خلف الشیخ خضر و السید السند الواحد الا واحد واحد عصره و فرید دهره العابد الزاهد والراکع الساجد العالم العامل والفاضل الکامل المرحوم الامیر و مولانا السید هاشم النجفی رزقه الله تعالی قال فی حقه من اراد ان ینظر الی وجه من وجوه اهل الجنة فلینظر الی وجه الشیخ خضر ولما حضرت السید الوفا ت اوصی ان یقف الشیخ خضر علی غسله الی اخره) و منهم الشیخ میثم بن معلی جد شیخ میثم صاحب شرح نهج البلاغه که از اجله علماء عصر خود بوده و قبر شریفش در قریه ازقراء ماحوز است و ماحوز از اعمال بحرینست و منهم علامه الزمان ابو الحسن سلیمان بن شیخ عبدالله بن علی البحرانی صاحب مصنفات کثیره کان عالما فی جمیع العلوم علامه فی جمیع الفنون و ایشان از جمله تلامذه مرحوم مجلسی و سید هاشم بحرینی صاحب تفسیر برهان بوده و ولادتش در نیمه ماه رمضان سنه هزار و هفتاد و پنج و در حلتش هفدهم ماه رجب سنه هزار و صد و بیست و یک بوده و قبرش در مقبره شیخ میثم جد میثم شارح نهج البلاغه است و منهم البحر النبیل ملا عبدالله بن نور الله البحرانی صاحب کتاب عوالم کبیر که در او جمع کرده اخبار اهل البیت را در چند مجلد و ایشان از تلامذه مجلسی مرحوم

محدث و متتبع و ماهر در اخبار بوده و از کسانیست که اعانت کرد مجلسی را در تالیف بحار مثل سید
محدث جلیل سید نعمت الله جزائری و در روضات مدفنش را معلوم نکرده شاید مدفنش در بحرین
بوده باشد

و منهم احمد بن عبدالله بن سعید البحرانی المعروف بان المتوج صاصب تصانیف عذیده و او از
مشایخ احمد بن فهد حملی است و در باره حافظه شان گفته اند انه ما فطن شیئاً فنیسیه و قیل فی حقه فی بعض
الازات خاتم المجتهدین المتشرفتوا فی جمیع العالمین شیخ مشایخ الاسلام و قدوة اهل النضر و الابرام
و در فوائد الرضویه از بعضی از مجامع نقل فرموده که قبرش شریفش معروفست در جزیره اکل و آن
جزیره صالح پیغمبر است و میگویند از جمله بلاد بحرینست و بدانکه بحرین از بلاد قدیمست که شیعه نشین
بوده و اهلش متعصب در دین بوده اند و از امثال مشهور است خرب الله بلاد بحرین یعنی بحرین خراب
شود که اهلش بروند بسایر بلاد و آنرا تربیت کنند و بحرین ناحیه ایست بین بصره و عمان و در کنار
دریا واقع است و حاکم نشین آن دیار بحر است بضم هاء و از اوست رشید هجری که هم شأن بامیشم تمار بود
امر هفتم

در ذکر بزرگانیکه در بصره مدفونند اعم از آنکه سعید باشند یا شقی شیعه باشند یا سنی
منهم الشیخ الورع خلیل بن احمد البصری اللغوی النحوی العروسی و ایشان علم و عروض را استنباط
نمودند و پانزده بحر در آوردند و در روضاتست و کان فاضلاً صالحاً عالماً عابداً عاملاً حکیماً و کان افضل
الناس فی الارب و قوله حجة فیهِ و اخترع علم العروض و فضله اشهر من ان ینکر و کان امامی المذهب
کما ذکره العلامة فی القسم الاول من الخلاصة و هو استاد سیبویه و در مجالس المؤمنین است که سلیمان
والی اهواز کاغذی بخلیل نوشت و التماس نمود که برود با هو از بجهت تادیب و تعلیم اولادش خلیل چون
کاغذ را خواند نان خشکی را بیرون آورد گفت نزد غیر این نان نیست و مادامیکه هست احتیاج بسلیمان
ندارم قاصد گفت چه در جواب والی بگویم خلیل ایاتی در جواب گفت که مطلعش اینست

ابلیغ سلیمان انی منک فی سعة و فی غنی غیرانی الاخر الخ

در تاریخ ابن خلکانست که چون آن قطعه سلیمان رسید راتبه که سابقاً بخلیل میداد قطع نمود
خلیل این شعر را بجهت او نوشت

ان الذی شق فمی ضامن لی الرزق حتی یتوفانی الخ

از نصر بن شمیل منقولست که خلیل قدرت بر دو فلس نداشت و در تلامذه او علم او کسب اموال می نمودند
و از ذکاوت او آنستکه نزد کسی دوائی بود از برای رفع تاریکی چشم که مردم بسیار منتفع میشدند و
چون آن مرد فوت نمود شخصی نزد خلیل آمد و اظهار تأسف نمود بقوت آن طبیب و احتیاج خود را اظهار
نمود خلیل گفت آیا نسخه آن دوا هست آن شخصی گفت نه خلیل گفت ظرفیکه آن دارو را در آن می ساختند
موجود است گفت بلی آن ظرف را نزد او آوردند استشمام نمود و بقوه شامه هر یک از اجزاء آن دارو
را دانست و آن دارو را ساخته بمردم داد و از او منتفع شدند بعد نسخه آن دارو را در کتب آن طبیب
دیدند که اجزاء آن شایزده بود آن همان اجزائی بود که خلیل زرموده بود و در روضاتست که خلیل
موعظه میکرد مردم را جاهلی از راه گذشت این شعر را انشاد کرد

(و غیر تقی یا امر الناس بالتقی) طبیب یدای الناس و هر خلیل

پس خلیل در جواب او گفت

(اعمل بعلمی ولا تنظر الی علمی ینفک علمی ولا یضرك تفصیری)

و در رجالت که سلیل بن احمد اول کسیست که حروف معجم را در این يك بیت جمع کرده
(صف خلق جود كمثل الشمس اذ بزعت) بخطی الضجیع بها تغلا بقنطار)

یعنی وصف کن خلق جودی را که مثل خورشید است زمانی که تابان شود که رها نیده میشود همخوایه
بسبب آن خلق و يك درخت خرمارا چهل اوقیه از طلا میکند و خلیل در سینه صد متولد شد و در سینه صد
و هفتاد و پنج در بصره از دنیا رفت و منهم صدرالدین محمد بن ابراهیم المشهور بملاصدری صاحب کتاب
تفسیر و شرح اصول و کتاب اسفار و غیر اینها و او از تلامذه میر داماد و شیخ بهائی بود و پدر مرحوم
ملا محسن فیض و ملا عبدالرزاق لاهیجی الملقب بفیاض بود و در سینه هیزار و پنججاه در طریق حج در بصره
از دنیا رحلت فرمود و منهم سفیان بن سعد بن مسروق الصوفی الکوفی المعروف بسفیان الثوری ولادتش
سنة نود و پنج بود و در حلتش در بصره سینه صد و شصت و يك بود

و در روضاتست که سفیان اخبار زیادی از حضرت صادق ع نقل کرده و منجمله فرمود یا سفیان
دو خصلت است که هر که ملازم آنها بشود داخل بهشت میشود عرض کرد آن دو خصلت چه چیز است فرمود
احتمال ماتکره اذا حبه الله وترك ماتحب اذا ایغضه الله و منجمله فرمود یا سفیان ثق بالله ان كنت
مؤمنان وارض بما قسم الله لك تكن غنيا والحسن مجاورة من مجاورك تكن مسلماً ولا تصحب الفاجر فيعلمك
من فجوره و شاور فی امرك اهدين يخعون الله عزوجل فقلت یا بن رسول الله زدنی مقال یا سفیان من اراد
عزاً بلا عسيرة و غنى بلا مال و هبة بلا سلطان فليستقل من بل معصية الله الى عز طاعته فقلت یا بن رسول الله
زدنی فقال یا سفیان امرنی والدي بثلاث و نهانی عن ثلث و كان فیما قال لی یا نبی من یصحب صاحب السوء
لا یسلم و من یدخل مداخل السوء یتهم و من لا یمك لسانه یندم ثم انشدنی (عود لسانك فوال الحق تحفظ
به اللسان لما عودت تعتاد)

و نیز روایت شده که سفیان ثوری گفت در بعضی از سنین بحج مشرف شدم در بین راه رفتم
بمدینه طیبه و از حضرت صادق ع سؤال کردم مرا راهنمایی نمودند رفتم خدمتش در خانه آنحضرت را
کو بیدم فرمود کیست گفتم سفیان ثوری در را باز کرد فرمود مرحبا یا سفیان عرض کردم یا بن رسول الله
چرا از مردم عزالت و دوری فرموده فرمودند یا سفیان فساد الزمان و تغیر الاخوان و تقلبت الاعیان فرایت
الا نفراد اسکن للفؤاد امعك شیء تکتب فیه بلیت نعم فقال اکتب

و من الفرد فی زمانك فا زد

الا التملق بما للسان و بالید

ابصرت سم نقیع ثم الاسود الخ

و در حیو الحیوانست که از سفیان ثوری سؤال کردند از عثمان و علی گفت اهل بصره

قائلند بتفضیل عثمان و اهل کوفه قائلند بتفضیل علی ع گفتند توجه می گوئی گفت من کوفی هستی
یعنی من قائلم بتفضیل علی ع رحلت سفیان در سینه صد و شصت و يك بود در سن شصت چهار سالگی
و منهم حسن بن ابی الحسن البصری که از زهاد ثمانیه بود و از آن چهار نفری بود که نه معویه

بودند نه با امیر المومنین ع که در باب سوم تفصیلش ذکر شد و او در غره رجب سینه صد و ده در سن هشتاد
و هشت در بصره از دنیا رفت و قبرش در بصره معروفست و در روضات الجنان است که حسن بصری گفت
امورات دنیا بر پانزده وجه است پنج امر از عاداتست اکل و شرب و مشی و نوم و نکاح و پنج امر تعلیم است
ادب کتات تیر اندازی فصاحت و صناعت و پنج امر بتقدیر الهی است حسن و قبح و فقر و غنی و عمر
و ایضا از کلمات اوست یا من طالب من الدنیا مالا یلحقه اتر جوان تلحق من الاخرة مالا تطلبه

یعنی ای کسب که طاب میکنی دنیا را و میرسی بان آیا آرزو داری که برسی باخرتی که طلب نمیکنی
واز کتاب منظم به الفراج ابن الجوزی البغدادی از حسن بصری نقل کرده گفت روزی من
 کعبه معظمه بودم دیدم جوانی را که صورتش مثل ماه شب چهارده بود گریه و تضرع میکند و این اشعار میخواند

الا ایها المأمول فی کل حاجة
 الا یا رجائی انت کاشف کربتی
 اتیت بسا فاعال قباب رذیة
 فزادی قلیل لا اداه مبلغی
 اتحرقتی بالنار یا غایة المنی
 شکوت الیک الضر فارحم شکایتی
 تهب لی ذنوبی کلها واقض حاجتی
 فما فی الوری خالق جنی کجنایتی
 اللزاد ابکی ام لعبد مسافتی
 فلین رجائی ثم ابن مخافتی

حسن گفت نزدیک رفتم دیدم حضرت زین العابدین است عرض کردم یا سلاله النبوة ماهذه المناجات
 والبکاء وانک من اهل بیت قال عزوجل فی حقهم انما یرید الله لیتذهب عنکم الرجس اهل البیت و
 یطهرکم تطهیراً حضرت فرمود بگذار این سخن را (خلقت الجنة لمن اطاعة و او کان عبداً
 حبشیاً و خلقت النار لمن عصاه و لو کان حراً قرشیاً) در اکثر نسخه ها بجای حراً سیداً است) و قال ایتونی
 بامالکم لا بانسابکم

و منهم مالک بن دینار البصری در روضات است که با ابراهیم ادهم از غلامان حضرت صادق
 بود رحلتش در بصره سنه صد و بیست و یک بود و قبرش بازاء قبر حسن بصری معلوم است و سبب
 توبه مالک دینار را مختلف گفته اند

در روضات است مالک بن دینار گفت من در اول امر منہک در معصیت و در شرب و خمر بودم
 کنیزی خریدم و خداوند از او بمن دختری مرحمت فرمود و من مشغوف بودم با دختر پس چون برادر فتن
 افتاد محبتش در قلب من پادشاه و با او انس گرفتم و او هم بامن انس گرفت و وقتی که شراب حاضر میکردم
 که بیاشام دامن مرا می گرفت و می کشید که شرابها بالای جامه من میریخت چون آن دختر دو ساله شد از دنیا
 رفت پس من خیلی غمگین شدم از فوت آن دختر چون شب نیمه شبان شد و آن شب شب جمعه بود شراب زیادی
 آشامیدم و آن شب نماز عشاء را نخوانده بخواب رفتم در عالم خواب دیدم قیامت برپا شده و خلایق محشور
 شده اند منهم میان آنها بودم ناگاه صدائی شنیدم چرن نظر کردم پشت سر خود دیدم اژدهای بسیار
 بزرگی در پشت سرمست و دهان باز کرده بجهت من پس گریختم و پیر مرد نیکو لباسی را دیدم گفتم مرا
 پناه بده گفت منم که جزم که ستوانم ترا پناه بدهم برو بالای این کوه که در اوست و دائع مسلمین اگر و دیعه
 در آنجا داشته باشی ترایاری میکنند پس رفتم بالای آن کوه و آن اژدها هم پشت سرم آمد پس ملکی
 فریاد زد پرده از پیش چشم این شخص بردارید چون پرده برداشته شد دیدم اطفال زیادی که صورتشان
 ماه شب چهارده بود آنجا حاضرند اژدها آمد نزدیک من که مرا هلاک نماید ناگاه یکی از اطفال فریاد
 زد با اطفال دیگر وای بر شما بروید و او را از دست دشمن نجات دهید دیدم اطفال فوج فوج آمدند به
 جانب من ناگاه دختر صغیره منهم آمد با اطفال چون مرادید گریه کرد و گفت والله این پدر منست پس
 دستش را بجانب آن اژدها حرکتی داد و آن اژدها گریخت بعد آمد و بالای زانوی من نشست و گفت یا
 ایهالم یا المنین آمنوا ان تخشع قلوبهم انکر الله پس من گریه کردم و گفتم ای دخترک من آیا شما قرآن
 را میخوانید گفت ما از شما بهتر میدانیم قرآن را و معانی خفیه و نکات دقیقه او را بهتر میفهمیم از شما گفتم
 ای دختر خبر بده بمن که این اژدها چه بود گفت اعمال سیئه تو بود گفتم شما ها در این کوه چه میکنید گفت ما
 اطفال مسامین در اینجا منتظر شما هستیم تا روز قیامت که شما را شفاعت کنیم من از خواب بیدار شدم و
 شراب ها را ریختم بزمین و از معاصی خود توبه کردم

و روایت شده که مالك بن دنیار گفت من عابدی را که زاهد در دنیا بود ملاقات کردم گفتم مرا وصیتی بنما - گفت ان استطعت ان یکمی بینک و بین اهل الدنیا حائط من حدیده فافعل قلت زدنی قال اقلل من معرفه الناس قلت زدنی و یحک قال اقطع طمعک من المخلوقین تسکن ملکوت السماء یعنی اگر بتوانی بین خود و بین اهل دنیا دیواری از آهن قرار بدهی چنین کن - گفتم زیاد تروست کن گفت آشنایان خود را کم کن - گفتم زیاد تر وصیت کن گفت طمعت را از مخلوقین قطع کن تا ساکن شوی ملکوت سموات را

و منهم محمد بن سیر بن البصری و او صد روز بعد از حسن بصری از دنیا رفت در سنه صد و ده هجری و سی نفر اولاد آورد از یک زن نوزده پسر و یازده دختر و این از عجائب است که از یک زن اینقدر اولاد متولد شود و ضدیت او با حسن بصری زیاد بود بحیثیکه در امثال گفته شده جالس اما الحسن و اما بن سیر بن علی سبیل منع الجمع لا علی سبیل منع الخلو - و شاید همین باعث تقارب اجلشان شد چنانچه در حکایت جریر و فرزدق آنفاذ کر خواهد شد و در تعبیر رؤیا بسیار نظر صائبی داشت شخصی از او سؤال کرد که در خواب دیدم اذان میگویم تعبیرش چیست گفت بمکه میروی دیگری از او همین خواب را سؤال کرد که در خواب دیدم اذان میگویم تعبیرش چیست باین شخص برخلاف او جواب داد باین معنی که گفت دستت بسرقت قطع میشود - سؤال کردند جهت اختلاف در تعبیر را گفت در اول سیمای حسن دیدم تعبیر کردم به آیه شریفه «فاذن فی الناس بالحج» و در دومی هیئت بدیدم تعبیر کردم بآیه شریفه «فاذن مؤذن ایتهای العیر انکم لسا رقون» و کسی دیگر در خواب دید بمنبر خطبه میخواند ابن سیر بن تعبیر کرد بخلافت سلطنت - و دیگری همین خواب را سؤال کرد تعبیر نمود بیالای دارد فتن با بمردن میان تابوت خوابیدان و زنی در خواب دید که ماری را میدوشت از ابن سیر بن تعبیرش را پرسید گفت مرد فاسق هوی پرستی با تو مقاربت میکند و دیگری در خواب دید چشم راستش از پشت بیرون شده و داخل شده در چشم چپ تعبیر از ابن سیر بن پرسید فرمود تو دو پسر داری گفت بلی - فرمود پسر بزرگت با پسر کوچک فجور میکند

و در چهاردهم بحار الانوار است که تعبیر رؤیا گاهی بمناسبت آیات شریفه و اخبار معصومین میشود و گاهی بمناسبت اسماء تعبیر میکنند و گاهی بضد آنچه در خواب دیده شده تعبیر میشود و از قبیل تعبیر از آیات آنکه «کشتی» رابه «نجات از مهلکه» تعبیر میکنند لقوله تعالی «فانجیناه و اصحاب السفینه» و «مرض» رابه «نفاق» لقوله تعالی «فی قلوبهم مرض» و «لباس» رابه «زن و شوهر» لقوله تعالی «هن لباس لکم و انتم لباس لهن» و از قبیل تعبیر از احادیث است آنکه «غراب» را تعبیر به «رجل فاسق» میکنند لان النبی ص «سماه فاسقا» و «فاره» رابه «راه فاسقه» لانه «سماه و فوسیق» و ضلع رابه «مرأه» لقوله ص «انها خلقت من ضلع اعوج» و «کندن حفیره» رابه «مکر و خدعه» لقولهم «هن حفر حفیره لاخیه و وقع فیها»

و از قبیل تعبیر به اسماء است آنکه از راشد تعبیر به رشد میکنند و از سالم به سلامت و از سفر جل به سفر و از سوسن به سوء

و از قبیل تعبیر به ضد است آنکه از خوف تعبیر به امن میکنند لقوله تعالی «و لنبدلنهم من بعد خوفهم امنا» و از امن به خوف و از بکها به فرح اگر گریه بدون صیحه باشد والا تعبیر بمصیبت میشود و از ضحاک به حزن اگر تبسم نباشد والا

تعبیر بسرور میشود انتهی

و منهم فرزدق الشاعر همام بن غالب المصاعی المکنی به ابی فراس که اشعار زیادی در مدح حضرت علی بن الحسین ع گفته است و در سابق گفته شد که این ابی فراس غیر ابی فراس حارث بن سعید بن همدان است صاحب قصیده میمیه که مطلعش اینست

« الحق مهتضم والدين مخترم و فیء آل رسول الله من مقتسم »

که این قصیده اش در مظلومیت اهل بیت اطهار و ظلم بنی العباس بود نقل کردند وقتی که ابی فراس این قصیده را گفت زمان استیلاء خلفا بنی العباس بود امر کرد که لشکرش شمشیرها را از غلاف کشیدند پانصد شمشیر کشیده شد آنوقت میان لشکر شروع نمود به خواندن این قصیده میمیه - و ابن ابی فراس در سنه سیصد و پنجاه و هفت کشته شد و وقتی که خبر قتلش را بمادرش دادند از شدت جزع چشمهای خود را کند

و منهم جریر بن عطیه شاعر و او با فرزدق بسیار ضدیت و معاندت داشت و قتی که خبر فوت فرزدق را بجریر دادند گریه کرد گفتند آیا گریه میکنی از فوت کسی که چهل سال است او ترا هجو میکند و تو او را هجو میکنی گفت دور شوید فوالله ما تناسب رجلا و تناطع کبشان فمات احدهما الا تبعه الاخر عنقریب و موت ابن دو شاعر در سنه صد و ده یا یازده بوده و قبر هر دو در قبرستان بصره است و منهم عبدالملك بن قریب اللغوی البصری الملقب بالاصمعی صاحب خبرهای مضحکه و قصه های غریبه منجمله اصمعی گفت - پولی نزد زنی امانت گذاردم وقتی که مطالبه کردم آن زن منکر شد زن را بردم نزد یکی از مشایخ او را قسم دادم و قسم خورد شیخ گفت من بقین کردم که این زن صادق است اصمعی گفت گویا نشنیده این آیه را

« و لا تقبل لسا رقة یمینا . ولو حلفت برب العالمنا »

شیخ گفت راست گفتی و آن را تهدید نمود زن اقرار کرد و امانت مرا داد - شیخ گفت - در چه سوره است این آیه اصمعی گفت - در سوره -

« الاهی بصحبك فاصبحینا ولا تبغی خمور الا ندرینا »

شیخ گفت سبحان الله من بگمانم در سوره (انا فتحننا لك فتحا مبینا) است و نظیر این است آنچه در روضات از سیوطی نقل کرده که در ذیل ترجمه عبدالله بن رواحه انصاری فرمود - که او کنیزی داشت پنهان از عیالش .. یگروز زوجه اش دید عبدالله بن رواحه بالای سینه آن کنیز خوابیده و مشغول است پس آن زن کارد بزرگی برداشت آمد بجانب شوهرش گفت ای زن چه شده ترا گفت اگر آن مکانیکه ترا دیدم همان مکان میبودی این کار در را بتو فرد میآوردم گفت مگر مرا کجا دیدی گفت بالای سینه جاریه - گفت من نبودم گفت تو بودی و اگر راست میگوئی چند آیه از قرآن بخوان چون پیغمبر ص نهی فرموده که جنب قرآن نخواند پس عبدالله خواند این اشعار را

و ان القار مثنوی الکافرینا

شهدت بان و عدالله حق

گفت - زیاد تر بخوان - گفت

و فوق العرش رب العالمینا

و ان العرش فوق الماء طاف

ملائكة الا له مقرینا

و تحمله ملائكة کرام

پس آن زن گفت - آمنت بالله و چشمم را تکذیب میکنم - پس این رواحه بجهت پیغمبر ص نقل کرد

پیغمبر ص خنده کرده بقسمی که نواجذ شریفش نمودار شد
و در بعضی از کتب معتبره است که اصمعی کنیز خوش صورتی را دید که در صورتش خالی بود
و در پاهایش خلخال پس اصمعی گفت اسم تو چیست گفت کعبه گفت اینخال بر صورتت چیست گفت
حجر الا سود - اصمعی گفت اذن بده که حجر الا سود را ببوسم - گفت لا تنالها الا بشق الا نفس - پس
گفت من يك کیسه از درهم بوی دادم گفت الان میل داری طواف کن میل داری تقبیل حجر الا سود کن
و میل داری داخل حرم شو و منجمله اصمعی گفت در سنه مجاعه دیدم اعرابی با عیالش در میان
کوچه نشسته و میگویی -

و زوجتی قاعده کما تری

یارب انی جالس کما تری

هماتری فیمن تری فیما تری

والبطن منا جائم کما تری

اصمعی گفت داخل شدم بر آن اعرابی و او نشسته بود روی حصیر صغیری بمن اشاره کرد بنشین

گفتم جای بر شما تنگ میشود گفت

وشبرا فی شبر یسع متحابین

الدنیا با سرها لا تسع متباغضین

و منجمله اصمعی گفت من از جامع بصره خارج شدم شخص عربی آمد بجانب من گفت از کجا
می آئی گفتم از موضعی که تلاوت قرآن میکنند گفت بخوان از برای من بعضی از آیات قرآنی را من
شروع نمودم بخواندن سوره والذاریات تا رسیدم بقوله تعالی - وفی السماء رزقکم وما توعدون گفت
بس است پس ناچه اش را نحر کرد و گوشتش را بمردم قسمت کرد و شمشیر و تیر و کمانش را شکست
ورفت پی کارش بعد اصمعی گفت باهرون مشرف شدم بمکه معظمه در حین طواف دیدم کسی بصدای ضعیف
مرا میخواند نظر کردم دیدم همان مرد اعرابیست که لاغر شده و رنگش زرد شده بود گفت بخوان همان
سوره مبارکه را خواندم تا رسیدم بآیه - وفی السماء رزقکم وما توعدون - صیحه کشید و گفت قد
وجدنا ما وعدنا ربنا حقا بعد خواندم فورب السماء والارض انه الحق مثل ما انکم تنطقون عرب
صیحه کشید و گفت یا سبحان الله من الذی اغضب الجلیل حتی حلف لم یصد قوه بقوله حتی الجاه الیمین
این را سه مرتبه گفت و روح از بدش مفارقت کرد

و در خزائن اراقی از اصمعی روایت کرده که مردی آمد نزد جاریه امرء القیس و سؤال کرد
که صاحب توجه شده جاریه گفت

فاذا افاء الفئی یفئی

ذهب الی الفیفاء لیفئی الفیئی

یعنی صاحب من رفته است بصحرا بجهت آنکه بر گردد قافله پس هر گاه بر گردد سایه خورشید

صاحب منهم بر میگردد

و منهم شیخ عبد السلام بصری در انوار نعمانی است که سلاطین پیرقهای خود مینوشتند
(لا اله الا الله محمد رسول الله الشیخ عبد السلام ولی الله) يك روز شیخ در مسجد بصره میان نماز گفت
(کخ کخ) چون از نماز فارغ شد مریدان گفتند چرا در نماز چنین گفتی گفت دیدم سگی داخل
مسجد الحرام شد رفت تا نزدیک باب کعبه پس من او را دور کردم مریدها از این مکاشفه تعجب کردند
یکی از مریدها آمد نزد عیالش که شیعه بود کرامت شیخ را نقل کرد ضعیفه گفت شیخ را بمنزلت
دعوت کن پس آن مرد شیخ را دعوت کرد و بآزن گفت از برای شیخ و اصحابش طعامی ترتیب بده چون
شیخ و اصحابش وارد شدند و سفره طعام و سینی ها را گذاردند بالای هر سینی يك مرغ بریانی بود و مرغ
سینی شیخ را در زیر طعام گذارده بود شیخ که بسینی خود نگاه کرد متغیر و غضبناک شد و دست بطعام بلند

نکرد که چرا در سینی من مرغ نگذازدید یکمرتبه آن زن شیعه داخل شد و مرغ را از زیر طعام بیرون کشید و فرمود یا شیخ تو از بصره سگ را میان مسجد الحرام دیدی و نمازت را قطع کردی چگونه مرغ بریان را زیر لقمه طعام ندیدی - پس شیخ گفت **هذه رافضیة خبیثه** و بیرون شد و شوهر آن زن شیعه شد و بدانکه از جمله مدفونین در بصره است طلحة بن عبدالله کسه قبرش میان بصره است و زبیر بن عوام که قبرش خارج بصره است و این دو با اعتقاد اهل تسنن از عشره مبشره هستند و ایضا انس بن مالک که خادم حضرت پیغمبر ص بود قبرش در وادی السباع است که شش فرسخی بصره است و ایضا حلیمه سعیدیه مادر رضاعی حضرت رسول ص در بصره از دنیا رفت

خاتمه

چون والده ماجده حضرت امام زین العابدین ع مخدره شهر بانویه بود بنت یزد جرد بن شهریار بن پرویز بن هرمز بن کسری انوشیروان - العادل بن قباد بن فیروز بن یزد جرد بن بهرام بن شاپور ذوالا کتاف و در فصل هشتم از باب اول ببعضی از شواهد بر عدالت انوشیروان اشاره شد مناسب دیدم بعدالت و اخلاق حمیده بعضی از سلاطین عجم اشاره کنم **من جمله** جناب عبدالله بن طاهر ذوالیمینین ابن الحسین که عادل سلاطین طاهریه بود

علامه سبزواری ملا محمد باقر در روضة الانوار مینویسد که روزی زنی آمد در خراسان نزد عبدالله بن طاهر و تظلم و شکایت نمود از برادر زاده عبدالله که والی هرات بود و گفت من منزلی داشتم که از پدرانم بمن ارث رسیده و برادر زاده تو مقابل خانه من میدانی ساخته و منزل را از من به بها خواست ندادم و بدون رضایت و اجازه من منزل مرا ویران کرد و داخل میدان نمود حال آمده ام که داد مرا بگیری عبدالله بن طاهر فوراً سوار شد و رفت بهرات و یکی از خواص خود حکم کرد که عورت را به راحت و آسایش ببرد بهرات امیر عبدالله وارد هرات شد و برادر زاده اش را طلبید و گفت من ترا بر سر خلیق از بهر آن واداشتم که ظلم نکنی و خانه مردم را خراب نکنی چرا به این زن ظلم کردی عرض کرد من ظلم نکرده ام و بهای آنرا نزد امینی سپرده ام سلطان عادل گفت عذر تو از ظلم تو بیشتر است مگر نشنیده ای که فرمود لا یحل مال امرء علی امرء الا بطیب نفس پس امیر حکم کرد که خانه او را سازند و همه روزه خود برادر زاده اش را امر کرد برود و عملگی بنماید او هم چنین کرد

و من جمله

لیث صفار پدر یعقوب بن لیث که سر سلسله سلاطین صفاریه و عادل آنها بود در حبیب السیر است که لیث صفار پدر یعقوب بن لیث در سیستان شبی نقب زد بخزانه والی حاکم سیستان زرو جواهر و اقمشه و امتعه بسیار سرقت کرد وقتی که خواست از خزانه بیرون شود پایش بچیز شفاف سختی خورد او را جواهر پنداشت بجهت امتحان بزبان زد دید نمکست اموالی را که جمع کرده بود بجهت رعایت حق نمک بخزانه گذارد و بیرون شد و رفت بمنزل خود صبح خزینه دار دید درب خزانه باز است داخل شد چشمش باموال جمع شده افتاد متحیر شد - رفت نزد حاکم سیستان صاحب خزینه کیفیت را عرض کرد حاکم تعجب کرد و امر کرد منادی فریاد کند که هر کس این حرکت را کرده در امانت بشتابد نزد حاکم لیث صفار رفت نزد حاکم - سؤال کرد بچه سبب صرف نظر کردی از این اموال و جواهرات عرض کرد بجهت آنکه رعایت حق نمک را نمودم و قضیه را نقل کرد و از آنروز لیث صفار ترقی کرد تا آنکه خود او و اولاد و احفادش بدرجه سلطنت رسیدند

و منجمه اسمعیل سامانی که سر سلسله سلاطین سامانیه و اعدل آنها بود

و در زینة المجالس است که امیر اسمعیل سامانی در روزهای برف و سرما سوار میشد و گردش میکرد که اگر کسی حاجتی داشته باشد باو عرض کند و در محلات میرفت و مردم را صدقه میداد - باو گفتند سلاطین در این روزها از خانه بیرون نمیشود فرمود در این روزها غریبان و ستم رسیدگان پریشان تر میباشند و چون مهم ایشان ساخته شود دعای با اثری میکنند
و در تاریخ کامل ابن اثیر است که محمد بن عبدالله بلعمی گفت از امیر اسمعیل شنیدم که فرمود در سمرقند روزی با برادر اسمحق نشسته بودیم محمد بن نصر فقیه وارد شد جهت اجلال علم او برخاستم چون آن فقیه رفت برادر اسمحق بمن گفت تو امیری هر گاه بجهت رعیتی بر خیزی مهابت تومی - رود و گفت در همانشب پیغمبر ص را در خواب دیدم بازوی مرا گرفت و فرمود یا اسمعیل ثابت میماند ملک تو و ملک فرزندان تو بسبب اجلایکه بآن عالم کردی پس حضرت خطاب فرمود برادر اسمحق فرمود رفت ملک تو و ملک فرزندان تو بسبب استخفافیکه بآن عالم کردی
و در روضة الانوار است که اسمعیل سامانی پادشاه خراسان روزی عالمی آمد نزد وی او را تعظیم بسیار نمود چون رفت او را هفت قدم مشایعت کرد - شب حضرت رسول ص را در خواب دید فرمود ای اسمعیل یکی از علماء امت مرا عزیر داشتی من از حضرت حق خواستم که تو را در دنیا عزیز دارد و هفت قدم او را مشایعت کردی دعا کردم که هفت تن از نسل تو پادشاهی کنند

احمد معزالدین دیلمی برادر حسن رکن الدوله و علی عباد الدوله دیلمی

و منجمه

بدانکه سلاطین آل بویه که سلاطین دیالمه باشند تماما شیعه خالص و محب ائمه اطهار بودند مخصوصا احمد معزالدوله که میتوان گفت اعدل سلاطین دیالمه بود و قتیکه بسلطنت نشست حکم کرد در بغداد بدربهای مسجد کنند لعن الله معویه بن ابی سفیان و لعن الله من غصب فاطمه فدکا و لعن الله من منع یدفن الحسن ع عند قبر جدّه و من نفی اباذر الغفاری و من اخرج العباس عن الشوری و بشیعان بغداد اذن داد که بجهت حضرت سید الشهداء ع عزاداری بنمایند و در آن سال روز عاشورا شیعیان عزاداری کاملی نمودند و دکانین خود را بستند و گل بصورت مالیدند و جامه های خود را دریدند و موکنان و گریه کنان در میان بازارها نوحه میکردند روز غدیر آن سال را عید مفصل بسیار باشکوهی گرفتند

سبکتکین پدر سلطان محمود که سر سلسله سلاطین غزنوی است

و منجمه

در روضة الانوار است وقتی امیر عادل سبکتکین در نیشابور از عالمی شنید که حضرت رسول ص فرموده از جانب حق بمن فرمان رسید که بدنیا اطمینان مکن که او را برای تو نیافریدم و بنماز مواظبت کن که نصرت مومنان در آنست و از مخلوقات هیچ طمع مدار که بدست ایشان چیزی نیست و بمن توکل کن که باز گشت بمنست سبکتکین بگوش گرفت بنا گذارد که نماز شب بخواند فرزندش سلطان محمود که بزرگ شد او را هم بنماز شب وادار کرد تا روزیکه سلطان محمود اراده کرد باخاقان ترکستان در بلخ مصاف نماید نیم شب برخاست و بآب سرد غسل کرد و مشغول نماز شب شد و آنشب برف میبارید گفتند امیر امشب راحت کن که فردا باید در بلخ مشغول جنگ باشی سلطان محمود فرمود امشب کار بامنست و فردا کار با خداست و بعد از نماز صبح روی بآسمان نمود عرض کرد خداوندا از ما دو نفر هر کدام برای

بندگان اصلحیم اورا نصرت ده چون از دعا فارغ شد بر کب اقبال سوار شد و فتح عظیمی نمود
 و در زینه المجالس از طبقات ناصری نقل کرده که در او ائیل سبکتکین غلام البتکین امیر الامراء
 خراسان بود و زیاده بر یک اسب در طویلہ نداشت و قتی از نیشابور بغرم شکار بیرون شد ماده آهوئی دید با
 بره خود چرا میکند سبکتکین اسب راند و آن بره آهو را شکار کرد چون چند قدم رفت بعقب سرش نظر
 کرد دید ماده آهو میآید و اضطراب میکند سبکتکین را بر او رحم آمد و بره آهو را رها کرد ماده آهو
 بره را جلو نداشت و بشعف تمام روانه شد و هر لحظه روی با آسمان میکرد و بسبکتکین مینگریست آن
 شب را سبکتکین گرسنه خوابید حضرت پیغمبر ص را در خواب دید فرمود ای سبکتکین بجهت شفقت و
 مهربانی که بماده آهو کردی تو پادشاه بزرگی خواهی شد باینده گان خدا شفقت و مهربانی رفتار کن
 و منجمله

سلطان محمود سبکتکین که اعدال سلاطین غزنویه بود

در زینه المجالس است که شبی سلطان محمود در مهد باز راحت نموده بود دید خوابش نمیبرد
 فهمید آه مظلومی پشت سردارد شمشیر بکمر بسته از قصر بیرون شد بمسجیدی رسید آواز ناله بکوشش
 آمد وارد مسجد شد دید مظلومی سر بسجده گذارده میگوید یا من لا تاخذه سنة ولا نوم محمود در بروی
 مظلومان بسته سلطان گفت چه غم داری گفت یکی از خواص سلطان در بدنامی حرم من میکوشید
 سلطان گفت منم محمود هر وقت آمد مرا خبر ده و بغلامان در بار هم سپرد که هر وقت این شخص بدر بار
 آید سلطان را خبر دار کنند بعد آمد رفت بدر بار سلطان محمود خبر دادند سلطان شمشیر بکمر بست
 و با آمد روانه شد چون وارد خانه شد دید حرف آمد صدقت فورا چراغ را خاموش کرد و سر آن
 مرد خائن را از بدن جدا کرد و بعد چراغ را روشن کرد و سلطان بسجده افتاد و غذا طلبید صاحبخانه
 قدری نان خشك آورد سلطان میل فرمود - بعد سؤال نمود که چرا چراغ را خاموش کردید سلطان
 فرمود که که ان نمی کردم غیر اولاد من کسی جرئت این عمل شنیع را بنماید چراغ را خاموش کردم که
 روی اورا نبینم مبادا محبت پدری مرا از قتل او مانع شود بعد فهمیدم که او نبوده سجده شکر گذاردم
 و در تاریخ گزید است که همیشه سلطان محمود مردد بود در حدیث العلماء و رثة الانبیاء و در
 حتمیت قیامت و در صحت نسب او که آیا از سبکتکین است یا نه شبی از میان بازار میگذاشت و غلامش
 شمعدان طلائی در دست داشت جلوس سلطان محمود میبرد سلطان دید طلبه درب مدرسه کتاب در دست دارد
 در وقت اشکال عبارتی میرفت درد کان بقالی و کتاب را باز میکرد و اشکالش را حل میکرد و بر میگشت
 بدرب مدرسه همچنین میکرد سلطان دلش بحال وی بسوخت شمع و شمعدان طلا بوی بخشید همان شب
 جمال مبارک حضرت پیغمبر ص را در خواب دید فرمود یا بن سبکتکین اعزک الله فی الدارین کما اعزرت
 و ارثی - هر سه مشکل سلطان باین فرمایش حضرت پیغمبر ص حل شد

و در روضه الانور است که در ایام بیماری سلطان محمود اسباب نفایسیکه در دنیا تحصیل کرده
 بود از نظر میگذرانیدند و بآنها نظر حسرت میکرد و بارچه در دست گرفته زار زار میگریست

و منجمله

سلطان ملکشاه ابن الب ارسلان بن طغرل بیک ابن میکائیل بن سلجوق که

از جمله سلاطین سلجوقیه بود

در زینه المجالس است که سلطان ملکشاه در اصفهان بشکار رفت در قریه نزول اجلال فرمود
 جمعی از خواص و غلامان او دیدند گاو ماده بی صاحبی میان یا بان است او را گرفته کشتند و کباب نمودند و خوردند

اتفاقا آن ماده گاو مال زن بیوه بود که سه طفل یتیم داشت که بشیر او تعیش میکرد چون پیره زن خبر شد آمد بسریل زاینده رود در زقتیکه سلطان میخواست از آ بجاءبور کند پیره زن گفت ای پسر الب ارسلان اگر سریل زاینده رود دادخواهی مرا انکنی بجلال ذوالجلال که ترا سریل صراطنگه میدارم سلطان پیاده شد گفت این سریل را اختیار میکنم پیره زن تفصیل گاو و غلامان را بعرض سلطان رسانید سلطان امر کرد هفتاد گاو با آن زن دادند و غلامان را هم ادب کرد بعد از وفات ملکشاه پیرزن خود را بخاک میمالید و میگفت خداوند ا پسر الب ارسلان بالثیمی خود بمن چنین احسان کرد و توا کرم الا کرمینی اگر باو تفضل کنی چه میشود و در آن ایام یکی از زهاد سلطان را در خواب دید از حالش پرسید جواب داد که اگر شفاعت آن پیرزن نبودی که در سریل زاینده رود بدادش رسیدم وای بر من بودی

و من جملة سلطان سنجر بن ملکشاه الب ارسلان بن طغرل بیک ابن میکائیل بن سلجوق و ممکنست گفته شود که او اعدل سلاطین سلجوقیه بود

و علامه سبزواری در روضة الانوار فرموده که سلطان سنجر یک وقتی میرفت بطالقان کودکی از اهل طالقان بسردیوار منزلشان نشسته بود و نظاره میکرد سلطان ازدور نظر کرد بگمانش مرغیست آنجا نشسته کمان کشید و تیری انداخت بسینه کودک خورد و از بام افتاد و هلاک شد سلطان فرمود بروند و آن صید را حاضر کنند به بینند چه مرغیست غلامان بتاخت رفتند و آن کودک را بسربری نهاده خدمت سلطان آوردند چون سلطان کودک را با آن حال دید گریه زیادی کرد و امر کرد که آنجا خیمه بزنند و اولیای آن طفل را حاضر کنند پدر آن طفل فقیر پیر مردی بود چون او را حاضر کردند امر کرد طشتی را پر از طلا نمودند و شمشیری بر روی او نهادند و نزد پدر آن طفل گذاردند سلطان فرمود اینست تیغ و سرو اینست طشت و زر هر یک را که میخواهی اختیار کن که مرا طاعت عقاب در قیامت نیست آن مرد زمین را بوسید و سلطان را عفو کرد سلطان آن طشت زر را بوی داد بارقم حکومت طالقان و آن مرد از ارباب ثروت گردید و صاحب مکنست شد

و در حبیب السیر است که در سینه پانصد و پانزده والده سلطان سنجر فوت شد اعظام علماء و اکابر فضلاء بجهت اداء نماز بجنازه مهدها حاضر شدند سلطان با آن جماعت فرمود که باید از شما کسی پیش نمازی کند که مدت العمر عمدا فریضه قضا نکرده باشد تمام آن جماعت توقف نمودند سلطان سنجر نفس نفیس خود پیش ایستاد و سایرین بآن سعادت مند اقتدا کردند و نماز گذاردند

و من جملة سلطان الجایتو محمد بن ارغوانخان ابن ابقاخان ابن هلاکو خان المغولی

الملقب بشاه خدا بنده که افضل و اعدل سلاطین مغول بود و شیعه کامل شد پیر کت علامه حلّی در مجالس المؤمنین از تاریخ حافظ ابروی متعصب نقل کرده که سلطان شاه خدا بنده در خاطرش گذشت حقیقت مذهب شیعه امامیه بفهمد و لذا امر کرد که علماء فریقین را در مجلس حاضر کردند و در میان آنها بود از علماء امامیه علامه حلّی (ره) پس سلطان امر کرد که شیخ نظام الدین عبدالملک مراغی که افضل علماء شافعیه بود با علامه در مسئله امامت بحث کند پس علامه پیراهین قاطع بر او غالب شد و خلافت حضرت امیر المؤمنین ع و فساد ادعاء خلفاء ثلاثه را ثابت نمود بحیثیکه از برای احدی شبهه نماند چون نظام الدین این اندازه از علم را دید مبهور شد و شروع نمود بتحسین و ذکر محمد علامه و گفت قوت ادله علامه در غایت ظهور است الا آنکه سلف تاریخی را اخذ کردند و خلف هم بجهت آنکه شق عصای مسلمین نشود بهما طریق مشی نموده

و مجلسی اول در شرح و قیقه از جماعتی اصحاب نقل فرموده که سلطان شاه خدا بنده يك وقتى بزوجه اش غضبناك شده پس گفت انت طالق ثلاثا بعد پشیمان شد علماء اهل سنت را جمع كرد و سؤال نمود همه گفتند چون زن سه طلاقه شده محتاج بمحلول است سلطان گفت آيا در اين مسئله خلافى نيست گفتند نه پس يك نفر از وزراء به سلطان گفت عالميست در حله و اوقائست ببطالان اين طلاق سلطان كاغذى نوشت به علامه و او را حاضر نمود علماء اهل تسنن بساطان گفتند كه اين مردمذهب باطلی دارد و راهضی است ضعيف العقل است سلطان فرمود بيايد تا ديده شود كه چه ميگويد و فرستاد عقب علماء مذاهب اربعه و چون علامه داخل شد كفشهای خود را بدست گرفت و داخل مجلس شد و گفت السلا عليكم و پهلوی سلطان نشست علماء مذاهب بساطان گفتند ما نگفتيم اين شخص ضعيف العقل است سلطان فرمود سرش را از خود او سؤال كنيد مخالفين به علامه گفتند چرا بجهت سلطان بخاك نيفتادى و سجده نكردى و ترك آداب نمودى فرمود پيغمبر ص سلطان حقيقى بود و تحت و درود باسلام بود و خداوند هم در قرآن فرموده « فاذا دخلتم بيوتا فسلمو على انفسكم تحية من عند الله مباركة طيبة » و خلافى نيست بين شيعه و سنى كه سجده از براى غير خدا جايز نيست بعد گفتند چرا پهلوی سلطان نشستی فرمود مكاني غير اينجا نبود (و آنچه علامه مي فرمود بعربي مترجم بجهت سلطان فارسي ميكرد) گفتند چرا كفشت را بدست گرفتى و اين سزاوار مجلس سلطان نبود فرمود ترسيدم كه حنفيه او را بدزدند چنانچه ابوحنيفه كفش پيغمبر ص را دزديد - علماء حنفي فر ياد زدند حاشا و كلا كي ابوحنيفه زمان پيغمبر بود و حال آنكه نشو و نماي او دوست سال بعد پيغمبر بود فرمود فراموش كردم شايد ابن ادريس شافعي كفش پيغمبر را دزدیده علماء شافعي گفتند تولد شافعي هم در روز وفات ابوحنيفه بوده فرمود شايد مالك بن انس دزدیده - علماء مالكيه دادشان بلند شد كه كي مالك زمان پيغمبر بود فرمود شايد احمد حنبل دزدیده داد علماء حنبلي بلند شد كه كي احمد زمان پيغمبر بود پس علامه روى كرد بساطان فرمود اينها رؤساء مذاهب اربعة بوده اند كه هيچيك در زمان پيغمبر ص و صحابه نبوده اند و اگر درميان اينها افضل ترى يافت شود كه بر خلاف فتواي اين چهار نفر فتوى بدهد جايز نميدانند عمل نمودن بقول آنكسي را كه افضل است و ما طايفه شيعه متابعت ميكنيم على بن ابيطالب را كه نفس پيغمبر ص و برادر او و پسر عم او و وصي اوست بعد فرمود على اي حال طلاييكه سلطان زوجه اش را داده باطل باطل است چون شرط طلاق حضور عدلين است و در حالتيكه سلطان طلاق گفته عدلين حاضر نبودند بعد شروع نمود در بحث با علماء مذاهب و همه را ملزم فرمود پس سلطان محمد در همان مجلس شيعه شد و فرستاد بتمام بلدان و اقاليم كه خطبه باسم دوازده امام بخوانند و سكه باسم آن بزرگواران بزنند و فرمود در اطراف مساجد و مشاهد اسماء مقدسه آنها را نقش كنند و چقدر ترويج فرمود مذهب شيعه را و اين سلطان عادل در شب عيد فطر سنه هفتصد و شانزده هجري در شهر سلطانيه كه نزديك قزوينست و بنای خود اوست از دنيا رحلت فرمود و همانجا هم دفن شد (ره)

و مناسب ديدم كه در مقام كرامتي از مرحوم علامه نقل كنم

در مجالس المؤمنين است و در بعضي از كتب معتبره ديگر كه يكي از علمای اهل سنت كتابي در رد مذهب شيعه اماميه نوشته بود و مردم را باو گمراه ميكرد و از ترس آنكه مبدا بدست يكي از علماء شيعه برسد و او را رد بنويسند بكسي عاريه نمودند جناب علامه حلي بتدايري آن كتاب را يك شبه عاريه گرفت كه هر قدر بتواند از او بنويسد تا نصف شب قدری از كتاب را نوشت كه خواب بر او غالب شد حضرت حجة ارواحنا له الفداء ظاهر شده فرمود يا شيخ كتاب را بمن واگذار كن و خود بخواب چون

مرحوم علامه آخر شب از خواب بیدار شد دید تمام آن کتاب از کرامت حضرت حجة ع نوشته شده و علامه نوری این حکایت را نقل کرده با تفاوتی و فرموده چون قدری از آن کتاب را نوشت او را کسالت عارض شد پس دیدم مردی بصفه اهل حجاز از در داخل شد و سلام کرد و نشست آنگاه فرمود یا شیخ تو مسطر بکش از برای من و من مینویسم پس شیخ مسطر میکشید و آن شخص مینوشت و از سرعت کتابت مسطر باو نمیرسید چون صبح شد کتاب هم تمام شد .. و فرموده استنساخ آن کتاب نمیشد مگر در یک سال یا زیاده

و منجمله امیر تیمور گور کان ابن امیر ترغان که سر سلسله سلاطین تیموریه است و نسب امیر تیمور بانسب چنگیز خان در قومه خان که پدر چهارم چنگیز و پدر نهم امیر تیمور است متحد میشود -

در کلمه طیبیه است که محمد بن الحسن بن خالد المکی از بعضی از قرآء که بر قبر تیمور لنک قرائت میکرد نقل کرده گفت من هر وقت بر سر قبر امیر تیمور قرائت میکردم چون خلوت میشد میخواندم «خندوه فغلوه ثم الجحیم صلوه» و بسیار تلاوت میکردم این آیات را تا آنکه شبی در خواب دیدم که پیغمبر ص نشسته و تیمور لنک در پهلوی آنحضرت نشسته - گفتم ای دشمن خدا تو باین مقام رسیده که پهلوی پیغمبر ص بنشیننی خواستم دستش را بگیرم بر خیزانم از پهلوی پیغمبر ص حضرت فرمود

بگذار او را چون ذریه مرا دوست میداشت پس ترسان برخاستم و ترك کردم آنچه را که در خلوت میخواندم

و منجمله شاه اسمعیل که سر سلسله سلاطین صفویه است و ابتداء سلطنت مبار که او سنه نهصد و شش بوده که مطابقست با مذهبناحق و بفاسی با شمشیر ایمه

و در روضاتست که یکی از دشمنان دین بشیخ اجل مروج مذهب حقه محقق کرکی گفت ولیل بر بطلان مذهب شما آنست که ترویج آن از ابتداء سلطنت صفویه شده که سنه نهصد و شش باشد و آن مطابق میشود با عدد مذهبناحق شیخ در جواب فرمود که زبان ما عربی است بعربگو تا مطابق با مذهبناحق شود و در فوائد الرضویه از صاحب ریاض العلماء نقل میکند که فرموده جداعلای سید علیخان حویزاری سید محمد بن فلاح از شاگردان ابن فهد بوده و ابن فهد برای او رساله تألیف کرده و ذکر فرموده در او وصیتهای چندی منجمله در آن رساله خبر داده از ظهور شاه اسمعیل ماضی و گفته که حضرت امیر - المومنین ع در جنک صفین بعد از شهادت عمار یاسر خبر داده به پاره از ملاحم و اخبار غیبیه از طلوع چنگیز و ظهور شاه اسمعیل ماضی و در آن رساله وصیت فرموده کسانی را که والی شوند در حوزو و درك کنند زمان شاه اسمعیل ماضی را که اطاعت کنند او را بجهت ظهور حقیقت او و بروز غلبه او و ما ذکر کردیم شرح این روایت و این وصیت را در کتاب ترجمه جاماسب نامه طالبان تفصیل بآنجا مراجعه نمایند بعد صاحب فوائد الرضویه میفرماید

و قتیکه شیخ ابن فهد این خبر را ذکر کرده هنوز دولت صفویه طلوع نکرده بود بلکه شاه اسمعیل اول در آنوقت متولد نشده بود و چون وفات ابن فهد در سنه هشتصد و چهل و یک بوده و ولادت شاه اسمعیل ماضی در سنه هشتصد و نود و دو بود

و در کتاب محافل المؤمنین که از موافقات محمد شفیع حسینی است از کتاب غیبت شیخ طوسی از حضرت

پیغمبر ص روایت کرده که فرمود یخرج رجل من الدیلم یملؤ الجبال والسهل والوعور خوفا ومهابة و یسرع الناس الی طاعة البر الفاجر ریو به هذا الدین - وایضا از حضرت پیغمبر ص روایت کرده اند قال ص یخرج بقزوين رجل اسمه اسم النبی یسرع الناس الی طاعقه المشرک والکافر یملؤ الجبال خوفا انتهى و دیلم محله ایست از محلات قزوين و و عور کوهست واسم شاه اسمعیل اسم حضرت اسمعیل پیغمبر ابن ابراهیم است

و من جملة

شاه طهماسب بن شاه اسمعیل جد شاه عباس الصفوی

در انوار نعمانی است که مقدس اردبیلی کاغذی نوشت بجهت اعانت سیدی بشاه طهماسب چون کاغذ بشاه رسید برای تعظیم کاغذ مرحوم مقدس از جای خود حرکت کرد و چون خواند دید جناب مقدس خطاب فرموده با و برادر فرمود کفنش را حاضر کردند و آن رقیمه شریفه را میان کفن خود گذارد و وصیت فرمود که چون مرا دفن کنید کاغذ را زیر سر من گذارید که بانگیرین احتجاج کنم که من کسی هستم که ملا احمد اردبیلی مرا برادر خطاب کرده

و من جملة شاه عباس الصفوی الموسوی ابن سلطان محمد مکفوف ابن شاه طهماسب ابن شاه اسمعیل

در انوار نعمانی است که شخصی تقصیر بزرگی کرده بود در سلطنت شاه عباس از ترس سلطان رفت بنجف اشرف پناهنده شد بحضرت امیر المؤمنین ع و از مرحوم ملا احمد اردبیلی استدعا نمود که کاغذی برای شاه عباس بنویسد که از تقصیر او بگذرد مرحوم مقدس کاغذی نوشت باین عبارت « بانی ملک عارت عباس بداید اگر چه این مرد اول ظالم بوده اکنون مظلوم مینماید چنانچه از تقصیر او بگذری شاید حق سبحانه و تعالی پاره از تقصیرات ترا بگذرد - کتبه بنده شاه ولایت احمد الاردبیلی » سلطان جواب نوشت « بعرض میرساند عباس که خدماتیکه فرموده بودی بجان منت داشته بتقدیم رسانید امید که این محب را از دعای خیر فراموش نکنید - کتب کلب آستان عالی عباس »

مخفی نماند که در میان سلاطین نادر شاه افشار معروف بود بظلم و سفک دماء معذک دارد و قتیکه خواست مشرف شود بنجف اشرف امر کرد زنجیر طلائی بگردن او بستند و گفت همین قسم سر زنجیر را گرفته ببرید بصحن مقدس حضرت امیر ع هیچیک از اتباع او جرئت نکردند که چنین اهانت نسبت بوی بنمایند ناگاه شخصی که کسی او را نمیشناخت ظاهر شد و سر زنجیر را گرفته و او را داخل صحن مطهر نمود بعد هر قدر گردش کردند او را نیافتند

و در دارالسلام محدث نوری از حاجی ملا ابوالحسن مازندرانی نقل فرموده که هر وقت اسم سلطان محمد خان قاجار الملقب باخته نزد او ذکر میشد او را سب و لعن میکرد بجهت اعمال شنیعه که از او صادر شده بود از قتل مسلمین و اسیری زنان و غارت اموالشان پس شبی در خواب دید که از درب طوسی داخل صحن مقدس حضرت امیر المؤمنین ع شد خواست از کفش داری داخل ایوان طلا بشود دید مرد بی موئی که دندانهای بلندی داشت او را مانع شد از دخول و دست او را گرفته برد مقابل بعضی از حجراتی که نزدیک بود بیاب مسجد خضرا گفت دیدم میان حجره جمعی هستند بزی سلاطین و در آخر مجلس مرد کوتاه قامتی بود که محاسن مدوری داشت بعد آن مرد بی موی بمن گفت ای فلانی خداوند کسیرا که از من بدتر بود او را آمرزیده که نادر شاه باشد و اشاره کرد به همان مرد کوتاه قامت آخر مجلس و گفت چرا مرا سب و لعن میکنی پس نادر شاه سرش را از حجره بیرون کرده گفت آقا محمد خان تا کی دست از مزاح خرد بر نمداری بگذار آخوند برود بی کارش او شقاوت و اعمال شنیعه ما را دیده اما سعه رحمت الهی و

وسعت عطوفت و مهربانی حضرت امیر المومنین ع را ندیده آخوند ملا ابوالحسن گفت من بعد هر وقت در نجف اشرف از نزد قبر محمد خان میگذشتم بجهت او طلب مغفرت میکردم و حالات بعضی از سلاطین سابقا ذکر شد و بعضی هم بعد از این ذکر خواهد شد انشاء الله
الحمد لله اولاً و آخراً و ظاهراً
و باطنا و صلی الله علی محمد
و آله الطاهرين



باب هفتم

در اسم و لقب و کنیه و نسب و تاریخ و لادت و شهادت

حضرت امام محمد باقر ع

و در تعیین زوجات و اولاد و اقارب و حواریین و بعضی از تواریخ متعلقه بآن بزرگوار و در تعیین بعضی از قبور متبر که امامزادگان و علماء اعلام که در ممالک هندوستان و افغانستان و ترکستان واقع است

و در این هفت فصل است و یک خاتمه

در اسم و لقب و کنیه و نسبت آن بزرگوار

فصل اول

بدانکه اسم شریف آنحضرت محمد است و اشهر القابشان باقر است که حضرت پیغمبر ص آن بزرگوار را باین لقب ملقب فرموده

در ارشاد شیخ مفید از جابر بن عبدالله الانصاری روایت فرموده که پیغمبر ص بوی فرمودند یوشک ان تبقى حتی تلقی ولدالی من الحسین ع یقال له محمد یبقر علم الدین بقرا فاذا لقیته فاقراه منی السلام و کنیت آن بزرگوار ابو جعفر است والد ماجدشان حضرت امام زین العابدین علیه السلام و والده ماجده شان فاطمه بنت الحسن بن علی بن ابی طالب ع بود المکناة به ام الحسن و قیل ام عبدالله -

پس حضرت باقر ع علویست از علویین و فاطمی است از فاطمین و من ولدالحسین است و در اصول کافی از حضرت باقر ع روایت کرده فرمود مادر من پای دیواری نشسته بود پس دیوار مشرف شد بخراب شدن و صدائی بگوش مادرم رسید مادرم بدست خود اشاره کرد فرمود لا و حق المصطفی ما اذن الله لك فی السقوط یعنی ساقط مشو بحق حضرت مصطفی ص که خداوند اذن نداده ترا در ساقط شدن پس دیوار همین قسم معلق ماند تا مادرم از پای دیوار گذشت آنوقت دیوار فرو آمد و پدرم صداشرفی تصدیق داد و حضرت صادق در باره این مخدره فرمود کانت صدیقه ولم تدرك فی آل الحسن امرائهم و مخدره ام الحسن بام عبدالله والده ماجده حضرت امام محمد باقر ع و جناب عبدالله الباهر است

در تاریخ ولادت باسعادت حضرت امام محمد باقر ع

فصل دوم

بدانکه شیخ الطایفه در مصباح و امین الا سلام طبری در اعلام الوری و ابن شهر آشوب در مناقب و علامه مجلسی در جلاء میفرید ولادت آن بزرگوار روز جمعه غرة ماه رجب سنه پنجاه و هفت هجری بوده

و شهید اول در دروس فرموده روز دوشنبه سوم شهر صفر سنه پنجاه و هفت بوده و در اصول کافی و ارشاد مفید و بعضی از کتب معتبره دیگر تصریح فرموده اند که ولادت آن بزرگوار در سنه پنجاه و هفت بود اما تعیین روز و ماه آنرا نکرده اند پس معلوم شد که در سنه ولادت اختلافی نیست و اگر هم باشد معتنی به نیست و اما در ماه ولادت و روز آن اختلاف است - واضح قول اول است که روز جمعه غرة ماه رجب بوده

در تاریخ رحلت آن بزرگوار

فصل سوم

اما سال رحلت را کلینی در کافی و شیخ مفید در ارشاد و ابن شهر آشوب در مناقب

و طبرسی در اعلام الورا جزری در کامل فرموده اند که در سنه صد چهارده بوده و بعضی سنه صد و پانزده گفته اند واضح و اشهر قول او لیست

و اما ماه رحلت و یوم آن شهید در دروس و کفعمی در مصباح فرموده اند روز دوشنبه

هفتم ذیحجه الحرام بوده و در اعلام الوری و روضة الواعظین است که در ذیحجه بوده بدون تعیین یوم آن معلوم شد که سن شریف آن بزرگوار در وقت رحلت پنجاه و هفت سال و پنج ماه و هفت روز بوده که سه سال و شش ماه و ده روز با جدش حضرت سیدالشهداء ع بوده و بعد از رحلت جد بزرگوارش سی و چهار سال و پانزده روز با پدر بزرگوارش حضرت زین العابدین ع بوده و نوزده سال و ده ماه و دوازده روز بعد از پدر بزرگوارش مدت امامتش بوده

و قاتل آن بزرگوار ابراهیم بن ولید بن یزید بن عبدالملک است چنانچه در اقبال سید بن طاوس در زیارت آنحضرت میفرماید وضاعف العذاب علمی من شرك فی دمه وهو ابراهیم بن الید و ابن بابویه میفرماید قتل مسموما بامر ابراهیم بن ولید بن یزید بن عبدالملک لع و در مصباح کفعمی است سه هاشم بن عبدالملک و مجلسی از قطب راوندی از حضرت صادق ع روایت میکند که عبدالملک بن مروان زین مسمومی فرستاد بمدينه طيبه که حضرت باقر ع بروی آن سوار شود پس آن زین را براسب زدند حضرت بر روی او سوار شد و بدن نازنین آن بزرگوار از شدت زهر ورم کرد و آثار موت در خود مشاهده فرمود پس وصیتهای خود را بفرزندش فرمود و از دنیا رحلت کرد

و مخفی نمائاد که این روایت شریفه منقوله از راوندی ظاهرا ناقص است چون خواهد آمد انشاء الله که عبدالملک بن مروان حکم در سنه هشتاد و شش از دنیا رفت و حضرت باقر ع در سنه صد و چهارده بیست و هشت سال بعد پس باید هاشم بن مروان باشد که در خلافت هاشم بن عبدالملک و بامر

او ابراهیم بن ولید بن یزید بن عبدالملک آن بزرگوار را مسموم نمود و قبر شریفش در بقیع است در
قبه جناب عباس بن عبدالملک در جنب قبر پدر بزرگوار و عم بزرگوارش امام حسن مجتبی ع

فصل چهارم

در تعیین زوجات و اولادهای حضرت امام محمد باقر ع

اما زوجه آنحضرت - آنچه حقیر در کتب معتبره دیدم آنستکه آن بزرگوار دو زوجه
دائم داشته - اول - ام فروه بنت جناب قاسم بن ابی بکر بود که والده ماجده حضرت امام
جعفر صادق ع و جناب عبدالله بود پس در حضرت صادق ع جمع شد قبیله بنی هاشم و قبیله بنی تیم که
قبیله ابی بکر باشد

زوجه دوم آنحضرت ام حکیم بنت اسد بن مغیره الثقفیه بود که والده ماجده جناب ابراهیم و
جناب عبدالله بود و مادر بقیه اولاد های حضرت باقر کنیز ام الولد بودند

و اما اولاد های حضرت باقر - در اعلام الوری و ارشاد مفید است که آن بزرگوار

پنج پسر داشت و دو دختر

اول - حضرت امام جعفر صادق ص دوم - جناب عبدالله سوم - جناب ابراهیم چهارم - جناب
عبدالله پنجم - جناب علی ششم - زینب و مادر این دو کنیزی بوده ام ولد هفتم - ام سلمه و مادر
ایشان هم ام ولد بوده

و در مناقب ابن شهر آشوب میفرماید آنحضرت هفت اولاد داشته پنج پسر و دو دختر و همه
قبل از حضرت باقر از دنیا رفتند بغير حضرت امام جعفر صادق ع و در ارشاد شیخ مفید است که
جناب عبدالله برادر ابوینی حضرت صادق ع بود و مشار الیه بود بفضل و صلاح و روایت شده که
عبدالله بن محمد داخل شد بر شخصی از بنی امیه آن ملعون اراده کرد که آن جناب را بقتل برساند
فرمودند لا تقتلنی اکی لله علیک عونا و اتر کنی اکن لك علی الله عونا - یعنی من شفاعت میکنم از
تو نزد خداوند و شفاعت من قبول میشود پس آن ملعون قبول نکرد و آن بزرگوار را بسم مقتول نمود
و در روایات از جمله قبور معلومه اولاد ائمه قبر سید علی بن محمد الباقر ع را شمرده که
واقع است در خارج بلده کاشان و مشهور است بامامزاده مشهد و قبر پسرش را جناب احمد بن علی
الباقر که در بلده اصفهان واقع است در محله که جاده خواجواست و احوالات بقیه اولاد های حضرت
باقر ع را جائی ندیدم -

و در عمدة الطالب است که عقبی از حضرت باقر ع باقی نماند جز از حضرت صادق ع باجماع
علماء نسب و کسی که خود را نسبت دهد بحضرت باقر ع از غیر فرزندش حضرت صادق ع نیست
خلافی در کذبش چنانچه از پسر های حضرت سیدالشهداء ع عقبی نماند جز از فرزندش حضرت علی
بن الحسین ع و هم از حضرت رضا عقبی نماند جز از فرزندش حضرت جواد الائمه ع و از حضرت امام
حسن عسگری ع عقبی نماند جز از حضرت حجة بن الحسن ع

فصل پنجم

در ذکر حالات بعضی از اصحاب و حواریین حضرت امام محمد باقر ع
در باب اول از اختصاص نقل شد که از حضرت موسی بن جعفر ع روایت کرده که روز قیامت
منادی ندا کند « این حواری محمد بن علی و حواری جعفر بن محمد ع » پس بایستند عبدالله بن
شریک العامری و زرارة بن اعین و برید بن معویة العجلی و محمد بن مسلم الثقفی الطائفی و لیث البختری
المرادی المکنی به ابو بصیر و عبدالله بن ابی یعفور و عامر بن خداعة و حجر بن زائده و
حمران بن اعین

و فی البحار عن المناقب بایه جابر بن یزید الجعفی و اجتمعت العصابة علی ان افقه الاولین سته و
هم اصحاب ابی جعفر و ابی عبدالله ع زرارة بن اعین و معروف بن خربوذ المکی و ابو بصیر الا سدی
و فضیل بن یسار و محمد بن مسلم الطائفی و برید بن معویة العجلی

و اما عبدالله بن شریک

مکنی بود به ابی المحجل و در کتاب منهج المقال از

حضرت باقر ع روایت کرده فرمود - کانی بعبدالله بن شریک العامری علیه عمارة سوداء و ذواتها بین
کتیفه مصعدا فی کھف الجبل بین یدی قائمنا اهل البيت فی اربعة الف مکبرون و یگررون و در این
کلام اشاره بر جعت است که از اصول عقاید ائمه دین است

و اما زرارة بن اعین الشیبانی الکوفی در رجال ابن ابی داود است که او از روات

حضرت امام محمد باقر ع و امام جعفر صادق و حضرت امام موسی کاظم ع بود و اصدق اهل زمان خود و
افضل ایشان بود و حضرت امام جعفر صادق در باره او فرمود لولا زرارة لظنت ان احادیث ابی ع لذهب
و ایضا از حضرت صادق روایت شده که فرمود ما احدا حیا ذکرنا و احادیث ابی الا زرارة و
ابو بصیر لیث المرادی و محمد بن مسلم و برید بن معویة العجلی و لو هولاء ما کان احدا سبط هولاء حفاظ
الدین و امناء ابی علی حلال الله و حرامه و هم السابقون الینا فی الدنیا و السابقون الینا فی الآخرة و ایضا
از حضرت صادق روایت شده که فرمود احب الناس الی احياء و امواتا اربعة برید بن معویة العجلی
و زرارة و محمد بن مسلم و الاحول و هم احب الناس الی احياء و امواتا

و در رجال از جمیل بن دراج روایت کرده که گفت شنیدم از حضرت صادق ع که فرمود - اوتاد
الارض و اعلام الدین اربعة محمد بن مسلم و برید بن معویة العجلی و ابو بصیر لیث البختری المرادی و
زرارة بن اعین و در فوائد الرضویه است که زرارة مردی اوسیم و جسیم و ابیض اللون بود و در جدل و
مخاصمه در کلام امتیازی تمام داشت و هیچکس را قدرت آن نبود که در مناظره او را مغلوب سازد
الا آنکه کثرت عبادت او را از کلام واداشته بود و تکلمین شیعه در سلك تلامیذ او بودند و هفتاد سال
عمر کرد و زرارة در سنه صد و پنجاه از دنیا رحلت فرمود

و اما برید بن العجلی

در مجالس المومنین از کتاب خلاصة نقل کرده که او وجهی است از وجوه و از بزرگان اصحاب
و ثقه و فقیه بود و صاحب محل و منزلت بود نزد ائمه ع
و ابو عمرو و کشی فرموده هو ممن اتفقت العصابة علی تصدیقه و ممن انقادوا له بالفقه

واما محمد بن مسلم بن رباح الثقفی الکوفی و او مردی صاحب مال و بسیار

عالم مقدار بود. و کشی از عبدالله بن ابی یعفور روایت کرده که گفت خدمت حضرت صادق ع عرض کردم که همه وقت خدمت شما نمیوانم رسید و گاهی میشود مسئله از من سؤال میکنند و از جواب او عاجزم حضرت فرمود چرا از محمد بن مسلم سؤال نمیکنی که او مسائل دین را از پدرم شنیده و نزد او وجیه و صاحب قدر بود در مجالس المؤمنین از کشی روایت کرده که اجماع طایفه امامیه است بر تصدین محمد بن مسلم و انقیاد از برای او در فقه و از زرارہ نقل شده که محمد بن مسلم و ابو کریبہ رفتند نزد شریک قاضی و شهادت دادند در امری پس شریک گفت فاطمیان جعفریان - چون محمد بن مسلم و ابو کریبہ شنیدند بگریه افتادند شریک گفت چرا گریه میکنید گفتند چون تو ما را نسبت بگروهی دادی که راضی نیستند که ما ارضعیان ایشان باشیم بجهت نقصانی که در ما هست و اگر تفضل کنند و ما را ببندگی قبول کنند منت بر ما نهاده اند - پس شریک تبسم نمود و گواهی ایشان را قبول نکرد

و در بحر از اختصاص از ابن ابی عمیر روایت کرده گفت شنیدم از عبد الرحمن بن حجاج و حماد بن عثمان که میگفتند ما کان احد من الشيعة افقه من محمد بن مسلم و از جناب محمد بن مسلم منقولست گفت سی هزار حدیث از حضرت باقر ع اخذ نمودم و شانزده هزار حدیث از حضرت صادق اخذ نمودم در رجال کشی نقل کرده انه ممن اجتمعت العصاة علی تصدیقه من اصحاب ابی جعفر و ابی عبدالله و الانقیاد له بالفقه - و او را کتابی است در ابواب حلال و حرام و ایشان در سنه یکصد و پنجاه از دنیا رحلت فرمودند

واما لیث بن بختری المکنی بابو بصر و بابی محمد و از هر دو چشم نابینا بود

در منهج المقال از جمیل بن دراج روایت کرده قال سمعت ابا عبد الله يقول بشر المخبئين بالجنة يزيد بن معاوية العجلي و ابو بصير لیث بن البختري المرادي و محمد بن مسلم و زرارة اربعة نجباء امناء الله علی حلاله و حرامه لولا هؤلاء انقطعت آثار النبوة و اندرست

و ایضا در منهج المقال در ضمن حالات ابو بصیر لیث بن البختری روایت کرده گفت داخل شدم بر حضرت باقر عرض کردم آیا شما قادر هستید مرده زنده کنید و اکمه و ابرص شفا بدهید فرمود باذن الله - بعد فرمود نزدیک بیا نزدیک رفتم دست مبارک را بصورت و چشهای من کشید پس چشم بینا شد و آسمان و زمین و خانه هارا دیدم - فرمود آیا دوست داری که چشمت بینا باشد و از برای تو باشد آنچه بر سایر مردم است روز قیامت از حساب و عقاب بیا عود نمائی بحال اول و از برای تو باشد بهشت خالص عرض کردم میل دارم مثل حال اول عاجز باشم - پس دستی بصورت من کشید و چشمم مثل اول نابینا شد

و بدانکه در اصحاب حضرت باقر ع دو نفر مکفوف و نابینا بودند و هر دو مکنی بودند به ابی بصیر یکی لیث بن البختری المرادی و دیگر عبد الله بن محمد الاسدی و در منهج المقال از کشی روایت کرده ان ابا بصیر الاسدی احد ممن اجتمعت العصاة علی تصدیقه و الاقرار له بالفقه و ابو بصیر یحیی بن القسم الحذاء المكفوف از اصحاب حضرت موسی بن جعفر ع و حضرت امام رضا ع بوده - پس سه نفر از روات ظاهرا مکنی بودند بابو بصیر و معروف از این سه ابو بصیر و افضل آنها لیث بن - البختری المرادیست

واما عبدالله بن ابی یعفور مکنی بوده با ابو محمد و در رجال از حضرت صادق ع روایت کرده فرمود و ما وجدت احداً يقبل وصيتي و يطيل امری الا عبدالله بن ابی یعفور و ايضا از زید بن ابی اسامه روایت کرده فرمود داخل شدم بر حضرت صادق ع بجهت تودیع با آن حضرت فرمود یا زید مالکم و الناس قد حملتم الناس ابی و الله ما وجدت احداً يطیعنی یاخذ بقولی الی رجلاً واحداً رحمة الله علیه عبدالله بن ابی یعفور فابی امرته و اوصيته بوصية فاتبع امری و اخذ بقولی انتهى و اما عامر بن عبدالله خداعه لذا حال ایشان مجهول است

واما حجر بن زائده فی الرجال عن النجاشي حجر بن زائدة الحضرمي روى عن ابی جعفر و ابی عبدالله ثقة صحيح المذهب هذه الطائفة انتهى

واما حمران بن أعین الشیبانی برادر جناب زرارة بن أعین بود و در رجال کبیر از رجال کشی از حمران بن أعین رویت کرده که حضرت صادق ع عرض کرد ما اقلنا و اجتمعنا علی شاة ما انتینا هاقال فقال ع الا اخبرکم باعجب من ذالک قال قلت بلی قال المهاجرون و الانصار ذهبوا و اشار بيده الی ثلثة و در این فرمایش اشاره است بآنکه حمران از خواص شیعه بوده مثل سلمان و ابی ذر غفاری و مقداد بن اسود و علی بن یقطین از مشایخ نقل کرده که حمران و زرارة و عبدالله الملك و بکر و عبدالرحمن این پنج نفر اولاد أعین بودند و همه در دینشان مستقیم بودند و چهار از اینها در زمان حضرت صادق ع از دنیا رفتند و باقی ماند زرارة بن أعین تا عهد حضرت امام رضا ع و ايضا حمران بن أعین روایت کرده که حضرت صادق ع عرض کرد من با خدا عهد کرده ام که از مدینه خارج نشوم تا مرا خبر بدهی از آنچه از شما سؤال کنم فرمود سؤال کن عرض کردم آیا من از شیعیان شما هستم فرمود بلی در دنیا و آخرت و از حضرت صادق ع روایت کرده فرمود حمران بن أعین مؤمن لا یرتد و الله ابدأ و ايضا از حضرت صادق ع روایت کرده فرمود ما وجدت احداً اخذ بقولی و اطاع امری و هذا حدوا صحابی غیر رجلین رحمهم الله تعالی عبدالله بن ابی یعفور و حمران بن أعین اما انهما مؤمنان خالصان من شيعتنا اسمائهما عندنا فی کتاب اصحاب الیومین الذی اعطى الله محمداً

واما جابر بن یزید الجعفی فی المنهج المال عن عبد الحميد بن ابی العلاء قال دخلت

المسجد حين قتل الوليد فاذا الناس مجتمعون فاتيهم فاذا جابر الجعفی علیه عمامة خز حمراء و اذا هو يقول حدثنی وصی الاوصیاء و وارث علم الانبياء محمد بن علی ع قال فقال الناس جن جابر جن جابر و فيه ايضا عن جابر بن یزید الجعفی قال حدثنی ابو جعفر سبعین الف حديث لم احدث بها احداً قط و لا احدث بها احداً ابداً قال جابر قلت لابی جعفر ع جعلت فداك انك قد حملتني و قرا عظیماً بما حدثنی به من ذکر کم الذی لا احدث به احداً فریما جاش فی صدري حتی یاخذنی منه ثبه الجنون قال یا جابر فاذا كان كذلك فاخرج الی الجبانة و احفر حفرة و دل راسك فیها ثم قل حدثنی محمد بن علی بكذا و كذا و فيه عن النجاشي ان جابر بن یزید الجعفی لفی ابا جعفر و ابا عبد الله ع و مات فی ایامه سنة ثمانی و عشرين و مائة

وامام معروف بن خربوذ بالخاء المعجمة المفتوحة والراء المشددة والذال المعجمة بعدالواو وباء الموحدة فی الرجال عن فضل بن شاذان قال دخلت علی محمد بن ابن عمیر وهو ساجد فاطال السجود فلما رفع راسه ذكرت له طول سجوده فقال کیف ولورایت جمیل بن دراج ثم حدثنا انه دخل علی جمیل بن دراج فوجده ساجدا فاطال السجود فلما رفع راسه قال له محمد بن ابی عمیر اطلت السجود فقال له کیف لورایت معروف بن خربوذ

واما فضیل بن یسار در رجال است کان عبدالله اذا نظر الی الفضیل بن یسار

قال بشر البختین وکان یقول ان فضیلامن اصحاب ابی وانی لاحب الرجل ان یحب اصحاب ایه و قال - الکشی انه من اجتمعت العصابة علی تصدیقه کالاقرار له بالفقه عن ابراهیم بن عبدالله قا کان ابو عبدالله اذا رای الفضیل بن یسار مقبلا قال بشر البختین من اراد ان یبصر الی رجل من اهل الجنة فلینظر الی هذا وقال غاسل فضیل بن یسار انی لا غسل ابن یسار وان یده لتسبقنی الی عورته فخبرت بذلك ابا عبدالله ع فقال رحم الله الفضیل بن یسار وهو منا اهل البیت

فصل ششم در بعضی از تواریخ متعلقه بزمان امامت حضرت باقر ع

اما وقایع بقیه سنه نود و پنج هجری در این سال سعید بن جبیر بن هشام الاسدی الکوفی که از بزرگان تابعین بود بامر حجاج بن یوسف الثقفی ملعون او را شهید نمودند و او در علم تفسیر شاگرد عبدالله بن عباس در حبیب السیر است که ایشان در یک رکعت نماز در مسجد الحرام یک ختم قرآن مینمودند و از احمد بن حنبل نقل کرده که حجاج سعید بن جبیر را کشت در زمانی که تمام روی زمین محتاج بعلم او بودند

در مجالس المؤمنین است که حجاج ملعون بعد از شهادت سعید بن جبیر چهل روز زیاد تر زنده نبود و در مرض مرگش بارها بیهوش می شد و باز بیهوش می آمد و میگفت (چه میخواهد از من سعید بن جبیر) و سن سعید چهل و نه سال بود و قبر او در واسط است

و در رجال ابو علیست که سبب عداوت و کینه حجاج با وی و قتل او شدت اتصالش بود بحضرت زین العابدین ع و فرموده و قتی که وارد کردند سعید بن جبیر را بحجاج گفت انت شقی بن کثیر فرمود مادر من بهتر میشناخته مرا که اسم مرا سعید بن جبیر گذارده حجاج گفت ابا بکر و عمر در بهشتند یا در جهنم فرمود اگر داخل در بهشت یادر جهنم بشوم میدانم که در بهشتند یادر جهنم - حجاج گفت چه اعتقاد داری در باره این دو فرمود من و کیل آنها نیستم گفت کدام یک محبوب ترند نزد تو فرمود هر کدام خداوند از او راضی تر است گفت میل نداری مرا تصدیق بنمائی فرمود میل ندارم ترا نکذیب کنم

و نیز در این سال سعید بن مسیب که از فقهای سبعة مدینه بود بعد از شهادت حضرت زین العابدین علیه السلام از دنیا رحلت کرد

و در کتاب رجال از حضرت باقر ع روایت کرده قال ان سعید بن مسیب رضی الله عنه اعلم الناس بما تقدم من الآثار و افقههم فی زمانه و فیه انه عاش تسع و سبعین و فی حاشیة الرجال عن اسحق بن جریر قال

قال ابو عبدالله ع كان سعيد بن المسيب وقاسم بن محمد بن ابي بكر و ابو خالد الكابلي من ثقات علي بن الحسين
ونيز در اين سال ابو بكر بن حارث بن هشام بن مغيرة كه از فقهاء سبعة مدینه و از سادات تابعين
و برادرزاده ابي جهل بود از دنيا رحلت كرد - و نيز در اين سال عروة بن زبير بن عوام از دنيا رفت و
ايشان هم از فقهای سبعة مدینه طيبة است - و نيز در اين سال عبدالله بن محمد بن علي بن عبدالله بن
عباس الملقب بمنصور دوانقي از مادر متولد شد .. و نيز در اين سال حجاج بن يوسف الثقفي عايله المنع
بدرک واصل شد و او بسيار خبيث النفس و سبيء الفطرة و قسى القلب بود

مسعودی در مروج الذهب مي فرمايد پنجاه هزار مرد و سي هزار زن در زندان حجاج محبوس
بودند و از آن جمله شانزده هزار تن برهنه و عريان بودند از يکي از زندانيان پرسيدند که چند سال است محبوس
گفت دوازده سال و در تفسير نيشا بوري است در ذيل قوله تعالى (ولا تلمزوا انفسكم بالا لقاب)
که حجاج ملعون صد ويست هزار مرد را بقتل صبر مقتول نمود و وقتيکه بجهنم واصل شد ميان زندانش
سي و سه هزار محبوس بودند که آنهاي تقصير بودند و از محاضرات راغب نقل شده که روزي حجاج رفت
بمسجد جامع صدای ضجه شدیدی شنيد پرسيد چه صدهاست گفتند اهل زندان از شدت گرما ضجه ميکنند
گفت بگوئيد بآنها (اخشوا فيها ولا تکلمون) و در محبسش صد و چهار هزار مرد و بيست هزار زن محبوس
بودند که بعضی از آنها برهنه از لباس بودند و اين ملعون خيلي حريص بود بقتل اخيار بخصوص سادات و تاسف
ميخورد که چرا حاضر نبوده در وقعه طف که معين بر قتل حضرت سيد الشهداء ع شود

و در روضات است که اين ملعون سه هزار از قبور نجف اشرف را بش کرد در طلب جثه امير المومنين
پس ظفر نيافت بر آن و در تاريخ کامل است که پنج روز با آخر ماه مبارك رمضان سال نود پنج حجاج
ملعون در شهر واسط بدرک واصل شد در سن پنجاه و چهار سالگي و گورش مستور است و اين ملعون بيست
و دو سال در عراقين حکومت نمود

و در درالمسلو است که حجاج در سنه هفتاد و چهار خانه کعبه را خراب کرد و حجر الا سود را
از خانه خارج نمود بعد حضرت عاي بن الحسين ع او را در محل خودش نصب فرمود و فرموده که حجاج در
زمان خلافتش يکروز رفت بالای منبر گفت خداوند مرا مسلط کرد بر شما باعمال سيئه که مرتکب هستيد
و اگر من بميرم شما از ظلم خلاصی نخواهيد داشت با اين اعمال سيئه که داريد و اگر من بپد ترازم
مبتلا خواهيد شد بعد اين شعر خواند

وما من يدالا يدالله فوقها ولا ظالم الا سييلى بظالم

يعنى دستى نيست مگر آنکه دست خداوند فوق آن دست است كما قال تعالى يدالله فوق ايديهم
و ظالمى ظلم نميکند مگر آنکه مبتلا ميشود بظالم ديکري و امر کرد حجاج که هر کس را حراس به بيند که
در شب بعد از عشاء ميان بازارها راه ميرود گردنش را بزنند يکشيبديدند که چهار نفر مست شراب
ميان بازار راه ميروند حراس اطراف آنها را گرفتند گفتند شما کيستيد که مخالفت کرده ايد حکم امير
را و شب راه ميرويد يکي از آن چهار نفر اين رباعی خواند

انا بن من دانت الرقاب له ما بين دخوئها و هاشما

تاتيه بالرغم وهى صاغرة ياخذ من مالها و من دمها

يعنى من پسر کسی هستم که تمام مردم ذليل او هستند از برای او از بنی مغزوم و بنی هاشم و همه
مبایند نزد او برغم انف و حال آنکه آنها خوار و پستند و ميگيرد آنکس مال آنها را و ميريزد خون آنها را

حراس خیال کردند که این شخص از اقارب خلیفه است دست از قتل او برداشتند
بعد از دومی سوال کردند تو کیستی این رباعی را خواند

انا بن الذی لا ینزل الدهر قدره
تری الناس افواجا الی ضوء ناره
و ان نزلت بوما فسوف تعود
قیام له من حوله و قعود
یعنی من پسر کسی هستم که روزگار قدر و جاه او را پست نمیکند و اگر وقتی پست کند باز بلند
میکند و می بینی مردم را که بروشنائی او فوج فوج میروند بعضی در اطراف او ایستاده بعضی نشسته باشند
حراس گمان کردند که این شخص پسر اشرف قبیله عربست دست از قتل او برداشتند
بعد از سومی سوال کردند این رباعی را خواند

انا بن الذی یملوا الرقاب بسیفه
وما داک من دخل و لاهو تایر
و یضرب اعناق الرجال التشاءم
و لکنه حاوی الغناو المکارم
یعنی من پسر کسی هستم که گردن دوستانش بلند مییابد بواسطه شمشیر او و میزنند گردن کسانی
را که با او گردن فرازی و گردن بلندی میکنند و نیست این از علت و عیب و نه از قبیل مداومت کنندگان بر
کاری بعد از فتور و خستگی در آن ولیکن او حاوی و جامع است غنا و مکارم اخلاق را حراس گمان کردند که او
پسر حاکم عربست دست از قتل او برداشتند

بعد از چهارمی سوال کردند این رباعی را خواند

انا بن الذی خاص الصفوف بعزمه
رکا باه لا تنفک رجلاه منهما
و قومها بالسيف حتی استقامت
اذا الخلیل فی يوم الکرهه ملت
یعنی من پسر کسی هستم که میجنباند صفوف لشکر را بعزم و بقصد خود و نگهداری میکند صفوف
لشکر را بشمشیر خود تا آنکه مستقیم بشوند و دو پای او از رکاب منفک نمیشود زمانیکه اسبها در روز جنگ
سخت شدت حرکت داده شود

حراس گمان کردند که او پسر اشجع عربست و دست از قتل او برداشتند
چون صبح شد حراس چهار نفر را بردند نزد حجاج و تفصیل را نقل کردند معلوم شد که اولی
پسر حجاج است و دومی پسر فال بین است و سومی پسر میر غضب است و چهارمی پسر حائك و بافنده است
پس حجاج از فصاحت و بلاغت اینها تعجب کرد با این پستی نسبشان و آنها را رها کرد پس بجایسین گفت
(با اولادتان ادب تعلیم کنید والله اگر ادب اینها نبود الان حکم میکردم که گردن اینها را میزدند) بعد
این رباعی را حجاج خواند

کن ابن من شئت را کتسب ادبا
ان الفتی من یقول هـا انا ذا
یکفیک مضمونه عن النسب
لیس الفتی من یقول کان ابی
یعنی پسر هر کس که میخواهی باش و کسب و ادب بنما کفایت میکند ترا ادب داشتن از نسب بلند داشت
و جوانمرد کسی است که بگوید من دارای اینصفت محموده هستم نه کسیکه بگوید پدرم دارای این صفت
بوده و نقل شده که یکروز حجاج داخل شد بزوجه اش هند دختر نعمان بن بشیر انصاری دیدر و جهاش به
آینه نظر میکند و میخواند

وما هند الا مهرة عربية
فان و لدت فجلا فلله دره
سلیله افراس تجللها بغل
وان و لدت یغلا فجاء به البلل
یعنی نیست هند مگر زن روشن روی عربیه از نسل مردمان شجاع دلاور که او را قاطری بخود حلال

کرده بود پس اگر اولاد فعل نری بزاید جزای او با خدا خواهد بود و اگر اولاد جاهل ناقابل یزاید از آنست که پدرش قاطر بوده پس حجاج از شنیدن این اشعار در غضب شد و او را طلاق داد و چند هزار درهم بدست یکی از اصحابش بجهت او فرستاد از بابت صداقیه اش پس آن شخص آمد نزد هند و خبر داد او را که حجاج او را طلاق داده و در راهم را بجهت صداقیه اش داده هند گفت این دراهم از آن تو بمژده بشارتی که بمن دادی که من از دست این سگ بنی ثقیف خلاص شدم پس خبر بعبدالمملک بن مروان رسید از هند خواستگاری کرد هند در جواب گفت من یکظرفی هستم که سگ در او ولوغ کرده باشد - عبدالمملک نوشت تطهیر ظرفیکه سگ در او ولوغ کرده سهلست وجدیت کرد در طلب او هند شرط کرد که من زوجه تو میشوم بشرط آنکه حجاج زمام ناقه مرا بدست گرفته پیاده و با پای برهنه از معره که مرگز هند بود بشام بکشانند پس عبدالمملک فرستاد نزد حجاج و او را امر کرد که باید پیاده با پای برهنه زمام ناقه هند را گرفته از معره بیاورد بشام حجاج حاضر شد و چنین کرد

و اما وقایع سنه نود و شش هجری در این سال جبار عنید ولید بن عبدالمملک بن مروان

قاتل حضرت امام زین العابدین ع بجهنم واصل شد در نیمه جمادی الاخره و جسد نحسش را در باب الصغیر دمشق دفن نمودند

و نیز در این سال قطیبه بن مسلم یاهلی که امیر خراسان بود مقتول شد در تاریخ و فیات الاعیانست که قتل قطیبه در ماه ذیحجه سال نود و شش در مرغانه واقع شد (و مرغانه مدینه واسعه ایست در ماوراء النهر بین او و سمرقند پنجاه فرسخ است) و بعد او یزید بن مهلب بن ابی صفره قریب ده سال در خراسان حکومت نمود و کاشغر و سمرقند و بخارا و خوارزم را یزید بن مهلب فتح نمود و از خاقان چین باج و هدیه گرفت و نیز در این سال محمد بن اسامة بن زین بن حارثه از دنیا رفت

و اما وقایع سنه نود و هفت هجری در این سال موسی بن نصیر که از جمله تابعین بود و

موصوف بود بکمال عقل و فضل و تقوی و ظهور شجاعت و دیانت در راه مکه معظمه از دنیا رحلت فرمود

و اما وقایع سنه نود و هشت هجری در این سال یزید بن مهلب مملکت جرجان و

طبرستان را فتح نمود و نیز در این سال ابوهاشم بن عبدالله بن محمد بن الحنفیه بن علی بن ابیطالب را سلیمان بن عبدالمملک بن مروان بزرگ جفا شهید نمود و والده ابوهاشم نافله بود و ابوهاشم وصی پدرش جناب محمد بن الحنفیه بود و در حمیمه از دنیا رفت و همانجا هم مدفون گردید (و حمیمه از اعمال عمان است و در طرین شام واقع است)

و اما وقایع سنه نود و نه هجری در روضه الانوار نقل کرده که جعفر برمکی پدر

خالد برمکی در این سال آمد به دمشق و او اول بدین مجوس بود و در نو بهار بلخ که آتشکده بود بعبادت اصنام و پرستش آتش میگذارند تا آنکه نور اسلام در دلش تابید و مسلمان شد

یکروزی سلیمان عبدالمملک در انجمن وزرآء و امرآء گفت اگر مملکت و پادشاهی من از سلیمان بن داود زیاده تر نباشد کمتر نیست الا آنکه باد و دیو و وحوش و طیور در فرمان سلیمان بن داود بودند و مرا نیست بکتن دانایان گفت بهتر چیزیکه مملکت را آباد میکند و زیری است که دانا و عاقل باشد و آن جعفر برمکی است و در بلخ است و پدرانش همه بوزرات موسوم بودند اکنون از همه جهت هیچکس

در خور وزارت تو نیست بجز جعفر برمکی سلیمان امر کرد بوالی بلخ نوشتند که جعفر را بدمشق فرستد و آنچه بخواهد از او مضایقه نکنند پس جعفر در کمال عظمت آمد بدمشق

و ایضا در این سال عمر بن عبدالعزیز بن مروان بن حکم بن ابی العاص بن امیه بن عبدالشمس بن عبدمناف از جانب سلیمان بن عبدالملک و ایعهد گردید و کنیت عمر بن عبدالعزیز ابو حفص است و مادرش ام عاصم دختر عاصم بن عمر بن خطاب است تولدش در سال شصت و یک هجری در قریه از قراء مصر بود و در آنوقت پدرش والی مصر بود

و ایضا در این سال سلیمان بن عبدالملک بن مروان در قریه رابق از دنیاروت و در همان قریه دفن شد و از رابق تاحلب چهار فرسخ است و بعد که سلیمان بن عبدالملک از دنیا رفت عمر بن عبدالعزیز بجای او بجلافت نشست

و اما وقایع مئنه صد هجری در این سال محمد بن علی بن عبدالله بن عباس

بن عبدالطلب داعیان خود را با طرف روانه کرد و مردم را بسوی خود دعوت نمود و محمد بن علی از جمله عباد و زهاد بود و و پسر داشت یکی عبدالله سفاح و دیگر عبدالله منصور و انقی و سبب انتقال خلافت بینی العباس این بود که چون بعضی از مردم شیعه را اعتقاد این بود که بعد از حضرت سیدالشهداء ع امامت منتقل شد بمحمد حنفیه و انجماعت را کسانیه مینامند و بعد از محمد حنفیه میگویند امامت منتقل شد پسرش عبدالله بن محمد بن حنفیه المکنی بابوهاشم و چون ابوهاشم رفت بدر بار سلیمان بن عبدالملک بن مروان در بین راه رسید بار خرمیمه که از اعمال شام است و در آنجا ملاقات نمود محمد بن علی بن عبدالله بن عباس را و بین این دو مصاحبت و مراقبت کاملی حاصل شد بعد ابوهاشم نزد سلیمان بن عبدالملک رفت و او علم و فصاحت و فضایل او را دید و از وی خوفناک شد و وقتی که ابوهاشم از نزد خلیفه بیرون شد خلیفه یکیرا گماشت که در بین راه شیر مسموم بوی بخوراند و ابوهاشم احساس سم در خود نمود آنهنگ حمیمه نمود که محمد بن علی آنجا جای داشت و چون ابوهاشم را فرزندی نبود خلافترا بمحمد بن علی بن عبدالله بن عباس واگذار کرد و ابوهاشم وفات نمود و شیعیان او جمع شدند و با محمد بن علی بیعت نمودند و حمیمه قریه ایست از علی بن عبدالله بن عباس و بعد از او بفرزندانش رسید و سفاح و منصور هر دو در آن قریه متولد شدند و در آن قریه نشو و نمایافتند و از آنجا منتقل شدند بکوفه

و نیز در این سال ابوالطفیل عامر بن وائله در مکه معظمه وفات نمود و او آخر کسیست که از صحابه وفات یافته

و نیز در این سال مسلم بن یسار فقیه از دنیا رفت و او در شمار عباد بصره و فقههای آن سامان بود و نیز در این سال ابوامامه اسعد بن سهل بن حنیف از دنیا رحلت کرد و او در عهد رسول خدا ص متولد شده بود و پیغمبر او را بنام و کنیه جد مادرش ابوامامه اسعد بن زراره نام و کنیه نهاد و ابوامامه جد مادریش قبل از وقوعه بدو وفات نمود و اول کسی بود از انصار که در بقیع دفن شد و نیز در این سال محمد بن جبیر بن معطم وفات نمود

و اما وقایع سال صد و یکم هجری در بیست و پنجم ماه رجب این سال عمر بن عبدالعزیز

بن مروان بن حکم از دنیا رفت و نیز در این سال محمد بن مروان بن حکم بجهنم واصل شد و نیز در این سال یزید بن مهلب بصره آمد و یزید بن عبدالملک بن مروان را از خلافت خلع نمود و اهل بصره با او بخلافت بیعت نمودند

واما وقایع سال یکصد و دو هجری در این سال یزید بن عبدالملک بن مروان برادرش
 مسیلمه بن عبدالملک را باجمع کثیری از سپاه شام بجنک یزید بن مهلب روانه کرد و یزید بن مهلب
 هم بابکصد و بیست هزار جمعیت حاضر شد در حدود انبار بجهت مقاتله با لشکر شام جنگ مغلوبه شد و
 مدتی بطول انجامید مروان بن مهلب که در بصره بود و مرد مرا باعانت برادرش یزید بن مهلب تحریر
 میکرد و حسن بصری مرد مرا باز میداشت از محاربه با لشکر شام باجمعه در روز چهاردهم ماه صفر سنه
 صد و دولشگریان از طرفین عازم قتال گردیدند بعضی از برادران یزید بن مهلب مقتول شدند ناگاه خود
 یزید بن مهلب باجمعی از سپاه بصره دست بشمشیر نهوده حمله بر شامیان نمودند گرد و غبار بسیار حرکت
 کرد چون گرد و غبار فرو نشست و از جنگ باز ایستادند یزید بن مهلب را دیدند مقتول گردیده
 مخفی نهادند یزید پسر مهلب بن ابی صفره بود و کنیه مهلب ابوسعید بود و در سال هشتاد هجری
 دو قریه زاغول من قری مروالزور از دنیا رفت و آنوقت والی خراسان بود پس یزید پسرش در سن سی
 سالگی بجای پدر نشست بعد بسعایت حجاج بن یوسف الثقفی عبدالملک بن مروان او را معزول ساخت
 و در ناسخ التواریخ است که علماء تاریخ اتفاق کرده اند که در دولت بنی امیه از آل مهلب کریم
 تری نبوده چنانچه در دولت بنی عباس طایفه بجود و کرم آل برمک نبود

واما وقایع سنه صد و سه هجری در این سال ابی عمر و عامر بن شراحیل

شعبی کوفی تابعی از دنیا رفت
 ز هری گوید علماء چهار تن باشند ابن مسیب است در مدینه شعبی است در کوفه حسن است
 در بصره مکحول است در شام

واما وقایع سنه صد و چهار هجری در این سال ابی العباس عبدالله بن محمد بن علی بن

عبدالله بن عباس متولد شد در ماه ربیع الاخره و لقب ابی العباس سفاح است
 و نیز در این سال عبدالرحمن بن حسان بن ثابت انصاری از دنیا رفت و نیز موسی بن طلحه بن
 عبدالله از دنیا رفت

واما وقایع سنه صد و پنج هجری در این سال در بیست و پنجم ماه شعبان یزید بن عبدالملک
 بن مروان بجهنم واصل شد و نیز در این سال بعد از فوت یزید بن عبدالملک بن مروان برادرش هشام بن
 عبدالملک بخلافت و سلطنت نشست

و نیز در این سال عکرمه بن عبدالله غلام عبدالله بن عباس از دنیا رحلت نمود و او اصلش از بربر
 مغرب زمین بود و عکرمه در شمار علماء بزرگ روزگار بود

و نیز در این سال ضحاک بن مزاحم از دنیا رفت
 و نیز در این سال دو پسر عبدالله بن عمر بن الخطاب از دنیا رفتند یکی عبیدالله بن عبدالله بن عمر
 بود و مادرش صفیه دختر ابو عبیده ثقفی خواهر مختار بن ابو عبیده بود و دیگری عبدالله بن عبدالله بن عمر
 بود و مادرش ام ولد بود

و نیز در این سال ابان بن عثمان بن عفان از دنیا رفت

و نیز در این سال عماره بن ثابت انصاری از دنیا رفت

و نیز در این سال کثیر بن عبدالرحمن خزاعی شاعر غره از دنیا رفت

اما وقایع سنه صد و شش هجری در این سال حضرت امام محمد باقر ع

و حضرت امام جعفر صادق ع بامر هشام بن عبدالملك تشریف بردند بشام و کیفیتش چنانچه سید بن طاووس در کتاب امان الاخطار از حضرت امام جعفر صادق ع روایت کرده آنست که هشام بحج مشرف شد فرمود من هم باید درم حضرت باقر ع بحج رفته بودیم پس روزی حضرت صادق ع در مجمع مردم فرمود الحمد لله الذی بعث محمدًا بالحق نبیًّا و اکر منابه فنحن صفوة الله علی خلقه و خیرته من عباده و خلفائه فالسعید من اتبعنا و الشقی من عادانا و خالفنا (پس سلمه بن عبدالملك این خبر را بپدرش هشام داد فرمود درمکه معظمه هشام متعرض ما نشد چون بدمشق رسید و ما بمدینه برگشتیم هشام قاصدی فرستاد نزد حاکم مدینه که پدر بزرگوارم و مرا بدمشق روانه کند ما حرکت کردیم چون وارد دمشق شدیم سه روز ما را اذن ندادند که بر او وارد شویم روز چهارم شد ما را بمجلس خود طلبید چون وارد شدیم آن ملعون بالای تخت سلطنت نشسته بود و لشکر خود را مکمل و مساح در صف مقابل خود باز داشته بود و بزرگان قومش در حضورش مشغول تیر اندازی بودند

چون چشم هشام پدید بزرگوارم افتاد گفت با بزرگان قوم تیر اندازی بنما پدرم فرمود اکنون من پیر شده ام و از من تیر اندازی بر نیاید آن ملعون قسم یاد کرد که ترا معاف نمیدارم و بیکی از مشایخ بنی امیه اشاره کرد که کمان و تیر خود را بپدرم بدهد پدرم کمان را از آن مرد گرفت بچله کمان گذار دو بمیان نشانه زد تیر دوم بالای تیر اول آمد و او را بدو نیم کرد و میان نشانه محکم نشست چند تیر همین قسم انداخت رنگ نحس هشام متغیر شد و در تیر نهم هشام بسی تاب شد گفت نیک انداختی ای ابو جعفر و تو ماهر ترین عرب و عجم هستی در تیر اندازی و عازم قتل پدرم شد و سر بزیر انداخت و تفکر میکرد و من و پدرم در مقابل او ایستادن بودیم و ایستاده ما بطول انجامید پدرم در خشم شد و نظربه آسمان میکرد و آثار غضب از جبین ناز نیش ظاهر گردید چون هشام این حالت را در پدرم مشاهده نمود از غضب آنحضرت ترسید و او را بالای تخت خود طلبید و بالای دست خود نشانید گفت آیا نسبت ما و شما که همه از فرزندان عبدمنافیم یکی نیست پدرم فرمودند چنین است ولیکن خداوند ما را منصوص گردانیده مکنون سر خود و آنچه دیگران را بآن مخصوص نگردانیده و در آن مجلس هشام سؤالات زیادی نمود آنحضرت جواب دادند پس ساعتی هشام سر بزیر انداخت بعد سر بلند کرد و گفت هر حاجت که داری از من بخواه پدرم فرمود

اهل و عیال من از بیرون آمدن من در وحشت و خوفند مرا رخصت ده که مراجعت نمایم هشام گفت رخصت دادم که همین روز مراجعت فرمائی پس پدرم با و وداع نمود و منهم وداع کردم و چون از منزل هشام بیرون شدیم دیدیم بختهای میدان جماعت زیادی نشسته اند پدرم پرسید اینها کسیتند گفتند قسیسان و رهبانان نصاری هستند و در اینکوه عالمی دارند که اعلم علماء ایشانست و هر سالی یکمرتبه نزد او می آیند و مسائل خود را سؤال میکنند و امروز برای آن جمع شده اند

پس پدرم نزد ایشان رفت و منهم رفتیم پدرم سر خورا بجامه خود پوشید که او را شناسند و با آن گروه نصاری بآنکوه بالا رفت و چون نصاری نشستند پدرم نیز نشست و ترسایان مسندها برای عالم خود انداخته بودند عالم را از عبادت خانه بیرون آوردند و بروی آن مسندها نشاندند و آن عالم بسیار

از حواریین حضرت عیسی را دریافته بود و از پیری ابروهای او بروی چشمش افتاده بود پس ابروهای خود را بحریر زردی بر سر بست و چشمهای خود را آن عالم نصرانی مثل چشمهای افعی بحرکت در آورد و بحاضران نظر کرد چون خبر بهشام رسید از محادم خود کسیرا فرستاد که به بیند بین پدرم و آن عالم چه گفتگو میشود چون نظر آن عالم پدرم افتاد عرض کرد توازمائی یا امت مرحومه پدرم فرمود از امت مرحومه

پرسید از علماء ایشان هستی یا از جهاالشان فرمود از جهاال ایشان نیستم

عرض کرد آیا من سؤال کنم یا شما سؤال میکنید

فرمود تو سؤال کن عالم گفت ای جماعت نصاری غریب است که مردی از امت محمد بمن میگوید توازن سؤال کن سزاوار است مسائل چندی از او سؤال کنم عرض کرد خبر ده مرا از ساعتی که به از شب است و نه از روز

پدرم فرمود ساعت ما بین الطلوعین است گفت پس او چه ساعت است

فرمود او از ساعات بهشت است و در این ساعت بیماران بهوش میآیند و دردها ساکن میشوند و کسی که شب بخواب نرفته در این ساعت بخواب میرود

نصرانی گفت راست فرمودی مرا خبر ده از آنچه شما ادعا میکنید که اهل بهشت میخورند و میاشامند و از آنها بول و غایطی جدا نمیشود نظیر آن در دنیا چیست

فرمود طفل در شکم مادر میخورد از آنچه مادر میخورد و چیزی هم از او جدا نمیشود

نصرانی گفت تو نگفتی که من از علمای ایشان نیستم

حضرت فرمود من گفتم از جهاال آنها نیستم

نصرانی گفت مرا خبر ده از آنچه دعوی میکنند که میوههای بهشتی هر چه را تناول کنند پیزی از آنها کم نمیشود باز بحال خود باقیست آیا نظیری در دنیا دارد

فرمود نظیر آن در دنیا چراغست که اگر صد هزار چراغ از او بیفروزند نور او کم نمیشود

نصرانی گفت مسئله از تو سؤال کنم که از جواب او عاجز شوی

حضرت فرمود سؤال کن

گفت خبر ده مرا از مردیکه بازن خود نزدیکی کرد و آن زن به دوسر حامله شد و یکساعت متولد شدند و در یکساعت مردند و در وقت مردن یکی پنجاه سال از عمرش گذشته بود و دیگری صد و پنجاه سال

حضرت فرمود آندو عزیز و عزیز بودند که مادرشان در یکساعت با آنها حامله شد و در یکساعت آنها را متولد نمود و سی سال با یکدیگر بودند و حق تعالی عزیر را میراند و بعد از صد سال او را زنده کرد و بیست سال دیگر با برادر خود زندگی کرد و هر دو در یکساعت فوت شدند

پس نصرانی از جای خود حرکت نمود و گفت از من داناتر برآ آورده اید که مرا رسوا کنید بخدا

قسم تا این مرد در شامست من باشما سخن نخواهم گفت هر چه میخواهید از او سوال کنید

بروایتی چون شب شد آن عالم بنزد آنحضرت آمد و معجزاتی مشاهده کرد و مسلمان شد

چون این خبر بهشام رسید و خبر مباحثه حضرت باقر ع با نصرانی در شام منتشر شد و بسا اهل شام علم و کمال او ظاهر شد آنملمون جایزه رای پدرم فرستاد و ما را بزودی روانه مدینه کرد و قبل از مائة صدی

«درذکر بعضی از وقایع زمان امامت حضرت امام محمد باقر ع» (۳۷۷)

بسرعت فرستاد که در شهرهای بین راه ندا کند که دو پسر جادو گرا با تراب محمد بن علی و جعفر بن محمد که من ایشانرا بشام طلبیده بودم میل بترسایان نموده و دین ایشان را اختیار کردند پس هر که بایشان چیزی بفروشد یا بایشان سلام کند یا مصافحه کند خوش هدر است

چون قاصد بشهر مدین رسید بعد از آن وارد شدیم بآن شهر اهل مدین درها را بر روی ما بستند و ما را دشنام دادند و ناسزا بهای بن ابیطالب گفتند همراهان ما مبالغه کردند درت را نمیگشودند و آذوقه بمانمیدادند چون ما نزد یک دروازه رسیدیم پدرم با ایشان بمدار سخن گفت فرمود از خدا بترسید ما چنان نیستیم که بشما گفته اند را اگر چنان باشیم شما با یهود و نصاری معامله میکنید چرا از معامله با ما امتناع دارید گفتند شما از یهود و نصاری بدترید زیرا که ایشان جزیه میدهند و شما جزیه نمیدهند هر قدر پدرم نصیحت کرد سودی نبخشید و گفتند در را نمیگشائیم تا شما و چهار پایان هلاک شوید چون حضرت اصرار آن اشرار را دید فرمود ای جعفر تو از جای خود حرکت مکن و کوهی در آن نزدیکی بود که مشرف بشهر بود آن حضرت بکوه برآمد و روبجانب شهر کرد و آیاتی را که خداوند در قصه شعیب نازل فرموده بود خواند تا آنجا که می فرماید (بقية الله خير لكم ان كنتم) مؤمنین پس فرمود مائیم بخدا قسم بقية الله در زمین پس باد سیاه تیره برانگیخته شد و صدای آنحضرت را بگوش اهل مدین رسانید و ایشان راد هشت عظیمی عارض شد و بر نامها برآمدند و بجانب حضرت نظر کردند پس مرد پیری که پدرم را بآنحالت مشاهده کرد بصدای بلند ندا کرد از خدا بترسید ای اهل مدین که این مرد در موضعی ایستاده که وقتی که شعیب قوم خود را نفرین کرد باین موضع ایستاده بود بخدا قسم که اگر در را نگشائید مثل آن عذاب بر شما نازل میشود پس در را گشودند و ما را میان شهر راه دادند و بماطام دادند و ما روز دیگر از آنجا برون شدیم

پس والی مدینه آن قضیه را بهشام نوشت آن ملعون نوشت که آن مرد پیر را بقتل رسانند و بروایت دیگر آن مرد پیر را طلبید و بیش از رتین نزد هشام برحمت الهی واصل شد

و ایضا در این سال طاوس بن کیسان السولانی که از بزرگان تابعین بود از دنیا رفت
و در درو المسلو کست که منصور از عبدالله پسر طاوس استدعا کرد که از پدرت برای ما حدیثی نقل کن گفت پدرم روایت کرده ان اشد الناس عذابا یوم القیمة رجلا شر که الله فی سلطانه فادخل علیه الجورنی حکمه منصور ساعتی سکوت نمود بقسمیکه خوف این بود که عبدالله را بقتل برساند بعد سر بلند کرد بعد الله گفت قلم و دوات مرا بده - عبدالله نداد - منصور گفت چرا اطاعت نکردی گفت ترسیدم معصیتی بنویسی و من شریک بشوم ترا در معصیت الخ

در این سال خالد برمکی ماورشد از جانب هشام

و اما وقایع سنه یکصد و هفت هجری

بتعمیر مدینه الخ

در این سال قاسم بن محمد بن ابی بکر

و اما وقایع سنه یکصد و هشت هجری

الصدیق که از فقهاء سبعة مدینه طیبه بود از دنیا رحلت کرد و مادر قاسم بن محمد دختر یزدجرد است و حضرت امام رین العابد بن ع پسر خاله بودند و قاسم بن محمد بن ابی بکر پدرام فروه والده ماجده حضرت امام جعفر داد علیه السلام است

اما وقایع سنه صد و نه هجری در این سال ابوالحارث بن اسود الدلمی البصری از دنیا رفت

واما وقایع سنه صد و ده هجری در این سال حسن بن ابی الحسن البصری از دنیا رفت
 و او از زهاد ثمانیه و از بزرگان تابعین بود و مادرش خیره کنیز ام السله زوجة حضرت رسول ص بود و گاهی که مادر حسن از وی دور می شد جناب ام السله پستان خشک خود را بدهان او می نهاد و بکرامت آنمخدره شیر بحلق حسن جاری می شد و گویند این حکمت و فصاحت از برکت آنست و ابو عمر بن - العلی می گفت از حسن بصری و حجاج بن یوسف الثقفی فصیح تر نیافتم گفتند از این دو تن کدام یک فصیح تر بودند گفت حسن بصری

ابن خلکان می گوید وفات حسن بصری در نیمه ماه رجب سنه صد و ده هجری بوده
 و مسعودی در مروج الذهب می فرماید ابو سعید حسن بصری وقت فوتش هشتاد و نه سال داشت
 و نیز در این سال ابن سیرین ابو بکر بن محمد از دنیا رفت در سن هشتاد و یک سالگی
 و نیز در این سال ابی فراس همام بن غالب معروف از دنیا رفت

و نیز در این سال جریر بن عطیه شاعر از دنیا رفت بعد از فوت فرزدق بچهل روز ششماه و چون جریر فوت فرزدق را شنید گریه کرد و گفت زندگی منم با آخر رسید چون کم اتفاق افتد که ضدی یا صدیقی بمیرد و صاحبش از عقبش نرود و در سابق گفته شد که اسم فرزدق همام بن غالبست و کنیه اش ابو فراس صاحب قصیده (هذا الذی تعرف البطحاء و طاته الج) در مدح حضرت علی بن الحسین ع و این غیر ابی فراس حارث بن سعید بن حمدا نیست صاحب قصیده (الحق مهتظم والذین مخترم الخ) که در مدح آل رسول ص و ذم بنی العباس است و سید محمد امیر حاج او را شرح فرموده و کتاب شرح قصیده ابو فراس طبع شده و این ابی فراس در سنه سیصد و پنجاه و هفت از دنیا رحلت فرموده

اما وقایع سنه صد و یازده در این سال عتبه بن سعد کوفی از دنیا رفت
 و از تاریخ یافعی نقل شده که حجاج عتبه را چهارصد تا زیازنه زد که سب حضرت امیر ع بنماید عتبه تحمل کرد و ناسزا نگفت

واما وقایع سنه صد و دوازده در این سال هفتی شام ابو عبدالله مکحول وفات نمود
 و از تاریخ یافعی نقل شده که مکحول فتوال نمیداد مگر اینکه میگفت لا حول ولا قوة الا بالله
 هذا رائی ورائی یخطی و یصیب

واما وقایع سنه صد و سیزده در این سال فقیه حجاج عطاء بن ابی رباح از دنیا رحلت

کرد در سن هشتاد و هشت و در حبیب السیر است که در این سال بروایتی علی بن عبدالله بن عباس وفات یافت و او در هفدهم ماه رمضان سنه اربعین متولد شد که حضرت امیر ع در نوزدهم همان ماه و همان سال از شمیر ابن ملجم لع ضربت بفرق نازنیش وارد شد و کنیه علی بن عبدالله ابو الحسن بود و عبدالله مملک مروان بسبب عداوتیکه با امیر المومنین ع داشت روزی بوی گفت نام و کیه خود را تغییر ده که من نمیخواهم

کسی باین اسم و باین کنیه باشد لذا علی کنیه اش را بابی محمد تغییر داد از خوف او و گفته است که علی کوچکترین اولادهای عبدالله بن عباس بود و اخملترین آنها بود و جسدی جسیم و لحيه طویل و پای بزرگ داشت و طول و قامتش بمرتبه بود که هر گاه طواف میکرد چنین گمان میرفت که او سواره است و مردم پیاده و کفشی که گنجایش پای او را داشته باشد یافت نمیشود و علی با طول قامتش تا منکب و شانه پدرش عبدالله بود عبدالله تا منکب پدرش عباس بود و عباس تا منکب پدرش جناب عبدالملک بود و جناب علی بن عبدالله بن عباس نزد اهالی حرم معزز و محترم بود اما ولید بن عبدالملک بن مروان دو مرتبه آنجناب را تازیانه زد اول بجهت آنکه لبابه بنت عبدالله بن جعفر بن ابیطالب را بحباله خویش در آورد و لبابه قبل آنزوجه عبدالملک بن مروان بود روزی عبدالملک سیمی دندان زد نزد لبابه انداخت لبابه با کرد موضع دندان او را قطع کرد و بقیه را خورد عبدالملک سبب پرسید گفت بجهت آنکه از گند دهان تو اذیت نیابم عبدالملک در غضب شد و او را طلاق داد بعد علی بن عبدالله او را تزویج نمود مرتبه دوم ولید امر کرد او را تازیانه زدند و بر شتری واژگون نشانیدند و گرد بازارها گردانیدند و ندانیدند که علی بن عبدالله بن عباس کذاب است چون بولید رسانیده بودند که ابن عبدالله گفته امر خلافت باولاد من انتقال خواهد یافت انتهی ما فی حبیب السیر

و در سابق گفته شد که حضرت امام محمد باقر ع در هفتم ذیحجه سنه صد و چهارده بزرگوار جفا شهید شد
فصل هفتم در مقابر شریفه بعضی از امام زادگان و از علماء اعلام که در هندوستان
افغانستان و ترکستان است

ولابد است در مقام از ذکر سه امر

امر اول در قبور شریفه واقعه در هندوستان

منجمله در اکبر آباد هند است قبر سید جلیل نبیل القاضی نورالله بن سید شریف الدین المرعشی الشوشتری صاحب کتاب مجالس المومنین و کتاب احقاق الحق که در کتاب ابطال الباطل فضل بن روزبهان نوشته شده و کتاب ابطال الباطل در رد کتاب نهج الحق علامه حلی نوشته شده و ایضا این سید جلیل مصنف کتاب صوارم المحرقه فی رد کتاب صواعق المحرقه ابن حجر مکی است و غیر این ابن حجر عسقلانی مصنف کتاب اصابه فی احوال الصحابه است چون ابن حجر عسقلانی از علماء مائه ثامنیه بوده و خیل متعصب و عنود نبوده و اما ابن حجر مکی از علماء مائه عاشره و بسیار متعصب و عنود بوده و معاصر بوده بامر حوم شیخ بهائی (ره) الحاصل ایشانرا در هندوستان بسبب تألیف کتاب احقاق الحق شهید نمود و گفتند که نواصب او را درین راه گرفتند و برهنه کردند و بدنش را با چوب خاردار اینقدر زدند که اعضایش از یکدیگر منفصل شد و در فوائد الرضویه از تذکره مولی القاضی الکامل شیخ علی ملقب بحزین که از علماء هند است و معاصر بوده بامر حوم مجلسی نقل میفرماید که سید قاضی نورالله شوشتری (ره) از مخالفین تقیه میکرد و مذهبش را از سنیان مخفی میداشت و در مسائل فقهیه مذاهب ائمه اربعه اهل تسنن بسیار ماهر بود و لدا سلطان اکبر شاه و اکثر مردم اعتقادشان این بود که ایشان سنی هستند و چون سلطان مراتب علم و فضل او را فهمید او را منصب قاضی القضاة داد و سید هم قبول کرد بشرط آنکه در موارد حکم کند بر وفق یکی از مذاهب اربعه بهر قسم که اجتهاد خودش مقتضی بشود و فرمود چون خودم مجتهدم مقید نمیشوم بمذهب یکی معین از مذاهب اربعه از چهار مذهب حکم خارج نخواهد بود سلطان شرط را قبول کرد و در موارد حکم میکرد بر وفق مذهب امامیه و اگر در موردی اعتراض بایشان میکردند الزام میفرمود آنها را که بر وفق

یکی از مذاهب اربعه است و در خفا مشغول بود بتصنیفات و تالیفات خود تا آنکه سلطان اکبر شاه فوت کرد و پسرش سلطان جهانگیر شاه بجای او بسلطنت نشست و بعضی از علماء مخالفین فهمیدند که ایشان بمذهب شیعه امامیه هستند پس شهادت دادند نزد سلطان بتشیع او و آنکه ایشان ملتزمند که در احکام بر وفق مذهب امامیه فتوی بدهند بر وفق مذهب اربعه سلطان گفت در اول که قبول قضاوت را نمود این شرط را کرده و باین ثابت نمیشود شیعه بودن او

پس علماء اهل تسنن حیلۀ کردند که تشیع او را بر سلطان معلوم کنند و حکم قتل او را از سلطان بگیرند پس یکنفر را وعده زیادی دادند که برود نزد ایشان تلمذ کند و اظهار تشیع بنماید و یکی از تصانیف ایشان را که دلالت بر تشیعشان بکند بدست آورد پس آن خبیث مدتی ملازم ایشان شد و مدتی اظهار تشیع نمود تا آنکه ایشان مطمئن شدند و کتاب مجالس المؤمنین بنظر آن خبیث رسید الحاح زیادی نموده او را گرفت و استناخ نمود و بنظر سلطان و علماء عامه رسانید و شیعه بودن ایشان ثابت شد و بیه سلطان گفتند که قاضی در کتابش چنین و چنان نوشته است و باید بر او حد جاری شود - سلطان گفت حدش چه چیز است گفتند حدش آنست که فلانۀ عدد تا زیانه باو بزند .. سلطان گفت امر با شماست پس آن منافقین اینقدر تا زیانه بوی زدند که شهید شد و قبرش شریفش در اکبر آباد هند زیارتگاهست و اکبر آباد فعلا مشهور است با کره و عمرش شریفش در وقت شهادت هفتاد سال بود و ولد بزرگوارش نیز از اهل علم و حدیث بوده است

و رحلتش در سنۀ نهصد و نود بود و تاریخ رحلتشان بفارسی گفته شده (سید نور الله شهید شد) و منجمه در بنارس هند است قبر محمد بن ایطاب المشتقر بعلی بن ایطاب بن عبدالله الجیلانی صاحب دیوان کبیر و رسائل کثیره تولدش در اصفهان بود سنۀ هزار و سیزده و رحلتش در بنارس هند بود و مرقدش مزار معروفست و او غیر محمد بن ایطاب شارح جعفریه است و غیر محمد بن ایطاب الحائریست صاحب مقتل معروف

و منجمه در حیدر آباد هند است قبر جناب الشیخ حسین بن شهاب الدین بن حسین الکرکی مصنف شرح نهج البلاغه و کتاب هدایة الابرار و او اشعار بسیار نیکی دارد خصوصا در مدح اهل البیت و در مواظب و نصایح و از اشعار اوست که در قصیده اش میگوید

لظاهرها و املاك السماء له جند
تکاد لهاشم الشوامخ تشهد الخ

فرابت نار التضرل و بهم خامده
اهل الر ذالة و العقول الفاشده
و اکفهم مثل الصخور الجامده
وجعلت نفسی و او عمر و الزائده
رحلتش در حیدر آباد بود سنۀ هزار و هفتاد و شش در سن شصت و هفت سالگی

فخاض امیر المؤمنین بسيفه
وصاح عليهم صيحة هاشمية
وايضا از اشعار اوست

و لقد تأملت الزمان و اهله
فتن تجوش و دولة قد حازها
فقلوبهم مثل الحديد صلابه
قرايت ان الا عتزال سلامة

ايضا در حیدر آباد هند وفات نمود فاضل کامل جعفر بن کمال الدین البحرانی که ایشان مدتی در شیراز بودند بعد مسافرت فرمود ببلاد هند و خدمت سلطان عبدالله قطب شاه رسید و

در حیدر آباد متوطن شد و مرجع ملت و دولت گردید - ولنعلم ما قیل
 ما احسن الدین والدینا اذا اجتماعا
 و دز سنه هزار و هشتاد و هفت در حیدر آباد وفات فرمود

و منجمله در لکناهور است قبر محمد قلی بن محمد حسین بن حامد بن زین العابدین

الموسوی النیشابوری الهندی والد جناب سید اجل میر حامد حسین هندی و نسب شریفش منتهی میشود به میر سید شریف الدین که در حادثه هلاکوخان از نیشا پور بجانب هندوستان هجرت فرمود و ولادتش روز دوشنبه پنجم ذی قعدة الحرام سنه هزار و صد و هشتاد و هشت بود و در خدمت سید دلدار علی تحصیل علم فرمود و استاد سید محمد بن دلدار علی بود و در اکثر علوم مشهور آفاق شد و جناب میر محمد قلی تصنیفات زیادی دارد ویررد هر یک از ابواب تحفه اثنی عشریه شاه عبدالعزیز دهلوی سنی کتابی نوشته منها کتاب تشیید المطاعن و کشف الضغائن منها کتاب سیف ناصری و منها کتاب تغلیب المکائد و منها کتاب رهان السعادات و منها کتاب مصارع الافهام و منها کتاب تقرب الالفهام و کتاب دیگر که در فوائد الرضویه ذکر فرموده

رحلت آن بزرگوار در نهم محرم الحرام سنه هزار و دویست و شصت و هشت بود در بلده لکناهور و در حسینیه خود دفن شد و ایشان سه پسر داشتند فرزندان سومی ایشان حضرت حجة الاسلام و المسلمین سید میر حامد حسین صاحب عیقات الانوار است و گویا از صدر اسلام تا کنون کسی بدین منوال تصنیفی نکرده در اثبات امامت و در سنه هزار و سیصد و شش از دنیا رحلت فرمود و در بلده لکناهور نزدیک قبر پدر شان دفن شدند و قبر شریف ایشان و پدر بزرگوارشان زیارتگاه مسلمین است

و بدانکه عیقات کتب متعدده است در تحقیق و بیان و سند و شرح بعضی از احادیث مسلمیه بین شیعه و سنی منجمله دو کتاب آن در بیان سند و شرح حدیث غدیر خم است و منجمله در سند و شرح حدیث طیر مشوی و منجمله در سند و شرح حدیث منزل و منجمله در سند و شرح حدیث انما مدینه العلم و علی بابها و ایشان معاصر ثقة الاسلام حاجی نوری بودند و ولد ارجمند ایشان جناب سید ناصر حسین ادام الله تعالی برکات وجوده در جمیع علوم و کمالات وارث پدر وجد خود میباشد و چه خوب گفته شاعر زنده است کسیکه در دیارش باشد خلفی بیاد گدارش

و ایضا در لکناهور است قبر جناب علام فہام احمد بن نصر الله الدبیلی التتیری السندی (۵)
در مجالس المومنین است که پدر ایشان قیاصی تته و رئیس سند بود و از تائبان ابو حنفیه و هواخواهان بود لکن پسرش جناب احمد در عنفوان جوانی ترفیق رفیق اوشده از ظلمات مذهب خود هدایت نور تشیع جست و بیرکت حضرت امیرع شیعہ و تفصیلش را در کتاب مجالس نقل فرموده و از جمله لطائف تعریضات او آنکه در پشت بعضی از کتب خود نوشته بود قال ابو حنفیه بجوز النکاح بغیر ولی خلافاً للنبی ص حیث قال لا نکاح بغیر ولی وقال الشافعی بجوز الا کل لکل متروک التسمیہ عامداً خلافاً لله تعالی حیث قال ولا تا کلوا مما لم یذکر اسم الله علیه وانه لفسق

و موید اینست آنکه زمخشری در ربیع الا برا از یوسف بن اسباط که او نیز از رجال مخالفانست نقل نموده که میگفت رد ابو حنفیه علی رسول الله ص اربع مائة حدیث او اکثر قیل و ما اذا قال قال رسول الله ص للفرس سهمان والمرجل سهل واحد وقال ابو حنفیه لاجمل سهم بهیمه اکثر من سهم المؤمن و اشعر رسول الله ص البدن وقال ابو حنفیه الاشعار مثله وقال ص الییمان بالخیار عالین یفترقا وقال ابو حنفیه اذا وجب البیوع بالخیار

وكان ص يقرع بين نسائه اذا اراد سفرا واقرع اصحابه وقال ابوحنفيه القرعة قمار
وجناب احمد بن نصرالله تالیفاتی دارند منجمله رساله تریاق فاروق واز دلائل حسن عقیده او آنکه
آخر بحسن خاتمه نیز فائز گردید ودر دارالخلافه لاهور بدرجۀ شهادت رسید و در حظیره میرحبیب الله
مدفون شد رحمة الله علیه

و منجمله در کشمیر است قبر جناب یوزاسف حکیم در آخر قصه یوزاسف و بلوهر در
عین الحیوة میفرماید یوزاسف از شهر سولابطه که مملکت پدرش بود حرکت کرد و شهرهای بسیار
رفت و مردم را هدایت نمود تا آنکه آخر الامر بشهر کشمیر آمد پس زمین کشمیر را آبادان کرد و تمامت آن ولایت
را هدایت و ارشاد نمود در آنجا ماند تا اجلش رسید بیکى از شاگردانش فرمود که برای مدفن او عمارتی
بسازد و سر خود را بمغرب گذارد و پای خود را بمشرق و از دنیا رحلت فرمود و فعلا قبرش در کشمیر مزار
معروفی است

امر دوم در ورشریفه واقعه در افغانستان

اما در کابل و قند هارو عزنین حقیر قبری سراغ ندارم بلی در غزنین قبر سلطان محمود غزنینی
ابن سبکتکین است که در سنۀ چهارصد و بیست و یک در غزنین از دنیا رفت و آنجا دفن شد
و محتملست که قبر حکیم سنائی غزنینی نیز در آنجا باشد و در مجالس المومنین حکیم سنائی را
در عداد حکماء شیعه امامیه می‌شمارند و این رباعی از ایشانست

مدح حیدر بگو پس از عثمان

ای سنائی بقوت ایمان

زهق الباطل است جاء الحق

با مدیحت مدایح مطلق

منجمله قبر شریف جناب عبدالله بن معویة

و اما قبور شریفه واقعه در هرات

بن عبدالله بن جعفر الطیار

در عمدة الطالب است که ایشان در سنه صد و بیست و پنج در آخر خلفاء بنی مروان خروج فرمود
بخلیفه عباسی و امرش بزرگ شد و جمعیت او زیاد شد و در سنه صد و بیست و نه ابو مسلم مروزی ایشان را گرفت
و برد بهرات و آنجا محبوس نمود همین قسم در حبس بود تا سنه صد و هشتاد و سه که در میان زندان از دنیا
رفت و قبرشان در هرات مزار معروفی است و قبرش معروف است بمزار سادات

در حبیب السیر است که مالک بن هشام خزاعی که والی هرات بود بامر ابو مسلم او را بقتل رسانید
باین قسم که امر کرد فرش دردهانش گذاردند تا نفسش قطع شد

و منجمله امیر حسینی مصنف زاد السامرین و نزهة الارواح و غیر اینها در شانزدهم شوال سنه
هفتصد و هیجده در هرات رحلت فرمود و در بیرون گنبد مقبره جناب عبدالله بن معویة بن عبدالله بن جعفر
الطیار دفن شد

و منجمله قبر خواجه عبدالله الانصاری ابن الشیخ ابی منصور محمد الانصاری

در حبیب السیر است که ایشان از احفاد ابو ایوب انصاری هستند و ابو ایوب از صحابه

کبار است

و قبرش در قسطنطیه است ولادت جناب خواجه عبدالله در سنه سیصد و نود و شش بود و در حلتش

در حدود سنه چهارصد و هشتاد و يك وقبر شریفش در بقعه کازرکان هرات است
و در فوائد الرضویه از ایشان نقل کرده که گفت سیصد هزار حدیث بهزار هزار سند حفظ کردم
و نه حاجات خواجه عبدالله انصاری معروفست و ما بعضی از فقراتش را تیمناذ کر میکنیم

عرض میکند الهی یکتائی و بیهمتائی و قیوم و توانائی و بر همه چیز دانائی و در همه حال
بینائی و از عیب مصفائی و از شریک مبرائی اصل هر دوائی شاهنشاه فرمانروائی معزز بتاج کبریائی
مسند نشین استغنائی - الهی چون توانستم ندانستم و چون دانستم نتوانستم - الهی اگر چه بسی طاعت
ندارم اما جز تو کسی را ندارم ای دیرخشم زود آشتی - الهی من غلام آن معصیتم که مرا بعد از آورد و از
آن طاعت بیزارم که مرا بعجب آورد - الهی اگر تو مرا بجرم من بگیری من ترا بکرم تو بگیرم کرم تو
از جرم من بیش است - الهی همچنان بید بخود می لرزم که مباد آخر بجوی نیزم - الهی عاجز و
سرگردانم و در مانده و حیرانم - الهی اگر دوستی نکردم دشمنی هم نکردم اگر چه بر گناه مصرم
اما بر یگانگی تو مفرم - الهی دست گیر که دست آویز انداریم پیدیر که پای گریز نداریم

بگشای دری که در گشائیده توئی بنمای رهی که ره نمایند توئی

من دست بهیچ دستگیری ندهم کایشان همه فائیند و پاینده توئی

الهی از معصیت ما دوست تو محمد مصطفی اند و هگین میشود و دشمن تو ابلیس شاد اگر
عقوبت کنی باز دوست تو اند و هگین و دشمن تو شاد - الهی دوشادی بدشمن روامدار و دو اندوه بردل
دوست مگذار

ای لطف عمیم تو خطا پوش همه وی حلقه بند گیت بر گوش همه

بردار خدایا ز کرم بیار گناه در روز فروماندگی از دوش همه

الهی هر که را عقل دادی چه ندادی و هر که عقل ندادی چه دادی - الهی اگر کاسنی تلخ است
از بوستانست و اگر عبدالله مجرم است از دوستانست

من بنده عاصیم رضای تو کجاست تار يك دلم دور و ضیاء تو کجاست

مارا تو بهشت اگر بطاعت بخشی آ ن مزد بود لطف و عطای تو کجاست

الهی هر که ترا شناخت هر چه غیر تو بود بینداخت

آنکسکه ترا شناخت جان را چه کند فرزند و عیال و خانمان را چه کند

دیوانه کنی هر در جهانش بخشی دیوانه تو هر در جهان را چه کند

الهی چون در تو نگرم از جمله تاجدارانم و تاج بر سر و چون برخود نگرم از جمله خاکسارانم
و خاک بر سر - الهی عمر خود بر باد کردم و بر تن خود بیداد کردم - الهی مگو چه آورده که رسوا
شوم و مپرس چه کرده که روسیاه شوم - الهی ظاهرمان بس شوریده و باطنمان خراب و سینه مان پر
آتش و چشم مان پر آب گاهی در آتش سینه میسوزیم و گاهی در آب چشم غرقاب -

پیوسته دلم دم زهوای تو زند جهان در تن من نفس برای تو زند

گر بر سر خاک من گیاهی روید از هر برگی بوی وفای تو زند

الهی کاشکی عبدالله خاک بودی تا نامش از دفتر وجود پاک بودی -

دی آمدم و زمن نیامد کساری امروز زمن گرم نشد بازاری

فردا بروم بیخبر از اسراری ناآمده به ندی ازین سرباری

الهی توانگران بزروسیم نازند و درویشان با (نحن قسمنا) سازند - الهی دیگران مست
 شراب و من مست ساقی مستی ایشان فانی و مستی من باقی
 مست توام از باده و جام آزادم صید توام از دانه و دام آزادم
 مقصود من از خانه و بتخانه توئی ورنه من از بن هر دو مقام آزادم
 الهی اگر مجرمم مسلمانم و اگر گناهکار پشیمانم - الهی چون حاضری تراچه جویم و چون
 ناظری تراچه گویم

و در تاریخ گزیده است از سخنان خواجه عبدالله انصاری

اگر بهوا روی مگس باشی و اگر بآب روی خس باشی و اگر در آئی در باز است و نیائی
 حق بی نیاز است هر که را این ده خصلت نیست هر گش بهتر است از زندگی
 با حق بصدق با خلق بانصاف با نفس بقهر با بزرگان بحرمت با کودکان بشفقت بادوستان
 بنصیحت با دشمنان بحلم با دوستان ببذل با جاهلان بصمت با عالمان بتواضع سرمایه همه گناهان
 چهل است امید رحمتها صبر است دلیل همه بیکیهها عمل است داروی همه گناهان توبه است و زال همه
 نعمها شکری است

و منجمله قبر مولانا حسین بن علی الواعظ الکاشفی البیهقی السبزواری و ایشان تصنیفات زیادی
 دارند تفسیر کبیر جواهر التفسیر و تاجز و پنجم زیاد تر نوشته نشده و منجمله تفسیر دیگری مسمی بمختصر
 الجواهر و او تا آخر قرآن است و منجمله کتاب روضة الشهداء و گویا او اول کتابی بود در مرآت
 بفارسی نظاما و نثرا نوشته شده و آقایان مرثیه خوانها ایدهم الله تعالی او را تلقی بقبول نموده اند لذا
 این سلسله جلیله را روضه خوان نامیدند - و او در مبادی امری بهرات رفت و ملازم امیر علی شیر سلطان
 هرات شد و تزویج کرد خواهر ملا عبدالرحمن جامی صوفی سنی را و باینجهت نزد اهل سبزواری متهم شد
 چون آنها خیلی متعصب در تشیع اند و شاهد بر این شعر ملای رومی است که میگوید
 سبزواری است اینجهان کجمدار ما چه بوبکریم دروی خوار و زار

در مجالس المومنین فرموده اوقاتیکه من در مشهد مقدس مشغول تحصیل علم بودم مدلا نا حسین
 کاشفی سبزواری بجهت بعضی از مصالح بهرات رفت و مدتی بصحبت امیر علی شیر گرفتار شد و بعد هم بدام
 دامادی ملای جامی پای بند شد مردم سبزواری باو بدگمان شدند و چون بعد از مدتی بسبزواری مراجعت کرد مردم
 خواستند او را امتحان نمایند تا آنکه روزی جناب مولانا مشغول موعظه بود در طی موعظه گفت دوازده
 هزار مرتبه جبرئیل بر پیغمبر نازل شد - پیرمردی عصا در دست داشت پای منبر ایستاد گفت جبرئیل چند
 مرتبه بر امیر المومنین نازل شد مولانا متحیر ماند که اگر بگوید نازل شد دروغ است و اگر بگوید
 نازل نشد مردم سبزواری باو بدگمان میشوند آخر الامر گفت بیست چهار هزار مرتبه پیرمرد گفت بچه دلیل
 فرمود بدلیل آنکه پیغمبر ص فرمود (انا مدینه العلم و علی بابها) پس هرگاه جبرئیل دوازده هزار مرتبه
 بر پیغمبر ص نازل شده باشد که مدینه علم است باید بیست و چهار هزار در رفتن و آمدن به امیر المومنین ع
 نازل شده باشد و از جمله شواهد شیعه بودن ایشان این دو بیت است

ذریتی سؤال خلیل خدا بخوان وز لاینال عهد جوابش بکن ادا
 گردد تراعیان که امامت نه لایق است آنرا که بوده بیشتر عمر در خطا

و ایشان در هرات فوت کرد در حدود سنه نهصد و ده و همانجا هم دفن شد

«درذکر بعضی از قبور شریفه واقعہ در ہرات» (۳۸۵)

منجملہ قبر جناب احمد بن حسین المدائنی المعروف بہ بدیع الزمان صاحب مقامات و مبداع آن

در فوائد الرضویہ است کہ او از اعاجیب زمان بود و در سنہ سیصد و نود و ہفت مسمومادر ہرات فوت کرد و حکایت شدہ کہ اوسکتہ کرد گمان کردند مردہ است تعجیل کردند در دفن او چون قبرش را پوشانیدند در میان قبر بہوش آمد در وقت شب صدای او را شنیدند قبرش را شکافتند یافتند او را کہ دست خود را بزیشش گرفته و از ہول قبر وفات کردہ

وہن اشعارہ

لکنہ من اقبح البلدان
وشبوخہ فی العقل کالصبيان

ہمدان لی بلد اقول بفضله
صبیانہ فی القبح مثل شیوخہ
و در مدح شخصی بداہتا گفت

لا کعبۃ الحاج و مشعر الکرم
وقبلۃ الصلوۃ لا قبلۃ الصاوۃ

حضرتہ الذی ہی کعبۃ المحتاج
لا مشعر الحرم و منی الضیف لا منی الحیف
و من مقالاتہ الرامۃ بقل صاحب الوفیات قولہ

و کذا الضیف یسمج لقاءہ اذا طال بقاءہ

الماء اذا طال مکثہ ظہر خبثہ

یعنی مہمان زشت میشود ملاقات کردن او ہر گاہ طول بکشد اقامت او و قریب باینست قول شاعر
میبہمان گرچہ عزیز است ولی ہمچہ نفس
تنگ گردد اگر آید و بیرون نشود

و مولانا در حدود سنہ نہصد و دہ در ہرات از دنیا رفت و قبرش ہم در ہرات است

و منجملہ قبر عبدالرحمن بن نظام الدین المقلب بالمولی الجامی و از قصاید مشہورہ اوست

قصیدہ کہ مطلعش اینست

بہر نثار مرقد تو نند جان بکف

اصبحت زائرا لك یا شحۃ النجف

و در روضات از سید امیر محمد حسین خواتون آبادی سبط مرحوم مجلسی ادلہ بر تشیع ایشان نقل

فرمودہ منجملہ این شعرش کہ در کتاب سبحة الانوار است

بیخ بر کن دوسہ رو باہی را

پنجہ ور کن اسد اللہی را

بعد فرمودہ بمن خبر داد جدم علامہ مجلسی از جدش مولی درویش محمد بن الحسن النطنزی از شیخ علی بن عبدالعالی الکرکی کہ فرمود من ہمسفر بودم بافاضل جامی در سفر زیارت نجف اشرف و من از او تقیہ می کردم و اظہار تشیع نمی کردم تا رسیدیم ببغداد یکروز رفتیم بکنار دجلہ بجهت تنزہ پس درویشی آمد و قصیدہ غرائی در مدح حضرت امیر خواند چون فاضل جامی شنید گریہ کرد و بسجده افتاد و در سجده گریہ کرد بعد سر از سجده برداشت و مدح او را طلبید و جایزہ قابلی بوی داد بعد رو کرد بمن گفت چرا از سبب گریہ و سجود من سوال نکردی گفتم جہتش معلومست چون خلیفہ چہارم را مدح کرد لذا شما شکر او تعظیما بسجده افتادید و گریہ کردید

ہالای جامی گفت حضرت امیر خلیفہ اول بودند نہ خلیفہ چہارم و من الان تقیہ را برداشتم

بجهت خلوص مودتی کہ بین من و شما هست و بدانکہ شیعہ امامی ہستم لکن چون تقیہ واجب است لذا من مذہبم را پنهان میدارم و این قصیدہ را کہ درویش خواند من گفته ام و لکن تخلص خود را در آخرش ذکر نکردہ ام تقیما و من مسرور شدم کہ قصیدہ من منتشر شدہ و مرضی طبایع گردیدہ بحیثی کہ او را مداحان میخوانند و من از شون گریہ کردم و سجده شکر بجای آوردم

و نقل فرموده از بعضی از اصحاب و خدمه فاضل جامی که تمام کسانی که در منزل او بودند از خدام و عیالات و عشیره او همه شیعه امامی بودند و نقل کردند که او خیلی اصرار داشت در وصیت باعمال تقیه بالخصوص در سفر پس شکی نمیماند در شیعه بودن ایشان بعد میفرمایند ایشان خیلی ظریف و خوش محضر بودند یک روز در حضور اصحابش خواند

بسکه در جان فکار و چشم بیدارم توئی هر که پیدا میشود از دور پندارم توئی
یکی از اصحابش گفت بلکه خری از دور پیدا شود ملا گفت (باز پندارم توئی) و لا یخفی مافیہ
من اللجف و این رباعی از ایشانست

فارقت ولا حبیب لی الا انت احباب چنین کنند احسنت احسنت
ظن میبردم که در فراقم شکشی والله لقد فعلت ما کنت ظننت
انتهی - مافی الروضات

و در مرآة البلدان این اشعار را نیز نسبت باوداده

سلام علی آل طه و یسن سلام علی آل خیر النبین
سلام علی روضه حل فیها امام بیاهی به الملك والدين الح

و ایضا این رباعی را نسبت بوی میدهند

نفحات و صلیک او قدت جمرات شوقک فی الحشاء زغمت بسینه ام آتشی که بزد زبانه کما تشاء
همه اهل مسجد و صومعه پی و رد صبح و دعای شب من ذکر طره طلعت تو من الفدات الی العشاء
و فرموده رحلتش سنه هشتصد و نود و سه هجری بود در سن هشتاد و یک سالگی

و من جمله محمد بن عمر بن حسین بن علی الطبری المشور با امام فخر الرازی

الا شعری الشافعی

و اهل تسنن ایشان را رئیس راس مائه سادسه میدانند چنانچه عمر بن عبدالعزیز را رئیس راس مائه اولی و محمد بن ادریس شافعی را رئیس راس مائه ثانیه و احمد بن شریح را رئیس راس مائه ثالثه و ابوبکر باقلانی را رئیس راس مائه رابعه میدانند و ابوحامد غزالی را رئیس راس مائه خامسه میدانند

ولادت امام فخر الرازی در نیمه رمضان سنه پانصد و چهل و چهار بوده در ارض ری و رحلت ایشان در عید فطر سنه ششصد و شش بوده بهرات و قبرش در هرات معروفست

و در هرات است قبر شاه رخ میرزا پسر امیر تیمور کورکانی که در بیست و پنجم ذیحجه الحرام سنه هشتصد و پنجاه در طبرک که نزدیک طهران از دنیا رحلت نمود و جسدش را حمل نمودند بهرات و در مدسه زوجه مکرماهش مهد علیا گوهر شاد آغا دفن شد

و ایضا در همین موضعست قبر مخدومه گوهر شاد آغا زوجه شاه رخ میرزا و بسانی مسجد جامع مشهد مقدس چنانچه در کتاب حبیب السیر است و ایضا همین موضعست قبر جناب بایسقر بن شاه رخ پسر گوهر آغا که در هرات صبح شنبه هفتم جمادی الاولی سنه هشتصد و سی و هفت از دنیا رحلت نمود و خطش در کتیبه ایوان معصومه مسجد گوهر شاد از نقایس دنیا محسوبست

و ایضا در هراتست قبر سلطان حسین بایقرا که در شب بازدهم ذیحجه الحرام سنه نهصد و یازده در هرات از دنیا رفت و در گنبد مدرسه که برای همین مصلحت بنا نموده دفن شد

و ایضا در هراتست قبر وزیر او امیر علی شیر بانی ایوان قبلی صحن عتیق مشهد مقدس و در سنه نهصد و پنج در هرات از دنیا رفت و در گنبد مسجد جامع هرات که خود بنا نموده بود دفن شد

امر سوم در قبور شریفه واقع در بلاد ترکستان که بلاد معظم او بخارا و سمرقند و بلخ است

امادر بخارا

قبر جناب شیخ ابوالمعالی باختری است الملقب بسیف الدین که در سنه ششصد و پنجاه و هشت از دنیا رفت و مرقدش در بخارا است - روزی بسر جنازه حاضر شد گفتند شیخبا این میت را تلقین فرما - پیش روی آن میت ایستاد و این رباعی را خواند

گرمی که بوقت عجز دست گیرم
لطف تو امید است که گیرد دستم
عاجز تر ازین مخواه کاکنون هستم

و ایضا در بخارا است جناب خاتم المجتهد بن مولانا آخوند ملا عبدالله بن محمود تستری ثم المشهدی الخراسانی او را بقتل رسانیدند و بدانشرا در میدان بخارا سوختند و قتلاش در حدود سنه هزار بود و کیفیت شهادتش اجمالا در خاتمه باب پنجم در مقام ذکر شهداء از علماء گفته شد

و امادر سمرقند است قبر شریف جناب قثم بن عباس بن عبدالملک

و در ناسخ التواریخ است که او آخر کسی بود که بعد از دفن حضرت پیغمبر (ص) از میان قبر شریف مقدس آن بزرگوار بیرون شد و حضرت امیرع در زمان خلافت ظاهر به خود حکومت مکه معظمه باو واگذار فرمود و او بالشکر اسلام بسمرقند آمد و در آنجا شهید شد و قبر شریفش در سمرقند است و در سمرقند است قبر امیر تیمور گورگانی که اول پادشاه سلاطین گورکانیه است و در شب هفدهم ماه شعبان سنه هشتصد و هفت در سمرقند از دنیا رفت و در مقبره که در حیات خود ساخته بود دفن شد و از علماء اهل تسنن قبر محمد بن اسماعیل المعروف بالبخاری در سمرقند است مصنف صحیح بخاری که اصح کتب است نزد اهل سنت و باعتقاد علماء جمهور او اوثق و اقدم محدثین فضلاء و علماء است و بتنا وجهت اشتهار صحیح بخاری چنانچه بعضی از علماء فرموده اند اینست که او تظاهر نمود بعبادت اهل البیت و لذا خبر غدیر خم و حدیث سدا بواب و حدیث طائر مشوی را در کتاب خود نقل نکرده و درودایه تطهیر را در شان اهل بیت انکار نموده با اجماع مفسرین که در شان اهل بیت نازل شده و هیچ حدیث براءت را هم نقل نکرده بلکه گفته از برای خواندن سوره براءت را بر اهل مکه پیغمبر ص کسیرا معین نکرده و ولادت بخاری سنه صد و نود و چهار بوده و رحلتش شب عید فطر سنه دو و سیست و پنجاه و شش بود در قریه خرتناک که از قرای سمرقند است و از آن قریه تا سمرقند سه فرسخ است

و امادر بلخ حقیر قبر کسی را از بزرگال سراغ ندارم لکن از عرفاء و بعضی از علماء نجوم

از بلخ بوده اند منهم ابراهیم بن ادهم البلخی و در خاتمه باب شش گفته شد که قبر او در شامست و بعضی گفتند قبر او در حضر موتست که از بلاد یمن باشد و منهم محمد المشهو بالمولوی المعنوی صاحب کتاب مثنوی که از بزرگان علماء دیار بلخ بود و در زمان سلطنت سلطان خوارزم شاه از بلخ بیرون شد بعزم حج بیت الحرام و بعد از مراجعت مرورش بیلا در روم افتاد رفت بقصبه قونیه و بقیه عمرش را در آنجا ساکن شد تا از دنیا رفت از اینجهت مشهور شد به ملای رومی و در روضات الجنات است که وفاتش در خامس جمادی الاخره سنه ششصد و هفتاد و دو بوده

و ایشان از تلامذه شیخ عطار بودند و مدتی هم خدمت حکیم سنائی بوده و مدتی صحبت شمس الدین تبریزی را درك نمود و در مجالس المؤمنین میفرماید او از شیعیان خاص بوده و شاهد بر تشیع او این اشعار است

تو بتاد یکی علی را دیده
و در جای دیگر میگوید
لا جرم غیری بر او بگزیده

رومی نشد از سر علی کس آگاه
يك ممکن و اینمهمه صفات واجب
زیرا که نشد کس آگاه از سر اله
لا حول ولا قوة الا بالله

و از کتاب عجائب البلدان نقل کرده که ملای رومی عالم مجذوبی بوده و در سلك عرفاء بوده و وقتی که شعر میگفت چهار نفر نویسنده حاضر بودند و اشعارش را در دفاتر شان مینوشتند **گفته شده که سعدی شیرازی** در زمان سیاحتش رسید ببلد ملای رومی و در محلی منزل کرد که آنجا تا محل ملای رومی مسافتی بود پس یکروز قصد کرد که مثل ملای رومی غزلی بگوید پس این مصراع را گفت (سرمست اگر در آئی عالم بهم بر آید) مصراع دومش را نتوانست بگوید پس رفت خدمت ملای رومی اول سختی که ملای او گفت این بود

سرمست اگر در آئی عالم بهم بر آید
خاك وجود مارا گرد از عدم بر آید

الی تمام الغزل المعروف - پس شیخ سعدی دانست صفای باطن ملای رومی را

و در روضات از علاء الدین سمنانی نقل کرده که آنچه مرا بعجب آورده از حال ایشان آنست که گاهی از خادمشان سؤال میکردند آیا در خانه چیزی یافت میشود که غذا بخوریم اگر خادم میگفت نه بسیار فرحناك و خوشنود میشدند و میگفت الحمد لله الی جعل فی منزلنا شبها من منازل اهل البیت و اگر خادم میگفت نعم در خانه از طعام مطبوخ و غیر مطبوخ یافت میشود میگفت امروز از منزل رانده منزل فرعون استشمام میشود و منهم شقین بن ابراهیم البلخی المعروف در روضات از صاحب جامع الانوار نقل کرده که شقیق ارتلامده حضرت موسی بن جعفر بود و از آن بزرگوار هم روایت کرده و او جامع بود علوم رسمیه شرعیه را و معارف کشفیه ذوقیه را و او استاد حاتم اصم بود و رفیق ابراهیم ادهم و او را در بلاد ماوراء النهر شهید کردند سنه صد و هشتاد و چهار با اتهام رفض و قبرش در ناحیه ختلانست کذا فی مجالس المؤمنین (و در مرصداست که ختلان قریب سمرقند است)

و در روضات است که او بعید نیست که شیعه بوده نظر بغایت معرفت و عدم ظهور چیزیکه منافی باتشیعش باشد بوجهی از وجوه علاوه آنکه ابن خلکان متعصب ناصبی که بنایش برد کرویات اعیان است ذکر از شقیق نکرده و این نیست مگر بجهت آنکه ایشان شیعه خالص بودند و تعصب او مانع از ذکر ایشان شده و سبب توبه شقیق این شد که او از ابناء تجار و متمولین بود رفت بتجارت بیعضی از بلاد ترکیه در حدات سن و داخل شد به بتخانه دید خادم آنجا محاسنش را تراشیده شقیق بآن خادم گفت بدانکه تو صانعی داری حی و عالم او را عبادت کن نه این بتهایی را که نفع و ضرر ندارند - خادم گفت اگر اعتقاد تو اینست پس خداوند قادر بود که رزق ترا در شهر خود بدهد چرا زحمت بخود قرار داده و باینجا آمده بجهت تجارت شقیق متنبه شد و طریق زهد را پیشه گرفت

و در روضات است که حضرت صادق ع از شقیق سؤال کرد که حال فتوت و جوانمردی و صبر شما

بچه اندازه است عرض کرد حال ما اینست که اگر خداوند ما چیزی بدهد شکر میکنیم و اگر ندهد صبر

میکنیم - حضرت فرمود سبک های مدینه همین حال را دارند شقیق عرض کرد یا بن رسول الله فتوت شما بچه اندازه است فرمود اگر خداوند چیزی بماند عطا فرماید ایثار میکنیم و اگر چیزی بماند شکر میکنیم

و در زینة العجاس است که روزی شقیق رفت نزد هرون الرشید گفت توئی شقیق زاهد جواب داد منم شقیق بن ابراهیم اما زاهد توئی چون من ترك دنیا کرده ام و نعیم آخرت را اختیار کرده ام هنوز داد (هل من مزید) میزنم چگونه زاهد هستم زاهد توئی که بدنمای بیمقدار قناعت کرده و بهشت مغلدره ترك کرده هرون گفت بمن نصیحت کن شقیق گفت خداوند خانه دارد که جهنم باشد و ترادر بان آن سرا کرده و بیت المال و شمشیر و تازیانه بتو کرامت فرموده که باین سه چیز مردم را از جهنم بازداري هر که خلاف فرمان حق کند بتازیانه تادیب کنی و هر که کسی را جراحتی بزند یا بکشد بشمشیر قصاص کنی و هر که محتاج شود او را از بیت المال کفایت بنمائی و اگر خلاف فرمان الهی بنمائی پیشرو جهنمیان باشی و منهم حاتم بن عنوان البلخی الملقب بالاصم - و در روضات از امیر علی دقاق نقل کرده که زنی از او مسئله سؤال کرد در بین آن زن بادی کنده شد خجالت کشید حاتم گفت ضعیفه بلندتر بگو که گوشم نمیشنود ضعیفه خوشنود شد که حاتم کرامت از آنوقت ملقب شد به اصم

و ایضا نقل کرده که از مواعظ حاتم است که گفت مغرور نباید شد باما کن صالحه چون هیچ مکانی اصلاح از بهشت نیست معذلك حضرت آدم ع در بهشت دید آنچه دید و مغرور نباید شد بحسن و جمال چون حضرت یوسف ع بحسن و جمالش دید آنچه دید و مغرور نباید شد بکثرت عبادت چون شیطان بعد از طول عبادت دید آنچه دید و مغرور نباید شد بکثرت علم چون بلعم با عور با کثرت علم و دارا بودن اسم اعظم دید آنچه دید و مغرور نباید شد بمصاحبت نیکان چون بعضی از صحابه و قریش با مصاحبتشان اشرف مخلوقات را منتفع نشدند از مصاحبت آن بزرگوار و از کلمات حاتم اصم است العجلة من الشيطان الافی خمس - اطعام الطعام اذا حضر ضیفه - و تجهیز المیت - و تزویج البکر اذا ادرکت - و قضا الدین و التوبة من الذنب و تمام اینها ما خود است از شرع مندرس - و رحلت حاتم در خراسان بود در حدود سنه دو و سی و هفت

و منهم جعفر بن عمر البلخی المنجم المشهور

از بعضی از کتب نقل شده که یکی از بزرگان دولت سلطان مقصر شد خواست او را عتاب و عقاب بنماید پس او پنهان شد و فهمید که اگر سلطان از جعفر بن محمد بخواهد که مکان او را معین کند ببعضی از طریقیکه خفیات را معین میکنند می تواند معین کند فکری کرد که از حدس جعفر بن محمد خارج باشد و فتوی نتواند محلش را تعیین کند پس طشتی را پر خون کرد و در میان آن طشت خون ها و نطلایی گذارد و بالای آن ها و ن چند روزی نشست

بعد که سلطان مایوس شد از بدست آوردن آن مقصر جعفر بن محمد منجم را طلبید گفت باید موضع این شخص را بجهت من معین کنی پس جعفر مشغول عمل استخراج شد بعد متحیرانه زمانی سکوت نمود سلطان گفت چرا متحیر هستی گفت چیز عجیبی من دیدم و آن آنست که می بینم این شخص بالای کوه طلائی نشسته و دریائی از خون محیط است بآن کوه طلا و اطراف آن دریای خون حصار است از مس و چنین قضیه در عالم وجود ندارد سلطان گفت دو مرتبه استخراج بنما دو مرتبه هم گفت مطلب همین است که گفتم بعد که سلطان از او مایوس شد امر کرد در میان شهر ندا کند که آن شخص مقصر در امانست هر جا که هست ظاهر شود بعد که آن مقصر مطمئن شد آمد نزد سلطان از او سؤال کرد کجا بودی مکاش را

گفت - سلطان تعجب کرد از حسن حيله از واز كيفيت استخراج جعفر بن محمد
ورحلت جعفر بن محمد سنه دويست و هفتاد و دو و شايد مدفنش در بلخ باشد

واما در فاراب حقير قبر احدی از بررگان را نمیدانم که در آنجا باشد لکن از فاراب است

ابو نصر اسماعیل بن حماد الجوهري الفارابی صاحب کتاب صحاح اللغة و او از اذکیاء عالم و اعجوبه
های دهر بود و بسیار خط خوبی داشت بلکه بعضی گفته اند که خط او با خط ابن مقله امتیازی نداشت
آخر الامر عقلش مختل شد و دو بال بخود بست که میخواهم پرواز کنم و از پشت بام منزلش افتاد و هلاک شد
در نیشابور در حدود سنه سیصد (و فاراب از بلا ترد کیه است و نزدیک تاجکن است)

و ایضا از فاراب است معلم ثانی محمد بن احمد بن طرخان الفارابی الملقب بالمعلم الثانی که
در باب ششم اشاره اجمال بحالات ایشان شد

تتمیم چون گفته شد که اول کسیکه از علماء فلاسفه اسلام اختیار کرد فارابی بود مناسب است
که بعضی از اولیات را ذکر کنیم چنانچه از روضات الجنات از سیوطی و غیر
او نقل کرده

اول ما خلق الله القلم فقال له اكتب فکاته ما اكتب قال اكتب ما هو کائن الی يوم القيمة اول ما کتب القلم
انا التواب اتوب علی من تاب و فی رواية اول ما کتب علی اللوح انا لله لا اله الا انا من رضی عنه و والده فانا
عنه راض و من سخط علیه و والده فانا علیه ساخط اول آیه که نازل شد بسم الله الرحمن الرحیم است
اول نصیحتیکه پیغمبر ص بامتانش فرمود این بود که علامت اعراض خداوند از بنده اش آنستکه
مشغول بشود بامورات بیفایده و مردیکه یکساعت از عمرش در غیر عبادت الهی فوت شود سزاوار است
که حسرتش زیاد شود اول ذنب عصی الله به الحسد اول من قاس امر الدین برایه ابلیس اول من
تکلم بالعربیه هودع و قيل یعر بن قحطان اول من وضع الخو علی بن ابیطالب ع اول من وضع الصرف
معاذ البراء اول من وضع اللغة علی الحروف خلیل بن احمد و هو اول من وضع علم العروض اول من
صنف فی البدیع عبد الله بن المعتز اول من صنف فی المعانی و البیان عبد القاهر الجرجانی اول من اخرج
علم المنطق ارسطاطالیس من اهل اسطخر فی عهد اردشیر بن دارا اول من وضع الطب بقراط اول من
تکلم فی الرياضیات اقلیدس اول من تکلم فی هیئات الفلك و اخرج علم الهندسه بطلمیوس الحکیم
اول کسیکه خط نوشت و خیاطی کرد حضرت ادریس ع بود و او اول کسی بود که تاثیر کواکب
را کشف نمود و نظر فرمود در علم و حساب و نجوم

اول کسیکه علم کیمیا را اخذ کرد قارون بود

اول کسیکه شعر گفت بفارسی بهرام گور بود که گفت

منم آن پیل دمان منم آن شیر یله نام من بهرام گور و کنیتم بو جبله

اول کسیکه شعر عربی گفت حضرت آدم ع بود که در مرثیه پسرش هابیل گفت

تغیرت البلاد و من عالمها قکل الارض مغیر قبیضه

اول ذلتی که بر اعراب وارد شد از قتل حضرت سید الشهداء ع بود

اول سری که در اسلام از شهری شهری زدند - محمد بن ابی بکر بود - و در احادیث

شیعه است که سر عمر بن حمق بود

اول کسیکه قبا پوشید سلیمان بن داود ع بود

اول کسیکه عمامه بر سر نهاد اسکندر ذوالقرنین بود

اول کسیکه عمامه سبز را علامت سیادت قرار داد ملک اشرف سلطان مصر بود در سنه هفتصد

وهفتاد و سه

وچقدر خوب گفته جابر بن عبدالله الاندلسی الاعمی

جعلوا لابناء الرسول علامة

ان العلامة شان من اسم یشهر

یعنی الشریف عن الطراز الاخضر

نور النبوة فی وسیم وجوهیم

اول قریه که بعد طوفان بنا شد قریه ثمانین بود که اورا حضرت نوح بنا نمود باسم هشتاد نفری

که در میان کشتی بودند و از غرق شدن نجات یافتند مسمی نمود (و ثمانین بالای شهر موصل است

اول شهری که بنا نمود حضرت نوح بعد از هبوط از کشتی شهر حران بود بعد شهر شام

اول کسیکه خط نسخ را اختراع نمود بعد از آنکه مدار بخط کوفی بود محمد علی بن مقله -

الوزیر بود در زمان متوکل عباسی بعد یاقوت مستعصمی اورا تکمیل نمود

اول کسیکه خط نسخ تعلیقی را اختراع نمود میرعلی استاد میر عماد بود در عصر شاه عباس ثانی

اول کسیکه خط شکسته را اختراع نمود شفاء عجمی بود بعد درویش که از متاخرین بود

اورا تکمیل نمود

اول کسیکه اختراع کرد نوروز را جمشید جم بود و او هم اختراع کرد حمام را

اول کسیکه نوده را احداث نمود سلیمان پیغمبر ع بود

اول زمینی که خداوند در آن عبادت کرده شد نجف اشرف بود

اول کسیکه دفن شد در نجف اشرف جناب بن الارث بود که از اصحاب حضرت پیغمبر ع بود و

در جنگ بدر و سایر غزوات حاضر بود و در جنگ صقین و نهروان هم در خدمت حضرت امیر ع حاضر بود

آخر الامر آمد بکوفه و در کوفه از دنیا رفت

اول کسیکه مدرسه بنا نمود نظام الملک طوسی بود

اول مدرسه که بنا نمود در بخارا بود

اول کسیکه تاریخ عربی را وضع نمود عمر بن خطاب بود چنانچه ابتداء وضع تاریخ فرس قدیم در

سنه سی و دو بوده و ابتداء وضع تاریخ جلالی در سنه چهار صد و شصت و هفت بود و ابتداء شرب توتون و

تنبا کوسنه هزار و دوازده بوده

اول چیزی که از این امت برداشته میشود حیا و امانت است

اول کسیکه در سایه عرش مجید الهی ساکن میشود کسیکه قرض داری را مهلت بدهد

اول چیزی که در نامه عمل گذارده میشود خلق حسن است

اول چیزی که از زنهای سؤال میشود روز قیامت از نمازشان هست و از شوهر داری شان

اول جزئی که از اجزاء انسان که در رحم مادر خلق میشود فرج اوست بعد خطاب میفرماید

هذا امانتی عندك فلا تضعها الا فی حقها انتهى

مخفی نمائید اول کسیکه امر کرد مردم در نماز تکفیر نمایند یعنی دست روی دست بگذارید

عمر بن خطاب بود

چنانچه علامه در تذکره میفرماید وقتی که اسرآء عجم را که مجوس و گبر بودند آوردند

نزد عمر مقابل اودست روی دست گذارده بودند عمر گفت چرا چنین کرده اید گفتند مادر مقام خضوع و تواضع از برای سلاطین خود چنین میکنیم عمر گفت خوبست مردم در مقابل خداوند هم در حال نماز چنین بایستند و غافل شد که تشبیه بمجوس در احکام شرعیه قبیح است و آداب تشریف خدمت ملوک را نمیداند مگر امناء و وزرای او

و ملا حسن بن ملا عبدالرزاق لاهیجی در شمع الیقین میفرماید از بدع عمر بن خطابست دست بستن در حال نماز که از اعمال یهود و نصاری است

خاتمه در بعضی از حالات و تواریخ متعلقه بخلفاء بنی امیه

که در تاریخ الخلفاء عبدالرحمن سیوطی و حموه الحیوان محمد بن موسی الدمیری و در مروج الذهب علی بن الحسین المسعودی و در الملکوک احمد بن الحسن الحر العاملی و بعضی از کتب معتبره دیگر اخذ شده و در مقدمه کتاب گفته شد که خلفاء بنی امیه چهارده نفر بودند که بعد از خلافت حضرت امیر ع غصب خلافت نمودند

در تاریخ الخلفاء از یوسف بن سعد روایت کرده که بعد از صلح حضرت مجتبی ع با معاویه شخصی بآن بزرگوار عرض کرد سورت وجوه المؤمنین حضرت فرمود مرا ملامت مکن جدم پیغمبر ص در خواب دید که بنی امیه بمنبر جستن میکنند مثل جستن قرده و میمون پس پیغمبر غضبناک شد این آیه نازل شد (انا انزلنا فی لیلۃ القدر وما ادریک ما لیلۃ القدر حیر من الف شهر یملکها بعدک بنو امیه یا محمد ص)

و در روایتی بعد از این خواب پیغمبر تا زنده بود خندان نشد آیه شریفه نازل شد (وما جعلنا الرویا التي ارینا الا فتنة للناس)

و ترتیب خلفاء بنی امیه اینست

اول - معاویه بن ابیسفیان بن حرب بن امیه بن عبدالشمس بن عبدمناف بود و مادر معاویه هند جگر خوار بنت عتبه بن ربیع بن عبدالشمس بن عبدمناف بود و قتیقه ابابکر سوق عسکر نمود بجانب شام معاویه بالشکر مسلمین که رئیسشان یزید بن ابی سفیان بود روانه شد بشام یزید بن ابی سفیان در شام از دیارفت ابابکر ایالت شامات را بمعاویه واگذار نمود و منقسم بایالت شامات مستقر بود تا دهم ربیع الاول سنه چهل و یک که حضرت مجتبی ع با او صلح نمود و معاویه غصبادارای منصب خلافت شد تا نیمه ماه رجب سنه شصت هجری که معاویه از دیارفت این بود که گفته شد اقام معاویه امیر اعشرین سنه و خلیفه عشرین سنه

و غالب اهل شام در روز تحکیم بامعاویه بیعت کردند و معاویه بسیار اکول بود

و در شرح ابن ابی الحدید است که پیغمبر ص معاویه را خواند دید غذا میخورد و دوبرتبه خواند باز دید غذا میخورد فرمود (اللهم لا تشبع بطنه) شاعر عرب میگوید

و صاحب لسی بطنه کالهاواه گسان فسی امعاءه معاویه

و ایضا فرمود که معاویه جمعی از صحابه و تابعین را وادار نمود بوضع احادیث در مذمت حضرت امیر ع در سنه چهل پنج معاویه اخذ بیعت نمود از برای پسرش یزید بخلافت - و او اول کسی بود

که از برای پسرش اخذ بیعت نمود و کاغذی نوشت بحاکم مدینه مروان بن الحکم بن ابی العاص امیه که از اهل مدینه بیعت بگیرد از برای یزید بسنت ابابکر و عمر پس عبدالرحمن بن ابی بکر گفت بلکه بسنت کسری و قیصر و در روایتی مروان خطبه خواند و تبایغ نمود و لایق عهد یزید را عبدالرحمن بن ابی بکر سخنانی بوی گفت مروان گفت آیا تو نیستی که خداوند در باره تو فرموده والذی قال لو الیه اف لکما عبدالرحمن گفت آیت تو نیستی آن لعینی که پیغمبر ص پدرت را لعن کرده و عایشه گفت دروغ گفت مروان این آیه در باره برادر من نازل نشده لکن پیغمبر ص لعن فرمود حکم پدر مروان را در حالتیکه مروان در صلب او بود و مروان بعضی بود از آنکسیکه پیغمبر ص لعن فرمود

و در تاریخ گزیده است که معاویه در هنگام فوتش بیکی از خراس خود گفت سه گناه بزرگ برخود میدانم اول آنکه در امر خلافت که حق حضرت امیرع و د طمع کردم و بتقلب مملکت را از او گرفتم دوم آنکه زوجه حضرت امام حسن ع را بفریستم تا او را بزهر جفا شهید کردم سوم آنکه یزید را ولی عهد خود گردانیدم

و در حبیب السیر از تاریخ حافظ ابرو نقل کرده که میگوید عجب است که بعضی از مسلمین میگویند مقاتله و مخالفت معاویه با حضرت امیر المومنین ع موجب لعن و طعن معاویه نیست چون او مجتهد بود و بر مجتهد بحثی نیست و این معنی از غایت تغافل و نهایت تجاهل است و چه خوب میگوید سنائی شاعر

داستان پسر هند مگر نشنیدی که از او و سه کس او به پیمبر چه رسید

پدر اولب و دندان پیمبر بشکست مادر او جگر عم پیمبر بمکید

او بناحق حق داماد پیمبر بگرفت پسر او سر فرزند پیمبر بیرید

بر چنین شخص کسی لعنت و نفرین نکند لعنة الله یزید و علی آل یزید

و در تاریخ الخلفاء از شعبی روایت کرده که گفت قضاة چهار نفر بودند عمرو علی و ابن مسعود و

یزید بن ثابت - و فطنها وزیر کها نیز چهار نفر بودند معاویه و عمر و عاص و مغیره و زیاد بن ابیه

و سن معاویه در حال فوت هشتاد سال بود تقریباً و مدت خلافتش نوزده سال و چهار ماه و پنج روز بوده

و قبرش در باب الصغیر است

و در حیات الحیوان است چون معاویه آثار مرك در خود دید چشمش را سرمه کشید و سرش را

روغن مالید و بمسند خود تکیه نمود و بمردم اذن دخول داد و این شعر را انشاد کرد

انی لرب الدهر لا اتضعضع

و تجلدى اللشامتین اراهم

مردی از علویین حاضر بود فرمود

و اذا المنية انشبت اظفارها

القیات کل نیمه لا تنفع

و کسانی که از اعلام در خلافت معاویه از دنیا رفتند حفصه و ام حبیبه و صفیه و میمونه و سوده و جریره

و عایشه زوجات حضرت پیغمبر ص و قثم بن عباس و عبید الله بن عباس و صفوان بن امیه و زید بن ثابت و

کعب بن مالک و جریر بن عبد الله البجلی و ابویوب الانصاری و سعد بن ابی وقاص و سعید بن زید و

عبدالرحمن بن ابن بکر و اسامة بن زید و ابوهریره و ابو موسی الاشعری و حسان بن ثابت و لبید شاعر و

بعضی دیگر از اعلام بودند

دوم - یزید بن معاویه بود و مادر یزید میسون بنت مجدل الکلبیه است

ولادتش از مصباح استفاده میشود که سنه بیست و هشت هجری بود بعد از پدرش معاویه بخلافت نشست و در چهاردهم ربیع الاول سنه شصت و شش هجری چنانچه در مصباح شیخ است یزید بدرک واصل شد در سن سی و هشت سالگی و در خوار بین شام دخن شد پس مدت خلافتش پنج سال و هشت ماه الا بکروز بود و در غالب کتب تواریخ است که بدرک رفتن یزید در چهاردهم ربیع اول سنه شصت و چهار هجری بوده و در این مدت قلیله سه فتنه بسیار بزرگ از او در عالم صادر شد

فتنه اول که اعظم مصائب و ملیات واقعه در عالم بود (قتل حضرت سیدالشهداء ع) و اهل بیت و اصحابش بود و کیفیت اسیری مخدرات عصمت و طهارت بود که مثلش در عالم دیده نشده و نخواهد شد **فتنه دوم** و **وقعه حره** و قتل اهل مدینه بود و جهتش این شد که چون یزید متهمتک در معصیت بود حتی آنکه در تاریخ الخلفاء و اقدی نقل کرده که عبدالله بن حنظله غسیل الملائکه گفت والله ما خرجنا علی یزید حتی خفنا ان نرمی بالحجارة من السماء لانه رجل ینکح امهات الله ولاد البنات والاخوات و یشرب الخمر و یدع الصلوة - لذا اهل مدینه او را از خلافت خلع نمودند خبر یزید رسید آن ملعون جیش زیادی بر داری مسلم بن عقبه روانه نمود مقاتله با اهل مدینه و فرموده در آن قضیه از قریش و انصار سیصد و شش نفر مقتول شدند و شهر مدینه را غارت کرد و رفع بکارت هزار دختر بکر را نمودند

فتنه سوم بعد که جیش یزید از قتل و نهب مدینه فارغ شدند ندرفتند بلکه معظمه بهجت قتال با عبدالله بن زبیر و مسلم بن عقبه امری امیر لشکر شام نرسیده بلکه معظمه بجهنم واصل شد در بیست و سوم حره الحرام سنه شصت و چهار و حصین بن نمیر سکونی را خلیفه خود نمود و هر سه قضیه در باب پنجم و ششم اجمالاً اشاره شد و ایضا در تاریخ الخلفاء است که شخصی نزد عمر بن عبدالعزیز نام یزید را برد گفت قال امیر المومنین یزید بن معاویه عمر بن عبدالعزیز گفت چرا یزید امیر المومنین گفتی و امر کرد او را بیست و پنج تاربانه زدند و از حسن بصری نقل کرده که گفت امر این مردم را دو نفر فاسد کردند

اول - عمرو عاص که در غزو صفین گفت لشکر معاویه قرآنهارا سرانیزه بکنند چنین کردند و خوارج راضی بتحکیم شدند و مفسده ابن تحکیم تا روز قیامت باقیست

دوم مغیره بن شعبه که عامل معاویه بود در کوفه معاویه او را مغزول نمود و بید شام مغیره تاخیر انداخت حرکت خود را معاویه گفت چرا دیر آمدی گفت من از برای پسر یزید از مردم اخذ بیعت نمودم که بعد از تو خلیفه باشد معاویه گفت مردم کوفه بیعت کرده برخلافت یزید گفت ملی معاویه بشکرانه این مطلب دو مرتبه او را بحکومت کوفه منصوب نمود و این باعث شد که این ملعون بادعوی خلافت این نحو از اعمال شنیعه از او صادر شد که وجب تعبیر و تنک مسلمین شد - در خلافت یزید جناب ام سلمه ام المؤمنین از دنیا رحلت فرمود

سوم از خلفاء بنی امیه معاویه بن یزید بن معاویه بود

و در حیات یزید مردم با او بیعت کردند و بعد از بدرک رفتن یزید دو مرتبه مردم با او بیعت کردند چند روزی که گذشت مردم را جمع نمود و رفت بالای منبر و گفت ایها الناس مرا صلاحیت منصب خلافت نیست و از عهده امر بر نمی آیم اکنون شما بتکلیف خود دانا ترید هر که را خواهید بجهت خلافت معین کنید

اکابر و اعیان شام گفتند هر که را تو خلیفه بنمائی متابعت او را خواهیم نمود گفت من لذتی از خلافت نچشیدم تا تبعات تعیین خلیفه بعد از تحمل بنمایم و او چهل روز خلافت نمود در سن بیست و یک سالگی از دنیا رفت و قبر معاویه بن یزید هم در شامت

چهارم از خلفاء بنی امیه بقول غالب اهل تواریخ که بدرک رفتن یزید را در سنه شصت و چهار گفته اند مروان بن حکم بن ابی العاص بن امیه بن عبدالشمس بن عبد مناف بود و او پسر مروان عم عثمان بن عفان بن ابی العاص بن امیه است و او در سال دوم هجرت متولد شد و در جنگ جمل مروان خطاء تیری بطلمحه بن عبدالله زد و او را بقتل رسانید و بعد از معاویه بن یزید بعضی از اهل شام با وی بیعت نمودند و غالب اهل مکه و مدینه و بعضی از اهل عراق با عبدالله بن زبیر بیعت کردند و پدر مروان بن حکم بن ابی العاص را پیغمبر لعن کرد

و در اصابه است که اصحاب داخل شدند بر حضرت رسول ص و آنحضرت حکم بن ابی العاص را لعن می کردند جبیر بن مطعم از پدرش نقل کرده گفت من با پیغمبر ص بودم که حکم بن ابی العاص گذشت پیغمبر فرمود ویل لامتی ممافی صلب هذا و پیغمبر او را از مدینه اخراج نمود بطائف و بسا پسرش مروان رفت بطائف و در آنجا رانده شده بود تا وقتی که برادر زاده اش عثمان بن عفان بخلافت نشست و اذن داد او را که برگردد بمدینه

و در مجلسی میشود معاویه که سناید بنی امیه حاضر بودند و هر یک از آنها بحضرت مجتبی ع توهینی و حضرت جواب هر یک را داد من جمله بمروان فرمود

(و اما انت یا مروان فلیست اناسیتک ولا سیت اباک و لکن الله عزوجل لعنک و لعن اباک و اهل بیتک و ذریعتک و ما خرج من صلب ابیک الی یوم القیمة علی لسان نبیه محمد صلی الله علیه و آله صدق الله و صدق رسول یقول الله تبارک و تعالی) (و الشجرة الملعونة فی القرآن و نخوهم فما یزیدهم الا طغیا نا کبیرا) انت یا مروان و ذریعتک الشجرة الملعونة فی القرآن

و در یازدهم بحار از اختصاص شیخ مفید روایت کرده که وارد شد سعد الخیر ابن عبدالملک بن عبدالعزیز بن عبدالملک بن مروان برادر زاده عمر بن عبدالعزیز بحضرت باقر ع و آن بزرگوار او را سعد الخیر نامیده بودند در حالتیکه گریه میکرد

حضرت فرمود یا سعد چرا گریه میکنی گفت چگونه گریه نکنم و حال آنکه از شجرة ملعونه هستم که در قرآن مجید یاد فرموده حضرت فرمود تو از آنها بیستی اموی من اهل البیت آیا نشنیدی قول خدای تعالی را که حکایت ابراهیم را میفرماید و من تبعنی فانه منی

و در حیوة الحیوان است و قتی که مروان متولد شد او را بردند خدمت حضرت پیغمبر ص آنحضرت فرمود ائتوا له علیه و علی من یخرج من صلبه لعنة الله الی المؤمنین منهم و قلیل ما هم این قول اخیری باید اشاره باشد بحکایت سعد الخیر مروان بن حکم

و حکم بن ابی العاص در سنه سی و دو هجری بجهنم واصل شد و عموی مروان مغیره بن ابی العاص پیغمبر ص خون او را مباح فرمود

عثمان او را در خانه خود پنهان کرد - و حی رسید که مغیره در خانه برادر زاده اش عثمان است پیغمبر ص بامیر المؤمنین ع فرمود شمشیر بردار و برو بخانه عثمان و مغیره را بقتل رسان عثمان دانست و مغیره را آورد خدمت حضرت پیغمبر ص و سه روز مهلت گرفت که او را از مدینه خارج نماید بعد

که عثمان از خدمت حضرت پیغمبر ص خارج شد پیغمبر فرمود اللهم العن مغیره بن ابی العاص و العن من یؤویه و العن من یحمله و العن من یطعمه و العن من یسقیه و العن من یجیزه و العن من یعطیه سقاء او خداء او و رشاء او و عاء و یکنفر مر تکب تمام آن امور شد پس و حی نازل شد پیغمبر ص امیر المؤمنین ع و عمار با سر را فرستاد مغیره را بقتل رسانیدند

و در عقد الفرید است که تولد مروان بن حکم در مکه معظمه در سال بعد از هجرت بود و بدرک رفتنش در سوم ماه رمضان سنه شصت و پنج هجری بود و سبب بدرک رفتنش این شد که مروان عاتکه بنت هاشم بن عتبۀ بن ربیعہ را که زوجه یزید بن مغویہ و مادر خالد بن یزید بود تزویج نمود یک وقتی مروان خواست برود بمصر اسلحه خالد را عاریه گرفت بعد از مراجعت خالد اسلحه خود را که بمروان عاریه داده بود مطالبه کرد مروان نداد خالد اصرار کرد مروان متغیر شد بخالد گفت یا بن رطیه الا است کنایه از آنکه پدرت مفعول بوده

خالد گریه کنان رفت نزد مادرش عاتکه مادرش گفت غصه مخور دو مرتبه مروان چنین سخنی بتو نخواهد گفت مروان داخل منزل شد و قتیکه خوابید عاتکه امر کرد کنیزان فرشی بالای صورت او انداختند و او را خفه کردند بعد از خانه بیرون شدند فریاد زدند یا امیر المومنین یا امیر المومنین پسر مروان عبدالملک خبر شد آمد بعاتکه گفت اگر نبود که مردم میگفتند یک زنی پدر ترا بقتل رسانیده هر آینه من ترا قصاصا بقتل میرسانیدم اما چه کنم که از خوف مردم میترسم

پنجم از خلفاء بنی امیه عبدالملک بن مروان بود

ولادت عبدالملک سنه بیست و شش هجری بود و فوتش در شوال سنه هشتاد و شش بود در در المسلمو کست که در مرض موت عبدالملک بن مروان باو گفتند چکونه می بینی حال خود را یا امیر المومنین گفت کما قال الله تعالی ولقد جئتمونا فرادی کما خلقناکم مرة و تر کتم ما خولنا کم وراء ظهورکم ثم قال تلك الدار الاخرة نجعلها للذین لا یریدون علو فی الارض ولا فسادا والعاقبة للمتقین وقال عند موته لیتنی کنت غالا آکل بکسب یدی یوما فیوما ولم آل من امر الناس شیئا یعنی ایکاش من لباس شوئی میبودم و از لباس شوئی ارم میگذشت و والی امر مردم نمیشدم فبلغ ذلك ابا حازم المدني فقال الحمد لله الذی جعلهم اذا حضرهم الموت یتمنون ما نحن فیه ولا نتمنی عند الموت ما هم فیه

و در تاریخ الخلفاء سیوطی است اگر نبود عیبی در عبدالملک مگر آنکه حجاج بن یوسف را والی بر مسلمین نمود همین کافی بود در شقاوت و ملعنت او چون حجاج بیست و دو سال در عراق بن حکومت نمود و جمعی از صحابه و تابعین را بقتل رسانید و چقدر از مسلمین را محبوس نمود و بعضی از مساوی حالات او در فصل ششم از باب سابق ذکر شد فراجع

و بدانکه از زمان بدرک رفتن یزید بن معاویه که چهاردهم ربیع الاول سنه شصت و شش باشد کما فی المصباح تائیمه جمادی الثانیه هفتاد و سه که عبدالله بن زبیر در مکه معظمه کشته شد که شش سال و دو اوزه باشد خلافت بنی امیه غیر مستقر و متزلزل بوده

و در ایام خلافت عبدالله بن زبیر بعضی از اعلام از دنیا رفتند مثل عبدالله بن عباس و جابر بن عبدالله انصاری و عدی بن حاتم الطائی و سلیمان بن صرد الخزاعی و نعمان بن بشیر و زید بن ارقم و در بقیه ایام خلافت عبدالملک بن مروان هم جمعی از اعلام از دنیا رفتند مثل جناب محمد بن الحنفیه که در سنه هشتاد و یک از دنیا رحلت فرمود

و جناب عبدالله بن جعفر الطیار که در سنه هشتاد از دنیا رحلت فرمود و اسماء بنت ابابکر مادر عبدالله بن زبیر و سوید بن غفله و شریح قاضی و عمر بن حرث

ششم از خلفاء بنی امیه ولید بن عبدالملک بن مروان بود

والده او عاتکه دختر یزید بن معاویه و این ملعون شقاوت را از دو طرف ارث برد - ولادتش سنه چهل و پنج هجری و در نیمه جمادی الاخره سنه بود و شش در شام بچاهم واصل شد

و در تاریخ خلفاء است کان الولید جبارا ظالما و از عمر بن عبدالعزیز روایت کرده قال وکانو ولید بالشام والحجاج بالعراق وعثمان بن جنادة بالحجاز و قرة بن شريك بمصر امتلئت الارض والله جورا و این ملعون قاتل حضرت امام زین العابدین ع بود و ولید مملکت هند و اندلس و خوارزم و سمرقند و کابل و فرغانه را فتح نمود و مسجد حضرت رسول ص را وسعت داد و قبة و صخره بیت المقدس را او بنا نمود و مسجد جامع دمشق را که جامع بنی امیه گویند او بنا نمود و گفتند خراج هفت ساله شام در او خرج شد و در حیوة الحیوان است که چهار صد صندوق که در هر صندوقی بیست و هشت هزار اشرفی بود مصارف او شد و گویا این شعر در باره او گفته شده

سمعتك تبني مسجدا من خيانة و انت بحمد الله غير موفق

كمنفقه الا يتام من كسب فرجها لك الوبل لا تحنى ولا تتصدق

و ولید مسجد حضرت رسول را وسعت داد در مدینه و مسجد اقصی را عمارت نمود و وضع منارات از مخترعات ولید بن عبدالملك است و ولید بجهت هر شخص زمین گیری خادمی معین کرد و بجهت هر کوری عصا کشی معین کرد

و در ایام خلافت ولید جمعی از اعلام از دنیا رفتند مثل انس بن مالك و سهل بن سعد ساعدی و سعید بن مسیب و سعید بن جبیر که حجاج او را بقتل رسانید

هفتم از خلفاء بنی امیه سلیمان بن عبدالملك بن مروان بود

و در تاریخ الخلفاء است که او عمر بن عبدالعزیز را مثل وزیر خود قرار داد و او امر او را امثال میکرد و اعمال حجاج ملعون را عزل نمود و کسانی در که در زندان حجاج مجبوس بودند رها کرد و نماز در اول وقت را احیا نمود بعد از آنکه بنی امیه نماز از اول وقت را بتاخیر انداخته بودند و از ابن سیرین نقل کرده گفت رحم الله سلیمان افتتح خلافته باحيائه الصلوة لمواقبتها و اختتمها باستخلاف عمر بن عبدالعزیز

ولادت سلیمان سنه شصت هجری بود و در حالتش روز جمعه دهم ماه صفر سنه نود و هشت یا نود و نه هجری بود و قبرش در آبق است که از اعمال جبل قنسرینست و او شهری بوده در دو منزلی حلب و در در المسلمو کست که بعد از اینکه سلیمان بن عبدالملك جعفر برمکی را از بلخ بجهت وزارت خود بشام طلبید که در فصل ششم از باب سابق گفته شد و قتی که جعفر برمکی وارد شد سلیمان خوشنود شد و از جای خود حرکت کرد و او را اذن جلوس دادند قدری نگذشت که صورت سلیمان درهم کشیده شد و گفت لاحول ولا قوة الا بالله و جعفر برمکی گفت برخیز از نزد من حاجب آمر و جعفر را از جای خود حرکت داده خارج نمود و هیچکس جهتش را نفهمید

چون مجاس خلوت شد یکی از ندماء خلیفه عرض کرد شما جعفر را از بلخ طلبیدید بعد که حاضر شد او را از خود دور کردی

سلیمان گفت اگر از راه دور نیامده بود امر میکردم گردنش را بزنند چون با او سم قاتل بود

آنمرد رفت نزد جعفر و تفصیل را گفت و سوال نمود که با تو سم قاتل بود

گفت بلی و الان هم آن سم بامن هست در زیر انگین انگشتر من چون سلاطین از پدر انم طلب اموال میکردند و آنها را عذاب میکردند و من ترسیدم که خلیفه بمن چنین تکلیفی بکند لهذا سمی با خود برداشتم

که خود را باین سم هلاک بنمایم و مبتلا بدلت واهانت نشوم
پس آن مرد آمد نزد سلیمان و او را خبر دار نمود از قصد جعفر سلیمان تعجب کرد و جعفر را مخلص
نمود و پهلوی خود نشانید بعد جعفر از سلیمان سؤال کرد که از کجا دانستید که نزد من سم قاتل است
سلیمان گفت بامن دو خرزه و دو مهره است که خواص آنها اینست که اگر در مکانی حاضر باشند
و سعی هم حاضر بشود این دو مهره حرکت میکنند و وقتی که تو وارد شدی این دو مهره حرکت نمودند و وقتی که
خارج شدی این دو مهره ساکن شدند فهمیدم که باتو سم است بعد آن دو مهره را باز کرد و نشان داد
مثل دو جزع یمانی بود

و در حیات الحیوان است که روز جمعه سلیمان بن عبدالملک از حمام بیرون شد حله سبزی پوشید
و عمامه سبزی بسر گذاشت و بر فراش سبزی نشست و اطرافش سبزه چید و بآئینه نظر کرد و گفت
پیغمبر ما رسول بود و ابابکر صدیق و عمر فاروق و عثمان صاحب بود و علی شجاع بود و معاویه حلیم بود
و یزید صبور بود و عبدالملک سائس بود و ولید جبار بود و من پادشاه جوان هستم بعد بیرون شد که برود
بنماز جمعه زنی میان صحن منزل این رباعی را خواند

غیر ان لا بقاء للانسان
عابیه الناس غیر انک فان

انت نعم المتاع لو کنت حیا
لیس فیما بدالنا منك عیب

بعد از فراغ از نماز مراجعت نمود بمنزل سؤال نمود از آن که چه گفتی وقتی که من از منزل خارج شدم گفت
من بشما چیزی نگفتم و شمارا ندیدم سلیمان گفت انالله وانا الیه راجعون خبر مرگ بن رسید و
جمعه دیگر از دنیا رفت

هشتم از خلفای بنو امیه عمر بن عبدالعزیز بن مروان بن حکم بود که بعد از پسر عمش
سلیمان بخلافت نشست

والده اوام عاصم بنت عاصم بن عمر بن خطاب است و زوجه اش فاطمه بنت عبدالملک بن مروان بود و
شاعر در حق او گفته

اخذت الخلیفة و الخلیفة بعلمها

بنت الخلیفة و الخلیفة جد ها

ولادتش در حلوان بود که قریه ابست از قرای مصر شب عاشوراء سنه شصت و یک هجری و در دهم
ماه رجب سنه صد و ده در دیر سمعان که از اعمال حمص است مسموما از دنیا رحلت نمود

و در حیوة الحیوان است اولیکه عمر بن عبدالعزیز بخلافت نشست داخل مسجد شد و رفت بالای
منبر و گفت

ایها الناس من مبتلا شدم باین امر بدون آنکه خودم طالب باشم و بدون آنکه مسلمین صلاح
بدانند و من خود را از خلافت خلع نمودم و بیعتم را از گردن شما بر داشتم پس شما اختیار کنید از برای خلافت
غیر مرا یکمرتبه مسلمین صیحه کشیدند و گفتند انا قد اخترناک و رضیناک امیرنا بالیمن و الابر که
و چون ساکت شدند عمر خطبه خواند و در آخر خطبه گفت

ایها الناس من اطاع الله و جبت طاعته و من عصی الله فلا طاعة له اطیعونی ما طاعت الله فان عصيته فلا
طاعة لی علیکم

بعد از منبر فرود آمد و داخل دارالخلافت شد و امر کرد پرده ها را کنند و فرشها را جمع کردند و امر
کرد همه آنها را فروختند و ثمن آنها را داخل در بیت المال مسلمین نمودند
و در زمان خلافت عمر بن عبدالعزیز جامه ها و عمامه ها و پیرهن و قبا و ردای و کفش او را قیمت

نمودند و قیمت تمام آنها مساوی بادوازده درهم شد

و در مروج الذهب است که عمر بن عبدالعزیز در جوانیش از غلامش خیانتی دید خواست او را انتقام نماید - غلام گفت

آیا تو خیانت بمولای خود نکرده گفت چرا گفت آیا مولای تو در مجازات تو شتاب کرد عمر فوراً متنبه شد و او را آزاد کرد و این موجب توبه او شد

و بر وایتی غلام بعمر گفت بیاد آورشی را که صبحش روز قیامت است - و در وقت مناجات بسیار میگفت یا حلیم یا لا یعجل علی من عناه

و در مجموعه ورام است که از کلمات عمر بن عبدالعزیز است وان امرء لیس بینه و بین آدم اب حی لغریق فی الموتی

و در تاریخ الخلفاء از حضرت باقر روایت کرده قال ع عمر بن عبدالعزیز نجیب بنی امیه و انه بیعت يوم القيمة امة وحده

و از قیس روایت کرده قال مثل عمر فی بنی امیه مثل مؤمن آل فرعون

و موسی بن اعیان گفت در زمان خلافت عمر بن عبدالعزیز گوسفند و گاو در یک مکان میچریدند و گاو گها ابتدا معترض گوسفندها میشدند یکشب دیدم گاو گها معترض گوسفندها شدند گفتم لابد مرد صالح عمر بن عبدالعزیز هلاک شده بعد که معلوم شد عمر همان شب هلاک شده بود

و مسلمة بن عبدالملك گفت رفتم بعبادت عمر بن عبدالعزیز دیدم در برش پیراهن چر کینی است بزوجه اش فاطمه دختر عبدالملك بن مروان گفتم چرا جامه اش را تنظیف نمیکنی گفت والله جامه دیگر ندارد که عوض کند

و در روایت است که عمر بن عبدالعزیز فهمید که زوجه اش فاطمه يك جواهر قیمتی دارد که پدرش عبدالملك باوداده بود که مثل و مانند نداشت شوهرش گفت راضی شو که داخل بیت المال مسلمین بشود یا راضی شو که ترا طلاق بدهم من راضی نمیشوم با تو و این دانه جواهر در يك خانه باشم فاطمه عرض کرد من ترا اختیار میکنم و آن دانه جواهر را داخل بیت المال مسلمین نمود بعد که عمر از دنیا رفت برادر فاطمه یزید بن عبدالملك بمسند خلافت نشست گفت اگر بخواهی آن دانه جواهر را بتو برگردانم فاطمه گفت نه والله من نیستم که در حیات شوهرم اطاعت وی کنم و بعد از فوتش عصیان وی نمایم

و فاطمه گفت از وقتی که عمر بن عبدالعزیز بخلافت نشست ابتدا غسل نکرد نه از جنابت و نه از احتلام چون روزها مشغول قضاء حوائج مسلمین و در مظالم عباد بود و شبها مشغول عبادت بود

و در خرات حسان است که مادر فاطمه زوجه عمر بن عبدالعزیز عاتکه بنت یزید بن معاویه بود **و در روضة الانوار** محقق سبزواری فرموده بعد از فوت عمر بن عبدالعزیز او را در خواب دیدند و از حال او سؤال کردند گفت یکسال مرا در پرده حجاب نگهداشتند بجهت آنکه سوراخی در پلبی بود و پای گوسفندی در آن فرو رفت و مجروح شد بمن عتاب کردند که چون مصالح عباد با تو بود چرا در امور آنهاون کردی که این حیوان صدمه بخورد

و در المملوک است که طاوس کیسال خولانی نوشت بعمر بن عبدالعزیز ان اردت یکون

عملك خیرا فاستعمل اهل الجنة - فقال عمر کفی بهامو عظة

یعنی نوشت که اگر بخواهی تمامی کارهای تو خوب باشد کارهایت را بمومنین که اهل بهشتند و اگذار کن عمر گفت همین موعظه مرا کافیهست

و حکایت شده که عمر بن عبدالعزیز غلامی داشت که او را خازن بیت المال مسلمین نموده بود و

عمر سه دختر داشت روز عرفه دخترها آمدند نزد پدرشان و گفتند زنها و دخترهای رعیت ما را ملامت میکنند که شما دخترهای خلیفه هستید و شما يك پیراهن نوی ندارید که امروز در بر کنید
عمر بن عبدالعزیز از گفته‌های دخترها خیلی مجزون شد خازن را طلبید گفت مبلغی از خزانه بجهت من بقرض برادر سر ماه که شد از مشاخر خود قرض را ادا میکنم که بجهت ایندخترها پیراهن نوی بگیرم خازن گفت یا امیرالمومنین شما اطمینان دارید که سر ماه زنده خواهید بود که دینتان را ادا کنید
عمر فرمود

نه والله یکنفوس بخود امید زندگی ندارم بعد بدخترانش فرمود شما شهوتتان را فرو نشانید چون داخل بهشت نمیشود مگر کسیکه شهوتش را فرو نشانید
و در تاریخ الخلفاء از عمر بن مه‌اجر نقل کرده نفقه عمر بن عبدالعزیز هر روزی دو درهم بود
و بدانکه در میان خلفاء بنی امیه عمر بن عبدالعزیز امتیازات حسنه زیادی دارد
منجمله آنکه نهی گرد مردم را از سب حضرت امیرع و حال آنکه اتباع معویه و بنی امیه از سنه چهل و يك که ابتدا خلافت معویه بود تا سنه نود و نه که ابتدای خلافت عمر بن عبدالعزیز بود آنبزرگوار را در خطب و منابر سب میکردند که شاعر میگوید

و علی المنابر تعلنون بسبه و بسیفه نصبت لکم اعوادها

و عمر بن عبدالعزیز قرار داد بعوض سب کردن این آیه را بخوانند ان الله یامر بالعدل والا حسان وایتاء ذی القربی وینهی عن الفحشاء والمنکر والبغی یعظکم لعلکم تذكرون
و در شرح ابن ابی الحدید از سید رضی رحمه الله نقل کرده که میگوید

یا بن عبدالعزیز لو بکت العین فتی من امیه ابکیتک

الت نزهتنا من السب والقذف فلو امکن الجز آء جزیتک الخ

و منجمله عمر بن عبدالعزیز فدک و منافع او را رد کرد بحضرت امام محمد باقر ع و منسوبین به حضرت امیرع را محبت و احسان مینمود بخلاف اقرباء خویش

و در روضات الصفا از حضرت باقر روایت کرده که فرمود در میان هر قومی مرد صالح و نیکو کاری میباشد و از بنی امیه عمر بن عبدالعزیز است

و از فاطمه بنت الحسین سیدالشهداء ع روایت شده که همیشه عمر عبدالعزیز را مدح و ثنا میکرد و میفرمود که اگر اوزنده بودی ما را بهیچیکس حاجت نبودى انتهى

و منجمله عمر بن عبدالعزیز تفضیل داد بنی فاطمه را بر بنی امیه

در مناقب از حضرت باقر ع روایت کرده فرمود اما ولی عمر عبدالزیز اعطانا عطایا عظیمه و

دخل علیه اته فقالوا ان بنی امیه لا یروضون منک بان تفضیل بنی فاطمه فقال افضلهم لانی سمعت حتی لا ابانی الا اسمع رسول الله کان یقول ان فاطمه شحنه منی یسرنی ما اسرها و یسوءنی ما اسائها فانما اتبع سرور رسول الله و اتقی مسائته

و منجمله عمر بن عبدالزیز قائل بود بفضیلت حضرت امیرع بر سایر خلفاء - چنانچه ابن ابی الحدید در نهج الیلاغه میفرماید که جماعتی از بنی امیه فائلمند بر فضیلت حضرت امیرع بر خلفاء ماضین و از ایشان است خالد بن سعد بن ابی العاص و عمر بن عبدالعزیز و حکایاتی هم در اینخصوص نقل میکنند و قصه سعد الخیر ابن عبدالملک بن مروان گذشت

نهم از خلفاء بنی امیه یزید بن عبدالملك بن مروان بود
و او بعد از پسر عمش عمر بن عبدالعزیز بخلافت نشست و در بیست و پنجم ماه شعبان سنه صد و پنج از
دنیا رفت در سن سی و هفت سالگی

و در حیات الحیوان است که و فاتش در اربل بود و او را بروی دوشها آوردند بدمشق و بین باب
حیابیه و باب الصغیر دفن کردند

در حبیب السیر است که یزید بن عبدالملك بن مروان در آخر عمرش بولایت اردن با کنیزی
که محبوبه او بود در بوستانی صحبت میداشت و یزید دانه های انگور را بجانب او میافکند و او بدندان
میگرفت ناگاه دانه انگوری بحلق جاریه بسته بسیار بسلفیه تا از دنیا رفت یزید پلید یکپفته میتها را
نگهداشت و چند مرتبه ناوی مباشرت کرد آخر الامر بنا بر ملامت یکی از مقربان آن جاریه را دفن کرد و
اندوهناک از مقبره او باز گشت و مدت هفت یکروز با کسی صحبت نکرد و در همان ایام بجهنم واصل شد
انشد کم بالله به بینید چه اشخاص دنیا پرست نفس پرست مدعی خلافت حضرت خاتم النبیین ص شدند

دهم از خلفای بنی امیه هشام بن عبدالملك بن مروان بود

و او در ششم ربیع الآخر سنه صد و بیست و پنج از دنیا رفت در سن پنجاه و سه و مدت خلافتش نوزده سال
و هفتم ماه و یازده روز بود و قبرش در رصافه شامست (و رصافه موضع است در نزدیکی شام در قرب رقه
که خود هشام او را بنا نموده بود

در حیات الحیوان است عبدالملك بن مروان در خواب دید که در محراب چهار مرتبه بول کرد
سعید بن مسیب تعبیر کرد که چهار نفر از اولاد او بخلافت می نشیند و همین هم شد اول ولید بن عبدالملك
بود دوم سلیمان بن عبدالملك سوم یزید بن عبدالملك چهارم هشام بن عبدالملك
و او بسیار صاحب سیاست بود و اموال زیادی جمع کرده بود و موصوف بود بیخ و بحرص و گفته
شده بقدریکه اموال جمع کرد هیچیک از خلفا اینقدر مال جمع نکردند

و در مروج الذهب است ان السواس من بنی امیه ثلاثه معویه و عبدالملك و هشام
در در الملوك نقل کرده و قتیکه هشام بحج مشرف شد لباسهای او را بششصد شتر حمل نمودند
و و قتیکه از دنیا رفت کفن نداشت و اینقد بدنش روی زمین باقی ماند تا متعفق شد چون برادرزاده اش ولید
بن یزید بن عبدالملك دشمن هشام بود و بعد از فوتش جمیع اموالش را ضبط کرد حتی کفنی از برای
او نیکداشت

و در ناسخ التواریخ است و قتیکه هشام از دنیا رفت یازده پسر داشت و بهر پسر دو کرو دینار
ارث رسید و عمر بن عبدالعزیز هم که از دنیا رفت یازده پسر داشت و بهر پسر یک دینار و نیم ارث
رسید و اولاد عمر بن عبدالعزیز بقدری صاحب ثروت شدند که يك تن از ایشان صد هزار سوار را بر صد هزار
اسب در جهاد سبیل الله تجهیز مینمود و اما اولاد هشام بن عبدالملك چنان فقیر شدند که بعضی از ایشان
بتافتن تون حمام رزق خود را تحصیل مینمودند

و حکایت محمد بن هشام بن عبدالملك و محمد بن زید علی بن الحسین در فصل چهارم از
باب ششم گفته شد

و در حبیب السیر از شیخ احمد بن اعثم نقل کرد که روزی هشام بن عبدالملك بن مروان با جمعی
از ملازمان خود در ناحیه از نواحی شام بشکار ناگاه گرد و غبار بسیاری از دور مشاهده کرد با غلامش

رفیع نام رفت بطرف آن غبار دید کاروانی بار تجارت بسته از شام می رود بکوفه و بزرگ آن کاروان پیرمردی بود که آثار صفا و انوار معرفت از بشره اولامع بود هشام بآن پیرمرد سلام کرد گفت ای پیرمرد تو از چه قبیله هستی و حسبت و نسب تو چیست

پیرمرد گفت تو حسب و نسب مرا چه می خواهی والله اگر من عزیز ترین قبایل عرب باشم بتو سودی ندارد و اگر ذلیل ترین قبایل باشم بتو زیانی ندارد

هشام خنده کرد گفت ظاهرا شرم می کنی که حسب و نسب خود را بیان کنی پیرمرد گفت این تصور برخلاف واقع است بلکه چون کراهت چهره و قیامت هیئت ترا دیدم دانستم دنائت حسب و نسب ترا و شکر الهی را بجا آوردم از علو خاندان و سمود و دمان خود

هشام گفت مگر تو از چه قبیله هستی پیرمرد گفت از قبیله بنی الحکم هشام گفت عجب قبیله ننگ آور ناپسندی داری خوب می کنی که از مردم پنهان داری پیرمرد گفت چرا بی سبب از اکابر و اشراف عرب عیب خوئی می کنی مگر حسب و نسب تو چیست هشام گفت من از قریشم پیرمرد گفت در میان قبیله قریش اشراف عالی مرتبه و ارذال بی معرفت هر دو یافت میشود تو از کدام طایفه هستی هشام گفت من از بنی امیه هستم

پیرمرد خندید گفت الحق عزیز قوم و شریف قبیله شرمت بیاید از این نسب عسارت بیاید از این حسب مگر نمیدانی که بنی امیه در جاهلیت سود پول می خورده اند و در اسلام با عترت طاهره حضرت خیر الانام چه عداوتها ورزیدند رئیس شما خمار بود در غزواتیکه بجهت مسلمین اتفاق افتاد و شما حاضر بودید روی بهزیمت و فرار گذاردید بمقتضای اخبار صحیحه شما از اهل جهنمید و عجب است که از قبایح اعمال خود شرم ندارید

یکی از بزرگان قبیله شما عفان پدر عثمان است و او بر ضابطه مبتلا بود و این اشعار را که عفان در مفارقت معشوق خود گفته دلیل واضح و شاهد صدقی است برای این مطلب میگوید

یا جوار الحی عذیبه یا جواری لایلینه کیف لا انقل البقار قد حجبوا عنی مولا مینه

کم تاو مونی علی رجل بوسقانی ثم ساعیه

و دیگر از بزرگان قبیله شما عتبه بن ربیع بن عبدالشمس بن عبد مناف بود پدر هند جگر خوار که در غزوه بدر کبری علم مشکر کین بدست او بود

و دیگر از بزرگان شما ابوسفیان صخر بن حرب بود که هم خمار بود و هم بی طار و او در جاهلیت کفار را بجنک با سید ابرار ترغیب و تحریص میکرد و بعد هم که بحسب ضرورت اظهار اسلام کرد همه اوقات بطریق غدر و نفاق سلوک مینمود

و دیگر معویه بن ابی سفیان است که در خبیث و سوء عقیده بمشابه بود که با ولای خدا و وصی حضرت خاتم النبیین مقاتله نمود و زیاد بن ابیه پلید را پدر خود ابوسفیان ملحق نمود - و حدیث صحیح الولد للمفراش و للمعاهر الحجر را عمل نکرد بلکه بعکس نمود الولد للمعاهر و للمفراش الحجر و پسر بد اختر خود را ولیعهد خود نمود و بجاهلیت پیغمبر ص مسلط کرد

و دیگر از بزرگان شما عقبه بن ابی معط بن ابان بن ابی عمرو بن امیه عبد شمس

بن عبد مناف است که از جهودان صفوریه بود و حضرت پیغمبر ص اورا از قریش نفی کرد شما نسب اورا بخود ملحق کردید آخر الامر حضرت امیر المومنین علیه السلام بامر پیغمبر (ص) بیک ضربت سر او را از بدن جدا کرد

و دیگر از بزرگان شما پسر ملعون عقبه است که ولید فاسق باشد برادر مادری عثمان بن عفان که دائم الخمر بود و وقتیکه امارت کوفه را داشت صبحی مست میان محراب ایستاد و نماز صبح را چهار رکعت بجای آورد و گفت عجب نشاطی دارم میخواهید چند رکعت دیگر بگذارم و این قضیه بر عثمان ثابت شده اورا حد زد و خداوند آیه شریفه (ان جاءکم فاسق نبیا) را درباره او نازل فرمود

و دیگر از بزرگان شما حکم بن ابی العاص و برادرش مغیره بن ابی العاص و پسرش مروان است که رسول ص خدا بر هر سه لعنت فرموده

و دیگر از بزرگان شما عبدالمک بن مروان است که اشراف و صالحین را خوار نموده و اشرار و فجار را بنصرت برگزیده و مقرب ترین مردم نزد او حجاج بود که فسق و ضلالت او بر جمیع مسلمین واضح و معلومست

و قضیه منجنيق نهادن بخانه کعبه معلوم و مشهور است و ظلمهائیکه آن معلوم بر اهل بیت پیغمبر ص و بر اولیاء و صحابه و تابعین نمود بتواتر ثابت و محقق است

و یکی از نسوان شما هند ملعونه است دختر عتبة ربيعة بن عبد شمس بن عبد مناف که حلی و زیور خویش را بجهت وحشی فرستاد که جناب حمزه را شهید نمود بعد جگر آن بزرگوار را بیرون کشید برد نزد هند آن ملعون اورا مکید از عذراتیکه با آنحضرت داشت

و دیگر از نسوان شما ام جمیله خواهر ابوسفیان زوجه ابی لهب است که آیه حمالة الحطب در شان او نازل شد

و ایضا شجرة ملعونه در قرآن مجید بالاتفاق کنایه از بنی امیه است

الحاصل از بیانات فصیحه بلیغه این پیرمرد هشام و غلامش رفیع مبهوت و مدهوش شدند بعد که بخود آمدند فرستاد عقب آن پیرمرد که اورا بقتل برساند پیر از غایت فراست هشام را شناخته بود و بلباس مبدل که کسی اورا نبیند و نشناسد ملبس شده و بی راهمه رفت تا رسید بکوفه

و در ایام خلافت هشام جمعی اعلام از دنیا رفتند مثل قاسم بن محمد بن ابی بکر جد امی حضرت صادق ع و ابوالطفیل عامر بن رائلة الصحابی و مخدره فاطمه و سکینه بنتی الحسین

و گویا بامر هشام بن عبدالمک بن مروان ابراهیم بن ولید بن عبدالمک بن مروان که خلیفه سیزدهم از خلفاء بنی امیه است حضرت امام محمد باقر ع را مسموم نمود

یازدهم از خلفای بنی امیه ولید بن یزید بن عبدالمک بن مروان بود و او مشهور بود به ولید فاسق که قرآن را پاره کرد و بامنکوحه های پدرش وطی کرد و بر که از شراب درست کرده بود و خود را در آن میافکند و چندان میاشامید که اثر نقص در بر که ظاهر میشد

و بجهت اشتهاش بمکرات و تظاهرش بکفر و به زندقه اهل شام اجماع نمودند بخلع او و او را بقتل رسانیدند

در حیات الحیوان است لم یکن فی بنی امیه اکثر ادمانا للشرب و اشد تهتکا و استخفا فبامر الامة ولید بن یزید

یگروز تفال نمود بقرآن مجید آیه شریفه آمد (فاستفتحوا واسب کل جبار عنید) پس مصحف را جوید وانشاد کرد

اتو عدنی بجبار عنید فها انا ذاك جبار عنید

اذا ما جئت ريك يوم حشر فقل یارب مرقنی الولید

چند روز نگذشت که بیدترین اقسام قتل کشته شد و سرش را در شهر گردش دادند و بعد بیاب قصر آویختند پس بیلند تر موضعی از سور بلد آویختند -

وبعضی گفتند که آن پلید نسبت بحضرت حتمی مرتبت این شعر را گفت

یلعب بالخلافة هاشمی بلا حق اتاه ولا کتابی

فقل لله یمنعنی طامسی و قل لله یمنعنی شرابی

و در حدیث وارد شده که فرمودند ایکو بن فی هذه الامة رجل یقال له الولید و هو شر من فرعون پس علماء تاویل کرده اند بولید بن یزید

و در تاریخ الخلفاء است که تولد ولید در سنه نود بود و قتلش جمادی سنه صد و بیست و شش بود

دوازدهم از خلفای بنی امیه یزید ولد ولید ولد عبدالملک بود

و او اول خلیفه بود که مادرش کنیز بود و ماقب بود یزید ناقص چون عطیات مردم را ناقص و کم کرد و بسیره عمر بن عبدالعزیز مشی میکرد و اهل عبادت و صاحب ورع بود و پسر عمش ولید بن یزید را او بقتل رسانید و خود او فجاتافوت نمود در جمادی الاخره یا هفتم ذیحجه سنه صد و بیست و شش در بحیرا که قریه ایست از قراء دمشق و در همانجا هم دفن شد و در وقت فوت سنش چهل سال بود

سیزدهم از خلفای بنی امیه ابراهیم بن ولید بن عبدالملک بن مروان بود

که بعد از برادرش یزید بن ولید بخلافت نشست و در هفدهم ماه صفر سنه صد و بیست و هفت مروان الحمار خروج نمود و ابراهیم را از خلافت جلع نمود و ابراهیم با مروان الحمار بن محمد بن مروان بن حکم که چهاردهم از خلفای بنی امیه بود بیعت کرد و مروان الحمار بخلافت نشست تا دوازدهم ربیع الاول سنه صد و سی و دو چنانچه در مصباح شیخ است که دولت بنی مروان منقرض شد و در ذیحجه الحرام همان سنه صالح بن علی بن عبدالله بن عباس بن عبدالطلب عموی سفاح مروان الحمار را در قریه از قرای مصر بقتل رسانید بهمت والای ابو مسلم مروز

و در حبیب السیر از حمزه اصفهانی نقل کرده که ابو مسلم در سنه ماء هجری در اصفهان متولد شد و در کوفه نشو و نما کرد و در نوزده سالگی خدمت ابراهیم امام پسر عبدالله بن محمد بن علی بن عبدالله عباس و برادر سفاح و منصور رسید و او چون در ناصیه ابو مسلم آثار اقبال مشاهده کرد در سنه صد و بیست و هشت او را با مارت خراسان فرستاد و او در خراسان مردم را بخلافت عباسیان دعوت مینمود جمع کثیری دست بیعت بوی دادند و ابراهیم امام مکتوبی با ابو مسلم نوشت که در آخر ماه رمضان سنه صد و بیست و نه خروج نمایند بر مروانیان - این بود که عید مضار همان سال ابو مسلم امر کرد سلیمان کثیر را که خطبه عید را بنام عباسیان بخواند - بعد ابو مسلم کاغذی نوشت بنصر سیار که قبل از ابو مسلم از جانب بنی امیه والی خراسان بود و او را دعوت نمود به بیعت نمودن با عباسیان - نصر متحیر ماند که چه کند بعد از هشت ماه غلام خود یزید را با چند هزار سوار محاربه ابو مسلم روانه کرد بعد از محارباتی یزید و اصحاب نصر سیار شکست خورده -

مراجعت نمودند نصر بسیار بسیار پریشان خاطر شد و بیعت کنندگان با عباسیین از اطراف خراسان با ابو مسلم ملحق شدند

ابو مسلم عزم نمود مبارزت با نصر بسیار را نصر دانست که تاب مقاومت با ابو مسلم را ندارد لهذا بجانب ری فرار نمود و در ری مریض شد او را بمعطفه نشانیده بردند بساوه و در ساوه از دنیا رفت
و ابو مسلم بعد از فرار نصر بسیار تمام ممالك خراسان را متصرف شد و در مرو رایت اقتدار برافراشت و هر يك از اصحاب نصر سیاه و از مروانیه را که میدید بقتل میرسانید بقیه تفصیلش در خاتمه باب ششم ذکر خواهد شد انشاء الله

و خروج جناب عبدالله معویه بن عبدالله بن جعفر طیار و شهادت آنجناب و خروج ضحاک بن قیس و انتقال دولت بنی امیه به بنی العباس در ایام خلافت مروان الحمار واقع گردید پس معلوم شد که ابتداء خلافت معویه بن ابی سفیان که دهم ربیع الاول سنه چهل و یک باشد تا انتهای خلافت بنی المروان که دوازدهم ربیع الاول سنه صد و سی و دو باشد نود و یک سال و دو روز بود که مطابق میشود با هزار و بود و دو ماه و دو روز تقریباً و در سوم ماه رجب سنه شصت و شش هجری عبدالله بن زبیر در مکه معظمه بخلافت نشست و اهل مکه با وی بخلافت بیعت کردند تا نیمه ماه جمادی الاخره سنه هفتاد و سه که عبدالله بن زبیر در مکه

معظمه کشته شد بچندیکه عبدالملک بن مروان بسر داری حجاج بن

یوسف الشقی فرستاده بود پس مدت خلافت عبدالله بن زبیر

شش سال و یازده ماه و دوازده روز بود

الباقی از ایام خلافت بنی امیه

هشتاد و چهار سال و بیست

روز که مطابق با هزار

و هشت ماه و بیست

روز بوده باشد

و در تفسیر آیه شریفه (ليلة القدر خیر من الف شهر)

تفسیر بهزار ماهی شده که مدت سلطنت بنی

امیه بوده تقریباً

والحمد لله اولاً و آخر

و ظاهراً و باطناً



باب هشتم

در اسم و لقب و کنیه و نسب و در تاریخ ولادت و شهادت
حضرت مبین الحقایق والدقایق امام
جعفر الصادق علیه السلام

در تعیین زوجات و اولاد و اقارب و بعضی از تواریخ مهمه متعلقه
بزمان امامت آن بزرگوار و در ذکر قبور
متبر که واقعه در بلده طیبه قم
و در آن هشت فصل و یک خاتمه است
در اسم و لقب و کنیه و نسب آن بزرگوار

فصل اول

اما اسم شریف آنحضرت جعفر است و شهر القاب آن بزرگوار صادق است و شهر کنای آن
بزرگوار ابو عبدالله است
و در بحار از مناقب از محاسن برقی روایت کرده که حضرت صادق ع بضریس کنانی فرمودند چرا پدرت
ترا بضریس نامید

عرض کرد پدر شما چرا شما را جعفر نامید حضرت فرمود پدر تو از جهالت اسم ترا بضریس نامیده
چون بضریس اسم یکی از اولادهای شیطان است و اما پدر بزرگوار من تعلم و معرفت اسم مرا جعفر
نامیده چون جعفر اسم نهریست در بهشت

و شیخ صدوق ره در کتاب علل الشرائع از پیغمبر ص روایت کرده که فرمود هر گاه متولد شود
پسر من جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابیطالب ع پس نام بگذارید او را صادق چون از اولاد
او شخصی ظاهر شود اسم او جعفر است که مدعی امامت بشود بدون حقی و او را کذاب منگویند انتهى
(مراد جعفر بن علی الهادیست)

و اما نسب شریف آن بزرگوار
والد ماجد شان حضرت امام محمد باقر ع والده
ماجدشان در اصول کافی و غیر آن از کتب معتبره است که ام فروه بنت قاسم بن محمد بن ابی بکر
بوده و والده ام فروه اسماء بنت عبدالرحمن بن ابی بکر بوده
و در عمدة الطالب است که حضرت صادق ع علیه السلام فرمودند ولدنی ابوبکر مرتین و يقال
له عمود الشرف

و ایضا در اصول کافی از حضرت صادق روایت کرده که سعید بن مسیب و قاسم بن محمد بن ابی بکر
و ابو خالد کابلی از ثقات حضرت علی بن الحسین ع بودند بعد فرمود و کانت امی ممن امنت و اتفت و احسنت
والله يحب المحسنين قال وقال ابی ع یا ام فروه انی لادعوا الله لمدبني شیعتنا فی الیوم و اللیلة الف مرة لا نأخذ
فیما ینوبنا من الررایا نصبر علی ما نعلم من الثواب و هم یصبرون علی ما لا یعلمون بیان النون نزول الامر
و ههنا و دی در اثبات الوصیة فرموده و کان ابوها القاسم من ثقات اصحاب علی بن الحسین ع و کانت من
تقی نساء زمانها و رویت عن علی بن الحسین ع احادیث منها قوله لها یا ام فروه انی لادعوا لمدبني شیعتنا

فوالیوم واللیل الف مرة لا ناصیر علی ما نعلم وهم بصبروی علی ما لا یعلمون وهذه الروایة نظیر ما فی الکافی باسناده عن ابی عبد الله ع قال ع انا صبر وشیعتنا اصبر منفلت جعلت فداک کیف صاروا شیعتکم اصبر منکم قال لا نا ناصیر علی ما نعلم وشیعتنا یصبرون علی ما لا یعلمون

و محدث قمی در انوار البهیة میفرماید مخدرة ام فروه والده حضرت صادق ع خواهری داشت ام حکیم که عیال اسحق بن عبدالله بن جعفر بن ایطالب بود و آن از اسحق پسری آورد مسمی بقاسم و او بسیار جلیل القدر بود و امیر یمن بود و قاسم پسری آورد مسمی بداود المکنی بابی هاشم الجعفری البغدادی العالم الورع الثقة الجلیل و جناب ابی هاشم درک کرد حضرت رضا و بقیة ائمه اطهار را و از وکلای ناحیه مقدسه بود و از آل ابی طالب کسی مثل او نبود در علو نسب در زمانش چون سه پدر منتهی میشود بجناب جعفر بن ایطالب قاسم و اسحق و عبدالله و در جمادی الاول سنه دوست و شصت و یک در بغداد از دنیا رفت و قبرش مزار مشهوری است چنانچه مسعودی تصریح فرموده انتهى

فصل دوم در تاریخ ولادت باسعادت آن بزرگوار

در اصول کافی وارشاد مفید است ولد ابو عبدالله سنه ثلث وثمانین و قال ابن شهر آشوب ولدع بالمدينة يوم الجمعة عند طلوع الفجر و يقال يوم الاثنين لثلاث عشر ليلة بقیت من شهر ربیع الاول سنه ثلث وثمانین من الهجرة و کذا فی روضة الواعظین و اعلام الوری قال الشہید فی الدروس ولد بالمدينة فی يوم الاثنين سابع عشر شهر ربیع الاول سنه ثلاث وثمانین

پس معلوم شد که ولادت آن حضرت طلوع فجر روز هفدهم ربیع الاول سال هشتاد و سه بوده

فصل سوم در تاریخ رحلت و شهادت آن بزرگوار

در اصول کافی وارشاد مفید و روضة الواعظین است و مضی فی شوال سنه ثمان واربعمین و مائة و اربع و ستون سنه و فی الدروس و قبض ع فی شوال و قبل فی منتصف رجب يوم الاثنين سنه ثمان واربعمین و ماء و فی اعلام الوری و مضی ع فی النصف من رجب و يقال فی شوال سنه ثمان واربعمین و ماء پس معلوم شد که اصح در باب شهادت آن بزرگوار آنستکه در ماه شوال سنه صد و چهل و هشت بوده

چنانچه مجلسی در جلاء العیون فرموده خلافت نیست که رحلت آنحضرت در سال صد و چهل و هشت واقع شد خلاف آنستکه در ماه شوال بوده و بعضی دوشنبه پانزدهم ماه رجب سنه مذکور گفته اند انتهى لکن کسانیکه ماه شوال گفته اند تعیین روز را نکرده اند مگر در جنات الخلود گفته بیست و پنجم

و بنا بر مختار در تزویج رحلت حضرت امام زین العابدین و حضرت امام محمد باقر و حضرت امام جعفر صادق سلام الله علیهم اجمعین آن بزرگوار یازده سال و ده ماه و هشت روز با جدش حضرت امام زین العابدین بوده و بعد از جد بزرگوار نوزده سال و ده ماه و دو اذده روز با پدر بزرگوارش حضرت باقر ع بوده و بعد از پدر بزرگوارش سی و سه سال و ده ماه و هیجده روز مدت امامتش بوده و ده سال که از زمان سلطنت منصور دوانقی گذشت با مر آن ملعون آنحضرت را مسموم نمودند و گفتند که انگور مسموم با آنحضرت خورایندند و آنحضرت به آباء گرامش ملحق شد و بالا اتفاق آن حضرت در بقیع در پهلوی پدر بزرگوارش و جد تاجدارش و عم گرامش حضرت مجتبی ع مدفون شد

و در دمه الساکبه از مسعودی نقل کرده که بر روی قبر این بزرگواران در بقیع سنگی است که بر او نوشته است (بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله مبيد الامم ومحيي الرمم هذا قبر فاطمة بنت رسول الله سيدة نساء العالمين وقبر حسن بن علي بن ابي طالب وعلي بن الحسين بن علي بن ابي طالب ومحمد بن علي و جعفر بن محمد ع)

و بدانکه منصور دوانقی خیای ظالم و اذیت به حضرت امام جعفر صادق ع کرد و همیشه اوقات در مقام خواموش نمودن آن نور الهی بود

و در درالمسلوك از کافی روایت کرده که منصور دوانقی بمحمد بن اشعث گفت از برای من شخص صاحب عقلی طلب کن که آنچه من با و سفارش نمیم چنان کند محمد بن اشعث خالوی فلان بن مهاجر را معین نمود

منصور او را طلبید فرمود یا بن مهاجر این اموال را بگیر و برو بمدینه طیبه خدمت حضرت صادق ع و عبدالله المحض بن الحسن بن حسن المتبیین و جمعی دیگر از سادات اهل مدینه و بگو من مرد غریبی هستم از اهل خراسان و شیعیان شما که در خراسانند این اموال را بجهت شما فرستادند بعد که مالها را گرفتند بگو من واسطه هستم قبض رسیدی بمن بدهید که من صاحبانش نشان بدهم

(مقصودش این بود که بهانه بدست آورد و صدمه بوجود نازنین حضرت صادق ع رساند پس این مهاجر آن اموال را گرفته آمد بمدینه بعد که برگشت منصور گفت چه شد

عرض کرد اموال را گرفتند و قبض رسید دادند غیر حضرت صادق ع که در میان مسجد خدمتش رسیدم و آنحضرت نماز میخواند صبر کردم تا از نماز فارغ شد و برخاست تشریف ببرد من از عقبش روانه شدم حضرت توجهی بمن کرد فرمود

ایمرد از خدا بترس و مغرور مکن اهل بیت پیغمبر ص را چون اینها قریب العهدند بدولت بنی المروان (کنایه از اینکه در دولت بنی المروان باینها ظلم و تعدی زیادی شده و اموالشان بغارت رفته)

عرض کردم مگر چه شده ای پسر پیغمبر

حضرت سرش را نزدیک من آورد و تمام وقایع بین من و ترا خبر داد گویا آنحضرت میانه ما بوده منصور گفت یا بن مهاجر هیچوقت نیست که اهل بیت پیغمبر ص در میان آنها محدثی نباشد و امروز محدث میان اهل بیت پیغمبر ص حضرت جعفر بن محمد است

و در آشف الغمة است که حضرت صادق ع فرمود علمنا غابر و مزبور و نکت فی القلوب و نقر فی الاسماع و ان عندنا الجفر الا بیض و مصحف فاطمه و ان عندنا الجامعه فیها ما یحتاج الناس الیه

پس راوی سؤال کرد از تفسیر این کلمات فرمود اما غابر علم است بر آنچه بعد حادث میشود و اما مزبور علم است بآنچه قبل بوده و اما نکت در قلوب الهام است و اما نقر در اسما ع حدیث ملائکه است

که ما کلام آنها را میشنویم و شخص آنها را نمی بینیم

واما جفر احمر دعائی است که در اوست سلاح پیغمبر ص و بیرون نمیشود تا وقتی که قائم ما اهل بیت قیام فرماید

واما جفرا بیض دعائی است که در اوست تورات موسی و انجیل عیسی و زبور داود و سایر کتبی که از جانب حضرت احدیت نازل شده

واما مصحف فاطمه ع در اوست حوادثی که واقع میشود و اسماء ملوک زمین تا روز قیامت
واما جامعه کتابی است که طول او هفتاد ذراع است که حضرت پیغمبر ص املا فرموده و حضرت امیر بدست خود او را نوشته و در اوست والله جمیع آنچه مردم محتاجند تا روز قیامت حتی آنکه در اوست ارش خدشه و جلده و نصف جلده

و در ارشاد مفید است که منصور دوانقی امر کرد به ربیع حاجب که او حضرت صادق ع را احضار نماید چون حاضر شد چشم منصور بآن حضرت افتاد گفت خداوند مرا بکشد اگر ترا بقتل رسانم آیا با سلطنت من معارضه میکنی و عقب فتنه میگردی

حضرت فرمود

من چنین نکرده ام و طالب فتنه هم نیستم و اگر بتو چیزی گفته اند دروغ گفته اند و بر فرضی که راست گفته باشند بحضرت یوسف ظلم کردند و عفو کرد حضرت ایوب مبتلا ببلایات شد و صبر کرد و سلیمان عطا شد و شکر کرد و اینها پیغمبران بودند و تو هم نسبت باینها میرسد منصور گفت

فلان بن فلان بمن خیر داده که تو چنین و چنان کرده

حضرت فرمود او را حاضر کن

منصور او را حاضر کرد و رو کرد باو و گفت آیا نشنیدی از جعفر بن محمد که چنین و چنان فرموده

گفت چرا حضرت فرمود

من او را قسم میدهم آن مرد گفت قسم میخورم

حضرت فرمود بگو (برئت من حول الله و قوته و الجنات الی حولی و قوتی لقد فعل جعفر بن محمد کذا و کذا)

پس آن مرد امتناع کرد بعد از هنیئه قسم یاد نمود ساعتی نگذشت که بجهنم واصل شد حضرت فرمود

پاهای او را گرفته بکشید از مجلس بیرون برید

ربیع گفت وقتی که حضوت داخل شد بمنصور دیدم لبهای نازنین حضرت حرکت میکند و هر قدر حرکت میکرد غضب منصور فرو میشد تا وقتی که منصور از غضب خود فرو نشست و از آن بزرگوار راضی شد پس چون حضرت خارج شد از نزد منصور عرض کردم یا بن رسول الله ص چه دعا خواندید که غضب منصور فرو

نشست فرمود دعا کردم بدعاء جدم حضرت سیدالشهداء ع عرض کردم او چه دعا هست

فرمود اینست یا عدتی عند شدتی و یا غوثی عند کربتی احرسنی بعینک الی لا تنام و ا کفنی بر کنک الذی لا یرام

ربیع گفت من این دعا را حفظ کردم و هر وقت بشدتی گرفتار میشدم همین دعا را میخواندم خداوند

فرج مرحمت میفرمود

فصل چهارم

در احوالات اولادهای حضرت امام جعفر صادق ع
و زوجات آن بزرگوار

واما زوجه آن بزرگوار
چنانچه در ارشاد است

و در عمدة الطالب است که مخدرة فاطمه زوجه حضرت صادق ع بنت الحسن الاثرم بن حسن
المجتبی ابن علی ایطالب است

واما اولاد حضرت صادق علیه السلام
بزرگوار ده اولاد داشتند هفت پسر و سه دختر
اسمعیل که اکبر اولاد آن بزرگوار بود
عبدالله اذطع که اکبر بعد از اسمعیل بود - وام فروه و والده مساجده اینسه فاطمه بنت -
الحسن الاصر بن زین العابدین ع بود

و در عمدة الطالب است که والده اینسه فاطمه بنت الحسن الاثرم بن الحسن المجتبی ع بود و حضرت
موسی بن جعفر واسحق و محمد و والده مساجده اینسه بزرگوار حمیده ام ولد بود
و عباس و عالی و اسماء و فاطمه که والده هر یک ام ولد بودند

واما اسمعیل بن جعفر الصادق علیه السلام
در عمدة الطالب است که معروف بود
به اسمعیل الاعرج و اکبر اولادهای آنحضرت و آن بزرگوار خیلی او را دوست میداشت و در حیات
حضرت صادق علیه السلام از دنیا رفت در تربض و بر بالای دوشها او را حمل نمودند و بیغم دفن نمودند در
سنه صد و سی و شش

و در شرح صحیفه است که رحلت جناب اسمعیل صد و سی و سه بود
و در اکمال الدین است که چون جناب اسمعیل خواست از دنیا برود حضرت صادق ع جزع
زیادی کرد بعد که چشمهای پسر را بست از منزل بیرون رفت در حالتیکه قبای تازه پوشیده بود و امروز
نهی میگردد

اصحاب عرض کردند یا بن رسول الله ندایت شویم از شدت جزعیک در شما دیدیم گمان نداشتیم تا مدتی
از شما منتفع بشویم

حضرت فرمود انا اهل البيت نجزع ما لم تنزل المصیبة فاذا نزل صبرنا
و در ارشاد مفید است که بعد از حضرت صادق مردم سه فرقه شدند
قرقه ناجیه حقه قائل شدند بامامت موسی بن جعفر ع
و فرقه قائل شدند بامامت محمد بن اسمعیل بن جعفر الصادق ع و آنها قائلند بآنکه امامت حق اولاد
او و اولاد اولاد اوست تا آخر الزمان

و فرقه که شاذند قائل شدند بحیوة جناب اسماعیل و از این فرقه اخیره فعلا کسی معروف نیست
این دو فرقه را اسماعیلیه مینامند انتهى ما حاصله

و در عمده الطالب است و قتیکه رشید رفت به حجاز محمد بن اسمعیل بن جعفر الصادق ع رفت نزد
هرون گفت آیا خبر داری که در روی زمین دو خلیفه است که اموال و خراج نزد آنها جمع میشود

هرون گفت من و که محمد گفت تو و موسی بن جعفر ع و بعضی از اسرار را بهرون گفت
پس هرون امر کرد که حضرت موسی بن جعفر را بگیرند و حبس کنند و همین سعایت سبب شد برای
شهادت آن بزرگوار

و محمد بن اسمعیل پسری داشت مسمی بجعفر و او پسری داشت بمحمد الملقب بحبیب چون همه مردم او
را دوست میداشتند و فرزند آنجناب حبیب بن جعفر بن محمد بن اسمعیل بن جعفر الصادق ع در بلاد مغرب سکنی
داشتند و از اولاد او چهارده نفر در دیار مغرب و مصر خلیفه شدند در آخر دولت بنی العباس و ابتداء خلافت
آنها از سنه پانصد و پنجاه و شش بود و دوست و هفتاد و چهار سال سلطنت کردند و ایشان را سلاطین
اسماعیلیه نامند

و در مقاتل الطالبین است که جناب حسین بن علی بن محمد بن علی بن اسمعیل بن جعفر الصادق ع
در تفلیس که از بلاد ارمنیه است کشته شد و ظاهرا قبرشان هم در تفلیس است

و اما عبدالله افطح بن جعفر الصادق علیه السلام و در رجال است که او اکبر برادرانش
بود بعد از جناب اسمعیل و منزلت و مقامش نزد حضرت صادق ع از سایر اخوانش کمتر بود و او متهم
بود بمخالفت با پدرش حضرت صادق ع
در ارشاد است که بعد از پدر بزرگوارش مدعی امامت شد بدلیل اکبریت و جماعتی هم بامامت
او معتقد شدند و آنها را فطخیه نامیدند

و چون دانستند ضعف دعوی او را قائل شدند بامامت حضرت موسی بن جعفر
و جهت ملقب شدن با فطح چنانچه از رجال کشی نقل شده آنستکه او افطح الراس یا افطح الرجلین
بود یعنی سرش یا پاهایش پهن بود و ایشان نود روز بعد از حضرت صادق ع از دنیا رفتند و در رجال
کبیر است که بعد از هفتاد روز از دنیا رحلت کرد

و روایت شده که حضرت صادق بن جعفر فرمودند یا بنی ان اخاک سیجلس مجلسی
و یدعی الامامة بعدی فلا تنازعہ بکلمة فانه اول اهلی الحقانی

و اما اسحق بن جعفر الصادق در ارشاد است و کان اسحق بن جعفر ع اهل الفضل
و الصلاح و الاجتهاد و روی عنه الناس الحدیث و الاثار و کان اسحق یقول بامامة اخیه موسی بن جعفر ع و روی
عن ایه انه نص بالامامة علی اخیه موسی انتهى

و فی عمدة الطالب فاما اسحق بن جعفر الصادق یکنی امام محمد ویلقب بالمؤمن ولد بالعریض و کان
من شبه الناس برسول الله ص و امه ام اخیه موسی کاظم و کان محدثا جلیلا و کان سفیان بن عتیبه اذ روی
عنه یقول حدثنی الثقة الرضی اسحق بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین
و این بزرگوار شوهر سیده نفیسه بنت حسن الامیر بود المدفونة فی مصر که در باب چهارم گفته شد
و آن بزرگوار جد سادات بنی الزهره است

مثل علی بن ابراهیم بن محمد بن ابی الحسن ابن زهره ان علی بن محمد بن محمد بن احمد بن محمد
بن الحسین بن اسحق بن جعفر الصادق

و اما محمد الملقب بالذیاج ابن جعفر الصادق فی الارشاد و کان محمد بن جعفر سخیاً
شجاعاً و کان بصوم یوماً و یفطر یوماً -

و زوجه مکرمه اش خدیجه بنت عبدالله بن حسن بن حسن المجتبی بود و آن مخدره فرمود روزی جناب

محمد بن جعفر الصادق از منزل بالباسی خارج میشد که برگردد و آن لباس را در برداشته باشد بلکه آن لباس را به مردم میپوشانید و در هر روز يك گوسفند ذبح میکرد بجهت میهمانهایش و جناب محمد در سنه صد و نود و نه بمکه خروج کرد بمامون و جمعی هم او را متابعت و همراهی نمودند

مامون عیسی جلودی را فرستاد بجهت قتال باوی پس جمعیت او را متفرق نمودند و آن حضرت را گرفته فرستاد بخراسان نزد مامون چون رسید نزد مامون او را اکرام نمود و جایزه قابلی باو داد و در خراسان در نزد مامون توقف نمود الی ان قال و توفی محمد بن جعفر بخراسان

و در عیون اخبار الرضا از بیهقی نقل کرده که در سنه دو بیست هجری مامون رجاء بن ابی الضحاک را با یاسر خادم از خراسان روانه کرده بجهت اشخاص و حاضر نمودن حضرت علی بن موسی الرضا و جناب محمد بن جعفر الصادق

و در عمدة الطالب است و اما محمد الدیاج ابن جعفر الصادق لقب بذلك احسن وجهه و یلقب ایضا بالمأمون و مات بجرجان و قبره بهاوله تسع و خمسون سنه و ولد محمد الدیاج اربع عشر بنتا و ثلاثه عشر ذکرا و بدانکه در مدفن آن بزرگوار چهار قولست چنانچه سابقا در خاتمه باب چهارم گفته شد

و اما عباس بن جعفر الصادق علیه السلام در ارشاد است و کان العباس بن

جعفر فاضلاً نبیلاً

و اما علی بن جعفر الصادق علیه السلام فی الارشاد و کان علی بن جعفر روایة

للمحدث شدید الطریق شدید الورع و التقوی کثیر الفضل و لزم اخاه موسی و روی عنه شیئا کثیرا من الاخبار **و در اصول کافی** از محمد بن الحسن العمار نقل میکند گفت خدمت جناب علی بن جعفر نشسته بودم ناگاه داخل شد حضرت محمد بن علی الجواد پس علی بن جعفر از جای خود جستن کرد بدون عصائی و ردائی پس دست حضرت جواد را بوسید و تعظیم کرد حضرت فرمودند عمو بنشین خداوند ترا رحمت کند عرض کرد چگونه من بنشینم و حال آنکه ایستاده باشید پس چون علی بن جعفر بر گشت مکان اولش اصحاب او را سرزنش کردند و گفتند تو عمو ی پدر او هستی معذک این قسم احترام میکنی فرمود ساکت شوید و دست بمحاسن گرفت فرمود

اذا کان الله لم یوهل هذه الشیبه و اهل هذا الفتی و وضعه حیث وضعه انکر فضله نعموز بالله مما

تقولون بل اناله عبد

یعنی زمانیکه خداوند این پسر مرد را قابل امامت ندید و این جوان را قابل دید آیا من منکر بشوم فضل او را بنده میبرم بخداوند از آنچه شما میگوئید بلکه من بنده او هستم

و در عمده الطالب است که کنیه جناب علی عریضی ابوالحسن است و او اصغر اولاد حضرت صادق بود و در هنگام رحلت حضرت صادق این آقا زاده طفل بود و کان عالما کبیرا و روایت کرده از برادرش حضرت موسی بن جعفر و از پسر عموی پدرش جناب حسین ذی الدمعة ابن زید الشهید ابن علی بن الحسین زین العابدین و آن بزرگوار زنده بود تا زمان حضرت امام علی الهادی ع رادرک فرمود و در زمان امام دهم ع از دنیا رحلت فرمود و محل دفن علی بن جعفر در سه جامه محتمل است چنانچه سابقا در خاتمه باب چهارم گفته شد

و در روضات است که قبر سید ابوالحسن الملقب به زین العابدین بن علی بن احمد بن عیسی بن

محمد بن علی العریضی بن جعفر الصادق ع در اصفهان است و مرقدش قبه عالیّه دارد
 و اما ام فروه معلوم میشود که حضرت صادق ع باین مخدره خیلی علاقه داشته که اسم مقدس والده
 ماجده اش را باین مکرمه داده
 و در مناقب است که ام فروه را حضرت صادق ع تزویج فرمود بعموزاده اش پسر جناب زید بن علی
 بن الحسین ع
 و ام السّمَاء وفاطمه حالات این دو مخدره را حقیر در جائی ندیده ام

فصل پنجم در ذکر حواریین حضرت صادق ع و بعضی از اصحاب و مادحین آن بزرگوار

اما حواریین آنحضرت در باب هفتم در ضمن حواریین حضرت باقر معلوم شد

اما باب آنحضرت در مناقب است بابه محمد بن سنان که از ولد زاهر مولای جناب

عمر بن حمق بوده
 و در باب پنجم گفته شد که زاهر از شهداء در رکاب حضرت سیدالشهداء ع بود
 و اما اصحابه سلام الله علیه فان اصحاب الحديث قد جمعوا اصحاب الرواة منه من الثقات علی
 اختلافهم فی الاراء والمقالات فكانوا اربعة آلات رجل
 و در در المسلوک از شیخ مفید نقل کرده قال کان الصادق ع من بین اخوته خلیفه ایه و وصیه والقائم
 بالامامة من بعده و برز عن جماعتهم بالفضل و کان ابینهم ذکر او اعظمهم قدرا واجلهم فی العامة والخاصة
 و نقل الناس عنه من العلوم ما سارت به الرکبان و انتشر ذکره فی البلدان ولم ینقل العلماء عن احد من اهل
 بیته مثل ما نقل عنه
 و فی المناقب و اجمعت الصابة علی تصدیق سنة من فقهاء و هم جمیل بن دراج و عبدالله بن
 مسکان و عبدالله بن بکیر و حماد بن عیسی و ابان بن عثمان انتهى

و اما جمیل بن دراج برادر نوح بن دراج بوده

و از کشی نقل شده انه ممن اجمعت العصابة علی تصحیح ما تصح عنه فیما یقول و الاقرار له بالفقه
 و ایشان اکبر سنا بودند از برادرشان نوح بن دراج و در آخر عمر کور شدند - و در ایام حضرت
 رضا ع از دنیا رفتند
 و از فضل بن شاذان روایت شده گفت داخل شدم بر محمد بن ابی عمیر در حالتیکه او ساجد بود
 و سجده را طول داد چون سراز سجده برداشت من طول سجده او را بوی گفتم چگونه است اگر
 به بنی جمیل بن دراج را
 ابن ابی عمیر گفت داخل شدم بر جمیل بن دراج و حال اینکه او ساجد بود و سجده را طول میداد
 بعد که سر برداشت بن ابی عمیر گفت سجده را طول دادی گفت چگونه است اگر مبدیدی

معروف بن خربوذرا

واما عبدالله بن مسكان
 از رجال كشي روايت شده انه ممن اجمعت العصابة على تصحيح
 ما يصح عنه وتصديقه لما يقول واقرروا له بالفقه
 ودر رجال از محمد بن مسعود روايت کرده که این مسكان داخل نمیشد بر حضرت صادق از ترس
 آنکه مبادا حق اجلال واحترام آنحضرت را ادا نکند
 واما عبدالله بن بكير بن اعين
 برادر زاده زرارة بن اعين بود و او فطحي مذهب بوده
 واز رجال كشي نقل شده است ان عبدالله بن بكير ممن اجمعت العصابة على تصحيح ما يصح عنه و
 اقرروا له بالفقه

در سنه دويست و نه از دنيا رفت

واما حماد بن عيسى

وا از كشي نقل شده اجمعت الممت العصابة على تصحيح ما يصح عنه واقرروا له بالفقه
 وفي رجال الكبير انه كان ثقة في حديثه صدوقا
 وايشا در رجال از حماد بن عيسى نقل کرده گفت داخل شد بر حضرت ابوالحسن الاول ع
 که حضرت موسی بن جعفر ع باشد عرض کردم فدایت شوم از خدا بخوانم بمن روزی فرماید خانه و زوجه
 و اولادی و خادمی و حج در هر سالی پس حضرت فرمود اللهم صلي محمد و آل محمد و ارزقه دارا و
 زوجه و ولدا و خادما و الحج خمسين سنة چون فرمود خمسين دانسیم که زیاده بر پنجاه سال زندگی
 نخواهم کرد
 و گفت من چهل و هشت حج بجا آوردم و اینست خانه من که خداوند بمن روزی فرمود و اینست
 زوجه من که در پشت پرده است و صدای مرا میشنود و اینست پسر من و اینست خادم من که خداوند تمام
 اینهارا بمن مرحمت فرمود
 بعد از اینسخن دو حج دیگر بجا آورد چون سال سوم شد خواست مشرف شود بحج چون بموضع
 احرام رسید که غل احرام بنماید سیلی آمد و او را غرق نمود و وفات او سنه دويست و نه بود و زیاده بر
 نود سال عمر کرد و اصلش از کوفه بود و مسکنش در بصره بود
 واما حماد بن عثمان
 در رجال است ثقة جليل القدر

وا از كشي روايت شده و حماد ممن اجمعت العصابة على تصحيح ما يصح عنه الاقرار له بالفقه
 واما ابان بن عثمان
 در رجال است اجمعت العصابة على تصحيح ما يصح من هولاء و تصديقه
 لما يقولوا و اقرروا لهم بالفقه

مراد این شئی از فقهائ نفر هستند که، انکار شد

و در رواشع سهویه از كشي روايت کرده که جماعتی از رواة هستند که اجماع نمودند اصحاب
 بر تصحيح ما يصح عنهم و اقرار نمودند از برای آنها بفقہ و فضل و ضبط و ثقة بودن هر چند روایاتشان مرسل
 یا مرع باشد و بعضی از آنها فاسد الهمیده هستند لکن وثاقتشان بدرجه قصوی میباشد و آنها سه طیفه هستند

طبقه اول شش نفر از اصحاب حضرت باقر ع هستند و گفتند ائمه اولین آن شش نفر

هستند زاره و معروف بن حربوذ و برید بن معویة بن العجای و ابوبصیر الاسدی و فضیل بن یسار و محمد بن مسلم الطائفی - و گفتند ائمه این شش نفر زاره بود و بعضی در عوض ابوبصیر الاسدی ابوبصیر مرادی را گفتند که لیث بن بختری باشد

طبقه دوم از اصحاب امام جعفر صادق ع هستند که اجمعت العصابة علی تصحیح مایصح

عنهم و آنها هم شش نفرند

جمیل بن دراج و عبدالله بن مسکان و عبدالله بن بکیر و حماد بن عیسی و ابان بن عثمان و حماد بن عثمان

و از علامه نقل فرموده که عبدالله بن بکیر و ابان بن عثمان فطاحی بودند معذک اجمعت العصابة علی تصحیح مایصح عنهما

طبقه سوم از اصحاب حضرت کاظم و حضرت رضاع بودند که اجمعت العصابة علی

تصحیح مایصح عنهم

و آنها هم شش نفرند

یونس بن عبدالرحمن و صفوان بن یحیی و محمد بن ابی عمیر و عبدالله بن مغیره و حسن بن محبوب و احمد بن محمد بن ابی نصر

و بعضی عوض حسن ولد محبوب حسن ولد علی ولد فضال را گفتند و بعضی فضالة ولد ایوب را گفتند و بعضی عثمان ولد عیسی را گفتند

و فرموده ائمه تمام مذکورین در این طبقه یونس بن عبدالرحمن و صفوان ولد یحیی است و نقل میفرماید که مراسیل تمام این هیجده نفر بلکه بیست و دو نفر و مرافیعشان و مقاطیعشان در نزد اصحاب بمنزلة صحاح است انتهى

و از خواص اصحاب حضرت امام جعفر صادق ع بود جناب هشام ولد حکم و هشام ولد سالم و محمد ولد علی نعمان الاحول الملقب بمؤن الطاق و معلی ولد خنیس و اسحق ولد عمار و معویة بن عمار و یونس بن یعقوب

و اما هشام بن حکم الکندی الشیبانی الکوفی از اعظم ائمه کلام و از کبار اعلام است

و مذهب مطالب کلامیه و مروج مذهب امامیه بوده و شیر بیشه تلامذه حضرت صادق ع بود و در سال صد و هفتاد و نه در کوفة وفات نمود

و چون خبر فوت او به حضرت رضاع رسید آن بزرگوار بر هشام رحمت فرستاد و مباحثه او در بصره با عمر بن عبیده رئیس متعزله در بحار و غیر آن نوشته شده و معروفست

و در بحار یک باب ذکر فرموده در احتجاجات هشام بن حکم فی امامة و بدو امره و ما آل الیه امره الی وفاته

فهی رجال الکبیر انه ثقة -

و اما هشام بن سالم الجوالقی الجوزجانی الکوفی

واما محمد بن علی بن نعمان الاحول الملقب بمرمن الطاق البجلی الکوفی الصیرفی
ومخالفان از عداوت اورا شیطان الطاق میگفتند و ایشان با ابوحنیفه مذاکراتی داشتند
و در روایت است کہ ابوحنیفه روزی بہ مؤمن طان گفت شما قائل ہستید بر رجعت پس

ہزار درہم بمن بدهید تا من در رجعت بشما ہزار اشرفی بدهم -
جناب مؤمن طاق فرمود تو بمن یک کفیلی بده کہ در رجعت بصورت انسان باشی نہ بصورت خنزیر
تا من بتو این مبلغ را بدهم
و در روایت است کہ روزی مؤمن طاق با ابوحنیفه در کوچہ ہای کوفہ میگذشت شخصی فریاد

میزد من یدلی علی صبی ضال -
مؤمن طاق گفت صبی ضال را من ندیدہ ام و اما شیخ ضال را اگر بخواہی اینست (و اشارہ
کرد بہ ابوحنیفہ)

و وقتی کہ حضرت صادق ع از دنیا رفت ابوحنیفہ بمؤمن طاق گفت مات امامک - مؤمن فرمود اما
امامک فمن المنتظرین الیوم الیوقت المعلوم (کہ مردا شیطانست

واما معلی بن خنس از غیبت شیخ طوسی نقل شدہ انہ کان من قوام ابی عبد اللہ ع

و کان محمودا عنده ومضى علی منهاجہ - و آخر الامر اورا در مدینہ شہید نمودند
واما اسحق بن عمار الصیرفی از شیخ طوسی نقل شدہ انہ ثقة واصلہ معتمد علیہ
واما معویۃ بن عمار در کتاب رجال است کان وجہا من اصحابنا متقدما کبیرا لشان عظیم

المحل ثقة و در سنہ صد و ہفتاد و پنج از دنیا رفت
واما یونس بن یعقوب در زمان حضرت امام رضا ع از دنیا رفت و حضرت امام رضا اورا کفن
کردند و در بقیع دفن کردند

واما مادح بن حضرت صادق ع یکی اشجع السامی بود
و در امالی شیخ طوسی است از حضرت موسی بن جعفر روایت کردہ کہ فرمود من خدمت پدر
بر رگوارم حضرت صادق ع بودم کہ اشجع سلمی وارد شد کہ آن بزرگوار رادمح کند دید حضرت علیل
و مریض است اشجع سکوت نمود حضرت فرمود بگو آنچه گفتہ عرض کرد

البسک الله منه عافية
فی نومک المری وفی ارقک
یخرج من جسمک القسام کما
اخرج ذل السؤال من عنقو

حضرت بغلامش فرمود چہ مقدار با تو هست عرض کرد چہ درہم فرمود بده اورا باشجع
اشجع گرفت و تشکر نمود و مراجعت کرد حضرت فرمود اورا برگردانید چون برگشت عرض کرد یا سیدی
بمن عطا فرمودی و مرا مستغنی نمودی دیگر چرا مرا برگردانیدی حضرت فرمود پدر بزرگوارم از پدرانش از جدم
حضرت پیغمبر ص روایت کردہ کہ فرمود
(خیر العطاء ما ابقى وانما اعطيتک لا یبقى) این انگشتر را بگیر من دہ ہزار درہم بشمن و بہاء
او دادہ ام ہر وقت محتاج شدی اورا بہ من قیمت بفروش

عرض کرد یا سیدی من خیلی بسفر میروم و در مواضع مخوفه و اضح می‌شوم چیزی بمن تعلیم فرما که موجب طمانینه قلب من باشد فرمود اگر یکوقتی بر امری خائف و ترسان شدی دست راست خود را بالای سر بگنار و با آواز بلند بخوان (افغیردین الله ینغون وله اسلم من فی السموات والارض طوعا و کرها و الیه ترجعون)

اشجع گفت دروادی مبتلا شدم باجنه قائلی گفت بگیرد او را پس من این آیه شریفه را تلاوت نمودم ناگاه قائلی گفت چگونه بگیریم او را و حال آنکه متوسل شده بآیه شریفه و دیگر از ملاحین آن حضرت سید اسمعیل بن محمد الحمیری بود صاحب قصیده « لام عمرو بالملوی مربع »

در امالی شیخ طوسی از علی بن حسین بن ابی الحرب از پدرش روایت کرده گفت رفتم بعیادت سید اسمعیل بن محمد حمیری در مرض موتش در حالتیکه او مشغول جان دادن بود دیدم در نزد او جمعی از همسایه گانش که عثمانیه بودند نشسته اند - و سید بسیار خوش صورت بود ناگاه در صورتش نقطه سیاهی ظاهر شد مثل مرکب و کم کم زیاد شد تا آنکه تمام صورتش را گرفت پس شیعیانی که حاضر بودند بسیار مغموم شدند و نوا صبیکه حاضر بودند اظهار سرور و شجاعت نمودند پس قدری نگذشت که در صورتش لعله سفیدی ظاهر شد کم کم زیاد شد تا آنکه تمام صورتش نورانی شد و انشاد کرد

لن ینجی محبه من هنات

و عقالی الاله عن سیئات

و تولد اعلیا حتی الممات

واحد بعد واحد بالصفات

کذب الزاعمون ان علیا

قدور بی دخلت جنة عدن

فا بشر و الیوم اولیاء علی

ثم من بعده تولوا بنیه

بعد گفت اشهدان لا اله الا الله حقا و اشهدان محمدا رسول الله ص حقا و اشهدان علیا امیر المومنین ع حقا و اشهدان لا اله الا الله بعد چشمهایش را بر هم گذارد و روح از بدنش مفارقت نمود و این خبر منتشر شد و موافق و مخالف بجنایزه اش حاضر شدند و در روایت کشی است و قتیکه سید صورتش سیاه شد گفت هکذا یفعل باولیائکم یا امیر المومنین پس صورتش مثل ماه شب چهارده روشن و نورانی شد و انشاد کرد

تلقاه بالبشری لدی الموت یضحک

فلیس له الا الی النار مسلک

و مالی و ما اصبح فی الارض املک

و انسی به حبیل من هواک لملک

و انا نعا دی مبغضیک و ترک الخ

احب الذی من مات من اهل وده

من مات یهوی غیره من عدوه

ابا حسن تفدیک نفسی و اسرتی

ابا حسن انسی بفضلک عارف

وانت وصی المصطفی و ابن عمه

و در بحار از موالفات بعضی از اصحاب روایت کرده از سهل بن ذبیان گفت داخل شدم بر علی بن موسی حضرت فرمود مرحبا بک یا بن ذبیان الساعة میخواستم عقب تو روانه کنم بجهت خوابگاه دیشب دیده ام عرض کردم انشاء الله خیر است فرمود در خواب دیدم نردبانی که صد پایه دارد نصب شده برای من من رفتم بالای آن نردبان پس داخل شدم بقبه سبزیکه ظاهرش از باطنش دیده میشد و دیدم جدم پیغمبر ص را که نشسته و در مقابلش شخص بزرگواری نشسته بود و دو طرفش دو جوان نشسته بودند که نور از صورتشان ساطع بود و بک مخدیره هم نشسته بود و شخصی مقابل پیغمبر ص ایستاده بود پس پیغمبر ص مرا دید فرمود مرحبا بک یا ولدی یا علی بن موسی الرضا سلام کن بر پدرت امیر المومنین ع من سلام کردم بعد فرمود سلام کن بر

مادرت فاطمه زهراء من سلام کردم بعد فرمود سلام کن بدو پدرت حسن و حسین من سلام کردم
بعد فرمود سلام کن بشاعر و مادح مادر دارد دنیا سید اسماعیل حمیری پس سلام کردم و نشستم -
حضرت پیغمبر ص رو فرمود بسید و گفت بخوان قصیده ات پس خواند

لام عمرو باللوی مربع طامه اعلا مها بلقع

پس پیغمبر ص گریه کرد تا رسید باین شعر

ورایه یقدمها حیدر ووجهه کالشمش از تطلع

پیغمبر ص و فاطمه زهراء و تمام کسانی که حاضر بودند بگریه افتادند و چون این شعر را گفت

قالوا له لو شئت اعلمتنا الی من الغایة والمفرع

پیغمبر ص دستهایش را بآسمان بلند کرد و عرض کرد خداوندا تو شاهدی بر من و بر این امت که
بآنها گفتم غایه و مفرع علی بن ابی طالب ع است (واشاره فرمود بامیرالمؤمنین ع که مقابلش نشسته بود)
بعد که سید قصیده اش را تمام کرد پیغمبر ص نظر فرمود بمن فرمود ای علی بن موسی حفظ کن
این قصیده را و امر کن شیعیان ما را بحفظ او و بآنها بگو که هر کس مداومت نماید بخواندن این
قصیده من ضامن میشوم برای او بهشت را انتهى

و مخفی نماند که این قصیده شریفه سید حمیری پنجاه و چهار بیت است و چقدر مضامین عالیّه دارد

فصل ششم درذکری از وقایع مهمه که در زمان امامت حضرت صادق ع واقع شد

گفتم که ابتدا امامت این بزرگوار از حین ارتحال پدر بزرگوارش حضرت امام محمد باقر ص
بود که علی الاصح هفتم ماه ذیحجه سنه صد و چهارده هجری بوده

و در سنه صد و پانزده هجری در شام و باء شدیدی پیدا شد و در خراسان بلای قحط

و غلا شیوع یافت - و ایضا در این سال قاضی ابوسهل بن عبدالله بن بریده الاسلامی از دنیا رفت -
و هم در این سال ضحاک بن فیروز دیلمی از دنیا رفت

و در سنه صد و شانزده هجری قاضی کوفه حجار بن وثار از دنیا رفت

و در سنه صد و هفده هجری در سابق باب پنجم از تاریخ ابن خلکان نقل شده که

مخدره سکینه بنت الحسین ع روز ۵ شنبه ۵ ماه ربیع المولود سنه صد و هفده در مدینه طیبه از دنیا رحلت فرمود
و در تاریخ ابن اثیر است که در سنه صد و هفده توفیت فاطمه بنت الحسین بن علی و سکینه
ابنة الحسین بن علی ع

و در سنه صد و هیجده هجری علی بن عبدالله بن عباس بن عبدالمطلب جد عبدالله

سفاخ و منصور دوانقی ابنی محمد بن عبدالله بن عباس بن عبدالمطلب در حمیمه که از اعمال شام است
در سن هفتاد و هشت سالگی از دنیا رفت و گفته شده که ولادتش در لیله شهادت حضرت امیر ع بوده و
لذا پدرش اسمش را علی گذارد و قال سمیته باسم احب الناس الی

« در ذکر بعضی از وقایع مهمه زمان امامت حضرت صادق ع » (۴۱۹)

و در سنه صد و بیست در ارشاد شیخ مفید است که شهادت جناب زید بن علی بن الحسین ع

روز دوشنبه دوم ماه صفر سنه صد و بیست بود و سن شریفش چهل و دو سال بود و میفرماید و کان زید
عین اخوته بعد ابی جعفر ع و افضلهم و کان عابداً و رعا فقیهاً سخیا شجاعاً و ظهراً بالسیف یا امر بالمعروف
و نهی عن المنکر و یطلب بشارات الحسین

و در تاریخ طبری از واقعی نقل میکند که شهادت آن بزرگوار در سنه صد و بیست و یک بود
و از هشام کلینی نقل میکند که از ابی مخنف روایت کرده که شهادت آن بزرگوار در سنه صد و
بیست و دو بوده

و علت شهادت جناب زید و کیفیت آن در باب ششم در ضمن احوالات اولادهای حضرت علی بن -
الحسین ع ذکر شد مراجع
و در کامل ابن اثیر است که ظهور جناب زید در سنه صد و بیست و یک بود و شهادتش سنه صد و
بیست و دو بود

در سنه صد و بیست و چهار محمد بن علی بن عبدالله بن عباس بن عبدالمطلب

پدر سفاح و منصور دوانقی و ابراهیم الامام رفت از دنیا رفت
هشام بن عبدالملک بن مروان بجهنم واصل شد
و در سنه صد و بیست و پنج

و ایضا در سنه صد و بیست و پنج ولید بن یزید بن عبدالملک امر کرد یحیی بن زید بن علی بن -
الحسین را در جوزجان شهید نمودند و اجمال قصه شهادت ایشان در باب ششم در ذیل احوالات
جناب زید گفته شد و در چهاردهم ماه صفر سنه بیست و هفت مردم بامروان الحمار بن محمد بن مروان
بن الحکم در دمشق بیعت کردند و ابراهیم را از خلافت خلع نمودند و ابراهیم بن ولیدهم بامروان بیعت کرد
و ایضا در این سال عبدالله بن معویه بن عبدالله بن جعفر الطیار در کوفه ظهور نمود و مردم را
بسوی خود دعوت نمود

و ایضا در این سال سوید بن غفلة الجعفی در سن صد و بیست سالگی از دنیا رفت - و از برقی
نقل شده انه من اولیاء امیر المومنین

و ایضا در این سال ابومسلم مروزی خروج کرد - و در شرح شافیه است که اسم ابی
مسلم ابراهیم بن عثمان بن بشار است که در سنه صد در اصفهان متولد شد و در کوفه نشو و نما کرد چون
پانزده ساله شد ملحق شد با ابراهیم امام برادر سفاح بن محمد بن علی بن عبدالله بن عباس بن عبدالمطلب
و او امر کرد که اسمش را عبدالرحمن گذارد و کنیه اش را ابومسلم و در سنه صد و بیست و چهار ابراهیم
امام او را خفاء فرستاد بخراسان که مردم را دعوت کند بخلافت بنی العباس
و در سنه صد و بیست و هفت ابومسلم خروج کرد و دولت بنی المروان را درهم شکست

و در سنه صد و بیست و هشت ضحاک بن قیس خارجی و عسکر او بدست مروان -

الحمار در یکی از اعمال ما دین گشته شد - و در این سال عاصم که از قرآء سبعه و جابر بن یزید

الجعفی و محمد بن مسلم از دنیا رفتند

و ایضا در این سال ابراهیم امام نوشت باصحابش در خراسان که من تسلیم نمودم امارت آن بلاد را بای مسلم حکم او حکم منست و امر او امر من

و در سنه صد و بیست و نه در کامل ابن اثیر است که جناب عبدالله بن معویه بن عبدالله بن جعفر الطیار را با دو برادرش حسن و یزید ابنی معویه بن عبدالله بن جعفر الطیار را در شهر هرات محبوس نمودند با امر ابو مسلم مروزی

بعد ابو مسلم نوشت بمالك بن هشم الخزاعی که والی هرات بود که جناب عبدالله را بقتل رساند و دو برادرش را رها کند

و ایضا در این سنه ابو مسلم مستولی شد باقلیم خراسان و خود ابراهیم امام آمد بجانب عراق با هفتاد هزار سواره و اقبال نمود دنیا بر بنی العباس و ادبار نمود از بنی امیه

و در سنه صد و سی نصر بن سیار که والی خراسان بود مردم را دعوت میکرد بمروان الحمار و ابو مسلم خراسانی و جمعی که با او بودند دعوت میکردند مردم را به بیعت کردن با ابراهیم الامام ابن محمد بن علی بن عبدالله بن عباس برادر سفاح و منصور دوانقی - و جمعی از خوارج هم داخل مکه و مدینه شدند و مردم را دعوت میکردند به بیعت عبدالله بن یحیی الکندی و او اسم خود را طالب الحق گذارده بود مروان الحمار لشکر زیادی فرستاد بجانب طائف و با خوارج مقاتله نمودند و عبدالله بن یحیی الکندی الملقب بطالب الحق از صنعاء یمن آمد بطائف و بین عبدالله و اتباعش از خوارج و بین جیش مروان مقاتله عظیمی واقع شد و در آن مقاتله عبدالله بن یحیی کشته شد و بقیه خوارج ملحق شدند ببلاد حضرت مروت و در حینی که لشکر مروان بن حمار مشغول مقاتله با خوارج بودند امر ابو مسلم که داعی عباسیین بود در خراسان غلبه یافت و نصر بن سیار که داعی بنی امیه بود در ضعف و مغلوبیت بود تا آنکه نصر بن سیار از خراسان خارج شد و آمد بساوه و در آنجا اقامت نمود تا سنه صد و سی و یک از دنیا رفت و قبل از فوتش از ساوه کاغذی نوشت به مروان بن حمار که در حران بود و تفصیل ضعف حال خود و خروج خود را از خراسان و قوه ابو مسلم مروزی را نوشت

در بین آنکه مروان بن حمار کاغذ نصر بن سیار را قرائت میکرد جاسوسهای مروان کاغذی را که ابو مسلم نوشته بود با ابراهیم الامام که در یکی از قری شام بود از دست قاصد گرفته آوردند نزد مروان الحمار و در آن کاغذ نوشته بود تقویت کار خود و بیعت مردم خراسان را با ابراهیم الامام پس مروان الحمار کاغذ ابو مسلم را خواند و جایزه زیادی بقاصد داد و گفت کاغذ را ببر نزد ابراهیم الامام و باو گفت جوابش را گرفته بیاور نزد من

قاصد رفت نزد ابراهیم امام و کاغذ ابو مسلم را خواند و بخط خود جواب ابو مسلم نوشت و او را ترغیب نمود بجهد نمودن در اخذ بیعت از مردم برای او این کاغذ را قاصد آورد نزد مروان حمار کاغذ را ضبط نمود و قاصد را هم حبس کرد و نوشت بجاکم قریه از قرای شام که ابراهیم الامام در آن قریه بود او را دست بسته بفرستند در حران نزد مروان الحمار

چون وارد شد ابراهیم بمروان الحمار بن مروان و ابراهیم مذاکراتی شد و ابراهیم منکر شد از آنچه نوشته بود با ابو مسلم بعد مروان کاغذ ابراهیم را نشان داد و قاصد را حاضر کرد و گفت آیا می شناسی این شخص را و این خط را ابراهیم مطلب را دانست

« در ذکر بعضی از وقایع مهمه زمان امامت حضرت صادق ع » (۴۲۱)

بعد مروان حمار حکم کرد که ابراهیم امام و جمعی از بنی عباس را حبس نمودند در حران که نزدیک رقه است و آنجا دو ماه در محبس بودند - بعد جمعی از موالیان مروان داخل محبس شدند و ابراهیم را در آنجا بقتل رسانیدند - خبر قتل ابراهیم به بنی العباس رسید خفیتا وارد کوفه شدند و جمع کثیری با ابوالعباس سفاح برادر ابراهیم الامام بخلافت بیعت نمودند در سیزدهم ربیع الثانی سنه صد و سی و دو

و در حبیب السیر است که روز جمعه از جمعات ربیع الاول با جمادی الاولی سنه صد و سی و دو سفاح بحشمت هر چه تمامتر بمسجد جامع رفت و بر منبر برآمد و بر خلاف بنی امیه ایستاد و خطبه خواند بجماعت نماز خواند و مرتبه دیگر بر منبر صعود کرد و خطبه فصیح و بلیغ آغاز کرد و چون در آن روز ضعفی تمام داشت بر بالای منبر نشست و عمش داود بن علی بیک درجه پائین تر ایستاده و خطبه را تمام کرد و گفت ای مردم بدانید که بعد از فوت حضرت رسول ص خلیفه بر حق پای باین منبر ننهاده مگر حضرت امیر ع و این امام که بر منبر نشسته بر شما پوشیده نماناد که این امر بمامتعلق شد و از میان ما بیرون نرود تا وقتی که عیسی ع از آسمان فرود آید - و بعد ابوالعباس سفاح لشکر زیادی فرستاد بسرداری عمش عبیدالله بن علی بن عبدالله بن عباس بطلب مروان الحمار عبیدالله بن علی بالشکریان بجانب حران آمدند -

مروان الحمار با اهلیش و سایر بنی امیه از حران خارج شدند و از فرات عبور نمودند - پس عبیدالله بن علی حکم کرد که قصر او را در حران خراب کردند و بر خزائن و اموال او استیلا یافتند - و مروان با همراهانش رفتند تا رسیدند بمصر

عبیدالله بن علی هم با لشکر خود وارد شام شدند و جمع کثیری از بنی امیه و اتباع آنها را بقتل رسانیدند و بعضی از بنی امیه را فرستاد بکوفه نزد سفاح و سفاح آنها را بقتل رسانید - بعد از آنجا عبیدالله بن علی روانه شد بجانب مصر و در بر صیر که یکی از قری مصر است بن لشکر مروان الحمار و لشکر عبیدالله بن علی مقابله عظیمی واقع شد

و در بیست و هفتم ذیحجه سنه صد و سی و دو مروان حمار را با جمع کثیری از بنی امیه بقتل رسانید - وجهت آنکه ابو مسلم که اصلا اصفهانی بود او را مروزی مینامیدند آنستکه ابو مسلم از ناحیه مرو خروج نموده و منسوب با او را مروزی مینامند بغیر قیاس

وجهت آنکه مروان ملقب شد بمروان الحمار آنستکه اهل جاهلیت کسیرا که در قرن صد واقع شد حمار مینامیدند و از زمان صلح حضرت مجتبی ع بامعاویه که اول ملوک بنی امیه تا آخر ملوک بنی امیه که مروان حمار بود تقریبا صد سال گذشته بود

و مخفی نماناد که از مروج الذهب مستفاد میشود کسانی که قائل بودند بخلافت بنی العباس دو طایفه بودند

اول - جماعت راوندیه بودند که میگویند احق مردم بخلافت بعد از پیغمبر ص جناب عباس بود چون بدلیل آیه و اولوالارحام عباس مقدم بر سایرین بود و این طایفه تبری میجویند از ابابکر و عمرو عثمان و الکن قائل بخلافت علی هستند با اجازه خود عباس بن عبدالمطلب چنانچه آنفا نقل شد از داود بن علی عموی سفاح که روی منبر در کوفه گفت ایها الناس لم یقم فیکم امام بعد رسول الله الاعلی بن ابیطالب ع وهذا القائم فیکم یعنی ابوالعباس سفاح

دوم - جماعت کیسیانه بودند که میگویند امام بعد از حضرت سیدالشهداء ع محمد حنفیه بوده و او وصیت کرد به پسرش ابوهاشم و او وقتیکه خواست در شام از دنیا رحلت بفرماید وصیت کرد بمحمد بن علی بن عبدالله بن عباس و او وصیت کرد پسرش ابراهیم الامام ابن محمد بن علی بن عبدالله بن عباس المقتول بحران و او وصیت کرد برادرش ابوالعباس

و در سینه صد و سی و سه داود بن علی عموی سفاح و منصور هر که را در مکه و مدینه از بنی امیه

دید بقتل آورد و خود او هم در دهم ماه ربیع الاول همان سال از دنیا رفت در مدینه طیبه و در ذیحجه سینه صد و سی و چهار سفاح از حیره منتقل شد به انبار و در آنجا منزل نمود

و در ۱۴ ذیحجه سینه ۱۴۶ سفاح در انبار از دنیا رفت در سن سی و سه سالگی

و وزیر ابوالعباس ابو سلمه حفص بن سلیمان همدانی بود و قبلاً کسی معروف باین لقب نبود و بعد از فوت سفاح برادرش منصور دوانقی بخلافت نشست

و در شعبان سینه صد و سی و هفت منصور دوانقی ابو مسلم مروزی را در مدائن بقتل

رسانید و ابو داود خالد بن ابراهیم الذهلی عامل خراسان شد

چون ابو مسلم عزم نمود خلع منصور را از خلافت منصور ملتفت شد و عذر خواهی و استماله زیادی از او کرد و حیلۀ زیادی نمود که او را بچنگ خود در آورد ابو مسلم آمد نزد منصور منصور از او تعظیم نمود

یکروز منصور بیست نفر مسلح پشت پرده مهیا کرد و گفت هر وقت دست بدست زدم وارد شوید و گردن ابو مسلم را بزنید ابو مسلم وارد شد بمنصور منصور بحیلۀ شمشیر او را گرفت و در زیر فراش خود گذارد بعد يك يك از تقصیرات او را شمرد و یکمرتبه دست بدست زد آن بیست نفر با اسلحه ابو مسلم را قطعه قطعه نمودند در بیست و پنجم ماه شعبان سینه صد و سی و هفت

و در در المملوک است که ابو مسلم در جنگها از بنی امیه و اتباعشان هزار هزار نفر بجهنم فرستاد

و در سینه صد و چهل منصور شروع نمود به بنای شهر بغداد

(سزاوار بود که ماخذ این قول ذکر میشد چه آنکه در تاریخ نگارستان گوید در سینه خمس و اربعین و ماه بود که ابو جعفر شروع در بنای بغداد نمود از ولد مصنف)

و در سینه صد و چهل و سه علماء اسلام شروع نمودند بتدوین حدیث و فقه و تفسیر

پس ابن جریج در مکه و مالک الموطاة در مدینه و اوزاعی در شام و حماد بن سلمه در مصر و معمر در یمن و سفیان ثوری در بصره

و در سینه صد و چهل و چهار منصور تشدید نمود در محبس بر اولاد های حضرت مجتبی ع

و در کامل ابن اثیر است که محبوسین منصور از اولاد های حضرت مجتبی ع پنج نفر از اولاد های حسن مشی ابن الحسن المجتبی ع بودند عبدالله المعض و الحسن المثلک و ابراهیم الغمر که این سه از فاطمه

در ذکر بعضی از وقایع مهمه زمان امامت حضرت صادق ع (۴۲۳)

بنت الحسین سیدالشهداء ع بودند و جعفر بن الحسین المثنی و عباس بن الحسین المثنی و شش نفر از نبیره های جناب حسن مثنی بودند اول - سلیمان دوم - عبدالله که هر دو پسران داود بن الحسن المثنی بودند سوم - محمد چهارم - اسماعیل پنجم - اسحق که این سه اولاد ابراهیم بن الحسن المثنی بودند ششم - موسی بن عبدالله بن الحسن المثنی و این بزرگواران در کوفه در محبس هاشمیه ماندند تا در محبس از دنیا رفتند و کسی نجات نیافت مگر چهار نفر سلیمان و عبدالله دو پسر جناب داود بن الحسن المثنی و اسحق و اسماعیل دو پسر جناب ابراهیم بن الحسن المثنی

و در سنه صد و چهل و پنج در ماه جمادی الاخر جناب محمد بن عبدالله المحض ابن الحسن

بن الحسن المجتبی که از بزرگای اهل البیت بود در مدینه طیبه خروج نمود و عامل منصور را بقتل رسانید و حجاز را متصرف شد و جمله اهل مکه و مدینه تابع وی شدند و مالک بن انس که فقیه مدینه بود فتوی میداد که مردم یاری او را بنمایند

چون این خبر بسمع منصور دوانقی رسید برادر زاده و ولیعهد خود عیسی بن موسی بن محمد بن علی بن عبدالله بن عباس را روانه نمود بمدینه بجهت قتال نمودن با محمد صاحب نفس الزکیه تا آنکه جمعی از اصحاب محمد گریختند و جمعی کشته شدند آخر الامر حمید بن قحطبه ملعون شمشیری بسینه جناب محمد زد و او را بخاک انداخت و سر نازنین او را از بدن جدا کرد و فرستاد نزد منصور و عیسی بن موسی روانه شد زیارت بیت الله الحرم

و منصور آن سر نازنین را فرستاد در زندان نزد پدرش جناب عبدالله المحض چون نظر پدرش پسرش افتاد گفت یرحمک الله یرحمک الله لقد قتلوک قواما صواما و بآن شخص که سر محمد را آورده بود فرمود قل لصاحبک قد مضی شطر من عمرک فی النعیم و بقی شطر البؤس و در کامل است که در عصر روز دوشنبه چهاردهم ماه رمضان سنه صد و چهل و پنج جناب محمد

را در مدینه شهید کردند و سر نازنین او را روانه نمودند بجهت منصور و جهت نامیده شدن او بصاحب نفس الزکیه این بود که چون یقین بقتل و شهادت خود نمود آن دیوانیکه در او اسماء کسانی بود که با او بیعت کرده بودند سوزانید که مبادا آن دیوان بعد از خودش منتشر شود و باعث گرفتاری آنها شود

و در وقت شهادت جناب محمد برادرش جناب ابراهیم در بصره بود و سه روز تا آخر رمضان همان سال باقیماده بود که خبر قتل جناب محمد با ابراهیم رسید در بصره ابراهیم با جمعی روانه شد بکوفه منصور هم نوشت برادر زاده اش عیسی بن موسی و حمید بن قحطبه در مکه که حاضر شوند بجهت مقاتله با جناب ابراهیم و در دیوان جناب ابراهیم اسم صد هزار نفر بود که با او بیعت کرده بودند و درین اینکه ابراهیم از بصره بکوفه می آمد یکشب در میان عسگر خود خفائا گردش میکرد صدای طنبور از لشکریان بگوشش رسید فرمود ما اطمع فی نصر عسکرفیه مثل هذا

الحاصل جناب ابراهیم با جمعی از اصحاب خود در مقابل جند عیسی بن موسی و حمید بن قحطبه که آنها هیجده هزار نفر بودند صف آرائی کردند در باخمری که بین کوفه و واسط است و بکوفه نزد یکتر است و

نائرة جنك مشتمل شد در بین تیری بجنك جناب ابراهیم وارد شد از اسب فرود آمد اصحاب دورش جمع شدند حمید بن قحطبه بلشگر خود گفت حمله کنید باین جماعت و آنها را منهزم نمائید - اصحاب جناب ابراهیم بعضی مقتول و بعضی منهزم گردیدند - پس سر نازنین او را از بدن جدا نمودند و فرستادند نزد منصور دوانقی ملعون

و در کامل ابن اثیر است که شهادت جناب ابراهیم روز دوشنبه بیست و پنجم ماه ذی قعدة الحرام سنه صد و چهل و پنج بود و سنش در حین شهادتش چهل و هشت سال بود و قبرش شریفش هم در باخمریست که دعبیل خزاعی میگوید

و قبر بباخمری لدی الغربات

و آخری بارض الجوز جان محلها

و حضرات زیدیه زید بن علی بن الحسین را امام پنجم میدانند و محمد صاحب نفس الزکیه ابن عبدالله المحض بن حسن بن حسن المجتبی علیه السلام را امام ششم میدانند و برادرش ابراهیم قتیل باخمری را امام هفتم میدانند

و مسعودی میفرماید باخمری شانزده فرسخی کوفه است

و در روایت است که وقتی که سر جناب ابراهیم را بجهت منصور حاضر کردند امر کرد پدرشان جناب عبدالله المحض را در میان زندان بقتل رسانیدند در عید اضحی سنه صد و چهل و پنج در سن هفتاد و پنج سالگی - و بعضی از مطالب دیگر هم در باب چهارم ذکر شد و راجع و در این سنه صد و چهل و پنج منصور از بنای بغداد فارغ شد

و در کامل ابن اثیر است که منصور مبلغ چهار هزار و هشتصد و سی و سه درهم در بنای بغداد خرج کرد

مخفی نماند که عیسی بن موسی بن محمد بن علی بن عبدالله بن عباس ولیعهد بود بنص عموش سفاح چون سفاح ولایت عهد مسلمین را بعد از خود بامنصور دوانقی برادرش قرارداد و بعد از منصور ولایت عهد مسلمین را با برادر زاده اش عیسی بن موسی قرار داد و در روز بیست و ششم محرم الحرام سنه صد و چهل و شش جناب علی بن حسن مثلث در زندان منصور رحلت فرمود

و در سنه صد و چهل و هفت

عیسی بن موسی خود را از ولایت عهد مسلمین خلع نمود و مردم با مهدی محمد بن منصور دوانقی بیعت کردند بولایت عهد مسلمین

و در سنه صد و چهل و هشت

در تاریخ کامل است که فضل بن یحیی بن خالد بن جعفر برمک مشوالد شد هفت روز قبل از تولد رشید هرون بن مهدی بن منصور دوانقی و مادر هرون که خیزران باشد او را از شیر هرون شیر داد پس فضل بن یحیی برمکی برادر رضاعی هرون بود و در شوال همین سال صد و چهل و هشت حضرت صادق ع را مسموم نمودند

فصل هفتم

بدانکه بعد از صحابه در مدینه طیبه در عصر واحد هفت نفر از فقها

بودند که عامه اخذ فقه از آنها مینمودند

اول - جناب سعید بن مسیب بن حزن بود که او را سید التابعین میگفتند

در اصول کافی از حضرت صادق ع روایت کرده قال ع کان سعید بن مسیب وقاسم بن محمد بن ابی بکر و ابو خالد الکابلی من ثقات علی بن الحسن ع
وسابقا گفته شد که سعید بن مسیب از حواریین حضرت علی بن الحسین ع بود و بعضی گفتند که او افضل تابعین است نزد اهل مدینه و او یس افضل تابعین است نزد اهل کوفه و حسن بصری افضل تابعین است نزد اهل بصره

و رحلت سعید بن مسیب در سنه نود و چهار هجری بود در مدینه طیبه

دوم - جناب قاسم بن محمد بن ابی بکر بود الملقب بالذبیح جدامی حضرت صادق ع

و در بعضی از اخبار است که جناب قاسم داماد حضرت امام زین العابدین علیه السلام و پسر خالوی آنحضرت بود

سوم - عروه بن زبیر بن عوام برادر عبدالله بن زبیر بود و او هم در مدینه طیبه سنه نود و چهار از دنیا رفت

چهارم - خارجه بن زید بن ثابت بود و زید بن ثابت از بزرگان صحابه بود و خارجه بن زید در سنه نود و نه در مدینه از دنیا رفت

پنجم - ابو ایوب سلیمان بن یسار بود برادر عطا غلام میمونه زوجه حضرت پیغمبر ص
در رجال است وقتیکه از سعید مسیب سؤال میکردند می گفت بروید نزد سلیمان بن یسار که او الیوم اعلم من بقی هست

ششم - ابو بکر بن عبدالرحمن حارث بن هشام القرشی بود و او را زاهد قریش می گفتند و ابو جهل بن هشام عموی پدرش بود و او در سنه نود و چهار در مدینه طیبه از دنیا رحلت نمود
هفتم - عبدالله بن عبدالله بن عتبّه بود که از سادات تابعین شمرده میشد و یکسال قبل از حضرت زین العابدین ع از دنیا رفت

الحاصل بعد که این هفت نفر از دنیا رفتند مذاهب عامه در فروع متشتت شد و آراءشان مختلف شد بحیثی که ضبطش ممکن نبود از اینجهت ملجأ شدند عامه در انحصار نمودن مذهب را در فروع به چهار مذهب و این در سنه سیصد و شصت و پنج بود

و در روضات از حدائق المقربین فرموده که سید علم الهدی با خلیفه عباسی که القادر بالله باشد قرار گذارد که شیعیان صد هزار اشرفی باو بدهند که مذهب شیعه مثل مذاهب اربعه اهل تسنن علمنی و بدون تقیه بشود سید حاضر شد و از عین المال خود هشتاد هزار اشرفی مهیا فرمود که بقیه را سایر شیعیان مهیا کنند لکن هزار افسوس که شیعیان بجهت قلت عدد و ضیق معیشت قادر نشدند بدادن آن در روضات الجنات از کتاب الزام النواصب نقل کرده که چون چهار هزار نفر از حضرت صادق ع اخذ روایت و علم مینمودند که از آنها بود ابوحنیفه و مالک بن انس منصور ملعون ترسید که خلافت و مملکت از وی خارج شود و مردم اقبال بآن بزرگوار بنمایند امر کرد بای حنیفه نعمان بن ثابت کوفی و به مالک بن انس که از حضرت صادق ع عزات نمایند و احداث مذهبی بنمایند غیر مذهب حضرت صادق ع که

عمل بنمایند بقیاس و رای استحسان و اجتهاد بعد متابعت نمود این دو نفر را محمد بن ادریس شافعی و احمد بن حنبل و مستقر شد مذاهب اهل سنت در فروع باین چهار مذهب و شیعه امامیه رضوان الله تعالی علیهم باقی ماندند بذهب حضرت صادق و لابد است در مقام از ذکر اموری

امر اول و در ذکری از ابی حنیفه که یکی از ائمه اربعه اهل تسنن است و اول و

اقدام آنهاست

بدانکه اسم او نعمان بن ثابت بن فردوس است و جدش از اهل کابل طخارستان بود و ولادتش در سنه هشتاد بود

و در روایتی منصور امر کرد ابوحنیفه را ده روز روزی ده تازیانه زدند و بعد حبس نمودند و بعد از چند روز در میان حبس از دنیا رفت در ماه رجب سنه صد و پنجاه و یک و در مقبره خیزرانه بغداد دفن شد و در روضات از تاریخ بغداد نقل کرده که شافعی گفت نظر کردم در کتب ابی حنیفه دیدم در او صد و سی ورق برخلاف کتاب و سنت فتوی داده و از سفیان و مالک و او زاعی و شافعی نقل شد که گفتند متولد نشد در اسلام احدی که اشأم باشد از ابی حنیفه - و از مالک نقل شد که گفت فتنه ابی حنیفه ضررش بر امت بیشتر است از فتنه ابلیس انتهى

و در حیوة الحیوان دمیری در لغت قمری از ابن خلکان نقل کرده که یکی از سلاطین هند دهد ایائی فرستاد برای سلطان محمود بن سبکتکین و از جمله آنها طائری بود بهیئت قمری و از خواص او این بود که هر وقت غذای مسمومی حاضر میشد از چشمهای آن طایر اشک می ریخت و اشکش مثل سنک منجمد میشد و هر گاه او را میسائیدند و روی جراحات وسیع میگذاشتند جراحب بهم می آمد بعد باین مناسبت گفته که عبدالملک جوینی امام الحرمین نقل کرده که سلطان محمود بن سبکتکین حنفی مذهب بود و بسیار حریص بود بعلم حدیث و اکثر احادیث را موافق میدید بامذهب شافعی

یکروز فقهاء مذهب حنفی و شافعی را حاضر کرد و امر کرد بترجیح یکی از این دو مذهب و بناشد دور کعت نماز خوانده شود بامذهب حنفی و دور کعت نماز خوانده شود بامذهب شافعی تا خود سلطان ترجیح بدهد فقال مروزی که از بزرگان علماء بود حاضر بود برخاست و وضو ساخت و دور کعت نماز با اجزاء و شرایط و ارکان و طمانینه بعمل آورد و گفت اینست نمازی که شافعی غیر اینرا جایز نمیداند

بعد دور کعت نماز خواند بامذهب ابوحنیفه اولاً وضو ساخت با آب خرما و بعد پوست سگ دباغی شده را نجاست باولیده در بر کرده مگس ها و پشه ها باو جمع شدند روی بقبله ایستاده و بفارسی تکبیر گفت بعد بفارسی گفت دو برک سبز که ترجمه مدها متانست بعد مثل مرغ سر بزمین زد بدون طمانینه و تشهد خواند و بعوض سلام شرطه زده بدون آنکه سلام بدهد و گفت اینست نمازی که بامذهب ابوحنیفه جایز است پس سلطان متغیر شد و گفت اگر دروغ بگوئی ترا بقتل میرسانم فقال کتب ابوحنیفه را حاضر نمود سلطان بمرد نصرانی امر کرد که آنها را بخواند خواند معلوم شد همین نماز موافق است بامذهب ابوحنیفه سلطان از مذهب حنفی اعراض نمود

و در کتاب مواعظ المتقین است که یکروز ابی حنیفه در محضر اصحابش گفت که حضرت جعفر بن محمد کلماتی فرمود که مرا بتعجب آورده

اولاً - فرموده خداوند در دنیا و آخرت دیده نمیشود چگونه میشود چیزی موجود باشد و

ثانیا - فرموده شیطان روز قیامت با آتش معذب میشود و حال آنکه شیطان از آتش خلق شده چگونه شیئی معذب میشود بچیزیکه از او خلق شده

ثالثا - فرموده افعال عباد مستند بخود آنها میباشد و حال آنکه در آیات شریفه وارد است که تمام افعال مستند بخداوند است

جناب بهلول در مجلس حاضر بود کلوخی برداشته زد بر ابوحنیفه که سرش شکست و خون بصورت و محاسن ابوحنیفه جاری شد رفت بشکایت نزد خلیفه
خلیفه بهلول را طلبید از سبب جنایت او سوال کرد

بهلول فرمود ابوحنیفه در سه مسئله بحضرت صادق ایراد کرد و من باین کلوخ که بر او زدم جواب هر سه ایرادش را دادم

اولا - گفت هر چه موجود است دیده میشود درد در سرش موجود است دیده نمیشود
ثانیا - گفت شیطان چون از آتش خلق شده با آتش عذاب نمیشود و خود او از خاک است و
بخاک متألم شد

ثالثا - گفت اعمال عباد مستند است بخدا پس این شکستن سرش مستند بخدا است از من چرا شکایت دارد خلیفه متعجب شد و بهلول از شکایت ابوحنیفه آسوده شد
و در روضاتست که ابوحنیفه مشرف شد خدمت حضرت صادق ع بجهت استفاده علم و شنیدن حدیث حضرت پیر و شد در حالتیکه بعضا تکیه فرموده بود -

ابوحنیفه عرض کرد یا بن رسول الله سن شما باندازه نرسیده که محتاج بعضا باشد
فرمود چنین است که میگوئی لکن چون این عصای حضرت پیغمبر ص است خواستم باو تبرک بجویم ابوحنیفه جستن کرد که او را ببوسد حضرت دست نازنین خود را گشود و فرمود والله تو میدانی که این بشره بشره حضرت پیغمبر ص است او را نمیبوسی و عصای حضرت پیغمبر ص را میبوسی
و ایضا در روضات از ربیع الا برار زمخشری از یوسف بن اسباط نقل کرده که ابوحنیفه چهارصد حدیث یا زیاده تر از احادیث نبوی را رد کرد

و از عیون و محاسن شیخ مفید نقل کرده که فتوای ابوحنیفه است اگر مردی عقد کند زنی را و بداند آن زن مادر یا دختر یا خواهرش هست حد از او ساقط میشود و ولد هم باو ملحق میشود
ایضا فتوی داده که اگر مردی پارچه حریری بر احوالش بپیچد و داخل کند در قبل زنی زن نیست و حد هم بر او وارد نمیشود و لکن بسخن های او را ردع میکنند

و همچنین اگر مردی لواط کند با غلامی حد بر او واجب نمیشود و لکن باید ردعش نمود انتهی
و کراماتی که از برای ایشان تفاکر کرده اند زیاد است و ما اکتفا میکنیم بذکر یک کرامت مختصری

در روضات از سید جزایری نقل کرده که حاکم بغداد طلب کرد علماء اهل سنت را گفت شنیدم که اگر کوری را ببرند تحت قبه حضرت موسی بن جعفر ع متوسل نمایند چشمش شفامی یابد و ابوحنیفه با آنکه امام اعظم است از او چنین کرامتی شنیده نشده
علماء اهل سنت جواب دادند که از ابوحنیفه هم چنین کرامات دیده میشود - حاکم گفت میل دارم که مثل این کرامت به بینم که با بصیرت بشود در دینم -

علماء مرد غریب فقیری را بطمع انداختند که بگوید که من کور هستم و چند روز با عصا میان شهر بغداد راه بروم و بعد شب جمعه بروم سر قبر ابوحنیفه بیتوته کند و صبح بیرون شود و بگوید الحمد لله بر کات صاحب این قبر چشم بینا گردید -

آن مرد چنین کرد و شب جمعه را سر قبر ابوحنیفه بیتوته کرد صبح که شد هر دو چشمش کور شده بود که ابتدا جائی را نمیدید فریاد زد ایها الناس حکایت من کذا و کذا هست و من مرد عیال مندی هستم حال با چشم کور چکنم

خبر بها کم بغداد رسید حاکم او را طلبید قصه خود را بجهت حاکم نقل کرد - حاکم آن حضرات را ملتزم کرد که تا این شخص زنده است باید معاش او را بدهند انتهی

و چقدر خوب تخلص جست یک نفر از مومنین از شریک نفر حنفی مذهب آن مؤمن وضو ساخت و پاهای خود را مسح کشید دید بالای سرش شخص حنفی ایستاده فوراً پاهایش را شست آن مرد گفت چرا اول پاهایت را مسح کشیدی و بعد شستی

گفت بلی این مسائل از مسائل خلافیه بین خدا و بین ابی حنیفه است چو ل خدا فرموده و امسحو بروسکم و ارجلکم الی الکعبین - ابوحنیفه گفته واجب است غسل رجلین پس من مسح کردم از خوف خدا و غسل کردم از خوف سلطان پس آن مرد حنفی خنده کرد و رفت

أمر دوم در ذکرى از مالک بن انس که از ائمه اربعه اهل تسنن است

پدرش انس بن ابی عامر است نه انس بن مالک که صحابی بود و از آن ده نفری است که خدمه حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله بودند چنانچه بعضی گمان کرده اند - و نسبت داده شده بصاحب تاریخ گزیده

و در روایات است که ولادت مالک در سنه نود و پنج هجری بوده و فوتش در ربیع الاول سنه صد و هفتاد و نه بوده و در بقیع دفن شده و مشهور نزد عامه آنست که مدت حمل مالک بن انس سه سال بود و مدت حمل امام شافعی چهار سال لکن در امام شافعی می گویند جهت طول کشیدن حملش این بود که انتظار میکشید موت ابی حنیفه را چون در روز فوت ابی حنیفه شافعی بدینا آمد لکن جهت طول کشیدن حمل مالک معلوم نیست چه بوده و آیا او انتظار چه رداشته

و در روایات است که مالک بن انس با کبر سنی که داشت هرگز در مدینه طیبه سوار نمیشد و میگفت هرگز سوار نمیشوم در بلدیکه در او جنه رسول الله مدفونست و ایضا نقل کرده که شخصی گفت رفتم بعیادت مالک در مرض موتش سلام کردم و نشستم دیدم مالک گریه میکند گفتم چرا گریه میکنی

گفت هیچکس سزاوارتر از من نیست بگریه کردن والله من راضی هستم که عوض هر مسئله که برای خرد گفته ام و برای خود فتوی داده ام صد هزار تازیانه بخورم و او از جمله تلامذه حضرت صادق علیه السلام بود

و از مالک نقل شد که گفت مارات عین ولا سمعت اذن ولا خطر علی قلب بشر افضل من جعفر بن محمد الصادق ع فضلا و علما و عبادتا و ورعا و کان ع لا یخلو من احدی ثلث اماصائم اوقائم اوذا کرو کان من عظماء العباد و اکابر الزهاد الذین یخشون الله عزوجل

ووقتیکه حضرت میفرمود قال رسول الله ص گاهی رنگ نازنین حضرت زرد میشد و گاهی سبز میشد بقسمیکه کسی آنحضرت را نمیشناخت

ومالك گفت من خدمت حضرت صادق ع بمکه مشرف شدم وقت احرام هر قدر میخواست تلبیه بگویم صدای نازینش در گلویش بند میشد بقسمیکه نزدیک بود از راحله اش بزمین افتد من عرض کردم یا رسول الله لابد باید لبیک را بفرمائی چرا حالت چنین منقلب میشود فرمود یا بن ابی عامر چگونه جرئت کنی بگویم لبیک اللهم لبیک و میترسم پروردگارم در جواب بفرماید لا لبیک ولا سعدیک

و در جلد اول بحار از شیخ بهائی از شهید اول با سنانید خود از عنوان بصری روایت کرده گفت من مرد پیری بودم که نود و چهار سال از سنم گذشته بود و سالها بود که من میرفتم نزد مالك بن انس و از او کسب علم میکردم بعد رفتم خدمت حضرت صادق ع که از آن بزرگوار کسب علم بنمایم حضرت بمن فرمود من محل حاجت مردم هستم و معذلك در هر ساعتی از ساعات شب و روز اذکار و اورادی دارم مرا از عبادت و اذکارم باز مدار چنانچه تا بحال میرفتی نزد مالك بن انس و از او کسب علم میکردی حال هم برو نزد او -

گفت من بسیار مهموم و مغموم شدم و از خدمتش رفتم فردای آنروز رفتم بحرم حضرت رسول ص و دو رکعت نماز خواندم و دعا کردم که خداوند قلب نازنین حضرت صادق ع را با من مهربان کند و روزی بفرماید بمن از علم آن بزرگوار بقدریکه هدایت بیابم براه راست و مغموما برگشتم بمنزل و نرفتم نزد مالك بجهت آن محبتی که از حضرت صادق ع در قلبم جای گرفته بود و از خانه بیرون نمیشدم مگر بجهت اداء فرایض پس چون صبر من بآخر رسید و سینه من تنگ شد بعد از نماز عصر رفتم درب منزل حضرت امام جعفر صادق ع اذن دخول خواستم خادم حضرت بیرون شد گفت چه حاجت داری

گفتم عرضم سلام کردن بشریف است - گفت آقا در مصلى مشغول عبادت است - پس من قدری نشستم تا بیرون نشد خادم حضرت گفت ادخل علی برکة الله - پس داخل شدم و سلام کردم و مشرف بجواب شدم فرمود بنشین غفر الله لك نشستم -

حضرت سر بزر انداخت بعد سر بلند کرد و در باره من طلب توفیق فرمود از خدا و فرمود چه مسئله داری عرض کردم از خداوند سوال کرده ام که قلب شمارا بمن مهربان فرماید و روزی فرماید بمن از علم شما امیدوارم که خداوند حاجت مرا بر آورده فرموده باشد

فرمود علم بتعلم نیست بلکه او نوری است که واقع میشود در قلب هر کس که خداوند او را هدایت بفرماید - تا آنکه عرض کردم حقیقت بندگی چه چیز است فرمود سه چیز

اول - آنکه بنده در آنچه در دست دارد خود را مالك نداند چون عبید مالك مالی نیستند تا آن که مالشان را صرف کنند در مصرفیکه خدا فرموده و آسان شود بر آنها اتفاق نمودن

دوم - آنکه بنده خود را مدبر در امری نداند تا آنکه مصائب دنیا بر او آسان شود

سوم - آنکه تمامی اشتغالش در اطاعت او امر الهی و ترك نواهی او باشد تا آنکه مشغول مرء و مباحات بامر مردم نباشد پس هر گاه گرامی بفرماید بنده اش را باین سه خصلت خوار میشود در نزد او دنیا و شیاطین و خلق و طلب نخواهد کرد دنیا را بجهت تفاخر و تکبر و طلب نمیکند آنچه را که در نزد مردم است بجهت عزت و بلندی و اوقاتش را باطل نخواهد کرد و این اول درجه تقوی است - قال الله تبارک و تعالی تلك -

الدار الاخرة نجعلها للذين لا يريدون علوا في الارض ولا فسادا والعاقبة للمتقين

عرض کردم یا بن رسول الله بمن وصیت بفرما -

فرمود ترا وصیت میکنم به نه امر که سه چیز آن در ریاضت نفس است و سه چیز در حلم است و سه چیز در علم است پس حفظ کن آنها را و تنهاون ننما بآنها
عنوان بصری گفت من قائم را فارغ نمودم بجهت حفظ آنها - حضرت فرمود اما آن سه چیزی که در ریاضت است

اول - آنکه حذر کن از آنکه بخوری چیزی را که میل نداری که این باعث حماقت و بلاهت میشود

دوم - آنکه نخوری مگر در وقت گرسنگی

سوم - آنکه غذای حلال بخوری و وقت خوردن اسم خدا بساد کنی و متذکر شوی حدیث حضرت رسول ص را که فرمود پر نمیکند آدمی ظرفی را که بدتر باشد از شکمش و وقتی که لابد شدی از برای غذا خوردن ثلث شکمت را از برای طعام قرار بده و ثلثش را از برای آب و ثلثش را از برای نفس کشیدن و اما آن سه چیزی که در حلم است

اول - آنکه اگر کسی بتو بگوید (اگر يك كلمه بد بگوئی ده كلمه بد میگویم) بگو (اگر ده كلمه بد بگوئی يك كلمه بد نمیگویم)

دوم - آنکه اگر کسی ترا دشنام دهد بگو اگر راست میگوئی از خداوند سؤال میکنم که مرا بیمارزد و اگر دروغ میگوئی از خدا سؤال میکنم ترا بیمارزد

سوم - آنکه اگر کسی بتو وعده دشنام بدهد تو وعده بده اوزا بنصیحت و دعا

و اما آن سه چیزی که در علم است

اول - آنکه از علماء سؤال کن آنچه را که نمیدانی و مبادا در سؤالات آنها را برنجانی -

دوم - آنکه مبادا عمل کنی برایت در امری و در جمیع امور عمل کن با احتیاط و مگریز از فتوی دادن چنانچه از شیر میگریزی

سوم - ولا تجعل رقبتك للناس جسرا - یعنی رقبه خود را جسر و پل قرار مده که مردم بر او سوار شوند (کنایه از آنکه خود را مطیع مردم مکن که هر چه بگویند اطاعت کنی

بعد فرمود برخیز و فاسد منما بر من اذکارم را من مردی هستم که ظنن و بخیلام باوقات خود والسلام علی من اتبع الهدی

در ذکر از محمد بن ادریس بن عباس بن عثمان بن شافع بن ثابت

أمر سوم

بن عبید بن عبد بن یزید بن هاشم بن مطلب بن عبد مناف القرشی المشتهر بالامام لشافعی که از ائمه اربعه اهل تسنن است

در مقام آقا محمد علی بن آقا باقر البهبهانی فرموده در جواب کسیکه سؤال کرد از توحیه روایتی که وارد شده که جناب آمنه حامله شد بحضرت پیغمبر ص در ایالی تشریق بمنی با آنکه تولد آن بزرگوار در ماه ربیع الاول بود و لازمه این آنست که مدت حمل یا کمتر از شش ماه باشد یا اکثر از یکسال در جواب آن شخص فرمود اقل مدت حمل انسال شش ماه است بالنص والاجماع و در طیور مدت خوابیدنشان روی تخم بیست و یکروز است و در سك چهل روز در گربه دو ماه است و در گوسفند پنج ماه است و

در شتر واسب والاع وامثال اینها یکسال کامل است و در فیل دوسالست و بعضی گفته اند هفت سال و بعضی گفته اند یازده سال و اکثر حمل انسان نزدا کثرا مامیه نه ماه است و نزد بعضی یکسال است و نزد شافعی و اتباعش چهار سالست -

وطایفه عامه اجماع نموده اند که امام شافعی چهار سال در شکم مادر باقی ماند با انتظار موت امام اعظم ابی حنیفه و تولد شافعی در روز فوت ابوحنیفه بود - و این را حضرات عامه از کرامت این دو نفر شمرده اند الی آخره

پس معلوم شد ولادت شافعی در سنه صد و پنجاه و یک بوده و فوت او هم در یوم جمعه آخر ماه رجب سنه دویست و چهار بوده و قبرش در قرافه مصر معروفست و امام شافعی تلمذ نمود نزد محمد بن الحسن الشیبانی و او از تلامذه ابوحنیفه و مالک بن انس بود و در سابق گفته شد که این دو از تلامذه حضرت امام جعفر صادق ع بودند - و شافعی اشعار فاخره دارد که بعضی از آنها را در این مختصر ذکر میکنیم

منجمله در مقام مناجات این رباعی را میگوید

من فضلك الوافی وانت الوافی
فامنن علی الفانی بعثت الباقي

یارب اعضاء الوضوء عتقتها
والتعقیسری فی الغنی یا ذا الفنی
و منجمله در مقام موعظه میگوید

ورالبعها خلوء و هو خیارها
ولم یعلموا ان الشباب مدارها

یقولون اسباب الفراغ ثلثه
وقد ذکرنا مالا و امنا و صحننا
و نیز این رباعی را گفته

و سروره یأ تیک کالا عیاد
و نری السرور یاتیک کالغلتات

محن الزمان کثیرة لا تنقضي
تاتی المکاره حین تانی جملة
و منجمله در مدح حضرت امیر ع گفته

لخر الناس طراً سجدا له
علی ربه ام ربه الله

لوان المرتضی ابدی محله
و مات الشافعی ولیس یدری

و صاحب حدیقه الشیعه میفرماید بعضی از شافعی سؤال کردند از او صاف حضرت امیر ع گفت چه بگویم در حق کسیکه دوستانش مدائش را کتمان کردند تقیماً و دشمنانش مناقبش را پنهان نمودند عداوتاً معذک شایع شد از مناقب او آنقدر که مشرق و مغرب را پر کرد -

وسید تاج الدین عاملی همین معنی را بشعر در آورده

محییهم خوفا واعد آئهم بغضا
بها ملاء الله السموات والارض

لقد کتمول آتار آل محمد ص
فابر ز من بین الفریقین نبذة
و منجمله در مدح اهل البیت گفته

و شبلیه و فاطمة السزکیه
فهذا حدیث من الرافضیه
یرون الرفض حب الفاطمیه
و لعنة لئلك الجاهلیه

اذا فی مجلس ذکر و اعلیا
یقال تجاوزوا یا قوم هذا
هربت الی المهیمن من اناس
علی آل رسول صلوة ربی

وابن حجر درصواعق این اشعار را نسبت بشافعی داده

یا اهل بیت رسول الله حبکم
کفا کم من عظیم الفخر انکم
فرض من الله فی القرآن انزلہ
من لم یصل علیکم لاصلوٰة له

و در فصول ابن اشعار را نسبت بشافعی داده

یا را کباتف بالمتخصب من منی
سحرا اذا فاض الحجیج الی منی
واهتف بساکن خیفها والناض
فیضا کملطتم القرات الفاض
ان کان رفضا حب آل محمد
فلیشهد الثقلان انی رافض

و من جمله در بحار است که شافعی در مرثیه حضرت سید الشهداء ع گفته

تساوب غمی و الفؤدا کئیب
ومما ففی جسمی و شیب امتی
و ادع نسومی فالرقاد غریب
فمن مبلغ عنی الحسین رسالة
تصاریف ایام لهن خطوب
قتیل بلا جرم کان قمیصه
و ان کرهتها انفس و قلوبنا
تزلزلت الدنیا لال محمد
فذلک ذنب لست منه اتوب

الحاصل این اشعار شهادت میدهد بمحبت و دوست داشتن امام شافعی حضرت امیر المومنین ع و اهل بیت اطهار را

امر چهارم در ذکری از احمد بن حنبل هلال الشیبانی المروزی لع

و منتهی میشود نسبش به ذی الثدیه ملعون رئیس خوارج و او از ائمه اربعه اهل تسنن است
تولدش در ماه ربیع الاول سنه صد و شصت و چهار بود و فوتش در یازدهم ربیع الاول سنه دویست و چهل و یک بود و در مقبره دارالحرب بغداد دفن شد
و در مقام میفرماید قبرش در این زمان بی اثر است چون در دجله بغداد منخسف شده و احمد از اصحاب امام شافعی و خواص او بود

و در مناقب ابن شهر آشوب از صاحب کتاب معرفة الرجال نقل کرده که گفت عداوت احمد بن حنبل امیر المؤمنین ع را بجهت آنست که جدش ذوالثدیه را حضرت امیر المومنین ع در نهر و ان بقتل رسانید و احمد درک کرد چهار نفر از ائمه معصومین را و در زمان حضرت هادی ع از دنیا رفت پس معلوم شد که از این چهار نفر ائمه اهل تسنن دو نفر از عرب بسودند و دو نفر از عجم

بدانکه محدثین اهل سنت که صاحبان صحاح سته هستند غالب از آنها از

امر پنجم

اصحاب و از تلامذه احمد بن حنبل تمام آنها از عجمند

اول از آنها محمد بن اسمعیل المعروف بالبخاری صاحب کتاب صحیح بخاری است و او باتفاق علماء جمهور اوثق محدثین و اقدم آنها بود و رتبتا و فضلا و لادتش روز سیزدهم شوال سنه صد و نود و چهار بود و فوتش شب عید فطر سنه دویست و پنجاه و شش بود به خرتنک سمرقند و بخارا حاکم نشین بلاد ما وراء النهر است و بین او و سمرقند هشت روز مسافت است

واو اخذ حدیث از جماعتی کرده بود که منجمله احمد حنبل است و در سابق گفته شد که جهت شهریت صحیح بخاری از سایر صحاح آنست که ایشان در کتابشان تظاهر نمود بعد اوت با امیر المؤمنین چون روایت غدیر خم را نقل نکرده

و همچنین حدیث طائر مشوی را و همچنین حدیث ابواب را و منکر شد ورود آیه تطهیر را در شان اهل بیت با اجماع مفسرین در نزولش در اهل بیت و هکذا

دوم از آنها ابی داود سلیمان بن اشعث الازدی السجستانی البصری بود

که صاحب کتاب سنن است و از اصحاب احمد بن حنبل است

وفاتش در بصره بوده روز جمعه نیمه شوال سنه دویست و هفتاد و پنج و سجستان مغرب سیستان است یا منسوب است بسجستان که قریه ایست از بصره

سوم از آنها مسلم بن حجاج نیشابوری بود

و صحیح مسلم از اصحاب معتبره حضرات است و او هم از اصحاب احمد بن حنبل است و وفاتش در سنه دویست و شصت و یک بوده

چهارم از آنها ابن ماجه محمد بن محمد القزوینی بود

و او سوای کتاب صحیح کتابی دارد در تفسیر و کتابی دارد در تواریخ و وفاتش در قزوین بوده در سنه دویست و هفتاد و سه و او هم درک صحبت احمد بن حنبل را نمود

پنجم از آنها محمد بن عیسی الترمزی بود

و او ضریح و مکفوف البصر بود و از تلامذه محمد بن اسمعیل بخاری بود و از اهل ترمذ بود و در ترمذ وفات نمود سنه دویست و هفتاد و نه (و ترمذ بروزن فلفل از شهرهای ماوراء النهر است

ششم از آنها احمد بن شعیب المعروف بالنسائی بود

و نساء از شهرهای خراسان است بین او و بین سرخس دو منزل است و او صاحب کتاب سنن است که از جمله صحاح سته است در نزد جمهور

و در روایات است که او بسیار مایل بود به تشیع و کتاب خصائص را تصنیف کرد در فضیلت اهل بیت و اکثر روایاتش از احمد حنبل است

گفتند چرا در فضیلت صحابه ننوشتی

جواب داد چون وارد دمشق شدم دیدم اهل اینجا خیلی از حضرت امیر ع منکر فند خواستم آنها هدایت یابند از خواندن این کتاب

یگروز از او سؤال کردند از معویه

گفت من فضلی از برای او نمیدانم مگر آنکه پیغمبر ص فرمودند لا تتبع الله بطنك

و اهل دمشق نسائی را خارج نمودند رفت بر ممله که از ارض فلسطین است همانجا مشغول عبادت بود تا از دنیا رفت در سنه سیصد و سه

چنانچه ابن خلکان نوشته

و در مستدرک از کشف الظنون نقل کرده که مجموع احادیث صحیح بخاری بغیر مکرراتش دو

هزار و هفتصد و شصت و یک حدیث است و مجموع احادیث صحیح ابی داود بغیر مکرراتش چهار هزار و هشت

حدیث است و مجموع احادیث مسلم بغیر مکرراتش چهار هزار حدیث است و فرموده عدد اخبار باقی صحاح سته

معلوم نیست و تمام این شش نفر صاحبان صحاح سته از عجم بودند

أمر ششم غالب از محدثین امامیه رضوان الله علیهم از عجم بودند منجمله صاحب کتب اربعه محمد بن ثلثه

اول جناب ثقة الاسلام ابو جعفر الاول محمد بن یعقوب الکلمینی الرازی صاحب کتاب شریف کافی

دوم - جناب رئیس المحدثین ابو جعفر الثانی محمد بن علی بن بابویه قمی صاحب کتاب شریف من لا یحضره الفقیه

سوم - جناب شیخ الطائفة الحقه ابو جعفر الثالث محمد بن الحسن الطوسی صاحب کتاب تهذیب واستبصار

واین محمد بن ثلاثه صاحب کتب اربعه اوثق محدثین شیعه هستند چنانچه این کتب اربعه مدار احکام الهیه هستند از اصول وفروع و اوثق این سه جناب محمد بن یعقوب الکلمینی است چنانچه اصح واضبط کتب اربعه کتاب شریف کافی است

و در مستدرک از شهید درذکری نقل فرموده که احادیث کافی زیاد تر است از مجموع احادیث صحاح سته علماء جمهور وعده کتب کافی سی و دو کتاب است انتهی

واذخط علامه نقل فرموده که اخبار کافی را ضبط کرده اند شانزده هزار و صد و نه حدیث است و این کتاب شریف رامت بیست سال جمع فرموده و جمیع احادیث مسنده کتاب فقیه سه هزار و نهصد و سیزده است و مراسیلش دوهزار و پنجاه حدیث است و جمیع احادیث استبصار پنجهزار و پانصد و یازده حدیث است و احادیث تهذیب عددش معلوم نیست

ورحلت ثقة الاسلام کلینی در ماه شعبان سنه سیصد و بیست و نه بود (سنه تناثر نجوم) وقبر شریفش در بغداد معروفست

و در همان سال علی بن محمد سیمری که از سفرای اربعه بود از دنیا رحلت فرمود

و همچنین جناب علی بن حسین بن بابویه قمی پدر مرحوم شیخ صدوق نیز در همان سال رحلت فرمود ورحلت رئیس الحدیث شیخ صدوق محمد بن علی بن بابویه در سنه سیصد و هشتاد و یک بود وقبر شریفش در نزدیک طهران مشهور است وایشان تقریباً سیصد کتاب تصنیف فرمودند ورحلت شیخ الطائفة محمد بن الحسن الطوسی در آخر محرم سنه چهارصد و پنجاه و هشت بود و قبر شریفش در نجف اشرف معروفست

و منجمله از عجم بودند صاحبان کتب اربعه از متأخرین

و مثل جناب علامه المجلسی محمد باقر بن محمد تقی المجلسی صاحب کتاب بحارالانوار

و مثل جناب محمد محسن ابن شاه مرتضی المشتهر بالفیض الکاشی صاحب کتاب وافی

و مثل جناب محمد بن الحسن الحر العاملی صاحب کتاب وسائل الشیعه

و مثل جناب الحاج میرزا محمد حسین النوری صاحب کتاب مستدرک الوسائل

الحاصل تمام اینها از عجم بودند و اینها تماماً دایلمند بر فضل عجم

فصل هفتم در قبور متبر که شریفه امامزادگان و بزرگان از رواة و از علماء اعلام که در شهر قم مدفونند

(و عذر عدم مناسب نامه این فصل با اصل باب چنانست که در باب ششم و هفتم ذکر شد) و لابد است در مقام از ذکر سه امر

امر اول در قبور شریفه امامزادگانی که در آن محل شریف مدفونند

و بعضی از آن قبور متبر که منوره صحت انتسابشان بآن بزرگوران معلومست و بعضی از آن قبور را نسبت داده اند لکن صحت انتسابش معلوم نیست

منها قبر مقدس (فاطمه الملقبة به معصومه بنت الامام موسی بن جعفر الکاظم ع) و قبر مقدس ایشان در قبرستان بابلان مزار معلومی است باقیه و بارگاه و ضریح نقره و حرم باشکوه و رواقهای متعدده و دو صحن مقدس باشکوه و گنبد طلائی دارد

و در بحار از تاریخ قم نقل کرده که جامع آن تاریخ جناب حسن بن محمد بن حسن الشیبانی بوده و آن کتاب را بجهت صاحب بن عباد نوشته و گویا در حدود سنه سیصد نوشته شده و فعلا گویا نسخه آن وجود ندارد و در سنه هشتصد و پنجم حسن بن علی بن حسن بن عبدالملک قمی این کتاب را ترجمه کرده

الحاصل از آن کتاب نقل فرموده که این مخدره مکرمه در سنه دویست و یک بعد از یکسال از خروج حضرت امام رضاع از مدینه بجانب خراسان بطلب برادر خارج شد و وقتی که خادمشان فرمود مرا رسید بساوه مریض شد فرمود که از اینجا تا بقم چه مقدار مسافت است عرض کردند ده فرسخ است به پیر بقم مردم قم که شنیدند باستقبال مخدره آمدند

موسی بن خزر ج بن سعد اشعری رسید بمخدره مهار ناقه او را گرفت وارد کرد در قم بمنزل خود هفده روز بعد از ورودش بقم از دنیار رحلت فرمود

پس موسی بن خزر ج امر کرد که بدن نازنین او را غسل دادند و کفن کردند و بر جنازه مخدره نماز خواند و در زمینی که ملک خودش بود مخدره را دفن نمود و روی قبر مقدس سقفی از بوریا زد تا آنکه مخدره زینب بنت محمد بن علی الجواد قبه بالای قبر مقدسش ساخت

و از ابن بابویه روايت کرده که چون حضرت معصومه از دنیا رحلت فرمود او را غسل دادند و کفن کردند و بردند بقبرستان بابلان و قبرش را حفر کردند بعد قبيله سعد اشعری اختلاف نمودند که آیا که مخدره را داخل میان قبر بکنند تا آنکه مرد صالح پیر مردی را اختیار نمودند

ناگاه دیدند دو سوار لثام بسته از طرف بیابان آمدند چون نزدیک جنازه رسیده پیاده شدند و بر آن جنازه مقدسه نماز خواندند و جنازه را نازل میان سرداب نموده دفن کردند بعد از میان سرداب بیرون شدند و فتند رشناخته نشدند

و روز و ماه و سال وفات مخدره معلوم نیست
و در مزار بحار است که حضرت رضاع بسعد اشعری فرمودند هر کس آن مخدره را زیارت کند و حق او را بشناسد بهشت از آن اوست از این روایت استفاده میشود که رحلت این مخدره قبل از رحلت حضرت رضاع بوده بگیسال یا دو سال

و در روح و ریحانست که بنیاد گنبد مطهر حضرت معصومه در سنه پانصد و بیست و نه بسامر شاد بیگم دختر عمار بیک انجام یافت و طلای گنبد مطهر حضرت معصومه و بنای مدرسه فیضیه با سنگهای مرمر دور ضریح بادرب طلای حرم مطهر از مرحوم فحتمعلی شاه است که در سنه هزار و دو بیست و سیزده تعمیر کرد و گوی کوچکی که مکمل بجواهرات است در بالای سر آویخته و میان آن شدهای مروارید قیمتی است باز نجیر طلا و حقه جواهر و قنادیل طلا و نقره نیز از آن مرحوم است

و این دو رباعی از آن مرحوم نقل شده

خاقانم و یکجهان گناه آوردم
مهر نبی و حب علی را یارب
در حضرت معصومه پناه آوردم
بر در گه کبریا گواه آوردم

رباعی

خاقانم و و اما نده ز دیهیم و کلاه
اندر حرمت بمسکنت جسته پناه
ز او رنگ خلافت شده دستم کوتاه
یا فاطمه اشفعی لنا عند الله

و در سماء العالم است که سه مخدره از بنات حضرت جواد الائمه ع در جنب مدفن و قبر مخدره معصومه مسمی بفاطمه دفن شدند

مخدره زینب و مخدره ام محمد و مخدره میمونه

و دو مخدره دیگر از بنات موسی المبرقع ابن محمد الجواد ع در جنب مدفن مخدره فاطمه دفن شدند

مخدره بریهه و مکرمه میمونه بنتی موسی المبرقع

و دو مخدره از کنیزان ابن خانواده در جنب قبر مخدره فاطمه بنت موسی بن جعفر ع دفن شدند

ام اسحق جاریه محمد بن موسی المبرقع و ام حبیب جاریه ابی علی محمد بن احمد بن موسی المبرقع و منها قبر شریف موسی المبرقع ابن محمد الجواد ع است

و در روایت است اول کسیکه از سادات رضوی از کوفه بقم آمدند این بزرگوار بود که در سنه دو بیست و پنجاه و شش بقم آمد و همیشه برقع بصورت وی بود که در شب چهارشنبه هشتم ربیع الاخر سنه دو بیست و نود و شش از دنیا رحلت فرمود و او را در خانه که معروف بود سرای محمد بن حسن بن ابی خالد اشعری دفن کردند

و منها قبر شریف محمد بن موسی المبرقع است و فاصله بین قبر شریف ایشان و قبر پدر بزرگوار

شان موسی المبرقع تقریباً هشت ذراع است و بقعه ایشان بزرگتر است از بقعه پدر بزرگوارشان

و منها قبر شریف ابو علی محمد اعرج ابن احمد بن موسی المبرقع است که در یکشنبه سوم

ربیع المولود سنه سیصد و پانزده در قم رحلت فرمود و در مقبره عم بزرگوارش محمد بن موسی المبرقع دفن شد

و منها قبر جناب احمد بن محمد الاعرج ابن احمد بن موسی المبرقع است که تقیب قم بود و روز

پنجشنبه نیمه ماه صفر المصفر سنه سیصد و پنجاه و هشت در سن چهل و شش سالگی از دنیا رحلت فرمود و در

مقبره محمد بن موسی المبرقع دفع شد

و مخفی نمایان که امامزادگان در نزدیکی قبر موسی المبرقع زیاد مدفونند

و منها در خارج شهر قم در دروازه کاشان قبه و بقعه بسیار عالی است و گویا از آثار قدیمه باشد

منسوب بجناب علی بن جعفر ع

و در بحار است که ظاهراً ایشان در عریض که يك فرسخی مدینه است مدفونند انتهى
و در مقبره قم که منسوب بجناب علی بن جعفر است قبر است منسوب بجناب محمد بن موسی بن
اسحق بن ابراهیم العسکری ابن موسی بن ابراهیم بن موسی بن جعفر ع
و در کنار قبرستان علی بن جعفر قبر است منسوب بالعباس احمد بن محمد بن حسین بن حسن بن حسین
بن حسین الافطس ابن زین العابدین ع

و منها در داخل شهر قم قبر است منسوب بجناب حمزة بن موسی الکاظم ع و بقعه و قبه عالی دارد در
اسطخر شیراز هم بقعه ای است منسوب بایشان و سلاطین صفویه که از نسل ایشانند در آنجا قبه و بنای عالی بنام
شریف ایشان بنا نموده اند

و همچنین در ترشیز که از اعمال مشهد مقدس است ایضا بقعه ایست منسوب بایشان لکن مختار
مرحوم مجلسی و مرحوم حاجی نوری آنست که قبر ایشان در ری جنب قبر حضرت عبدالعظیم است
چنانچه در باب نهم ذکر خواهد شد انشاء الله

و منها ایضا در داخل شهر قم قبر است منسوب بجناب سلطان محمد بن علی بن حمزة القمی ابن احمد
بن محمد ولد اسماعیل ولد محمد ولد عبدالله الباهر ولد الامام زین العابدین ع
و این قبر شریف واقع است در محله که آن را باسم او میخوانند و از برای او اعقابی است که بعضی
از آنها نقباء و ملوک ری میباشند

و در انوار المشعشعین از تاریخ قم نقل میکند که چهار قبر از اولادهای جناب عبدالله الباهر پسر
حضرت زین العابدین ع در قبرستان قم هستند

اول از آنها قبر حمزه ولد احمد ولد محمد ولد اسمعیل ولد محمد ولد عبدالله الباهر ولد الامام زین
العابدین علیه السلام المعروف بحمزة القمی

دوم ولد ارجمندشان ابو جعفر محمد ولد الحمزة القمی

سوم ولد دیگرشان علی ولد حمزة القمی

چهارم نواده ایشان علی ولد محمد ولد حمزة القمی و گویا قبر این بزرگواران در مقبره ایست
که منسوبست بنواده محترمشان جناب سلطان محمد شریف ابن علی بن محمد بن حمزه القمی
و میفرماید سه قبر از اولادهای جناب عمر الاشرف بن زین العابدین ع در قبرستان بابلان است
که موضع قبرشان معلوم نیست

اول احمد بن علی بن محمد بن علی بن عمرو بن زین العابدین ع دوم پسر ایشان حسن بن احمد دوم
نواده ایشان احمد بن حسن احمد انقی

و منها در داخل شهر قم مقبره ایست منسوب بجناب ابراهیم بن احمد بن موسی الکاظم ع

و منها در خارج شهر قم مقبره ایست منسوب بمحمد بن موسی بن جعفر ع
الحاصل ظاهراً امامزادگان محترم بقدریکه در قم و اطراف آن مدفونند در هیچیک از بلاد عجم
اینقدر مدفون نیستند

و در مستدرک از ترجمه تاریخ قم نقل فرموده که اول کسیکه از سادات حسینی وارد شد بقم ابو-
الحسن حسین بن حسین بن جعفر بن محمد بن اسمعیل بن جعفر الصادق بود بعد فاطمه بنت موسی بن جعفر ع

بعد موسی المبرقع بعد حسن بن علی بن محمد الملقب بدیباج ابن الصادق و شرح حال هر يك را هم بیان فرموده بعد فرموده اول کسیکه از اولاد علی بن جعفر وارد قم شده حسن بن عیسی بن محمد بن علی بن جعفر الصادق بوده بایسرشان بعد شرح حال ایشان را در آن کتاب ذکر کرده

امر دوم در قبور شریفه بزرگان از روایتیکه در قم مدفونند

اول جناب زکریا بن آدم بن عبدالله بعد سعد الاشعری القمی
در کتاب رجال از زکریا بن آدم روایت کرده که بحضرت رضاع عرض کرد انی اريد الخروج عن اهل بيتي وقد كثر السفهاء فيهم فقال لا تفعل فان اهل بيتك يدفع عنهم بك كما يد عن اهل بغداد بابي الحسن الكاظم ع وقال الرضاع انه المأمون على الدين والدنيا

وعن محمد بن قولويه عن علي بن مسيب الهمداني قال قلت للرضاع شقتي بعيدة واست اصل اليك في كل وقت فمن أخذ معالم ديني قال ع من زكريا بن آدم المأمون على الدين ولدنيا -

الحاصل مدائح ایشان زیاد است و قبرشان در شیخان کبیر است و بقعه و گنبد کاشی دارند -

دوم ابو جریر زکریا بن ادریس بن عبدالله بن سعد بن عبدالله الاشعری پسر عم جناب زکریا بن آدم الاشعری و او از رواة حضرت صادق ع و حضرت موسی بن جعفر الكاظم ع و حضرت رضاع میباشد و جناب سعد بن عبدالله الاشعری صاحب بصائر الدرجات است فوت ایشان در بیست و هفتم شوال بوده و موضع دفنشان معلوم نیست

و در رجال از زکریا بن آدم روایت کرده قال دخلت على الرضا من اول الليل في حدثان موتاي - جرير فسلني عنه وترحم يزل يحدثني واحده حتى طلع الفجر فقام فصلى الفجر - و قبر ایشان هم در شیخان کبیر است و معروفست

سوم قبر جناب آدم بن اسحق بن آدم بن عبدالله بن سعد بن عبدالله الاشعری القمی که برادر زاده جناب زکریا بن آدم باشد و قبر ایشان هم در شیخان بزرگ قم معروفست

چهارم جناب علی بن ابراهیم بن هاشم القمی صاحب کتاب تفسیر و غیر او و بسیار شخص جلیل المذهبی بوده و از مشایخ مرحوم کلینی است و قبرشان در شیخان صغیر است در پشت سر قبر محمد بن قولويه بفاصله شصت قدم که کنار قبرستان بابلان واقع میشود مقابل درب غسالخانه و چهار دیوار هم اطراف قبرشان هست و والد ماجدشان جناب ابراهیم بن هاشم از بزرگان رواة و او اول کسی بود که در قم نشر فرمود احادیث ائمه اطهار را و شاید قبر ایشان هم در شیخان صغیر باشد

پنجم جناب ابو الحسن علی بن حسین بن موسی بن بابویه القمی شیخ القمیین و فقیههم و ثقههم زوجه داشتند بنت محمد بن موسی بن بابویه که دختر عمشان باشد و از آن مخدیره اولادی نشد پس نوشت بجناب حسین بن روح که از حضرت حجة سلام الله علیه بخواهد که خداوند با او اولاد فقیهیه مرحمت فرماید جواب آمد که از برای شما از این عیال اولادی نمیشود لکن مالک جاریه دیلمیه میشود که خداوند از آن جاریه بتود و پسر فقیه مرحمت میکند که یکی جناب حسین بن علی بن بابویه باشد و یکی جناب محمد بن علی بن بابویه الصدوق باشد و حضرت عسکری ع توقیع شریف بایشان مرقوم فرمودند و در آن مواعظ و نصایح فرمودند و مرحوم شهید در ذکر فرموده اصحاب اخذ فتاوی از رساله علی بن بابویه می نمودند از کثرت اعتمادی که بایشان داشتند

و در مستدرکست که ایشان سنه سیصد و بیست و نه که سنه ثنائیر نجوم باشد از دیار حلت فرمود و در

آنوقت جماعتی در بغداد نزد علی بن محمد السیمری بودند فرمود رحم الله علی بن الحسین بابویه عرض کردند اوزنده است فرمود امروز از دنیا رفته پس خبر رسید که همان روز از دنیا رحلت فرموده و در همین سال جناب علی بن السیمری و جناب محمد بن یعقوب الکلینی از دنیا رحلت فرمودند و قبر علی بن بابویه در کنار قبرستان بابلان است که قبرستان بزرگ قم باشد و گنبد و بارگاه و بقعه عالی دارد

ششم جناب محمد بن قولویه والد ماجد مرحوم شیخ ابوالقاسم جعفر بن محمد بن قولویه صاحب کامل الزیارة و ایشان معاصر بامرحوم کلینی بودند و قبرشان هم در قبرستان قم نزدیک بقعه جناب علی بن بابویه است و اطراف قبرشان هم چهار دیوار دارد

هفتم احمد بن اسحاق بن عبدالله بن سعد بن مالک الاحوس الاشعری القمی و ایشان شیخ قمین بودند و احادیث از حضرت جواد و حضرت هادی ع و حضرت عسکری سلام الله علیهم روایت میکنند و وکیل حضرت عسکری بوده و خدمت حضرت حجة ع هم مشرف شده و در قم مقابل مسجد امام در میان بازار قبرستان منسوب بایشان

و در رجال است که احمد بن اسحاق نوشت جناب حسین بن روح و استیذان نمود در رفتن بحج پس اذن داد و جامه فرستاد نزد او احمد بن اسحاق گفت حسین بن روح خبر مرگ مرا داده پس از حج مراجعت نمود و در حلوان که پل ذهاب باشد از دنیا رحلت نمود و در همانجا مدفون شد و بقعه مختصری هم دارد و حلوان فعلا معروف است بیل ذهاب

و در بدر المشعشین است ظاهرا در این بقعه که در قم است یکی از احفاد حضرت امام حسن مجتبی ع مدفونست

هشتم - ریان شیب در مجالس المومنین است که او خال معتصم خلیفه عباسی است و ثقه است و روایت از حضرت رضاع کرده و اوسا کن قم بود و مظنون آنستکه قبرش هم در قم است

نهم الصفار محمد بن الحسن القمی وفاتش در قم بود سنه دویست و نود

و مخفی هماناد که سیاری از روایات اخبار از اهل قم بوده اند

و در مستدرک است که اینها از قم شد رخال میکردند بیلاذ بعید بجهت اخذ حدیث از جمله آنها مثل احمد بن محمد بن عیسی و احمد بن محمد البرقی و احمد بن محمد بن عبدالله الاشعری و حسین بن سعد القمی و محمد بن اسحاق القمی و شاید غالب اینها در قم مدفونند

و از مرحوم حاجی کلباسی رحمه الله علیه نقل شده که وقتی که میآمد بقم در مزار قم پای برهنه راه میرفت و میفرمود مملواست این مزار شریف از علماء و از رواة

و محدث قمی در فوائد الرضویه فرموده که در کتاب دیدم که در زمان علی بن بابویه القمی در قم دویست هزار محدث بوده و ظاهرا وجهش این بود که در آن زمان عوام و خواص همه عمل بحدیث میکردند و احادیث را حفظ مینمودند

امر سوم در قبور شریفه بزرگان از علماء که در این بلده شریفه مدفونند

اول ابوالحسن سعد بن هبة الله بن الحسن الراوندی المعروف بالقطب الراوندی صاحب کتاب خرائج و جرائع و قصص الانبیاء و لب اللباب و دعوات و غیر اینها و بعضی دعوات را نسبت بسید ابوالرضا فضل الله راوندی داده اند مثل مرحوم مجلسی ره لکن محدث نوری در خاتمه مستدرک در مقام شرح حال کتب تصریح فرموده که در اشتباه است بلکه کتاب دعوات تصنیف قطب راوندی است و از برای قطب راوندی شرحی است بر نهج البلاغه

المسمى بمنهاج البراءة و او از شروع معروفه است و بعضی میگویند اول من شرحه ایشانند و لکن در مستدرک است اول کسیکه شرح کرده نهج البلاغه را ابی الحسن محمد بن حسین بن حسن بیهقی است الملقب بقطب الدین الکیدری و کیدر قصبه است از بیهق و بیهق ناحیه است از خراسان و حاکم نشین اوسبزو ار است و اینمرحوم قطب را وندی از مشایخ ابن شهر آشوب است و محدث قمی در حاشیه نفثة المصنوع و نوشته توفی القطب الراوندى فى ضحی الاربعاء يوم الرابع عشر من شوال سنة ثلاث وسبعين وخمس مائة و ثلاث وستين وخمس مائة و قبر شریفشان در صحن جدید قم معلوم است و راوند قریه است از قرأه کاشان واقع است بین کاشان و اصفهان

و مخفی نما ناد چند نفر از علمای علام ملقب اند بقطب الدین و منهم قطب الدین الراوندى جناب سعید بن هبة الله الراوندى که بعضی حالاتشان اجمالاً ذکر شد و منهم قطب الدین الکیدری جناب محمد بن الحسن الکیدری السبزواری شارح نهج البلاغه و تاریخ فراغش و آخر ماه شعبان سنه پانصد و هفتاد و شش بوده و ایشان شیعه مذهب بودند و اسم شرح نهج البلاغه شان (حقائق الحقایق) است و منهم قطب الدین الرازى جناب محمد بن محمد الرازى الوردامینى البویهى شارح مطالع و شمسیه و صاحب کتاب المعاکمات و در روضات از شهید اول و محقق ثانى نقل کرده که ایشان شهادت دادند بسعادت وى و در امل الامل است که ایشان از تلامذه علامه حلی بودند و در دوازدهم ذی قعدة سنه هفتصد و هفتاد و شش از دنیا رحلت فرمود و در صالحیه دمشق دفن شد

و منهم قطب الدین الاشکوری جناب محمد بن شیخ علی اللاهیجی الاشکوری مصنف کتاب محبوب القلوب و ایشانهم شیعه بودند و از تلامذه میرداماد بودند و در امل الامل است آنه فاضل عالم جلیل القدر له مصنفات منها رسالة فی العالم المثالی و هو من المعاصرین انتهى بر معلوم شد که ایشان معاصر باشیخ حر عاملی بودند و منهم قطب الدین جناب السید حیدر الموسوی التونی در مجالس المومنین است که نسب شریفش چنانچه خود در اشعار خود فرمود منتهی میشود بامامزاده عبدالله بن امام موسی کاظم ع و بسیار از خوارق عادات از وی بظهور رسیده از آنجمله آهن بدست مرتضوی نشان ایشان موم گردید چنانچه سید المتالیهین میرحیدر آملی در قصص داودی از کتاب نصوص بآن تصریح فرموده

و در مجالس المومنین است که مشهور است و قتیکه بزبانت آستانه مقدسه حضرت امیر ع مشرف شد چون بآن آستان ملايك پاسبان رسد بر سنگی که در برابر روضه متبر که بر دیوار منصوب بود تکیه داده بیکپای ایستاده تا مدت هفت روز اصلاح رکت نکرد و چیزی نخورد و نیاشامید و منتظر رخصت بود تا آنکه نیمه شب هشتم از روضه متبر که آواز هولناکی بیرون آمد که ساکنان نجف از خواب رمیدند و در آن انشا آواز چنین بگوششان رسید که فرزندان حیدر را دریا بید چون اطراف روضه تفحص نمودند و از نام و نسب او پرسیدند دانستند که مراد حضرت امیر او بوده لذا همگی بیای بوس او مشرف شدند و ایشان سر سلسله جماعت صوفیه حیدریه بوده و رحلتش سنه ششصد و هیجده بوده و قبرش در تبریز معروفست و در آثار العجم است که در تشیع او مجال سخن نیست و منهم قطب الدین العبادى الواعظ المروزی در تاریخ ابن خلکانست که تولدش در مرو بود سنه چهارصد و نود و یک و فوتش در بغداد بود و در پنجشنبه سلخ ربیع الاخر سنه پانصد و چهل و هفت و مدفنش در مقابر قریش در حظیره شیخ جنید است

و منهم قطب الدین النیشابوری الترشیزی الشافعی ابوالمعالی مسعود بن محمد بن مسعود مولدش در ترشیز سیزدهم ماه رجب سنه پانصد و پنج بود و رحلتش در سلخ رمضان سنه پانصد و هفتاد و هشت بود در شهر دمشق و مقبره اش در شام نزدیک مقبره صوفیه معروفست

و منهم قطب الدین الکازرونی محمود بن مسعود الکازرونی المعروف بعلامه شیرازی
و در روضات است که او خالوی شیخ سعدی بود و شاگرد خواجه نصیر طوسی
گویند در مجمعی از شیعه و سنی از او سؤال کردند از افضلیت حضرت امیرع و ابوبکر
در جواب فرمود

خير الوری بعد النبی من بنته فی بیته من فی دجی لیل المعی ضوء الہدی فی زیتہ
و مولد ایشان دد شیراز بود سنه ششصد و چهل و چهار و بعد ساکن تبریز شد و در بیست و چهارم ماه
رمضان سنه هفتصد و ده از دیار رفت و قبرش در خونداب تبریز است نزدیک قبر بیضاوی
و منهم قطب الدین المحیی استاد ملاجلال و مکاتبات معروف بمکاتبات قطب محیی که بفارسی نوشته
شده از منشئات ایشانست و ایشان استاد ملاجلال دوانی است

و در مستدک فرموده این قطب که اخیراً ذکر شد از علماء عامه است
دوم - از علماء مدفونین در قم جناب المولی عبدالرزاق بن علی الالهیجی الجیلابی
صاحب شوارق و مشارق و گوهر مراد و غیر اینها که ملقبند به فیاض و داماد مرحوم ملا صدری و هم
جناب بامرحوم فیض اند
و در سنه هزار و پنجاه و یک در قم رحلت فرمود و قبر شریفش در شرقی قبرستان بزرگ قم نزدیک
شیخانست

و در روضات است که دختر ملا صدری که بخانه فیض بود پیدر شکایت کرد که خواهر من عیال فیاض
است که صیغه مبالغه است و من عیال فیض هستم پدرش گفت لقب شوهر تو بهتر است چون او عین فیض است
سوم - جناب المولی محمد المبدعی بقاضی سعید القمی شارح توحید صدوق در چهار مجلد و
بسیار با تحقیق و دقت نوشته شده و ایشان فقیه و قاضی قم و از تلامذه مرحوم فیض بوده و بامرحوم
فیاض کفرسی رهان بودند

و در روضات از ریاض العلماء نقل کرده المولی محمد سعید الملقب بحکیم کوچک کان معظماً
عند الشاه عباس الثانی و قد قرا الحکمیات علی المولی عبدالرزاق الالهیجی بقم و اقام بهاحتی مات الخ -
و تاریخ رحلت و موضع قبر ایشان هم معلوم نیست
و در روضات فرموده که رحلت ایشان در حدود سنه هزار و صد بوده و از ایشان تصنیفات زیادی
نقل فرموده

چهارم المولی میرزا حسن بن مولی عبدالرزاق لاهیجی صاحب کتاب شمع الیقین
و در روضات در ضمن حالات راوندی فرموده در مقبره شیوخ واقع در وسط مزار کبیر قم جمعی از
علماء هستند منهم الاقا میرزا حسن المزبور لکن تاریخ ولادت و رحلتشان معلوم نیست
پنجم المولی میرزا ابوالقاسم بن مولی محمد حسن الجیلانی الملقب بفاضل القمی صاحب کتاب
قوانین و غنائم و جامع الشتات

ولادتشان سنه هزار و صد و پنجاه و دو بوده و رحلتشان سنه هزار و دو و بیست و سی و یک بود
و در تاریخ فوتشان گفته شده (از اینجهان صاحب قوانین رفت)

هرار و دو بیست و سی و سه

(و این مصرع تاریخ هم صحیح است و لکن باید ازین بیک الف حساب شود چنانکه بی الف خوانده

میشود - از ولد مؤلف

و نقل شد که قبل از فوتشان سید محمد باقر حجة السلام در خواب دید که عصا از دستش افتاد پس از این خواب خبر فوت میرزا سید رسید و کرامات منقوله از ایشان زیاد است و قبرشان در وسط شیخون کبیر است و بقعة مختصری هم دارند

و در روضات است که ایشان کثیر الحافظه بودند لماورد فی النبوی المشهور ان اقل ما اوتیت هذه الامة قوة الحافظة وصباحة المنظر

و در قصص العلماء فرموده که میرزای قمی بعد از فراغ از تحصیل تشریف برد بیکی از قرای چاپلاق توطن فرمود اهل آن قریه قدرایشان را ندانستند و ملای آن قریه در مقام استخفاف میرزا برآمد روزی اهل آن قریه مجمعی داشتند و مرحوم میرزا را هم در مجلس دعوت نمودند ملا باهل قریه گفت بمیرزا بگوئید ماری بنویسد و ایشان بمرحوم میرزا همین تکلیف را نمودند میرزا لفظ مار را نوشت (میم و الف و رآ) پس ملا شکل مار و صورت او را کشید (سر گنده و دنباله باریک و کشیده) و باهل قریه نشان داد که شما ملاحظه کنید که مار اینست یا آنچه میرزا نوشته

چون اهل قریه سواد نداشتند نوشته ملا را گفتند مار اینست نه نوشته میرزا آن مرحوم زیاد متاثر شد تا آنکه کار توهینشان بجائی رسید که دو نفر آمدند خدمت میرزا بقصد توهین ایشان گفتند ما بایکدیگر مراعه داریم من میکویم از او حدث صادر شده و او میگوید حدثی صادر نشده

میرزا چون این توهین را دید گریه کرد و دستها بدعا بلند کرد و عرض کرد خداوند! بیش از این ذلت مرا نخواه که طاقت ندارم این بود که از آن قریه بیرون شد و آمد بقم و رسید بمقامات عالییه که باید برسد ببرکت حضرت معصومه

بلی توقف در دهات این محذور را دارد و ملای رومی خوب گفته

ده مروده مرد را احق کتد • مرد حق را کافر مطلق کند

ششم - الشیخ الافقه محمد بن الحسن الصفار صاحب کتاب بصائر الدرجات

و از روضات استفاده میشود که ایشان معاصر بامرحوم کلینی بوده اند و فرموده در قم دفن شدند لکن تاریخ ولادت و رحلت و محل دفنشان را بالخصوص معین نکرده

هفتم ابو جعفر محمد بن علی النیشابوری صاحب کتاب لغة القرآن و فراغ از تالیف آن سنه پانصد و شصت و دو بوده

و در روضات است که قبرشان قریب بمقبره سستی فاطمه است المعروفة بمعصومه مردم او را زیارت میکنند و تبرک میجویند باو

هشتم - محمد طاهر بن محمد حسین القمی صاحب شرح تهذیب الاصول و غیر آن

رحلتشان سنه هزار و نود و هشت بوده و معاصر بوده بامرحوم ملا محمد تقی مجلسی و قبرشان در شیخون کبیر است خلف مرقد زکریا بن آدم القمی المأمون علی الدین والدینا و ما بین قبر این دو بزرگوار قبر حجة السلام آقای سید جواد قمی است که در ماه صفر سنه هزار و سیصد و سه هجری از دنیا رحلت فرمود

نهم - مرحوم آقا شیخ فضل الله النوری صهر مرحوم حاجی میرزا حسین النوری الشهید و المصلوب فی طهران فی اوئل مشروطیه ایران رحلتشان در سنه هزار و سیصد و بیست و هفت بوده و قبرشان در یکی از حجرات صحن جدید قم موجود است و در آخر باب پنجم در ذکر شهداء از علماء یادی از آن مرحوم شده

دهم - ابو عبد الله محمد بن خالد القمی و فرزند او شیخ اجل اقدم احمد بن محمد بن خالد البرقی صاحب کتاب محاسن و برقی منسوب است به برقه درقم و احمد برقی در سنه دویست و هفتاد و چهار وفات کرد درقم و قبر شریفش در این زمان معلوم نیست

یازدهم - جناب آقا سید ریحان الله که از اجله علماء طهران بود فرزند مرحوم آقا سید جعفر کشفی فوت ایشان در طهران بیست و نهم رجب سنه هزار و سیصد و بیست و هفت و جنازه شان حمل شد بقم دوازدهم - حاجی سید جواد قهی و ایشان در ماه صفر سنه هزار و سید و سه درقم وفات کرد و قبرشان جوار قبر زکریا بن آدم است

و مخفی نماند که در قم بسیاری از روایات و محدثین و امامزادگان لازم التعظیم و از علمای اعلام مدفونند رحمه الله علیهم

بلکه بسیاری از سلاطین شیعه قبرشان در قم موجود است مثل مرحوم شاه عباس الثانی الصفوی الموسی و ایشان در دامغان فوت نمودند و جسدش را حمل نمودند به قم و در میان رواق حضرت معصومه دفن کردند

و مرحوم شاه صفی است پسر شاه صفی میرزا ابن شاه عباس اول و فوت شاه صفی در کاشان بود و جسدش حمل شد بقم در روان مطهر دفن شد

و مرحوم شاه سلیمان و سلطان حسین و موضع دفنشان هم در میان حرم و رواق معلومست و مثل مرحوم فتحعلی شاه قاجار که روز پنجشنبه نوزدهم جمادی الاخره سنه هزار و دویست و پنجاه در اصفهان رحلت فرمود چنانچه در ناسخ است و قبرشان در یکی از حجرات صحن مقرر عتیق حضرت معصومه موجود است

و مثل مرحوم محمد شاه ابن عباس میرزا ابن فتحعلی شاه و قبر شریف ایشان در حجره در صحن عتیق موجود است

و تاریخ فوت مرحوم محمد شاه نواده فتحعلی شاه چنانچه در ناسخ التواریخ است شب دوشنبه پنجم ماه شوال سنه هزار و دویست و شصت و چهار در طهران بود

و مثل مرحوم میرزا علی اصغر خان اتابک اعظم که در اوئل مشروطیت ایران او را بقتل رسانیدند و قبرش در یکی از حجرات صحن جدید است که خود آن مرحوم بانی آن صحن بوده و تاریخ بنای او این آیه شریفه است (نصر من الله و فتح قریب) که (هزار و سیصد و سه باشد)

خاتمه در عدد خلفاء بنی العباس و مختصری از حالات آنها

در مجالس المومنین است که خلفاء بنی العباس سی و هفت نفر بودند و مدت سلطنتشان از جمعه چهاردهم ربیع الاول سنه صد و سی و دو بود تا شب چهارشنبه چهاردهم ماه صفر سنه ششصد و پنجاه و شش که مطابقست با هندسه (خون) که پانصد و بیست و شش سال تقریباً مدت خلافتشان طول کشید و قدماء و فضلاء ایشان شیعه بودند که حضرت امیر ع را بعد از پیغمبر ص حلیفه بلا فصل میدانستند و لکن چون در زمان هر یک از ایشان یکی از ائمه اطهار بودند که حقیقت خلافت حق آنها بود و ملک هم عقیم بود لهذا در مقام حبس و اذیت و مدافعه و مقاتله با حضرات معصومین (س) بودند و در غالب اوقات اظهار عقیده اهل سنت را مینمودند تا از هجوم شیعه و طرفیت ائمه معصومین ع در امان باشند

و از تاریخ یافعی نقل کرده که سبب انتقال خلافت به بنی العباس این بود که اعتقاد حضرات کیسانیه است که خلافت بعد از حضرت سیدالشهداء ع منتقل شد بجناب محمد حنفیه و چون جناب محمد حنفیه از دنیا رحلت فرمود شیعیان او اعتقاد نمودند بخلافت هاشم پسر محمد حنفیه چون او را بامر عبدالملک بن مروان در شام مسموم نمودند و خواست از دنیا برود و عقبی نداشت خلافت را وصیت نمود بمحمد بن علی بن عبدالله بن عباس بن عبدالمطلب و کتب خود را باو سپرد و شیعه را بمتابعت او امر فرمود -

و چون محمد بن علی بن عبدالله خواست از دنیا برود خلافت را وصیت نمود پسر خود ابراهیم امام و مروان حمار که آخر خلفای بنی امیه بود ابراهیم امام را حبس نمود ابراهیم دانست که مروان حمار او را بقتل میرساند خلافت را وصیت نمود به برادر خود عبدالله سفاح و عبدالله سفاح اول کسی هست از اولاد عباس بن عبدالمطلب که متولی خلافت شد انتهی کلام یافعی و مضمون آن

علی رغم انف ملاسعد تفتازانی صریح است در اینکه شیعه در زمان ملوک بنی امیه شیوع و کثرت تمامی داشته و در میان ایشان کتب شرعیه بوده انتهی - مافی مجالس المؤمنین

و در در المسلمون است ان رسول الله ص اعلم عمه العباس بن عبدالمطلب ان خلافة تؤول الی ولده فلم یزل ولده یتوقعون ذلک و یتحدثون به فیما بینهم وعن علی بن عبدالله بن عباس انه قال والله لتکونن الخلافة فی ولدی حتی یأتیهم العلیج من خراسان

اول از خلفاء بنی العباس ابو العباس عبدالله بن سفاح ابن محمد بن علی بن عبدالله بن عباس بود

و در حیوة الحیوان است که روز جمعه سیزدهم ربیع الاول سنه صدوسی و دو با او بخلافت بیعت نمودند و وزیر او اباسلمه بود و او اول کسی هست که ملقب شد بوزیر

در روضة الصفاست که صبح جمعه ابو العباس در کوفه با اتباع خود سوار شد آمد بدارالاماره مروان حمار از آنجا بمسجد جامع رفت بالای منبر ایستاد و خطبه خواند بخلاف بنی امیه که ایشان نشسته خطبه میخواندند

و چون در آن روز ضعفی داشت بالای منبر نشست و عمش داود بن علی بیک درجه پائین تر ایستاده خطبه را تمام کرد و آخرین کلام داود با اهل کوفه این بود

که میان شما و پیغمبر شما هیچ خلیفه بحقی پای بمنبر ننهاده مگر علی بن ابیطالب ع و این امام که بر منبر است

و در مجالس المؤمنین است چون خلافت بسفاح رسید اولادهای خلفای بنی امیه بمحضر او حاضر میشدند آنها را گرامی میداشت و بکرسیهای زر مینشاند

یکروز حاجب را گفت

فردا دیوان عطا بگشای و چون اینقوم حاضر شدند بگو امیر المؤمنین امروز عطا خواهد داد و یک يك از اهل بیت را بشمار و قاتلان ایشان را ذکر کن

حاجب روز دیگر که شد بنی هاشم و بنی امیه را جمع کرد و گفت کجاست حسن بن علی بن ابیطالب و حسین بن علی بن ابیطالب ع

گفتند بنی امیه ایشان را شهید کردند

گفت کجاست زید بن علی بن الحسین ع

گفتند بنی امیه او را شهید کردند و بدنش را سوزانیدند و خاکسترش را بچاه ریختند